

التصفيہ فی احوال المتصوفہ

« صوفی نامہ »

تألیف

قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی

تصحیح

دکتر علاء محسن یوسفی



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



التصیفة فی احوال المتصوفة

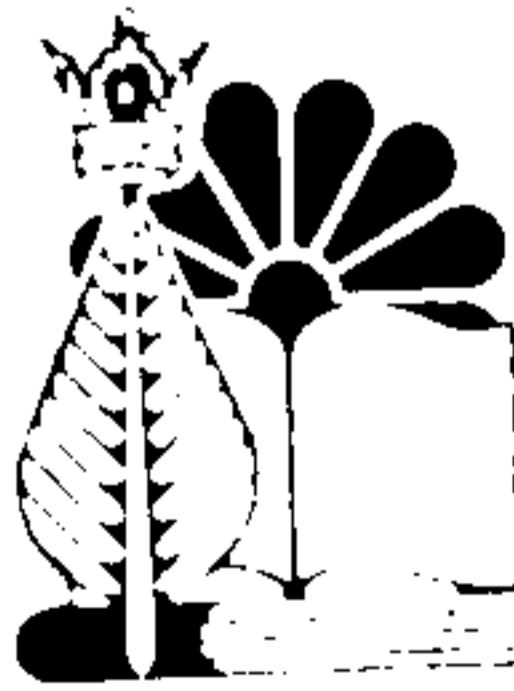
صوفی نامہ

تألیف

قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی

تصحیح

دکتر علاء محسن یوسفی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

129749

با مساعدت مالی سازمان برنامہ

۱۵۰۰ نسخه در مرداد ماه ۱۳۴۷ در چاپخانه محمد علی علمی چاپ شد

فہرست مندرجات

۱-۲۵۶	متن کتاب التصفیہ فی احوال المتصوفہ
۵-۱۰	مقدمہ مؤلف
۱۱-۴۱	رکن اول : مبداء تصوف و طریقت
۱۳-۱۶	مقدمہ اول در بیان شریعت
۱۷-۲۲	مقدمہ دوم در بیان طریقت
۲۳-۲۵	قاعدہ اول در بیان تصوف و صوفی و آنچه بدان پیوند
۲۶-۳۰	قاعدہ دوم در بیان ابتدای این طریقت
۳۱-۳۳	قاعدہ سوم در تصحیح این قوم و این قواعد بآیت و اخبار
۳۴-۳۸	تمتہ این رکن یک بدست در بیان حال شیخ
۲۲-۱۳۵	رکن دوم : در اعمال
۲۵-۱۵	وظیفہ اول در اعمال مبتدیان
۴۵-۵۰	ہم اول ارادت است ۴۵-۵۰ ہم دوم بویہ است ۵۰-۵۴
۵۴-۵۹	ریاضت است ۵۴-۵۹ ہم چہارم رعادت ۵۹-۶۳ ہم پنجم در صوف
۶۲-۶۷	۶۲-۶۷ ہم ششم در ریاضت ۶۷-۷۱ ہم ہفتم در ریاضت ۷۱-۷۶
۷۶-۸۰	ہم ہشتم در ذکر و استغفار است ۷۶-۸۰ ہم نهم در ریاضت و استغفار است

۸۱-۸۳ مهم دهم در خدمت کردنست ۸۳-۸۵

۱۱۰-۸۶

وظیفه دوم در اعمال اوساط

درجه اول شکرست ۸۶-۸۸ درجه دوم رضا است ۸۸-۹۲ درجه سوم ورع است ۹۲-۹۵ درجه چهارم تقوی است ۹۵-۹۸ درجه پنجم اخلاص است ۹۸-۱۰۲ درجه ششم حفظ حواس است ۱۰۲-۱۰۷ درجه هفتم خلوتست ۱۰۷-۱۱۰

۱۳۳-۱۱۰

وظیفه سوم در اعمال منتهیان

درجه اول توکلست ۱۱۰-۱۱۴ درجه دوم تسلیم است ۱۱۴-۱۱۸ درجه سوم صدق است ۱۱۸-۱۲۱ درجه چهارم یقین است ۱۲۱-۱۲۵ درجه پنجم حفظ خاطرست ۱۲۵-۱۳۱ درجه ششم تجرید است ۱۳۱-۱۳۳ درجه هفتم استقامتست ۱۳۱-۱۳۳

۱۳۵-۱۳۳

تمه این رکن

۱۸۴-۱۲۷

رکن سوم : در احوال

۱۵۹-۱۳۹

قسم اول در احوال ظاهر

مرتبه اول شوق ۱۳۹-۱۴۲ مرتبه دوم مراقبه است ۱۴۲-۱۴۴ مرتبه سوم حیا است ۱۴۴-۱۴۷ مرتبه چهارم وفاست ۱۴۷-۱۵۰ مرتبه پنجم سماعست ۱۵۰-۱۵۴ مرتبه ششم وجد و حرکت است که از سماع پدید آید ۱۵۴-۱۵۷ مرتبه هفتم صحبت است ۱۵۷-۱۵۹

۱۷۹-۱۶۰

قسم دوم در احوال باطن

مرتبه اول تفکرست ۱۶۰-۱۶۳ مرتبه دوم بصیرتست ۱۶۳-۱۶۶ مرتبه سوم معرفتست ۱۶۶-۱۷۰ مرتبه چهارم در محبت است ۱۷۰-۱۷۳ مرتبه پنجم جمعیت است ۱۷۳-۱۷۵ مرتبه ششم مشاهدت است ۱۷۵-۱۷۷ مرتبه هفتم تمکین است ۱۷۷-۱۷۹

۱۸۴-۱۷۹

تمه این رکن وصیتی است

۲۵۴-۱۸۵

رکن چهارم : در اصطلاحات و الفاظ

۱۹۹-۱۸۷

باب اول در الفاظ علمی

سؤال اول : نفس و روح چیست ؟ ۱۸۷-۱۸۸ سؤال : دل و سر چیست ؟
 ۱۸۹-۱۹۱ سؤال : بسط و قبض چیست ؟ ۱۹۱-۱۹۲ سؤال :
 خاطر چیست ؟ ۱۹۲ سؤال : وارد چیست ؟ ۱۹۲-۱۹۳ سؤال :
 وقت چیست ؟ ۱۹۳-۱۹۵ سؤال : قرب و بعد چیست ؟ ۱۹۵-۱۹۶
 سؤال : غیبت و حضور چیست ؟ ۱۹۶-۱۹۷ سؤال : غیبت و انس
 چیست ؟ ۱۹۷-۱۹۸ سؤال : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین
 چیست ؟ ۱۹۸-۱۹۹

۲۱۸-۱۹۹

باب دوم در الفاظ حالتی

سؤال اول : حال چیست ؟ ۱۹۹-۲۰۱ سؤال : ذوق چیست و شرب
 چیست ؟ ۲۰۱-۲۰۳ سؤال : معجو و اثبات چیست ؟ ۲۰۳-۲۰۴
 سؤال : صحو و سکر چیست ؟ ۲۰۴-۲۰۶ سؤال : فنا و بقا چیست ؟
 ۲۰۶-۲۰۸ سؤال : عشق چیست ؟ ۲۰۸-۲۱۱ سؤال : شاعر
 چیست ؟ ۲۱۱-۲۱۳ سؤال : حق و حقیقت چیست ؟ ۲۱۳-۲۱۵
 سؤال : عبودیت چیست ؟ ۲۱۵-۲۱۶ سؤال : حریت چیست ؟
 ۲۱۶-۲۱۸

۲۳۶-۲۱۹

اصل اول در اخلاق ایشان

فصل اول در ترك شهوت و غضب ۲۱۹-۲۲۲ فصل دوم در سخاوت
 و مروت و فتوت ۲۲۲-۲۲۴ فصل سوم در قلع حسد و تقدر و مروت
 این ۲۲۵-۲۲۷ فصل چهارم در ترك عجب و تکبر و ریا ۲۲۷-۲۳۱
 فصل پنجم در جوامع اخلاق این طایفه ۲۳۱-۲۳۶

۲۵۳-۲۳۱

اصل دوم در آداب و عادات این طایفه

فصل اول در آداب زندگانی کردن ۲۳۷-۲۴۳ فصل دوم در آداب
 حاشه پوشیدن ۲۴۳-۲۴۶ فصل سوم در آداب نعام خوردن ۲۴۶

۲۴۸ فصل چہارم در آداب سفر ۲۴۸-۲۵۲ فصل پنجم مواظبت بر

سنن شرع ۲۵۲-۲۵۴

خاتمہ این کتاب

۲۵۶-۲۵۵

۴۰۸-۲۷۵

۴۰۹

تعلیقات

فہرست ہا

فہرست آیات قرآن کریم

فہرست احادیث ، اہثال و حکم ، کلمات بزرگان ، جملات و اشعار عربی

فہرست لغات و ترکیبات

فہرست اعلام

فہرست ، آخذ

به نام خدا

در تیسراورد

مؤلف کتاب التصفیة فی احوال المتصوفة، یا صوفی نامہ، قطب الدین امیر
ابو منصور المظفر بن ابی الحسین بن اردشیر بن ابی منصور العبّادی است که در روز ۲۰
خود بد شهرت فراوان رسیده است و سرگذشتی خواندنی دارد. معروف است که
بیشتر در وعظ و سخنرانی بوده است. در روز ۲۰ وی دو کار بیش از هر چیز
اهل عام را باند آوازه می کرد و آن وعظ و مناظره بود. حیثیت و نامزدی
که حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی موسی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ) از این راه
بدست آورده بود دیگران را نیز بر می انگیزت که بدین طریق بوی آورند و
جماله دیگر نام آوران این رشته در این عصر ابو الفتح محمد بن ابی اسحاق
عبدالکریم شهرستانی (م . ۵۴۸ هـ) بود. کار و نظایر آن در زمان
سخن و تأثیر کلامش در وهی کثیر را خود بخود می دانند. در این
همین مستمعان کافی بودند که نام آن را بد همه می بردند و با او

۱ - نام مؤلف در پشت نسخه خطی کتاب التصفیة فی احوال المتصوفة آمده است.

منصور بن اردشیر العبّادی نوشته شده است.

کردن در شهرها و گاه در دیگر کشورها^۱ و وعظ کردن در جاهای مختلف بر این شهرت می‌افزود و هم از این راه ، به هر جا که می‌رسیدند ، معیشتشان رو برآه می‌شد و چه بسا که مورد توجه و احترام و اکرام بزرگان و پادشاهان می‌شدند .

پدر عبادی ، یعنی ابوالحسین اردشیر بن ابی منصور (و یاب به روایت ابن الجوزی : اردشیر بن منصور) ملقب به امیر ، نیز واعظی نیکو سخن بود و او هم به عبادی شهرت داشت . حسن سیرت وی بر قبول سخنش در میان عامه مردم شام و بغداد می‌افزود ؛ تاریخ وفات او را چهارصد و نود و اندی نوشتداند^۲ . بدین ترتیب در حقیقت پسر او ، مظفر ، پیشه واعظی را از پدر آموخته و به ارث برده بود و شاید بر اثر تربیت خانوادگی به این خط

۱- در کتاب قابوس نامه (ص ۱۶۱) نیز می‌خوانیم : « در شهرها بسیار منشین که مذاکران و فال گویان را روزی اندر پای بود و قبول در روی تازگی . »
 ۲- رک: عبدالکریم بن محمد السمعانی ، الانساب ورق ۲۷۹ پ - ۳۸۰ ر ، عکس نسخه موزه بریتانیا با مقدمه مارگولیوئث D . S . Margoliouth . لندن ۱۹۱۲ ؛ ابن الاثیر (عزالدین ابی الحسن علی بن محمد) ، اللباب فی تهنیب الانساب ۲ / ۱۱۰ ، چاپ قاهره در سه جلد ۱۳۵۶ هـ . - ۱۳۶۹ هـ ؛ لغت نامه دهخدا ؛ « عبادی » . آقای فروزانفر ، به نقل از ابن الجوزی (المنتظم ۹ / ۷۵) ، نوشته‌اند : « کلام او بسیار مؤثر بود و بدین جهت عامه مردم بدو اقبال عظیم داشتند و بسیاری بر دست وی توبه کردند و موی سر ستردند و چون در سال ۴۸۶ از سفر حج به بغداد آمد ابو حامد غزالی در مجلس وعظ او حضور یافت و این مجلس در مدرسه نظامیه منعقد می‌شد و ازدحام بحدی رسید که تمام غرفه‌ها و صحن و بام مدرسه را انبوه جمعیت فرا گرفت و بر عاشقان مجلس عبادی تنگ آمد و ناچار به قراح ظفر (محله بزرگی در بغداد ؛ معجم البلدان ، طبع مصر ، ج ۷ ص ۴۱) مجلس وعظ گسترده به گفته ابن الجوزی مردم دست از کار کشیدند و در مجلس او زاری می‌کردند و از عوش می‌رفتند و بدو اعتقاد عظیم داشتند و صاحب کرامتش می‌شناختند . وفاتش ۴۹۷ به قول ابن الجوزی (۹ / ۱۴۰) و به نقل سمعانی و ابن خلکان نیف و تسعین و اربعمائه . » (فروزانفر : معارف بهاء ولد ، جزء چهارم ص ۳۲۱) .

افتاده است .

محل تولد عبادی قریه سنج عباد بوده است از قرای مرو ؛ سنج به کسر اول و سکون دوم و سوم و عباد به فتح اول و تشدید باء تلفظ می شده است . در مرو ، چنان که نوشته اند ، دو قریه به نام سنج بوده است : یکی همان که ذکرش گذشت و دومی جایی بوده است بزرگتر که گروهی از اهل علم بدان منسوبند از آن جمله است فقیه ابوعلی سنجی^۱ . بنا بر این شهرت پدر و پسر به عبادی از باب انتساب به زادگاهشان است و هر دو مروزی بوده اند . عبادی ، یعنی نویسنده کتاب مورد نظر ما ، در سال ۴۹۱ هجری به دنیا آمد^۲ برخی نیز تاریخ تولد او را ۴۷۱ ه . نوشتند^۳ ولی در بیشتر روایات همان تاریخ نخستین آمده است .

- ۱- یاقوت ، معجم البلدان ۳ / ۱۶۱ : نیز ریک : همان کتاب ۴ / ۷۸۴ ذیل « نَشَك » به فتح اول و سکون دوم و سوم ، و ذیل « عباد » ۳ / ۵۹۹ . یاقوت در مورد اول نام این قریه را در تلفظ اهل مرو « نَشَك عباد » نوشته است و در مورد دوم « نَشَك عباد » به کسر شین و سکون نون و کاف ؛ و در هر دو جا نوشته است که آن را « سنج عباد » می خوانند . نیز ریک : ابن خلیکان ، وفيات الاعیان ۴ / ۳۰۱ چاپ قاهره در شش جلد ، ۱۳۶۷ - ۱۳۶۹ ه . الانساب ۳۷۹ ب و التلخیص ۲ / ۱۱۰ . محمد علی تبریزی (مدرس) ، ریحانه الادب ۳ / ۵۶ چاپ ۱۳۶۹ ه . تقریباً ۱۳۶۷ ه .
- ۲- یاقوت ، معجم البلدان ۴ / ۷۸۴ : ابن الجوزی ، المنتظم فی احوال الملک و الامم ۱۰ / ۱۵۰ چاپ حیدر آباد در ده جلد ۱۳۵۹ ه . ابن کثیر ، التلخیص ۴ / ۳۱۰ : ابن خلیکان ۴ / ۳۰۰ : ابن کثیر در البداية و النهایة ۱۲ / ۲۳۰ (چاپ مصر ۱۴ جزء در هفت مجلد ۱۳۵۱-۱۳۵۸ ه . در هفت مجلد ۱۳۵۸-۱۳۶۷ ه . به وی در گذشت کمی پیش از پنجاه سال داشت که در سال ۴۹۱ ه . در مرو متولد شد و نیز در کتاب ریحانه الادب ۳ / ۵۶ شماره شده است در ۵۴۷ ه . در التلخیص ۲ / ۵۷ در گذشته است که ۴۹۰ ه . (۵۷ - ۵۴۷) سال وارد او می شود .
- ۳- ابن حجر العسقلانی ، ابن المیزان ۶ / ۵۲ ، چاپ قاهره در شش جلد ۱۳۳۱ ه .

عبادی از کودکی به تحصیل دانشهای مرسوم زمان ، بخصوص آنچه در حرفه پدری بکار او می آمد ، پرداخت . نوشته اند از ابوبکر الشیروی^۱ ، زاهر الشحامی ، ابو علی نصرالله بن احمد بن عثمان الخشنامی ، ابو عبدالله اسمعیل بن الحافظ عبدالغافر الفارسی ، ابو عبدالله محمد بن محمود الرشیدی ، ابوالفضل العباس بن احمد السقائی ، شیخ ابو محمد شافعی ابن حسین بن محمد الاستادی و نیز از گروهی دیگر حدیث بسیار شنید و فرا گرفت^۲ و به مراتب عالی علمی نایل شد .

چندی در قزوین به وعظ پرداخت ؛ حافظ ابوسعید عبدالکریم بن محمد السمعانی ، مؤلف کتاب معروف الأنساب ، می گوید که : در پنج دید احادیث قلبی از او شنیده است . اندک اندک بر اثر قریحه و استعداد سخنوری که داشت و معلوماتی که کسب کرده بود در وعظ و بلاغت از بزرگان روزگار خود شد و بسیار معروف گردید چندان که هر کس درباره او چیزی نوشته اشاره کرده است که در وعظ و سخنرانی ید طولائی داشت و بدین هنر ضرب المثل بود^۳ و صیت شهرت او همه جا را فرا گرفت ؛ اگر می بینیم که ابوالرشید

۱- ابن الاثیر ، الكامل ۱۱ / ۵۹ ؛ ابوبکر السروی ، چاپ مصر دوازده جزء درشش مجلد ، ۱۳۰۳ هـ .

۲- الانساب ۳۸۰ ر ؛ اللباب فی تهذیب الانساب ۲ / ۱۱۰ ؛ ابن الاثیر ، الكامل ۱۱ / ۵۹ ؛ ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ ؛ ابن الجوزی ۱۰ / ۱۵۰ ؛ سبکی ۴ / ۳۱۰ ؛ معجم البلدان ۳ / ۵۹۹

۳- الانساب ۳۸۰ ر ؛ ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ ؛ لسان المیزان ۶ / ۵۲ ؛ اللباب ۲ / ۱۱۰ ؛ سبکی ۴ / ۳۱۰ ؛ معجم البلدان ۳ / ۵۹۹ ؛ عماد کاتب ، تواریخ آل سلجوق ص ۲۱۶ (در مورد اخیر رك ، حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ص ۲۴۷) .

جلال الدین محمد مولوی نیز در غزلیات شمس از عبادی به وعظ و سخنوری یاد می کند ولی معلوم نیست مراد او پدر است یا پسر :

وگر شود به نصیحت هزار عبادی ز عشق او نتوانم که توبه آرم من

(کلیات شمس ۶ / ۳۳۰۹۸)

تا نمایم سخن به عبادی شمس تبریز ! چهره ای بنما

(کلیات شمس ۷ / ۳۳۶۱۸)

به مدح و شکر او سیصد عبادی گر احسان را زبان باشد بگردد

(کلیات شمس ۷ / ۳۶۰۵۹)

عبدالجلیل بن ابوالحسین بن ابوالفضل قزوینی رازی ، مؤلف کتاب النقص ، از او به عبارت « علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن » نام می برد^۱ بدین سبب است . عنوان « قطب الدین » نیز از این معانی حکایت می کند ؛ به او هم مانند پدرش « امیر » می گفتند . راوندی ، مؤلف کتاب راحة الصدور ، نیز وقتی می خواهد از مراتب فضل و کمال خال خود ، ابوالفضل احمد بن محمد بن علی الراوندی ، یاد کند می گوید : « در انواع علوم مقدم همد اوست چه فنون دانش به غایت کمال رسانیده است ، و اگر عبادی و علاء خواری^۲ در قید حیات بودند انشای سخن از او آموختندی و دقائق علم و عطف از او آموختندی . »^۳

عبادی در دوره ای می زیست که « علمای دینی تسلط و نفوذ تام و تمام در پیروان خود داشتند و واقعاً آنها بوده اند که در شهرها و قراء و قصبات بر مردم حکومت می کرده اند . به حکم و اشاره آنان مریدان از فدا کردن مال و جان ابا نداشتند و یا اگر در دل ناخشنودی از این باب احساس می کردند آن ناخشنودی را اظهار نمی نمودند »^۴ . مظفر عبّادی خود از این تاثیر گزافه

۱- کتاب النقص ۴۰۳ ، تصحیح سید جمال الدین مجدث ، بیروت ۱۳۳۱ .

جای دیگر در همین کتاب النقص (ص ۷۵) به بیان از ادب بعضی شیعیان در رد شیعیان آمده است ، و اثر این عالم امام عباسی باشد . در این مورد و بر ضلالت او توأم را تجرّیب می کند ، که آنچه او گوید نتوان شنودن . با این یاد کردن از امیر عبادی نیز دایم شیعیان و علو مقام او در میان شیعیان و اهل الروافضی و اهل سنت و جماعت است .

۲- منظور امام جلال الدین ابوالفضل رازی از امام محمد باقر است . در این مورد و به قول محمد عوفی « هر کس که از او چیزی شنید ، او را در کف دست خود می کشید و بی عالمی از ادب ۲۲۹ ، ج ۱ تصحیح سید محمد باقر ، بیروت ۱۳۳۵ .

۳- راحة الصدور ص ۴۰ ، تصحیح محمد باقر ، بیروت ۱۳۳۳ .

۴- در این مصحح از جمله شیعیان است که در کتاب النقص ص ۱۵۷ ، ۱۵۸ .

بسیار بر خوردار بود ، واقعهٔ زیر نمونه‌ای روشن ازان است:
 « شنیدم که عمادی^۱ - که از شاعران او^۲ بود - بر عبادی قصیده‌ای
 می‌خواند که ، شعر :

ره می‌رویم و دیده به رهبر نمی‌رسد

کان می‌کنیم و تیشه به گوهر نمی‌رسد

عبادی بر سر منبر بود ، عمادی بدین بیت رسید که :

بر آستان جاه نو چرخ ار نداد بوس

عذرش قبول کن که مگر بر نمی‌رسد

عبادی گفت : امیر عمادی هر آرزو که دارد بخواهد . عمادی ملازم

قاضی را با خود داشت ، گفت : به هزار دینار سرخ قرض مجبوسم و موکل

این است وجوه قرض می‌باید . عبادی سر فرو برد . یکی از مریدان گفت :

بیود ! عبادی سر بر آورد گفت : امیر عمادی چون هزار با قرض دهد فردا

دیگر قرضش باید که بخورد . مریدی دیگر گفت : هزار دیگر بیود و عمادی

بیاسود . مدح شاعر گویم یا همت عالم یا ازادت مجلسی !^۳

۱ - منظور امیر عمادی شهریار از گویندگان توانای اواخر قرن ششم

هجری ، شاعر دربار عمادالدوله فرامرزی پسر شهریار از خاندان باوندی مازندران

است که چندی نیز در عراق در خدمت طغرل بن محمد (۵۲۶-۵۲۹) زیست و از

حمایت و تشویق او برخوردار شد ؛ وی انا بک جهان پهلوان (م . ۵۸۱ هـ .) و نیز

طغرل بن ارسلان (۵۷۱ - ۵۹۰) را مدح گفته و به سال ۵۸۲ (به روایت آتشکده

آذر) یا ۵۷۳ هـ . (به روایت تقی‌الدین کاشی) در گذشته است (رک : تاریخ ادبیات

در ایران ۷۴۳/۲-۷۵۰) .

۲ - منظور طغرل بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی است که ذکر او گذشت .

۳ - راحة الصدور ۲۰۹

از عجایب مربوط به وعظ عبادی روایتی است که اینک نقل می شود: «سبط ابن جوزی بعد از ذکر حدیث رد شمس در کتاب معروف خود، تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة^۲، بعد از نقل حدیث و قبول آن و تصحیح طریق آن و ذکر برخی از اشعار در این باب گفته: و فی الباب حکایة عجیبة حدثنی بها جماعة من مشایخنا بالعراق قالوا: شاهدنا أبا منصور المظفر بن أردشیر العبادی الواعظ و قد جلس بالتاجیة مدرسة بیاب ابرزمحلة ببغداد و كان بعد العصر و ذکر حدیث رد الشمس لعلی علیه السلام و طرزه بعبارته و نمقه بالفاظه ثم ذکر فضائل اهل البيت علیهم السلام فنشأت سحابة غطت الشمس حتی ظن الناس أنها قد غابت فقام ابو منصور علی المنبر قائماً و أومى الی الشمس و انشد:

لا تغربى يا شمس حتى ينتهى مدحى لآل المصطفى و نتجده
و اثنى عنانك ان أردت ثناء هم أنسیت ان كان الوقوف لأجله
ان كان للمولى وقوفك فلیکن هذا الوقوف لخیاله و لرجله

قالوا فانجاب السحاب عن الشمس و طاعت^۳. و گویا ناظر به این حکایت است آنچه علامه حلی (ره) فرموده است: علامه مجلسی (ره) در تسع

۱- آقای محدث در حواشی خود بر باب النفس المتعین حدیثی نقل کرده است که برای علی (ع) چنین نوشته اند.

۲- صفحه ۳۱ طبع ایران ۱۳۸۵ و صفحه ۵۹ در جلد ۱۳۲۹.

۳- محدث در حواشی خود بر دیوان قوامی (ص ۲۴۸) هم این قصه را نقل کرده است.

۴- «این حجر مکی نیز در دیوانی معروفه این قصه را نقل کرده است»

[یعنی تذکرة خواص الامة] نقل کرده است و (محدث) حواشی دیوان قوامی (۲۴۸)

بحار در آخر باب رد الشمس (ص ۵۵۴) گفته : قال العلامة رحمه الله في كتاب كشف اليقين ^۱ : كان بعض الزهاد يعظ الناس فوعظ في بعض الايام و أخذ يمدح علياً (ع) فقاربت الشمس الغروب وأظلم الافق فقال مخاطباً للشمس :

لا تغربي يا شمس حتى ينقضي مدحي لصنوا المصطفى و لنجاه

(إلى آخر الابيات) فوقفتم الشمس و أضاء الافق حتى انقضى المدح و كان ذلك بمحضر جماعة كثيرة تبلغ حد التواتر و اشتهرت هذه القصة عند الخواص و العوام . ^۲

و نیز "محمد بن يوسف بن محمد گنجی شافعی در کفایة الطالب ^۳ بعد از نقل حدیث رد شمس گفته : و لهذا الحدیث حکایة عجیبة حکاها جماعة من اهل التواریح أخبرنا الجافظ أبو عبد الله محمد بن محمود المعروف بابن النجار ؛ أخبرنا أبو محمد عبد العزيز بن الأخضر ؛ قال : سمعت القاضي محمد بن عمر بن يوسف الأرموی يقول : جلس أبو منصور المظفر بن أردشير العبادي الواعظ بمدرسة التاجية بباب ابرز ببغداد بعد صلاة العصر و ذكر حدیث رد الشمس و شرع فی فضائل اهل البيت فنشأت سحابة غطت الشمس حتى ظن الناس أنها قد غابت فقام أبو منصور على المنبر قائماً و أومى الى الشمس و ارتجل : لا تغربي . . . (إلى آخر الابيات) و بعد از نقل شعرها گفته : قال فطلعت الشمس فلا يدري ما رمى

۱ - صفحه ۹۸ چاپ تبریز ، ۱۲۹۸ . آقای محدث در حواشی خود بر دیوان قوامی (ص ۲۴۹) هم این قسمت را آورده و مراد از « بعض الزهاد » را امیر عبادی دانسته اند .

۲ - محدث ، کتاب النقض ۲/۵۶۱ ح

۳ - صفحه ۲۴۳ ، چاپ نجف ۱۳۵۶

عليه من الاموال في ذلك اليوم . ۱

ملاحظه می شود که شهرت و رونق بازار وعظ عبادی از ایران هم گذشت و به بغداد رسید . وی نخستین بار، وقتی قصد حج کرده بود ، به بغداد آمد و نیز بار دیگر بعنوان رسول از جانب سلطان سنجر سلجوقی به بغداد رفت ^۲ و در این شهر - که مرکز خلافت و پایتخت دنیای اسلام بود - مورد نظر المقتفی لامرالله سی و یکمین خلیفه عباسی (۵۳۰-۵۵۵ هـ) واقع شد و در شمار نزدیکان او در آمد . در این زمان بود که کار او بالا گرفت . مدت سه سال در جامع و نظامیه بغداد مجالس و عظ داشت و حدیث املا می کرد و از این راه در شهرهای اسلامی بلند نام شد . در همین ایام مردم چندان فریفته کلام او شده بودند که در مجالس ، سخنان او و نکته هایی را که می گفت می نوشتند و از این راه مجلداتی متعدد فراهم آمد ^۳ . تفصیلی که مؤلف کتاب النقض از او آورده مربوط به همین روزگارست و در حضور خلیفه اتفاق افتاده : « و امیر عبادی . . . را در حضرت المقتفی لامرالله پرسیدند روزی که فردا عاشوراء خواست بودن که چه گوئی در معاویه ؟ - جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد . بار سوم گفت : ای خواجه سؤالی مبهم می کنی ، نمی دانم کدام معاویه را می گوئی ؟ این معاویه را که پدرش دندان مصطفی (ص) بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و او بیست و چند بار تبع بر روی علی مرتضی (ع) کشید ، و پسرش سر حسین علی (ع) پیرید ^۴ ، ای مسلمانان شما این معاویه را چه گوئید ؟ مردم در حضرت خلافت حنفی و سنی و شافعی

۱- نقل از حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ۲۴۸-۲۴۹

۲- الانساب ۳۸۰ ر ؛ اللباب ۱۱۰/۲ ، سبکی ۳۱۰/۴

۳- البداية و النهاية ۱۲ / ۲۳۰ ؛ المنتظم ۱۰ / ۱۵۱ ؛ ابن خلدون

۴/۳۰۰ ؛ عماد کاتب . تواریخ آل سلجوق ۲۱۶

۴- نظیر قول حکیم سنائی که گفته است ،

دو ستار پسر هند مگر نشیدی	که از او سه دس او به پیمبر چه رسید
پدر او در دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیمبر بکشد
او بناحق حق داماد پیمبر بستد	پسر او سر ورزید پیمبر پیرید
گر تولعت به چنین کس نکنی شرمت باد	لعن الله یزیداً و علی آل یزید

(نقل از کتاب النقض ۴۰۳/۱۶ ح)

زبان به لعنت و نفرین برگشودند و مانند این بسیارست و تعزیت حسین (ع) هر موسم عاشوراء به بغداد تازد باشد با نوحه و فریاد .^۱

تقرب و احترام عبادی در نزد خلیفه به جایی رسیده که از طرف خلیفه به سفارت و رسالت به نزد سلاطین اعزام شده است چنان که خلیفه او را بعنوان رسول پیش سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی به خراسان فرستاد^۲ و چون از این مأموریت به بغداد بازگشت بار دیگر از جانب خلیفه به نزد ملکشاه بن محمود بن محمد به خوزستان فرستاده شد تا میان وی و بدرالجویزی صلح برقرار کند^۳ . عبادی در این سفر موفق شد و این دو تن را آشتی داد و از این راه مالی نصیبش شد ولی دران دیار اجلش فرا رسید و روز دوشنبه یا پنجشنبه پایان ربیع الآخر سال ۵۴۷ هجری در عسکر مکرّم خوزستان در گذشت^۴ .

۱- کتاب النقض ۴۰۳-۴۰۴

۲- ابن خلکان ۴/۳۰۰ ؛ ریحانه الادب ۳/۵۶ ؛ نیز رک : معجم البلدان

۵۹۹/۳

۳- ضبط نام دو تن اخیر در کتاب المنتظم ۱۵۱/۱۰ بصورت مزبورست

ولی ابن اثیر آنها را محمد بن السلطان محمود و بدر الجوائزی نوشته است (الکامل ۵۹/۱۱) .

۴- روایت بالا از ابن جوزی (المنتظم ۱۵۱/۱۰) و ابن خلکان

(۴/۳۰۰) است . ابن حجر العسقلانی از قول سمعانی تاریخ فوت او را اول جمادی

الاولی سال ۵۴۷ نوشته است (لسان المیزان ۶/۵۲) . سال وفات او در اکثر ماخذ

دیگر نیز (البدایة و النهایة ۱۲/۲۳۰ ؛ سبکی ۴/۳۱۰ ؛ معجم البلدان ۳/۵۹۹ ؛

الانساب ۳۸۰ ر ؛ ریحانه الادب ۳/۵۶ ؛ معجم المؤلفین ۱۲/۲۹۷) ۵۴۷ هجری

است جز در الکامل فی التاریخ تألیف ابن اثیر که درگذشت وی را جزء وقایع سال

۵۴۶ ه . در ماه ربیع الآخر آورده است (الکامل ۱۱/۵۹) نیز رک : معجم البلدان

۷۸۴/۴

تابوت عبادی را از خوزستان به بغداد بردند^۱ و در مقبره شیخ جنید ابن محمد در شونیزیه دفنش کردند^۲. پسروی در بغداد به سوگواری و تعزیت پرداخت. هنگام وعظ از پدر خود یاد می‌کرد و می‌گریست؛ کافه مردم نیز با او در گریه هم‌آهنگی می‌کردند و این خود از مقام و اهمیت عبادی در نظر مردم حکایت می‌کند. پسر او نیز چند ماه بعد وفات یافت و اموالی که عبادی گرد آورده بود به سلطان عاید شد و به قول ابن جوزی این موضوع نیز در زندگانی او نکته‌ای عبرت آموز بود^۳.

برای آن‌که اندکی از معروفیت و شأن امیر عبادی در روزگار خودش آگاه شویم کافی است مثلاً به دیوان بدرالدین قوامی رازی، از گویندگان نیمه اول قرن ششم، نظری بیفکنیم. عبادی ممدوح برخی شاعران بوده است از جمله قوامی رازی او را مدح می‌گفته است. قوامی قصیده‌ای دارد در ستایش و توحید خدای تعالی و در موعظت و نصیحت و مدح امیر عبادی که مطلع زیر:

مدبری منگی بر جهان جهانیان است

که هر چه گوئی از او صد هزار چندان است^۴

تا جایی که گوید:

جهان فتند جو دریا و خنق عالم را

زینک وار همه تن دهان

۱ - برخی دانشنامه‌ها نام بردار عبادی را در بغداد در سال ۱۳۰۲ هجری قمری ذکر کرده‌اند.

۲ - معجم‌الذوات، ۱۲/۲۹۸، ج ۱، دوشین، ۱۳۰۲ هجری قمری، ۱۳۰۲ هجری قمری، ۱۳۰۲ هجری قمری.

۳ - ابن جوزی، ۳/۳۰۰، المصنف، ۱۰/۱۵۱، المصنف، ۱۱/۵۰.

۴ - الذوات، ۱۱/۳۸۰.

۵ - ابن جوزی، ۳/۳۰۰، المصنف، ۱۰/۱۵۱.

۶ - الذوات، ۱۱/۱۴۶.

برون شدن بسلامت کس از چنین دریا
 بجز به کشتی علم امیر نتوانست
 امیر عالم عالی نژاد قطب الدین
 که شغل دولت و ملت از او بسامان است
 کدام امیر ، امیر امام عبادی
 که در سخنوری از نادرات دوران است
 سخنوری که عبارات روشن خوش او
 چو ابرو بحر شکر پاش و گوهر افشان است
 ز راه عقل و ادب با خلیفه هم سر است
 ز روی فضل و هنر بر ائمه سلطان است...
 ز شرق شرع بر آوردی آفتاب علوم
 از آن که مولد پاك تو از خراسان است...
 تو می روی و دل و جان ما ترا همراه
 نگویی آخر کاین درد را چه درمان است
 مرو بفضل و مبرحله بهشت از ما
 که آدم دل ما در غمت غریوان است
 امید هست که هم با مراد زود آیی
 بد پر فر تو گیتی نوشتن آسان است^۱

روایتی که ابن جوزی آورده است که روز جمعه پنجم ذیحجه سال
 ۵۴۶ در جامع منصور حنبلی ها بر ابن العبادی، هنگام وعظ، شوریدند و نگذاشتند
 که به سخنان خود ادامه دهد ظاهراً مربوط به هموست^۲. با همه شهرت او

۱- دیوان فواعی ۱۴۸-۱۴۹

۲- المنظم ۱۴۵/۱۰

به سخنوری و قدرت بیان، ابن جوزی کلام وی را نپسندیده و در باره او گفته است: اکثر سخنان وی حاوی معنی زیادی نیست سپس به جملاتی که مستمعان از گفتار او فراهم آورده اند اشاره کرده و اظهار عقیده نموده است که در یک جلد آنها از آغاز تا پایان پنج کلمه خوب یافت نمی شود. با این همه سختگیری که ابن جوزی در باره عبادی کرده است از جمله نکته های بدیع او این را پسندیده که روزی وقتی عبادی وعظ می کرد باران گرفت، مردم پناهگاهی جستند که تر نشوند؛ وی گفت: از تراوش آب رحمت خداوند که قطره ای از ابر نعمت اوست - پراکنده نشوید بلکه از شرار آتش بگریزید که از خشم او برافروختند می شود.

ابوالحسن علی بن زید بیهقی (د. ۵۶۵ ه. ق. مؤلف تاریخ بیهقی) در باره عبادی زاده است. وی در باب شیخ احمد کبیر نوشته است: «والتی بیهقی مجتهدی در دست امیر امام قطب الدین ابومنصور عبادی رحمت الله علیه از داماد او نیز ذیل مستوفین چنین یاد کرده است: محمد بن زین الرضا بن ابی علی بن ابی منصور، الشهید و مؤلف التمهید و مؤلف التمهید محمد الواصف ختن الامیر الامام ابومنصور العبادی، و مؤلف التمهید و مؤلف التمهید قبل ذاک ببغداد، ولد صیت وزیر جمیل فی الشام و منزه رفیع و مؤلف التمهید و مؤلف التمهید، و قد اختلف مدالی»

اکثر کسانی که در باب عبادی سخن گفته اند، در این باره

۱- التمهید ۱۰/۱۵۰- التمهید ۱۰/۱۵۰- التمهید ۱۰/۱۵۰

۲- التمهید ۱۰/۲۵۳

۳- التمهید ۱۰/۱۱۸- التمهید ۱۰/۱۱۸- التمهید ۱۰/۱۱۸

خواص خود در بیان تواریخ ۲۲۹- التمهید ۱۰/۲۲۹

بود ولی با آن که خود از علمای مشهور عامه و از واعظان بزرگ بشمار می رفت در امور دینی بی مبالائی می نمود و مورد وثوق نبود . شگفت آن که سمعانی در باره او گفته است : من از او چیزهایی دیدم و نیز رساله ای به خط وی مطالعه کردم که در اباحه نوشیدن شراب فراهم آورده بود^۱ . ابن حجر العسقلانی افزوده است که وی در این رساله به بعضی از آیات قرآن استناد جستند^۲ و با اشاره به این که نصی از پیغمبر در تحریم شراب نیست نتیجه گرفته بود که خداوند فقط مستی و افعالی را که از شراب بخوار در صورت شراب نوشی بسیار سر می زند حرام شمرده است . و نیز گفته است که سمعانی برای وی عذری حسته که شاید عبادی در این رساله این اقوال را از دیگران نقل کرده است که آنها را رد کند و نظر خود او نیست . طرفه تر آن که به قول همین ابن حجر العسقلانی ، عبادی در نماز هم سستی و کوتاهی می نموده است . حمزة بن مکي گفته است : من مدتی با عبادی بودم و ندیدم او را که نماز خفتن بگزارد و وقتی سماع آواز خویش دست می داد ، می گفت : نماز را بعد از سماع خواهم خواند و چون از سماع فارغ می شد می خفت ، بی آن که نمازی بخواند^۳ . بنابراین وی مردی بوده است که اگر چه مردم او را از علمای معروف و واعظی با نفوذ و پر آوازه می شناختند ظاهراً از

۱- الانساب ۳۸۰ ر ؛ اللباب ۱۱۰/۲ ؛ ابن خلکان ۳۰۰/۴ ؛ ریحانة الادب

۵۷/۳ ؛ معجم المؤلفین ۲۹۸/۱۲ ؛ نیز رک : معجم البلدان ۵۹۹/۳

۲- از قبیل آیه : یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمہما کبیر من نفعیہما . . . قرآن ، سورة بقره ۲۱۶/۲ ؛ و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرأ و رزقأ حسناً ان فی ذلک لآیة لقوم یعقلون . سورة نحل

۶۹/۱۶

۳- لسان المیزان ۵۲/۶-۵۳

برخی از منہیات روی گردان نبوده بخصوص اگر رسالہ مذکور بواقع نمودار عقاید خود او در اباحت شراب نوشیدن باشد و علاقتاً او را بد سماع نیز بیاد آوریم نوعی بی قیدی و لا ابالیگری قلندرانہ اہل زوق در او دیدہ می شود کہ در کسوت اہل زہد و وعظ - کہ وی داشتہ - قابل ملاحظہ است.

نوشتہاند عبّادی در وعظ و تذکیر و دیگر موضوعها، رسالہا و آثاری داشته و ازان جملہ است: الوسيلة الى معرفة الفضيلة، مناقب الصوفیہ، معراج نامہ - کہ نخست می پنداشتہاند از ابن سیناست^۱ - و کتاب التصفیۃ فی احوال المتصوفتہ کہ اینک موضوع بحث ماست، در کتاب النقطۃ از کتابی دیگر از آثار عبّادی نام بردہ شدہ است بدین شرح: «اگر تذکیر الشعراء و اخبار در این معنی^۲ مشغول شویم کتابی مفرد باید و در این جا این قدر کفایت است و اگر خواجد را می باید کہ صحت این دعوی بدانند باید کہ کتاب مراسم الدین فی مواسم الیقین طاب کند کہ امیر امام عبّادی رحمہ اللہ علیہ جمع کردہ است در اخبار و این خبر بدین اسناد ببینند و بخوانند ازان کہ اصحاب سنت تا عجیب نیاید.» بعد متن روایت را می آورد: «آقای میرزا در معرفی «مراسم الدین» نوشتہاند: «این کتاب یعنی مراسم الدین» او آخر قرن یازدہم ہجری موجود بودہ است زیرا کہ شرح مہر الدین برسی (رد) - کہ موسوم بہ حسن و معروف بہ خطبہ قرنی بودہ است - شرح کتاب مشارق مذکور کہ آن را مطالع الاسرار نامیدہ است، در سال ۱۲۰۰ قمری در ایماں صفوی بد این شرح اقدام کردہ است و بدین شرح: «این کتاب شرح جلد اول فارغ شدہ است - ازان کتاب مستقیماً و در شرح جلد دوم

۱- تالیف محمد تقی داسر در ۹۵۰ ہجری قمری در ۱۸۶۰ میلادی در تبریز در حقوق و علم و سائنس و الفیاضی ۱۹۹-۲۰۰ قمری در ۱۸۸۰ میلادی در تبریز در ایماں کتابخانہ مراد علی داشکامہ تبریز و در ایماں صفوی در ۱۲۰۰ قمری در ۱۸۸۰ میلادی در تبریز
 ۲- یعنی در معنی این کہ کتاب مستقیماً و در شرح جلد دوم
 ۳- در کتاب التصفیۃ ص ۵۰-۵۱

می‌کند و نص عبارت او تحت عنوان مطلع هشتم ضمن مطالع دوازده گانه که بعد از ذکر شرح اسرار و کرامات مربوطه به امیر المؤمنین (ع) دران کتاب ذکر کرده است این است: مطلع هشتم در رد شمس است امیر امام عبّادی در کتاب مراسم الدین و ابن فورک در کتاب فصول و ابن مغزلی در کتاب مناقب و صاحب کتاب اعتماد که از فقهیای حنابله است دران کتاب و ملا معین در کتاب معارج و ابن ابی الحدید معتزلی و غیرهم نقل کرده اند که چون حضرت رسالت پناه (ص) از خیبر مراجعت فرمود (و بعد از نقل محصل روایت و ذکر اختلافات واقع در کیفیت وقوع آن گفته) : و طحاوی که از اکابر علمای حنفی است گفته که رواة این حدیث همه ثقه و معتبرند^۱ . و نیز محقق اردبیلی در حدیقة الشیعه^۲ از ذکر قضیه رد شمس در کتاب مراسم الدین امیر امام عبّادی یاد کرده است^۳ .

کتاب دیگر عبّادی موسوم است به « مناقب الصوفیه » . این کتاب

نیز چنان که از اسمش بر می آید در معرفی صوفیان و بیان اصطلاحات آنان است . نویسنده این سطور به لطف شادروان دکتر مهدی بیانی موفق شد از مطالعه کامل نسخه ای از این کتاب - که تاریخ کتابت آن ۷۸۸ ه . و در اختیار ایشان بود - بهره مند گردد و یادداشت هایی تهیه کند . آغاز این رساله چنین است : « بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين . قال الامام ابو منصور المظفر بن اردشير العبّادی رحمه الله عليه ، رسالته من التصوف . آغاز سخن . شکر و سپاس خداوندی را که بخداوندی سزااست ... » و چنین پایان می پذیرد : « و اگر بر معنی رضا افتد تأیید الهیت و مدد عزت باشد . تمت الكتاب المناقب

۱- محدث : کتاب النقص ۱/۵۶۱ =

۲- ص ۶۹ چاپ ایران ، ۱۳۱۸

۳- رك : حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ۲۴۸

الصوفية بحمد الله ومنه وحسن توفيقه على يد العبد الضعيف النحيف الراجي الى رحمة
رب الملك العلي بن ترکانشاه بن علی بصره الله بعیوب نفسه فی شوال سنة ثمان
و ثمانین و سبعمایه ، سنة ۷۸۸ « مناقب الصوفیه در مقایسه با کتاب التعفیه
رساله ای است مختصر در ۱۵۲ صفحه ۱۵ سطر^۱ .

از خلال سطور کتاب حاضر نیز معلوم می شود که مؤلف غیر از این
رساله آثار دیگری در زمینه تصوف نوشته بوده است زیرا جای جای بد دیگر
تألیفات خود در این باب اشاره می کند^۲ . علاوه دو جا ظاهراً از اثری بد نام
عنصر یاد می کند بدین شرح : « هر چند که پارسی خوان را این قدر
کفایت است و دیگر طالبان خود همد معانی محقق و مشروح در عنصر باز
جویند و بخوانند که این پنهان ترست »^۳ . « و ما این کتاب بد تازی نوشتیم
و از پرده اول و دوم و سوم درون رفتیم از باب حقیقت این معانی در کتاب
عنصر باز خوانند تا باز یابند »^۴ .

شاید علاقه عمادی بد سماع و بعضی بی قیدیهای او در شریعت
ناشی از ذوق صوفیانه و مشرب عرفانی او باشد زیرا کتبی هم که اکنون در
نظرست ، یعنی التصفیه فی احوال المتصوفه ، یکسر در معرفی اهل شریعت است .

❦❦❦

کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه ، معروف بد صوفی نامه .

۱- در کتاب محمد تقی دانش ، روح و سجد طایف و طریقه صوفیه ، ص ۱۲۷ .

۲- تزی دانشگاه تهران ص ۱۲۵ - ۱۲۷ ، ص ۱۳۴۴

۳- ص ۱۳۵ ، ۱۳۳ ، ۱۲۹ ، ۱۹۹ ، ۲۱۱

۴- ص ۱۹۹ ، ۱۹۸

۵- ص ۲۵۶ ، ص ۲۵۷ ، ص ۲۵۸ ، ص ۲۵۹ ، ص ۲۶۰ ، ص ۲۶۱ ، ص ۲۶۲

۶- این رساله در مجله صوفیه

است به فارسی که در آن بتفصیل در باب اهل تصوف و رفتار و کردار و اصطلاحات آنان بحث شده است . توجه به قسمتی از مقدمه کتاب ما را با موضوع آن و غرضی که نویسنده از نگارش چنین رساله‌ای داشته است ، آشنا می‌کند : « اما این يك طایفه را که متصوفه گویند و احوال ایشان خاصست و عباراتشان مستخرجست از کتاب الهی و اخبار نبوی ، آن طایفه را ما درین (۳ ر) کتاب صفت خواهیم کردن و ایشان را صوفی گویند ... و ما را مراد ازین مکتوب آنست که عالمیان مختلف اند در حق صوفیان باعتقاد ، و متفاوت اند بقول ، و هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند و باشد که طعنی زنند و ایشان را کاهل و بی‌کار خوانند زیرا که بر حقیقت احوال ایشان مطلع نباشند و الجاهلون لاهل العلم اعداء . و نیز در میان این طایفه کسانی می‌افتند که در قول و فعل و حال ایشان مستقبحات شرعی ظاهر می‌شود که مجال طعن طاعنان بود و آن نه از نفس طریقت است یا از خصال تصوف ، یا از اخلاق این طایفه ، بل که هر قومی را قشری باشد و لُبّی ، و طفیلی و اصلی که آن طفیلی بظاهر باطل قناعت کند اما آن اصلی حق و حقیقت خواهد و مجاهدت تا با سرهدایت افتد که والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبانا . و اگر کسی يك دینار قلب در میان ده دینار خالص سره اندازد آن جمله نقد قلب نشود باختلاط آن يك دینار تا اگر کسی اعتقاد بندد که جمله قلب و ناسره است از فایده آن مال باز ماند و خلل در (۳ پ) معیشت او آید بل که شرط آن باشد که سره را از ناسره جدا کند و نیک را با بد در هم نزنند هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون . وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور . پس چون فساد اعتقادات می‌دانستیم درین وقت بحکم قصور تصور تصور ایشان باحوال این طایفه را و گمان که می‌برند

که کاریست از بدعت یا قاعده ایست بتهمت ، واجب دانستیم بتفصیل شرح این احوال کردن ، و مبتدا و منتها و اصل این قاعده و احوال این طایفه را شرحی کردم و برای عموم فایده را پیاری نبشته آمد ، و از سخنه های غامض مشکل احتراز کرده شد بیکباره تا خاص و عام را ازین بهره باشد ؛ و از حق تعالی یاری خواستم و بصدق قصد این تألیف کردم و این کتاب تصفیة احوال المتصوفة نام کردم تا از ما یادگار باشد خوانندگان را « (۳ ر) » . همچنان که از این مقدمه معلوم می شود این کتاب در حقیقت نظر یکی از علمای معروف عامه را - که خود بداهل طریقت انتقاد دارد - نسبت بد تصوف در قرن ششم آشکار می کند و چنان که مؤلف خود در مقدمه و نیز در خلال کتاب مکرر تصریح کرده ^۱ خواسته است این کتاب را بد زبان ساده و همه کس فہم بنویسد که همگان از آن بهره ببرند و در حقیقت نیز چنین است .

آنچه مؤلف در هر باب بیان کرده است روشن و مفہوم است و در آخر در پایان هر مبحثی از خدا آرزو می کند که ما را بدین صفت متبحر گرداند . فصول مختلف کتاب حاوی تمثیلاتی است که ما قند دیگر نویسندگان صوفی مشرب و هم بد شیوہ واعظان برای تفہیم معنی بیان کرده است . مثلاً در باب کتاب در باب ارتباط شریعت و طریقت چنین اظهار عقیده می نماید : « که از عہدہ احکام شرعی بیرون آمد از احوال طریقت و از احوال شریعت بیرون آمد از عہدہ احکام شرعی در شریعت مقصر باشد بدین طریقت هرگز نتواند برساند به حقیقت حق باشد که کسی بر روی خواهد شدن را از دین این کتاب را در دست کسی را بر روی دیوار بر می کشد چندانکه بکشاید به پس از آن حجاب را بر آن کشد »

۱ - ص ۶

۲ - ص ۲۶ ، ۱۲۴ ، ۱۹۹ ، ۲۵۵

بيك لحظه فرو افتد و نیز همچنان باشد که کسی بجهد و جد سنگی گران بار
بها می اندازد که اگر چه حیلت کند و جهد تمام نماید و رنج بسیار بکشد
هر چه بمدتی دراز بر بالا اندازد بکمتر از ساعتی فرو افتد آن سنگ و
بمنزل خود باز آید»^۱ . توجه به این اشارات یاد آور این نکته است که
واعظی چون عبادی است که اینک در باب تصوف سخن می گوید .

رخی جمله ها که از کتاب نقل می شود نموداری است هم از نشر
نویسنده و هم از طرز تفکر او در باب مسائل عرفانی :

❖ در وحدت شریعتها : « و درین دعوت هیچ تفاوت نیست میان
جمله انبیا بلکه جمله یک دین است و یک دعوت و یک معبود ، و جمله این
گفته اند : والیهکم الد واحد و برین رفتند : تعالوا الی کلمة سواء بیننا
و بینکم .»^۲

❖ در بیان تصوف : « پس نخست باطن را صافی باید کردن آنکه جامه
اهل صفا که صوف است در پوشیدن تا حکم نیکان گیرد که من تشبه بقوم
فبومنهم ، این تشبه بجامد نیست ، باخلاق و احوال است که اگر تشبه بجامد
بودی بایستی که چون کافری جامه مسلمانان در پوشیدی بروی حکم مسلمانان
کنندی و این حال بخلاف اینست .»^۳

❖ ابتدای طریقت : « ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیا و
صدیقان بوده است و اکنون بحکم غلبت عاداتهای زشت و اوصاف ناپسندیده
صورت حال صوفیان میان مردم جهان زشت می نمایند .»^۴

❖ در بیان حال شیخ : « همچنان که امت را نبی باید ، و طفل را معلم
بباید ، و بیمار را طبیب ، و تشنه را آب ، مرید را نیز پیر بباید تا آنچه

۲- ص ۱۳

۱- ص ۲۱ کتاب حاضر

۴- ص ۲۶

۳- ص ۲۵

مصلحت و مفسدت سلوك راه است می نماید . و چون بخود کفایت کند همچنان باشد که راهی نداند و آنکه راهبری کند ، زود باشد که در هلاک افتد . و چون مرید خواهد که احوال از کتاب معلوم کند همچنان باشد که کسی که با مردگان صحبت کند ، و هر که با مرده بسیار نشیند مرده دل شود . پس مرید را اقتدا باید کردن بد هر سالک واصل عالم عامل تا آن جوان برخل همت آن پیر از آفات راه سلامت بگذرد .^۱

در رکن چهارم کتاب در اصطلاحات و الفاظ پاره‌ای موضوعات نیز بشکل سؤال و جواب مطرح شده است .

نثر کتاب چنان که ملاحظه شد ، مانند دیدار آشوری که در تصدیق نوشتند ، ساده و روشن است و فقط در مواردی نادر و معدود اندکی موزون و مسجع شده است که شاید متأثر از شیوه بیان نویسنده در وعظ و تمثیل باشد ، از این قبیل : « هوا پرست خسته و بسته باشد و خدای پرست رساند ^۱ » هر که پرست بر استی پرست و هر که بخست بدروغ بخست ^۲ . « تا بپوشد و برسد ^۳ » بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوشاق مقصود رسد ^۴ . « تا بپوشد و برسد ^۵ » سوخته کردد ^۶ . « قطرات عبرات از املق احداق بر منجذات و جندت می ریزد ^۷ » آیات و احادیث بمناسبت در کتاب فراوان ذکر رفته است .

لغوب آنرا را خود بدفهرسی ترجمه کرده است . در این مورد بهتاریخ بار شعری در ضمن نثر آمده است بدین صورت : « در این عالم عارف باشد چنانکه آفرینش دلیل ^۸ حجت نماید در این عالم ^۹ .

۱- س ۴۰

۲- س ۱۱۹

۳- س ۱۴۱

۴- س ۱۰۲

۵- س ۱۴۱

۶- س ۱۵۲

و فی کل شیء له آیه و تدل علی انه واحد^۱

پاره‌ای اختصاصات دستوری نیز در این کتاب دیده می‌شود که قابل ملاحظه است و نظیر آنها در دیگر آثار نظم و نثر گذشته بنظر می‌رسد مانند: « استعمال وجه خبری بجای التزامی: « تا چنانکه صلاح وی باشد تربیت میکند و بر مهمات دلالت میکند »^۲. « باید که بدفعات و نوبتها و تدریج از غذا کمتر میکند... و در خلوت نیز همچنین باید که اول يك يك علايق کم میکند، و يك يك آفت از خود زایل میکند »^۳. « مرید باید که... واقعات پیوسته بر رای پیر مشفق عرضه میکند و الهام ملکی را از وسوسه شیطانی نگاه میدارد »^۴. « بدان مقدار که تواند وفا می باید کردن که تا از انسانیت بهره‌ای می یابد »^۵. پس مصاحبان باید که در همه احوال آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند »^۶.

« استعمال فعل جمع برای « هر که ، هر کسی ، هر + اسم ، کسی » : « هر که آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند »^۷. « هر کسی راستی بگوئیم تا ببرکت راستی ازین جای نجات یابیم »^۸. « لاجرم هر ذاکری در خورد خود جزا یابند »^۹. « ابلیس و کسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند »^{۱۰}. « آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد: « اما گوش الا اصوات حروف نشوند »^{۱۱}. « بر صاحب المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند »^{۱۲}. « بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده

۱- ص ۱۶۹	۲- ص ۴۱
۳- ص ۱۰۸	۴- ص ۱۳۵
۵- ص ۱۴۹	۶- ص ۱۵۹
۷- ص ۲۸	۸- ص ۱۲۰
۹- ص ۷۹	۱۰- ص ۱۶۴
۱۱- ص ۱۵۰	۱۲- ص ۸۴

بغیر رسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند و بزرگتر از خود را حرمت دارد^۱ .
 ☆ استعمال فعل مفرد و جمع برای فاعل جمع : « اگر شما بتحقیق توکل
 قیام کنی ، و از مخلوقات بخالق بازگردی و چنانکه شرط توکل است کمر
 بندید و بقضا رضا دهید ... همچنانکه مرغان در هوا و وحوش در زمین
 بی کسب روزی می یابند شما نیز بیافتی »^۲ . « یا قوم ، اگر راست میگویید در
 دنیا بنائی میفکنید که در وی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع مکنید که
 نخواهی خوردن »^۳ . « خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی و برا
 می بینی »^۴ . « اما اصحاب السکون بر مثال آینه اند همان نور که آنگیند
 پذیرد بپذیرد و زیادت و نیکوتر اما زود نشکند و پای دار بماند »^۵ .

☆ عطف فعل مفرد به جمع : « یعنی چیزی پذیرند و فهم کنند که عقل و
 رمز شرع و روح روح نزدیک باشد ، بچیزها که ظاهر حس و نفس اماره در آن
 آویزد بدان قناعت نکند »^۶ .

☆ فعل و ضمیر مفرد برای جمع : « چون حظ خود از عبادت حاصل کرده
 است ^۷ وی را بدوزخ اندازید »^۸ . « اینجا هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت
 ما ، او ^۹ را بدوزخ فرستید »^{۱۰} .

☆ جمع آوردن معدود عربی : « عبادات سده ورق شوند »^{۱۱} .

۱- ص ۸۴ ۲- ص ۱۱۳ ۳- ص ۱۱۷

۴- ص ۱۷۶ ۵- ص ۲۰۴ ۶- ص ۱۵۰-۱۵۱

۷- مربوط است به گروهی ۸- ص ۹۹

۹- ضمیر و او به مربوط است به ملائکه ای ۱۰- ص ۹۹

۱۱- ص ۹۹

- ☆ جمع میان باء تأکید و علامت نهی : « هیچ جامه بمیغکن »^۱.
- ☆ استعمال « نتوان » بجای « نتواند » : « هر دلی بحقایق اصلی که در عالم غیبی یابد شاهد نتوان شدن »^۲.

نکات دستوری در کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه به همین موارد منحصر نیست ، این مختصر محض نمونه یاد شد . خوانندگان علاقه مند با مراجعه بد تعلیقات و بخصوص تأمل در متن کتاب موضوعات قابل توجه دیگری را نیز خواهند یافت .

در این کتاب گاه مفردات و ترکیباتی درخور ملاحظه نیز بکار رفته و یا آثاری از لهجه مؤلف یا کاتب دران بنظر می رسد که به اکثر آنها در تعلیقات اشاره شده است .

بر روی هم کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه از جهات مختلف جالب نظر و یکی از نمونه های نثر صوفیانه در قرن ششم هجری است و مزیت بزرگ آن این است که خواننده با مطالعه این کتاب ، بی آنکه از تفصیل مطلب آزرده و خاطرش از اصطلاحات گوناگون گرانبار شود ، می تواند از اصول و معانی تصوف ، چنان که عبادی آن را می شناخته است ، آگاه گردد و در فهم معانی آن با نثر روان و گویایی که دارد اشکالی نخواهد داشت .



نسخه اساس

از کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه نسخه ای خطی بد شماره 11409 Or . در کتابخانه موزه بریتانیا ضبط است . این نسخه در فهرست ریو مذکور نیست و در شمار نسخه هایی است که در فهرست دستی نسخه های خطی فارسی - که

هنوز از طرف کتابخانه چاپ و منتشر نشده است - نام برده شده و تا حدودی که نویسنده این سطور تفحص کرده در دیگر کتابخانه ها نسخهای از این کتاب نیافتد است .

کتاب التصفيه في احوال المتصوفة

کثرهم الله تعالى تالیف الامیر العالم قطب الدین

ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی

تعمد الله برحمته ورضوانه

مع الله صلحاً للانشاع به

صفحه عنوان

نسخه مورد نظر بد خط نسخ روشن و خوانا در نوشته شده است .
کتاب دارای ۱۳۱ برگ است . تاریخ کتبت نسخه ۷۰۲ هجری است . در آخر
آن چنین می خوانیم : « تمت الرسالة المعروفة بالتحفة في احوال المتصوفة
والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة على خير خلقه محمد وآله و سلم »

۱- آقای مریدت اوس Meredith Owens

مؤلفه پروینتاری در قسمت موقوفه به انوار اسلامیه در شهر تبریز
تهیه و تصحیح کرده است . این کتاب در سال ۱۳۰۲ هجری در تبریز
چاپ شده است . در مقدمه و فهارس آمده است که این کتاب در سال ۱۳۰۲
تکالیف این کتاب در تبریز چاپ شده است . در مقدمه و فهارس
بردارش نقل شده و در مقدمه و فهارس آمده است که این کتاب
- ۱۶۹۴ - مطبوعه اسلامیه تبریز

الطاهرين والسلام . على يدى العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندواني فى وقت الضحى من يوم الاربعاء [ء] السابع من شهر ربيع الاول سنة سبع و سبع مائة غفر الله ذنبه و شكر سعيد و متع به صاحبه بكرمه . با در نظر گرفتن این نکته که تاریخ در گذشت عبادی سال ۵۴۷ هجری است قدمت و ارزش این نسخه که ۱۶۰ (= ۵۴۷ - ۷۰۷) سال پس از وفات مؤلف کتابت شده معلوم

می شود .

ببروز ما میم آن نهنکه کتاب هم اینجا کوتاه کنیم تا بر خوانندگان دراز نشود این نزد تعالی مبارک کناد و خوانندگان را توفیق بتحقیق درهاذو این معانی میسر کناد و بفضل و رحمت بی علت روزی کناد تا بعضی از بلخ در خاطرست بقلم ایذند در رحمت الهی انه الرؤوف المنان الرحیم الرحمن

تمت الرسالة المعروفة بالتصنیف

ف احوال المتصوف و اکبره اولوا ائمه

والصلوة علی خلیفه محمد و آله و صحبه

وعتره الطاهرین و السلام

على يدى العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندواني فى وقت الضحى من يوم الاربعاء السابع

من شهر ربيع الاول سنة سبع و سبع مائة

ومتع به صاحبه بكرمه

صفحة آخر کتاب

در کتابخانه موزه بریتانیا نسخه خطی دیگری به فارسی بد شماره

Or. 11410 وجود دارد بد نام حدیقه الحقیقه تألیف ابوالفتح محمد بن

شیخ الاسلام ابوالمعالی المطهر البلخی الجامی النامقی که تاریخ کتابتش ۷۰۶

هجری است^۱ و چنین بنظر می رسد که این نسخه نیز به خط همان کاتبی است که کتاب التصفیه را کتابت کرده زیرا از نظر قطع و خط و قلم و دیگر اختصاصات یکی است. نگارنده این نکته را هنگام بررسی هر دو نسخه در کتابخانه موزه بریتانیا دریافت و پس ازان نیز از آقای دکتر جلال متینی - که در باب رسم خط نسخه های خطی فارسی مطالعات ارجمندی کرده اند - در ایام اقامت ایشان در اروپا تقاضا کرد این دو نسخه را بار دیگر از نظر تشابه ملاحظه فرمایند. پس از چندی آقای دکتر متینی به بنده نوشتند:

« ۱ - هر دو کتاب : التصفیه فی احوال المتصوفه ، و حدیقة الحقیقة

از شخص واحدی به نام دکتر رش^۲ Dr. O. Rescher در تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۳۳ برای کتابخانه موزه بریتانیا خریداری شده است .

« ۲ - جنس کاغذ هر دو کتاب و قطع آنها یکی است و ثابت آن

دو باید یکی باشد. در پایان کتاب حدیقه هم کتاب آن بدین شرح آمده است : « علی یدی عبد من عباد الله الکریم عبدالله . . . گر چه به قول کاتب حدیقه صد در صد برابر نیست ولی تصور می کنم یک نفر باشند .

« ۳ - مختصات رسم الخطی هر دو نسخه یکی است و جمله ه از

کتاب در هر دو نسخه از حروف چهارگانه فارسی فقط حرف « ک » که با سه نقطه با سه حرف دیگر است ولی سه حرف دیگر بی نقطه است . « نظر مخلص آن است که شاید نخست دو کتاب در یک

۱ - این کتاب به تصحیح آقای دکتر محمد باقر میرزا در شهر تبریز در سال ۱۳۳۳ هجری قمری (۱۹۱۵ میلادی) در شهر تبریز در ایران منتشر شده است .
انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۴۱ هجری قمری) در شهر تبریز در ایران .
آقای دکتر محمد آغازتالیف آن در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در شهر تبریز در ایران .

۲ - دکتر رش در شهر تبریز در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در شهر تبریز در ایران در مجلات مختلف نامی بطبع رسانده است و در کتاب « تاریخ و فرهنگ تبریز » در مجله محفوظات در کتابخانه های تبریز آمده است .

۳ - Farman, Index Islamicus, I - 879, Cambridge 1961

جلد بوده است سپس آنها را از هم جدا کرده‌اند و در دو جلد به موزه بریتانیا فروخته شده است چون اگر با هم در يك مجلد می‌بود کتابخانه آنها را از هم جدا نمی‌کرد مانند دیگر مجموعه‌ها که دارند .^۱

یکی از صفحات اولیه کتاب التصفید نیز حکایت از این می‌کند که هر دو کتاب در يك مجلد بوده است چه در آن صفحه با رنگ قرمز بد خط بد جدیدی نام کتاب التصفید و حدیقه هر دو نوشته شده است به این شرح : « حدیقة الحقیقه ابی نصر احمد جامی ثم النامقی ، کتاب التصفید فی احوال المتصوفه اردشیر العبادی » . و نیز به خط لاتینی نوشته شده است : « ۱ - منصور ابن اردشیر : التصفید ، ۲ - ابوالفتح محمد بن مطهر : حدیقة الحقیقه » .

آقای مردیث اونس کتابدار کتابخانه موزه بریتانیا نیز در نامه مورخ پنجم سپتامبر ۱۹۶۷ خود نوشته‌اند که هر دو نسخه خطی شماره Or. 11409 و Or. 11410 بد خط يك نفرست و اشاره کرده‌اند بد ورق اول نسخه التصفید که عنوان هر دو کتاب (التصفید و حدیقة الحقیقه) را با مداد ، بد خط دکتر رشر ، در بر دارد و نسخه‌ها از او خریداری شده است . بعلاوه برخی شعرهای مختلف و یادداشتها در پایان نسخه التصفید نوشته شده کدنبالده آنها بد آغاز نسخه شماره Or. 11410 (حدیقة الحقیقه) کشیده شده است . غرض آن که نسخه حدیقة الحقیقه ، و التصفید محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا - که بد فاصله يك سال ۷۰۶ و ۷۰۷ هـ . کتابت شده - ظاهراً از کاتبی واحد و دو جزء از يك مجلد بوده است . چنین بر می‌آید که کاتب ، کتاب التصفید را بد دیگر از نظر گذرانده و یا با نسخه مورد استنساخ خود مقابله کرده است زیرا تصحیحاتی در حواشی صفحات بد خط هم دیده می‌شود . مصحح در

۱ - پایان یادداشت آقای داکتر متینی .

تمام موارد این تصحیحات را بصورتی مشخص در کتاب آورده و به آنها اشاره کرده است .

در رسم خط کتاب نیز علاوه بر رعایت دال و ذال و نوشتن « پ ، ج ، ژ ، گ » بصورت « ب ، ج ، ز ، ك^۲ » - که در دیگر نسخدهای قدیمی نیز هست - اختصاصاتی دیده می شود که نظیر آنها در کتابهای خطی دیگر هم گاهی دیده می شود از قبیل جدا نوشتن « نه » نفی از افعال ، بل که ، بلك ، زیراك ، هیچیز (= هیچ چیز) ، کخداوند (= که خداوند) ، کچون (= که چون) و نیز کلماتی مانند علائق ، شوائب و امثال آنها را هم با علامت همزه و هم با دو نقطه یاء نوشته و حتی در مورد کلمه « آسایش » هم چنین عمل شده یعنی یاء کوچک در بالا با دو نقطه یاء در پایین همراه است ؛ نیز املائی « مجموعه ای » بصورت « مجموعه یی » و امثال آن و تلفظ بعضی از کلمات مانند « پسران » قابل ملاحظه است .

۱ - در حروف « پ ، ج ، ژ ، گ » در نسخه های قدیمی نوشته شده است .

۲ - مقول در اصل « ز ، ج ، ز ، ك^۲ » است و در نسخه های قدیمی نیز همین گونه است .

شده است ، راجع به این موضوع در شماره ۱/۲۱۲ -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين عليه تنوكل
 ستايش ارواح بندگان و سپاس دلها، موصدان محفله باز بر جان صفا
 بحضرت الهی هم برای ذخیره ایشان و هدفتن تعالی طراز باز
 بر آستین احوال و ندکان هم برای نفاخر ایشان و صلواتش
 تحتات از اسرار و صفا بر منوات با در جان پاک سید انبیا
 و مرتبی اصفیا محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و سایه اسرار
 ملت او بر سر محققان محققان باشد باز خلق باران بی همتا
 و اصلیت پاک و علیهم السلام و برکات هد و حکمته اما بعد
 بدان ای برادر که حق تعالی هر موجودی را صورتی معین کرده است
 و صفتی بدین ساخته که آثار صنع او بر آن صورت موقوفست و
 حقایق حکمت در آن صفت مدرج و همچنانند صورت اشباع
 را بدیده سر توان دیدن حقایق حکمت الهی را که در مجاری
 صفات موجود است بدیده صفت و صیبر دل نواز دیدن
 چنانک سید علیه الصلوة والسلام خبر داد که ما من عند
 ائله و فی قلبه عینان و هما غیب لیدرک بها الغیب
 فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح عینی قلبه و جود و ذمما
 ظاهر بسته باشد یا غباری بر آن فواره از مرآت خویش
 باز ماند بچشم چون دیده دل بسته گردد با از غباری برکی
 بدبرد از دیدن حقایق محروم ماند و چون بجا از دیدن حقایق
 محروم شود در آخرت از وصلت مرآت حقیقی محروم تر باشد

چنانکه

روش تصحیح

کار تصحیح کتابی که اینک بد نظر خوانندگان محترم می‌رسد خالی از دشواریهایی نبوده است. زیرا مصحح فقط يك نسخه از آن را در اختیار داشته که اساس کار قرار داده است و نسخه بدایه‌ی در میان نبوده که در تصحیح متن مددکار و موجب روشن شدن موارد اشکال و ابهام گردد. بخصوص با در نظر گرفتن این که مصحح نمی‌خواسته است فقط حدس و درك خود را ملاك قرار دهد و در متن موجود بی‌پروا دست ببرد سر و کار داشتن با نسخهای واحد راه حل برخی مشکلات را مسدود می‌کرده است.

در هر حال متن حاضر صورت دقیق نسخهٔ اساس است جز در مواردی که بر حسب ضرورت تغییری در آن لازم می‌نموده است. مثلاً اگر در جایی ضبط کلمه یا کلماتی از نوع اسم خاص، آیات و احادیث و مانند آن درست تشخیص داده شده مصحح صورت درست آن را از روی ماخذ معتبر در متن آورده و ضبط نسخهٔ اساس را در حاشیه نقل کرده است تا خواننده بتواند در آن تأمل کند. بر روی هم هر جا نقصی و افزود تصحیحی در متن بدایه مشاهده رسیده چون مصحح نسخه بدایه نداشته که ضبط آن را بر نسخهٔ اساس مشاهده کند و صورت صحیح را در یابد و با اطمینان خطی بنویسد و از طرفی در کلمه‌ای یا جمله‌ای از قلم خود را در خلال نوشتهٔ عهدی دور از روی او می‌نویسد علمی می‌دانسته است، در حواشی صفحات این کتابت درج شده است.

اگر در تصحیح آنها حدسی می‌زده و نظری داشته است، در حواشی آن درج کرده است. یاد کرده است. تنها در مواردی بسیار معدود از این روش استفاده کرده است. متن قریب بدیقین از قلم افشاده بوده و بر آن ویران آن هیچ سبب و سبب نیست. است آن حرف و کلمه را در میان دو قلاب | | آورده است که حرف تصحیحی است.

نسخه التصفيه - که مبنای کار مصحح بوده است - با همه روشنی و خوانایی خالی از نقص نیست . صفحاتی از آن نابجا قرار گرفته است و بعضی جاها رشتۀ ارتباط معانی می‌کسلد و دنباله آن را باید مثلاً در وسط یکی از صفحات بعد جست . گمان می‌رود نسخه موجود از روی کتابی استنساخ شده که آغاز صفحات نابجای آن نسخه اینک در وسط برخی صفحات نسخه حاضر قرار گرفته است . مرتب کردن صفحات نابجا خاصه پیوستن معانی قطع شده در خلال صفحات به دنباله مطلب ، از دشواریهای کار تصحیح این کتاب بوده است بخصوص که کاتب ، جز بندرت ، عادت نداشته است - که به رسم برخی نسخه نویسان قدیم - کلمه آغاز صفحه بعد را در پایان صفحه بنویسد . خوانندگان محترم در حواشی برخی صفحات متن کتاب ملاحظه خواهند کرد که چگونه مصحح مجبور شده است رشتۀ ارتباط معانی را در میان سطور صفحات بعد بجوید . در این گونه موارد اگر مصحح می‌خواست متن را به همان صورت پریشان که بود چاپ کند در کتاب سطور نامربوط و بی معنی در کنار هم قرار می‌گرفت و در حقیقت نوعی شانه خالی کردن از وظیفۀ تصحیح بود اگر چه آسان تر می نمود . از این رو در چند جا که با چنین وضعی روبرو شده است با بیان جزئیات این که مطلب از کجا گسسته و آن را بد کجا پیوسته است سعی کرده است صورت منظم این صفحات را بدست دهد^۱ . حاصل سخن آن که مصحح متن را در چارچوب نسخه اساس عرضه کرده است و هر نوع افزایش یا اصلاح و تغییری در آن لازم می نموده است

۱ - رك : ص ۱/۲۰۰ ج ۲/۲۰۶ ج

۲ - از قضا نسخه حدیقه الحقیقه به خط همین کاتب نیز، چنان که آقای د لیرموند نوشته اند (حدیقه الحقیقه، مقدمه ۲۲) و نویسنده این سطور هم آن را بررسی کرده، آشفته و مغلوط است و خود کاتب نیز در پایان کتاب نوشته است که نسخه مورد استنساخ او بغایت سقیم بوده است (حدیقه الحقیقه، مقدمه ۲۱) .

در پایین صفحه‌ها به آنها اشاره کرده و اگر بندرت تغییری اندک و اصلاحی را در آن جایز شمرده ، اگر چه يك نقطه بوده ، ضبط نسخه اساس و نحوه عمل و دلیل خود را در حاشیه آورده است تا در همه حال خوانندگان محترم بتوانند صورت نسخه اساس را ببینند و داوری کنند .

در متن حاضر رسم خط نسخه اساس در طرز فصل و وصل کلمات و نکاتی مانند آن ، تا جائی که نمایش آنها با حروف چاپخانه مقدور بوده ، حفظ شده ولی حروف « پ ، چ ، ژ ، گ » و امثال آنها برای سهولت کار خوانندگان به شیوه املائی امروزی بد طبع رسیده است . و نیز چون نوشتن کلمات عربی یا فارسی مانند «علائق و آسایش» بصورتی که در نسخه هست و قبلاً یاد شد ، یعنی در آن واحد با علامت همزه یا یاء کوچک در بالا و دو نقطه یاء در پایین ، در چاپخانه میسر نیست در این مورد هم املائی رایج فعلی این گونه کلمات بکار رفته است . هر جا تلفظ برخی از کلمات در نسخه اساس با حرکات مشخص شده است آن ضبط در متن نموده شده و در حاشیه بدان اشاره کرده است . زیرا خود نموداری از تلفظ آن کلمه در نسخه مؤلف یا کاتب تواند بود .

در پایان کتاب بترتیب صفحات و سطور متن ، تعلیقات آمده است . در تعلیقات اسامی خاص ، احادیث ، برخی اصطلاحات صوفیه ، لغات و کلمات قابل ملاحظه مورد بحث واقع شده است ولی برای پرهیز از انباشتن حتی المقدور بد اختصار کوشیده و در هیچ مورد از جمله ارجح استنباط به مآخذ مربوط استقصای تام منظور نبوده است .

فهرست آیات قرآن کریم ، فهرست احادیث ، اشعار و حکام ، کلمات بزرگان ، جملات و اشعار عربی در پایان کتاب افزوده شده سپس فهرستی است از لغات و ترکیبات فارسی قابل ملاحظه با ذکر شماره

صفحات ، و بعد ازان فهرست اعلام آمده است . برای آن که در ضمن تعلیقات هر بار مشخصات کتابی که مصحح بدان رجوع کرده است تکرار نشود فهرستی نیز از مآخذی که از آنها استفاده شده در پایان کتاب آورده است . مصحح بقدر همت و توانایی خود سعی کرده است در تصحیح این کتاب دقت و امانت را رعایت کند و اینک آن را با کمال فروتنی به دوستاران زبان و ادبیات فارسی و علاقه‌مندان به آثار عرفانی تقدیم می‌کند . امید آن که در نظر سروران و دوستان و خوانندگان محترمی که این کتاب را مطالعه خواهند فرمود از توفیق خدمتی اندک بی‌نصیب نباشد و نیز هر نقصی دران هست به راهنمایی مهرآمیز اهل دانش و بصیرت اصلاح گردد .



هنگامی که نویسنده این سطور به تصحیح این کتاب اشتغال داشت همواره ، مانند دیگر موارد ، از تشویق همت انگیز استاد بدیع الزمان فروزانفر بغایت برخوردار بود و از عنایت ایشان متشکرست . استاد مجتبی مینوی نیز یادداشتهای خود را در باب « عبادی » با کمال محبت در اختیار مصحح گذاشته‌اند و لطفشان موجب سپاسگزاری است .

پیش از این عرض شد که نیک رفتاری شادروان دکتر مهدی بیانی ، استاد فقید دانشگاه تهران ، سبب شد که مصحح بتواند از مطالعه نسخه خطی « مناقب الصوفیه » تألیف عبادی بهره‌ور شود . نگارنده آرزومند بود که در مقدمه این کتاب از مهربانی و گشاده رویی این مرد دانشی و کتاب دوست ، در حیات وی ، تشکر کند . دریغ که اکنون پس از درگذشت او نامش را به قلم می‌آورد ! از دوست فاضل آقای محمد تقی دانش‌پژوه نیز متشکرست که نخستین بار مصحح را از وجود نسخه مناقب الصوفیه ، متعلق به آقای دکتر اصغر مهدوی

در نزد مرحوم دکتر مهدی بیانی ، آگاه کردند و سبب شدند که در صدد استفاده از آن بر آید و از تأمل در رساله‌های دیگر از عبادی در تصوف برخوردار گردد . بدیهی است که سپاسگزاری از مالک این نسخه ، یعنی آقای دکتر اصغر مهدوی استاد محترم دانشگاه تهران - که از کتابشان مستفید گشته‌ام - نیز بر بنده فرض است .

دوست عزیز و دانشمند آقای دکتر جلال متینی ، استاد دانشکده ادبیات مشهد ، علاوه بر مطالعاتی که در کتابخانه موزه بریتانیا راجع به نسخه اساس و نسخه حقیقه الحقیقه به تقاضای بنده فرموده‌اند در حل مشکلات متن ، مصحح را یاری کرده‌اند و مساعدتشان مشکورست . در پاره‌ای موارد نیز از مشورت محبت‌آمیز دوست دانشمند آقای ابوالقاسم حبیب‌اللهی «نوید» بهره مند گشته‌ام که سبب امتنان است .

هنگامی که بنده سرگرم تصحیح این کتاب بودم دوست دانشور آقای دکتر علی‌فاضل از این کار آگاه شدند و با اولیای امور بنیاد فرهنگ ایران در باب طبع و نشر آن مذاکره کردند . چاپ کتاب بدین صورت بواسطه اقدام ایشان و موجب تشکرست .

از سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - که مسؤلیت تصحیح نمونه‌های چاپی و تنظیم فهرستهای کتاب را بر عهده داشتند - سپاسگزاری می‌کند . دوستان گرامی بانو ماهرخ شاهوار و آقای غلامرضا زرین جیان با کتبیسی متن کتاب بانگارنده مساعدت کرده‌اند و از ایشان نیز متشکرم .

غلامحسین یوسفی

مشهد ، بهرام ۱۳۴۷

متن کتاب

کتاب

التصفيية في احوال المتصوفة

كثرهم الله تعالى

المعروف به صوفي نامه^۱

تأليف الأمير العالم قطب الدين ابوالمظفر منصور بن

اردشير العبادي

تغمده الله برحمته و رضوانه

متع الله صاحبه بالانتفاع به

(۲ ر)

۱- این عبارت را کاتب در کنار عنوان کتاب بصورت «اشبه افروده است» مضافاً به در خاتمه کتاب، اثر خود را به این نام خوانده است: «بدانکه اس ممان و سیمت کما بر طریق اختصار درین صوفی نامه یاد کردیم، (س ۲۵۵)».

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِعَدَدِ سِتِّ مِائِیْنِ وَعَلِیْهِ السَّلَامُ وَكُلِّ

ستایش ارواح نیکان و سپاس دلنهای موحدان تحفه باد برجان صادقان
بحضرت الهی^۲، هم برای ذخیره ایشان، و حمد حق تعالی طراز باد بر آستین
احوال روندگان هم برای تفاخر ایشان، و صلوات و تحیات از اسرار و ضمایر
متواتر باد برجان پاك سيد انبیا و مربی اصفیا محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام.
و سایه اسرار ملت او بر سر محققان و محققان پاینده باد بحق یاران بی همتا و اهل بیت
پاك او علیهم السلام و برکات الله و تحیاته .

اما بعد بدان ای برادر که حق تعالی هر موجودی را صورتی معین کرده است
و صفتی مبین ساخته که آثار صنع او بران صورت موقوفست و حقایق حکمت
دران صفت مدرج و همچنانکه صورت اشباح را بدیده سر توان دیدن حقایق
حکمت الهی را که در مجاری صفات موجودست بدیده صفت و بصیرت دل توان
دیدن چنانکه سید علیه الصلوة والسلام خبر داد که : *سأمن عند الا وحق فیما فیها*
وهم اغیب لیدر لیبها الغیب فاذا اراد الله بعد خیرا فتح علیها غیبها . و چون
دیده‌های ظاهر بسته باشد با غباری بران افتاده از مرئیات حواس بازماند همچون چون

- ۱- کاتب در حاشیه بدعنوان تسجده بدل آورده است و در حاشیه دیگر آنجا که
- ۲- کاتب در حاشیه نوشته است : الهیت .
- ۳- در برخی روایات و از جمله در مورد دیگر از نسخه‌های اساس (۶۲) : *یما یرک الوافق* .

دیده دل بسته گردد یا از غباری تیرگی پذیرد از دیدن حقایق محروم ماند و چون اینجا از دیدن حقایق محروم شود در آخرت از وصلت مرئیات حقیقی محروم تر باشد (۲ پ) چنانکه حق تعالی خبر داد: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا، و معول بر بصیرتست نه بر بصر که بصر مشترکست میان بیشتر حیوانات اما بصیرت خاص است جز اصحاب القلوب را نیست و ادراک روح حیوانی را بصر گویند و ادراک روح ناطقه^۲ را بصیرت، و در دیدن بصر غلط راه یابد چنانکه کسی شخصی را از دور بیند و بچیزی دیگرش گمان افتد مثلاً درختی را از دور انسانی شمرد یا سپیده‌ای از دور آبی پندارد و چون بسر آن مرئی رسد جز آن باشد که گمان برده باشد کَسْرَابٍ دِقِيقَةٍ دِحْسَبَةٍ الْغَمَامُ مَاءٌ^۳. اما ادراک بصیرت بصوابست و از خطا و غلط پاک است که آنرا بعد از تصور و تحقق و تیقن ببصیرت سپرده‌اند چنانکه قرآن در حق خداوندان بصیرت خبر داد: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ^۴، و آن عبارت را سید اشارت کرد علیه الصلوة والسلام: عَلَيَّ بِصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي^۵. و هر کسی از آدمیان این بصیرت را بچیزی دیگر اشارت باشد و چون تصور راست، و علم الیقین، و معقول، و نقش نفس، و حاصل فکرت و سر دل و سر، جمله رویت، و نهایت تلخیص، و معلوم و مفهوم، و مانند این عبارات و اصطلاحی که متکلمان و فلاسفه و حکما و فقها بدان پیوندند.

اما این يك طایفه را که متصوفه گویند و احوال ایشان خاصست و عباراتشان

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۴.

۲- در اصل: ناطقه.

۳- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۹.

۴- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰.

۵- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

۶- در جمله اخیر گویی کلمه‌ای از قلم افتاده و یا جابجا شده است، شاید در اصل

چنین بوده است: «و هر کسی از آدمیان را این بصیرت بچیزی دیگر اشارت باشد چون...».

مستخرجست از کتاب الهی و اخبار نبوی ، آن طایفه را ما درین (۳ ر) کتاب صفت-
خواهیم کردن و ایشان را صوفی گویند و ایشان معلوم محقق مبرهن مربی ملخص را
عیان گویند ، و آلت تحصیل این معنی را بصیرت گویند ، و محل این آلت را دل
گویند . و این جمله را شرحها رود بعد ازین باطناب ، بقدر وسع ، اگر توفیق
رفیق آید و امیدست که آید زیرا که هر که نیت خیری کند حق تعالی معین او
گردد بتوفیق .

و ما را مراد ازین مکتوب آنست که عالمیان مختلف اند در حق صوفیان باعتقاد ،
و متفاوت اند بقول ، و هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند و باشد که طعنی زنند
و ایشانرا کامل و بی کار خوانند زیرا که بر حقیقت احوال ایشان مطلع نباشند
وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءٌ وَنِيزَ دَر مِیَانِ اِیْنِ طَایِفَهٗ كَسَانِی مِی اِفْتَنَدُ كَهٗ دَر قَوْلٍ وَ
فعل و حال ایشان مستقیحات شرعی ظاهر می شود که مجال طعن طاعنان بود و آن نهار
نفس طریقت است ، یا از خصال تصوف ، یا از اخلاق این طایفه ، بل که هر قومی
را قشری باشد و لیبی ، و طفیلی و اصلی که آن طفیلی بظاهر باطل قناعت کند اما آن
اصلی حق و حقیقت خواهد و مجاهدت تا با سر هدایت افتد که وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوا مِنَّا
لَنَنبِذَنَّهُمْ سَبِیْلَنَا . و اگر کسی يك دینار قلب در میان ده دینار خالص سره ندارد آن
جمله نقد قلب نشود باختلاط آن يك دینار تا اگر کسی اعتقاد ببدد که جمله قنات و
نا سره است از فایده آن مال باز ماند و خلل در (۳ پ) معیشت او آید بل که شرط
آن باشد که سره را از ناسره جدا کند و نیک را با بد درهم نزنند هَلْ دَسْتَوِی الْعَدْلَ
دَعْلَمُونَ وَالَّذِیْنَ اِدْعَدْتُمْ . و مَا دَسْتَوِی الْعَمَى وَالْمَحْسَرُ وَالْاِطْلَاقُ وَالْاِیْمَانُ
الْاِخْلَاقُ وَالْحُرُورُ .

پس چون فساد اعتقادهای می دانستیم درین وقت بحکم تصور تصور انسان

۱- قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۲- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۲ .

۳- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۰ .

باحوال این طایفه را و گمان که می برند که کاریست از بدعت، یا قاعده ایست بتهمت، واجب دانستیم بتفصیل شرح این احوال کردن، و مبتدا و منتها و اصل این قاعده و احوال این طایفه را شرحی کردم و برای عموم فایده را بپارسی نبشته آمد، و از سخنهاى غامض مشکل احتراز کرده شد بیکباره تا خاص و عام را ازین بهره باشد؛
 ۵ و از حق تعالی یاری خواستم و بصدق قصد این تألیف کردم و این کتاب را^۲ تصفیة احوال المتصوفه نام کردم تا از ما یادگار باشد خوانندگانرا و قاعده این کتاب بر چهار رکن نهادم:

رکن اول در شرح مبدأ تصوف و طریقت .

رکن دوم در اعمال صوفیان .

رکن سوم در احوال ایشان .

رکن چهارم در الفاظ ایشان .

و این هر رکنی را^۳ مشتمل است بر فصول فهرست این کتاب؛ چنانکه رکن اول مشتمل است بر دو مقدمه و سه قاعده: مقدمه اول در بیان شریعت؛ مقدمه دوم در بیان طریقت؛ و قاعده اول در تصوف؛ و قاعده دوم در مبدأ وضع تصوف؛
 ۱۵ قاعده سوم در آیات و اخبار و یک شمه در بیان نیز .

رکن دوم (۴ ر) در اعمال ایشان و موقوفست بر سه و ظیفه: وظیفه اول در اعمال مبتدیان و در وی ده مهم است: اول ارادت؛ دوم توبت؛ سوم ریاضت؛ چهارم زهد؛ پنجم خوف؛ ششم رجا؛ هفتم صبر؛ هشتم ذکر و استغفار؛ نهم حرمت؛ دهم خدمت .

۱-- رسم خط نسخه اساس: قاعده ایست .

۲-- کاتب «را» را بعد در این جا افزوده است .

۳-- «را» در این جا زاید می نماید مگر مربوط به سبک نثر زمان و یا مؤلف باشد .

۴-- در متن کتاب عنوان مطالب با آنچه در فهرست مقدمه آمده کمی فرق می کند و

تظیر آن در بسیاری از نسخه ها و کتابهای قدیمی دیده می شود .

- وظیفه دوم در عمل متوسطان و آن هفت درجه است : اول شکر ؛ دوم رضا ؛ سوم ورع ؛ چهارم تقوی ؛ پنجم اخلاص ؛ ششم حفظ حواس ؛ هفتم خلوت .
- وظیفه سوم در عمل منتهیان و آن هفت درجه است : اول توکل ؛ دوم تسلیم ؛ سوم صدق ؛ چهارم یقین ؛ پنجم حفظ خاطر ؛ ششم تجرید ؛ هفتم استقامت همت .
- ۵ رکن سوم در احوال و بر دو قسم است : قسم اول در احوال ظاهر و این هفت مرتبه است : مرتبه اول در شوق ؛ و دوم مراقبت ؛ سوم حیا ؛ چهارم وفا ؛ پنجم سماع ؛ ششم وجد ؛ هفتم صحبت . قسم دوم در احوال باطن و این هفت مرتبه است : اول تفکر ؛ دوم بصیرت ؛ سوم معرفت ؛ چهارم محبت ؛ پنجم جمعیت ؛ ششم مشاهده ؛ هفتم تمکین همت .
- ۶ رکن چهارم در الفاظ ایشان و آن دو باب است : باب اول در الفاظ علمی و در وی ده سؤال است : اول در روح و نفس ؛ دوم در دل و سر ؛ سوم در وارد ؛ چهارم در بسط و قبض ؛ پنجم در خاطر ؛ ششم در وقت ؛ هفتم در هیبت و انس ؛ هشتم (۴ پ) در علم - الیقین و عین الیقین و حق الیقین و مانند آن ؛ نهم در قرب و بعد ؛ دهم در غیبت و حضور .
- ۷ باب دوم در الفاظ حالتی و در وی ده سؤال است : اول حال ؛ دوم ذوق و شرب ؛ سوم محو و اثبات ؛ چهارم صحو و سکر ؛ پنجم فنا و بقا ؛ ششم عشق ؛ هفتم شادی ؛ هشتم حق و حقیقت ؛ نهم عبودیت ؛ دهم حریت .
- ۸ اصل اول در اخلاق ایشان و پنج فصل است : فصل اول در منع شهوت و غضب و امثال آن ؛ فصل دوم در سخاوت و فتوت و مروءت ؛ فصل سوم در منع حسد و حسد و مانند آن ؛ فصل چهارم در ترك عجب و کبر و ریا ؛ فصل پنجم در منع خدای این طایفه .

۱ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل افزوده است . حد در حوالی و در حوالی

مرتبه ششم از « وجد » سخن رفته است و « حد » پیش از این در رکن دوم در علم و در علم ذکر شده است بنابراین ضبط نسخه اساس درست است .

اصل دود در آداب ایشان و پنج فصل است : فصل اول در آداب زندگانی۔
 کردن ؛ فصل دوم در نشستن و خاستن و چگونگی آن ؛ فصل سوم در جامه پوشیدن ؛
 فصل چهارم در خوردن و خفتن ؛ فصل پنجم در سفر و زیارت و دیگر خرد ها ؛ و
 آنگاه خاتمه کتاب باشد و بیان وعد تحقیق این جمله و حاصل کار صوفیان و نهایت
 فقر و حریت اصلی و این جایگاه ختم باشد ان شاء الله تعالی . اینست حصر اغراض
 کتاب و اکنون بیان کنیم والسلام .

۵

رکن اول

ہبداً تصروف و طریقت

ارکن اول

مبدأ تصوف و طریقت

اما رکن اول که مبدأ تصوف و طریقت است مشتمل است بر دو مقدمه و سه قاعده ، (۵) بیان کنیم .

مقدمه اول در بیان شریعت

۵

بدانکه شریعت راهیست که انبیا در دعوت رسالت و تظہیر قاعده دین در امت بنهند بتأیید خداوند تعالی که دعوت انبیا خلائق را اول بتوحیدست و درین دعوت هیچ تفاوت نیست میان جمله انبیا بل که جمله یک دین است و این دعوت و یک معبود ، و جمله این گفته اند : **وَاللّٰہُ الْوَاحِدُ** و درین رسدند بہ دعوت الہی کلمتہ سوائہ **بیشنا و بیشخہ** ^۲ (الآیہ) و درین شارح قید داشته : **فاحدوا للہ و اللہ**

۱- قرآن، سوره بقرہ (۲) آیہ ۱۵۸، سوره اعراف (۷) آیہ ۲۲

آیہ ۱۱۰، سوره انبیا (۲۱) آیہ ۸، سوره حج (۲۲) آیہ ۲۵، سوره احزاب (۳) آیہ ۱۷

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیہ ۱۷

۳- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیہ ۴۴، سوره احزاب (۳) آیہ ۲۶، سوره اعراف (۷) آیہ ۲۲

۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹، سوره زمر (۳۹) آیہ ۲۳، سوره صافات (۳۷) آیہ ۱۷۹

و جمله متفق بودند از عهد آدم - که اول انبیا بود - تا بعهد محمد علیه السلام - که خاتم انبیا بود - درین دعوت بیگانگی معبود و در سخنهای ایشان هیچ خلاف نبود زیرا که خلاف در مضمونات رود که هر کسی را بر حسب تصور او رایبی^۱ افتد و ظنی، تا در مستخرجات عقول هر يك بصفای فکر خویش روایتی کند و بمقدار عقل خود در معنی استنباطی گیرد آنگاه اختلافات بسیار افتد چنانکه در فروع اسلامت که ۵ علم فقه گویند و مسائلی که دایرست میان فقهای اسلام که هر کسی تصرفی کند و استخراجی لطیف از آنجا بر آورد و مراد از آن جمله تزیین جمال اسلام باشد . اما انبیا علیهم السلام از سر ظن و طبع و رأی و خیال و قیاس و استخراج عقول، دعوت بتوحید نه می کردند بلکه محض وحی الهی بودست که حق تعالی بواسطه جبرئیل علیه السلام در عقل و سمع ایشان منقوش و مرکوز و مسموع می گردانید ۱۰ (۵ پ) تا از آن صریح وحی و تحقق عقل عبارت کرده می آمد لاجرم جمله کلمه ایشان متفق بود بی خلاف اصل ، و خلافتی که بود در لغات و عبارات و استعارات و ارکان شرایع است اما در آنچه اصل دعوت و قانون شریعتست هیچ خلاف نیست بلکه مضمون دعوت نوح و ابرهیم علیهما السلام همانست که مدرج دعوت محمد علیه الصلوٰة و السلام *لَا تَفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ*^۱ ، و خدای تعالی ازین حقیقت عبارت فرموده است در قرآن مجید : *شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا*^۲ (الآیه) . *وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيكُمُ*^۳ *الْمُسْلِمِينَ* *مِن قَبْلُ*^۴ .

و چون وحی مهتر ختم شد در رسالت بوجود او بسته گشت فضایل او را زیرا که

۱ - رسم خط نسخه اساس : رایبی .

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵ .

۳ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱ .

۴ - در اصل : سماکم، اصلاح شد .

۵ - قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۷۷ .

- فضایل او در اخلاق بیشتر بود . قَالَ اللهُ تَعَالَى : وَإِذْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ^۱ ، و اسرار
جمله شرایع بروی مکشوف بود . قَالَ اللهُ تَعَالَى : وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ ^۲ ،
و ازان وحی که در حق انبیا رفته بود در حق وی خبر داد : سُنَّتَهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ
مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ^۳ ، و اشارت کرد : وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ
أَمْرِنَا مَا كُنْتَ قَدْرِي مِنَ الْكِتَابِ وَلَا الْإِيمَانِ ^۴ . و خلائق را جمله معلوم گردانید که عبارات
او جمله بوحی دادن حق است : وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ^۵ ، و خودش
بدان حال خویش خبر داد : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ
وَاحِدٌ ^۶ . وی علیه السلام در دعوت بوحدانیت شریک بود با جمله انبیا ، وَمَا مُحَمَّدٌ
إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ^۷ . اما در مناقب و فضایل و خصایص و موضوعات
شرع و بیان ملت بر جمله ترجیح داشت (۶ ر) قِيلَكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ^۸ ،
و مهتر علیه السلام از فضایل خود خبر داد و گفت : فَضَلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَسْتًا
أَوْقَيْتُ ^۹ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَنَصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَأَحْلَيْتُ لِي الْغَنَادِمَ وَجَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ
مَسْجِدًا وَطَهْرًا وَدَعَيْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَخَتَمْتُ بِي النَّبُوَّةَ ، گفت : مرا بیش چیز
بر انبیا تفضیل دادند : ایجاز بسخن ، و نصرت بخوف ، و حلال کرده شد مرا
غنایم ، و خاک در حق من پاک شد و مسجد من شد ، و رسالت من بجملة آفریدگانست .

۱ - قرآن، سوره قلم (۶۸) آیه ۸ .

۲ - قرآن، سوره هود (۱۱۱) آیه ۱۲۱ .

۳ - قرآن، سوره اسری (۱۷۱) آیه ۷۹ .

۴ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲ .

۵ - قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۳ ، ۴ .

۶ - قرآن، سوره لہف (۱۸۱) آیه ۱۱۰ .

۷ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۸ .

۸ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴ .

۹ - در برخی مآخذ در بوند اعطایت، ضبط شده ، ذک . تعلیقات .

و بمن رسالت ختم شد . و چون اصل دعوت بتوحیدست و توحید يك كلمه راست است اگر صدهزار آدمی بگویند همه یکی باشد .

و دوم دعوت بعبودیت است بحکم آنکه ایشان اطباء خلاق بودند بهر وقت بر حسب مصلحت آن امت قاعده ملت کرده آمد چنانکه فایده و مصلحت امت در آن عبارات ظاهر میشود . و حق تعالی ازین حکمت خبر داد : لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا^۱ .

پس پسذیرفتن انبیا سخن خدای تعالی را وحی گویند ، و آمدن ایشان بخلق رسالت گویند^۲ ، و بیان ارکان ملت را و تمهید قاعده عبودیت را شریعت ، و رفتن بدین راه شریعت طاعت گویند ، و اسم این طاعات را اسلام گویند ، و عبارت ازین جمله [به]^۳ دین کنند و صلاح و نجات عالمیان در دین است : وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۴ . وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ : بُعِثْتُ لِمَصَالِحِ دُنْيَاكُمْ وَدُجَاءِ عُقْبَاكُمْ .

پس شریعت راهیست و پیغمبر نهنده (ع) آن راه و دارنده آنست ، و جاده فراخ را شارع گویند . پس شریعت راه فراخ بود که ازان طرق خیزد ، قال علیه الصلوة والسلام : سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا هَالِكَةٌ إِلَّا وَاحِدَةً فَأَدَّبَهَا نَاجِيَةً .

۱ - قرآن ، سورة مائده (۵) آیه ۵۲ ؛ در نسخه اساس : «ولكل» چون «و» جزء

آیه نبود و زائد می نمود حذف شد . كلمه «جملنا» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - شاید در اصل بوده است : و آمدن ایشان [را] بخلق رسالت گویند ؛ یا : و آمدن ایشان بخلق [را] رسالت گویند .

۳ - بقیاس معنی و وضع جمله افزوده شد .

۴ - قرآن ، سورة ذاریات (۵۱) آیه ۵۶ .

مقدمه دوم در بیان طریقت

بدانکه طریقت راهی است که از شریعت خیزد که راه بزرگ را شارع گویند و راه خرد و باریک را طریق گویند و در میان شارع طریق را باز یابوند که طریق خاصه از شارع است. پس طریقت راهی است از میان شریعت برداشته، و شریعت بیان توحید و طهارت و نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة است و بیان معاملات دنیا و محاسبات عقبی و لقا و سلام و کلام و رضای خدای تعالی است. اما طریقت طلب کردن تحقیق این معاملات و تفحص این مشروعات و آراستن اعمال بصفای ضمائر و تهذیب اخلاق از کدورات طبیعی چون ریا و جفا و شرک خفی و حقد و حسد و تکبر و اعجاب و مانند این همه، و آراستن نماز است بخصوع و خشوع و حرمت و صدق و درایت و طهارت و در آنچه میان بنده و حق است در اعتقاد پاکیزه و قیام نمودن بصدق صوم باصفای نیت و رغبت و رهبت و خشیت و خوف و رجا و قمع و قلع خار انکار از صحرای دل و اشباهها، و در جمله هر چه در ظاهر متعلق است از شریعت خیزد و هر چه بتصفیّت باطن باز گردد (۱۷) در طریقت خیزد. و سفری که در آب باشد شروع گویند آنرا و سفری که در شب باشد آنرا

۱ - در اصل: در آن، ولی گویا درست آن - در آب - است بقیاس اولی و شروع - که

«به آب در آمدن» است و جمله‌ای که کمی پایین تر آمده و به همین مورد اشاره است:

«که شارع روئده است در آب احکام سورت ...»

طروق گویند که شارع عرونده است در آب احکام صورت و طارق رونده است در شب اسرار حقیقت، مثلاً جامه نمازی کردن از لوث نجاست شریعتست و دل را نگاه داشتن از کدورات بشری طریقتست، و پیش از نماز وضو کردن شریعتست و برو وضو بودن پیوسته طریقتست، و روی بقبله آوردن در نماز شریعتست و دل بحق حاضر داشتن طریقت، و در جمله هر چه در مرتبه حواس فرو آید مراقبت آن کردن شریعتست و هر چه در درون پرده قالب است رعایت آن کردن از طریقتست. هر چند که انبیا امت خود را آن فرمایند که بظاهر در وسع و طاقت جمله بود اما بعضی اعمال و اخلاق هست که در تکلیف امت نیاورند تخفیف را، بلکه آنرا اوراد خاص خود سازند چون نمازهای شب و ناگرفتن صدقات و نماز ضحی و طعام و شراب سیر ناخوردن و یکباره اعراض از احوال دنیا کردن و قناعت بلا بد قوت و لباس و مانند آن.

پس آنچه در تکلیف امت آرند شریعتست و آنچه از جهت تخفیف امت بر خود زاید دارند و لازم خود سازند طریقتست، و اگر کسی سلوک آن طریق پیش-گیرد از درجه عوام ترقی کند. و آن خواص که انبیا را است دو قسم است: يك قسم محظور و ممنوعست بر امت چنانکه در حق سید علیه الصلوة والسلام قرآن خبر- داد (پ۷): خَالِصَةٌ لِّكَ مِّنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ^۱، و يك قسم آنست که در سنن سنن پسندیده آید و اگر کسی بدان خصالت موصوف شود یا آن طریقت را پیش گیرد زیادت درجه یابد. و در جمله هر عمل که تعلق بر ریاضت دینی دارد دران مجاهدت جلد نمودن و کمر جهد بستن شعبه ایست^۲ از شعب طریقت، و در طریقت رخصت کمترست زیرا که رخصت از جهت ضعیف نفسان نهاده اند و مباحات شرع از جهت تخفیف عاجزان و ناتوانان معین کرده اند و ارباب طریقت را قوت همت و حد مبالغت باشد لاجرم خود را از طریق رخصت و مباح ممنوع دارند و در حلال نیز زیادت شره و حرص نمایند که شریعت فتح باب قرقه و راحتست و طریقت کسر

۱ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹.

۲ - رسم خط نسخه اساس: شعبه یست.

راحتست و منع ترّفه است از نفس اماره . و هر گاه که مرید خود را در مباحی رخصت دهد نفس دلیر گردد و مرید را در مشتبه اندازد و از انجا تجاسری و جرّاتی تولد کند که نفس بمحرّمات مایل گردد و روی در هلاک آرد کاتر اعیی حول الحمی یوشک ان یتقع فیہ ؛ و سید علیہ الصلوٰة و السلام خبر داد که : الحلال بین و الحرام بین و بینہما امور مشتبہات . پس هر گاه خود را از ان شبہات نگاه دارد خوفی د

در وی پدید آید که طلب حلال بحیلت کند و هر گاه که ۲ خود را در مشتبہات افکند قسوتی و فترتی در دلش پیدا شود که در محرّمات شروع بمبالغت کند .

حسین منصور حلاج گفته است (۸ ر) : هی النفس غمّارة ان لی تشغلبها تشغلت ۳ ، گفت : این نفس آدمی فریبنده ایست ۴ اگر تو ویرا بسبہات مشغول نکنی ترا بمحالات مشغول کند و زین بر تو نهد و لگامت بر سر کند و چون نفس مسلط گردد بدشخواری خلاص توان یافت از وی .

پس شرط طریقت قلت مبالات ۵ است با خود ، و دور بودنست از رخصتها ، و خود را فتاوی ناساختن و حیلت نا کردن ، و لباب اوامر و نواهی شرع طلب کردن . و در مبالغت

۱ - با توجه به جمله « هر گاه که مرید ... » و جمله بعدی این کلمه « مرید » خوانده شد : « هر که » نیز مفید معنی تواند بود ولی این صورت « منکره آن است که در نسخه بعدی « هر که کی » نیز « هر که » خوانده شود و « کی » آن بواسطه تاخوری در تلفظ آید و « هر که کی » در نسخه اساس : هر که کی ، بقیاس « هر که » در « جمله پیشین » است و « هر که کی » خوانده ولی ثقیل است . « هر که کی » در این جا بهتر نهد من است « هر که کی » کلمه « هر که » در جمله قبلی هم « هر که » خوانده شود و با توجه به « جمله قبلی » مرید ... و تفاوت املا « که » و « کی » ، البته این نکته را باید در نظر داشت که « کی » در « صورت امروزی با هاء « که » نیز نوشته است و « هر که کی » در نسخه اساس (۵۴ ر) آمده است و در « شرح » آن [ام] آمده است و در « راک » تعلیقات .

۲ - رسم خط نسخه اساس : فریبنده است .

۳ - کاتب در « اسبیه به عنده ان نسخه بدل افزود است : مبالغت .

امثال او امر جهد و جد و حضور دل را باقصی الغایه رسانیدن ، و بر طریقت مثلی مواظبت کردن تا در ادای شرعی مؤمن گردی و در احکام طریقتی صوفی شوی . پس شریعت بر مثال شهری است بزرگ و بر وی درها و دران شهر محلتهها و منزلها که الایمان بضع و سبعون باباً ، و ساکنان در وی مختلف که : سَتَمْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى نَيْفٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ، و طریقت در وی سرایی مجموع محدود ، موقوف برد و در که دخول و خروج جمله بدان باز آمده است و صحت و مرض مؤمنان بمقادیر آن دو قاعده معلق- کرده و قرآن ازان عبارت کرده : يَا [أ] يٰهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۱ . و هر چه در قرآن عبارت بناس است که یا [أ] يٰهَا النَّاسُ ، جمله لوازم شرعی است که بشریعت ایمان بمردمان میرسانند و هر چه در تبع ایمانست که یاد کرده است که یا [أ] يٰهَا الَّذِينَ آمَنُوا ، جمله مواجب طریقتی است که بعد از ایمان از مؤمنان طلب کرده است که دعوت بایمانست و شریعت بایمانست و طریقت در پرده ایمانست و اصل طریقت آن دو چیزست (۸ پ) تقوی در عمل و قول سدید در علم ، و هر چه در صفحات بسیار بدفعات متواتر در عبارات مختلف بیان کنیم حقیقت آن جمله در کلمتی موجود باشد از کلمات کتاب الله نیکوتر و بهتر که جمله استخراج ضمائر ما مدد از انجا میگیرد و ما بجد خود دران نرسیم کان کتاب خود بجمله محیط است چنانکه خبر داد : وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابِ اللَّهِ ۲ .

پس حاصل شریعت امثال امرست و تهذیب خلق و این دو صفت چون مستمر گردد طریقت روی بنماید و قانون طریقت قول سدیدست در علم ، و تقوی است در عمل ؛ و چون نسبت عمل بتقوی باشد و ظهور علم بقول سدید ، مردم بدین اوصاف از حضيض اهل عادت خلاص یابد و در اسماء ارباب حقیقت مأوی یابد و بر قدر حرکه خود مرتبه گیرد و بمقدار بصیرت خود ثمرت یابد و الَّذِينَ أَوْقَعُوا الْعِلْمَ

۱ - قرآن ، سورة احزاب (۳۳) آیه ۲۰ .

۱ - قرآن ، سورة سبا (۳۴) آیه ۳ .

درجات، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: الإسلام درجته والایمان فوقه درجته،
 والتقوی فوق الایمان درجته والیقین فوق التقوی درجته . و در جمله چندانی که
 رونده حق یک منزل می گذارد^۲ حرکت او در منزل دوم انجامیده تر می باشد که
 متعلمی که روی بعلمی آرد از علم و چون درس اول نیک یاد گیرد و بداند و تمام
 تصور کند در نوبت دوم درس بر وی سهل تر باشد و هر که در راهی بترتیب منزل
 اول منزل برود روز دوم در منزل دیگر آسوده تر باشد اینجا نیز همین است هر که
 از عهده^۳ احکام شرعی بیرون آمد از احوال طریقت بهتر خبر یابد و هر که در
 شریعت مقصر باشد بدین طریقت هرگز نتواند رسیدن (۹ ر) و همچنان باشد که
 کسی که بر بامی خواهد شدن راه نردبان آن بام خراب کند و خویشتن را بروی دیوار
 بر میکشد چندانکه بکوشد به بسیار زمان خود را بیالا برد بیک لحظه فرو افتد و نیز
 همچنان باشد که کسی بجهد و جد سنگی گران بار بهوامی اندازد که اگر چه حیلت
 کند و جهد تمام نماید و رنج بسیار بکشد هر چه بمدتی دراز بر بیالا اندازد بکامتر
 از ساعتی فرو افتد آن سنگ و بمنزل خود باز آید که جنسیت و نسبت اهلیت آن
 ندارد و همچنانکه کسی خواهد که بحج رود پشت بر مغرب کند و از کعبه اعراض
 کند و میدود اگر بسالهای بسیار هم بران قاعده برود هرگز واصل کعبه نباشد و
 محروم تر ماند که هر مقصدی را راهی هست و هر مقصدی را شرطی و هر صحتی را
 اهلیتی و نسبتی. و شرط و نسبت راه طریقت بحمله احکام شریعتست و چون در راه
 شریعت راسخ باشد و ثابت قدم از عهده حقوق شرعی بقدر امکان بیرون آید و بیرون
 از

۱ - قرآن، سوره جاد (۵۸) آیه ۱۲ .

۲ - اگر رونده به حق اضافه شود این کلمه سه مرتبه تکرار شود .

۳ - رونده حق یک منزل می گذارد که با جمله بندی در درس اول در مبداء تصوف و طریقت
 تصور کند، نیز مناسبت دارد . در اردن - قیامان - علم بر روی دیوار بر میکشد
 از نسخه اساس (۶۸ پ) نیز آمده است . بدین که وقت نماز هر روز در این کلمه سه مرتبه
 تعلیقات .

۳ - کلمه «عاهده» را کاتب در «اشیه افروده» است .

شرعی بحدّ وسع بکوشد و قیام کند توفیق رفیق شود و از زمره عوام خلاص یابد
و در سلوک طریقت خاص گردد و با روندگان مساعد آید از لطف الهی بهره یابد
يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۱.

پس شریعت سر طریقتست از سر در آی تا بسر برسی و از صورت آغاز کن
تا بصفت راد یابی و بشرایط قیام کن تا بلواحق رسی ، قال علیه الصلوة والسلام
حاکیما عن الله تعالی: مَنْ قَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ قَرَّبَتْ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ قَرَّبَ إِلَى ذِرَاعٍ
قَرَّبَتْ إِلَيْهِ جَنَاعًا وَمَنْ أَقْبَضَ يَمِيْنَهُ أَهْرَؤِلُ . اینست بیان این دو مقدمه والسلام:
(۹ پ) اما شرح قواعد کتاب .

129749

۱ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۱ .

قاعده اول در بیان تصوف و صوفی و آنچه بدان پیوند

- بدانکه اصل صوفی از صفوت گرفته‌اند و اصل تصوف از صوف گرفته‌اند و صوف جامه‌ای است که از رعونت دور باشد و لباس زهادست و جامه انبیا بودست که ایشان نیکان بوده‌اند و از خوردن و پوشیدن در دنیا باندکی قناعت کرده بوده‌اند .
- و غذا بقدر بانان جوین باز آورده بوده‌اند ، و لباس از موی حیوانات ساخته‌اند .
- و خود را در دنیا متنعم نداشته‌اند که تنعم در دنیا کار غافلان و کاهلان است . مصطفی علیه الصلوة و السلام معاذجبل را وصیت کرد گفت : **إِيَّاكَ وَ التَّنَعُّمَ فَإِنَّ عِبَادَةَ اللَّهِ** **يَسُوْا بِمُتَنَعِّمِيْنَ** ، از تنعم و لذات دنیا دور باش که صفت بندگان خدای تعالی در دنیا اینست که از لذت و راحت دنیا احتراز کنند . و سید عالم علیه السلام گفته‌است که پوشیدن صوف رعونت را بشکند و قوتی و هستی و شجاعتی در دل پدید آرد
- بحکم آنکه چون رعونت غالب باشد مردم ضعیف طبع گردد و از ضعف دل ترسناک باشد و آنکه جبان و عاجز و کاهل گردد . و چون رعونت زایل شد قوت قلب پیدا آید و آدمی از متابعت طبع تهر کند و آثار رجولیت در وی ظاهر گردد . و خداوند تعالی مردان مرد طبع را که کسر رعونت کنند دوست دارد که در پوشش صوف و مانند آن کفایت کرده‌اند و در صوف صفوت حاصل کرده‌اند . و صفوت دور شدن غبار و زایل گشتن کدورات است از خاطر و بصیرت و سریرت . زر گذاخته را که غش از وی (۱۰) سوخته شود صافی گویند و آب نشسته را که غبار و مختلطات از وی جدا شود صافی گویند همچنین دل آدمی را که از هواجس بشری و وساوس

شیطانی خالی گردد و غبار شهوت و شره شهوت و شرك و شك از وی جدا گردد آن دل را صافی گویند و خداوند آن دل را صوفی گویند. و تا این صفا حاصل نیاید اسم مجرد باشد و از اسم بی معنی هیچ فایده حاصل نشود بلکه چنان باید که چون اسمی بکسی باز بندند حقیقت آن اسم در صفت آن کس باز یابند تا او مسمای آن اسم باشد. و هر که دعوی اسمی کند که از حقیقت آن اسم بی خبر باشد در غرور زود افتد و در قیامت خسران و خذلان نصیب او آید، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: **الْمُتَشَبِعُ بِمَا لَا يَمْلِكُ كَالْأَيْسِ تَوْبِي زُورٌ**.

پس شرط تصوف اینست که بحسب رعونت از نهاد خود دور کند، و در احوال دنیا بضرورات کفایت کند، و باندگی از بسیار قناعت کند، و در تکلف ظواهر این اسم زیادت مبالغت نکند بل که در تصفیة باطن کوشد تا زر عقیدت خود را از شوایب غش^۲ و شبهت و شرك و تکبر و ریا و غفلت و تردد و توقف با آثار و التفات باغیار صافی گرداند و آب چشمه معرفت دل صافی گرداند بعلم توحید از خاشاک و غبار و لوث مخالفت و متابعت طبیعت که **أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِيمَانُهُ الْأَدْنَى عَنِ الطَّرِيقِ**. تا این تصفیة خاطر^۳ آتش رعونت و تکبر و تجبر و تمرد و غضب و شهوت حاصل آید و دل او از حرقت بدین آتشها ایمن شود (۱۰ پ) آنکه از **دَارِ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ**^۴ نوری دران دل افتد که ظلمتها بدان نور بدل شود و کدورتها بدان صفا زایل شود و در زاویه ولایت راه یابد که **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**^۵ همچنانکه بظاهر بلباس صوفیان قناعت کنند دل و

۱- رسم خط نسخه اساس : مسمی .

۲- غش ، در لغت به فتح اول وهم به کسر اول است . کاتب در این جا آن را با کسر

اول نوشته است . حافظ آن را با فتح اول قافیه کرده است :

خوش بود گر محک تجر به آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

۳- جمله ناقص می نماید شاید در این جا کلمه ای مانند «از» از قلم افتاده باشد .

۴- قرآن، سوره همزة (۱۰۴) آیه ۶ .

۵- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸ .

خاطر نیز باید که از تمناها و املها و زیادتها اعراض کند تا صفا حاصل شود که التفات خاطر و ا صوف پوشیدن ظاهر هیچ منفعت ننماید و هیچ فایده ندهد همچنان باشد که بظاهر دعوی اسلام می آورد و در دل دعوی جاهلیت می دارد و این چنین کس منافق باشد و نفاق را جایگاه در که زیرین است از جهنم که *إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ*،^۱ و نفاق در طریقت بتر از نفاق در شریعت .

پس نخست باطن را صافی باید کردن آنکه جامه اهل صفا که صوف است در پوشیدن تا حکم نیکان گیرد که *مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ*، این تشبیه به جامه نیست ، باخلاق و احوالست که اگر تشبیه به جامه بودی بایستی که چون کافری جامه مسلمانانی در پوشیدی بر وی حکم مسلمانان کنندی و این حال بخلاف اینست . پس نخست تصفیه است در باطن آنکه تصوف است بظاهر، آنکه مرد از طریق تفعل با منزل انفعال افتد ، بی تکلف صوفی شود و بشعار شرع و اخلاق حق متحلی گردد که *إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمُرْوَدَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ*^۲ .

چون تحقیق صفا در باطن پدید آید تعظیم تصوف در خاطر جای گیرد . مرد صاحب طریقت گردد ، مواظبت و استقامت در سلوک طریقت صفت او گردد ، نور صفای باطن بر جامه افتد و بر احوال و اعمال افتد ، تشبیهی بقوم پدید آید ، حالت و مقامات صوفیان در وی اثر کند (۱۱) . بندریج حل مشکلات طریقت در دل و پدید آید ، روی در ترقی نهد ، از جمله مقبولان گردد و از زمره مغبونان خلاص گردد *مَنْ اسْتَوَى فَوْسَاهُ فَبُئِيَ مَغْبُونٌ وَمَنْ كَانُ دُونَ سِرِّهِ اسْتَوَى فَبُئِيَ مَلْعُونٌ* .

۱- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۱۴۴ .

۲- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۳ .

تأهده روم در بیان ابتدای این طریقت

ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیا و صدیقان بود داست و اکنون بحکم غلبت عادت‌های زشت و اوصاف ناپسندیده صورت حال صوفیان میان مردم جهان زشت می‌نمایند و همانا که حق تعالی بحکم غیرت این خشونت‌حال صورت را پرده معانی و حقیقت ساخته است تا بی‌خبران و مختصران ازین حال محروم مانند و بانکار از اهل اسرار بازگردند تا ایشان در خلوت خاص خود را با خدای تعالی برسر وقت خود بمانند .

بدان که اول صوفی در عالم آدم بود علیه السلام: و در ترکیب طینت از طبایع بسیار سخن تحقیق هست که صورت مرقع را در اصل چیست اما لایق این کتاب نباشد که ما اینجا هیچ سخن غامض نخواهیم آوردن تا بر خواننده دشوار نشود و نیز گفته‌اند: *بِغَلِّ مَقَامِ مَقَالٍ*، در قول و کتاب همین نگاه باید داشتن . پس اول صوفیان آدم علیه السلام بود چون حق تعالی ویرا از میان خاک بیرون آورد و باجتبا و اصطفا برگزید و رقم خلافت بروی کشید او میان مکه و طایف چهل‌ای بداشت که مرید را در بدو ارادت چهله فرمایند ، *خَمْرَ طِينَةِ آدَمَ بِيَمِينِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً* . و مصطفی علیه الصلوٰة والسلام گفته: *مَنْ أَخْلَصَ لِيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً أَظِيرَ اللَّهُ دِينًا بِيَعِ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِي عَلَى لِسَانِي* .

آدم چون چهلۀ (۱۱ پ) تجرید بداشت حق تعالی مایده روح بوی داد و چراغ عقل در دل وی برافروخت و نور حکمت از دل بزبان آورد تا خود بجنبید، اول کلمه الحمد بود ، قصد ولایت کرد و تحفۀ سجود ملائکہ در اول کہ ۲ خلافت بیافت برخاست و مسافروار قصد جنت کرد ، و در اقلیم جنت جولان کرد و بر اسرار ممالک نظر کرد و بخانگاہ عصمت نزول کرد و ملامت زده بیود کہ اتجعل فیہا ۳

من ینسئ فیہا ۳ ، دران ملامت گاہ جنت می بود خرم و آسوده چون سلطان ارادت الہی ویرا در حرم گرفته بود کہ ائی اعلیٰ ممالق علمون ۳ . گفتند کہ حواس و اطراف جملہ در قید دار و اختیار حرکت مکن کہ مرید را حرامست و مراقبت شرط است . بحکم جرأت و انبساط دست گشادگی بنمود ، بی محابا از کمین گاہ غیب زخم عتاب یافت کہ وعصی آدم زید فغوی ، شکستہ گشت نہ وجہ انکار بود و نہ امکان اعتذار . در جملہ باستغفار مشغول شد و سنت استغفار صوفیان از انجا در آمدست کہ رذما طلمتہا ۴

هرچہ اسباب خواجگی و جامہ خلافت بود از وی سلب و خلع کردند ، برہمہ بایستاد باستغفار . گفتند : آدما ، بدین غرامت سفری کنی بدنیا کہ شرط مرید آنست کہ چون زلّتی بر وی برود سفری کند . آدم مجرد و عربان ، لبیک زنان ، از عالم لطافت و منزل راحت قصد سفر خاک کرد . تنش برهنہ بود ، گفتند : ای آدم ، در یوزہ کن . از هر درختی برگی بستند و برہم دوخت و ستر عورت خود ساخت . آن برگها [ی] برہم دوخته مرقع بود ، آدم حلدہ پوش مرقع پوش شد .

۱- در نسخہ اساس « با » بن نقطہ است « با » نیز مفید معنی است .

۲- ظاہرا « کہ » رائد معنی نماید مگر آن کہ تصدیق شد . ملاحظہ فرمائید .

۳- را داشته است : « و تحفۀ سجود ملائکہ در اول کہ » لافون .

۴- قرآن ، سورہ بقرہ (۲) آیت ۲۳۸ .

۵- قرآن ، سورہ طہ (۱۲) آیت ۱۱۹ .

۶- قرآن ، سورہ العنکبوت (۱۷) آیت ۲۲ .

گفتند: بخاک رو و مسافری کن. بهندوستان رفت، سیصدسال دران گرم سیر (۱۲) طلب عذرمی ساخت و چون آب حسرت از دیدگان می ریخت و^۱ بدان آب گردوغبار زلت از خاطر زایل میکرد تا آنگاه که مصفی شد که *إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ*^۲. بدان اصطفا تصفیه یافت، صافی شد، صوفی گشت. آن جامه ضرورت را که از تکلف دور باشد و از ذرها بحیلت فراهم کرده بود و مرقع گشته، عزیز میداشت و هرگز از خود جدا نکردی تا آنگاه که با آخر عهد در شیت پوشید و خلافت ولایت امانت الهیت بوی سپرد. و این طریقت ممهد گشت، جامه متابعت بود و مرقع ولایت، و دولت تصوف در اصلاب انبیا روان گشت. صوفیان مسافر را از عالم غیب بیک عیب هجرت کرده بودند مجمعی بایست در دنیا که هر که آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند. صورت کعبه در دنیا پدید آمد، اول خانگاهها آن بود که *إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ*^۳. در دنیا خانگاه دیگر نبود و بعهد آدم کعبه پدید آمد. چون بدور نوح رسید اثر آن منزل نبود، نوح مسافر آب بود، کشتی بساخت و بهر وقت بدان طلل کعبه می رفت و طواف میکرد. چون بعهد خلیل صلوات الله و سلامه علیه رسید خلیل بران جایگاه کعبه را بنا کرد و دیوار و سقف بکرد. و او مثل جامه آدم و نوح لباس حقیر داشتی و از دنیا بگلیمی اختصار کرده بود. و موسی علیه السلام پیوسته گلیم داشت و آن گلیم بود که روز اول شعیب بدو داده بود.

و این شرط بزرگست در طریقت که پیری باید تا خرقه در مریدی پوشاند تا مرید از آن جامه وسیلت و نسبت سازد که خود را متشبه (۱۴پ) گرداند بدان نیکان. و عیسی علیه السلام همیشه جامه صوف پوشیدی و چون عهد موسی و عیسی برسید بیت المقدس حوالت گاه خود دانستند آنگه در هر ولایت بهر طرفی خود را مرجعی می ساختند و منزلی معین میکردند که باوقات خلوات و ایام مناجات رفقای دولت آنجا باز رفتندی و بهم آن حدیث اسرار الهی محاورات کردند.

۱- ضاهراً «و» با توجه به کلمه «چون» زائد می نماید. شاید هم «چون آب» تصحیف

«خون آب» باشد در این صورت «و» بجای خود آمده است.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۳۵.

۳- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۵.

و چون عهد بسید انبیا رسید خود هم آن گلیم خلیل بستد و در پوشید ^۱ **عَلَيْتُمْ** **أَبِيكُمْ** **إِبْرَاهِيمَ** ^۲ ، و قصد هم بدان خانگاہ کعبہ کرد و **لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** ^۳ و مهتر علیہ السلام در مسجد خویش **يَكُ زَاوِيَهُ** معین کرد و از صحابہ **يَكُ طَائِفَهُ** را برگزید کہ سالکان راہ بودند آنکہ پیران بودند چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سلمان، و آنکہ متوسطان بودند چون **خَبَّابٌ وَمَعَاذٌ وَ بِلَالٌ** و ^۵ بودردا و عمار و صہیب و مانند ایشان، ایشانرا باوقات خلوات بدان زاویہ بنشانندی و با ایشان سخن راندی کہ صنادید عرب و عوام صحابہ آنجا را دنیا یافتندی و از ان خلوت محروم بودند و آن جماعت قرب هفتاد کس بودندی کہ خلاصہ ایشان شش کس بودند. اگر **يَكُ خَرْمًا** یافتندی بموافقت خوردندی و اگر **يَكُ پِيرَاهِنًا** بودی همچنین بر جملہ اہل طریقت ایثار کردند و با یکدیگر بدآوری و اعتراض و انکار و مداخلت و محابا غش و ریا نداشتندی و مصطفی علیہ الصلوٰۃ و السلام بصحبت ایشان فرمودند کہ **وَلَا تَقْعُدُوا عَيْنًا عَنْهُمْ** ^۴ . و مهتر علیہ السلام چون کسی را از صحابہ اعزاز فرمودی و اکرام تمام کردی ردای خود یسا پیراہن خود بوی (۱۳ ر) دادی آنکس صوفی بودی در میان صحابہ .

^{۱۵} پس اول این طریقت از آمدہ علیہ السلام در آمد و تتمہ این طریقت بمحمد علیہ السلام بود . گفت : **بُعِثْتُ لِأَقِيمَ مَعَارِمَ الْإِحْلَاقِ** . و هر کہ صافی تر صوفی تر و محمد علیہ السلام از ہمدہ عالم صافی تر بود پس از ہمدہ صوفی تر بود . و این طریقت در میان شریعت روان گشت و شریعت و طریقت در میان امت و ملت بمیانند . شریعت در میان علما روان شد عوام از ایشان مدد پذیرفتند . طریقت در میان اولیا روان شد .

۱- قرآن، سدرہ - حج (۲۲) آیت ۲۷۷ .

۲- قرآن، سورہ آل عمران (۳) آیت ۵۱ .

۳- در نسخہ اسامی صحابہ از شدہ دست و پا شدہ است و این نسخہ در کتاب **تاریخ طبری** مذکور است .

۴- من شود ماعبرا مہرہ و خباب بن الارت است . بلازم کسی مدغم در این طریقت نیست .

۵- خباب آمدہ از این رو در متن اصلاح شد . کذا فی النسخات

۶- قرآن، سورہ کہف (۱۸) آیت ۲۷ .

و مریدان از ایشان معاونت طلبیدند ؛ و همه علمی ولایت نباشد اما هیچ ولایت از علم خالی نباشد . پس همه اولیا عالم اند و بعضی علما اولیا اند و آن علم که با ولایت بهم رود علم طریقت است که در میان علم شریعت مندرج است چنانکه رسول علیه السلام گفته است : **إِنَّ مِنْ الْعِلْمِ كَيْسِيَّةً لَمْ يَكُنْ لِإِدْعَارِهَا إِلَّا الْعِلْمَاءُ بِإِذْنِ اللَّهِ** .

۵ چون قاعده تصوف از آدم در آمد تا بوقت انقراض عالم بماند و هرگز جهان از اولیای خدای عز و جل خالی نباشد که قوام دنیا بایشانست چنانکه رسول علیه السلام گفت و خبر داد از اعداد و احوال ایشان در حدیث معروف و آنکه گفت : **بِهِمْ فِطْرُونَ وَ بِهِمْ فِرْزَقُونَ** ، گفت : ببرکت ایشان بشاران از آسمان فرود آید و نبات از زمین بر آید و ایشان متوکلان حاضر اند که روز و شب بظاهر و باطن بر درگاه خداوند عز و جل باشند **أَجْسَادُهُمْ فِي الْأَرْضِ وَقُلُوبُهُمْ فِي السَّمَاءِ** .

پس این طریقت همه قناعت است در دنیا ، و همه جهدست در دین ، و کمتر خوردن ، و کمتر پوشیدن ، (۱۳ پ) و از علایق آزاد بودن ، و اعراض از مخلوقات ، و توکل بر خالق است ، و تصفیة باطن ، و مراقبت خاطر ، و تهذیب ظاهرست ، و متابعت رسول در همه احوال .

۱۵ اینست آغاز این طریقت کسبه از عهد آدم بودست و اتمام آن در عهد محمد علیه السلام و همچنین بماند تا بدامن قیامت ، عوام بر ظاهر شریعت می روند و خواص برره طریقت می روند ، **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ** .

قاعدة سر ۴ دو تصحیح این قرآن و این قواعد با آیات و اخبار

بدان که قاعده طریقت که مہمہ کردہ اند بصفای عقل باشد و مدد شرع کہ این طریقت راہی باریکست در میان جادۂ شریعت ، و شرط او جمعیت ہمووم است کہ خاطر متفرق از حق دور باشد و ہمیشہ در بند علایق ماند چنانکہ رسول گفت علیہ السلام : **مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هَمُّومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمُّومَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** ۵ **وَمَنْ أَصْبَحَ وَقَسَّعَتِ هَمُّومُهُ لِإِيْبَالِي اللَّهِ فِي أَيِّ وَادٍ اِهْلَكَ .** گفت : ہر کہ جملہ اندیشہای خود بامداد بیک اندیشہ دینی باز آورد حق تعالی کفایت جملہ احوال او بکند آیس اللہ یکناف عہدہ او ہر کہ زمام دل و خاطر باسباب متفرق سپارد خداوند تعالی مدد از ان بندہ باز گیرد تا در ہر وادی کہ باشد ہلاک شود و ان اللہ یعصم عن العالمین . و چون ہمووم متفرق از دل برخیزد جمعیتی در خاطر آید بندہ از جملہ دنیا اعراض کند و بخداوند تعالی منقطع آید از جملہ مخلوقات . **وَمَنْ اِهْتَمَّعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ (۱۴ ر) كَلَّ مَسْؤَلَهُ وَ مَنِ اِهْتَمَّعَ إِلَى الدُّنْيَا وَ كَفَاهُ اللَّهُ الدُّنْيَا .** علیہ السلام چنین گفته است کہ : ہر کہ بدنی منقطع کردد خداوند تعالی عن احوال آن بندہ بوی دہد تا از جملہ معطلان و مہملان باشد و مطالب شودد بر خود و مسح

۱ - قرآن، سوردہ زمر (۳۹) آیت ۳۷ .

۲ - قرآن، سوردہ عنکبوت (۲۹) آیت ۵ .

مطالبت نیاید که اِنَّمَا ذَمُّهُ لِيُزَادُوا اِثْمًا^۱ و ۵-ر که از کدورات و شبهات دنیا بر گردد و بخدای عزوجل منقطع گردد حق تعالی جمله مهمّات او کفایت کند که اِنَّهُ عَلَيْهِم بِذَاتِ الصُّدُورِ^۲، فَيَاذُو يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفَى^۳.

و چون دل جمع شود متقی گردد و تقوی زاد آخرتست که حق تعالی فرمودست: وَقَزَّوْذُوا فَيَا خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَ^۴ نسبت بنده بر درگاه خدای تعالی تقوی است که اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ^۵. و هر که در طریقت پاک شد سالک شد، بتقوی و خوف و رجا و دیگر خصال و اعمال که بعد ازین یاد کنیم موصوف گردد، ویرا صفا حاصل آید که از جمله صوفیان باشد.

و صوفیان را در قرآن و اخبار نام بسیارست همه نیکو و لیکن سر جمله احوال و اعمال ایشان بیاید دانستن که قطع علایق است، و حفظ دقایق، و ادراک حقایق، در هر که این سه خصالت باز یابد او صوفی باشد. و رونده بهر وقت در هر منزل حکم آن منزل گیرد و لایق آن منزل اسمی پذیرد و از جمله اسامی [که] متشعب باشد از اصل طریقت خداوند عزوجل ایشانرا مفلح خوانده است که چون از عیب پاک شوند و بغیب مصدق باشند مفلح باشند که يُوَفِّيْنٰكَ بِالْغَيْبِ^۶ تا اینجا که اُولٰٓئِكَ عَلٰى هٰدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۷ و از دعای ایشان خبر داده است که: رَبَّنَا (۱۴پ)

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۲ .

۲ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۴۵ : سوره هود (۱۱) آیه ۷ : سوره فاطر (۳۵)

آیه ۳۶ : سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰ : سوره ثوری (۴۲) آیه ۲۳ : سوره ملک (۶۷) آیه ۱۳ .

۳ - قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۶ .

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳ .

۵ - قرآن، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳ .

۶ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲ .

۷ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۴ .

لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۱. و از بدو حالت مریدان خبر داد که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ۲. و از احتراز ایشان خبر داد که قَتَجَافِي جُنُودِهِمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا ۳. و از ایثار ایشان خبر داد که وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۴. و گفتست : و يُذَكِّرُونَ عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۵. و جایی دیگر ذکر گفتست : يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قَعُودًا وَ عَلَيَّ جُنُودِهِمْ ۶. و جایی دیگر محب خوانده است : وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ ۷. و بجایی دیگر راضی خوانده است : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ۸. و بجایی دیگر جوانمرد گفتست : إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ رِذْوَانُهُمْ هَدَىٰ وَرِذْوَانَنَا عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ ۹. و جایی دیگر گفتست : مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ۱۰. و نیز گفته است : رِجَالٌ لَأَتْلِبْنَهُمْ قِجَارَةً وَ لِأَبِيعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۱۱. و خایف گفته است : يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْآبْصَارُ ۱۲.

و این جمله اسامی است متصل و معلق کرده است در قرآن و چون اسمی بسبب فعلی اطلاق کنند و آن فعل باشخص باز یابد که او مسمای ۱۲ او باشد بضرورت.

۱- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۶.

۲- قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲.

۳- قرآن، سوره سجده (۳۲) آیه ۱۶.

۴- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲.

۵- قرآن، سوره حشر (۵۹) آیه ۹.

۶- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸.

۷- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۶۰.

۸- قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹.

۹- قرآن، سوره ذهف (۱۸) آیه ۱۲، ۱۳.

۱۰- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۱۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

۱۲- رسم خط نسخه اساس : مسمی.

چنانکه خطاط کسی را گویند که خط تواند نبشتن ، و خیاط کسی را گویند که خیاطت تواند کرد و مانند این ؛ و چون خوف و رجا و صدق و رضا و دیگر اوصاف نیکو که در میان صوفیان باشد آن اسامی نیکو که ازین اوصاف خیزد هم آن ایشان باشد .

و مصطفی صلوات الله علیه بوقت آنکه اول دعوت بود (۱۵) میخواست که گفت ^۱ بر زیادت باشد جماعتی از صنادید عرب گفتند : یا رسول الله ، ما بنزدیک تو کمتر ازان می آییم که این جماعت موالی و فقرا ملازم مجلس تو می باشند و از مجالست ایشان مارا عارست ، میعاد می معین کن که چون ما در پیش تو آییم ایشانرا وعده آمدن نباشد . مصطفی علیه السلام برای ایشان خباب و عمار و بلال و صهیب و بودردار را که صوفیان صحابه بودند بخواند و این قرار بداد و این میعاد بنهاد .

ایشان شکسته دل بزویای حزن باز شدند . از حضرت بواسطه جبریل این آیت آمد که : **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ** ^۲ . و چندان مبالغت است درین آیت که بعد اخوت رسانیده است . **مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ** ^۳ . و این داغ عتاب و اباخر گرم کرده : **فَتَطْرُدْهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ** ^۴ . اگر قصد رنج دل ایشان کنی از جمله ظالمان باشی ، و روز دیگر بتوقیر و احترام ایشان فرمود که : **وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** ^۵ .

و در اخبار آمده است که سلیمان علیه السلام ^۵ با آن همه ممالک که داشت پیوسته زنبیل بافتی از برگ خرما و ازان کسب حلال قوت ساختی و انگه طلب

۱- کاتب بر روی این کلمه در حاشیه «خ» نوشته ، بی هیچ توضیحی .

۲- در اصل : بالغداة .

۳- قرآن ، سوره انعام (۶) آیه ۵۲ .

۴- قرآن ، سوره انعام (۶) آیه ۵۴ .

۵- کلمه «علیه السلام» را کاتب به خط خود در حاشیه افزوده و جای آن را نموده است .

درویشی کردی بی معلوم ، و در مساعدت او بر خاک نشستی و آن نان جوین با وی بخوردی و گفتی: الہی مسکین جالس مسکینا ، بار خدایا نظر کن بحق این ہمنشین من بمن .

و مصطفیٰ را با چندان مرتبت بر درگاہ (۱۵ پ) اجازت ندادند کہ ہرگز دیدہ بنقوش مصنوعات دنیا باز کند ، خطاب او این بود کہ : **لَا تَقْمَدَنَّ عَيْنِيَا اِلٰی مَا مَتَعْنَا بِهِ اَزْوَاجًا** ، و چندان ہمت داشت کہ چون بمطالعة ملکوت رسید ہم دیدہ باز نگشاد ، گفت : **مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى** . چون نوبت مجالست اصحاب صفہ بود خطاب آمد کہ : **وَلَا تَقْعُدْ عَيْنَاكَ عَلَيْهِمْ قُرَيْدًا زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** ، یا محمد دیدہای کہ در ہمہ عالم بکس باز نگشادی ازین جماعت مگردان و دیدہ را بر چہرہ ایشان وقف کن کہ دل ایشان نظارہ گاہ منست . و ایشانرا عارف خواند و مجاہد و محسن و متقی و در حرم معیت راد داد کہ **اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِيْنَ هُمْ يُحْسِنُوْنَ** .

و مصطفیٰ علیہ السلام گفته است کہ : پیوستہ در میان آدمیان سبجد و اند کس باشند کہ قوام عالم بدیشان باشد و راحت و رحمت از آسمان بر زمینیان از برکت ایشان رسد . و گفته است بہشت بیدار اہل صفہ مشتاق تر از انست کہ مادر مہربان بیدار فرزند غایب . و گفته است : **اِنَّ نَدَىٰ عَمَادًا مَّا هِيَ بِمَادِمَاءَ وَلَا سَبْدًا دَعْمَانِيَّةِ الْاَنْبِيَاءِ وَالشَّهِيْدَاءِ فِيْ دَرَجَاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** . گفت: خدای را بندگان ند کہند ، مرتبت نبوت دارند و نہ فعل شہدا امامد قیامت درجہ ایشان بادر جہ انبیا و شہدا برابر باشد و ہر یکی را مہربی بنہند از نور تا آنجا سخن گویند : **فَمَا عَسِرَ دِنَ الْجَنَابِلِ فَمَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَفِيْهِ لَنَا** . گفت: احوال ایشان باما گوی . گفت: **الرَّاهِدُوْنَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فِي الْاٰخِرَةِ (۱۶ ر) الرَّاضُوْنَ بِقَضَاءِ اللّٰهِ** . گفت: در حطام دنیا راہدہ ہستند در حوال

۱ - قرآن ، سورہ حجر (۱۵) آیت ۸۸ .

۲ - قرآن ، سورہ نحم (۵۳) آیت ۱۷ .

۳ - قرآن ، سورہ کیف (۱۸) آیت ۲۷ .

۴ - قرآن ، سورہ نحل (۱۶) آیت ۱۲۹ .

- آخرت راغب و بقضای خدای راضی. و جایگاه دیگر گفت: حق تعالی را در میان بندگان قومی اند که ملائکه و ملائ اعلیٰ بدیشان تقرب جویند و ایشان کسانی باشند که خدای تعالی را بسر در خلوت پرستند بی ریا و هوا، و در میان مردمان باشند و از دیدۀ مردم پنهان، *اولئك مصابيح الدجى و ينابيع الحكمة*. و گفته است که حق تعالی روز قیامت هفتاد هزار بنده بی حساب بهشت فرستد چنانکه در حدیث معروفست:
- ۵ *يَدْخُلُونَ مِنْ أُمَّتِي الْجَنَّةَ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ*. از صفت ایشان پرسیدند، گفت: از اغیار دور باشند و همیشه در جلباب تو کل متواری باشند *يَأْتُونَ بِاللهِ وَيَشْرَفُونَ بِاللهِ وَيَتَمَتُّونَ بِاللهِ* و *يَحْيُونَ بِاللهِ وَيَمُوتُونَ بِاللهِ*. و جایی دیگر بروایتی دیگر آمده است که روز حشر پنهان بروند در حواصل اشکال مرغان سبز پنهان شوند و در بهشت روند. رضوان با ایشان خطاب کنند که شما چه قومی؟^۱ گویند: *نحن قوم عبدنا الله سرا فأدخلنا الجنة سرا*، گویند: ما مردمانی بودیم که در دنیا خدای را بی واسطه پرستیدیم، امروز ما را بی واسطه راه داد که *هل جزاء الإحسان إلا الإحسان*^۲.
- و از احوال ارباب طریقت بنهایت وصول خبر داده است که چنان مصفی شوند در بوتۀ معاملات که آلات و اسباب جمله مرتفع شود، بمحض معرفت حق تعالی قایم گردند چنانکه گفت: *لا يزال العبد يتقرب إلى بآلئ و أفيل حتى أحبه و يحبني* (۱۶ پ)
- ۱۵ *فإذا أحببتني صرت له سمعاً و بصراً و يداً و مؤيداً فبني يبسط و بي يبصر و بي يتكلم*، خداوند تعالی چنین اشارت کرد که چندان هیبت جبروت و محبت در دل ایشان راه یابد که جمله حرکت و سکون ایشان نسبت محبت من گیرد تا بمن بشنوند و بمن گویند و بمن بینند و جز مرا نشناسند و جز با من سر و کار ندارند
- ۲۰ *وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللهُ لَهُ*.
- و در اخبار آمده است: *مَنْ عِبِدَ شَعَلَةَ ذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي إِلَّا أَعْطَيْتَهُ أَفْضَلَ مَا يَسْأَلُهُ السَّائِلُ عَنِّي*. فضالۀ بن عبید روایت میکند که روزی از روزها در عقب

۱- اگر در اصل «شما چه قومی اید؟» نبوده باشد، ضمیر مفرد به جمع عطف شده است.

۲- قرآن، سوره رحمن (۵۵) آیه ۶۰.

- مصطفیٰ علیہ السلام نماز می‌کردم، جماعتی از صوفیان صحابه هم آنجا نماز می‌کردند چندان ضعیف و عاجز در ایشان اثر کرده بود از فاقه و ریاضت و بی‌برگی و کم خوردن که گفتمی : ان هؤلا [ء] مجافین ، مگر ایشان دیوانگان اند . چون رسول علیہ السلام از نماز فارغ شد روی مبارک بدان فقرا کرد ، گفت : بدان خدای که جان محمد بقبضه قدرت اوست که اگر شما بدانید که شمارا درین رنج چند دولت و راحت و مقدار و منزلت است از خدای تعالی زیادت این محنت خواهید که بقدر مبادت معنی قنال مبادت معنی . فضاله میگوید : و انما دویند کنت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم .
- و درخبر است که روز قیامت از حضرت عزت ندا آید که : اذن احسانی . دوستان من کجا اند ؟ فقرای امت را که سالکان طریقت باشند حاضر کنند . خطاب آید که : عبادی لم ازو عنکم الذکما لهو انکم علی و انما اردت ان (۱۷ ر) اضعف لکم العطاء الیوم فاستلوا ما شئتم . گوید : من در احوال دنیا بر شما نه از حقارت و هوان بسته بودم و لکن خواستم تا مرتبت شما امروز زیادت باشد اکنون آرزویی که دارید بخواهید . گویند : بار خدایا دی ترا داشتیم امروز ترا خواهیم و پس .
- فلا تعلم نفس ما احمی لہم من قرۃ اعین جزاۃ بما کادوا دعبلون . و سئل عن عذۃ السلام گفت حاکما عن الله تعالی : اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی [قلب] بشر .
- و اگر از باب طریقت را هیچ قربت نیستی الا این که گفت : اما حسن من ذکر فی . خود کفایتست بل که چندان مرتبت است و آیات و احبار که در حقیقت یاد کنیم دراز شود و از حد اختصار بگذرد . در جمله چسب روایت کرده
- موسی علیہ السلام از خدای تعالی پرسید که از بندگان تو کدام عورت را دوست داشتی ؟ اصحاب الزهد و التفرغ . خطاب آمد که خداوند فقرا . و مصطفیٰ علیہ السلام می‌فرمود :

۱ - قرآن ، سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷

۲ - با توجه به حدیثی در باب فقر و عجز و بی‌برگی و کم خوردن

۳ - چنین است در نسخه ایسان ، اما در نسخه ای دیگر آمده است : انما اردت ان اضعف لکم

دراد باشد ، می‌شود : خداوند [باعد و] بشر

من أراد أن يجلس مع الله فليجلس مع أهل التصوّف . هر چند که اسناد این حدیث منقطع است اما منقولست که هر که عزت مجالست خداوند تعالی میطلبد بروی باد مجالست صوفیان زیرا که ایشان همیشه بدل حاضر باشند و خداوند تعالی بدیشان نظر دارد ، چون در میان ایشان نشینی از آن نظر که بدل ایشان رسد ترا نیز رحمتی باشد که هم القوم لا يشقى جليسهم أبدا .

در جمله هر مقام نیکو و هر خصلمتی پسندیده که در قرآن یاد کرده اند و در اخبار آمده است آن خصلمت در میان صوفیان باز یابد، آن اسم و آن مرتبت که قرین آن (۱۷ پ) خصلمت است ایشانرا باشد در دنیا و آخرت ؛ و آمده است که: اهل سئل انفسهم في الدنيا هم اهل شغل انفسهم في الآخرة و اهل شغل الله في الدنيا هم اهل شغل الله في الآخرة والعرف ينقطع فيما بين الناس ولا ينقطع فيما بين الله ومن شغل مشغول بالله عن الله ادر كذا الممت في الوقت . ایزد تعالی ترا تنبیه دهد تا از خواب غفلت بیدار شوی و بدیده انصاف و اقرار، احوال طایفه طریقت ملاحظه کنی تا از برکات ایشان محروم نمائی که ذلک هو الخسران المبین .

این قدر ذکر آیات و اخبار کفایت است درین کتاب که خود در هر فصلی ذکر آیات و اخبار کرده آید ان شاء الله العزیز .

۱ - قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۱۱ : سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷ .

تَمَمُّهُ اَيْنِ رَكْنِ يَكْ بِاِسْتِثْنَاءِ دَرِ بَيَانِ سَعَالِ شَيْخِ

بدانکه این مقدمها بر مثال میزان است که يك کفّه او شریعت آمد و دیگر کفّه طریقت، و آن قواعد سنگهای آن ترازو است. و از کان دیگر که مشتمل است بر احوال و اعمال که بیان میکنیم معلوماتی است که برین محک سرود باید کردن. اگر میزان گویی و زانی باید و اگر محکمی شمری صرافی باید و اگر دانه‌ای پنداری کارندای و دارندای باید. و در جمله مراد ازین باب آنست که ممتدی بدانند که ویرا هیچیز مهم‌تر از پیر مشفق نیست که هر درخت که خود روی بود سرور آن عفت باشد. حلاوت ندهد چنانکه آنکه کسی نکارد تا چون دست برز او بر بشجره رسد ثمره با حلاوت باشد. مرید نیز که پیر ندارد احوال و اعمال او حمله ثمرات طبع او باشد. هیچ يك حکم بلاغت و نصیح نپذیرد و فایده ندهد که مرید در بدو از ادب بغلبه طلب (۱۸) و حالت حرارت و شوق مدهوش و سحر باشد. آنچه صلاح و فساد او باشد فرق نتواند کردن. و بیمار چون به حالت خیر رسد نماید در هلاک افتد. باید که بطبیعی رجوع کند تا طیب از سر و دست او بر آید. مرض او را علاج کند. پیر نیز واقف بر غیو اخص سبب که در آن رسد حاصل شده و آفات و موانع دانستند و بر اوج و حضیض مطلع گشته تا این پیر مشفق هیچیک نکند

۱- در این کتاب در باب غرور و این مقدمه آورده شده است که هر کس که در این

مقدمه مذکور نیست از جمله این همین تَمَمُّهُ اَيْنِ رَكْنِ يَكْ بِاِسْتِثْنَاءِ دَرِ بَيَانِ سَعَالِ شَيْخِ

- طبيب عالم بر مقدار امزجه و اشربه معاجين^۱ سازد، موافق طبع بیمار تر کيب کند و بوی دهد تا شفا حاصل آيد، پير نیز در حال مرید صرف کند و آنچه بدست از وی زایل کند و آنچه نيك است وی را فرماید تا فواید متصل گردد و ازینجاست که سيد عالم عليه السلام گفت : الشیخ فی قومیه کالنّبی فی امتیه . همچنانکه امت را نبی باید، و طفل را معلم بیاید، و بیمار را طبیب، و تشنه را آب، مرید را نیز پير بیاید تا آنچه مصلحت و مفسدت سلوک راه است می نماید. و چون بخود کفایت کند همچنان باشد که راهی نداند و آنکه راهبری کند، زود باشد که در هلاک افتد . و چون مرید خواهد که احوال از کتاب معلوم کند همچنان باشد که کسی که با مردگان صحبت کند، و هر که با مرده بسیار نشیند مرده دل شود .
- پس مرید را اقتدا باید کردن به هر سالک و اصل عالم عامل تا آن جوان در ظلّ همت آن پير از آفات راه سلامت بگذرد که در راه تصوف خطر بسیارست و مهالك بی شمار . پس رادرفته ای باید مطلع تانوَ آمده ای^۲ را دلالت کند (۱۸ پ) . و خداوند تعالی فرمودست که با نیکان صحبت دارید چنانکه خبر داد : یا [ا] یها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین^۳ . و رسول علیه السلام فرمود که : اقتدوا بالذین من بعدي اخی بکر و عمرو عثمان و علی رضی الله عنهم . و گفت : اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم . و بنای عالم خود برین نهاده اند، متعلمان بعلمای [ی] اسلام اقتدا کنند ، و امتان انبیا را متابعت نمایند ، و مریدان به پیران صادق و مشفق تولی کنند تا نجات یابند . و پير هرگز مرید متمرّد مرید طالب نتواند کرد همچنانکه انبیا مهجوران ازلی را مسلمان نتوانستند کرد اما چون حق تعالی خیر نهاده است و دین داده است و دولت اسلام در متابعت نبی ظاهر شود اینجا نیز

۱ - چنین بنظر می رسد که «بر مقدار امزجه و اشربه و معاجین» مناسب تر است و

شاید در اصل چنین بوده است .

۲ - رسم خط نسخه اساس : نوآمده ای .

۳ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۲۰ .

فایده تصوف و سر طریقت در صحبت و خدمت و اقتدا به پیر ظاهر شود . و این معانی سید عالم علیه السلام فرمودست گفت : اَنْظُرْ فِي ذَنْبِكَ اِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ وَ اَكْتَفِ بِهِ وَ اَنْظُرْ فِي دِينِكَ اِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَ اَقْتَدِ بِهِ ، در دنیا بکسی نگر که کمتر از تو باشد و قناعت کن، و در دین بکسی نگر که مهتر از تو باشد و بسوی اقتدا کن که همه برکات دران است که مرد خود را به پیر سپارد تا چنانکه صلاح وی باشد تربیت میکند و بر مهمات دلالت میکند که پیران بزرگ گفته اند که : هر که درین طریقت بر آئی خود کفایت کند و بصحبت خود قناعت کند بت پرستی مغرور باشد که هرگز بسر گنج فلاح و نجات نرسد .

پس مرید را پیر بیاید ، و پیر را در تربیت مرید (۱۹) شفقت و سیاست بیاید ، و مرید را در راه تسلیم حرمت و خدمت بیاید تا حرمت و خدمت باشفقت و سیاست پیر ضم شود ، بریاضت مرید اخلاق مذموم بر خیزد . و بشفقت مریدی اخلاق حمیده حاصل آید، آنکه تصوف او را روی نماید و طریقت وی قبول کند
 اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا ، و درین ولایت الا پاکان را راه نیست فَمَا رَحَالَ لِحَدَوْنَ
 اَنْ يَتَّعَبِرُوْا وَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَعَبِّرِيْنَ .

۱۵ ایزد تعالی ما را ارادت و تصدیق دهد بفضله و کرمه .

رکن دوم

در اعمال

| رکن دوم |

| در اعمال |

و این موقوفست بر سه [وظیفه] ۱ .

| وظیفه اول در اعمال مبتدیان |

وظیفه اول در اعمال مبتدیان است و در وی ده مهم است.

مهم اول ارادت است

قال الله تعالی : من كان يريد حرث الآخرة نزدلته في حرده و من كان يريد
حرث الدنيا فؤده مذهبها و مثاله في الآخرة من نصيب ۲ .

ارادت خواست دل است که اندیشه بچیزی متعلق گردد و از آن است
انزعاج در خاطر آید که بدان انزعاج نیت طلب آن چیز کند و هر چه
شریفتار ارادت بهتر . و حقیقت ارادت خواست محض است و سحر و جادو و
علايق، فارغ از طلب آلات و دور از امتزاج و اغراض . و این از تعبیر بدوین
و ممنوع و منقطع گشتن باسباب و اغراض الا در حضرت الهیت باز برآید .

۱ - با توجه به سیاق و سبب و تفسیر این آيات افزوده شد .

۲ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۹ .

الله ما يشاء^۱ ويحكم ما يريد^۲ .

اما ارادت آدمی را موانع و علایق بسیار است گاهی از ضعف ارادت، و گاهی از عجز مرید، و گاه از امتناع مراد، و نیز باشد که موانع دیگر افتد از عدم (۱۹ پ) آلات یا از بعد مسافت یا از مخالفت مدت و مانند این موانع دیگر که حقیقت ارادت محصل نشود . و با این همه ارادت آدمی مشوش است بغرض و شهوت و غضب که بعضی خیرها را خواستار کند بحیلت ارادت و مایه حمیت و آن وجهی از غضب باشد تا بحکم رعونت و ریاست خواهد و آن شاخ از شهوت باشد یا برای نیکونامی و مدح مردم و مانند این ، و آن وجهی از غرض باشد و از مرض دل، و ارادت صافی آنست که محض در طلب باقیات صالحات از دل صادر شود و ارادت نیت صادق است که تمام شود، و ارادت از طریقت هم چنانست که نیت در شریعت. هر عبادتی که از نیت خالی ماند قدری ندارد، در طریقت هر حرکتی که از ارادت و نیت تهی شود هیچ مزیت^۳ نگیرد .

و ارادت سه گونه است : یکی ارادت دنیا که آدمی در حباله حرص و شرك

۱ - در اصل : ما يشاء : قرآن، سورة ابرهيم (۱۴) آية ۳۲ : سورة حج (۲۲) آية

۱۹ : ان الله يفعل ما يشاء : سورة آل عمران (۳) آية ۳۵ : كذلك الله يفعل ما يشاء .

۲ - سورة مائدة (۵) آية ۱ : ان الله يحكم ما يريد . صورت : « يفعل الله ما يشاء ويحكم

ما يريد » - که در کتابها از جمله شرح تعرف ۱/۱۴۳، ۱۹۸، ۲۱۱ و کشف الاسرار ج-

۱/۶۰۵، ۳/۲۷۱ و مصباح الهدایه ۲۹ مذکورست - به این صورت در قرآن مجید نیامده

و شاید ترکیبی از دو آیه باشد. آقای همایی نوشته اند: « جمله اول مأخوذ است از كذلك

الله يفعل ما يشاء) در سورة آل عمران یا (ان الله يفعل ما يشاء) در سورة حج - و جمله دوم

مأخوذ از (ان الله يحكم ما يريد) در سورة مائدة و هر دو فقره پشت سر هم در يك آیه نیست،

(مصباح الهدایه ۱/۲۹ ح) . ظاهراً جمله اول مأخوذ از سورة ابرهيم آية (۳۲) است :

يفعل الله ما يشاء .

۳ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل نوشته است : « مرتبت » .

و شره افتد و حب دنیا مستولی شود و شب و روز بطمع حطام دنیا مستغرق گرداند و آن ارادت مجازی باشد بل که آنرا شره و حرص خواندن اولیتر باشد . و این نیت و ارادت که از بهر دنیا باشد^۱ آفتی تمام و مرضی مهلك^۱ که چون بر دل مبتدی مستولی گردد ویرا از جمله خیرات منع کند و فترتها در راه پدید آید و آدمی را بطرق شیطانی دعوت کند. و اگر چند حیلت و حرص نماید زیادت از آنچه مقدرست بدست نیاید . و چون عمر در ارادت دنیا خرج کند در قیامت از آن راحت و سعادت جاویدانه محروم ماند و حیل بینیم و بین مایشتهون^۲ . و مصطفی صلوات (۲۰) ر) الله و سلامه علیه چنین گفته است که : **مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضْرَبَ بِأَخْرَقِهِ** . و هر که دل را بحب دنیا و ارادت آن بسته گرداند لابد در ارادت او را حرمان خسته گرداند. و این ارادت و احوال دنیا منتهیان را که مستقیم شده باشند همه زیان کارست پس در دل مبتدیان که متلون باشند زیان کارتر . و بزرگان گفته اند که : هر مرید را که در ابتدا دل بدنی باز نگردد از وی هیچ صلاح نیاید . و شرط مرید آنست که باول حال هر چه در دنیا دارد بذل کند، و راحت برادران بر راحت خود ایثار کند. و دل را از حب حطام دنیا صیانت تمام کند تا ارادت از وی درست آید. و آن ارادت که بدنی تعلق گیرد حرص گویند و طمع و شره و هر چه زیادت از همه قوت وقت است جمله سبب ندامت است .

و دیگر ارادت احوال آخرت است که دل آدمی ازین منزل تسوقی کند. و اسباب آخرت و سعادت ابدی در آن دل محبوب گردد. و مزید درجات جنت است. و بدان ارادت مجاهدتها پیش گیرد. و عمر در تعب و طلب بذل کند تا در آخرت بمراد خویش رسد. و این نوع ارادت زهاد و عباد را باشد و این را ارادت زهد گویند . خداوند تعالی ازین دو قوم خیر دادست : **سَمِعَ مِنْ عِبَادِهِ وَ سَمِعَ مِنْ عِبَادِهِ** .

۱-۲-۱ . همین بنظر می رسد که شاید آیه ای باشد که در این باب در قرآن مجید آمده است .

افتاده است و جای آن بعد از هر يك از این کلمات نیاید .

۲- قرآن . سوره سبا (۳۴) آیه ۵۳ .

مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ١ .

اما ارادت که باحوال آخرت تعلق دارد مثمر است و از انجا فواید آخرتی حاصل آید و مَنْ ارَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ٢ ، فَأُولَٰئِكَ يُدْخِلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يَدْخُلُونَهَا شَيْئًا ٣ . و ارادت آخرت شریفتر از ارادت دنیاست که آخرت حکم بقا دارد و دنیا حکم فنا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ٤ ، و گفته است (۲۰ پ) : وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ ٥ . پس طامعان مریدان دنیا باشند و متقیان مریدان عقبی . و این دو سرای محل صنع است و منزل و صنایع بهتر از مصنوع مرید را و کاملتر .

و سوم گونه ارادت بحق است که آدمی دیده دل را بکحل عقل منور گرداند ، بارتقا و تصعد از جمله مکونات در گذرد و به بیند که دل شریفست و ارادت حرکت دل است که نه در وی طمع دنیا شاید بودن نه در هوای طلب عقبی . بل که در شرط ارادت حقیقی آنست که باوج ولایت و سمای عزت رود تا عزیز هر دو سرای گردد، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ٦ . و کلمه طیبه ارادت صادق و نیت صحیحه است که از دل مرید محقق صادر شود ، و بهیچ آفریده معلق نشود، و بمحبت اغیار مکدر و ممزوج نگردد، و طیران در سمای همت کند که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُعَالِي الْأُمُورِ وَيُبْغِضُ سَفْسَافِيهَا . و چون دل را در طلب حقایق راه حق ارادت افتد دنیا در بازو چنانکه شیخ شبلی رحمة الله علیه باول ارادت بدره بدره زر در دجله می انداخت . گفتند : چرا

١ - قرآن، سوره آل عمران (٣) آیه ١٤٦ .

٢ - قرآن، سوره اسری (١٧) آیه ٢٠ : بقیة آیه نیز چنین است : فَأُولَٰئِكَ كَانَ

سَعْيَهَا مَشْكُورًا .

٣ - قرآن، سوره مریم (١٩) آیه ٦١ .

٤ - قرآن، سوره اعلیٰ (٨٧) آیه ١٧ .

٥ - قرآن، سوره نساء (٤) آیه ٧٩ .

٦ - قرآن، سوره فاطر (٣٥) آیه ١١ .

می اندازی؟ گفت: در پنداشت را گشاده میکنم تا بجهنم. گفتند: چون^۱ در آب می اندازی، اگر ببخشی بهتر. گفت: زهرست، چون مرا زیان دارد دیگران را چون پسندم؟ که رسول علیه السلام گفته است: لَا يَسْتَعْمَلُ إِيمَانٌ أَحَدَكُمْ حَتَّىٰ يَجِبَ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ مَا يَجِبُ لِنَفْسِهِ.

۵ و چون از دنیا بر گذرد بطمع درجات آخرت هم قناعت نکند چنانکه از شیخ ابوعلی رودباری آورند که گفتند: ای شیخ چه می باشد؟ گفت: انواع راحت آخرت و فنون لذات بهشت و درجات رفیع عرض میکنند (۲۱ ر) و رضوان میگویند: چه خواهی که بنام تو کنیم؟ که درهای خزاین گشاده اند. میگوییم که هیچ نخواهم الا معبود را.

۱۰ پس ارادت حقیقی آنست که مبتدی را نیت صادق در دل افتد تا از آفریدها اعراض کند، و در طلب حق کمر جهد بر میان بندد، و مرید وارد در راه دین آید، و ابتدا روی^۲ به پیر مشفق کند تا این پیر او را مدد دهد در سلوک راه طریقت، و از آفت منازل او را خبر دهد که رفته باشد و داند، تا مرید بجایگاهی منتطاع نگردد، و فترت نیفتد. و هر که در راه رفتن پیر را نپسندد از فترت ارادت باشد و تردد در آن چون ارادت فاتر بود امتحان کند و در تردد و تلون افتد، چنانکه از بزرگی از بزرگان طریقت حکایت کنند که گفت: من شرط ارادت از کربدای آموختیم که روزی دراز بر در سوراخ موشی نشسته بود، نه خورد و نه خند و نه بر رفت، و نه دیده از سوراخ بگردانید تا آخر شب را بمقصود خود رسید.

پس مرید را در راه چندان صدق و جد و جهد نباید کرد که در راه

۱۱ این راه آسان نیست بل که این کار با عسر همبرست. و گفته: اقل عمل بعد از توبه بدل الروح ان قدرت فتعمال^۳ والافلاقت عمل صالح و النزال. و گفته: من طلب

۱ - کلمه «چون» را که در متن از قلم افتاده کاتب در حاشیه آورده است.

۲ - کلمه «روی» را که در متن از قلم افتاده کاتب در حاشیه آورده است.

۳ - در اصل «ان قدرت فتعمال» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه آورده است.

شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَ . و چون ارادت صادق شود و از شوايب صافى گردد و مرید با خود عزم درست کند که مقصد الا حق نخواهد بودن هرگز از طلب فرو نه ایستد، تا باشد می جوید و چون بنزع رسد جان نیز دران طلب تسلیم کند که خود اول شرط ارادت دنیا باختن است، آنگه تن بخدمت سپردن است، آنگه جان بمطلوب (۲۱ پ) دادن است، آنگه از اطماع دو جهانی فارغ بودن است که هر که درین طریقت درمقابله ارادت چیزی جوید آن تجارت باشد نه ارادت و در طریقت تجارت نیست .

ایزد تعالی ارادتها صادق گرداناد ، إِنَّهُ الْقَادِرُ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ .

مهم دوم قودیه است *

قال الله تعالى : وَتَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً آيَةً الْمُؤْمِنُونَ .^۱ مرید را توبه باید کرد از جمله معاصی، از صغایر و کبایر، که گناه کردن تیره گردانیدن آینه دل است و چون آینه تاریک باشد در وی هیچیز نشاید دید و مراد ازین طریقت آنست که دلها بر مثال آینه گردد صافی و منور تا در وی عکس عالم خلق و امر را به بیند، تا از زمره عوام بصف خواص آید . و چون دل تاریک شود بظلمات معاصی قسوتی در وی پدید آید، وَالْقَلْبُ الْقَاسِي دَعِيْدٌ مِّنَ اللَّهِ دَعِيْدٌ مِّنَ الْجَنَّةِ قَرِيْبٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ ،^۲ دل سنگ صفت است و خانه شیطانست^۲ و دل آبگینه صفت زجاجة مصباح ایمان است .

و تصفیة دل ترك معاصی باشد و ترك معاصی اعراض است از هوا، و احتراز از امثال امرهای شیطانی و جستن نصیب هوای نفسانی . و این احتراز از معاصی هم اشتغال آرد بل که چنان باید که آدمی دیده دل باز کند ، و نور طاعت از ظلمت معصیت باز شناسد، و بداند که هر لذتی که امروز از معاصی برسد فردا حسرت

۱ - قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۱ : در نسخه اساس : «ایها» .

۲ - ۲ ، بقرینه جمله بعد : «دل آبگینه صفت زجاجة مصباح ایمان است» شاید این

جمله نیز چنین بوده است : «دل سنگ صفت خانه شیطانست» . شاید هم کلمه ای مانند

«چنین» از قلم افتاده و بوده است : «[چنین] دل سنگ صفت است و...» .

و نعمتی خواهد بودن در قیامت، پس رجوع کند از جمله معاصی و باز گردد و با راه طاعت آید .

و توبه هم بزبان باید و هم بدل و هم بتن نه چنانکه بدل اندیشه فساد دارد و بزبان گوید : توبه کردم، که این خیانت باشد و چنان نه (۲۲ ر) که بزبان گوید: توبه کردم، و بتن در معاصی باشد این ضعف و عجز و کاهلی باشد که چنان باید که تن را در قید توبه دارد، و دل در زینت توبه دارد، و به زبان ذکر توبه راند تا از جمله تایبان شود. و توبه طهارت مردان است از لوث معاصی، و تسایب متطهر گردد، حق تعالی ویرا در حرم محبت خود راه دهد که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَصَدِّقِينَ** ^۱.

۱۰. و توبه را سه وجه است: اول توبه عوام که از کبایر باز گردند، و از محرّمات دور شوند . و در خبر آمده است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت : ان بُدِّعَ بِأَجَا مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ دُتَمَالُ لِدُجَابِ التَّوْبَةِ لَا يُدْعَقُ عَلَي الْعِبَادِ حَتَّى قَدْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ عَنْ مَغْرِبِهَا ، گفت : حق را تعالی دری است که در جانب مشرق پدید آید آن در نه بندند ^۲ تا آفتاب از مغرب بر آید ^۳ یعنی تا بقیامت در توبه بر عاصیان گشاده است تا هر وقت که عاصی باز آید در توبت گشاده بیند و مقبول گردد .

۱۵. و در حدیث آمده است که اعرابی ^۳ بنزد رسول علیه السلام آمد و گفت : **إِنْ أَحَدًا جَانِبٌ؟ قَالَ : يَكْتَبُ عَلَيْهِ . قَالَ : مَا رَسُولُ اللَّهِ دَعَاكُمْ مَعَهُ قَالَ : دَعَاكُمْ قَالَ : كَيْفَ كُنْتُمْ إِذْ دَعَاكُمْ؟ قَالَ : كُنَّا نَسْتَعِينُكَ بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِنْ حَبِّ خَلْتٍ . قَالَ : كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ اللَّهَ وَ تَعْبُدُونَ النَّاسَ؟ قَالَ : نَعْبُدُ اللَّهَ وَ نَعْبُدُ النَّاسَ . قَالَ : كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ النَّاسَ؟ قَالَ : نَعْبُدُ النَّاسَ . قَالَ : كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ النَّاسَ؟ قَالَ : نَعْبُدُ النَّاسَ . قَالَ : كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ النَّاسَ؟ قَالَ : نَعْبُدُ النَّاسَ .** گفت : یا رسول الله یکی از ما گناهی کند حال او چه باشد؟ گفت : آن دسه بر وی نویسند . گفت : یا رسول الله توبه کند گفت : بیامرزند و رقم عفو بر آن کس کند . گفت : **فَتَمَّالٌ كَمَا نَسُوا وَ كَمَا لَمَّا فَتَمَّالٌ مِمَّا قَالُوا الْاَوَّلُ .** سه توبت این سائیل معاوردت بر او است : گفت : دیگر باره بر وی نویسند . گفت : یا رسول الله دیگر باره توبه کند گفت : دیگر

۱ - قرآن، سوره بقره (۲۱) آیه ۲۲۲ .

۲ - در متن از قلم افتاده و کاتب در - آیه افروخته است .

۳ - رسم خط نسخ اساس : اعرابی .

- بارہ عفو کنند قال الله لا يَمَلُّ حَتَّى قَمَلُوا ، گفت : در حضرت عزت ملال را مجال نیست (۲۲ پ) تا مادام بنده باز می آید می پذیرد . و چنانکه در حدیث مراتب اوقات توبه درست شده است از رسول علیه السلام که گفت : مَنْ قَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ قَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ . همچنین بمه و هفته و روز باز آمد و آنکه گفت : وَمَنْ قَابَ قَبْلَ أَنْ يَغْرَعَ قَابَ اللَّهِ عَلَيْهِ ، گفت : آن ساعت که جان میدهد توبت کند قبول کند و این ضعیف ترین توبتها است که مردم از حیوة نا امید شود و جمله قوتها که دواعی شهوتها باشد بمیرد آنکه بنده بحکم عجز و اضطرار توبه کند و با آن همه حق تعالی بکمال کرم این توفیق میکند که **الْتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ** .
- دوم درجه از توبه احوال خواص است که از صغایر توبه کنند که صغایر را در حق خواص همچندان آفت است که کبایر را در حق عوام . و هر گناه که خداوند تعالی بنده را بدان مطالبه کند آن کبیره باشد . رسول علیه السلام گفت : **إِيَّاكُمْ وَمَحْتَمَرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِبًا** ، گفت : از صغایر دور باشید که هر صغیره که ترا در چشم و دل نیاید خدای تعالی آنرا در علم خود گیرد، و در قیامت با بنده حساب کند ، و هر چه که در قلم ملائکه و علم خدای تعالی آید در قیامت حساب آن از بنده باز خواهد ، و خرد نباشد و يك خاطر بد باشد که بنده آنرا خرد شمرد از انجا دوم گناه تولد کند و سیم پدیدار آرد و آنکه ظلمتی شود که جمله دل بگیرد . پس از بیم کبایر از صغایر دور باید بودن که نفس اماره غدار است چون بيك صغیره ویرا راه گشاده کنی بدیگری تجاسر^۱ و اصرار بر صغایر تعدی دارد بارتکاب کبایر (۲۳ ر) . پس اگر وقتی زلتی حاصل آید در حال بر اثر آن توبه باید کرد تا نفس دلیر نگردد، **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ**^۲ .
- و رسول علیه السلام در وصیت معاذ جبل گفت : **اتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَّحِبًا** ، گفت : بر اثر سیئه زود حسنه ای بکن تا آن سیئه را محو کند . و از رسول علیه السلام

۱ - ظاهراً کلمه ای از قبیل « کند، ورزد، نماید » از قلم افتاده است .

۲ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳ .

درست شده است که هر گاه سحر گاه سلطان عنایت را از حضرت لایزال بمطالبت همم بندگان بعالم ظهور و تقریب دلها فرستد تا در محمل وصول بحکم اضافت نزول افاضت قبول کند ، و در میان جان آدمیان ندا در دهد که : هَلْ مِنْ قَائِلٍ فَيَسْتَجِيبُ قَوْلَهُ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيَغْفِرُ لَهُ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَيَسْتَجِيبُ دَعْوَتَهُ ؟ ندا در دهند که هیچ تائب هست تا توبه وی قبول کنیم؟ هیچ آینده بصدق هست تا از کرم خود استقبال قدم او کنیم؟ و در قرآن قدیم گفته است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُولُوا لِلَّهِ قَوْلًا نَصُوحًا** ، نصوص آنست که دیگر باره بر سر آن فعل باز نشود ، و همچنانکه شرمه ببنده فرستاد که : **وَقُولُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا** . اسم قبول توبه بر خود نهاد که **عَافِرُ الذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ** ، تا بنده ناامید نشود .

پس همیشه تائب باید بودن تا در وقت فترت از معصیت توبه نباید کرد و در وقت طاعت از عجب و ریا توبت باید کردن که آفت در وقت طاعت نشود از آنست که آفت زلت و فترت در وقت معصیت .

و مرتبه سوم از توبه صفت انبیا^۲ و اولیاست که چنین گفته اند : **حَسْبُ الْعَامِرِ ارْتِمَانُ الْمُتَّقِينَ** ، مبتدی را و عافی را واجب است که از کبیر بفرمانده (۲۳ پ) و مقصد را لازم است که از صغایر و شیبهات حذر نکند ، و بر تائبان سابقان معین است که پیوسته رقیب خاطر باشند ، و به سیئات توقف کنند ، و هر جا که که بگذرد آن گذشته را زلتی شمرند از انتعات بدان جنات توبت کنند ، **حَسْبُ الْعَامِرِ عَزِيمَةُ السَّلَامِ** در فرط حرارت محبت خود قدم بر بساط بساط بندد و زلت ندارد

۱- قرآن، سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۰

۲- قرآن، سوره اعراف (۷۲) آیه ۳۱

۳- قرآن، سوره مؤمنین (۲۴) آیه ۲

۴- انبیا و در تفسیر آن قلم افکار و فکر و توبه و عفو و مغفرت

۵- اگر در اصل و ماده گفتند عافی را عافیت و عافیت را عافیت و عافیت را عافیت

که در دنیا و آخرت هر دو عافیت است و عافیت است

۶- نامه حرارت در تفسیر آن قلم افکار و فکر و توبه و عفو و مغفرت

أَذْظُرُ إِلَيْكَ . چون از حدّ سکر خود در گذشت نور عقل بر دل وی مستولی تر گشت، بچشمه سبْحَانِيَّتِ الْهَيْتِ غَسَلَ كَرْدَ ، و جامه توبت در پوشید . گفت : سُبْحَانَكَ قَبَّتْ إِلَيْكَ . و اینجا بود که سید عالم علیه السلام اشارت کرد که : يَا [أَيُّهَا] النَّاسُ تَوْبُوا إِلَى رَبِّكُمْ فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ ، گفت : بر شما باد که همه بدرگاه توبه بازگردید که من که رسول خدایم بعالمیان ، هر روز صد بار توبه کنم و بدرگاه بازگردم . و توبه مصطفی علیه السلام نه از گناه بود و نه از زلت و نه از صغیره و کبیره بل که از توقف خاطر بودی بوسایل و اسباب ، و چون از آن حالت ترقی گرفتی و باز نگرستی از ان التفات توبه کردی ، و مقصود از آن توبه تنبیه و تلقین امت بودی تا بدانند که چون انبیا و اولیا را بتوبت حاجت افتد مبتدیان و مریدان و طالبان و سالکان را احتیاج بیشتر باشد و توبت کردن مهم تر و نهایت توبه حفظ دل است و بدایت توبه قول زبان ، قال علیه السلام : التَّوْبَةُ تَوْبَةُ .

۵

۱۰

ایزد تعالی ما را از کردارهای بد و گفتارهای بد و محال توبه دهد و ما را از آفات نگاه دارد ، إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . (۲۴ر)

مهم سوم ریاضت است .

۱۵

بدان که طبع آدمی جموح و کنود است و اوصاف خبیثه و اخلاق ذمیمه مرکب است در طینت آدمی چنانکه خدای تعالی در قرآن بمواضع مختلف یاد کرده است : وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ عَجُولًا^۴؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^۵؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ^۶؛

۱- قرآن، سورة اعراف (۷) آیه ۱۳۹ .

۲- قرآن، سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۰ .

۳- قرآن، سورة بقره (۲) آیه ۳۵ ، ۵۱ .

۴- آیه قرآن اینست : خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا ، سورة نسا (۴) آیه ۳۲ : يَا : كَانِ

الانسان عَجُولًا ، سورة اسرى (۱۷) آیه ۱۲ . ظاهراً آنچه در متن آمده آمیخته‌ای از این دو آیه است .

۵- قرآن، سورة بلد (۹۰) آیه ۴ .

۶- قرآن، سورة عادیات (۱۰۰) آیه ۶ .

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ^۱؛ گفته است در قصه یوسف : وَمَا أُجْرِي ذُنُوبِي إِنْ أَلْفُ مِائَةِ أَلْفٍ أُعْطِيَتْ وَلَا يَخْلُ مِنْهُ لِجِنَّةٍ إِلَّا لِنَفْسٍ تُجَادِلُنِي وَالنَّفْسَ الْفَاسِقَةَ^۲ . ومصطفی علیه السلام گفته است : أعدى^۳ عدوك نفسك التي بين جنبيك . و بدوید علیه السلام از حضرت عزت وحی آمدست که : عما دنسک فمادیا انتصبت لمعادیات . و در قرآن خبر داد که : إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ^۴ .

- ۵ و مانند این آیات و اخبار بسیارست که چون آثار اخلاق خبیثه که ثمرات تسلط نفس اماره است بر احوال آدمی غالب شود آدمی در خسران و خذلان افتد و از نور ایمان محروم ماند و از درگاه عزت مهجور گردد : همچنان که کره در بیابان خوی کرده باشد ، و قوت او مستوایی باشد ، آسان آسان لگام نپذیرد و راه نشود ، چنانکه مرکب را شاید ، بر ریاضت حاجت افتد که چون مرتاض گردد ، و زخم لگام ریاض بیابد ، ذلول شود ، زین را شاید ، آنگه از وی فایده حاصل شود . این نفس اماره جموح تر از مرکب بیابانی است چون آنرا بر ریاضت حاجت است تا اصلاح آید نفس اماره نیز محتاج است تا چون آدمی بمجاهدت در آید ، و اقبال عبادت بر نفس نهد ، و اشغال و علایق شهوانی از وی دور دارد رنج مجاهدت سبب راحت مشاهدت گردد و ازان ریاضت هدایت حاصل آید چنانکه حق تعالی خبر داد در کلام مجاهد : وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فَبِمَا قَاتَلُوا نَجَسُوا فَلَا لَئِيمٌ لَهُمْ سَعَتٌ مِمَّا كَفَرُوا^۵ که : بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر ؟ گفت : جهاد علیه ستم است . و جهاد بر دو گونه است : یکی جهاد ظاهر است که تعلق بر عبادت و حفظ ارکان دارد و آن جهاد با مخالفان دین و کافران و بیگانگان باشد و این بر شیخگان و اشرافان و صاحب

۱ - قرآن، سوره حج ۲۴، آیه ۶۵ : وَمَا أُجْرِي ذُنُوبِي إِنْ أَلْفُ مِائَةِ أَلْفٍ أُعْطِيَتْ وَلَا يَخْلُ مِنْهُ لِجِنَّةٍ إِلَّا لِنَفْسٍ تُجَادِلُنِي وَالنَّفْسَ الْفَاسِقَةَ

۲ - انفورجهبین .

۳ - قرآن، سوره یوسف ۱۲۱، آیه ۲۳ .

۴ - دراصل : أعدى : السلاج .

۵ - قرآن، سوره انفورجهبین ۱۰۳، آیه ۲۴ .

۶ - قرآن، سوره انفورجهبین ۱۰۳، آیه ۲۴ .

قوت متعین است؛ و دیگر گونه جهاد مرد است با نفس اماره خویش که دشمن دل و مخالف دین است و همیشه بر تربیت دل مشغول باشد و از متابعت شرع تمرّد کند و آفت این نفس بر مرد بیشتر و بتر از آفت کافران است و زیادت از تلبیس ابلیس است که این در مرد در پیراهن آمده است .

۵ و این جهاد با این نفس ، واجب حال هر رونده است و درین مجاهدت نفس اماره را اسیر کردن و در زیر پای ریاضت ویرا حمل و ذلول گردانیدن تا مگر مرتاض و مهذب شود و از گمان بیقین و از طبع بشرع گراید ؛ و حق تعالی بدین فرموده است و بیان کرده : **وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** . و سید عالم علیه السلام چون بر ریاضت نفوس و مجاهدت طباع بفرمود و قمع اوصاف مذمومه از قوم درخواست ، چنین عبارت کرد که : **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ** . چون گفته است که : نفس بزرگتر دشمنی است و مخالفت کردن با بزرگتر دشمن بزرگتر جهاد باشد و جهاد بزرگتر را ثواب بیشتر .

پس هر که صلاح دین خود خواهد قصد کند که دل را بنور کلمه توحید منور کند و سر را بحلیه محبت مزین گرداند باید که نخست (۲۵ر) بر ریاضت نفس اماره مشغول شود که قصد کردن بسلوک طریقت در مقابله ایمانست . نخست توبه کردن ، و توبه در مقابله نیت است و آنکه ریاضت باید کردن که مانند طهارت است که بی طهارت نماز منعقد نشود و بی ریاضت نفس سالک این طریقت نتواند شد که ویرا کدورات است و بر وی غبار و دخان گمان است و بخار هموم متفرق ، و غالب بتصفیه و تنقیه حاجت است که آسمان صافی باید از بخارات و غبارات تا نور خورشید شعاع خویش ظاهر کند و خود را بسزا جلوت کند و تصفیه و تنقیه نفس بر ریاضت و مجاهدت راست آید که بدان ریاضت زوال اوصاف مذمومه بیاشد ، آنکه نور یقین در آینه دل متلاشی شود ، و عکس بر اطراف و اعضا افگند ، جمله منقاد

۱ - در نسخه اساس : بر لب (بی نشاء) و در حاشیه نوشته شده است : خ .

۲ - سوره حج (۲۲) آیه ۷۷ .

و مطیع اوامر شوند ، و باختیار قصد طاعت و عبادت و عبودیت کند که نفس چون مرتاض باشد با طاعت الوف شود ، و باختیار طالب گردد ؛ و چون مرتاض نباشد در سلوک طریقت کاهل باشد، و تمرد کند، و باضطرار عبادت کند ؛ در طاعت ضروری لذت و راحت ندهد . و رسول علیه السلام گفته است که : حلاوت طاعت مؤمنان یابند ، منافقان لذت عبادت نیابند زیرا که نفس ایشان کاهل باشد و مکدر و ظلوم مطلع نتواند شد بر حقیقت عبودیت ، هر چه کند بعبادت کند هرگز حقیقت نیابد .

- اما نفس مؤمن چون مرتاض شود و برنج مجاهدات کدورات از وی زایل شود ، ورهه از بصیرت او برخیزد ، و بحقایق بیناگردد ، (۲۵پ) و در دقایق روان گردد، از جمله محسنان شود، و در حرم معیت حق راه یابد که ان الله لجمع الیک حسنین .
- پس اول ریاضت حفظ حواس است که مبتدی خلوتی گیرد بشرط ، و از میان خلایق عزالت اختیار کند ، و در زاویه نشیند که منافذ حواس نباشد . دست و پای و زبان و گوش و دیده را از رفتن و گرفتن بگزاف . و نگریستن بهوا و شهرت ، و گفتن بدروغ ، و شنیدن محال منع کند . و روزگزار را در اوراد دینی مستغرق دارد . و همیشه مراقب احوال نفس باشد ، و آنرا مخالفت نماید . و هر چه روی در وفا دارد و حق را باشد آنرا مساعد می نماید . و چون بر ریاضت اطراف را در بند آورد دری شود آنکه حواس را بند کند ؛ چون حفظ حواس بکند و هر یک را بدین خاص او مشغول گرداند قوی تر شود . ریاضت از ظاهر فراترگردد در شهرت و لذت بر خویشتن بدیند . و در خفتن و خوردن و پوشیدن بحد ضرورت در آنجا که دنیا مردارست .
- الابوقت ضرورت بجهت حفظ حیوة نشاند خوردن ضرورت است

۱ - باید کلمه در ریاضت و در آن کلمه باشد که در این کتاب مذکور است

تقدیمات - جمله ، مانند : در ریاضت

۲ - قرآن ، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۳ - کتاب در حاشیه بعنوان نسخه بدل دستنویس است .

از مردار خوردن . و چون بسیار نخورد کمتر خسبد ، و چون خوردن و خفتن بضرورت باشد و رعونت ساقط شود مقصود از پوشیدن بدانند که ستر عورت است^۱ بجامه مختصر قناعت کند .

و چون نفس را بدین سه چیز ریاضت دهد و هوای پر^۲ خوردن و خفتن و پوشیدن از وی بازگیرد فضول و رعونت و تکبر در وی منجمد شود که بیشتر آفات که از نفس پدید آید از خفتن و خوردن و پوشیدنست و مرید چون سیر بخورد کامل شود . از وی عبادت نیاید ؛ و چون بسیار (۲۶ر) خسبد کند شود از وی خلوت نیاید ؛ و چون جامه فاخر پوشد رعنا شود از وی خدمت نیاید . و چون خدمت و خلوت و سیادت^۳ از بنده فایت شود آدمی در زمره بنهائم افتد ، و از حساب و اعداد شیاطین گردد ، و در شرع مقصر باشد ؛ در طریقت قاصر باشد که نخست دقایق شریعتست آنکه حقایق طریقت . و چون ظاهر مرتاض شود مرد قوی گردد در ریاضت دادن نفس ، یا بر کمتر خوردن و کمتر خفتن و خشن پوشیدن راست گردد ، آنکه چون نفس ضعیف تر شود مرد قوی تر شود در باب ریاضت . خاطر را لگام بر کند و زمام خاطر نگاه دارد تا در میان محالات جولان نکند . و آن دشوارترین بابی است از ابواب ریاضت و عظیمترین مجاهده ایست^۴ که مردم در خطرات محابا نکند و^۵ هر رونده ای اینجا استقامت نتواند بودن^۶ الا کسی [که] بتدریج مراتب سلوک بشرط بجای گیرد ، و حق هر منزل بتمامی بجای آرد تا چنان

۱ - کلمه «است» در متن از قلم افتاده و کاتب در حاشیه آن را افزوده است .

۲ - کلمه «پر» در متن از قلم افتاده و کاتب در حاشیه آن را افزوده است .

۳ - با توجه به جملات پیشین بجای کلمه «سیادت» باید «عبادت» باشد .

۴ - رسم خط نسخه اساس : مجاهده ایست .

۵ - ۵ ، شاید در اصل بوده است ؛ «هر رونده ای [را] اینجا استقامت نتواند بودن»

و یا اگر «را» افزوده نشود فعل آخر جمله بجای «بودن» کلمه ای دیگر مانند « نمودن » کردن» باید باشد . در سورت اول ، آغاز جمله بعدی نیز شاید چنین مناسب ترست : «الاکسی [را که].....» .

شود که رقیب خاطر گردد .

پس شرط مبتدی که ریاضت کند آنست که بهیچ وجهی محابا نکند نفس اماره را تا در اندک و بسیار بهیچ گونه متابعت هوا [ی] او ننماید که زود مغلوب و مغرور شود .

- ۵ و چون نفس را ریاضت حاصل باشد نیز بیکباره نشاید قهر و قمع او کردن که آنگاه چون مرده گردد و این اوصاف معدوم شود ، بی قدر شود ، و ریاضت را هیچ قدر نماند . در حدیث آمده است که مصطفی علیه السلام عبدالله بن مسعود را دید بسیار ریاضت کرده و در سلوک مجاهدت بدان جای رسیده که جمله قوت ساقط گشته بود (۲۶ پ) و دست و پای از حرکت فرو ایستاده ، و حدیثها باقعر دماغ رفته . سید
- ۱۰ علیه السلام چون حال او چنان دید نپسندید ، گفت: یا عبدالله ان لکنسان عذاب حتماً دست خوشتر و عنان کشیده تر دار که نفس ترا نیز بر توحق است و چون بیکبار قصد هلاکت او کنی مأخوذ گردی و عرضة آفت و نشانه عذاب شوی . پس ریاضت نیز بعلمه باید و بشرط ، تا نه نفس مرده و نه مسلط بماند که تسلط او دل را زیان دارد و مردگی او دین را زیان دارد . و شناختن قاعده اعتدال در طریقه مجاهدت و ریاضت عظیم کاری است و شرح تمام خواهد و درین کتاب این قدر کفایت است .

- ۱۵ ایزد تعالی توفیق دهد ما را در مجاهده و از مخالفت او امر نفس اماره بند کند تا نفس را مرکب شرع سازیم اذنه الموفق والمعین .

بسمه چهارم [زهدست]

- بدان که مردم مؤمن چون خواهد که ذوق طریقت بیابد و بفائز حدت رسید
- ۲۰ رسد باید که در فضول دنیا زاهد شود و دل از حب حظها آسوده و درین رنج حرف خلاص دهد و روی بهمهم دین آرد که دنیاخانه آفت ، و سران محبت ، و محل غرور و

۱- بجای دانه ناخبر باید بود که با دانه اول میاید و با دانه اول میاید .

۲- در حاشیه به خط دیدم افزوده شد است .

و دیگر غده انهای مشابه کتاب اضافه شد .

فنا، و مقام رنج و عناست. صورتش نرم است اما صفتش درشت است، و زهر قاتلست هر که بخورد در هلاک افتد، و در سرای رنج هر چند سبکبار تر بهتر که عقبات معضلات بر راه آخرت است که رونده را گذر می باید کرد و چون از فضول دنیا و حب حطام او گران بار باشد بوقت عبور و جواز رنجور گردد. و در قیامت حساب جمله باز خواهند اگر حلال باشد (۲۷ر) و اگر حرام باشد عذابش کنند، بقول مهتر علیه السلام

حلالها حساب و حرامها عذاب^۱.

روزی سید علیه السلام با جماعتی از صحابه می رفت بمزبله ای رسید، جیفه ای دید آنجا افتاده. گفت: من اراد ان ینظر الی الدنیا فلینظر الی هذه الجيفة، هر که خواهد که دنیا را بیند گو درین مردار نگر که مثل دنیا است. و چون آدمی بر حب دنیا حریص شود مردار خوار باشد، و چون مردار بسیار خورد مرده دل شود، و از مردم مرده دل طلب حق و سلوک راه حق درست نیاید.

پس مؤمن باید که ظلمت دنیا و کدورت آن نیک بشناسد و در احوال تغیر و تقلب او تأمل کند و بداند که عالمی را که حلال او را مشقت حساب خواهد بود و حرام او را مذلت عذاب، و صورت او را تشبه بمردارست، و از آن روز که حق تعالی دنیا را بیافریده است بوی ننگری دست بفتوای^۲ مصطفی علیه السلام: ان الله لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضالها، ازین منزل هر چند سبکبار تر رود بهتر که: انما الحیوة الدنیا لعب و لهو^۳ و حیوة این عالم جمله بازی است و مؤمنانرا برای بازی نیافریده اند، دل را از حب دنیا نگاه باید داشت که چون حب و حطام^۴ دنیا بر دل مستولی شود مرد حریص و بخیل و شحیح و دراز امل شود، و در حرام افتد، و دلبر گردد، و آنکه ظلمت حرام ابر دل گردد، و نور معرفت منقطع کند که:

۱- کلمه «عذاب» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۲- رسم خط نسخه اساس: بفتوی.

۳- قرآن، سوره محمد (۴۷) آیه ۳۸؛ در آیه ۱۹ سوره حدید (۵۷) نیز آمده

است: انما الحیوة الدنیا لعب و لهو.

۴- شاید: حب حطام، است که در دیگر موارد این کتاب هم آمده است.

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ۱.

و چون دل از کدورات و محبت دنیا صیانت کند و در قلعه قناعت خود را زاویه ای حاصل کند صفا و نور در بصیرت (۲۷ پ) پدید آرد که بعاقبت بینا گردد ، اجل با نفس هم بر کند ، از دام حرص و حیل و اهل خلاص یابد . زاهد گردد . زهد دنیا را فایده است :

۵

اول فایده آنست که بسابقه و عاقبه بینا شود ، بداند که هر چه فنا پذیرست طلب را نشاید ، از عهده این آیت بیرون آید که : لِيَمْلَأَ قُلُوبَنَا سَوْءًا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنَّا آتِيَتُهُمْ ۲ ، و از جمله محسنان گردد و الله يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ ۳ . هر که زاهد شود در دنیا همه مصایب و نوایب و مکاره روزگار بر دل وی آسان گردد چنانکه رسول علیه السلام خبر داد : مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ النَّصِيبَاتُ .

۱۰

و فایده دیگر آنست که برنج موقت راحت و لذت مؤبد حاصل آید چنانکه رسول علیه السلام در حق زاهدان اشارت کرد و گفت : تَعَبُوا وَقَلْبًا وَأَسْتِرَاحُوا كَسْرًا . و فایده بزرگتر آنست که باحوال انبیا متشبه گردد و با آثار ایشان مقتدی و بانوار دولت ایشان مهتدی گردد . و چون امروز در عمل متابع انبیا باشد فردا نیز در قبول و اقبال مساعد انبیا گردد و حسن اولئک رفیعاً ۴ : بیشتر انبیا در دنیا زاهد بودند و طریقت ایشان زهد بود و معرض گشته از حطام دنیا . و این منزل را سرای فتنه گویند و درین سرای بضرورت کفایت کردند و بمنهات قناعت نمودند چنانکه موسی علیه السلام از جمله اعراض کرد عصائی و کلیمی و نعلینی برگزید . چون قصد طوار کرد در

۱۵

۱- در اصل : خَطِيئَةٌ

۲- قرآن ، سوره حدید (۵۱) آیه ۲۳ .

۳- قرآن ، سوره آل عمران (۳۱) آیه ۱۲ .

۴- قرآن ، سوره نساء (۴) آیه ۶۹ .

نور نور رسید آن معلومات نیز زحمت او آمد . گفتند : أَلْقِ عَصَاكَ^۱ ، فَأَخْلَعَ فَعَلِيَّاتُ^۲ .
و از حق تعالی سؤال کرد که : از بندگان بر درگاه تو که محبوب ترست ؟ (۲۸ ر)
خطاب آمد که : هر که در دنیا زاهد ترست بنزدیک من دوسترست . وعیسی علیه السلام
خود زاهد انبیا بود و در کمال زهد بدان مرتبت بود که بترك جمله دنیا بگفت ، و
انك وبسیار با خود هیچ چیز نداشت و همراه نکرد ، گفت : الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا
وَلَا تَعْمُرُوهَا . و سید ولد آدم خاتم النبیین بود علیه السلام ، حق تعالی او را گفت :
لَوْ لَأَنَّ لَمَّا خَلَقْتَ الْإِنْسَانَ ، بِأَيْنِ هَمَّ فِي دُنْيَا چنان زاهد بود که هرگز خوش
نخورد ، و جامه نپوشید ، چنین خبر داد از حال خویش : عَرَضْتُ عَلَيَّ بِمَعْرَافَةِ
مَكَّةَ ذَهَبًا فَخَلَّتْ لِأَجْلِ أَجْوَعٍ يَوْمًا وَأَسْبَعٍ يَوْمًا . و گفت علیه السلام : زاهدان امت
من در مرتبت بانبیا [ی] گذشته برابر باشند روز قیامت ؛ و فقرای صحابه را بترك
دنیا و مواظبت بر زهد بفرمود . گفت : دل را از دنیا نگاه دارید و حب حطام آن از
دل خود بدر کنید تا در قیامت جمال من باز بینید . و در اخبار نقل کرده اند که یکی از
صوفیان صحابه فرمان یافت ، مهتر علیه السلام از محال او پرسید . گفتند : دو درم
سیم در زاویه او باز یافتند . گفت : صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِيكُمْ فَإِنِّي لِأُصَلِّيَ عَلَيْكُمْ ، شما بروی
نماز کنید که من بروی نماز نکنم که در دنیا دراز امل بوده است ؛ و راغب دنیا
دراز امید^۳ باشد و زاهد دنیا کوتاه امل ، و مرد کوتاه امل در طلب آخرت راغب باشد ،
و دل را از متابعت هوا حمایت کند ، و زود بمراد رسد .
پس زهد در دنیا نور دل است ، و صلاح وقت ، و نجات قیامت ، و سبب

۱ - قرآن ، سورة نمل (۲۷) آیه ۱۰ .

۲ - قرآن ، سورة طه (۲۰) آیه ۱۲ .

۳ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : امل ، یعنی : دراز امل ، که با توجه

به دیگر اجزای جمله مناسب تر می نماید .

۴ - در این جاد در نسخه به اندازه جای يك دو کلمه سفید است ولی جمله مختل نیست .

درجات باشد در بهشت ، و تشبیه باحوال انبیا و رسل که *مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ* (۲۸ پ)
فَبُئِيَ مِنْهُمْ .

ایزد تعالی ما را در زهد راغب گرداناد و در رغبت دنیا زاهد گرداناد و بدرجه
 زاهدان برساناد *إِنَّهُ الْمُنْعِمُ الْمُنْعَمِينَ* .

پنجم پنجم در خوف

۵

قال الله تعالی : *وَ خَافُونَ* ^۱ *إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* ^۲ ، پادشاه قدیم بی نیاز بندگان
 مؤمن را بخوف فرمودست ، و شرط ایمان از خوف ساخته است که در هر دل که خوف
 غالب باشد آن زاجر گردد ، و مانع از معاصی و ارتکاب محرمات و شروع در زلات ،
 و بنده بطاعت مایل شود ، و چون غفلت بر دل مستولی گردد زاجر خوف برخیزد .

۱۰ بنده قصد معاصی کند . پس خوف مهم است مرد مؤمن را در همه احوال و اقوال ،
 که دنیا را آخرت بر اثرست و جمله اعمال که در دنیا از آدمی صادر شود در قیامت
 بمحاسبت پیش آرند ، و بتفصیل تحقیق یک یک عمل از آدمی باز خواهند . چون خوف
 غالب باشد افعالی کند که در قیامت از عرض و مطالعت آن خجل و نادم نباشد چنانکه رسول
 علیه السلام گفت : *مَنْ خَافَ ادْنَجَ وَمَنْ ادْلَجَ بَلَغَ الْمَنَازِلَ* ، گفت : هر که بترسد شب روی

۱۵ کند . و هر که بشب راه رود بامداد بمنزل رسد با اهل قافلده . و منقطع نماند و شرط نیست
 که همه عاصی ترسد از فعل خویش بل که هر کس را در نفس خود از فعل خود بترسد
 ترسید و عاصی را خوف از عاقبت باشد که بقیامت از عهده اعمال سیئه خود بیرون
 نتواند آمدن . بدو زخ رود . و مطیع را در طاعت خود همچندان خوف باشد که
 عاصی را در معصیت . که اگر حق تعالی مطیعانرا بیکر نکلیرد و بقیه مطالعت

۲۰ و آفت عجب و ریا بر عبادت کمارد مطیع در (۲۹ ر) *عَذَابٌ عَجِيبٌ* و در (۳۰ ر)
 باشد از عاصی .

۱ - در اصل : *خَافُونَ*

۲ - قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ .

۳ - ظاهراً کلمه‌ای باشد نیست در این جا از قلم افتاده پس در این جا در این جا

و شرط است که ...

پس مؤمن را در هیچ حال از قهر خداوند عزوجل آمن نشاید بودن که بی نیازی صفت اوست چنانکه گفته است : **الكبرياء ردائي والعظمة ازارى**. آمن بودن از جبروت و کبریای او غفلت است و غرور ، خداوند تعالی تهدید کرده است : **أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمِنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** . او مصطفی صلوات الله وسلامه علیه مهتر همه انبیا بود و معصوم و مکرم و مطهر آمده بود و هرگز گرد حوادث و آفات معاصی بچهره و دامن مهتر نرسید با این همه همیشه دل پر خون داشتی چنانکه در وقت نماز کردن دل او میجوشیدی از قهر حق ، **كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَفِي قَلْبِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمَرْجَلِ** . و گفته است علیه السلام : **إِنَّا لَسَمَاءٌ قَدِ اطَّأَتْ وَحَوْلَيْبَانٌ قَتَلَتْ مَمَائِنَهَا مَوْضِعَ أَرْبَعِ أَصَابِعِ الْأَوْفِيقِهَا مَلَكٌ سَاجِدٌ مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** ، گفت : آسمان از خوف حق تعالی بجنبش آمدست ، و قرار نمی گیرد ، و جنبان باشد که در هر مقدار بدستی از وی فرشتهای افتادست از ترس خدای و در سجود مانده که نه زهره قعود دارد و نه قوت قیام ، **وَاللَّهُ لَوِ تَعَلَّمُونَ مَا أَعَلِمَ لَخَجَلْتُمْ قَلْبًا وَلَا بَهِيمٌ كَثِيرًا** ، گفت : بخدای که اگر آنچه من دانم که محمدم ، شما را معلوم شود در شادی و خنده و راحت بر خود به بندی ، و در محنت و گریستن بر خود گشایی ، و شب و روز در بیابانها دوان گردی ، و طعام و شراب تان گوارنده نباشدی از بیم و ترس خداوند .

و چنان نیست که يك كس را دون ديگر می باید ترسید بل که جمله مؤمنان را در افعال خود ترس (۲۹ پ) مهم است که هیچ کس را خط نجات بیقین باز ندادداند ، همه احوال در پرده قضا مکتوم است و همه احوال بمهر قهر و قدر مکتوم است ، روز قیامت کشف احوال بکنند ، **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ** . و خداوند تعالی مردان راه خود را بخوف مدح کرده است و گفته که : **مردان دارم که**

۱- قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۹۷ .

۲- قرآن ، سورة طارق (۸۶) آیه ۹ و ۱۰ .

- [از] ^۱ بیم قهر قیامت و از غلبت حسرت و ندامت بکسب و تجارت و بیع و شری دنیا خود را مستغرق ندارند بل که همیشه ترسان باشند از هیبت جلال حق ، رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة ینخافون یوما یتقلب فیہ القلوب و الابصار ^۲ ، گفته است که از قهر و مکر حضرت خداوند خود عالمان و عارفان بیشتر ترسند ، اذ ما یدخسی الله من عباده العلماء او گفته است که : فردا بندگان را در بهشت مأوی دهند که در دنیا دل را از آفات و حب زخارف او باز دارند و آتش خشیت ما در دل زنند چنانکه در آن حرقت نصیب همه اغیار از دل ایشان منقطع گردد : من خشی الرحمن بالغیب و جاء یتقلب منیب ، اذ خلدوها ین سلام ذلک یوم الخلد ^۳ .
- پس خوف هم مطیع را در خورست و هم عاصی را و ولی را و نبی را و عالم را و عارف را و هر بنده ای که در توحید راسخ تر و در معرفت کاملتر و پیرا خوف و خشیت بیشتر ، چنانکه رسول علیه السلام گفتست : اعلمتکم بان الله احبکم من الله ^۴ و گفته است : و المخلعون علی خطر عظیم . و بر هر ولی که خشیت و خوف غالب شود آن خشیت محتسب او گردد (۳۰) و آن خوف رقیب او شود ، در لذات و شهوات بروی به بندند ، و خوشی و راحت از خوردن و خفتن او سلب کنند . خنده را بگریه و راحت را بمحنت و سرور را بحزن بدل کند چنانکه صاحب خوف بکمال خشیت راه یابد یکبارہ از خوردن باز ماند بل که بار وجود او بر وی گران شود و طاب فنا گردد چنانکه بزرگان صحابه را بودست که این حالت از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را ویت میکنند . گفت : والله لو ددت انی کنت سجرة ففعلت . گفت : کاشکی من در خسی

۱- بقیاس معنی و بقیة اجرانی جمله افزوده شد .

۲- سوره نور (۲۴) آیه ۳۷ .

۳- سوره قافیر (۳۵) آیه ۲۵ .

۴- سوره ق (۵۰) آیه ۳۲ و ۳۳ .

۵- در اسباب : ا- شا هم .

۶- در نسخه اساس دیر این نامه به خط دیوبند نوشته شده است و این نسخه

بودمی بر راه گذری که مرا ببردندی و بسوختندی ، و در مرتبت بشریت نیفتادمی .
و بوقت نزع افتاده بود ، ابن عباس رضی الله عنه ویرا گفت : چندانکه حد احتیاط
و زهد و ورع بود بجای آوردی دانم که ایمن و فارغ از دنیا بیرون می شوی ، باز
نشست و گفت : وَاللّٰهُ اَنّٰی لَأُرِيْدَنَّ اَنْجُوْبِرَ اَسٰى لِاَلٰى وَاَعْلٰى ، من ایمن نیستم بل که
چندان ترس و قهر و بیم بر من است که راضی شدم که سر بسر بجهم نه مرا باشد و
نه بر من باشد .

و ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه مصطفی بود علیه السلام ، یار غار و صاحب
خلوت بود و مال و جان و جهان و نسب و حسب جمله در راه دین و طلب رضای ایزدی
بذل کرده بود ، با زین همه چندین خوف و خشیت از عاقبت داشت که مرغی را دید
بر سر درختی می پرید و دانه ای می ربود و آزاد می پرید ، گفت : طوبی لک یا طیر
تَقَعُ عَلٰى الشَّجَرَةِ وَتَأْكُلُ الثَّمَرَةَ وَاَلَا تَقْدِرِيْ مَا الْخَبْرُ عَظَمَ اللّٰهُ اُجُورَنَا . (۳۰ پ)

عمر خطاب که تمامی اربعین و ظهور اسلام بمدد او بود از کمال خوف و
غلبت حرقت خشیت در آخر عهد بدر خانه حذیفه یمانی رفت که : تو صاحب سر
مصطفی بودی ، نام من در جمله منافقان بر تو داده بود یا نه ؟ که نام منافقان بر تو
داده است .

چون ایشان که کامل دولتان بودند همیشه ترسان بودند از مکر و قهر حق ،
مبتدی طالب اولیتر که آمن نشود ، و خود را غافل ندارد ، و رقیب خوف بر دل
گمارد تا مگر بسلامت ازین دارالغرور درگذرد و ایمان در وقت نزع با وی بماند
تا خوف دنیا سبب امن و سرور آخرت گردد و بسمع وی فرو گویند که : اَلَا تَتَخَفُوْا
وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ ۱ . و هر طالب را که خوف و
خشیت نباشد از وی سلوک این طریقت راست نیاید زیرا که زود مغرور گردد ، باید
که ۲ از خیالات قناعت کند و بر عمل خویش اعتماد کند و آمن بنشیند، آن عجب

۱ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

۲ - شاید بوده است : باشد که .

و قناعت نیت او گردد ، و امن او سبب هلاک او شود . و چون بمیعاد و طلب رسد با او گویند : **لأبشری لکم الیوم** .

پس خوف بیاید ازاعمال ، و خشیت بیاید در احوال ، و انزعاج صفت بیاید از قهر عاقبت ، و اضطراب دل بیاید از مکر سابقه ، تا بمدد صلاح خشیت سفینة عمر ازین بحر باخطر بسلامت بجزیره آخرت رسد ، و ریح روح و نسیم انس بوی پیوندد و از جمله سالکان اصل باشد نه از جمله مدعیان منقطع که : **یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم** ، **یوم ترونها تذهل کل مرضعا (۳۱) عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها . و تری الناس ستاری و ما هم بستاری و لکن عذاب الله شدید** .

۱۰ ایزد تعالی دل‌های ما را از خواب غفلت بیدار کناد و خوف و خشیت درین دلها نهاد ، **اذه الجبار المتکبر** .

مہیم ششم در رجاست

بدانکه سلوک روندگان را بدین دو بدرقه حاجت است : یکی خوف از مکر ، و یکی رجا بکرم ، که حق را تعالی دو صفت است : قهر و لطف ، و مکر و کرم . و همه صفات برین دو قسم است و هر کجا در قرآن عبارت کرده است نه از لطف و تنها گفته است و نه از قهر تنها بل هر دو بهم یاد کرده است . **غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب** . گفته است : **نبی عمادی انی انما العفور الرحیم** ، و ان **عذابی هو العذاب الالیم** . و سید صلوات الله و سلامه علیه گفته است : **لو دعی المؤمن**

۱- شاید : صلاح و

۲- دراصل : بایها .

۳- قرآن ، سوره حج (۲۲) آیه ۲۹۱ .

۴- شاید مأخوذ است از سوره حش (۵۹) آیه ۲۳ : **هو الذی لا یالام الملائک**

القدوس السلام المؤمن المہیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشركون .

۵- قرآن ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲ .

۶- قرآن ، سوره حجر (۱۵) آیه ۴۹ و ۵۰ .

مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا طَمَعَ فِي الْجَنَّةِ أَحَدٌ وَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا قَنَطَ مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدٌ، گفت: اگر مؤمنان از حال عقوبتها [ی] قهر الهی خبر یابند هیچ کس را طمع بهشت نماند و اگر کافران از شرح لطف الهی خبر یابند هیچ کس از رحمت وی نومید نشود. و حق تعالی از سعت و فسحت رحمت خویش خبر داده است که: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^۱ و بندگان را منع کرده است از نومید گشتن از رحمت او چنانکه گفت در کلام قدیم که: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^۲.

و در اخبار آمده است که بروزگار بنی اسرائیل^۳ از جمله مفسدان و گناه کاران (۳۱ پ) یکی پیش زاهدی رفت و احوال خویش شرح داد، گفت: اکنون حال عاقبت من چون خواهد بود؟ گفت: از جمله دوزخیان خواهی بود. پیغامبر آن روزگار را وحی آمد که: آن زاهد را بگو که بندگان ما را از رحمت ما چرا ناامید میکنی؟ تو چه دانی که من چه کنم و چه خواهم کرد؟

و در اخبار آمده است که حق تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که: دشمن ترین بندگان من کسی است بر من که بندگان مرا از من ناامید گردانند، هرگاه که بنده از لطف الهی نومید شود، و بدگمان گردد، و در تردد افتد بظن بد، و تردد خاطر او را بکاید کفر بعالم خذلان کشد. و بزرگان گفته اند: نومیدی کفرست و هرگاه که بنده تمام رجا گردد، و اعتماد کند، و دلیر گردد از انجا دلیری او را بکاهلی کشد، و در متابعت لذت افتد، و یکباره در وادی هلاکت رود که دلیری شرکست.

پس بنده مؤمن باید که میان خوف و رجا باشد بر برزخی ایستاده، و همیشه بدیده رجا در بهشت رحمت می نگردد، و بدیده خوف در دوزخ قهر می نگردد، و از

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۲- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۵۴.

۳- دراصل، بنی اسرائیل.

مکر می ترسد و بکرم امید می دارد نه چنانکه یکی بدیگری غلبه کند که از اینجا فساد عقیدت و آفت معاملتی^۱ فترت عبادت تولد کند بل که همیشه خود را درین دو منزل راست میدارد، و از قال [و] قیل دور باشد، و از خوف پرسازد و از رجا بال سازد رجائی از دلبری دور، و خوفی از نومیدی پاک.

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : الفاجر الرجی اقرب الی من (۳۲) العابد القانط و المقتنط، گفت : گناه کار او میدارد^۲ بر رحمت حق تعالی نزدیکتر از عابد نومیدوار و زاهد نومیدکننده، که خدای تعالی بندگان بدگمان را دشمن دارد و نیکو گمانان بر رحمت خویش [را] دوست دارد. چنانکه گفته است : انا عند ظن عبدي بی قلیظن العبدی مایشاء، گفت : عزم خیمه قرب آنجا زند که گمان بندگان است بمن، یعنی هر گمان که بری مضمون گمان باشد که حاصل عیان شود.

پس رجا شرط و مهم رونده است و نشان رجا در دست آنست که صاحب رجا مواظبت نماید بر اعمال که کند که آنکه اعمال صالح نکند او عاصی است نه راجی، و خدای تعالی هر کجا که اصحاب رجا یاد کرده است بعمل صالح فرموده است تا عمل صالح تصحیح رجا گردد. گفت : من کان یرجو الفاء ربه فیلعمل عملاً صالحاً. حد رجا بیش از آن نیست که بداند که خدای تعالی با بندگان بفضل خود کار کند، و اعتماد بر فضل خدای تعالی دارد نه بفعل خویش که فعل بندگان بفضل او تمام شود.

پس راجی موحد آن باشد که عمل میکند و اعتماد بر فضل ازل کند.

۱ - شاید بوده است : «معاملت و» و یا آن که در این عبارت «معاملت» به معنی «معامله» است.

۲ - در نسخه اصل به روشنی تمام «امیددار» نوشته شده است به امیدوار، و اگر

همین ضبط درست باشد معلوم می شود این ترکیب در قدیم بنام رجا بوده است.

۳ - در قرآن : فمن .

۴ - در اصل : فیلعمل .

۵ - قرآن ، سوره اهل (۱۸) آیه ۱۱۰ .

فعل و عمل ، و از دام امل بیرون آید ، و دیده باجل گشاده کند ، و دست بقضای
ازل زند، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدَرُ الْمَقَادِيرِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِأَرْبَعَةِ آفَافِ سَنَةٍ .
و حق تعالی در قرآن خیر داده است که : مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ
لِلْعَابِدِينَ .

۵ پس خوف و رجا بهم بیاید، و عمل صالح در همه احوال غالب باید ، و دل
قوی باید داشتن، اگر چه بنده را عمل نیکو نباشد خدای تعالی را رحمت (۳۲ پ)
بسیارست و رحمت او بیش از معصیت است که در اخبار درست گشته است از
مصطفی علیه الصلوٰة و السلام که خدای را تعالی صد رحمت است یکی امروز دنیا
فرستاده است. شفقت حیوانات بر اولاد خویش ، و شفقت مادر بر فرزندان خویش،
و رأفت خواجگان بر بندگان خویش، ازین يك رحمتست و نود و نه باز گرفته است.
۱۰ روز قیامت این يك رحمت با آن نود و نه ضم کند و این صد رحمت را بر امت نثار
کند . و نیز گفته است علیه السلام که روز قیامت حق تعالی چندان رحمت جلوه
کند که ابلیس را در قعر دوزخ طمع افتد ، سر برافرازد که نصیب من بدهید . و
چندان قهر و عذاب عرض کند که عیسی و موسی علیهما السلام [را] لرزه بر اندام افتد
از خوف . و گفته است علیه السلام : لَوِ دَعَا بَنِي آدَمَ وَعِيسَى وَ مُوسَى لَعَذَّبْنَا غَيْرَ ظَالِمٍ ،
۱۵ گفت : اگر مرا و عیسی را عذاب کند ظالم نباشد یعنی که اگر جمله بیگانگان را
نیز بیا مرزد مایل بتعدی نباشد .

پس خوف از بهر خدا باید نه از دشمنان ، و رجا بر رحمت خدای باید نه
بدوستان که جمله مخلوقات در قید قهر بسته اند و در عجز و عزلت بضعف و جبر
۲۰ مشیت موصوف، جمله مضطر و متحیر تا هیچ کس بدیگری التفات نکند ، و تمسک
ننماید و یکباره از درگاه مخلوقات بعتبه عزت خالق گراید ، و نیازمندی را در
صورت او میدواری عرض دهند تا نکو کار باشد و از رحمت نصیب یابد که : إِنَّ رَحْمَةَ

اللّٰهُ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ۱ .

و مصطفی صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده است (۳۳ر) از حضرت عزت که گفت : که هر که بدون من امید دارد خود بمن عارف نشدست ، و هر که بمن عارف نباشد در راه عابد نباشد ، و هر که از معرفت عبودیت محروم ماند مستوجب خشم من گردد ، و هر که از دون من نیز بترسد مستحق سیاست من گردد . و لفظ حدیث چنین است که : مَنْ رَجَا غَيْرِي لَمْ يَعْرِفْنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي لَمْ يَعْبُدْنِي وَمَنْ لَمْ يَعْبُدْنِي قَدِ اسْتَوْجِبَ سَخَطِي وَمَنْ خَافَ غَيْرِي حَلَّتْ بِهِ كَقَمْتِي .

ایزد تعالی خوف و رجا در میزان دل ما راست کناد و بسبب نیکو گمانی ما بر ما رحمت کناد بِنَمَّهِ وَكَرَمِهِ ، فَإِنَّهُ الرَّحِيمُ الْجَوَادُ الرَّؤُوفُ الْعَبِيدُ .

سبب هفتیم در صبرست

بدان که صبر کردن بر مکروهات و تحمل بلاها و مشقات را در آخرت ثواب بسیارست و حق تعالی چنین خیر دادست که : جزا و ثواب صابران بی حساب دهم چنانکه گفت : إِذَا دُوفِيَ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ . این عالم و دنیا سرای خلاص نیست بل که منزل پنداشت و زندان مؤمنانست بقول سید عالم علیه السلام : الدُّنْيَا سَجَنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ . و درین دنیا همه راحت و نعمت باشد بل که رنج با راحت است ، محنت با نعمت . و رنج و محنت بیش از راحت است و فرح ، که سرای تغیر و فنا و منزل بلا و عذاب میخوانندش و دارالغرور میگویند . و چون رنج و بلا و عطا و رنج و راحت دنیا دنیاوی نیست که نوارش

می زاید که چون نبات می روید بل که مقدرات و محکومات ازل است (۳۳ -) و جمله حق تعالی در ازل و سابقه تقدیر کردست و قلم قضا بر لوح حکم نوشته است که : الْقَدْرُ خَيْرٌ وَسَرَدٌ مِنْ اللَّهِ وَ قَلَمٌ مِنْ نَبْتِ قُرْآنِ رَسُولٍ دَعَتْ عَلَيْهِ

۱ - قرآن ، سوره اعراف (۷۱) آیه ۵۴ .

۲ - قرآن ، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۳ .

السلام: جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، این احوال مقررست که باوقات روزگار در دفعات زمان بر سر آدمی گذرد آنچه رنج است الم می رساند و آنچه راحتست اثر خود می نماید . و چون احوال جمله^۱ نتایج قضا و از کارخانه حکمند بجزع آدمی مندفع نشود و بفرع طمع منقمع نگردد که اگر آدمی خواهد و اگر نه آنچه محکوم و مقدرست بوی رسد و بر وی گذرد . ۵

پس مهم مؤمن آنست که صبر پیشه گیرد ، و از قضا بدل بکشد ، و لشکر تقدیر را بصبر استقبال کند تا روز قیامت رنج او براحت بدل کنند ، و ذل او بعزت عوض کنند ، و در جنات النعیم بر غرفات دولت ویرا جای دهند چنانکه گفته است: **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا^۱** ، و انواع تحیات و فنون راحت برجان او نثار کنند که: **وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا حَيَّةً وَسَلَاماً^۲** . و بنقد خود در حرم محبت خداوند باشد که حق تعالی صابران را دوست دارد که: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ^۳** . و مدح میگوید پیغامبران را و مؤمنان را از بهر آنکه بلا در راه ما بکشند ، و جان و مال ایشان دشمنان سلب کردند و ایشانرا در راه دین هیچ فتور نگرفت ، و هزیمت نشدند ، و جزع نکردند ، و بصبر پیش بلاها باز شدند چنانکه در قرآن گفته است: **وَكَايِنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ^۴ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ^۵ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ (۳۴ ر) فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^۶** . ۱۵

و يك گونه از صبر دور بودن است از معصیت و متابعت شهوت و ترك لذت و توقف بران ، و این صبر دشخوارترین نوعی است که از ملایم طبع دور باشد

۱ - در اصل : جمله .

۲ - قرآن، سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۵ .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۴۸ .

۴ - در اصل : قتل .

۵ - در اصل : کثیراً .

۶ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰ .

و برین صبر کند . و این صبر مهم مریدان و مبتدیانست که درهای راحت و شهوات و لذات بر خود بندند و هر چه نفس اماره از ایشان طلب کند ندهند و بران صبر کنند و مخالفت هوا نمایند تا بنور دل برسند . و حق تعالی [بند] آگان نیک خود را درین دنیا بسیار ناکامیها مبتلا دارد و راحت و لذات از ایشان منع کند و ایشانرا برنجها امتحان کند تا هر که صبر کند ویرا بدرجۀ قصوی و مرتبت علیا رساند که:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ۲

و ازینجاست که رسول گفت علیه السلام : الصَّبْرُ بِمِفْتَاحِ الْفَرَجِ . صبر کلید بهشتست . و خدای تعالی در حق ایوب علیه السلام ثنا گفت و ویرا بصفیت صبر موصوف کرد و آنگاه بنده نیک خواند او را که اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَدْعِيهِ الْعَمْدَانَةَ ۱ .

آوَاب ۳ . و دیگر گونه صبر آنست که برمکاره و رنجها که از دشمنان و بیگانگان بدل و تن وی رسد چنانکه بانبیا و اولیا رسانیده اند و می رسانند . و حق تعالی جمله را بصبر میفرمود که : اِصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَأْسُكُمْ ۴ . نوح را علیه السلام بسیار رنج از امت برسد و هر روزی بسیار ویرا بزدندی و بر عقابین بلا کشیدندی (۳۵ پ) .

ویرا بصبر میفرمودند . و زکریا را در میان درخت بدو نیم پاره میکردند و جبرئیل آمد که حق تعالی میگوید : هیچ جزع و اعتراض و انکار در دل میار که ما چنان تقدیر کرددایم . بصبر این بار بکش تا نام تو از جریده رسالت محو نکیم . و خلیل و کلیم و مسیح و دیگر رسل را همچنین میداشت . و شعیب و صالح و حرحیس ۵

۱ - در نسخه اساس محو شده است ، بقیاس افراوده شده .

۲ - قرآن . سوره بقره (۲) آیه ۱۵۰ .

۳ - قرآن . سوره س (۳۸) آیه ۴۳ و ۴۴ .

۴ - قرآن . سوره آل عمران (۳) آیه ۲۰ .

۵ - در اصل ، م- نند دیگر دارد شاید . عم و س . باء سینه که استه شده و س .

علامت یاء ذوات (ء) : جبرئیل .

هرون و دیگر اعیان را بانواع بلا و محنت از صلب و حبس و ضرب و قتل مبتلا و ممتحن می داشت و جمله را بصبر فرمود که : **إصبروا وصابروا**^۱ ، بهزیمت مشوید و اعتراض مکنید و اگر ناله کنید اجابت کنم شما را ، **وآن قصابروا**^۲ **خیر لکم**^۳ . و سید عالم را علیه السلام که خاتم انبیا بود و خلاصه طینت و حاصل بشریت و مخصوص بحضرت ربوبیت بود چندان رنج دشمنان بروی نهاد : از دندان شکستن ، و ملامتها کردن ، و طعنهای زدن ، و شب و روز قصد جان او کردن . و از حضرت عزت همیشه^۴ این وصیت می رسید : **وإصبر**^۵ **لحکم ربك فإِنَّك بِأَعْيُنِنَا**^۶ ، زینهار ای محمد ، اعتراض مکن که این جمله بلاها نتایج حکم ماست و محک امتحان تو ، صبر کن و صبر از هنر و قوت و شجاعت خود مبین ، از فضل و عطای ما دان : **وَمَا صَبْرَكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَالْآخِرُونَ عَلَيْهِمْ وَالْآثَاتُ فِي صَبْرِكَ مِمَّا يَمْكُرُونَ**^۷ .

چون آدمی در بلاها و جفاهای اغیار صبر کند حق تعالی کفایت کار او بکند که : **اليس الله بكفافي عبده**^۸ . و مصطفی علیه السلام همچنین بود ، گفت : **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**^۹ . و رفق صبر در آن است که باول نزول بلا صبر کند که اول نزول بلا حدت و شدت و حرقت زیادت باشد و ابتدا [ی] (۳۵) مصیبت را فزع و غلبه بیشتر باشد ، کمال ایمان صابر آنجا پدید آید که در اول مصیبت و ابتدای بلا صبر کند و نچنانکه بظاهر صبر کند و بس بل که صبر هم بزبان باید که محال نگوید و هم

۱- قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۲۰۰ .

۲- در اصل افزوده : فهو ، که زائد بود و حذف شد .

۳- قرآن ، سوره نساء (۴) آیه ۳۰ .

۴- کلمه «همیشه» از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵- در اصل : فاصبر ، اصلاح شد .

۶- قرآن ، سوره طور (۵۲) آیه ۴۸ .

۷- قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۸ .

۸- قرآن ، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۷ .

۹- قرآن ، سوره حجر (۱۵) آیه ۹۵ .

بتن باید که اضطرار و جزع نکند و هم بدل باید که اعتراض و تردد و انکار در خاطر نیارد تا از جمله صابران باشد .

- و در احادیث معروفست از رسول علیه السلام که : آن مصیبت زده را که باوّل از فرط حزن در پیش مصطفی تعدی کرد و چون بدانست که رسول است خجل شد و بعدر و توبه باز گشت، رسول ویرا وصیت می کرد که: الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْاُولَى، گفت : خود را باوّل بلا نگاه دار که چون بلا مستولی گشت طبع الوف گردد، صبر از عادت باشد نه از قوت ایمان و قدر منزلت و مرتبه قبول صبر صوفیانرا است چنانکه شیخ انبیا یعقوب کرد در حالت استماع سخنهای مخالف پسران در وقت غلبه حزن و تأسف بر فراق یوسف، و چنانکه ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها در وقت ملامت طاعنان وی از مهتر دستوری خواست که بخانه پدر رود و دستوری یافت . با رنج و اندوه تمام برفت و بهر وقت پدر و مادر وی از وی پرسیدند که این قصه و این واقعه چون بودست؟ و سید عالم علیه السلام بهر وقت که آمد میگفت : اِنْ كُنْتِ الْمَمْتِ بِنَدْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَ تَوَجَّيْ اِلَيْهِ ، عایشه را رنج زیادت میگشت و میگفت: بلا محك من است اگر انكار میکنم تصدیق نمی بینم و اگر خواهم که بدروغ بر خود گواهی دهم تحقیق نمی یابم همچنان کنم که بروزگار یوسف و همان گویم که یعقوب (۳۵ پ) گفت : فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون . غلبت صبر پدید آمد و در حجره صبر گریخت . حق تعالی تبارکت اسماؤه آیت فرستاد عذر او را و درستی قول مصطفی را که گفتست: عابك بالصبر في الصبر على ما فكره خيرا كثيرا .

- و در حدیثی بزرگست که با عبدالله بن عباس گفته است و در آخر حدیث این گفته است : و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الشرح مع الكرب ، فان

۱- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۸ .

۲- در اصل : و ان . اصلاح شد .

مع العسر يسراً^۱ .

چون احوال دنیا منقلب است رنج و راحت نخواهد ماند باری صبر باید کردن در مکاره تا چون صورت بلا بر خیزد فایده ثواب صبر باقی ماند که از رنج فانی بصبر ثمره خیر باقی حاصل گردد و هر که صبرش ضعیف باشد ایمانش ضعیف باشد که دلیل بزرگتر بر ایمان مرد صبر است . و رسول علیه السلام میگوید بروایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که : **الْحَبِيرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ** ، گفت : صبر از ایمان بمرتبه سر است از تن ، یعنی همچنانکه بی سر زنده نباشد و بهیچ کار باز نیاید ایمان بی صبر نیز کامل نباشد ، و هیچ فایده آخرتی باز ندهد . و چون حق تعالی بر مکاره و معاصی و مخالفت و زلت بندگان صبر می کند و می پوشاند بر بندگان پس واجبست که بر بلاها و امتحانهای دنیاوی صبر کنند و تحمل کنند تا صبر ایشان سبب^۲ طهارت و کفارت معاصی گردد و چون از دنیا بیرون شوند پاک شده باشند ، و درجات ابدی و مغنم سرمدی یابند و هم **فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ**^۳ .

۱۵ ایزد تعالی ما را توفیق صبر دهد و بیخ انکار و اعتراض و جزع و رنج با قضا از دل و زبان و تن ما بصبر بی علت خویشتن قلع کناد . **إِنَّهُ الصَّبُورُ الْعَظِيمُ** .
 ، هشتم هشتم در ذکر و استغفار است (۳۶) .

بدان که ذکر را مرتبه بسیارست ، و در دنیا نشان محبت است و در آخرت سبب قبول ، که هر دل که بمحبت حق تعالی آراسته گردد نشان محبت دل ذکر باشد چنانکه عزیزان طریقت گفته اند : **مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذَكَرَهُ** . و خداوند تعالی مؤمنانرا بدگر خود فرمودست که : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**

۱ - قرآن، سوره اشراح (۹۴) آیه ۵ ؛ آیه ششم همین سوره نیز چنین است :

ان مع العسر يسراً .

۲ - کلمه «سبب» در متن از قلم افتاد، و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۳ - قرآن، سوره نبا (۳۴) آیه ۳۶ .

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً . و مصطفیٰ علیہ السلام گفته است یا ایہا الناس ارفعوا فی ریاض الجنۃ قیل و ما ریاض الجنۃ قال حلق الذکر فاغذوا و روحوا و اذکروا اللہ تعالیٰ و عن اراد ان یدعلیم کیف تنزلتہ عند اللہ فلینظر کیف تنزلتہ اللہ عنده ، گفت : بر شما باد کہ در روضہای بہشت بچرید ، گفتند : یا رسول اللہ مرغزارہای بہشت کجاست و چیست ؟ گفت : حلقہا کہ در وی خدا برا یاد کنند بامداد و شبانگاہ بر ذکر خدای تعالی مواظبت نمایند و مدد از ذکر او گیرید ، و ہر بندہ کہ خواہد کہ قدر خود بر درگاہ حق بداند کہ چند است گو بنگر تا قدر امر خدای تعالی در دل او چیست کہ بمقدار ہمت امروز در جہ فردا خواہد بود .

و نیز در اخبار می آید کہ از حضرت عزت این ندا کردداند کہ : هیچ بندہ ای

- ۸۰ . نباشد کہ بذکر من مشغول شود الا کہ ہمہ مہمات او نذخراستہ بی سؤال اوراست کنم بہتر از آنکہ اوداند و خواہد . ما من عبد یدعہ ذکری عن سنانی الا و اعظمہ افضل ما یستلنی . و نشان مؤمن در دنیا ذکر خداوندست کہ میگوید : ادنا المؤمنون الذین اذا ذکر اللہ وجات قلوبہم . و قرار مؤمنان در ہر دوسرای بذکر خداوندست چنانکہ میگوید : الذین آمنوا و قطعوا قلوبہم (۳۶) بذکر اللہ الا بذکر اللہ قطعوا قلوبہم . و ہونس ذاکر در ہر دو جہاد خداوندست چنانکہ منقول است : اما جلیس من ذکر فی . و سید عالم علیہ السلام روایت : کانت لہ عیون عالم کہ : ما من عبد یدکری الا و اما عنہا حسن بجران ستمتہ . و ہر بندہ ای کہ یاد کرد لطف و عنایت من با بندہ است در ان حالت کہ اب را تذکر من بچراست . و در اخبار آمده است کہ جماعتی فرشتگان از آسمان آمدند تا آنکہ در عالم طواف میکنند چون جایگاہی قومی را ببینند از آدیبان و عابدان و سادات عالم مشغول باشند ، ساعتی نظارہ ایشان کنند و بچشم بر آن بنگرند تا آنکہ آن

۱- قرآن سورہ ابراہیم (۲۳) آیت ۲۱

۲- قرآن سورہ انزال (۲۱) آیت ۲۰

۳- قرآن سورہ وعدہ (۱۳) آیت ۲۰

بندگان مرا در چه کار دیدید؟ گویند: خداوندا بذکر تو مشغول بودند، بتهلیل و تمجید تو مستغرق داشتند انفاس خود را. خطاب آید که: مرا دیده‌اند؟ گویند: نه. خطاب آید که اگر مرا بینند چه کنند؟ گویند: خداوندا در ذکر و شغف و محبت و تمجید از یکی بصد کنند. خطاب آید که: چه میخواهند از من؟ گویند: بارخدا یا بهشت. خطاب آید که: بهشت دیده‌اند؟ گویند: نه، ولکن وصف آن از مقرر بان شنیده‌اند، اگر به بینند خود مشتاق‌تر گردند. خطاب آید که: استعازت از چه می‌کردند؟ گویند: از دوزخ و عذاب و محنت، و ندیده‌اند اما از انبیا بدیشان رسیده است و اگر به بینند خود نالنده‌تر باشند. خطاب لطف در رسد که: مَلَأْتِكُمْ أَشْهَادًا قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ وَ أَنْجَيْتَهُمْ مِنَ النَّارِ وَ أَعْطَيْتَهُمُ الْجَنَّةَ، فریشتگان من، بر من گواه باشید و شما را بر خود گواه گرفتم که ایشان را بیامرزیدم و آنچه میخواهند بدادم و از آنچه می‌ترسند پرده‌امن (۳۷) و نجات میان ایشان و دوزخ فرو گذاشتم که چون بندگان در دنیا بذکر ما مشغول باشند کمترین نباشد که ما رحمت و مغفرت را تحفه وقت و نقل مجلس ایشان کنیم. ملایکه گویند: خداوندا جماعتی بودند بنظاره ایشان که نه ذاکر بودند اما در میان ایشان بودند، حکم ایشان چه میکنی؟ خطاب آید که: هُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسٌ، ایشان قومی‌اند که هیچ همنشین بدیشان بدبخت نشود و نشاید که اثر رحمت بنظار گیان ایشان نرسد. پس ذاکر را چندین مرتبت و قوت است که هم ذاکر را بهره می‌رسد وهم مستمع را.

و ذکر یاد کردن خداوند باشد و یاد کردن بزبان بعد از نسیان باشد و این ذکر بجفا آمیخته است و یاد کردن بدل یاد داشتن دوست است در همه احوال، و درین ذکر نسیان راه نیابد و این ذکر عین وفا باشد. و یاد کردن خداوند تعالی بظاهر و باطن در میان دل باید که او را بهر عضوی حقی است و در هر جزوی حکمتی، حقیقت آن حکمت دران جزو دیدن ذکر است و ابتدا مطالعت نعمت است که بداند که هر چه ببندد می‌رسد از خیر و راحت و حیوة و قوت و نطق و حرکت و اسلام و دیگر خصال حمیده و اوصاف مرضیه، جمله نعمتهاست از خدای تعالی بر بنده، این نعمتها

یاد کند و قدر آن بداند و حق هر يك بگزارد بر قدر قوت : اذْكُرُوا اَدْعَمْتِي الْتَبِي
 اَدْعَمْتُ عَلَيْكُمْ^۱ و میانه ذکر یاد کردن صفات و افعال خداوندست که در هیأت و
 صورت خود تأمل کند ، و در احوال و اعمال نظر کند ، و بداند که جمله محدث و
 مخلوق و محتاج و فقیراند، خالق و رازق و معبود و قدیم و قادر اوست، یا [۱] یثیا
 (۳۷پ) النَّاسُ اذْكُرُوا اَدْعَمْتَهُ اللهُ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللهِ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
 وَالْاَرْضِ لَإِلهَ اِلَّا هُوَ فَانْتَبِهُوا^۲ و نهایت آنست که خداوند را بیگانگی یاد کند،
 و از مصنوع و مطبوع و حجب و ابواب برگذرد ، و کمر توحید بر میان بندد ، و
 دل را بمهر سپارد و جان را بمعرفت و زبان بدکر . لاجرم هر ذاکری در خورد خود
 جزا یابند اما آن منتهی را در ذکر بدین مشرب عذب رسانند که : فَاذْكُرُونِي
 اذْكُرْكُمْ^۳ . و این خلعت دهند که : مَنْ ذَكَرَنِي فِيْ فِتْنَةٍ ذَكَرْتَهُ فِيْ اَحْسَنِ وِجْهِ
 فِيْ مَا ذَكَرْتَهُ فِيْ مَا اَخِيْرَتُهُ .

پس مرید باید که همیشه ذاکر باشد ذکر با حضور دل بهم و اوراد معین
 دارد که من لاورد له لاوارده ، و جمله اوقات را موزع کند . و هر وقتی را بوردی
 باز بندد ، و پیوسته بزبان ذکر میگوید با نیت بهم ، و آهسته و پنهان گوید تا از ربا
 دور باشد . و بهترین ذکرها خواندن قیر آنست و لثمد بسرنا الشرا آن لثمد کر قبل من
 مذکر^۴ . ذکرها که بندگان از خود نهند نتایج طبع باشد اما قیر آن کلام الله است
 غیر مخلوق، زبان را و دل را و جان را بدکر او مشغول باید کردن، و همیشه بحکم
 حضور در متابعت انبیا ذاکر باید بودن که ذکر نبی علیه السلام مذکر است ، یاد
 دهند ايمانست و امت ذاکر یاد کنند و المذاکر من الله که مرا و المذاکر ان الله

۱ - قرآن، سوره بقره (۲۱) آیه ۳۸ ، ۴۴ ، ۱۱۶

۲ - قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۳

۳ - قرآن، سوره بقره (۲۱) آیه ۱۴۶

۴ - قرآن، سوره قمر (۵۴) آیه ۱۲

۵ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵

بصیرت زیادت تر ذا کتر تر و حاضر تر که : **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۱**.

پس بدان که عمر بسال منقسم است ، و سال بمه ماه ، و ماه بهفته ، و هفته بشبانروز ، و شبانروز بساعات ، و ساعات باوقات ، و اوقات بانفاس . فضای سال و ماه فراخ است اما مقدار (۳۸) اوقات و انفاس خردست ، سال دوازده ماهست و ماهی سی روز و شبانروزی بیست و چهار ساعت اما در حصر وقت سی و شش هزار نفس است و حقیقت ذکر باید که با نفس برابر باشد نه با سال و ماه و روز و شب تا هر نفسی بگرو وردی دیگر مندرج گردد ، انفاس جمله هوادج احوال گردد و احوال بتصاعد از دام آمال خلاص یابد ، از عمر موقت حیوة ابدی حاصل آید که **فَلْيَحْيِيَنَّاهُ حَيوةً طَيِّبَةً ۲**.

و مرید را در همه احوال شرط آنست که خود را مجرم شناسد ، و از هر حرکت بر خود غرامت لازم بیند تا در عجب و ریا نیفتد و هر ساعت باستغفار بحکم **تَضَرَّعْ بِاِذْنِ رَبِّكَ** عزت رجوع کند تا مقبول گردد **فَقَالَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِذْهَ كَانَ غَفَّارًا ۳** و هر نیم شب از حضرت عزت ندا کنند که : **هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ .** و مصطفی علیه السلام میگوید : **اِذْهَ لِيُغْفَرَ لِي عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً** ، گفت : هر روز هفتاد بار استغفار کنم امت را می آموزم تا ایشان نیز آموزش خواهند ، و بدست نیاز حلقه در ملک بی نیاز بکوبند که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَلْحِينَ فِي الدُّعَاءِ .** و نیز گفته است : **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۴**.

ایزد تعالی درهای مغفرت بر ما گشاده دارد و ذکر و دعا و استغفار ما را از نسیان و هوا و ریا دور دارد و پاک و شایسته گرداند **إِذْهَ هُوَ الْمُجِيبُ الْمَذْكُورُ الْغَفُورُ**.

۱ - قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۱۹ .

۲ - قرآن، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

۳ - قرآن، سوره نوح (۷۱) آیه ۹ . اصل آیه از زبان نوح بدین صورت است :

فقلت استغفروا ربکم . . .

۴ - قرآن، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۲ .

مہم فہم^۱ در حرمت داشتن است .

بدانکہ اگرچند حق تعالی آفریدہا را در نسبت آفرینش متساوی آفریدست و جملہ را بیک امر و یک قدرت موجود گردانیدہ است کہ ما خلقکم ولایعنتکم (۳۸ پ) الاکنفس واحدہ^۲ در مراتب و مقادیر و مرتبت متفاوت گردانیدست و از جملہ عالم آدمیانرا برگزیدست و با کرام مخصوص کردہ کہ ولشد کریمناجینی آدم و حملناہم فی البر والبحر ورزقناہم من الطیبات وفضلناہم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً^۳ .

و آدمیان اگر چہ بحکم صورت انسانیت و ہیئت بشریت متساوی اند اما در مراتب مردمی و مقامات و شناختن و دانستن متفاوت اند کہ : وجعلناکم سعویا و قیادیل لتعارفوا ان اکرمکم عند اللہ اقیبکم^۴ . و میان آدمیان چندان تفاوت و تباین است کہ در هیچ صنف از اصناف موجودات نیست تا یکی در مرتبت نبوت چنان کامل افتادہ است کہ ملایکہ خدمت او کنند و یکی در حضیض چنان ناقص آمدست کہ شیاطین را بروی تفضیل است . و بعضی در منزل عوام مانده اند و بعضی بدرجہ خواص رسیدہ اند ، و بعضی سابق گشتہ و بعضی در ملأ اعلیٰ با ملایکہ ہم-راز شدہ و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لستونکہ فیما آتیکم^۵ .

و چون جملہ آدمیان در مرتبت متساوی نیستند کہ بعضی اکمل اند و بعضی اخص لا بدست کہ کمتر را از بیشتر فایده باید گرفتن ، و فایده گرفتن اخص و

۱ - کلمہ ہمہ در متن از قلم افتادہ و کاتب آن را ہمہ سید امیر محمد علی صاحب

۲ - قرآن ، سورہ لقمان (۳۱) آیت ۲۷ .

۳ - قرآن ، سورہ اسری (۱۷) آیت ۷۲ .

۴ - در اصل : اتقائم ، اصلاح شد . قرآن ، سورہ حجرات (۴۹) آیت ۱۳ .

۵ - قرآن ، سورہ انعام (۶) آیت ۱۶۵ .

حرمت راست نیاید، و حرمت داشتن بعد از اعتقاد بستن باشد در کمال شخص از اشخاص که تا معلوم می‌باشد که دیگری مثل اوست و مزیدی نه بیند دلیر باشد، در احوال مقاومت نماید و تغلب جوید چون یقین بداند که جایی کمال هست که او را نیست معتقد شود و بدان اعتقاد حرمت دار شود و فایده طلب گردد و بزرگان گفته‌اند (۳۹) که روندگان بطاعت بدرجات رسند، بحرمت بنجات رسند زیرا که هر که حرمت انبیا بدارد تصدیق کند، و بدان تصدیق متابِع گردد و از متابعت رسول محبت الهی نتیجه آید که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^۲ . و اصل حرمت امان است و فرع امان و نشان او تسلیم که اعتراض جملگی از خاطر زایل گرداند و از مجادله لم و کیف و کم محترز باشد و متحرف شود و هر چه از مقتدی بشنود بجان بپذیرد، و کمر خدمت در بندد، و اعتراض نکند .

پس کمال حرمت آنست که هر چه از او امر حق تعالی برسد کمر امثال و انقیاد بر بندد و هر چه از مشکلات کلام و معضلات امور بدو رسد بایمان و تصدیق پیش رود و بسمع و طاعت بپذیرد چنانکه صفت مؤمنان باشد که رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا^۳ . و گفته‌اند: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ^۴ . و در متابعت انبیا حرمت باید اقتدای^۵ بانبیا و رسل همچنانکه ایشان حرمت او امر حق دارند امت باید که حرمت شرایع دارند و بر شاگرد واجب است حرمت استاد و بر مرید متعین است بل که فریضه است حرمت داشتن پیر که چون حرمت ندارند امانت بر خیزد و خیانت در آید مَن غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَسِيدَ عَالَمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيِّكُود: بَجَلُّوا الْمَشَايخَ فَإِنَّ قَبَجِيلَ الْمَشَايخِ مِنْ أَجَلِّ اللَّهِ . وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ - رسم خط نسخه اساس : جای .

۲ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۲۹ .

۳ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ .

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵ .

۵ - در اصل : اقتدی .

مَنْ وَقَرَ عَالِمًا وَقَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى .

و بر امت واجب است که حرمت پیغامبر دارند بیش از آنکه فرزند حرمت پدر و مادر دارد زیرا که پدر پرورنده تن پسر است اما نبی دارنده و پرورنده (۳۹پ) جان و دین امت است و دین از تن عزیزتر است . ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مدت دراز که در مجلس نبوی بودی پیوسته سنگ در دهان داشتی . گفتند : چرا سنگ در دهان داری؟ گفت : تا بند و قید زبان باشد که در حضور مصطفی مستمع باید بودن نه قایل ، ترسم که زبان وقتی دایری کند و در سخن گفتن تعدی نماید ، باری این سنگ مانع باشد . و این از کمال حرمت باشد که بدین صفت می زیست . و سید عالم علیه السلام تا در میان صحابه بودی می گفتی : ادا أفصح العرب والعجم و چون بمعراج رفت در آن شب از هیبت کمال الهیت هیچ سخن نگفت . خطاب آمد از حضرت عزت که : سخن بگویی . گفت لا اخصی کلمات علیک . در احترام چنان راسخ قدم بود که در معراج حق همه سمع بود و در منهاج خلق همه زبان . و اصل حرمت آنست که از بزرگتر فایده بستاند و بکھتر فایده رساند تا قاعده آفرینش منظوم بماند ، و ثمرت حاصل آید در آخرت . ان الله يحب المناجاة التي ليس فيها صبوة .

پس مرید باید که در پیش پیر همه گوش فایده شود ، و بادب نشیند ، و در لب خورد و بادب رود ، و کمتر خندد ، و آواز بلند نکند ، و تجاسر و تعدی نماید ، و ظاهر را مهذب دارد ، و باطن را صیانت کند که همه بزرگان جامعین و کمالی بر ضمائر افکار اطلاع یابند تا ازین حرمت سلامت دنیا و سعادت ابدی برسند .

ایزدتعالی ما را توفیق دهد حرمت داشتن بر دران و برادران و شفقت دهد بر زیردستان اذنه المؤقتة والشعین .

مهم دهم در خدمت کردنت (۴۰ ر)

بدانکه مبتدی را جدی و طلبی بیاید و نشان جد او خدمت است که بدانکه

اقتدا کند یا متابعت نماید بخدمتهای اوقیام کند، و بار خود بر کس ننهد بل که بار یاران کشد که چون شخص خدمت دیگری بجای آرد بوقت قوت، حق تعالی دیگری را نصب کند تا خدمت او کند بوقت ضعف، و از اینجا است که رسول گفت علیه السلام که: هر که پیری را حرمت دارد بوقت جوانی و خدمت او کند چون پیر شود خدای تعالی وقار او در دلها نهد که سنت حق تعالی اینست جمله آدمیان درهم بستست الْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا، این مؤمنان همچون بنای محکم اند اجزا [ی] بنا یکدیگر را نگاه می دارند مؤمنان هر یک دیگری را نگاه می دارد بخدمت و حرمت و معاونت و شفقت که خدمت از کهنترست در حق مهتر، و معاونت از یارست در حق یار، و شفقت از مهترست بر کهنتر، و حرمت در حق همه عامست هم کهنتر را وهم مهتر را در خوردست، مبتدی را مهمتر همه احوال است خدمت و حرمت.

و در اخبار آمده است از رسول علیه السلام که: روز قیامت خادمان را که خدمتی کنند و رنج خود اختیار کنند سبب راحت برادری، ایشانرا هیچ حساب نکنند و بهر قدمی که در دنیا نهاده باشند در جنت درجهای بنام ایشان بنا کنند. و این خدمت کردن فایده رسانیدن است و زکوة حرکات گزاردن که این هر جزوی را یا هر عضوی را کاری مخصوصست و فایدهای ظاهر، همچنانکه بر صاحب المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند، و بر علما واجب است که متعلمان را رعایت کنند (۴۰ پ) بتعلم و زکوة علم خود بدهند، درین طریقت بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده بغیر رسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند، و بزرگتر از خود را حرمت دارد تا در آخر عمر که ضعیف شود همان باز بیند. و از اینجا است که رسول گفته است:
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، وَ كَقَوْلِهِ:
 أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ أَتْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ.

۱- در اصل: بخدمت و، بقیاس معنی جمله اصلاح شد.

و مرتبہ خدمت آنکہ ظاہر شود کہ بی غرض و بی عوض و بی منت و بی ریا باشد بل کہ در نفس خود محب شود خیر رسانیدن را و تشبہ کند بخداوند جل جلالہ کہ بر عالم افاضت کند . و این خدمت جزوی است از سخاوت کہ ہر کہ را مال باشد بذل کند ، و ہر جوانرا کہ قوت باشد خدمت کند در حق برادران کہ جوانمردی جملہ زر بخشیدن و سخاوت ہمہ بذل مال نیست ، قَالَ اللہ تعالیٰ :
 قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ [وَمَغْمِرَةٌ] خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا اِذًى ۱ . و رسول علیہ السلام گفت :
 اَدْخَلَ النَّاسَ مَن دَخَلَ بِالسَّلَامِ .

پس مرید کہ خدمت نکند و از دیگری خدمت خود طلب کند کامل شود . و ثقیل گردد بردلہا . و نفرت طباع و اعراض ہم از وی زیان دارد ویرا . و مصطفیٰ علیہ السلام این حرکت لطیف کردست تعلیم و تشبہ صحابہ و امت را : وقتی قدحی شیر در آوردند ، او برخاست و بر کف مبارک نهاد و بجملہ فقرا صحابہ داد و باخر ہمہ کہ خوردند بودند مہتر بخورد . گفتند : یا رسول اللہ! ابتدا چرا نخوردی؟ گفت : نشاید ، سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ سَرِبَا . و در میان این طایفہ ہر کہ جلدہا را عزیزتر کہ سید القوم خاندنہ . و یکی از اکابر عرب را (۲۱) پرسیدند کہ : خدمت سدت؟ قَالَ : خدمت فسدت . گفتند : بچہ مہتر شدی و در جہت سادت بچہ مہتر شدی؟ گفت : چندان خدمت کردم کہ مہتر شدم . و بود کہ صدیق رضی اللہ عنہ بعد از رسول علیہ السلام کہ مرتبت خلافت یافت از مواظبت بر حسن خدمت بود . و ہمہ بزرگانرا ابتدا ہمہ بودست کہ با ابتدا کمتر خدمت برسانند . و مخلصان مخلصان مخلصان شدند .

اینست شرح مہمات مبتدیان بر طریق اختصار ، انبرد اعمال بر طبق سیرت رسول کریم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و بجدیدہ کرم از قول بفعال رساناد افضل و رحمت جبرائیل علیہ السلام علی سادہا .

[وظیفه دوم در اعمال اوساط]

وظیفه دوم در اعمال اوساط که از درجه ابتدا گذشته باشند و منتهی ناگشته،
و این هفت درجه است .

درجه اول شکرست

۵ قال الله تعالی : **وَاشْكُرُوا لِي وَآلَاتِكُمْ** ^۱ و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

الشَّاكِرُ يَسْتَجِيقُ الْمَرْيَدُ . بدان که شکر نعمتهای حق بیاورد گزاردن نه بزبان است و نه بحصر نعمتها که ثنای زبان در مقابله نعمتهای حق تعالی نیفتد و آن نعمتها که خدای را بر بندگانست و بر ظاهر و باطن ایشان در حساب نیاید که **وَإِنْ قَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا** ^۲ بل که شکر نعمت دانستن حقیقت نعمت است و نهادن

۱۰ هر يك بموضع خویش و دفع اسباب و رفع وسایط از میان نعمت و منعم ، و هر که این بکند شاکر باشد .

و خدای تعالی را نعمت بسیارست اما آنچه بباطن مخصوص است نعمت معرفت و بصیرت و اخلاص و تصور حقایق و صفای عقیدت و رسوم توحیدست که این جمله بفضل و عنایت ایزدی در دل بنده ظاهر توان شدن . و آنچه بر ظاهرست صحت (۴۱پ) و حرکت و حواس درست و ایمان و اسلام و متابعت شریعتست که این جمله نعمتهاست که نیک را از بد و بیگانه را از آشنا جدا کند و نعمت بزرگتر نطق است که در منزل ذکر بمیعاد حضور بحکم مشاهدت منعم منظور گردد تا مقبول شود یا در تفکر تمام کردن و شکر این نعمتها و حسالت کردن بیک منعم و دیدن عنایت از يك منعم چنانکه حق تعالی موسی را گفت **عَلَيْهِ السَّلَامُ** شکر ^۳ بر

۱ - قرآن: سوره بقره (۲) آیه ۱۴۷ .

۲ - قرآن: سوره ابرهیم (۱۴) آیه ۳۷ .

۳ - کلمه «شکر» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

نعمتهای مرا علم تو است ، پدید آمدن نعمتها از من .

و فعل شکر بشاکر باز گردد و مِن شکر فَاِذَا مَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ^۱ و این فایده از زیادتی نعمتست که لَمَّا شَكَرْتُمْ لَازِدَتْكُمْ^۲ . و شرط شکر آنست که نخست نعمتها بر خود بشناسد و اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ^۳ ظاهراً و باطنیاً^۴ و آنگاه در نعمتها که بلذات و شهوات تعلق دارد مغرور نشود که مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نِعْمَ اللَّهِ إِذْ فِي مَلْبَسِهِ وَنَطَعَهُ وَنَسَجَهُ فَقَدْ قَصَرَ عِلْمُهُ وَ دَنَا عَذَابُهُ . و درین قول سید عالم علیه السلام مضمربست که شکر را حقیقت علم است که میگوید که هر که نعمت خدای را بیش از خفتن و خوردن و پوشیدن نداند علمش اندک است و عذابش نزدیک یعنی که چون دیگر نعمتها را ادراک کند کامل علم شود ، و از عذاب برهد ، و این رستن از عذاب و زیادتی علم تزیید نعمتست که لَمَّا شَكَرْتُمْ لَازِدَتْكُمْ^۵ .

پس اصل شکر نعمت شناختن است و منعم دانستن و بدیدن که هر چه خدای تعالی بداد کسی سلب نتواند کرد و هر چه او بقهر خویش منع کرد کسی نتواند دادن همیشه میگوید : اَلْمَنَاعُ لِمَا اَعْطَيْتَ وَاَلْمُعْتَلَى لِمَا مَنَعْتَ . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : مَا مَنَعْتُ اَنْ يَلْبَسَ مِنْ رَحْمَتِي فَاَلَا يَلْبَسُ لَهَا وَاَمَّا يَمْنَعُ فَاَلَا يَمْنَعُ فَلَا يَمْنَعُ لَهَا مِنْ بَعْدِ^۶ .

و شاکر باید (۴۲ ر) که جمله نعمتها در اصل عطا و اظهار از منعم اصلی که خالق و رازق است بیند ، یکباره انکار اسباب نکند که این عالم سبب و منزل و اسطه است بل که مدرج زبان در مقابله اسباب نهد و شکر دل بحکم اخلاص بمنعم فرستد و رسول علیه السلام فرمودست که : مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لِمَ جَسَرَنَّ اللَّهُ . و گفته است که :

۱- قرآن، سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰ .

۲- قرآن، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷ .

۳- در اصل : نعمة، بقیاس اصلاح شد .

۴- قرآن، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹ .

۵- قرآن، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷ .

۶- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۲ .

مَنْ أُرِيتَ إِلَيْهِ نِعْمَةٌ فَلْيَشْكُرْهَا. اول قاعده شکر پدرست که رَبَّ ارْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيْتَانِي صَغِيرًا^۱. و در قصه لقمن حکیم پسر را چنین فرمودست که : اِنْ شَكَرْتَنِي وَاُولَئِكَ اَنْتَ . و آنکه شکر استادست در علم، و شکر پیغامبرست در دین و شرع، چنانکه بصلوات و تحیات فرمودست که صَدَّقُوا عَلَيَّهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۲. و آنکه شکر حق تعالی است برای نعمتهای ظاهر آنکه برای نعمتهای باطن آنکه بر نعمت توحید آنکه شکر بحمد بدل شود که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۳. نخست شاکر باشد پس شکور آنکه حامد باشد پس حماد گردد و آخِرُ دَعْوَاهُمْ اِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۴. و حمد از حماد بهیچ عوض و بهیچ غرض نیست و این مرتبت...^۵ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: اَوْ اَمِنْ يَدْعِي اِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ لِلَّهِ الَّذِي يَحْمَدُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ .

پس مدح از زبان است باسباب، و شکر از خاطر پاک است باثار نعمتها، و حمد از خلوص دلست بوحدانیت منعم و این هر يك را تفصیلی است که رونده از واقعه خویش در یابد بی شرح کتاب .

ایزد تعالی ما را شاکر گرداناد و از جمله حمادان کناد (۴۲ پ) که اول همه کس در بهشت شوند بفضل او اِنَّ الشُّكْرَ الْحَمِيدَ .

در جنة دوم رضااست . ۱۵

قال عليه الصلوة والسلام: ذَاقَ طَعْمَ الْاِيْمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُوْلًا. حقیقت ایمان در رضا متواری است هر که را بهره از رضا بیش است

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۲۵ .

۲- قرآن، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳ .

۳- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۶ .

۴- قرآن، سوره فاتحه (۱) آیه ۱ .

۵- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰ .

۶- در نسخه اساس جای يك دو کلمه سفیدست و گویا صورت مکتوب مجو شده است.

در حاشیه نوشته شده است : «خ» بی هیچ توضیحی.

نصیب او از نور ایمان و افرترست، و رضا خشنود گشتن است در همه احوال بقضا و حکم خداوند تعالی . و این رضا آنکه حاصل شود که آدمی بر حقیقت تقدیر و قضا مطلع گردد و حقیقت قضا و قدر آن وقت مصور شود که نور توحید بمسود عنایت و هدایت در دل قرار گیرد و دل بر آن منور و مزین و مصفی گردد و تا آدمی قاضی و حاکم و مقدر مطلق حقیقی را نشناسد تقدیر و حکم او را نتواند دانستن که این جمله صفات اوست ، موصوف را نیک بیاید دانستن که صفات خود دانسته شود که بیشتر آدمیان درین قضا و قدر مختلف قول شده اند و هر یک بر چیزی دیگر حمل میکنند لاجرم بعضی جبری می شوند و بعضی قدری و هر که بر حقیقت او واقف شود موحد شود و چون بداند که قضا و قدر چیست داند که هرگز بنگردد و تغییر و تبدل را بولایت قضای الهی راد نیست . و قدمت قدامت ارباب خداوند بالا آمدند و گفته است : *ما یبدل الشوال لندی* .^۱ و رسول علیه السلام میگوید که : *خداوند ببدلت خوگان را بولایت دوم الشیمة* .

و چون حال چنین است که قضا بجزع و فزع و فزع طبیعت هیچ آدمی بنگردد (۲۳) و مدفوع و مستوع نشود حاصل اعتراض الا تردد عقیدت و اختلاف بصورت و حال و فکرت نباشد و از اینجا آفات زاید که آدمی در مهالمت و نوادی بوار و تلف و بربادی اول درجه در راه قضا بتحمل صبرست و نهایت درجات رحمت است *بما یرضی الله* .
باب اند الا عظمه .

و رسول صلی الله علیه و سلم چنین گفته است که طمعه ایمان آنکس ببدلت بخداوندی خدای تعالی و بنهوت رسول علیه السلام و بدوالت است *بما یرضی الله* و نشان رضا بخدای تعالی رضا است باحکام و مقتضیات او و رضای او *بما یرضی الله* علیه السلام . و رضا است بخواهر و برادر او . رضا تمام است *بما یرضی الله* ارکان او که هر که خدای را معبود داند و آنکه باحکام او رضای او را خود در

۱- قرآن، سوره بقره، آیه ۱۷۷

۲- قرآن، سوره بقره، آیه ۲۵۵

معرفت کامل و راسخ نیست و چون در معرفت راسخ باشد خود بقضا مقرر باشد و در تحمل اثقال مقضیات راضی باشد پس اگر نتواند صابر باشد .

و در اخبار آمده است که حق تعالی قلم را فرمود دست تاگرد عرش نبشته

است من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائى و لم یشکر لنعمائى فلیطلب ربّاً سواذی،

گفتست: هر که قضاهاى من خدا برضا استقبال نکند، و بلاهاى مرا بصبر تحمل نکند،

و نعمتها را بشکر حق نگذارد، گو برو در عالم خدای دیگر طلب کن که حضرت

عزت ما از وی غنی و بری است . و هر که راضی شد بقضای حق تعالی نام او در

جریده اسامی صدیقان نبشته آید و هیچ مرتبه بهتر ازین نیست در طریق محبت (۴۳ پ)

و معرفت که بنده بقضا راضی شود، رضا بقضا دلیل است برضا بخداوند، و هر که

کسی را دوست دارد همه اثقال بلاهاى او و اصناف اوامر او بجان تحمل کند، و

هیچ مشقت و تعب بوی نرسد چنانکه صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار مال پیش

از فتح مکه بر رعیت مصطفی علیه السلام نفقه کرد و خود را فقیر کرد چنانکه از مال

دنیا الا کلیمی و خلایى با وی بنماند . وقتی جبریل علیه السلام از حضرت عزت

بیامد و ابوبکر پیش سید عالم علیه السلام نشسته بود با آن کلیم، گفت: یا رسول الله

ابوبکر را چه بود دست که بدین حال شده است؟ قال: اذفق ما لى على قبل الفتح. گفت:

یا رسول الله خدای تعالی ویرا سلام می کند و می گوید: اراض فی الشکر هذا عنى ام

ساخته، گفت: یا ابابکر درین مسکنت و قلت مال و قطع آمال از خدای خشنود

هستی؟ چون سخن بشنید برخواست از کمال فرح و میگفت: اناعن ربى راض اناعن

ربى راض اناعن ربى راض . لاجرم از آن جمله شد که حق تعالی خبر دادست که

رضی الله عنهم و رضوا عنه .

و از شرفهای امت سید عالم علیه السلام یکی رضا است بقضای حق و هر که در

متابعت ملت درست باشد نشانش اینست که راضی شود بهمه قضا که چون رضا بقضا

۱- قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹: و رة توبه (۹) آیه ۱۰۱: سوره جادله (۵۸)

آیه ۲۳: سوره بینه (۹۸) آیه ۸.

پدید آید، و بیلا پیوندند، برکت رضا نهایت بلا را بصف عطا رساند که اول بلا تلخ باشد چون صبر بدو پیوند ساکن شود، چون رضا بدو رسد خود حکم عطا گیرد که بنده راضی چندان لذت روح و نسیم انس یابد از جمال قاضی اصلی و معبود ازلی که اختلاف قضاها (۴۴ ر) در نیابد، و در تفرقه نیفتد. و چون بنده بقضای رضا دهد خداوند تعالی ب همه اعمال بنده راضی شود.

و در اخبار آمده است که مسیح علیه السلام از حق تعالی سؤال کرد که: در کتاب خود شرح جمال جماعتی می بینم که قومی باشند در آخر الزمان که عمر کوتاه دارند و عمل بسیار مرتبت آن ائمت کیستند؟ خطاب آمد که قلدت ائمت احمد، گفت: الهی چه کار کنند؟ چه علم دانند؟ خطاب آمد که: یا عیسی هیچ عمل نکنند و هیچ ندانند و *لکن أعطیتم من فضلی و عدسی و حلتم فی صرحون منی صالیسیر من الرزق و ارضی منی صالیسیر من العمل*، گفت که: ائمت احمد اند که ایشان از علم خود بهره دهم تا چنان شوند که بمن راضی شوند در همه احوال و زمین بانند آرزوی راضی باشند من نیز بانند عمل از ایشان راضی باشم که کرد و رحمت بمن لایق تر نه؟ ایشان.

و در حدیث است که جماعتی باشند از ائمت احمد علیه السلام که روز قیامت ایشانرا در عرصات بر منبرها از نور فرستند تا در مقابل او بنشینند و در آن وقت رسول الله عمل ایشان چیست؟ گفت: *الراضون بقضای الله و قدره*، گفت: در آن وقت بقضا و قدر خدای راضی باشند، چون در دنیا راضی زید بودند و وقت مرگ

۱- در متن «از» از قلم افتاده و «تقی» را «تقی» نوشته اند.

۲- در اصل «بده» که «بده» از آن است.

۳- جمله باعنوان و متناسب می باشد.

نسخه فقط در مجل قرآن قلمی است.

بوده باشد که متناسب و بدینک در آن دور از حد است.

میرند که **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً** ۲ . و رضا امروز خصله تن است و فردا حلیت جان گردد ، امروز در دل پنهانست فردا بر پیشانی عیان گردد و تا در قیامت می روند نور رخ ایشان در جمله عرصات قیامت شعاع می زند و عکس می افکنند و هم در آن دولت ایشانرا برضوان (۴۴ پ) سپارند تا بروضة قدس شان برند در روضات نعیم با رؤف کریم بسپارند .

۵

ایزد تعالی ما را بقضا راضی گرداناد و دلهای ما را بنور رضا آراسته داراد ،
إِنَّهُ الْكَرِيمُ الْمَنَّانُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ .

در جلد سوم ۳ ورع است

بدان که **سالك** راه دین را ورع باید که درین منزل آفات بسیارست و احوال دنیا به نیک و بد درهم آمیخته است ، و حرام با معصیت رود و مرجع هر دو دوزخ ، و حلال با طاعت رود و نهایت هر دو بهشت ، و خداوند تعالی سید انبیا را بفرستاد تا برسالت و دعوت قاعده شریعت ممهّد کرد و حق را از باطل جدا گردانید و میان معصیت و طاعت فرق کرد و بیان حلال و حرام بکرد و بنمود که حب دنیا سر آفات است و گفت : **الْحَالِلُ بَيْنَ وَالْحَرَامِ بَيْنٌ وَ بَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُتَشَابِهَاتٌ** ، گفت :

۱۰

حلال و حرام پیدا است و احتراز از حرام ورع نیست و میل بحلال ورع نیست که این هر دو مهم اسلامست بلکه ورع احتراز از اسباب مشتبهاتست که بنده دیده دل گشاده کند و حلال و حرام نیک دریابد و بداند که دنیا بجمستگی وبال است و از وبال هر چند کمتر بهتر ، متابعت راست گیرد و باید که قناعت کند و آن اندک را حلال خواهد تا زهد باشد و در آن اندک حلال احتیاط کند و بنیت عبادت خورد و پوشد تا زهد باشد که سید اعمال ورع است که هر که را در دنیا ورع نیست ویرا

۲۰

۱- در اصل : یايتها .

۲- قرآن، سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷، ۲۸ .

۳- در اصل روی «و» یاء کوچکی نوشته شده بدین صورت : سؤم .

بقیامت هیچ مرتبت نیست . سید عالم صلوات الله علیه بوهریره را وصیت کرد ، گفت: یا با هریره کُنْ وَرِعًا قَتْنُ عَبْدِ النَّاسِ وَ كُنْ قَنِعًا قَتْنُ اشْكَرِ (۴۵ ر) الناس ، گفت: جمله ورع حاصل کن تا عابدترین آدمیان باشی .

- پس حقیقت ورع احتیاط است از مشتبهات، و قناعت است باندکی از حلال، و حفظ احوال است از همه آفات ، و ترك لذات است از شهوات . و قوام ورع با احتیاط و قناعتست تا عز شریعت در دل نگیرد حلیه ورع بر احوال پدید نیاید و هر که از بدیها و فواحش اجتناب نماید بر غرض ربا در عوض دنیا و بتهمت هوا او را ورع نباشد بل که محض هیبت شرع باید که در دل نشیند تا مرد بقیامت مؤمن گردد و بداند که امروز را فردا بر اثرست و احوال ذره ذره در قیامت مطالعت خواهند کرد در عهده وبال مظالم مسلمانان نشود و بداند که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ . در قیامت بحبه و ذره و نقیر و قطمیر بخوانند گرفتن، اینجا ورع باید در اعمال تا ورع دنیا تابع فرغ عقبی گردد.
- و بزرگان طریقت را اعتماد جمله بر ورع بوده است که دانسته اند که يك لقمه بشبهت و يك حبه حرام را چندان کدورات است و ظلمت و آفت که بر ریاضت سالها از دل زایل نشود . و رسول علیه السلام میگوید : كل لحم ثبت من الجوارح فالنار اولی به ، میگوید: هر گوشت که از حرام روید آتش را شاد و لقمه مستبه مدد شهوت گردد و آفت زاید از وی و لقمه حلال که بورع خورد مدد قوت دل گردد و طاعت زاید از وی . ابو الحسن نوری رحمه الله علیه گفته است: اگر حواس را بینی که در هوا می پرد و یا بر آب می رود و از ورع دورست و بر آفت زاید نزدیک شناس که شیطانست (۴۵ پ) . و مشایخ بوده اند که در امور حرام مستبه مشتهه گشته است بر ایشان از شام تا بصره رفته اند و در این بسیار مشغول است در کتب اصحاب طریقت ، و باعث ایشان درین نظر ورع بوده است . و بوده که سالها چیزی آرزو داشته اند و نخورده اند مانع ایشان ورع بودست . و اصل ورع قناعت

و کیمیای قناعت احتیاط ، و قانون احتیاط هیبت شریعتست که در دل قرار گیرد و نیت صافی کند و سایه سیاست بر ظاهر گمارد تا قناعت حافظ باطن شود و ورع رقیب ظاهر .

موسی علیه السلام در آن وقت که بطور می رفت گفت : **الهی آی عبادک اعزّ علیک فقال تعالی الأورعون الذین یجتنبون عن الشبهات** ، بر درگاه تو از بندگان تو کدام عزیز ترست ؟ خطاب آمد که آنانکه ^۱ احتراز کنندگان و صاحب ورعان^۲ باشند از هیبت جلال ما و از شروع در شبهات دور باشند . یا موسی هیچ کس بر درگاه من آن تقرب نکند و آن قربت ندارد که متورعان دنیا که چون ایشان بورع درها بر خود به بندند ما در قیامت درها [ی] عذاب بریشان به بندیم ، **الفرع الأكبر** ^۳ .

عبدالله مبارک گفت که : قاعده این کار طریقت بر چهار چیزست : **آداء الفرائض** **بإسنته** گزاردن فریضها بشرط سنت ، **و اکل الحلال** **بإلورع** ، و حلال خوردن در قاعده ورع که فرایض چنان گزارد که سنن نگاه دارد و چنانکه سید انبیا علیه السلام گزارده است **صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُوهُيْ أَصْلَتِي** و حلال که خورد بورع خورد یعنی بسیار نخورد و بشره و شهوت نخورد و بر نیت عبادت بخورد ، **و احتیاط المعاصی** **بإلتیاض** ، (۴۶ ر) دور بودن است از معاصی بظاهر و باطن که بظاهر معصیت نکند و بیاطن نیت و عزم معصیت ندارد ، **والمواظبته علی ذلک الی الممات** ، و پای داشتن برین احوال تا روز مرگ که درین احوال زندگانی کند ، و برین اعمال بمیرد .

پس رونده را ورع ببايد تا باطن و ظاهر او بقناعت و احتیاط آراسته گردد و **سالك** شود و در طریقت تا آنگاه که **واصل** شود بحضرت .

۱- کلمه « آنانکه » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲- در نسخه اساس کلمه اخیر به فتح واو و کسر راء نوشته شده که درست نمی نماید

و باید به فتح راء باشد .

۳- قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۳ .

ایزد تعالی ما را در دنیا با ورع داراد و در عقبی بی فزع داراد و دلہای ما را از دلیری و بی باکی پاک داراد اذہ الجبار المنتقم .
درجہٴ چهارم تقوی است

بدانکہ حق تعالی آدمیان را اصناف و فرق گردانیدہ است و جملہ را بنسب اصلاب از ہم جدا کردہ و در میان آدمیان حسب تقوی در قلوب نہادہ تا ہم چنانکہ در دنیا بنسب صلب شرف گیرند در قیامت بحسب تقوای دل شرف و مرتبت گیرند. قال اللہ تعالی: وَجَعَلْنَا كَمَا شَاءَ وَاذَلَّ لَتَعَارَفُوا ان اکرینجہ عند اللہ اقمتمہ .^۲ ہر کہ متقی تر بر درگاہ خداوند گرامی تر .

و تقوی دو چیزست : ترسیدن از قہر خدای تعالی . و احترام از کسردن از عذاب و خشم او . نشان خوف از قہر حق تعالی در ولوع بطاعت پدید آید . و نشان احترام و اتقا از عذاب دوزخ در اجتناب از معاصی پیدا شود کہ ہر کسہ در چیزی ترسد زاد آن چیز پیش نگیرد . و ہر کہ طالب چیزی باشد قصد برای آن چیز کند . و رونندہ را در زاد دین مہم ترین سازی تقوی است کہ برین زاد آفتابست چون متقی گردد تقوی سپر او باشد تا آن آفت و مضرت بدو نرسد چنانکہ رسول علیہ السلام گفته است : من اتقى الله عاش قودسا وسارہی (۴۶ پ) زاد عدوہ آسمان . ہر کہ متقی گشت قوی دل زندگانی کند و در میان دشمنان آسین رود کہ دست او را بسوی نرسد . و نیز گفته است علیہ السلام : من احرا حق اللہ من ذل المعاصی المخر التتقوی اغشاء بلا سال و اعزہ بلا عسرہ و آدسہ بلا مودس . خداوند بعمال خود بتقوی فرمودست و بجایہای بسیار در قرآن یاد کردہ است : ذل المعاصی المخر اتقوا اللہ و قولوا قولا سديدا .^۳ و گفته است : ذل المعاصی المخر المخر المخر المخر

۱- در اصل : تقوی .

۲- قرآن سورہٴ بقرہ آیت ۲۶۰ تا ۲۶۳ .

۳- قرآن سورہٴ آل عمران آیت ۲۰۰ .

تَمَاتِهِ ۱، و گفته است : يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۲ .
و تقوی در دنیا لگامی است که از مهاوی هوا باز دارد که التَّقَى مُدْجِمٌ ،
بر در راه آخرت زادی است که در قیامت مضرت ضیاع دور کند که : قَرُّوْا دَوَا
فِيْ اٰخِرِ الْاَزْاٰءِ التَّقْوٰى ۳ ، و زرهی است که در قیامت دست عذاب کوتاه گرداند
که : وَ لِبَاسِ التَّقْوٰى ذٰلِكَ خَيْرٌ ۴ . و حق تعالی از اعمال آدمیان ظاهر حرکات را
قبول نمی کند ، تقوی را طالب و متقاضی است که لَنْ يَنْتَظِرَ اللهُ لِحُجُوْبِنَا وَاَدْبَانَا
وَلٰكِنْ يَنْتَظِرُ التَّقْوٰى مِنْكُمْ ۵ .

و تقوی راسد مرتبت است : اول احتراز و اجتناب ظاهرست از محرمات و
معاصی کبایر ، و دوم و اعراض دل از صغایر و مشتبهات و فضیلات، و سوم
اتقاء محض است و آن حفظ خاطرست از جمله مخلوقات و ارتقااست بعالم توحید
خالق ، چنانکه باب الالباب از قرآن مجید این خطاب می رود که : وَ اتَّقُوْنَ يٰۤاٰ
اُولٰٓئِیْ اَلْبٰبِ ۶ ، و رسول علیه السلام ازین مرتبه خبر دادست که اِنْ لِكُلِّ شَیْءٍ مَّعْدَنًا
وَ اِنَّ مَعْدِنَ التَّقْوٰى قُلُوْبُ الْعٰرِفِیْنَ .

پسر رکن بزرگتر از ارکان طریقت تقوی است و درگاه خاص (۴۷ر) که ارباب
سلوک از وی بشهرستان نهایت قصد کنند تقوی است . و نهایت اسلام بتقوی است

۱ -- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷ .

۲ -- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۱ .

۳ -- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳ .

۴ -- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۵ .

۵ -- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۳۸ .

۶ -- در این جا يك كلمه گویا پاك شده و جای آن خالی است که ظاهراً چیزی
معنی « اعراض » و یا نظیر آن بوده است ؛ در حاشیه نوشته شده است : « خ » بی هیچ
توضیحی .

۷ -- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳ .

که رسول علیه السلام گفته است که : **الْإِسْلَامُ دَرَجَةٌ وَالْإِيمَانُ فَوْقَ دَرَجَةٍ وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ**. سوم از راه تقوی است اول اسلام است تسلیم تن ، آنگاه ایمانست تصدیق دل، آنگاه تقوی است صعود جان ، و چون رونده متقی است عالی همت گردد و در سلوک بهر چیزی ممنوع نگردد که آفاق و عوایق و موانع قصد رونده در وقت قلت تقوی کنند که رونده را برهنه گیرند زخم زنند اما هر که زرد تقوی پوشید از دست آفات امان یافت و از مهالك راه در گذشت .

پس در همه اعمال و احوال تقوی بیاید در خفتن و خوردن و گفتن و رفتن و در نماز و روزه و حج و در مراتب ایمان و در احوال که تقوی سپرست و رونده هرگز بی سلاح وزره نشاید رفتن و جمله انبیا که آمدند همه شرع خود درین دو کلمه مدرج داشتند اصل و فرع توحید و شرع که : **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ** . و حق تعالی متقیان را منازل ساخته است و همچنانکه متقیان در مقام تقوی متفاوت قدم آمدند منزل اول نیز در آخرت بر تفاوت است بعضی متقیان را در مفازه فوز فرو آرند که ان السالمین مغازاً حذائق و اعناباً^۱ ، و بعضی متقیان را در باغهای انس راه دهند که ان السالمین فی جنات و عیون^۲ ، و بعضی را از متقیان که بدرجه ای [رسیده باشند از تقوی ، و انما یستحقون] را صفت شده باشد اول راه بر بهشت کنند که ان السالمین فی جنات و عیون^۳ . صدق روند فی متعدد صدق^۴ ، آنگه بیساط انبساط روند (۴۷ پ) عمدتاً بساط انبساط

۱- در اصل : اتقوا اصلاح شد.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴ : سوره شوری ۲۵۰ ، سوره اعراف ۱۷۰ ، سوره بقره ۱۷۷ .

۳- قرآن ، سوره نبا (۷۸) آیه ۳۱ ، ۳۲ .

۴- قرآن ، سوره حج (۱۵) آیه ۴۵ .

۵- قرآن ، سوره قمر (۵۴) آیه ۵۴ .

۶- قرآن ، سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵ .

و در جمله خود آنکه اینجا مرد^۱ متقی تر آنجا نزدیکتر که ارتقاء عقبی در اتقاء دنیا پنهانست که الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ وَ كَمَا قَزَعُ قَحْصُدُ.

ایزد تعالی ما را لگام تقوی بر سر کناد، و زاد تقوی حاصل گرداناد، و خلعت تقوی در ما پوشاناد تا از آن او شویم إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ^۲.

درجه پنجم اخلاص است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا أَمَرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۳. بدانکه در عبادت که از آدمی صادر میشود قالبی است روح او اخلاص است از دل، و همچنانکه تن را بی جان قدر نیست عبادت را بی اخلاص هیچ قبول نیست و عمل بی اخلاص همچون بناست بی بنیاد و اساس که زود انهدام پذیرد، و روی بتلف آرد؛ و کثرت

اعمال را بر درگاه عزت قدر نیست بل که اخلاص را در میان عمل محل قبول است و ریا زهرست چون بر عمل افتد هلاک کند و عجب فنای عمل است چنانکه بلعام باعور عبادت بسیار کرد، کمر طاعت بر بست و بهمه اصناف عبادات و قبول طاعات قیام کرد چون نور اخلاص دل همراه عمل نبود ریا گریان عمل او شد و عجب سبب هلاک، أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ قَحِمِلَ عَلَيْهِ يَلْبِثُ أَوْ قَتَرَ كُهُ يَلْبِثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا^۴.

عمل از حرکت تن است، قوت صعود ندارد که تن هم نسب خاک زمین است و اخلاص از نور دل است عمل را تصعید کند بعالم قبول که هم نسب لطافت آسمانست و هر چه بجایی رسد بنسبت اهلیت آنجا تواند رسیدن (۴۸ ر) چون شارع اشخاص

۱- در نسخه اساس روی کلمه «مرد» حرف «ز» نوشته شده ظاهراً به نشانه آن که

زائدست. در حاشیه نیز نوشته شده: «خ».

۲- قرآن، سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۹.

۳- قرآن، سوره بینه (۹۸) آیه ۴.

۴- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵.

را با اعمال تکلیف کرد و مواضع طاعات معین کرد خداوند تعالی عهده اعمال تن را باخلاص دلها معلق کرد تا چون عمل باخلاص از بنده صادر میشود عمل سبب درجات عامل گردد، اخلاص نظر گاه خداوند گردد که **الْأَلْبَانِ الدِّينِ الْخَالِصِ** .

روز قیامت از حضرت عزت در میان ملائکه خطاب آید که: عابدان و زاهدان که در دنیا لاف طاعات می زدند بیارید و اعمال ایشان بر محک امتحان زنید تا مخلص کیست و مرایی کیست؟ و هر کسی را از آن عبادت چه مقصود و مراد بوده است آن مقصود او را نقد وقت او گردانید که: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِ** . جمله اصحاب عبادات سه فرق شوند: بعضی را گویند: مراد شما از عمل چه بود؟ گویند: نام نیکو و مرتبت و حرمت، وقتی خطاب آید از حضرت عزت که: در دنیا آن نام نیکو یافتید؟ گویند: بلی، یافتیم، میان مردمان مکرم و محترم بودیم و اسم زهد و ورع داشتیم. خطاب آید که **إِذْ طَلَّمُوا إِلَى النَّارِ** . چون حظ خود از عبادت حاصل کرده است ویرا بدوزخ اندازید که جزای عمل ستمده است .

طایفه دوم را بیارند، سؤال کنند که: غرض شما از تعب بسیار در آن عبادت چه بوده است؟ گویند: تا مگر چیزی از دنیای حرام بدان دام بدست آریم. مراد بردیم و یافتیم. خطاب آید که: **إِذْ طَلَّمُوا إِلَى النَّارِ** . چون مراد از عمل حطام دنیا بود و یافتید، اینجا هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت ما. او را بدوزخ فرستید .

آن قوم سوم را بیارند خطاب کنند که (۴۸ پ) منتهای طمع شما در دنیا عبادت چه بوده است؟ یکباره ناله صدق بر آرند و گویند: **الْبَهِي تَوَخَّرْتُ فِيهَا** . مراد ما از طاعت نه نام بود و نه دنیا، مراد تو بودی، ترا برای زمین بویورستید.

۱- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

۲- قرآن، سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۳.

۳- کلمه «الْبَهِي» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه آورده است.

۴- رسم خط مسجد اناس در متن.

نه ریا بود و نه هوا و نه عجبی و نه غرضی و اِنَّكَ لَتَعْلَمُنَّ مَا نَكُرُّهُدَا. درد دنیا تر اپرستیدیم و از دون تو هیچ آرزو نکردیم و تو خود مطلع بودی بر اسرار و ضمائر ما. خطاب آید از حضرت جلال و درگاه لایزال که: صَدَقَ عَبْدِي، بنده ما راست میگوید، مخلص بود است در عبادت، امروز بدرگاه و بارگاه ما رسانید او را که خلاص اشباح در اخلاص ارواح است. و در حدیث آمده است که: اِنَّ اللَّهَ لَيَنْظُرُ اِلَى صُورِكُمْ وَاَنْتُمْ اَيُّكُمْ لَيَنْظُرُ اِلَى قُلُوبِكُمْ، مقصود ازین آنست که بحر کت گل ننگرد باخلاص دل ننگرد و هر که مخلص تر مقبول تر و همچنانکه تن بی جان مرده باشد گور را شاید عمل بی اخلاص نیز مرده باشد دوزخ را شاید که خداوند عمل زنده خواهد تا بوی نگیرد و هر عمل که از اخلاص خالی است آلوده است اِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ.

معاذ بن جبل رضی الله عنه بیمن میرفت نزدیک سید عالم علیه السلام در شد. گفت: اَوْصِنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مرا وصیت کن که درین راه بیدرقه و رفیق محتاجم تا وصیت مبارک تو رفیق و مونس من باشد. گفت: يَا مَعَاذَ اَخْلَاصٍ قَلْبًا لَا يَكْفِيكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ، یا معاذ دل را بنور اخلاص بیارای و حلیه اخلاص بر گردن دین خود بند تا در بارگاه قیامت عمل بسیار از تو نخواهند که خدای تعالی اخلاص میطلبد نه حرکت.

چون اخلاص از دل (۴۹ ر) صادر میشود از حضرت عزت بملایکه خطاب آید که: اعمال بنده را بدرجات فرو آرید و اخلاص دل او بعبه عزت من آرید که اخلاص بمدد نظر ما دران دل پدید آمده است مرتع او امروز هم فنای بقای ما شاید که باشد. و بسیار بندگان باشند که عمرهای دراز عبادت بعبادت کنند هرگز بمرتبه قبول نرسند و بنده ای که باخلاص يك نفس بر آرد و يك قدم بنهد آن نفس مخلص قیمت همه درجات بهشت گردد. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَخْلِصًا مِنْ قَلْبِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ، گفت: هر که باخلاص دل یکبار کلمه توحید

۱- قرآن، سوره هود (۱۱) آیه ۸۱.

۲- رسم خط نسخه اساس: کخداوند.

- برزبان براند آن اخلاص او بها [ی] بهشت گردد و آن نفس او مفتاح در سعادت شود که دل آدمی از همه آفرینش عزیز ترست يك حضور او با صدهزار حرکت عالمیان برابرست بل که ترجیح دارد . و انبیا که آمده اند بطلب اخلاص دلها آمده اند و امروز از آدمیان اخلاص در عمل میطلبند که چون روی و ریا و کبر و عجب بر صفحات اعمال بندگان نشیند هم درین منزل کدورت منقطع گردد و هم در بن چاه هوا زمن بماند، هرگز بفضای رضای خدای تعالی نرسد و راه نیابد .
- پس مرید را حلیه اخلاص بیاید در حرکت و سکون چنانکه هر چه کند از عبادت و خدمت و خلوت دران مخلص باشد و محض قصد او بطلب رضا و ادای فرمان خداوند عالم باشد که بداند که معبود مطلق و اهل عبودیت اوست و هر عبودیت که دران اخلاص نباشد مجازست و مجاز را بر درگاه عزت قدر و قبول نیست .
- و چون مرید مخلص و صادق گردد (۴۹ پ) و در اعمال دولتها بیند از ان اخلاص بندها گشاده شود و مفاتیح رحمت از حضرت بوی فرستد و آنجا که مشایخ جمله فرموده اند غرض نه مجرد نشستن و نا خوردن مریدست که مراد آنست تا بجمعیت خاطر مخلص گردد تا با اخلاص او مفتاح درگاه الهام شود چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرد که : **مَنْ أَخْلَصَ لِدُنْيَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَ لَهُ سَائِمُ الْحَمَلَةِ** ^۱ قلبه علی بساده . اگر چهل سال بنشیند بجای آن چهل روز یا ^۲ چهارصد روز بعوض آن ، چون مخلص نباشد و دل بنور اخلاص آراسته نباشد هیچ فتح و فتوح نیابد که نظر خداوند بدان اخلاص نیست اما هر که چهل روز با اخلاص خلوت و جمعیت پیش گیرد ، و نور اخلاص بر دل گمارد ، و رقیب و حارس خویشانش را خوار و خوار او جاسوسان ملا اعلی گردند که اخبار عالم عالمی بوی آید چنانکه جمعی حکمت بحکم رحمت در دل او پدید آید و زبان او بیان و نیکان ایمان ناطق شود که **مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَتْ لَهُ** .

۱-۱ . شاید بوده است : تا اخلاص او .

۲ - در اصل : تا ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

ايزد تعالیٰ ما را مخلص گرداناد و اعمال ما بنور اخلاص مزین دارد چنانکه
نظر قبول را شاید اخذ الجواد اللطيف .

درجه ششم حفظ حواس است .

قال الله تعالى قل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْتَمِلُوا فُرُوجَهُمْ^۱ . بدان که
حق تعالیٰ آدمی را مجموعه‌ای^۲ آفریده است از جمله عالم و هرچه در جهان است
از جواهر و اعراض و خیر و شر و لطیف و کثیف و راست و دروغ و زشت و نیکو
و ظلمت جمله مجموعه‌ست در طینت آدمی و نموده‌ایست^۳ آدمی از همه جهان و
هر گاه که خود را تربیت کند و از آفات و معاصی (۵۰ ر) و سیئات^۴ نگاه دارد و از
فواحش دور باشد ترقی گیرد بدرجات بزرگ و بلند، و راه یابد در جمله نیکان و از
زمره مقبولان شود و هر گاه که عنان خود بدست شیطان سپارد و متابع هوا گردد و
از حسنات و طاعات دور گردد در مهالك افتد و از جمله مردودان و مدبران شود .
پس ترتیب دنیا و سعادت آخرت در ترتیب احوال دین است و ترتیب دین
را در مراتب عبادات است و اصل عبادات معرفت است و قانون معرفت در تهذیب
ظاهر و تصفیة باطن است تا لوح را از فضول بنشویی آیت دین بر وی نتوان نبستن
و این مهمات آنگاه میسر شود که آدمی حصاری گرد خود در کشد، و حواس را در
قید دین آرد تا از جمله مؤمنان گردد چنانکه رسول علیه السلام گفت و خبر داده است که:
المؤمن لئدی الحق اسیر قیدہ الله بالقرآن عن کمیر من شهواته فالتقوی زاده والقرآن
دلیدہ والنخوف بحجته والشرع بحیطته، الحدیث، گفت: مؤمن بر درگاه خداوند تعالیٰ
اسیرست و مقید بقید احکام قرآن و ممنوع از شهوات خویش که هر که یکبار [ر]ه
منقاد شهوات خویش گردد خسیس نفس و بی مروت و مرده دل شود، و هر که یکباره

۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۰ .

۲- دراصل : مجموعی، و در حاشیه افزوده : عئی .

۳- رسم خط نسخه اساس : نموده‌یست .

۴- رسم خط نسخه اساس : سیات .

بترك لذات بگویند و درهای شهوت بر خود ببندد فتور و ضعف پدید آید و جهان و کسلان گردد و مؤمن نه کاهل باید و نه مغرور .

پس شرط رونده آنست که بشناسد که آن شهر قالب او حصنی است بر مثال عالم وسینه او بر مثال (۵۰ پ) سرای و دل بر مثال پادشاه و حواس جمله فرمان برداران و این دل را درین ولایت دشمنی است مستولی و بوی نزدیک که آنرا نفس اماره گویند و انبیا جمله ازان احتراز فرموده اند چنانکه خبر داده است که : ان النفس الامارة بالسوء^۱ . آن دل در قالب بر مثال آدم است خلیفه حق ، و حملناهم فی البر والبحر^۲ و آن نفس اماره بر مثال ابلیس لعین است که دشمن و معاند و خصم آدم بود و قرآن گفته است : ان الشیطان لکم عدو فاقبحوه عدوا^۳ . و همچنانکه دل در حواس تصرف کند هوای نفس اماره نیز تصرف کند و در جمله قوتها فرمان دارد و غلبه او را بیشترست که او بطبیعت نزدیکست .

پس رونده باید که تأمل کند میان این دو ضد بطریقی محبت دل و مخالفت نفس اماره پیش گیرد و چنان سازد که جمله حواس را در انقیاد و مطاوعت دل آرد تا همه اعضا و اطراف فرمان دل کار کند و بداند که این چشم دیدبان است و خداوند تعالی او را آفریده است تا درین جهان مصنوع نظر کند و حقیقت صنع بشناسد تا بدان نظر بمعرفت صانع رسد چنانکه فرموده است : قل انظروا انما افعی السموات و الارض^۴ . و گفته است : سنریدیم آياتنا فی الافاق و فی انفسهم^۵ . و بداند که نظر فرمان شرع کند و از محرّمات دور باشد و بعبرت نگردد نه بشهوت که چوین بشهوت نگردد روز قیامت با حسرت گردد و گریبان بماند و از دیدار حق محروم گردد .

۱- قرآن ، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

۲- قرآن ، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۲ .

۳- قرآن ، سوره فاطر (۳۵) آیه ۶ .

۴- قرآن ، سوره انفاس (۱۰۱) آیه ۱۰۱ .

۵- قرآن ، سوره فصّات (۲۱) آیه ۵۳ .

عليه السلام گفته است : كُلَّ عَيْنٍ بِنَاكِيَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا غَضَّتْ عَنْ مَحْرَمِ اللَّهِ تَعَالَى (۵۱ ر) وَعَيْنًا سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنًا بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ، و گفت : روز قیامت جمله چشمها گریان باشد الا سه چشم که در دنیا بنام محرم ننگرد و چشمی که شب بیدار باشد و چشمی که از خوف خداوند تعالی گریان باشد . وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ^۱ ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضَيْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ^۲ . و رسول علیه السلام گفته است : كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ بِالْعِبْرَةِ فَهُوَ شَهْوَةٌ .

پس چشم از نامحرمان نگاه باید داشت و گوش از شنیدن لغو و محال و غیبت صیانت باید کردن که سمع از بهر آن داده اند تا سخن و ذکر خداوند شنود چون گوش در دنیا بدروغ شنودن مشغول گردد در قیامت از شنودن کلام حق محروم ماند و رسول علیه السلام گفته است : هر گوش که در دنیا بشنیدن محالات و دروغ و غیبت مسلمانان آکنده شود در قیامت ارزیز گرم کنند و در گوش وی می ریزند و خداوند تعالی از کسانی که متفرق سمع نکردند خبر داد که : فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ^۳ .

زبان را از دروغ گفتن نگاه باید داشت که بسیار کلمات است که زبان بگوید و آدمی بنظر حتمارت بدان ننگرد و آن کلمه سبب فساد و هلاک بنده گردد در هر دو جهان . و زبان را از جهت یاد کردن و قرآن خواندن و علم گفتن است و در قرآن چنین فرموده است که : وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۴ ، و سید عالم علیه السلام میگوید : مَنْ كَانَ يَوْمًا بِإِثْمِهِ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَتَمَلَّ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ ، گفت : هر که بخداوند تعالی و بقیامت ایمان دارد گو سخن خیر گوی یعنی ذکر خدای گوی یا خاموش شو که مَنْ صَمَتَ (۵۱ پ) دجا و آن آفت که از زبان خیزد از هیچ آلت دیگر نخیزد که مدار کفر و اسلام در

۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۰.

۲- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۱.

۳- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹.

۴- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۰.

اقرار و انکار برزفانست و از اینجاست که سید عالم علیه السلام گفته است که: هر روز بامداد که آدمی سر از بالین برگردد جمله اعضا و اجزا [ی] او با استعاذت و استغاثت برزفان روند و گویند: **إِذَقَ اللَّهُ فِينَا فَيَاذِمَا فَنَحْنُ بِكَ زَيْنَهَارِ بَا [ما]** زینهار مخور که ما جمله بتو معلق ایم و صلاح و فساد ما در تو بسته است **إِذَكَ انْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَ انْ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا**.

د زبان در همه اقوال بر همه احوال سایه افکنند اگر خیر گوید و کلمه توحید گوید درهای بهشت برین شخص باز گشایند و اگر بخلاف راستی رود یا کلمه شرک گوید همه درهای دوزخ بر آدمی باز گشاید چنانکه در آن حدیث معروف آمده است که وصیت رسول علیه السلام است معاذ بن جبل را، گفت: **اعبد الله و عذبتك في الموقر اولادك ان علي اصل الدين اقيم الصدوة المفروضة و ادا الزكوة المكتوبة و اولادك ان علي ذرود الامر و عموده الصوم حنة و الصدقة تكفر الخبيثة و قيام الليل في جوف الليل**. پس گفت: **اولادك ان علي ما هو املك من هذه كلها**. گفت: یا معاذ بکاری فرمایم ترا که بهتر ازین همه عباداتست. گفت: یا رسول الله بفرمای، **فاشار الي لساني و قال احفظ هذا**. رسول علیه السلام بدست اشارت کرد فر از زبان، گفت: این را نگاه دار^۲ معاذ گفت و در زبان چندین آفت است گفت: ای معاذ^۲ و آدمیان خود در دوزخ افتند الا بسبب آفات زواید حصاید زبانهها؟ **و هل يدب الناس علي مناخرهم في نار جهنم الا حصائد (۵۲) ر السنه**.

پس بزرگتر آفت در زبانست و بعد از وی در فرج. مصطفی علیه السلام گفته است: **من حفظ ما بين لحيته و ما بين رجليه دخل الجنة**. رونده باید که جمله اعضای خود را قید تقوی بر نهد و در سلسله قرآن کشد، دست را از حرام گرفتن و فرج دست حرام گیر را در قیامت غل آتشین بر نهد. و پسایی کند. روبرو بخلاف امر شرع حرکت کند در قیامت راه بهشت نتواند رفت و چشم را از نظر بهوا و

۱- با توجه به نفس جمله و معنی عبارات بعد از ر و د.

۲-۲. در این جا جمله کمی بهم و بهوش من نماید البته قید منی است.

فاعل هر دو «گفته» را رسول دانست و یا به وجهی دیگر خواهد بود. اما در اصل جمله است و در زبان چندین آفت است ای معاذ و آفت آدمیان ...

در نامحرمان نظر کردن نگاه دارد، و گوش را باستماع آیات الهی مشغول کند و زبان را بند ذکر بدست صمت برنهد تا از آفات این اطراف نجات یابد. چون آفتهای حواس شکسته گردد تن را بر ریاضت منقاد کند که این جمله دواعی شهوات گردند متفرق شوند و در بوادی هوسات بوساوس شیطانی مستغرق گردند، هر يك مانعی باشند آدمی را از سلوك راه دین که يك دوست چون در دست بسیار دشمن افتد زبون گردد و مغلوب و مقهور شود.

پس آدمی ذوق ایمان در درون دل آنگاه باز یابد که این روزنها محکم بگیرد، و ریخنها را استوار کند، و در حصن شرع رود، و روی از لهو و لعب بگرداند و بجد تمام در طریق دین سالک شود، و چشم و زبان و گوش و دست و پای را جمله از شرع بخود عاریت شمرد و ایشان را چنان در تصرف آرد که خداوند فرماید نه چنانکه طبیعت، که هواپرست نخست و بسته باشد و خدای پرست رسته.

و چون امروز این اطراف را در قید آرد در قیامت هر يك بفعل خاص خویش قادر گردد، و هر يك بمراد خود برسد وَ هُمْ فِيهَا (۵۲) اشتهت اذفسهم خالذون. و چون امروز خلیع العذار گردد و جمله حواس را در مراتع هوا افکند و بلدات محال غرقه شود چون ازین عالم فناپذیر در گذرد و بقیامت رسد حاصل لذات او محنت و حسرت باشد و پردها و حجابها فرو گذارند تا هر يك از خاص فعل خود ممنوع گردد نه بیند و نشنود و نداند و حیل بینهم و بین نایشتهون كما فعل باشیاعهم من قبل انهم كانوا في شك مريب^۳.

ایزد تعالی ز قیبان غیبی را برین حواس ما نصب کناد تا جمله را بتازیانه امر از مهالك معاصی زجر کنند تا بسلامت ازین سرای آفت بدارالقرار رسیم بفضل او،

۱- کلمه « در » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۲- قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۲.

۳- قرآن، سوره سبا (۳۴) آیه ۵۳، ۵۴.

إِنَّهُ لَإِيْضَاعُ أَجْرِ الْمُحْسِنِينَ^۱.

درجه هفتم خلوت است .

بدانکه رونده راه طریقت چون در میان غوغای مردم افتد خاطر او مشوش گردد و غبار زحمت اغیار بر خاطر افتد و مانند غمامی گردد که حاجز شود میان بصیرت و نور معرفت . و از هر بنده ای خلوت راست نیاید که خلوتها را آفات است و فایدهها . اما آفات او آنست که مرد نفس اماره را مغلوب نکرده باشد و فرق نداند کردن میان خاطرهای ربانی و خاطرهای شیطانی و هنوز قمع قوتهای شهوانی نکرده باشد و ازان بخارهای فاسد خیزد که آلت عقل و معرفت را پوشیده و بیمار گرداند تا بغلبه سودا خیالات فاسد در دل پدید آید . و تصورهای زشت کند ، و نمودارات محال در دماغ افتد، و راه بر وی منسد گردد، و در سلوک منقطع شود ، شیطان بر وی دست یابد، زود باشد که جرأت و جسارت پدید آید تا پنهانی^۲ قصد معاصی کند و توقع آن نیز باشد (۵۳ ر) که بشرك و کفر انجامد و زاهدان ناقص را در وقت عزلت از خلوت ناصحیح چنین آفتها^۳ بسیار پدید آید بدان سبب که پیش از تحصیل شرایط دعوی خلوت کنند همچنانکه اگر کسی در طریق ریاضت با دل روز درهای مأکولات و مشروبات بر بندد و هیچ نخورد اندک و بسیار بجان خود سعی هلاک کرده باشد و آن قاعده ممهّد نگردد که هنوز طبیعت تحمل نمی تواند کردن بل که

۱- آیه شریفه بدین صورت است : سوره توبه (۹) آیه ۱۲۱ . ان لا یجزيکم

اجرا المحسنین ، سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۷ و سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۰ . ان لا یجزيکم اجرا المحسنین .

۲- در اصل : پنهانی ، که به همان صورت نیز مفید است .

۳- در اصل پس از آفتها ، یاں کوچک نیز هست که باید آفتهای ، در اول بدو

یاء درست تر و با سبک زمان متناسب تر است .

۴- در اصل : روذ ، بقیاس معنی جمله اصلاح است .

باید که بدفعات و نوبتها و تدریج از غذا کمتر میکند لقمه لقمه تا آنگاه که بیک لقمه باز آورد و در خلوت نیز همچین باید که اول بیک بیک علایق کم میکند، و بیک آفت از خود زایل میکند. و بداند که صحبت آدمی زیان کارست و ازدل روزنی گشاده کند تا دران خلوت نور حضرت ویرا مدد دهد و منور گرداند و اگر بتدریج نکند بیک نوبت دران اعراض و عزلت شیطان غالب شود و او را بهلاک افکند و شنیدم که بسیار زاهدان بودند که بعد از عبادت سالها و مجاهدت مدتها بزنا کردن و خمر خوردن مبتلا شدند و قصد تهتك اسرار شرع کردند و آن از عجب و غلبه و تسلط نفس اماره بوده باشد که این همه علت و بیماری دل است چون غالب شود هلاک کند.

۵

پس آفت خلوت بر مبتدی و جوان که در سلوک آید اینست که با خود الفت گیرد، و هوا بر وی مسلط شود، و لجوج و غضوب و تارك و کاهل شود که در میان آدمیان تحمل اثقال کردن و دل را از اشغال نگاه داشتن بهتر از آنکه تنها با خود سازگاری کردن. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَيَّ إِذَا هُم خَيْرٌ مِّنَ أَنْ يَدَعَتْزِلَ**، گفتست که آدمی که در میان آدمیان (۵۳ پ) زندگانی کند و تحمل مکاره کند و رنجها و محنتهای خلایق بکشد و شکایت نکند بهتر از آنکه قصد عزلت کند که چون رنجها از آدمیان تحمل کند رعونت و کبر زایل شود و قوی دل و مرتاض نفس و مهذب خلق گردد و چون تنها با خود بسازد در مدهانت و رعونت خود مغرور و مخدول شود که **هِيَ النَّفْسُ إِنْ [لَمْ] تَشْغَلْ بِمَا شَغَلَتْكَ**.

۱۰

۱۵

اما فایده خلوت آنست که حواس جمع گردد و از نظر و استماع و قول زیادتی نجات یابد که در میان آدمیان چاره نیست و از مساعدت کردن در احوال که مهم نیست، در فضول افتادن بضرورت حواس نیز متفرق شود در جوانب و از انجاشعب خواطر تولد کند. و طبیعت غدارست چون اشتغال خلایق بلذات می بیند و استغراق

۲۰

۱- بقیاس موردی دیگر در کتاب و نیز با توجه به صورت این عبارت در دیگر

کتابها، افزوده شد؛ رك. ص ۱۹ و تعلیقات مربوط.

بشهوات می شناسد او نیز داعی گردد نفس را بدان مساعدت باشد و آنگاه رخصتها طلبد و ناگاه متعدی گردد، درمهالك افتد. پس درخلوات این آفات نیابد نه بیند و نه شنود و نگوید و خود را از فضول زجر کند و خود را از آنچه مهم دین نیست دور دارد و رسول علیه السلام گفته است: **مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ قِرْكُهُ مَا لَا يَدْعُنِيهِ**. و این رعونت فایده خلوتست و چون در خلوت باشد از طریق تکالیف احترام کند و دور بودن از تکالیف از سنت پیغامبرست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: **أَنَا وَاقْتِمَاءُ أُمَّتِي جُرَاءٌ مِنَ التَّكْلِيفِ**، و نیز گفته است که: روزگاری آید بر امتان من که هؤمن در میان خلق نتواند بودن و سلامت آنگاه یابد که **يَغْفِرُ (۵۵ ر)** بدیدند **مِنْ شَعْبِ إِلَى شَعْبٍ وَمِنْ حُجْرٍ إِلَى حُجْرٍ يَدْخُلُ كَبُوفِ الْجِبَالِ**، گفت تادین خود بنگیرد و ازین گوشه دران گوشه و ازین غار دران غار نگریزد سلامت نیابد.

و در همه اوقات حکما و انبیا و زهاد قصد خلوت کردند و از میان آدمیان اجتناب و عزلت گزیدند. و خداوند تعالی میفرماید در مصحف مجید: **فَغَرَّ وَاللَّهِ**، با درگاه ما گریزید یعنی از خلق کناره گیرید. آن کناره گرفتن عزلت است. و بیارگاه ما آید و آن فرار بیارگاه خلوتست و خلوت در عزلت است و نور فتوح و سلامت و سعادت در خلوتست. و عزلت دو گونه است: یکی بظاهر از میان آدمیان، و یکی بیاضن از اندیشه جمله مکونات.

و خلوت هم دو گونه است: یکی بظاهر در خانه تاریک نشستن و حواس جمع داشتن و در مصنوعات بصیرت تفکر و اعتبار صفت تأمل کردن، و خلوت بیاضن حفظ دل و جمعیت خاطرست. و فایده خلوت دوام وصول بحق در هجرت است. است چنانکه همه انبیا در اول حالت از خلق هجرت و عزلت کردند و در خلوت بمناجات مشغول گشتند تا آنگاه که در وحی برایشان دشارده شدست، و سید عالم علیه السلام چهل سال در غارها و کوهها تنها می کشت و از میان آدمیان کرانه میگزید چون خلوت او با حق درست گشت امانت رسالت بوی سپردند، آنگاه از خلوت با

۱- قرآن، سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۰.

دعوت آمد . و همه مشایخ چنین بوده‌اند و چنین باشند تا دامن قیامت .
 پس فایده خلوت اینست که علایق بیفتند و حجابها برخیزد و خاطر (۵۴ پ)
 و دل جمع و حاضر گردد . و شرط خلوت قناعتست ، و قلت اکل و شرب ، و دور
 بودن از خواب و آسایش ، و مواظبت بر طهارت ، و مداومت بر ذکر . و اول در
 گوشه نشستن و حواس نگاه داشتن تا نور دل پدید آید در غار قالب نظر کردن ، و
 مراقبت دل را در خلوت صفت مواظب بودن ، و خواطر را جمع داشتن تا آنکه
 که نور غیب از روزن الهام در افتد از آنجا در معنی حل گردد ، و عبارات برخیزد
 چنانکه سید عالم علیه السلام و ابصه^۲ اسدی رادران وقت که از سید سؤال کرد از حلال
 و حرام جواب داد که : *استغمت قلبان* ، گفت : یا و ابصه^۲ از دل خود پرس که او معنی
 حق است و آن استفتای خاص است بعد از خلوت و عزلت و حضور و مراقبه حکم
 عام نشاید کردن که آفات زاید و هلاک آرد و از آنجا در حسرت و ندامت افتد .
 ایزد تعالی ما را توفیق عزلت دهداد و ساز خلوت راست کناد و طریق قطع
 علایق میسر گرداناد *إذنه الموفق والمعين* .

[وظیفه سوم در اعمال منتهیان]

وظیفه سوم در اعمال منتهیان و آن هفت درجه است .

درجه اول توکلست .

قال الله تعالی : *وَدَوَّكُلَّ عَلَيَّ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ*^۱ ، وقال تعالی : *قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ*

۱- کاتب روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته بی هیچ توضیحی در حاشیه ؛ معنی جمله نیز
 مبهم است .

۲- در نسخه اساس « و ابصه » است ولی در دیگر کتابها « و ابصه » آمده از این رو
 اصلاح شد ؛ *رك* . تعلیقات .

۳- قرآن ، سورة فرقان (۲۵) آیه ۶۰ .

۴- در اصل افزوده ؛ و ، چون در آیه شریفه نیامده حذف شد .

- عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ^۱ . خداوند تعالی بر احوال بندگان عالم تراز ایشانست و مهمات بندگان بهتر از ایشان داند و کریمست هر گه که بنده بر وی توکل کند و تمسک نماید خداوند تعالی بکمال کرم خویش مهمات او کفایت کند *مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاءُ اللَّهِ هُمُومَ الدُّنْيَا (۵۵ر)* و *الْآخِرَةِ* ، مهتر انبیا چنین خبر داده است که هر بنده ای که بامداد از خواب برخیزد و جمله اندیشه های خود بیک اندیشه باز آرد و از جمله اعراض کند و بر خداوند خود توکل کند پادشاه جل و علا^۲ آن بیک اندیشه بنده جمله مهمات او را کفایت کند که *أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ حَادٍ^۳* . مهتر عالم را خداوند عالم بتوکل فرمودست چنانکه گفت : *قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ^۴* . و جمله مؤمنان را نیز توکل فرمودست : *وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۵* .
- و توکل اعتماد کردن است بر قضا ، و تمسک کردن است بفضل خداوند آن مقدار که بنده در طلب معیشت خود و کسب مهمات خود روزگار بسرزد از لوازم دین و مهمات اوامر الهی محروم شود ، هرگز تدارک نپذیرد ، و آن ثلمه هرگز منسد نگردد . پس شرط بندگی آنست که چون بحکم ارادت سالک طریقت گردد و طالب حقیقت شود که دست از آمال خود بدارد ، و روی از نصیب خود جستن بگرداند و یکباره اعتماد و اعتصام از خلق ببرد و بداند که جمله خلائق در قید عجز اسیرند و در دریای تحیر غرقه اند توکل بر درگاه خداوند کند و اعتصام بفضل او

۱ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۹ .

۲ - کوی در این جا چیزی مانند ببه، یا دانه افتاده است .

۳ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۷ .

۴ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۹ .

۵ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۸ ، ۱۲۴ : سوره بقره (۲) آیه ۱۴ .

سوره توبه (۹) آیه ۵۱ : سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۴ : سوره مجادله (۵۰) آیه ۱۱ .

سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۳ .

کند که بنده را خداوند کفایتست و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ، و مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱، خداوند تعالی هر چیزی را اندازه‌ای و عدی^۲ معین کرده‌است که آن اندازه حصن او است تا هرگز بحرص و کسل هیچ کس را در آن مقدار که (۵۵پ) نصیب اوست خلل در نیاید چون آدمی را بصیرت دل برین معنی مطلع گردد داند که بر خداوند توکل می‌باید کردن که او متوکلانرا دست گیرست . و هر که در توکل صادق نباشد و بطمع محال راه آمال پیش گیرد جمله عمر محجوب و متعوب بماند و از مطلوب محروم گردد .

- ۵ پس توکل از ایمانست هر کرا نور ایمان بر دل غالبتر وی در طریق توکل صادق تر که توکل باول حال حلیه انبیاست که ایشان در بصیرت و معرفت راسخ‌ترند و از ایشان بمتابعیان رسد نخست قوت بصیرت ایشان و عَدَى اللَّهُ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۳ . سید عالم صلوات الله علیه چنین خبر داده‌است که جمله امتان گذشته را بر من عرضه دادند، در میان جمله امت خود را طلب کردم تا باز دیدم . چون صفت امت خویش را دیدم بیش از همه امتان از حضرت ندا آمد که : یا سید ازین جمله امت تو هفتاد هزار بنده آنست که بی حساب و بی عتاب و بی مطالبه و توقف از گوگور برخیزند و در بهشت روند که نه ذل سؤال بینند و نه قهر حساب، راضی گشتی یا محمد از ما ؟ گفت : الهی بیشتر باید . خطاب آمد که : مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ سَبْعُونَ أَلْفًا يَا مُحَمَّدُ ، با هر یکی از ایشان هفتاد هزار طفیلی را در بهشت فرستم . سید عالم که این بشارت بشارت در میان صحابه پیدا کرد و مجلس را بلفظ لطیف خود بیاراست یکی از میان جمع برخاست نام او عکاشه بن محسن الاسدی گفت : یا رسول الله ادع الله انَّ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، دعا کن تا مرا از جمله ایشان گرداند . قال : اَدَّتْ مِنْهُمْ ، تو از

۱ - قرآن، سوره طلاق (۶۵) آیه ۲ ، ۳ .

۲ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته‌است: حدی، ضبط متن هم مفید معنی است.

۳ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۲۶ .

- ایشانی (۵۶ر) . فِقَامَ رَجُلٌ آخِرٌ وَقَالَ : أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ مِنِّي مِنْهُمْ [فَقَالَ] ^۱ سَبَقَاتٍ بِيهَا عَمَّاشَةً ، چون اهلیت یکی دید دعا کرد و چون قصور آن دیگر بدید منع کرد .
- عمر خطاب سؤال کرد ، گفت : یا رسول الله صَنَعْتُمْ لَنَا ، صِفَتْ وَ خَصَلَتْ وَ عَمِلَ ائِشَانُ بَا مَا بَغْوِي ، گفت : هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَكْتُمُونَ [و] وَلَا يَسْتَطِيرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ، گفت : در هیچ کار که ایشانرا پیش آید با فسون و فال و زجر مشغول نشوند بل که در همه احوال بر خداوند تعالی توکل کنند چون ایشانرا در دنیا توکل باشد بر خداوند ، و دست از همه برداشتنند آنچه مهم ایشان باشد حق تعالی می سازد بی کسب ایشان ، و در قیامت بی حساب ایشانرا ببهشت فرستند که حساب بر کسب و طمع بنده است نه بر توکل که توکل قطع طمع است از مخلوقات ، و دوری است از دایره تولا با فریدها و تمسک است بخالق قدیم ، و مشغول شدن پیرستش او .
- هر بنده ای که در پرستش خداوند کمر جد و جهد بر بندد خداوند تعالی او را ضایع نگذارد ، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : لَوْ تَوَكَّلْتُمْ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ قَعْدُوا خِمَاصًا وَقَدْرُوحَ بَطَانَا ، گفت : اگر شما بتحقیق توکل قیام کنی ، و از مخلوقات بخالق بازگردی ، و چنانکه شرط توکل است کمر بندید و بقضا رضا دهید ، و از علل و اعتراض اعراض کنید همچنانکه مرغان در هوا و وحوش در زمین بی کسب روزی می بایند شما نیز بیافتی . و هر محرومی که هست شما را از قلت اعتماد (۵۶پ) و نقصان توکل است و الا خود هر روزی را رزقی همبرست چنانچه رسول علیه السلام گفته است : ان الله تعالی ضایع کما یضیع دابة بئر زقید ، و گفته است که : ان الرزق لا یطلب الا عند کما یتطلبه احدی ، هر چه در اجل دام گستر دست تا آدمی را بگیرد رزق نیز چون اجل پرویش را آورد دست در طلب خوردن خویش می برد . چون دیده را که حل یقین در آید متوکل شود ، دانند که رازق را باید طلبید نه رزق که چون رضای خداوند بنده را حاصل شد خود

۱ - با توجه به ضبط این روایت در ماخذ ، اولاً آورده شد ، رک : تعلیقات .

۲ - در نسخه اساس : تفویض ، با توجه به ماخذ ، اولاً اصلاح شد ، رک : تعلیقات .

هرچه در خزاین است جمله نثار قدم بنده کنند .
 پس بظاهر توکل باید مرد را در ترقی همت خویش تا بتوکل عالی همت و
 صافی رای و فارغ دل گردد و از مکونات و مخلوقات بمکون و خالق باز گردد ،
 و همچنانکه بظاهر توکل کند از کسب و طلب و سؤال و در یوزه دور باشد بدل نیز
 باید که توکل کند از حرص و امل و طمع و انتظار دور باشد که حقیقت توکل در
 فراغت باطن است نه در سکونت ظاهر . چون رونده بظاهر و باطن متوکل شود در
 بندگی صادق گشت خداوند ویرا در حرم محبت راه دهد چنانکه قرآن مجید خبر
 داد در حق سید عالم که فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب الّمتوکلین^۱ .

و در وحی آمده است از حضرت عزت بموسی علیه السلام : مِنَ الَّذِی انْقَطَعَ
 اِلَی فَلَیْمٍ اَعِزُّهُ وَعَنِ الَّذِی تَوَكَّلَ عَلَی فَلَیْمٍ اَكْفَیهِ ، گفته است که : کدام بنده بوده است
 که از عالم بحضرت ما منقطع آمد که ویرا عزیز نداشتیم و کیست که در (۵۷ر)
 جمله عمر بر عنایت ما توکل کرد که کفایت مهمات او نکردیم چون قبول کرده
 است که : مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۲ هر گاه که بنده بعهد توکل وفا کند
 خداوند تعالی نیز در کفایت حال او بعهد کرم وفا کند و من اوفی بعهدی من الله^۳ .
 ایزد تعالی ما را توفیق دهد و دست طمع و حرص از ولایت دلهای ما کوتاه

دارد ، اِنَّ اللّٰهَ لَوَكِیْلُ الْكَمِیْلِ .

درجه دوم تسلیم است .

قال الله تعالی : وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ
 وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَقَسْلِيمًا^۵ . بدانکه مرد مؤمن را تسلیم سبب

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۳ .

۲ - قرآن، سوره طلاق (۶۵) آیه ۳ .

۳ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲ .

۴ - رسم خط نسخه اساس : دوم .

۵ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۲ .

سلامت دو جهانست ، و تسلیم نشان بلاغت اسلام است که اسلام انقیاد است امر شرع را ، و خطاب حق و تسلیم راست و آمدن است بظاهر و باطن درین انقیاد که هر که دوستی گیرد باید که یکباره عنان احوال خود بدست او تسلیم کند و همه هموم و همتهای خود را بتقلیب ارادات آن دوست تفویض کند که هرگز معترض و معرض نشود ، و کارها را از حیز چه و چون بیرون برد ، و اقتدا بسید عالم کند ^۵ علیه السلام که بعد از هر نماز فرض که بگزاردی این اشارت بکردی : *اللهم انی اسلمت نفسي الیک و فوضت امری الیک .*

و خداوند تعالی مؤمنانرا بتسلیم مدح میکند که هر گاه که در صف کفار کار ایشان بنهایت مشقت رسد و یقین دانند که جان و مال در ^۱ هلاکت افتاد الا تسلیم و تفویض نیاید در دل ایشان که چون بقضا راضی باشند و بعنایت متوکل گردند الا ^{۱۰} تسلیم چه کنند که نتیجه قضا (۵۷پ) و توکلست ، دلیل یقین حقیقی است که از شك و تردد و اعتراض الامنع و جزع و احتیال نزاید . چون بنده را اسلام راسخ بود و توکل و یقین حلیه حال او شود در همه کارها تسلیم پیش گیرد و عنان خود بدست دوست اصلی تفویض کند تا چنانکه خواهد ویرا میگرداند و وی بدان راضی . و هر که در وی ^۲ دواعی طبیعت و هواجس بشریت زنده باشد از وی تسلیم درست ^{۱۵} نیاید بل که تسلیم را روندهای باید که از هوای اغیار مرده و کشته باشد و در وفای اسرار زنده شده تا حساب عاقبت و خوف وقت و خشیت سابقه و تدبیر و تأخیر آن ^۳ احوال بیرون نهد و همچنانکه مرده خود را بغسال تسلیم کند تا هر چه خوار بر وی می راند و ویرا هیچ اعتراض و انکار نباشد چنانکه خلیل الله و ذبیح بنی اسرائیل .

۱ - در این جا به اندازه يك كلمه متن سفید است ، شاید در نسخه های دیگر هم همین و غیره پاک شده و شاید هم چیزی از قلم نیفتاده و به همین جهت بود که این کلمه را در نسخه های دیگر پاک کرده اند .

۲ - در متن در وی ، از قلم افتاده و به همین جهت بود که در نسخه های دیگر این کلمه را پاک کرده اند .

۳ - در متن در وی ، از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۴ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل نوشته است : در این جا به اندازه يك كلمه متن سفید است ، شاید در نسخه های دیگر هم همین و غیره پاک شده و شاید هم چیزی از قلم نیفتاده و به همین جهت بود که این کلمه را در نسخه های دیگر پاک کرده اند .

هر دو زمام اختیار و احوال خویش بدست قضا سپردند فَلَمَّا اسْلَمَا وَقَدَّهٗ لِلْجَبِينِ^۱،
خلیل گفت فرزند را که : اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ^۲. گفت : اَفْعَلْ مَا تَوَمَّرُ^۳،
و از حضرت عزت خطاب آمد که : اسْلِمِ^۴، گفت : اسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۵.

چون اسمعیل خود را تسلیم کرد از مذبح بسلامت بازگشت و چون ابرهیم
۵ را در منجنیق غضب نمرود نهادند و با آتش می انداختند بدل لشکر تسلیم حشر آورده
بود و ویرا در حمایت گرفته و جبریل بمطالبه و مطالعه پیش آمد تا ارادت ویرا بر
محك امتحان زند، از المعیت بحاجب التفات نکرد گفت : حَسْبِي مِنَ سْوَائِي عِلْمِي
بِحَالِي . چون تسلیم کرد از آتش بسلامت برست . تسلیم اسمعیل سبب حیوة او شد
که وَقَدَّيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ^۵. و تسلیم خلیل سبب نجات او شد که : يَا نَارُ كُونِي
۱۰ بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ^۶.

پس تسلیم سبب سلامت و نشان همت اسلام است هر گه که مسلم مسلم
است و دل سلیم دل صاحب تسلیم است يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۷ اینجا در اسلام تسلیم باید کرد تا در دارالسلام سلامت و سلام
استقبال کند .

۱۵ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کند که حاصل
موجودات و محیط معلومات سید عالم محمد مصطفی علیه السلام که از منا روی
مبارك بمسجد خیف نهاده بود می خواست که آنجا نمازی گزارد . جمعی از اهل

- ۱ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۳ .
- ۲ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۱ .
- ۳ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۲ .
- ۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵ .
- ۵ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷ .
- ۶ - قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۹ .
- ۷ - قرآن، سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۸، ۸۹ .

- یمن ویرا پیش آمدند . چون سید سادات را بدیدند سلام و تحیت بگفتند ، و شرط متابعت و خدمت بجای آوردند . مهتر عالم جواب ایشان باز داد و قال : مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالَوا ذَنْبٌ رَهْطٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ . قال : فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالَوا التَّغْوِيحُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِهِ وَالرِّضَا بِقَضَائِهِ . گفت : شما کیستید یا قوم؟ گفتند: یا نبی الله گروهی ایم از مؤمنان . سید عالم علیه السلام امارات صدق ایشان بدید ، ایشانرا بامتحان تعرف کرد ، گفت : این دعوی را برهان چیست و حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند : یا رسول الله یکبارہ احوال را بخداوند تسلیم کرده ایم ، و بکلی خود را بوی سپرده ایم ، و بقضای او رضا داده ایم . فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على أصحابه و قال علماء [ع] و علماء [ع] كادوا ان يقولوا انبياء . سید عالم روی مبارك خود بجماعت کرد گفت : علما اند و بردبارند در مرتبه دوات (۵۸ پ) نزدیک به پیغامبران اند . آنکه بعد ازین تعریف و تعرف بوصیت کردن ایشان مشغول گشت ، گفت : ان كنتم صادقين فالاتقوا ما لا تسمعون و الاجمعوا ما لا تبالون و اتقوا الله الذي اليه ترجعون ، گفت : یا قوم . اگر راست میگویید در دنیا بنایی میفکنید که در روی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع مکنید که نخواهی خوردن . و از خداوند خود بترسید که مرجع همه به اوست .
- پس معلوم شد که بدین حدیث بزرگوار صحیح که تسلیم ایشان تحقیق دین و تصدیق ایمان است . و نشان تسلیم قلت مبالا تست باحوال دنیا و ترك المنافع است بدین حطام و زخارف دنیا که آدمی را در دنیا بی حطام بسر نشود دنیا در بی حطام بی تسلیم و اسلام بسر نشود .
- و خداوند تعالی با سید عالم چنین خطاب کرد که : هیچ کس در دنیا در ایمان مأوی نیابد تا ترا در همه احوال حاکم نسازد . و یکبارہ محکوم نکردد . و در آن حکم بکلی خود را بتو که سید عالمی تسلیم نکند ، و باو امر تو را فسخی نشود . این نشانها بتو دادیم که علامت اسلام و متابعت تو تسلیم ایشان است ترا ، و تعویب

است احوال خویش را که تا تو [را] ^۱ در همه کارها بکلی و جزوی مسلم ندارد
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا
مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسْتَمُوا تَسْلِيمًا ^۲. رونده را باید که در اصل توحید ظاهر و باطن خود
را به پیر مشفق و طیب حاذق تسلیم کند تا آنچه اصل فسادست منقطع شود ، و
قدم او در درجه مصلحت و سعادت مرتفع شود ، امروز سلامت یابد و فردا سلام
(۵۹) عزت شنود لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ^۳.

ایزد تعالی ما را مدد کند و توفیق دهد تا عنان کار خود بوی تفویض کنیم و
در همه احوال خود را در سلب تسلیم داریم ، اِنَّهُ هُوَ الرَّؤُفُ الرَّحِيمُ الْبَرُّ الْكَرِيمُ .
درجه سوم صدق است

قال الله تعالى : مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن
قَضَىٰ ذُبَابًا وَمِنْهُمْ مَن يَدْتَمِخَرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا ^۴ . پادشاه عالم بندگان را بصدق مدح
میگوید که از جمله بندگان من مردانند که در عهدها که با خدای عالم بسته‌اند
صادق‌اند بعضی بصدق از عهده عهد بیرون آمده‌اند و بعضی بصدق در انتظارند و
هرگز آنچه گفتند و کردند نگردانیدند و خلاف نکردند .

بدانکه صدق قاعده‌ای بزرگست و جمله اعمال و احوال بصدق محتاج‌اند
که در هر عمل که صدق نباشد مجازی گردد ، و روی در فساد آرد ، و صدق در
همه چیزها نگاه باید داشتن در قول و فعل و در خاطر ، و نیت در صدق است و در
اول حال که خداوند تعالی ندا کرد روز میثاق با ذرات اولاد آدم و عهد عبودیت
بکفایت ربوبیت با ایشان بگرفت که : اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ^۵ جمله ذرات از نیک

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد .

۲ - قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۶۸ .

۳ - قرآن، سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳ .

۴ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳ .

۵ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱ .

- و بد ، سعید و شقی در دعوی قبول متفق الکلمه گشتند : قالوا بلی^۱ ، که راست و دروغ در اول دعوی متساوی اند در قول و سمع اما بوقت حقیقت که وجود وفا و صحت برهان ظاهر گردد (۵۹پ)^۲ راست باقی بماند و دروغ فناپذیرد . همگنان دران میثاق باتفاق بلی گفتند ، چون بعالم دنیا رسیدند بعضی راست بودند صدق را دران اقوال اولین معین فعل خود ساختند بیک مطالبه از خطر نجات یابند و بعضی د را صدق فایت گشت فعل مخالف قول آمد کذاب شدند ، بعداب سپارند ایشانرا چنانکه قرآن مجید خبرداد : لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ^۳ ، وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ^۴ .
- پس صدق در همه احوال سبب نجات است و خلاف در همه احوال سبب هلاك و هر که برست بر راستی برست و هر که بخست بدروغ بخست . جمله انبیارا خداوند تعالی بصدق فرمود و سید عالم امتان را بصدق فرمود چنانکه گفت : ۱۰ . عَلَيْكُمْ بِالصَّدْقِ فَإِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبِرُّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ ، گفت : بر شما باد که در احوال صادق باشید که صدق شما را بنیکی دلالت کند و نیکی شما را ببهشت رساند . پس حقیقت ایمان تصدیق است و برهان ایمان صدق است .
- و ابوبکر رضی الله عنه که از جمله صحابه سابق و مقدم بود این مرتبتها بدان یافت که در همه احوال صادق بود ، صدق او سنت او گشت تا خداوند عزوجل در حق ۱۵ او آیت فرستاد که : وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ^۵ . او چنین گفت و روایت کرده است که دران خلوت بغار رفتم با سید و زخم ماس در میان کار بر من آمد سید را

۱ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱ .

۲ - بقراری که از سیاق مطلب برمی آید دران جا - ند ورق از نسخه استاد
جمله صفحه (۶۰ر) نابجا منافی شده و دنباله دروغوع از ابتدای جمله منافی دروغ
می شود . چند ورق مورد نظر بهمین صورت منظم گردید .

۳ - قرآن ، سوره احزاب (۲۳) آیه ۸ .

۴ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۴ . ابتدای آیه چنین است : لِيَسْأَلَ

الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ .

۵ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۲۴ .

عليه السلام وصيتي خواستم ، گفت : يا باجر ألا إن الصدق أمانةٌ والخبث خيانةٌ ،

گفت : سر همه امانتها (۶۱ ر) صدق است و اصل همه خيانتها کذب است .

و صدق راستی است و نشان راستی حفظ قول است از دروغ و غیبت و شتم

و فحش ، و اشتغال است بذکر و قراءت قرآن و نصیح برادران و گفتن سخنی که

ثمره آن قرآن و اخبار است . و این صدق در قول آنگاه پدید آید که دل بصدق

آراسته شود که ظاهر جراحت آنگاه درست گردد که در درون بقیت غور نماید .

چون دل قدر صدق بداند و راست عزم و راست نیت گردد و همیشه صادق ان فکر

باشد اثر آن صدق که نور دل است شعاعی برزفان افکند تا قول زبان موافق نیت

دل شود چنانکه رسول علیه السلام خبر داده است که مؤمن را دل و زبان یکی باشد

و در همه چیزها موافق باشد دل مؤمن با زبان .

و چون صدق در دل و زبان پدید آید بمدد آن دو مقدمه صدق در افعال پدید

آید تا جمله معاملات آن مدت عبادت و طاعت و متابعت شریعت گردد ، از دست

معاصی و آفات و زلات بازرهد چون بعالم قیامت صدق قول سبب قبول گردد و صدق

موجب جزا شود و صدق نیت نشانه رضا گردد بنده در دنیا بصدق آسوده بود و

در قیامت بر راستی رسته .

پس مرید را دران ارادت صدق بیاید تا ملول و غافل و کاهل نگردد و چون

عملی کند یا وردی بجای آرد یا ذکرری گوید بصدق باید که آن اعمال بجای

آرد چون از پیر مشفق سخن شنود یا اثری بوی رسد بتصدیق باید که استقبال آن

سخن کند تا تصدیق مراد و صدق مرید حمایت کار رونده باشد مگر ببرکت صدق

ازین سرای با آفت خلاص یابد و سنگ هوا از درگاه دل برخیزد (۶۱ پ) تا آفتاب

معرفت در روزن دل او بتابد چنانکه آن سه شخص در غار شدند ، سنگی گران

بیامد در پیش آن غار بیستاد . ایشان درانجا بماندند ، گفتند : هر کسی راستی

بگوییم تا ببرکت راستی ازین جای نجات یابیم . همچنان کردند خلاص یافتند ،

در صحیح است این حدیث و ما در کتابهای دیگر آن حدیث بشرح آورده ایم اینجا

تکرار نکیم . مقصود آنست که هر که از آفتی برست بر است گفتن و راست کردن برست ، و هر که مرتبه‌ای یافت بصدق یافت ، و عنوان مایهٔ مرید در راه سلوک^۱ و تحفهٔ نهایت واصل^۲ همه صدق است . قال علیه السلام : قد افلح من صدق . ایزد تعالی ما را توفیق صدق دهد و مدد فرستد تا در قبول کلمهٔ توحید و

۵ فعل دین صادق باشیم و امیدست که بصدق دعا را باجابت رسد که او گفته است : ادعونی استجب لکم^۳ ، و من اصدق من الله حدیثاً^۴ .

درجهٔ چهارم یقین است

قال الله تعالی : [و فی الارض آیات] لِلْمُؤْتَمِنِينَ^۵ . اسرار و حقایق و رموز

۱۰ کلمات الهی و معانی او امر شرعی اصحاب یقین بدانند که هر که صافی ترست او بر سر الهی مطلع ترست و آدمی بمدد یقین صافی تواند شدن از کدورات و شبهات که اصل همه کدورات و ظلمات شک است و از شک شرک زاید . و مایهٔ همه روشنایی و نورها صفای یقین است و از یقین دین زاید و هر بندگی را که نور یقین در دل قرار گرفت دل او بهمه حقایق ایمان محیط گشت که یقین سر همه خصالتهای پسندیده است و ترجیح دارد . و رسول علیه السلام گفتست : الصبر نصف الايمان والتمتع الايمان ثلثه (۶۰) ، گفت : صبر یک نیمی از ایمان است و یقین خود همه ایمان

۱ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : سالک .

۲ - در نسخهٔ اساس حرف صاد با کسره نوشته شده « واصل » و اصل « واصل » خوانده شده است .

۳ - بقیاس آن که کلمهٔ « سلوک » هم به « سالک » بدل گردد . چون - کلمهٔ « توحید » هم در نسخهٔ اساس در بالا نوشته شده مفید معنی است تغییر در آن داده نشد . البته اگر دو کلمهٔ « سالک » و « سالک » و « واصل » هم باشد جمله معنی می دهد .

۴ - قرآن ، سورهٔ مؤمنین (۴۰) آیهٔ ۶۲ .

۵ - قرآن ، سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۱۰۹ .

۶ - قرآن ، سورهٔ ذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۰ . در نسخهٔ اساس : ان یقین ایمان است .

للمؤمنین .

است . و گفتست عليه السلام که : صَلَاحُ اُمَّتِي فِي الزُّهْدِ وَالْيَقِينِ که صلاح امت من درین دو خصلت است و رفعت اقدام سالکان درین دو درجه است : زهد و یقین ، و زهد خود از یقین زاید و اخلاص و صدق و تسلیم که در مقدمه یاد کرده ایم جمله نتایج یقین است تا نور یقین در دل بجای گمان و شک خیمه نزند این درجات رفیعہ قدم رونده را مسلم نگرود . ۵

و چون کمال یقین حاصل آید حرکات فروایستد ، و طلبها منقطع گردد ، و کسبها باطل شود . مدار این جمله بر شک است که از شک حرص و طمع تولد کند ، و آدمی را بکسب و طلب مشغول گرداند ، چون یقین پدید آید دل را بینا کند تا همه چیزها چنانکه هست ببیند و مواضع و مدارج و ابتدا و انتهای کارها باز شناسد بداند که همه احوال مقدور و مقدرست فارغ و ساکن شود و دست از همه کارها بردارد و از بهر این حکمتست که خداوند تعالی یقین به بندگان کمتر دهد تا نظام عالم بمدد کسب و طلب حریشان بر قاعده بماند و جهان درین حکم عمارت ، مدت ، مهلت یابد . قال عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَقْسِمْ بَيْنَ عِبَادِهِ شَيْئًا أَقْلَ مِنْ الْيَقِينِ ، گفت : خداوند تعالی میان بندگان هیچ چیز قسمت نکرد کمتر از یقین . ۱۰

و هر کرا از یقین بهره داد آن کس از ادراك حقایق بعمارت و رغبت دنیا و عقبی نرسید چنانکه گفت عليه السلام ، چون صاحب یقین بود ، مَا وَضَعَ لِبَنَتِهِ عَلَى لِبَنَتِهِ وَلَا خَشْبَةً عَلَى خَشْبَتِهِ ، هرگز در دنیا خشتی بر خشتی ننهاد و نه چوبی بر چوبی . و در یقین چندان لطافت و خفت یافت که شب معراج بکمتر از ساعتی همه آسمانها را گذر کرد و بمراد و مقصود رسید و با خانه آمد . آن سرعت (۶۰ پ) حرکت از لطافت بود و از لطافت این خفت بود و از خفت او فنا و کدورت و ظلمت دور بود . و شك تاریك و تیره است که از لوازم خاکست و هر چه نسب بزمین دارد تاریك و گرانست و یقین لطیف است و نورانی زیرا که از مدد آسمان است و ۲۰

۱ - در اصل « برسید » ، بقیاس معنی جمله و عبارات بعد اصلاح شد ؛ در حاشیه

نوشته شده است : خ .

هر چه حکم آسمان دارد سبک و لطیف و نورانی است .

پس هر که را شک عادت شد ثقیل و زمن بماند در زمین ادبار و هر که را یقین عادت شد لطیف و خفیف و طیار گشت در آسمان اقبال . و از اثر یقین بود که

ابرهیم بر جمله انوار ملکوت و آثار بشریت بگذشت و بهیچ چیز التفات نکرد که

۵ لِأَحِبِّ الْأَقْلِينَ^۱ . و هم از مدد یقین بود که زکریا و نوح و جرجیس و دیگر انبیا

را بانواع عذابها و فنون محنتها و ملامت و طعن و زخم و تعذیب و قتل و حبس،

اعداو کفار مبتلا کرده بودند و ایشان در همه رنجها دعوت فرو نگذاشتند و امت

را اجازت ضلالت ندادند^۲ زیرا که صاحب یقین بودند ، خسته و رنجور نمی شدند

و همه بقوت یقین امتان خویش را از ظلمت بنور یقین دعوت میکردند . و هم از

۱۰ اثر یقین بود که عیسی علیه السلام بر روی آب برفت که نعلین او تر نشد . و معاذ

جبل سید را علیه السلام پرسید که بچه قوت عیسی بر آب برفت؟ گفت : بالیقین .

گفتند: یا رسول الله ، کمال یقین داشت؟ گفت : نه ، اگر یقین او بیشتر بودی بر هوا

برفتی . پس یقین محمد علیه السلام بر یقین همه انبیا ترجیح داشت لاجرم بر ارکان

آسمان برفت تا بزه کمان برسد که فَتَمَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى^۳ .

۱۵ پس هر کرا خلعت یقین دادند همه دولتها بوی دادند ، اول علم الیقین بدهند

تا اسرار بداند آنگاه عین الیقین بدهند تا آنچه بداند ببیند . بقرب اتصال بدو کند

كَأَلَوْكَاعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ، ثُمَّ (۶۳ر) لَتَرَوُنَّ الْعِینَ السَّعِیَّةَ .

ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۴ . علم الیقین بنسبت عین الیقین چون دوزخ است بنسبت

۱- قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۷۶ .

۲- در متن نسخه اساس نوشته شده است : نداند . نداند . و این روی این نامه

داده افزوده شده است که بصورت « نداند » درآید و این صورت درست و مناسب است .

۳- قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۹ .

۴- قرآن، سوره تائثر (۱۰۲) آیه ۵، ۶، ۷، ۸ .

با بهشت ، و علم یقین^۱ مرتبه انبیاست و درین سه مرتبه تا حقیقت یقین سخن بسیارست
 اما نوشتیم که چون سخن را در قلم آوردیم از اطناب و اشکال ترسیدیم^۲ که
 ما با اول شرط کرده ایم که درین کتاب هیچ سخن غامض و مشکل نگوییم تا بر
 خواننده دشوار نشود. اما در حقیقت یقین و مراتب علم و عین و حق یقین فصول
 غامض گفته آمده است در کتابی دیگر بتازی طلب باید کرد تا باز شناسد در جمله^۳
 حال محققان است مبتدی را یقین هست اما ضعیف تا دران ضعیف یقین برسلوک
 حریص باشند چون بنهایت می رسد یقین کاملتر می شود تا آنجا که از حد عوام
 بمرتبه خواص رسد .

۵

سید عالم علیه السلام امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه خبر داده است که :
 يا علي ان اليقين ان لا قرضي احداً على سخط الله ولا تجمدن احداً على ما آتاك الله ولا
 قدمن احداً على ما بيد الله في ان الرزق لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كره كاره
 و ان الله تعالى بحكمته و فضله جعل الروح و الفرح في اليقين و الرضا و جعل الحزن
 و الهم في الشك و السخط ، یقین آنست که رضای هیچ کس بواسطه غضب و سخط
 خداوند نطلبی و هیچ کس را بران عطا که ترا خدای دهد حمد نگویی و اگر باز
 گیرد کس را ذم نکنی که جمله را در بند عجز بینی اسیر و مقهور و مغلوب ، و بدانی
 که احوال جمله بید کفایت خداوندست ، حرص هیچ حریص زیادت نکند و کراهیت
 هیچ کاره را کمتر نکند و خداوند تعالی بفضل و رحمت خود همه شادبها و آسایشها
 در رضا و یقین نهادست و همه رنجها (۳۶۳پ) و اندوهها در شك و سخط تعبیه کرده
 است که صاحب یقین آنست که همه چیزها چنانکه هست ببیند و چون ببند ساکن

۱۵

۱ - شاید : حق یقین .

۲ - در اصل : برسیدیم ، بقیاس معنی اصلاح شد .

۳ - جمله متن : « در جمله حال محققان است » مفید معنی است ولی شاید بتوان

گمان کرد که کلمه ای مانند « یقین » یا « حق یقین » از قلم افتاده و مثلاً در اصل بوده

است : در جمله [یقین] حال محققان است .

شود و مطمئن گردد شادیهها در سکونت دل است و نشان صاحب یقین آنست که هرگز اندوهگن نشود و در جزع و تردد نیفتد و خداوند را چنان پرستد که صاحب عیان نه صاحب گمان .

سید عالم گفته است : **إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَأَنَّ مَا أَخْطَاهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ فَبِئْسَ الْمُؤْمِنُ جُرْبَهُ ،** مؤمن آنست که بیقین بداند که آنچه رسیدنی است هرگز خطا نشود و آنچه فایت شدنی است هرگز بدست نیاید، چون بنده اینجا رسید ساکن شد و آسوده گشت و بخداوند مسوقن شد . و یقین سبب آسودگی دنیا است و عدت رستگاری عقبی و ساز خشنودی مولی که **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ .**

۱۰ ایزد تعالی دلهای^۲ ما را بنور یقین آراسته گرداناد ، و کدورت و ظلمت منك و شرك از دلهای ما زایل کناد ؛ و نور و صفای یقین بجان و دل مادها را بنمزد **الْمَنَّانَ الَّذِي يَعْطِي الْإِيمَانَ وَالْإِحْسَانَ .**

درجه پنجم حفظ خاطر است

قال الله تعالی : **وَتَسَابُكَ فَطَهِّرْ ، وَالرَّجْزَ فَاهْجُرْ .** و **الَّذِينَ قَسَمُوا** ، و لرباب

۱۵ **فَاصْبِرْ** . بدانکه مبتدی را واجب است که حواس نگاه دارد ، نا دیدنی و ناشنیدنی و ناگفتنی نگوید و نشنود و بر منتهی لازم حالست که خاطر نگاه دارد و دل را از هواجس بشریت و وساوس انسانیت بیچاره نگاه دارد تا چنانکه بر ظاهر هیچ نگذارد **الاعمال شرعی** ، بر خاطر و دل هیچ نگذرد **الآ** وارد غیبی و اندیشه حقی . و اینجا که خداوند میگوید (۶۲ر) **وَتَسَابُكَ فَطَهِّرْ** چون این خطاب بر شخص جامه او کرباس باشد و چون بر دل نهاده او شخص باشد و چون بر معنی نهاده

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳ : **وَالَّذِينَ**

۲ - کلمه دلهای ، در متن از قلم افتاده و نائب آن را در - اشبه الله و ما است .

۳ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۵، ۶، ۷ .

۴ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۴ .

لباس او دل باشد .

پس همچنانکه جامه نمازی باید تا نماز پیوندد و شخص پاک باید تا شرع فرو آید و دل پاک باید تا معنی در وی خیمه زند چنانکه موسی را علیه السلام از حضرت عزت خطاب آمد که : **فَرَّغَ لِي بَيْتًا أَسْكُنُهُ** ، خانه خالی کن تا من خیمه عزت آنجا زنم یا موسی . گفت : الهی چون باشد این حالت ؟ خطاب آمد که : **طَهَّرْ قَلْبَكَ** ، پاک گردان دلت را تا از دل تو صدف جوهر نظر خود سازم .

و دل عزیزست وی را از هوسات پاک باید داشت . تن را بآب شویند و دل را بعلم و معرفت ، و حواس بحجاب شرعی نگاه دارند اما خواطر را بمراقبت صدق و فکر صیانت کنند و مراقبه دل دشخوارتر از حفظ حواس است و حواس

ظاهر پنج است دل را نیز مثل این پنج حواس است . سمع دل را صیانت باید کرد تا جز از غیب نشنود ، نطق دل را جمع باید کرد تا جز در معانی دین نباشد ، دیده دل را کحل توحید باید کشید تا جز جمال حق نه بیند . رسول علیه السلام گفته

است : **كُلُّ سَكُوتٍ لَيْسَ بِالْفِكْرَةِ فَهِيَ وَغَفْلَةٌ** ، گفت : هر خاموشی که نه در فکر تست غفلت است و در حالت خاموشی زبان بی کار باشد اما دل در میدان تفکر بجولان باشد . و رسول علیه السلام گفتست : **مَمِينٌ عَبْدٌ الْأَوْثَقُ لِقَلْبِهِ عَيْنَانِ وَهُمَا غَيْبٌ فَإِذَا**

أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنِي قَلْبِهِ لِيُدْرِكَ بِهِمَا الْغَيْبَ فَإِنَّ الْغَيْبَ لَا يُدْنَى إِلَّا بِالْغَيْبِ ، در دل هر بنده ای دو دیده نهاده اند (۲۶پ) و آن هر دو غیب است چون پادشاه عالم به بنده خیر خواهد منشور سعادت از دیوان عنایت بنام او بفرستد، آن

دو دیده دل او گشاده کند تا حقایق غیبی بدان دیدها ببیند و دریابد که غیب را الا بدیده غیب نتوان دید .

و دل را از شهوت و غضب پاک باید کردن که این هر دو صفت بر دو جانب دل موکل اند و آن یکی چون **۱ خوك** خورنده است و آن دیگر **۲ چو** سگ درنده ،

۱ - کلمه « چون » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - کلمه « چو » در متن از قلم افتاده و به خطی نازک تر بر بالای سطر افزوده شده

است . جمله مورد نظر بدون دو کلمه « چون ، چو » نیز معنی می دهد .

آفت این دو شیطان از دل دور باید کردن و مملکت سلیمان را از دست دیوان بیرون باید کردن . و این خاطرها دل را همچنانست که حواس شخص را ، چون حواس بصواب تصرف کنند و بانصاف روند آنچه بآدمی رسانند همه اعتبار و اختیار باشد، مصلحت توأد کند همچنین چون خواطر را بصواب ضبط کند و از لمة شیطان بلمة ملکی باز سپارد هر چه از عالم ملکی بدل رسانند همه مایه معرفت و کیمیای محبت باشد و کحل بصیرت گردد . و چون دیده سر بنامحرمان نگردد و در قبح مستغرق شود روح حیوانی متألم گردد و چون بصور دنیا نگردد و حظ روح و انس برگیرد آن جان نیز آسوده گردد در حقیقت نیز همچنین است چون بدیده بصیرت و وارد خاطر در میدان اشکال و اجسام جولان کند خسته گردد و چون بروزن فکرت بیالای عالم غیب بیرون نگردد روحها و انساها بدل پیوندند .

پس خاطر را صیانت باید کردن تا هموم زایل شود که چون اندیشهها متفرق باشد در هلاک افتد من أصبح و تشعبت هموم قلبیه لایبالی الله فی آی واد اهلکده . و چون خاطر محفوظ گردد (۶۴) همت عالی شود ، از حب دنیا پاک گردد و حلیت قناعت پیش گیرد والقناعت مال لا ینفد . و قناعت ثمره حفظ دل است و جمعیت خاطر ، من عمل صالحاً من ذکر او انشی و هو مؤمن فلننجیناه حیره طینته . والحوه الغایبه القناعت . و چون دل در حفظ آمد و بحلیت قناعت آراسته گشت بترك فضلات دنیا بگوید ، سخاوت در وی پدید آید ، روی از جمله عالم بگرداند که دل محفوظ در عالم غریب است همیشه روی در جناب عزت دارد تمسم نسیم اصلی میکند چنانکه سید عالم علیه السلام فرمودست : ان لریحاً فی الارض تهب دهره

۱ - رسم خط نسخه اساس : کجیون .

۲ - صفحاتی که نابجا قرار گرفته بود و تنظیم شده است در این کتاب با پانزده شماره

(رك : ۱۱۹ / ۲ ح) .

۳ - قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

فَنَفَحَاتِ الْاَفْتَمَعْرَضُوا لِنَفْحَاتِ رَحْمَتِهِ اللهُ .

پس رونده را باید که خاطر را ضبط کند تا در تکبر و عجب نیفتد و آتش شح و حقد او را نسوزد که ثلاث مهلحات شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه . و دیده دل از عیوب برادران نگاه دارد ، و همیشه بدیدن عیب خود مشغول باشد چنانکه رسول علیه السلام گفتست إذا أراد الله بعبد خيراً أبصره بعیوب نفسه .
و دل را باید که از زیادت اندیشه شهوانی و غضبی نگاه دارد تا صفا و وفا در دل پدید آید و هوا و ریا دور کند تا دل در جمعیت خاطر از رجس و رجز و دنس طبیعی مهذب و مصفی گردد و در سلوک او امید وصول پدید آید و بجد کمر طلب بندد تا با آخر بنهایت مراد رسد که من طلب وجد وجد .

۱۰ ایزد تعالی و ساوس شیطانی از خاطرهای ما بیرون کناد و دلهای ما را بآب رحمت از گرد هوا و دود ریا غسل دهد انّه (۴۶ پ) هو الّذی انزل من السماء ماءً فاحیاً به الارض بعد موتها .^۲

درجه ششم تجرید است

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یکنفیک من الذنوب کزائ الراكب . بدانکه هر چه علایق است جان را حجاب است و بند روندگانست و رونده در راه هر چند مجردتر و سبکبارتر آمن تر و راه بر وی انجامیده تر . سید عالم علیه السلام چنین فرمود که دنیا سرای آفت است که هر چند آفت کمتر بهتر ، و رونده را از دنیا چندانی کفایه است که زاد سواری باشد که بتعجیل میرود . و گفت خففوا أثقالکم

۱ - کلمه « رحمة » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - قرآن ، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹ : وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاحِيَا بِهِ

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۶۷ : وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاحِيَا بِهِ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۳ : مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاحِيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ

بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره جاثية (۴۵) آیه ۴ : وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَاحِيَا بِهِ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا .

- فَإِنَّ الْعَقَبَةَ كَوْدٌ ، بارها بر خود سبک کنید که عقبهای بلند مشکل معضل در پیش است و مراد ازین تخفیف تجرید است که بدان مقدار که رونده را تفرقه در خاطر پدید آید یا التفات بعلاقته پیدا شود آن اشغال و التفات حجابی گردد که ویرا از بسیار دولتها منع کند . و چندانکه حدیث تجرید می افزاید و اشغال منقطع میگردد بنده در سلوک بوصول نزدیکتر میشود و جمله انبیا طریق تجرید اختیار کرده اند و تجرید اعراض دل است از فضول و اشغال ، و خلاص خاطرست از قید تعلق باغیار ، و سکونت طبع است در تنها بودن از همه آفریدها . و رونده را نهاد او و طبع او حجابست پس زن و فرزند و مال و دیگر علایق نیز حجابها باشد اَدْنَابُ وَالنِّمِّ وَأَوْلَادِكُمْ فِتْنَةٌ^۱ و جایی دیگر گفته است : عَدُوْلَكُمْ^۲ . و از فتنه و دشمن برینش باید نه پیوندش ، و رونده در تجرید چنان باید که عیسی بود علیه السلام که از جمله جهان کاسه ای داشت (۶۵ر) و شانه ای . وقتی میرفت ، سالکی را دید مجرد که تخلیل محاسن بانگشت میکرد ، مسیح شانه بینداخت ، و بکف آب میخورد ، کاسه نیز بینداخت . و در جمله دنیا نه فاضل لباس داشت نه از همه جهان خاندای .
- و بیشتر انبیا مجرد بودند و سید عالم علیه السلام از جمله انبیا مجردتر بود و او را هم بظاهر تجرید بود و هم بیاطن تفرید ، همیشه یکتا بود از خلق و بی یگانه بود با حق ، و صوفیان را در راه بتجرید فرمود و از ایشان این طلب کرد چنانکه درست شدست که در کفن صحابی^۳ بعد از همت دو درم سیم یافتند ، بروی نماز نکرد گفتند^۴ در همان گفت لا کیتان . آن دو درم نیست در داغ است .

۱ - قرآن ، سوره انفال (۸) آیه ۲۷ : سوره تعابن (۶۴) آیه ۲۱ .

۲ - قرآن ، سوره تعابن (۶۴) آیه ۱۴ : یا ایها الذین آمنوا کفرنا بکم و کفرنا بکم و کفرنا بکم و کفرنا بکم .

اولادکم عدوالمکم .

۳ - رسم خط نسخه اساس : صحابین .

۴ - در نسخه اساس روی کلمه یافتند ، خط کشیده شده ولی در نسخه های دیگر کلمه «سج» معلوم می شود این کلمه درست است و باید باشد بجهت آن که بدون آن کلمه کفرنا بکم

- و عایشہ صدیقہ رضوان اللہ علیہا روایت میکند کہ چون سید عالم علیہ السلام در حال نزع افتاد و جان پاک و روح مقدس بزرگوار او بجناب حضرت الہی انتقال خواست کردن و از عالم حس با سراپردہ غیب و کلّہ عقل خواست گریخت، دران نہایت حرکت خویش تأمل کرد، ہفت دینار یا نہ دینار معلوم بود. گفت: یا عایشہ ۵ آن دینارہا را چہ کردی؟ گفتیم: یا رسول اللہ بسا من است. گفت: تصدّقی بہا، بصدقہ دہ آنرا ای عایشہ. من مشغول گشتم بدرمان او از فرمان او یک لحظہ. دیگر بارہ معاودت کرد کہ: یا عایشہ، آن دینارہا را خرج کن. من نیز از رنج فراق او آن امر عزیز او فراموش کردم. سوم بار معاودت کرد ہم ابر نسیان وارد خاطر گشت. گفت: یا عایشہ، آن درمہا خرج نکردی، پیش من آور. بیاوردم و پیش دیدہ بزرگوار سید علیہ السلام بنہادم. مہتر دران (۵۶۵) نگریست، گفت: ماظن ۱۰ مُحَمَّدٍ لَوْ لَقِيَ اللَّهَ وَهَذَا عِنْدَهُ، ماظن مُحَمَّدٍ لَوْ لَقِيَ اللَّهَ وَهَذَا عِنْدَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، محمد بردر گاہ خدای چہ ظن دارد اگر از دنیا بیرون شود و این قدر مال باوی باشد خرج نا کردہ، بصدقہ فرستاد آن زرتا چون جان بسپارد مجرد باشد.
- و ہر گاہ کہ سید عالم با کمال لطافت و علو مرتبت خواهد تجریدی خواهد ۱۵ کہ با روندگان می نماید کہ تجرید چون عزیزست تا ہر کہہ متابع شریعت اوست ہمچنان اختیار کند کہ او کرد. و در عہد او علیہ السلام آن تجرید کہ اصحاب صفہ را بود هیچ کس را نبود کہ ہفتاد کس بیک پیراہن زندگانی می کردند بازین ہمہ سید عالم علیہ السلام بزبادت تجرید خاطر میفرمود و میگفت: وزین تجرید تفرید ہمہ حاصل کنید کہ سیروا سبق المغرّدون، در راہ دین بہتر بروید کہ اصحاب ۲۰ تفرید بر تجرید پیشی گرفتند و در رسیدند کہ ہر کہہ مجردتر در تجرید سابق تر.
- و تجرید در ہمہ کارہا بکار باید داشتن در حسب حطام دنیا و در طمع و رغبت عقبی و در نام نیکو و رعونت خلق و در ربا و کثرت التفات ازین معانی باید کہ رونده مجرد گردد کہ ہر چند بتجرید درین سرای از علایق جدا میشود در آخرت بحضرت زیادت قربت می یابد. در حدیث آمدہ است، عبد اللہ بن عمر روایت میکند

رضی الله عنه که از صحابه یکی بنزدیک سید عایه السلام در آمد ، گفت : یا رسول الله من از جمله فقرا هستم یا نه ؟ گفت : أَلَاكَ امْرَأَةٌ قَاوِي إِلَيْهَا؟ قال : دَعِم . قال : أَلَاكَ بَيْتٌ تَسْكُنُهُ؟ قال : دَعِم . فقال : لَسْتَ مِنَ الْفُقَرَاءِ ، ترا زنی و خانه‌ای هست (۶۶) که آنجا بازگرددی و در آن مسکن بدان زن بیاسایی ؟ گفت : آری . گفت : تو از جمله فقرا نیستی . پس درین طریق چندین تجرید طلب کرده‌اند و در ابتدا [ی] دولت که گفته شد و بدین قدر پای از جاده برون نهاده‌اند و اکنون آفت بیشترست تجرید مهم‌ترست رونده را که در دامن قیامت از آفات امت الا بحلیت تجرید خلاص نتوان یافت .

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا در راه دین بدین خبر بزرگوار کار کنیم **حَسَنَ إِسْلَامٍ الْمَرْءُ قَرَّكَ مَا لَا يَدْعِينِيهِ** و اگر از امت سیدایم سیرت او حلیت سازیم و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم **لَا يَدْخُرُ شَيْئًا لِيَعْدِي** . و دلها [ی] ما را مجرد گرداناد از خاطرها [ی] پراکنده و گرد حب زیادتی از چهره سر بر تهای ما زایل کناد **اِنَّهُ الْمُعْطَرُ لِعِبَادِهِ** .

درجه هفتم استقامتست

قال الله تعالی **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا** ، رونده در راه سلوک و در منزل وصول فایدها و دولتها از مدد استقامت یابد و هر رونده را که مدد استقامت باشد و از حزن و قهر خلاص یابد زود بمقصود رسد . و استقامت نتیجه بصیرتست که بحقایق و دقایق بینا شود و براسرار کار مطلع شود و بداند که هر رونده که بر طلب مواظبت نماید فایده باز بیند و هر طالب که مستقیم گردد از فقر و تنگدستی شود . و استقامت توقف مرد است بر آنچه در آن مدعی باشد و استقامت و رسوخ عزیمت بر آنچه در آن شروع کند که اقرار در رفتن عهد است و استقامت نمودن (۶۶ پ) و فاء ، و در اقرار ایمان پدید آید و در استقامت ایمان مقیم گردد و

۱ - رسم خط نسخه اساس : خانهدی .

۲ - قرآن ، سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

بيك لحظه عهد^۱ پیمان بشاید بستن اما [تا]^۲ روز مرگ عهد نگاه باید داشتن آن حفظ عهد را بمدد وفا استقامت گویند . و استقامت سبب زیادتی مرادست و مفتاح عالم فوز ، و سید عالم از هیبت امر باستقامت شکسته شد چنانکه منقولست در اخبار که چون آیت فاستقم كما أمرت^۳ رسید سایه هیبت استقامت بر سید افتاد با اصحاب^۴ گفت : شیبتمنی سورة هود .

و استقامت بر مراتب است ، استقامت عوام بر مواظبت ایمان است چنانکه یکی بنزدیک سید آمد ، گفت : یا رسول الله مرا کاری در آموز که از دوزخ خلاص یابم و ببهشت نزدیک شوم . گفت : قل آمنتم بالله ثم استقم علیه ، گفت : اقرار آور بوحدانیت معبود و مؤمن شو بخداوند جهان ، پس برگفته قدم نگاهدار تا قول کلمه ترا از دوزخ دور کند و استقامت بر قول ترا ببهشت نزدیک کند . و استقامت خواص دوم معرفت است در رؤیت حقیقت و اعراض از تردد ظن و تهمت ، و اولیا و خواص بدین استقامت از غم خلاف آمن شوند ، و از حزن و بغض خلاص یابند و از اشارت در جنت با دولت رخت بنهند و آبشروا بجالجنته التي كنتم توعدون^۵ . اما استقامت انبیا استقامت در استقامت است که در همه احوال عصمت و راه استقامت نظر را از التفات و دل^۶ از وقفت بر رؤیت دون حق حمایت کنند

۱ -- شاید در اصل بوده است : عهد و پیمان ، نظیر :

فرستاد بازش به ابوان خویش بروخواند آن عهد و پیمان خویش

شاهنامه ۲۲۶۶/۸

۲ -- بقیاس معنی جمله چنین بنظر می رسد که شاید کلمه ای نظیر « تا » در این جا

از قلم افتاده است .

۳ -- قرآن ، سورة هود (۱۱) آیه ۱۱۴ .

۴ -- در اصل افزوده : افتاد ، که مکرر و زائد می نمود و حذف شد .

۵ -- قرآن ، سورة فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

۶ -- شاید در اصل بوده است : دل را .

و آنجا (۶۷) که در قرآن سید عالم علیه السلام را فرمودند از حضرت عزت که :
 فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ^۱ این بود که بهیچ آفریده التفات مکن ، و بر استقامت بر نفس
 اعتماد مکن . و سید عالم علیه السلام در اطلاق کلمه نبوی امت را جمله استقامت
 فرمود آنگاه در رمز عجز ایشان اظهار تفاوت مراتب کرد ، گفت : اِسْتَقِمْ وَ اُولٰئِکَ
 ۵ تَحْصُوا که هرگز عوام بدرجه استقامت خواص راه نیابند و خواص بمرتبه استقامت
 انبیا نرسند . و حقیقت استقامت آنست که هیچ کس را^۲ از حدود^۲ خود تجاوز
 ننماید و در وعده خویش بمراتب دیگران مغرور نگردد و در آنچه مصلحت اوست
 متردد نباشد و جهد آن کند که بگفته وفا کند و بر کردها استقامت نماید تا هم بران
 میرد که زندگانی کرده باشد که خَيْرُ الْأَعْمَالِ أَدْوَمُهَا وَ اِنْ قَلَّ . و در شریعت آمده
 ۱۰ است که يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَى مَا عَاشَ عَلَيْهِ وَيُحْشَرُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ .
 ایزد تعالی ما را بر احوال خیر و افعال صدق مستقیم داراد ، و تردد و تلون از
 خاطر و نیت ما دور کند اِنَّهُ الْخَافِظُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ .

تَوْهُٓ اَيْنَ رُكْنٍ

بدانکه روند^۳ را می باید^۳ که در سلوک راه طریقت صدق نیت و علو دمت
 و صفای سیرت و حسن سریرت پیش گیرد و حلیتهای پسندیده از طریق صحبت
 ۱۰ نیکان و وسیلت خدمت بزرگان حاصل کند . و بداند که مدار این قاعدت سلوک بر
 ریاضت و ارادت است ، در راه ارادت بهیچ اندک و بسیار پیر را مخالفت نکند .
 و در ریاضت خورد و بزرگ نفس اماره را (۶۷پ) مساعدت نکند ، و مراجعت
 که امثال او امر پیر سبب برکاتست و مساعدت نفس اماره اصل است . و در این
 ۲۰ راه حلیت از تجربت سازد و زاد از تقوی و مرکب از صدق نیت و بعلم قباعت

۱ - قرآن، سوره خود (۱۱) آیه ۱۱۴ .

۲-۲ ، در اصل : از حد و رد ، بقیاس معنی اصلاح شد .

۳-۳ ، در متن از قلم افتاده و کتاب آن را در - اسبیه اثر و در -

- نکنند بل که در عمل کوشد و کمر جَدِّ و جهد در میان بندد و در راه ریاضت هر
مبالغت که تواند بجای آرد نه بعجلت بل که بنداومت . و بداند که علم تصوف
مرد را صوفی نگرداند بل که چون بعمل آرد و بحال و حلیت ایشان متحلی گردد
تشبه با فایده باشد ، و بعبادت قناعت نکنند و بدیده همت عیب بین خود باشد ، و
هر گز از دیدن عیب خویش بشمردن عیب برادران نشود چنانکه سید عالم علیه السلام
ازین حال خبر داده است که : طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس ، و در راه دین
حریص باشد ، و در کوی دنیا قانع گردد ، و بداند که قناعت در دنیا گنجی است که
هر گز فانی نشود و حرص در دین مددی است که هر گز منقطع نشود . و این معاملات
که درین کتاب مشروح گفته شد لازم ظاهر و باطن خود سازد ، و بر ریاضت نفس
خود را حمل گرداند ، عجب و شره و ریا و تکبر درین اعمال از دل و خاطر بیرون
کند ، و از عهده فرایض بشرط اوامر بیرون آید ، و از عادت بعبادت باز گردد ،
و بسنن و نوافل قیام کند که نوافل غیب از نوافل شرع در آید و جمله اوقات را
باوراد مستغرق دارد که من لاورد له الا و ارد له .
- و هر عبادت که کند حقیقت آن طلب کند و سر آن (۶۸) در دل باز جوید
تا جمال بار حرکت نباشد بل که دلال بازار حقیقت گردد . و در ریاضت اصل قطع
علايق است ، و حفظ حواس ، و قلت اكل و شرب و نوم ، و بداند که اساس این جمله
گرسنگی است که سید عالم علیه السلام گفته است : ذور الحکمة الجوع ، و سیری
آفتی بزرگست بل که سر همه آفات است ، و چون ریاضت کند پیوسته بزبان ذاکر
باشد و بدل حاضر باشد . و چون چهله دارد بطبع خود اقتدان کند یکباره تا رنجور
نشود و یکباره کاهلی نکند چنانکه سید سادات علیه السلام ، عبدالله مسعود را وصیت
کرد و گفت : ان هذا الدين متين فاول عمل فيه در فقه ولا تبغض الى نفسك عبادة الله
فان المنبت الارضا قسطع والظهور ابقى .
- و مرید باید که در بدو ارادت حل مشکلات و مقاصد و مراتب وقایع از خود
نطلبد که در همه احوال به پیر مشفق رجوع کند و فضول نگوید ، ذبی رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن قیل و قال و کثرة السؤل، اما واقعات پیوسته بررای پیر مشفق عرضه میکنند و الهام ملکی را از وسوسه شیطانی نگاه میدارد . و بدانند که صاحب واقعه در بدو ارادت متلون است باید که وقت تلون حق منازل می گزارد بی توقف بارادت و ریاضت رونده گردد و حقیقت واقعه جایی^۱ دیگر بیان کرده ایم و چهل در چهل فصل بمراتب معین کرده ایم اینجا تکرار نمی کنیم تا دراز نشود .

و این مقامات و درجات را که درین رکن نبشته ایم هر یک (۶۸ پ) را شرح بسیارست و لوازم و توابع و مقاصد و مهمات است که چون مرید صاحب واقعه گردد در راه از هر قدمی ویرا فتوح پیدا گردد و این معانی از تحقیق تولد کند نه از تلقین ، قال الله سبحانه و تعالی : إذا وقعت الواقعة ، لیس لواقعها کاذبة ، حافظه رافعه^۲ .

چون رونده در سلوک منصف و مواظب و مستقیم باشد او مید وصول و تمکین پدید آید که درخت را چون تربیت بشرط باشد بار دهد و چون آفت از وی دور نکنند بفساد انجامد . پس درخت میوددار در جفا خشک شود و نبات ضعیف در وفا شجره مثمر شود همچنین رونده در سلوک وقتی عز وصول یابد صاحب دولتی گردد و چون متوقف شود متغیر گردد و کدورت راه یابد ، از زیادتى یا نقصان افتد و من کان یومنه شرّاً من آمنه فهو ملعون .

ایزد تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کناد ، و مرض شک بصحت نفس بدل کناد، و از در که تکلف بدرجه حقیقت مان راه دهاد ، اذ الیه الیه من الیه لا اله الا هو الغفور الرحیم .

۱ -- رسم خط نسخه اساس : جای .

۲ -- قرآن ، سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۰ ، ۲۰ ، ۱ .

کین سووم

از کن سوم |

در احوال |

و دو قسم است .

[قسم اول در احوال ظاهر]

قسم اول در احوال ظاهر و هفت مرتبه است .

مرتبه اول شوق

قال الله تعالى في بعض كتبه شوقناكم فلم تستاقوا . وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : الشوق مَعْلِيَّةُ الْمُؤْمِنِ ، بدانکه روند را شوق مر کبست و هر مسافر که پیاده رود زود مانده شود و باشد که منقطع شود و بمقصد نرسیده ملول گردد و باز گردد زیرا که بال طمع زود کنده شود و پای حرص زود (۶۹) امک سه : مرتبه دوم شوق تیزرو است هرگز فرو نه ایستد تا بمقصد نرسد . و تیزرو صفت آرزومندی^۱ و انزعاج دلست که تصور جمال مقصود محرک وی گردد . تحرکی در باطن آید و اضطرابی در دل افتد ، خواهاننده شود تا بمقصد خود رسد . آن

۱ - ۱ ، در اصل : آرزومندی صفت ، ولی کاتب به دلیل روانی در روی و صفت ،

نوشته است : مقدم ، و بر روی و آرزومندی ، : مؤخر ، به همین ترتیب اصلاح شد .

ارادت یار حرکت دل گردد ، شوق شود ، آن شوق جاذب دل او حامل تن شود و در راه طالب مسافر گرداند تا به بیند که مرتبه [ای] هست بهتر از مرتبه او طالب گردد ، وصول را بدان مرتبه علیا و مدار حرکت بیند .

و جمله افلاك پرشوق است که هر که را شوق نباشد بهتر چیزی و تصور نکند نیکوتر مرتبه را ، ساکن گردد و حرکت در وی نرسد آنکه زمن شود پس بفساد رسد که استحالت از قلت شوق پدید آید اما چون تحریک شوق در صمیم دل افتد بآن موجود طالب گردد مرتبه بالارا ، اگر این شوق در خاک پدید آید دخان گردد روی در آسمان نهد ، و اگر در آب پدید آید بخار شود قصد بالای اعلی کند ، و اگر هم در زمین شود در بخار محبوس پدید آید در خود متحرک شود ، انعقادی پذیرد ، آخر جوهری گردد جوهری بهتر از بخاری ، و اگر در معادن شوق پدید آید در حرکت آید نبات گردد . و همچنین در مراتب هر قسمی از آفرینش که شوق در وی پدید آید از مرتبه خود طالب گردد و بر مرکب شوق قصد مطلبی و مقصدی کند بهتر از آن خود .

پس جمله موجودات که انتقال کنند از چیزی بچیزی بهتر یا از جایی بجایی نیکوتر یا از صورتی بصورتی زیباتر بمدد شوق کنند که سبب انتقال شوق است و سبب استحالت عدم شوق ، مرد را از خرابات که (۶۹پ) قصد راه بهشت کند تصویری دارد که آن مرتبه منزل اوست و آن حالت بهتر از حالت اوست ، از آنجا که^۲ اشتیاق در وی پدید آید تا طالب شود آنگاه شوق هم مرکب است که بمقصود رساند و هم زاجر که از مهالك باز دارد که نشان مشتاق آنست که هر چه خلاف امر آن چیز باشد نکند و هر چه برضای آن چیز با حصول آن مراد تعلق دارد بجای آرد و آن شروع و امتناع نتیجه شوق است . قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخیرات ، گفت : هر که ببهشت مشتاق باشد بعبادت

۱ - رسم خط نسخه اساس : جای بجای .

۲ - شاید در اصل بوده است : از آنجاست که ؛ یا د که ، زائدست .

سرعت نماید و بنیکیهها شتاب کند که راه بهشت مشتاق است و نشان مشتاق مقصدی آن باشد که راه آن مقصد پیش گیرد و کاهلی نکند تا بمراد رسد . و خداوند تعالی جمله اخبار رحمت و لطف و نعمت و لقا و بقا که ببندگان فرستد همه از بهر تشویق بندگان است تا تصور آن معانی بکنند و آرزومند شوند و بمدد اشتیاق طالب گردند و هجرت کنند تا بمطالوب رسند . و اگر کسی را این اشتیاق نباشد در قیامت ملامت کنند وی را که ما ترا آرزومندی دادیم تو آرزومند نشدی .

پس شوق سبب طلب است و مرکب راه طریقت است، و تحفه طالب است، و حافظ و محو کن مرید است ، و مرید را همچنانکه ارادت بیاید بنفس پیر شوق بیاید بوقت و مرتبه پیر تا بمدد ارادت سخن او بپذیرد و بواسطه شوق او او را بکشد و دانسته را در فعل آرد تا مگر وقتی بمدد آن شوق از حد بدایت بگذرد . نهایت راه یابد و آن مدد شوق که وقتی (۷۰) برتبت پیر رسد ، و شاگرد وقتی جایگاه استاد یابد . و حقیقت شوق در حال جمله موجودات و متحرکات ظاهرست . پس مرید را بارادت شوق بیاید تا از ارادت اقتدا تولد کند . و از شوق طلب برخیزد ، و طلب جاذب گردد تا مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوثاق مقصود رسد و متشبه گردد و بوصول حقیقت که *عن تشبه بقوم فینو منبه* . و چون رونده در اول نسبت اشتیاق طالب و متحرك شود ببرکت صدق نیت او مقصودی بوی مشتاق گردد تا بمدد اشتیاق مقصود بمقصود رسد چنانکه سید عالم علیه السلام خبر داد که بهشت باهل خویش همچنان اشتیاق دارد که اهل بهشت بوی : *ان الجنة تشتیاق الی المؤمن کما تشتیاق المؤمن الی الجنة* . و از بهشت بهتر و برتر خدای از حضرت عزت این مدد بزرگ فرستاده که هر که بما مشتاق است ما بوی او بدهیم .

ترجمه : *الذلیل شوق الی جوار الی لقافی وانا الی لقافیهم لیسد سرفا* .

۱-۱ . جمله ناقص و مبهم می نماید آیا می توان تصور کرد که در اصل چه دعوات :

و آن مدد شوق است که ... یا : و بمدد آن شوق است که ...

گردد و و آرزومندی تمام در دل‌های ما نهاد تا مگر بوی سفر کنیم إِنَّهُ الرَّحِيمُ الْكَرِيمُ
بالمشاقين .

مرقبه دوم مراقبه است

قال الله تعالى : فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ^۱ ، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : أَلَمْ يَعْلَم بِسَانَ

اللهِ يَرَى^۲ . بدانکه بررونده متعین است که بدیده بصیرت و کمال معرفت دل بداند

که علم باری تعالی بهمه احوال و اعمال و اقوال و اسرار محیط است و یقین درست
کند که هرگز بنده تنها نیست و در آن لحظه که از جمله آفریدها (۷۰ پ) با خود

بماند و در خلوت شود از جمله اغیار هم تنها نیست و معطل و مهمل نیست بل که

رقیبان غیبی و حارسان ربانی نصب‌اند بر سر و سر او تا اندیشه و کرده او را در

ضبط و حفظ می‌آرند . و چون بنده را رقیبان غیبی لازم است باید که بنده مراقبت

حال خویش کند و در آن لحظه که خالی تر و تنها تر باشد ادب و حرمت و حفظ حواس

و جوارح همچنان بجای آرد که در وقت آنکه مصاحب ابنای جنس باشد که دید

های رقیبان غیبی بینا تر از دیده‌ها [ی] خلق است . و چون موکلان الهی از بنده غافل

نباشند و بنده غافل گردد بر حرکات^۳ و جسارت و بر معایب مولع گردد ، و هر که

بظاهر مراقبت احوال کند و در خلوت آن مراقبت فرو گذارد وقتی عیب او در

ظاهر پیدا گردد و وی رسوا شود بحکم نفاق . و سید عالم علیه السلام گفته است :

عَجِبْتُ لِغَافِلٍ وَلَا يُدْعَنُ عَنْهُ ، عَجِبُ دَارِمَ ابْنِ آدَمَ كَيْفَ غَافِلٌ وَارْزُقَ زَنْدَكَانِي كَيْفَ

وَيُغْفَلُ .

پس غفلت را بحضور بدل باید کردن و در همه وقت رقیب خویش باید

بودن تا رقیبان الهی بنده را در منازل معصیت نیابند و عیوب برهنه نکنند وَإِنَّ عَلَيْنَا

۱ - قرآن، سوره دخان (۴۴) آیه ۵۹ .

۲ - قرآن، سوره علق (۹۶) آیه ۱۴ .

۳ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : جرأت، که مناسب ترمی نماید .

- لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعَلَمُونَ مَا فَعَلْتُمْ وَ بزرگان طریقت جمله مراقب خود بوده‌اند و انبیا همیشه طریق مراقبت سپرده‌اند و سید عالم علیه السلام در خلوت همچنان زیستی که در میان جماعت که صحبت ملایکه دشوارتر از صحبت آدمیان است ، از میان نظر فریشتگان بیرون نتوان شدن و اگر آنجا در خلوت مباحثه کند و در جماعت مراقبت خواهد که کند در میانه فترت افتد که طبیعت (۷۱) عادت پذیر است مگر کسی که از درجهٔ بدایت گذشته باشد و بر خود غالب و مسلط شده تا چنانکه خواهد نفس را کار تواند فرمودن و ازینجاست که بزرگان طریقت مرید را جمله در خلوت مراقبت فرموده‌اند آنگه در صحبت آورده‌اند . وقتی بزرگی از مشایخ طریقت در راهی می‌رفت بحکم استراحت ساعتی بسایهٔ دیواری خواست که بیاساید ، يك پای دراز کرد . هانفی آواز داد که : جَالِسٌ مَعَ اللَّهِ جَالِسٌ .
- در خلوت با حق همچنان نشین که در مجلس پادشاهی از پادشاهان دنیا نشینی .
- و رونده آنگه بشرط مراقبت قیام تواند کردن که حاضر باشد بیاطن و ظاهر و بداند که در همه احوال حق تعالی بوی علیم است و بر وی مطلع . و حقیقت ایمان خود درین عالم ظاهر شود چنانکه رسول علیه السلام خبر داده است که : اَفْضَلُ الْإِيمَانِ أَنْ تَعْلِمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُمَا كُنْتَ ، و فرموده است که : در معامله چنان باشید که مراقبت حضرت بر خود بینید اَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ قَرَأَ فَاذْكُرْ اللَّهَ . و مراقبهٔ ظاهر بیاید وقار خلق را و بدل بیاید قرر حق را . ظاهر بقصد خلق است بمراقبه نگاه باید داشت و باطن منظر حق است بحفظ و مراقبت اولی تر و دشوارترست و مراقبت بخلوت ظاهر تعلق دارد . مراقبت از صفای دل و سینه است نیت زاید و مراقبت صفتی است که مصاحبان را بسیاست مهنذب کردارند .
- بر حقیقت صحبت مطلع باشد .

و چنان مراقبه که انبیا را بوده‌است دیگران را میسر نشود اما برسد در خورد سلوک و مواظبت بر خدمت و حرمت مراقبتی باید تا از آنجا ثباتی (۷۱ پ) .

قراری توّلد کند و بظاهر از معاصی دور شود و بدل از مهالك هوا احترام کند و بر حقیقت اطلاع واقف گردد **إِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى**^۱، خداوند رقیب است بر دل انبیا و عمل ملائکه، و خاطر انبیا و اولیا رقیبانند بر حرکت و نیت و هر آدمی را از عقل رقیبی است بر سر نصب کرده‌اند. چون بنده حاضر شود تصرف رقیب عقلی بر خود بیند مراقب شریعت گردد و نسیم گل طریقت ببویید، بسوی مراقبت بمشام ۵
دل او رسد، تکلف بحقیقت بدل شود، مراقبت بر خیزد ارتقاب پدید آید، آنچه خطاب خاص نبوی است بر رونده عیان شود، بهمت رقیب همه آفریدها گردد تا اگر بنهایت ولایت راه یابد مراقبه باشراق بدل شود که رونده بازل مراقب وقت است آنکه رقیب نفس است که بعقل نفس را کار فرماید آنکه مرتقب است بر دیگران ۱۰
بفرماید و آنکه مشرف شود در همه آفریدها، و حاصل انسانیت درین طریق این کفایت باشد.

ایزد تعالی ما را بمدد رقیبان لطف از مهالك محارم و معاصی دور دارد **إِنَّهُ**

الرّقیب المجیب.

مرقبه سوم حیا است

۱۵ **قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : الْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ .** بدان که شرم محتسب صفت رونده است و واعظ دل طالب است. در هر دل که حیا رخت بنهاد لگامی بر سر وی کند و بازگامی دارد^۲ که هرگز قصد مخالفت و نیت معصیت نتواند کردن و رونده را درین راه هیچ حلیت نیکوتر از حیانیست. و درجه ایمان هفتاد و اند (۷۲ر) شاخ است، يك شاخ شرم است در هر دل که لشکر شرم قرار گرفت آن ۲۰
دل را در راه دین نه باعث باید نه محتسب، خود هرگاه که ظاهر او قصد معصیت کند آن حیا در دل لگام باز زند که: ای بنده شرم دار که خداوند می بیند و فردا تو عمل خویش باز خواهی دیدن، کاری کن که چون در قیامت پیش چشم تو

۱- قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۶ : **فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى**.

۲- شاید: باز می‌دارد.

دارند شرم نداری .

و حقیقت شرم آنست که بنده دیدار را از نامحرم نگاه^۱ دارد ، و گوش را از لغو ، و زبان را از دروغ گفتن ، و دل را از غفلت ، و دست^۱ را از حرام گرفتن ، و پای را از رفتن بنا واجب ، و شکم را از لقمه^۱ حرام ، و فرج^۱ را از شهوات بحرام نگاه دارد و صیانت کند . اگر درین همه بیکی^۱ مقصر آید دلیل بی شرمی باشد و بی شرمی از کفرست چنانکه سید گفت^۱ که : شرم و ایمان در یک رشته کشیده اند هر گاه که یکی بر خیزد آن دیگر بر خاسته^۱ شود : **الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ فَإِذَا سَلَبَ أَحَدُهُمَا انْسَلَبَ الْآخَرُ**^۱ . و چون شرم این جمله حواس را و اعضا را در قید طاعت کشید ممت^۲ . او امر شرع گرداند ، حقیقت شرم در حفظ شرع پدید آید و شارع دین^۱ بحیا فرموده است و گفته : **إِسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ** . پس شرم آن^۲ نیست که بزبان دعوی حیا کند و بیاطن و ظاهر در معاصی و زلات مشغول باشد بل که دلیل حیا آنست که بظاهر و باطن از مخالفت امر حق دور باشد و شرم دارد که خداوند تعالی ویرا در مقام مخالفت خویش باز بیند و شرم دارد که در قیامت جریده^۱ معاصی مطالعه کند . پس در دنیا بمدد حیا از راه هوا با جاده^۱ وفا آید و بشرم خود را (۷۲ پ) در ضمن شرع راست و مستقیم گرداند و بداند که خداوند تعالی ویرا در همه احوال می بیند آن کند و گوید و اندیشد که نظر حق را شاید **إِلَهُمَّ يَعْلَمُ بَأْسَانِي دِرِي** . و خداوند تعالی میگوید : **وَاللَّهُ ذُو اسْتِحْيَاءٍ مِنَ الْحَقِّ** . و درین جای مردی است پنهان میگوید از حق شرم ندارم یعنی از باطل شرم دارم . و فایده^۱ آن آنست که از معاصی

- ۱ - جزئی از این کلام در نسخه^۱ اساس موجود است ، تقریباً **إِسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ** .
- ۲ - این کلام در متن ناقص است و خواننده^۱ همین شود شاید **إِسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ** ، بمعنی مطیع و فرمانبردار (فرهنگ نفوس) .
- ۳ - کلام^۱ اخیر در نسخه^۱ اساس باین نحو شده ، شاید « آن » بوده است .
- ۴ - قرآن ، سوره^۱ غلق (۹۶) آیه^۱ ۱۴ .
- ۵ - قرآن ، سوره^۱ احزاب (۳۳) آیه^۱ ۵۳ ، در نسخه^۱ اساس : **إِسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ** .

شرم دارند و در طاعت رغبت کنند . و هر گاه که رونده بحیا از هوا و ریا دور باشد خداوند نیز بیزکت حیا درهای جفا بران بنده در بندد تا در هر دو جهان نیک بخت و مرفه باشد .

- پس حیا با ایمان همبرست و فایده او آنست که درین جهان از معصیت باز دارد و در آخرت از عذاب دوزخ و حساب و قهر باز رهاوند و بیدارالسلام برساند ۵
- چنانکه در حدیث درست آمده است که ^۱ سید عالم علیه السلام که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از وی سؤال کرد که : یا رسول الله روز قیامت با کدام بنده باول حساب کنند؟ رنگ روی مهتر بگشت و متغیر شد ، گفت : *أَوَّلُ مَنْ يُحَاسِبُهُ اللهُ تَعَالَى* ^{۱۰} یوم القیامت، *أَنَا ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ أَنتَ يَا عَلِيُّ* ، اول بندهای که خدای تعالی با وی حساب کند من باشم ، آنگاه ابوبکر ، آنگاه عمر ، آنگاه تو . علی گفت : *وَأَيُّنَ عَثْمَانَ يَا رَسُولَ اللهِ* ، عثمان کجا شد یا رسول الله ؟ گفت : *يَا عَلِيُّ إِنَّهُ رَجُلٌ حَيٌّ* ^{۱۵} *وَاللَّهِ يَسْتَحْيِي أَنْ يُحَاسِبَهُ* ، گفت : او مردی شرمگن است در دنیا بحیا حساب خود بکرده باشد در قیامت خداوند تعالی بکمال کرم پرده حیا فرو گذارد تا با عثمان حساب نکنند که بنده چون بشرم درین دنیا خود را از همه مخالقات نگاه داشت
- (۷۳ر) و نیت و حرکت را بمیزان شرم بسخت خود ازان بنده کاری در وجود نیاید که محاسبه بران بنده بنشیند . و شرم صفتی پسندیده است چون بنده بحیا از معصیت خود را نگاه دارد خداوند تعالی نیز بحیای کرم در قیامت آن بنده را از ذل حساب نگاه دارد و سنت راه این است که هر که شرم دارد از وی شرم دارند و هر که دلیری کند باوی دلیری کنند *فَكَمَا تَزْرَعُ قَهْصِدُ وَكَمَا تَدِينُ قُدَانُ* . این دنیا مزرعه آخرتست ^{۲۰} چون دانه حیا بکارند در آخرت ثمره وفا هم بمدد حیا بردارند .

پس حیا حلیت رونندگانست و تحفه رسیدگان ، و در میان صحابه رسول ^۲

۱ - تکرار « که » در همین سطر کمی پایین تر ، جمله را ناغموار کرده است شاید

در اصل بوده است : آمده است از

۲ - کلمه « رسول » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

علیه السلام چون عثمان بحلیت حیا متحلی شد جمله صحابه خود را از وی مراقبه کردند بسبب حیا، و سید علیه السلام همچنین مراقبهٔ حال کرد باوی چنانکه انس مالک روایت کند که سید علیه السلام در خانگاہ نشسته بود پای دراز کرده، و بوبکر و عمر و جماعتی دیگر از صحابه در آمدند و مهتر بر حال خویش می بود. چون عثمان در آمد مهتر خود را بمراقبه جمع کرد، پای عزیز برخویشتن گرفت. از سید عالم علیه السلام سؤال کردند. گفت: عثمان مردی است که فریشتگان آسمان و زمین از وی شرم دارند، و خداوند تعالی از وی شرم کرم دارد پس بر من واجب تر که از وی شرم دارم، قال علیه السلام: **أَنَا اسْتَحْيِي بَيْنَ يَدَيْهِ عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ.**

پس رونده را در بدایت حیا بیاید، و در طریقت حیا بیاید، و در شریعت همچنین و چون بخلوت رسید هم حیا بیاید که در همه مقامات و مراتب و منازل سلوک و وصول حیا مهم و لابد است و تا ایمان (۷۳ پ) می ماند حیا می ماند که **لِمَنْ أَحْيَاءَ لَهُ.**

ایزد تعالی ما را از کردهای بد شرم دهد و محتسب حیا در دلهای ما نصب کند تا در فعل و فکر و قول همچنان باشیم که نظر حق را شاید و در قیامت از آن شرم نداریم و سلامت بدار السلام رویم، **إِذَا عَلِمَ بِذَاتِ الصُّدُورِ.**
سرتیبه چهارم وفاست

قال الله تعالی: **وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.** بدانکه حقیقت انسانیت و جوهر روحانیت در وفا پدید آید و آدمی بدرجهٔ مردمی بسدد وفا رسد و در

۱-۱، در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه از خود درج کرده است.

۲ -- قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۴۵؛ سوره مائده (۵) آیه ۱؛ سوره فاطر (۳۵)

آیه ۳۶؛ سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳؛ سوره نمل (۲۷) آیه ۱۳.

۳ -- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۳۶.

داشتن عهد دوست است بظاهر و باطن ، و دور بودن از مخالفت و ممانعت و تمرد
 بفعل و قول و فکر و حقیقت عهد پذیرفتن امانت معرفت است در اول کار و نشان
 وفا است در عمل آن امانت تا با آخر کار و مردن بران عهد ابتدا که اگر^۱ در میانه
 مقصر گردد تا^۲ خلی دران عهد آرد از درجه علیا با درجه سفلی آمده باشد و روی
 در نقصان نهادن بفساد بودن است و جفا سبب فساد است و بر عهدۀ عهد استقامت
 نمودن و روی در زیادتی داشتن و طلب زیادتی حکم بقا دارد و سبب بقا وفا است .
 و همچنانکه مؤمن باید که بعهد امانت توحید وفا کند و تا روز مرگ قدم از جادۀ
 وفا بنگرداند تا حکم ایمان ویرا با آخرت مؤمن رساند رونده نیز باید که در راه طریقت
 بر ارادت مواظبت نماید و اقتدائی^۳ که کند دران صادق باشد و قولی که گوید
 و عزمی که کند بر خود عهد محکم شناسد که عهد عاقلان دست گرفتن و سوگند
 خوردن نیست بل که مجرد قول با عزیمت (۷۴ر) وفا عهد رجال است بدان گفته
 و کرده وفا باید نمودن و در راه جفا را سبب نقصان و فساد^۴ هلاک باید دیدن که
 هر که در اسلام منافق شد یا در طریقت کاهل یا در ارادت فتور گرفت از جفا و
 نقصان وفا باشد که بر قول و عزیمت دل خویش مواظبت نتواند نمودن که چون
 آخر بفعل با دل موافق نیاید خلل در مردمی راه یابد . و بر رونده که از وفا بی بهره
 ماند درین طریقت ویرا نصیبی زیاده روی ننماید و ازین ثمرۀ شجرۀ زندگانی بهره ای
 بدو رسید که خداوند تعالی مردان دین را در راه دین بعهد و وفا فرمودست و دران مقابله
 از وفای عهد کرم خویش خبر داده همچنانکه در عبودیت با کرام با بنده عهدی دارد

۱ - کلمۀ «اگر» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - «تا» در این جا مفید معنی است ولی شاید بتوان تصور کرد که «یا» بوده است .

۳ - رسم خط نسخهٔ اساس : اقتدائی .

۴ - آیا در این جا «فساد» با یاء مصدری بکار رفته است و «فسادی» بمعنی «فسادی»

است و یا آن که یاء زائدست ؟ در هر دو صورت چنین بنظر می رسد که پیش از «هلاک» حرف

«و» لازم است و یا جمله شکلی دیگر داشته است .

هر گاه که بنده از عهدهٔ عهد بیرون آید و ازان حلیمت سازد خداوند تعالی نیز از پردهٔ عهد کرم خود و رحمت صورت وفا را حلهٔ بقا بسر و سر بنده فرستد که : **أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بَعِيدٍ كُمْ**^۱ . وفای بنده در عهد آن است که بنده را بزندگانگی ابدی رساند و خداوند تعالی در کلام مجید خطبهٔ آن جماعه کرده است که : **وَأَلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا**^۲ .

۵

پس عهد اثر نطق است و وفا نشان عقل و چون این دولت آدمی را مساعدت کند ، و بر سلوک بوصول رسد ، و از فروع باصول راه یابد هر چند که آدمی متلون است وفا از لوازم تفرّد است که تا بنده مفرد نشود بسر دولت وفا نرسد ، بدان مقدار که تواند وفا می باید کردن که تا از انسانیت بهره ای می یابد . و رونده (۷۴پ) که به پیری در طریقت اقتدا کند عهدی است که گرفته است همچون عهد اسلام [که] کرده است اگر وفا کند^۳ فایدها در طریقت بسر برد و بوی رسد^۳ و اگر بجفای طبع عهد را بشکند و مخالف گردد از انجا انکار تولّد کند و شک و شبهت پدید آید تا آن رونده در او امر مقتدای خویش کاهل شود و بدان کسل از حقیقت طریقت محروم ماند ، و دولتها جمله از وی دور افتد .

۱۰

پس آدمی را بعهد شرع وفا باید تا بنجات رسد و رونده را بعهد طریقت وفا باید تا بر حقایق واقف گردد و وفا در احوال طریقت همچنانست که استقامت در ارکان شریعت ، آنجا تا استقامت نکند اهل جزا نگردد . اینجا تا وفا ننماید بیارگاه رضا راه نیابد ، و چون بدر وفا در آید لابدست که اگر وقتی جفائی کند جفا را هم بویفا بردارند که **وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنْ اللَّهِ**^۴ . ایزد تعالی ما را توفیق و فایدها در عهد شریعت و طریقت قیام کنیم و جفا را در دلهای ما بویفا بدل آید تا بویفای

۲۰

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳۸ .

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۷۲ .

۳-۳ آیا ممکن است در اصل بوده باشد : و بسر برد فایدها در طریقت بویفا رسد .

۴ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲ .

خداوند که وعده لقا است راه یابیم اِنَّهُ اللّطِيفُ بِالْعِبَادِ ۱.

مرتبۀ پنجم سماعت

قال الله تعالى : **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ قَرَأُوا عَيْنِيهِمْ قَفِيفٌ مِّنَ السَّمْعِ**
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ۲. بدانکه سماع از احوال ارباب طریقت است و همچنانکه
 ۵ وجوب معرفت و لوازم شریعت آدمی را باستماع حاصل آید حقایق طریقت و روح
 روح و انس دل هم بسماع حاصل آید . و سماع هم بگوش است و هم بهوش ،
 اما گوش الا اصوات حروف نشوند و اگر آواز بغایت غلظة رسد (۷۵ر) یا بغایت
 دقت گوش را دران مجال ادراک نماند و در رنج افتد . اما حقیقت صوت و حرف
 الا بسمع دل نتوان شنودن و همچنانکه گوش تو در گوشۀ سر نهاده اند تا از خلق
 شنود باواز در دل نیز سمع نهاده اند تا از حق سخن شنود بدان ، و قاعده وحی
 ۱۰ انبیا و درجۀ الهام اولیا بسمع باطن دریا بند انبیا بگوش ظاهر شنوند و نشان استماع
 آنست که چون بیتی یا آیتی یا سخنی نیکو بگوش رسد دل صافی او مدد ۳ نور
 معرفت و ۴ سرای پرده آن حروف و کلمات ارتقا نماید و آنچه حقیقت مفهوم آن
 کلام باشد بصفا [ی] صفت و نور بصیرت دریا بند و آنچه دریا بند بطریق نیکوتر و
 ۱۵ پسندیده تر دریا بند ۵ **فَبَشِّرْ عِبَادِ ۵ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** ، خداوند
 تعالی در مصحف مجید چنین خبر داد که : بشارت ده باشید کسانی را که چون
 سخن شنوند آنچه نیکوتر باشد و بحقیقت نزدیکتر از آن سخن فهم کنند یعنی چیزی
 پذیرند و فهم کنند که بعقل و رمز شرع و روح روح نزدیک باشد ، بچیزها که

۱ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۸ : **اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ** ..

۲ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۸۶ .

۳ - شاید بوده است : بمدد .

۴ - شاید بجای « و » حرف « از » بوده است .

۵-۵ ، در اصل : **وَبَشِّرْ عِبَادِي** ...، اصلاح شد .

۶ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹ .

ظاهر حس و نفس اماره دران آویزد بدان قناعت نکند .

- ۵ سماع آنگه مسلم باشد رونده را که بحرمت^۱ بجای حرکت بایستد و محبت بدل شهوت بایستد و هر که از سر شهوت و هوا سماع کند در وبال معصیت افتد اما چون از سر حرمت و محبت سماع کند بصیرت و معرفت افزون شود . و بزرگان گفته اند که : قدر سماع با سماع است چنانکه شنوانیده شود و ازینجاست که آدمیان در منزل سماع بر مراتب اند (۷۵ پ) بعضی بصورت عبارت و درجه نظم موقوف شوند ، بعضی از حقیقت مفهوم چیزی تصور کنند بمقدار حالت و مرتبه و وقت خویش تا اگر در حالت خوف باشند یا در حالت رجا یا در منزل طلب یا در بدو ارادت یا در کمال محبت بدان مقدار حال خویش ملایق^۲ وقت خویش شنوند و ملایم آن استماع حرکات کنند . و در جمله همگنان در سماع موقوف وقایع خویش باشند ، هیچ کس خارج واقعه خویش چیزی نتواند شنیدن ، اگر واقعه صحیح باشد استماع نیکو افتد و حرکت پسندیده حاصل آید و اگر واقعه متزلزل و متلون باشد در استماع خیالات فاسد غلبه کند و تصورات محال پدید آید و از انجا حرکات نامضبوط حاصل آید و فساد چنین سماع بیش از آن یابند که صلاح و فتوح و سؤال^۳ .

۱۵

فایده سماع ادراک انوار غیبی و تنسم نسیم علموی است که ارواح درین منازل غریب اند و انس الابدراک معنی و نسیم روح اصلی که از عالم نسبت بایشان رسد نیابند و دلیل بادراک حقیقت سماع واقعه است و طریق معرفت و رونق محبت است ، چون از زمان و مکان و اخوان از معرفت و بصیرت و محبت حاصل می شود

۱ - بقیاس جمله محبت بدل شهوت بایستد ، گمان می رود که سماع با شهوت باشد .

۲ - کاتب در حاشیه کلمه ای را بنویس که بدل نوشته است که سماع با شهوت و شاید « ملایم » باشد ؟

۳ - این کلمه در این جا کم تناسب می نماید .

سماع بهره نیکو و حظ وافر یابد . و روح ظاهر و نفس ناطقه را در دنیا قوت و غذا الا سماع نیست و هر کرا در ولایت سماع نصیب نیست از حقیقت نطق و عز معرفت هیچ خبر نیست او را و این چنین کس بجمادات نزدیک تر از انست که به حیوانات و هر کرا در سماع نصیب الا تحرك شهوت بگمان وصال و خوف از الم فراق ابناء جنس خویش نباشد هم از سماع نصیب ندارد و این (۷۶) چنین کس ببهائیم نزدیک تر از ان است که با آدمیان .

پس صاحب غفلت را سماع نیست و صاحب شهوت را سماع مسلم نیست اما صاحب وقایع را بر حسب ادراکات سماع است . مبتدی را آن بهتر که در ریاضت بسماع مشغول نباشد زیرا که در ولایت معرفت و منزل محبت افتد تسلی و تسکین الا بسماع نباشد . و در جمله هر کرا روح پاک تر و دل صافی تر بهره او از سماع بیشتر و حظ او در سماع کاملتر ، چنانکه حق تعالی خبر داد که در میان صحابه جماعتی اند که چون سماع قرآن کنند قطرات عبرات از اطباق احداق بر صفحات و جنات می ریزند از کمال معرفت و اذا سمعوا منها انزل الى الرسول قری اعينهم قفيس من السمع مما عرفوا من الحق^۱ . و هر کرا [معرفت]^۲ زیادت تراست بسماع مایل ترست . و سماع را آلات و اصوات و اغانی و حروف و عبارات جمله اسباب و وسایط اند اما حقیقت او اتصال جانست بعالم خویش و ادراک حقیقت از عالم اصلی ، و شخص طفیل روح است در سماع اگر جان در بدو ارادت باشد در وجل افتد اذا ذكر الله وجلت قلوبهم^۳ و اگر در صفای کشف و شهود باشد در سکونت و تمکین افتد الايد ذكر الله قطمئن القلوب^۴ . و در حقیقت سماع و مراتب آن سخن

۱ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۸۶ .

۲ - ضبط نسخه اساس : و هر کرا زیادت تراست ... مفید معنی تواند بود ولی وجهی دیگر نیز بنظر می رسد که شاید در این جا کلمه ای از قلم افتاده باشد ، در این صورت این کلمه ممکن است عطف به جمله پیشین « معرفت » یا چیزی نظیر آن باشد .

۳ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲ ؛ سوره حج (۲۲) آیه ۳۶ .

۴ - قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸ .

بسیارست و ما در کتابهای متفرق بیانها کرده ایم اینجا این قدر کفایت است که جمله اصحاب ارواح را در سماع نصیب است و هر کس را بمقدار تصور بر حسب واقعه خویش بهره است و هر که بشهوت شنود ویرا حرام است و هر که بنسبت (۷۶پ) احوال خود شنود ویرا مباح است و اصحاب محبت و کاملان معرفت را مهم است که ماهی زنده ماند بآب و جان عاشقان بسماع .

۵

و در سماع شرایط بسیارست از صفای وقت و حضور دل و جمعیت خاطر و احتراز از اغیار و انزوا و عزلت و مساعدت با اخوان و حفظ ادب ، و اصل این جمله صحت این واقعه است و نشان او امارت حرکت است بر خطرات دلیل است و خطرات با دراکات آستن . و صاحب دل شرح احوال سماع از کتاب لطیف و نبشته دل خواند هرچه از حقیقت احوال روندگان در کتاب نویسنده نقش بی نفس است و هر که ازین طریقت از کتاب معلوم کند تشنه ای شراب^۱ طلب است ، تما زنده است مرده ترست و ازین چنین احوال فساد بیش از آن پدید آید که صلاح . و سماع قرآن جمله مسلمانان را باتفاق رواست اما در شنودن ابیات خلاف است . و در جمله حال سماع بمستمع بگردد .

۱۵

و در حدیث درست شده است از سید عالم علیه السلام که روز عیدی بود و جماعتی پیش مهتر آمدند . مگر کنیزکان حبشی بودند دف می زدند . سید عالم علیه السلام ایشانرا اجازت داد آن دف زدن و بیت گفتن ، ایشان میگفتند و سید می شنود . بوبکر صدیق رضی الله عنه در آمد و هم آن قاعده بر جای بود و نیز موافقت نمود با سماع ، آنکه عمر بدر حجره آمد ، آن حبشیان دف در زیر جسامه می زدند کردند . عمر بدانست ایشانرا زجر کرد ، گفت : خانه رسول خدای و او حاضر . چرا از من احتراز میکنید ؟ و رسول خدای اولی تر که از وی بترسید . سید عالم علیه السلام گفت : یا عمر بگذار ، که هر قومی را عیدی است (۷۷ر) و عید ما اینست و از تو می ترسند لابل انت افظ و اغلفظ ، زیرا که تو درشت تری و کرم خشم

۲۰

۱ - در اصل چنین است اما بقیاس معنی جمله شاید بوده است : شراب .

تری . و این حدیث درست است و در کتب صحاح منقولست و مراتب و احوال سماع و استماع و مستمع درین حدیث ظاهرست و درین کتاب این قدر بیان کفایه است . پس راحت ارواح در دنیا بسماع است و در آخرت و عده ارواح هم بلذت سماع است لا یسمعون فیها لغواً الاًسلاماً .

۵ ایزد تعالی گوش دل ما را بر خوردار کناد و چنان گرداناد که سخنهای او بدانیم شنودن و کلمات و دعوات و حاجات ما بشنواد و اجابت کناد، اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .
عرقبۀ ششم وجد و حرکت است که از سماع پدید آید

بدانکه مستمعان را در وقت سماع احوال است مختلف و حرکات است متفاوت و این تفاوت حرکات و اختلاف حالات بر حسب ادراکات سماع است و بعضی را غالب بر احوال سکون باشد از درایت نفس و قوت تحمل و دقت نظر و رفعت همت و استغراق در معانی، و بعضی را غالب حرکت باشد از فرط شهوت و انزعاج دل و اضطراب فکر و ضعف نفس و مانند این . در جمله اعتراض از احوال سماع دور باید داشتن و احوال ارباب سماع درین قاعده سه وجه است .

اول تواجدهست ، از حرکت خیزد و ابتدا و تکلیف باشد از حس ادراک و اختیار و ارباب اقتدا را تواجد نیست اما بعضی را در طریق تشبیه تواجدهست چنانکه ۱۵ سید عالم علیه السلام گفت: اذکوا فإنّ لهم قُبُورًا فَتَبَاكُوا ، گفت: بگریید و اگر گریستن تان نیست (۷۷ پ) خود را بگریانید که تشبیه تواجدهست باهل وجد از طریق محبت پسندیده است هر چند شرط مرید آنست که وجد را چندانکه تواند بپوشاند تا از وی حرکت و اشتها پدید نیاید .

۲۰ وجه دوم وجد است که از راه وجدان صفت و عرفان سریرت غلبه حالتی باشد که در آید و مانند برق ساطع لمعانی بکند و بیخ علایق بسوزد و برگردد تا باوار رسد ترسد و یا بحرکت پیوندد ساکن شود . و وجد از حس معرفت خیزد چندانکه مبتدی را در وجد اضطراب است منتهی را سکونت و ثبات است چنانکه در اختیار

۱- قرآن ، سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳ .

- نقل کنند که: جوانی پیش سید عالم علیه السلام آمد در حدت طلب و غلبه محبت ، و هر کلمه که مهتر میگفت دل آن طالب در حرکت مضطرب میشد و آب خون آمیز از حدقه او بر وظیفه چهره او روان شده بود. بوبکر صدیق رضی الله عنه همان می شنید و ساکن می بود. آن جوان در آن معنی بوی مراجعتی کرد. گفت: هَذَا كُنْهَاتِي سَكَتَ قُلُوبُنَا اِي اطمَانت قُلُوبُنَا، گفت: ما در ابتدا همچین بودیم و هم این اضطراب کرده ایم اما اکنون دل در ثبات با سکونت الفت گرفته است هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا اِيْمَانًا مَعَ اِيْمَانِهِمْ^۱. پس اول وجد اضطراب است از حرکت و آخر سکونت در حرمت و هیبت، و بیشتر اضطراب از تلون خیزد و بیشتر ثبات از تمکن و در همه اخلاقات^۲ سماع تلون است و همین حرکات از مشتاق در سماع مقبول است چون از تکلف دور باشد نه افزون کند (۷۸ر) و نه کم کند پسندیده آید .
۱۰. و سوم وجه وجود است از واقعه زاید و بکمال نفس یقین مکین دل شود. و هر چه دریافتن از وجد پدید آید از دیدن و بودن در وجود ظاهر شود و عز سماع در وجود است که شاهد و مشهود بهم نقد کردند هیچ نسیه و وعده و تلون و تغیر در حال و قول راه نیابد، عزت روح بر حرکت تن غالب^۳ می شود و از فرح و ترح دور می بیند و از هجر و وصل فارغ ، و نهایت سماع درین وجود است و مرتبه انبیاست که ایشانرا
۱۵. در سماع نصیب وجود است نه وجد ، چنانکه موسی علیه السلام صد و اند هزار کلمه بی واسطه از خداوند تعالی بشنید چون در وجود واقعه موجود بود ثبات و قرار داشت و تغیر و اضطراب در وی نمی آمد. چون هفتاد کس را اختیار کرد از علمای امت و بمیعاد برد ایشانرا، در مرتبه وجد بودند فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ^۴ ، هیچ طاقت سماع

۱- قرآن، سوره فتح (۴۸) آیه ۴.

۲- کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: -الات، که مناسب تر می نماید.

۳- در نسخه اساس افزوده است، ولی زائد می نماید و حذف شد. در نسخه روی داشته

علامتی است و در حاشیه نوشته شده: خ .

۴- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۱۵۲.

کلام الله نداشتند جمله در اضطراب آمدند و بیم بود که در رقص روح خرقه قالب پاره کنند .

وسید عالم نیز در شهود صاحب وجود بود، شب معراج بی واسطه از خداوند سخن بشنید و صاحب سماع گشت و هیچ حرکت نکرد و حرقت در وی پدید نیامد که چندانکه در تواجد تکلف است در وجد اضطرابست و در وجود ثبات و رزانت و قرارست، و وقتی که سید عالم علیه السلام در آن وجود بودی و سخن گفتی نخواستی که از صحابه هیچ کس حرکتی کند (۷۸ پ) یا آوازی دهد چنانکه در خبر آمده است و در حدیث درست شده است که وقتی خطبه میکرد یکی از فقرای صحابه آوازی بداد . مهتر در میان خطبه گفت : اگر راست گوی است خود را برهنه کرد، و اگر دروغ زن است خداهش هلاک کناد . لفظ حدیث چنین است که : **إِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ شَهَرَ نَفْسَهُ وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا مَحَقَّهُ اللَّهُ تَعَالَى** . و موسی علیه السلام وقتی در مناجات در مقام وجد اضطراب کرد ، از حضرت وحی آمد که یا موسی دل در معنی پاره کنی بهتر از آنکه جامه در سماع خرقه کنی .

و در جمله وجود و شهود سماع و کتمان از حالت در آن وقت حلیت منتهیان و کاملان است و بیشتر مردمان در وجد و تواجد اند . و هر چند از تکلف دور تر باشند بهتر بود که سماع مقام حقیقت است ، تکلف در وی قاطع الطریق است و آفات بسیار دارد و چون بی تکلف حرکتی رود اثر صدق پیدا باشد . و خرقه که افتد یا از برای تبرک را یا از جهت عزت سماع را یا بحکم حق صحبت قوم را در وی تقرب می نمایند و هر کس از آن خود نصیبی میدانند برین وجوه پاره میکنند . و جامه تن را همچنانست که تن جان را ، آنجا هم تفرقه است که اجزا بارکان دهند و اینجا نیز خرقه هست که برای عزت صحبت یا از جهت ظهور حقیقت هر کسی را از خرقه نصیبی دهند . و خرقه باید که قوت سماع مجروح کند تا پاره شاید کردن که هر چه بطبیعت یا بریا یا بهوا پاره کنند غرامت باشد بر صاحب خرقه و تفرقه را

۱- در نسخه اساس : کاملان ، بقیاس منتهیان و معنی جمله اصلاح شد .

نشاید و آواز نیز باید که از خوف سماع (۷۹ ر) تولد کند که اگر بعبادت آواز دهد و بال حصول آید . و در جمله آداب بسیارست در سماع و احوال وجد و حرکت مستمعان و بکتاب راست نیاید و اصحاب واقعه و ارباب قلوب ناپسندیده دانند و در جمله مبتدی را سوزیست و منتهی را سازی و چون رضا و وفا و صفا در میان باشد برکات حاصل آید که **إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**^۱ .

۵

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا در استماع کلمات ربانی از تکلف تسواجد و تردد و تباعد دور شویم **إِنَّهُ هُوَ الْقَرِيبُ الْمَوْجُودُ الْمَجِيبُ** .
مرقبه هفتم صحبت است .

قال الله تعالی : **وَاصْبِرْ دَفْعًا مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ**^۲ ، وقال تعالی : **اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**^۳ . و بدانکه آدمی را بخلوت و عزلت معیشت ممکن نباشد که عالم دنیا عالم اجتماع است و پادشاه عالم اجزای آفرینش را هر یک بدیگر معلق کرده است و مضبوط ساخته تا بمعاونت یکدیگر را نگاه میدارند و جمله اصناف حیوانات را الفتی در طبیعت نهاده است که هر نوعی با یکدیگر الوف باشند و بهم مؤانست جویند و میان آدمیان این طریق نهاده است بعضی را بمواصلت، بعضی را بمناکحت، بعضی بمصاحبت و مرافقت و صحبت کردن . و ارباب طریقت را بهمه وجه التفاتست که آن از اغراض و اعراض پناک است و هر صحبت و محبت که برای غرض دنیاوی باشد منقطع گردد و بوقت انقطاع عداوت پدید آید چنانکه هر دو مصاحبت از یکدیگر بسترند و بر کردند و گویند : **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ (۷۹ پ) بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبَيْنَ الْقَرِينِ**^۴ .

۱۵

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۵۴ .

۲- در نسخه اساس : بالفداة .

۳- قرآن، سوره کهف (۱۸) آیه ۲۷ .

۴- قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۲۰ .

۵- کلمه « هر » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۶- قرآن، سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۷ .

اساس صحبت و مودت محبت است و حفظ صحبت در مرافقت و مساعدت است و بقای صحبت در تقوی و دیانت است *الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ*^۱ . و هر قومی را که با یکدیگر صحبت است الا بمدد مجانست نیست و بمدد مشاکلت و آن صحبت بقا بیابد^۲، هر گاه که مخالفت و تضاد و تحاسد در میان راه یابد عهد صحبت بریده گردد و عقد رفاقت گسسته شود. پس صحبت بمدد شفقت و حرمت و محبت و امانت و دیانت و صدق نیت و قلت طمع و قناعت و ایثار و رضای یاران پس رضای خود شاید کردن و تا مرد در صحبت حمل و خدوم و مشفق نگردد از وی صحبت درست نیاید و هر قومی را با مثل و جنس خویش صحبت باید کردن تا قطیعت راه نیابد . و همه صحبت اهل جهان بانواع اغراض ممزوج و مکدر باشد الا صحبت اهل طریقت و ارباب فقر که ایشان در تصوف خود را از شوائب مصفی دارند و حق الهیت بر حق طبیعت خویش مقدم دارند و پیران باشفقه باشند و جوانان با حرمت، و مراد از مصاحبت یکدیگر فایده گرفتن .

پس لاجرم فایده صحبت ایشان در هر دو جهان ظاهر و مؤید باشد و سید عالم را در قرآن مجید از حضرت عزت صحبت با چنین قوم فرمودند که صحبت ایشان مدد و راحت روح است و سید علیه السلام گفته : *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أُمَّتِي مِنْ أُمَّرِكِي بِمَجَالِسَتِهِمْ* (۸۰ ر) *وَمُصَاحِبَتِهِمْ* ، و آن صفای وقت ازان فقر [ی] صحابه درین طریقت ساری و جاری است و همچنانکه در ادوار باشخاص میگردد تا ایشان بی غرض و ریا حق یکدیگر در مصاحبت میگزارند و برکت صدق ایشان باهل عالم می رسد. پس اصل صحبت صدق [و] وفاست و قطع طمع فرع اوست و حافظ او خدمت و حرمت و ایثار، و صحبت الا بدین وسایل و وسایط مستقیم نباشد و صحبت را مراتب است که چون میان آدمیان تفاوت ظاهرست با اصحاب تفاوت بر تساوی

۱- قرآن، سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷ .

۲- در نسخه اساس : « بیابند » بقیاس معنی جمله و جمله « عهد صحبت بریده گردد »

اصلاح شد .

صحبت نشاید کردن که فسادها تولد کند و با مبتدیان بطریق شفقت و رأفت و حسن
 همت صحبت باید کردن و با ابناء جنس بر سبیل اخوت و مروت و لطافت و ایثار
 حظ و حق اوصحبت باید کردن. و در همه احوال صحبت بجملاگی خود را متواضع
 باید داشتن و جهد آن باید کردن که راحت رسان باشد نه راحت طلب و انصاف ده
 باشد نه انصاف طلب. و مجاملت در صحبت مهم است و مدهانت در صحبت فساد
 آنست و هر چه خیر و صلاح است از مجامله تولد کند و هر چه قبیحت و فساد و
 آفت است از مدهانت در صحبت تولد کند. پس مصاحبان باید که در همه احوال
 آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند و همواره
 معاونت یکدیگر کنند تا از جمله اهل ایمان باشند که سید عالم علیه السلام خبر داده
 است که : الْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُمُ بَعْضًا هَمَّجَانًا که اجزای بنا یکدیگر را
 نگاه دارند مؤمنان نیز بصحبت (۸۰ پ) یکدیگر را نگاه دارند .

و ما در کتابهای دیگر اقسام و مراتب صحبت را شرح داده ایم اینجا بتکرار
 مشغول نمی شویم . در جمله مدار صحبت بر عقل است و فساد صحبت در جهل .
 عاقل را صاحب عاقل باید بود و عالم را صاحب عالم تا بجنسیت صحبت با قی
 بماند و ازینجاست که سید عالم علیه السلام فرموده است که : با جاهل صحبت
 مدارید و از عاقل صحبت مگردانید که عاقل دوست نیست و جاهل دشمن من .
 كَمَا قَالَ الْعَاقِلُ صَدِيقِي وَالْأَحْمَقُ عَدُوِّي فَلَا تَقْتَطِعُوا عَنِ الْعَاقِلِ وَالْأَحْمَقُ جَبَّارٌ مَعَ الْأَحْمَقِ .
 و گفته اند : الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ .

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا بانیکان صحبت کنیم و از صحبت اشرار دور
 باشیم که صحبت بانیکان پاك کننده است و صحبت با بدان زیان کننده و با شر حقایق
 صحبت و دقایق زندگانی بینا کناد اِنَّهُ الْبَهَادِي لَمَنْ يَشَاءُ .

۱ - کلمه « فساد » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در « اشبه انرا ودهاست »

[تسم دوم در احوال باطنی^۱]

قسم دوم هفت مرتبه است .

اول تفکرست

قال الله تعالى : أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟^۲ وقال عليه السلام : قَفَّرُ سَاعَةَ خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً . بدانکه سفر دو گونه است بحکم آنکه مقاصد دو گونه است :
 یکی سفر قالب است در عالم اسفل ، و مقصد او اجسام و اشخاص و عبادات و مکنونات^۳ و این سفر بتحرک باشد و ساز او قدم . اما سفر دوم^۴ دل است در عالم اعلی و مقصد او آثار قدرت و حکم صناعت^۵ و ارواح و مکنونات غیبی است (۸۱ ر) و این سفر بتفکر باشد و ساز بصیرت و صفت او همچنانکه هر که بظاهر سفر تواند کردن که سفر را قوت است^۶ بکار باید ، و این تفکر را که سفر خاطرست در بدایع صنایع نیز اسباب بسیار بکار باید از صفای صفت و ادراک حقیقت و علم شریعت و طریقت تا بفکر مقصود رسد و فایده حاصل آید که چون تفکر بشرط باشد از وی فواید و ادراکات تولد کند و ازینجا آدمی را علم^۷ و معرفت خویشتن و معبود حاصل شود . و چون تفکر بطریق صواب نباشد و آلات و عدت ندارد طالب دران تفکر

۱ - با توجه به فهرست کتاب افزوده شد .

۲ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳؛ سوره روم (۳۰) آیه ۷ .

۳ - در نسخه اساس چنین می نماید که این کلمه نخست « مکنونات » بوده و کاتب آن را مکنونات کرده است و علامت « خ » هم در حاشیه گذاشته .

۴ - در نسخه اساس : دوم . شاید عبارت درست یکی از این دو صورت باشد : اما دوم سفر دل است ، یا : اما سفر دوم سفر دل است .

۵ - در حاشیه ، زیر این کلمه علامت « خ » گذاشته شده .

۶ - شاید « است » زائد باشد .

۷ - در متن « علم و » از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

بتحیر رسد و از معانی بازماند و باشد که در تعطیل افتد یا در تشبیه که تشبیه از قصور تفکر تولد کند و تعطیل از انحراف تفکر از جادۀ استقامت . و ازینجاست که سید عالم علیه السلام منع کرده است از تفکر در ذات صانع و در صفات خاص او بحکم آنکه مرجع تفکر محصور و محدود باید و متکثر تا آنگاه که تفکر را در وی مجال باشد که محیط ...^۱ و استنباط حقیقت کند و تفکر را سید عالم علیه السلام حصر کرده است بر افعال الهی و حد او بصناعت باز بسته و گفته که: *تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ* . و هر که در خداوند تفکر کند زود بکفر انجامد، خداوند تعالی چیزی نیست که از وی بعضی مجهول است، یا بعضی در فوت است، یا ویرا بآلت تفکر بوجود فعل آرند ، یا در تحت علم آرند .

- ۱۰ . پس تفکر در آفرینش باید کردن تا^۲ تغیر بعضی (۸۱ پ) و ثبات بعضی بار بیند و تلون و تمکین آفریدها در مراتب وجود بشناسد و ازانجا ویرا علم و معرفت و^۳ خالق الكل حاصل شود . خداوند تعالی هر جا که در قرآن مجید بنظر فرموده است مراد ازان نظر تفکر دل است و ازان بینش عبرت و بصیرت است زیرا که چشم آدمی کمال صورت آسمان و زمین بتمامی ادراک نتواند کردن . پس نظر کردن در چیزی که ادراک تمامی او نخواهد بودن فایده ندهد و خداوند تعالی بکاری بی فایده نفرماید و خداوند تعالی^۴ بر کسانی که در آفرینش تفکر کنند ثنا گفته است و نسوده که ایشانرا ازان تفکر ذکر حق و تصور معنی تولد کند *وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ* .^۵

۱ - در نسخهٔ اساس جای يك کلمه خالی است و گویا پاك شده است .

منظور از قبیل و فهم ، درك ، بوده است . در حاشیه نوشته شده : ج .

۲ - ضبط نسخهٔ اساس : « یا » ، بقیاس معنی جمله اصلاح شده .

۳ - ضاعراً « و ، زان دست .

۴ - کلمه « تعالی » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵ - قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸ .

پس طالب را باید که چون^۱ از عهدۀ اعمال ظاهراً بیرون می آید پیوسته باوراد قیام میکند و دادسنن میدهد و چون فرایض میگذارد وقت و نیز تفکر کند در احوال آفرینش عالم و باز بیند که صانع را درین صنعت بزرگوار چه حکمت است و آن تفکر که در عالم خواهد کردن در نفس و دل و تن خویش کند، و مراتب خود را که از اول آفرینش بوده است و تا بوقت انقراض خواهد بود تفحص کند، بتفکر اطوار خود را مطالعه کند و در آن تفکر که کند بر جادۀ شریعت باشد، و از علم و عمل سرمایه سازد، و در بازار معانی بتفکر تجارت کند، و از خیانت غرور و ربا و قطع طریق و دیگر آفات تجارت تفکر را صیانت کند تا در راه تعطیل و تشبیه و توقف و تردد و مانند این منقطع نگردد و سرمایه بطلب سود بزیان نیاورد (۸۲ ر) مگر برین تجارت تفکر ربح بصیرت حاصل کند و سود معرفت بدست آرد تا چون ازین عالم فانی بسرای باقی پیوندد مضمون تفکر او حاصل تصور او گردد که دنیا کشت زار آخرت است هر که اینجا دانه معرفت بشرط شریعت بکارد و بتفکر ویرا از حکمتها [و]^۲ صنعت مدد کند هر چه عالمیان بسالهای دراز بواسطۀ عمل و عبادت بدست آرند او را بتفکر راست بانند مدت بدست آید چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرد که يك ساعت تفکر بهتر از يك سال عبادت است و آن تفکر در دین و احوال آفرینش است و فایده جستن از حکمت و صنعت است و چنین تفکر باشد که با شصت ساله عبادت برابر باشد .

اما تفکر در محالات نشاید کردن که از فواید هیچ چیز بوجود نیاید که^۳ از فساد صواب کمتر^۳. تولد عمل از حرکت تن است و تفکر حرکت دل است که

۱ - رسم خط نسخه اساس : کچون .

۲ - ظاهراً چنین بنظر می رسد که « حکمتهای صنعت » است ولی کمی پایین تر آمده :

« فایده جستن از حکمت و صنعت » ازینرو بقیاس بصورت فوق اصلاح شد .

۳-۳ ، ضبط فوق به نوعی مفید معنی است ولی در نسخه اساس روی « از » و « کمتر »

علامتی است و در حاشیه نشانه « خ » . شاید منظور این بوده که نسخه بدل این قسمت را

ندارد . نیز رک . ص ۳/۱۵۵ ح .

در میدان آفرینش جولان کند و دل سریع حرکت تر است از تن که لطیف و ظاهر و خفیف است هر چند تن شصت سال عمل از عالم اجبر قطع کند دل بیک ساعت تفکر همچندان مسافت قطع کند بحکم سرعت و لطافت و نسبت جنسیت . و در حقیقت تفکر سخن بسیارست و این کتاب را این قدر کفایت است .

۵ ایزد تعالی ما را مدد دهد تا تفکر دران کنیم که شاید و طریق تفکر بصواب بر ما آسان کناد انّ الله المیسر والمعین .

مرقبه دوم بصیرتست

قال الله تعالی : انّ الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم

مبصرون^۱ . بدانکه چون آدمی درین زمین دانه کارد بوقت زرع^۲ (۸۲پ) و تربیت کند و از آفات نگاه دارد لابدست که بوقت ربیع ثمره باز دهد که پادشاه وارد^۳ عالم آفرینش جولان کند و بمطالعه تحقیق^۴ در سرای ملکوت نظر کند لابدست که ازان تفکر^۵ صیانت ثمره بحاصل آید و آن ثمره بصیرتست که تفکر بمنزلات طلب است و طلب بمنزلات وصول و هر که قصد مقصدی کند آنچه شرط و ساز آنست بدل کند لابد بمقصود رسد. پس قصد کردن بمعنی تفکرست و رسیدن بمعنی بصیرت است و بصیرت در باطن بموازنة بصیرت در ظاهر و خداوند تعالی آدمی را ظاهر^۶ و باطن داده است تا بظواهر در مصنوعات حرکت میکند و بیاطن در حقیقت مصنوعات حرکت میکند بفکرت ، و ظاهر را دو چشم داده است که بوی الوان و

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ .

۲- در نسخه اساس از این جا به بعد چند صفحه باجرا قرار داده اند که در اینجا حذف و سیاق مطلب منظم شد .

۳- کلمه وارد را کاتب بعد افروده است .

۴- شاید یکی از این دو صورت بوده است : « بمطالعه تحقیق » یا « بمطالعه »

تحقیق .

۵- آیا می توان تصور کرد که صورتی دیگر نیز داشته ، و در قلم انداخته اند

- اشکال و چیزها بیند و آنرا بصر گویند و در باطن آدمی را نیز دو دیده دادست که بدان حقیقت چیزها به بیند و آنرا بصیرت گویند . و بصر مشترکست میان ما و بیشتر حیوانات تمام آلت بل که همه حیوانات تمام آلت را بصر هست اما [به] ۱ بصیرت نتوانند دیدن همچنانکه مرئیات ظاهر کسی بیند که او را بصر درست باشد حقایق مرئیات نیز کسی دریابد که او را بصیرت باشد و خداوند تعالی ازین حال ۵ در کلام مجید خبر داده است که : فَأَعْتَبِرُوا يٰۤاُولِيَ الْاَبْصَارِ ۲ بحقیقت اولوا الالباب اند و اولوا الالباب کسانی اند که ایشانرا قلب سلیم است چنانکه قرآن خبر میدهد :
- الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخَذَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ حَسَابًا ۳ .
- و ارباب بصیرت را توقف نیست بر آثار صنع و بر ظواهر موجودات و قناعت ندارند بنقوش (۸۸ز) و رسوم بل که حقایق خواهند و بمعانی قصد کنند و ۱۰ در حجب اغیار موقوف نشوند که تا مادام که رونده را در راه باغیار توقف می باشد و تردد در خاطر می آید خود صاحب بصیرت نیست چون از تلبیس ابلیس خلاص یابد بصیرت او بر حقیقت مطلع شود که از بند اغیار نجات یابد که ابلیس و کسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند هر که بینا شد همه چیزها را چنانکه هست به بیند ، در عشوها بر وی بسته گردد . و همچنانکه دیدهای ارباب ظاهر در ۱۵ بصر متفاوت است : بعضی ضعیف اند ، و بعضی سریع الادراک ، و بعضی بطی الادراک ، ارباب قلوب نیز در بصیرت متفاوت اند : بعضی باشند که تا آسمان بیش نه بینند ، و بعضی را نظر بصیرت تا بعرش برسد ، و بعضی را تا بعقل و نفس بیش نرود ، و بعضی را لوح و قلم بند کند ، و بعضی را بصیرت کامل و صحیح افتد ۲۰ از جمله مخلوقات بر گذرد و خالق را بیند .
- و توقف ایمان دل بر حسب بصیرت است چندانکه بصیرت دل ادراک کند

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد .

۲ - قرآن ، سورة حشر (۵۹) آیه ۲ .

۳ - قرآن ، سورة شعراء (۲۶) آیه ۸۹ .

- عزیمت جزا آنجا توقف نکند و تفاوت ملل و مذاهب و عقاید ازینجاست زانکه اصل اینست چون این اصل بشرح و تفصیل یابد حقیقت مذاهب و ملل معلوم شود که بصیرت آلت بزرگست در باطن و روندگان طریقت را بصیرت بیاید تا آنگاه که از کیاست بفراست راست راه یابند که کیاست حد ظاهر مردمی است و فراست حد باطن مردمی و رونده بمقدار بصیرت (۸۸پ) صاحب واقعه گردد و بر حسب واقعه ۵ از طریقت بهره یابد ، چندانکه نور بصیرت کمتر می شود حجاب افزون میگردد تا آنجا که آدمی یکباره نابینا گردد ، وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۳. و در حق بیگانگان قرآن اشارت کرد که : وَقَرِّئِهِمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ ۴ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۵؛ و چندانکه نور بصیرت می افزاید حجب مرتفع میشود تا آنگاه که یکباره حجابها بر خیزد و چیزها را چنانکه هست به بیند قَدْ تَكْرَهُوا فَيَاذَا هُم مَّبْصُرُونَ ۶. سید عالم علیه السلام بدعا این بصیرت خواسته است که : اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ ، و اصل همه بصیرتها او را بوده است و لکن در امت آموخته است بر طریق دعا که او را علیه السلام طریق تلقین و تنبیه متفاوت بوده است بر حسب اوقات و مقصود آن بوده است که تا امت را در آموزد که از خداوند عزوجل بصیرت خواهید تا مگر دیده دل را بینا کنید تا حقایق بدان دیده به بینید . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
- ۱۵ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَجَّ عَيْنِي قَلْبِهِ .

و نشان بصیرت آنست که اول عیب حال خود به بیند آنکه عیب دیگران

۱ - کلمه « جز » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - پایان صفحاتی که در نسخه اساس نابجا قرار گرفته بود .

۳ - قرآن ، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۴ .

۴-۵ ، در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵- قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۷ .

۶- قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ .

تا در دیدن عیب^۱ خود از عیوب مسلمانان بازماند . و سید عالم علیه السلام نشان سعادت درین نموده است گفت : إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا بَصَرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ . و چون رونده ببصیرت پاک عیب خویش بیند حجاب از میان بنده و غیب برخیزد ازین جمله گردد که : هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^۲ ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۳ . و ایمان تصدیق است و تصدیق از تصورست و تصور ببصیرت است و بصیرت نتیجه فکرست (۸۳ر) .

۵

ایزد تعالی دیده دل ما را بینا گرداناد و بصیرتهای ما بخود گشاده کناد إِنَّهُ هُوَ الْبَصِيرُ وَالنَّصِيرُ .
مرقبه سوم معرفتست

قال عليه السلام : لَوْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ لَزَالَتِ الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتُ بِدَعَائِكُمْ وَلَصَا فَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ بِأَيْدِيهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَعْرِفَ أَحَدٌ حَقَّ قَدْرِهِ كُدَّهُ . بدانکه معرفت جوهر ارواح مؤمنانست و هر کرا در وجود از معرفت نصیب نیست خود بحقیقت موجود ناطق نیست و^۴ معرفت دلیل بمصنوع است^۴ بصانع و از معرفت مصنوع هم معرفت صانع تولد کند و از معرفت صانع نجات و بقای عارف حاصل آید . و معرفت خداوند را آلت عقل است و موجب شرع است و شریطة بلاغت است و دانه هدایت است و موجب معروف لم یزل است چنانکه صدیق اکبر میگوید رضی الله عنه : عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَعَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ .

۱۰

۱۵

اول معرفت اینست که جمله آفرینش را معزول و عاجز و اسیر بیند و نسبت خویش از جمله قطع کند و بشناسد که خداوند یکی است بحقیقت ذاتش قدیم و صفاتش قدیم . و راه دیگر^۵ بمعرفت صانع معرفت نفس است چنانکه گفته است :

۱ - کلمه « عیب » از قلم افتاده و بعد کاتب آن را افزوده است .

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱ .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲ .

۴-۴ ، شاید صورت درست آن چنین بوده است : معرفت دلیل مصنوع است ، یا :

معرفت مصنوع دلیل است .

۵ - کلمه « دیگر » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ خداوند تعالی اول قدرت خویش در آفاق آسمانها و
 انفس ملائکه عرض کرد تا موحدان دران نظر کنند و معرفت حاصل کنند و گفت
 سَنُرِيدُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ^۱، آن راه بر عارف دراز بود ، حقایق جمله
 موجودات در نفوس آدمیان بنهاد و گفت : وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۲ . نفس آدمی
 را (۸۳پ) مثال جمله موجودات ساخت و معرفت خویش را حلیت حیوة او کرد
 تا هر که نفس خود را بشناسد خالق را بشناسد . و ارباب طریقت راه معرفت در خود
 روند ، و از نهاد خویش ابتدا کنند ، و همه چیزها از لطیف و کثیف در خویشتن
 جویند ، و نشان معرفت الهی در خویشتن باز یابند إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ^۳ .
 و بعضی را خداوند در نظر افکند تا بعد از تفکر و تصور و سفر در موجودات او
 را بشناسند چنانکه گفت : قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۴ . و قومی را از راه
 مجاهدت و ریاضت بمعرفت رساند که : وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۵ ،
 و بعضی را بی هیچ علت و وسیلت بیک دفعت نور هدایت در دل نهد و رمز معرفت
 برو بگشاید فَبُهِرْ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ^۶ ، و بعضی را محجوب کند از حقیقت معرفت
 که مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ^۷ ، و بعضی را بجملگی از طریق معرفت محجوب و
 محجور کند خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةٌ^۸ و بدین

۱ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳ .

۲ - قرآن، سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۱ .

۳ - ما خودست از آیه ۱۸۷ سوره آل عمران (۳) : ان فی خلق السموات والارض

و اختلاف الليل والنهار لآیات لاولی الالباب ؛ و یا از آیه ۲۲ سوره زمر (۳۹) :
 ذَلِكَ لَذِكْرِى لَآوِلِي الْأَلْبَابِ .

۴ - قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۱ .

۵ - قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۶ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳ .

۷ - قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۹۱ .

۸ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۶ .

تفاوت درست شود که معرفت بعقل حاصل نشود که بیگانگان عاقل هستند با^۱ مخاطب و معذب میشوند و معرفت نیز بسمع حاصل نشود که بیشتر کفار را انبیا دعوت میگردند و کیفیت معرفت می شنودند .

پس معرفت بمحض هدایت حاصل شود و حقیقت معرفت شناختن معبود است
 ۵ چنانکه هست بذات و صفات و فعل بی آنکه غلط و خطا و کیفیت راه یابد و عارف را معرفت چنان باید بایزد تعالی که ایزد تعالی راست بخود و بیان کرده است . و مقالات مردمان در کمال معرفت بدونسق است (۸۴) یکی قول متکلمان و عاقلانست که^۲ بنده را خدای^۲ باید دانستن چنانکه خدای خود را داند که اگر بکمال نداند بعضی دانسته باشد و بعضی نادانسته و خدای تعالی تجزی نپذیرد پس این طریق راست نیاید . حق تعالی همان داند از خود که گوید و ما همان دانیم که از گفتههای او بما رسیده است . پس جمله عارفان در معرفت بمعرفت متساوی باشند و همگان معرفت را همچنان دانند که او خود را داند که از وی بما چنین رسید . و قول دوم در طریقت بعضی از عقلا و جماعتی از متکلمان و طریقت صوفیان آنست که خداوند را تعالی بکمال او کس نداند ، همگان او را چنان دانند که هست و چندان دانند که نجات یابند اما دعوی کمال نکنند چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه گفت: الْعَجْزُ عَنِ دَرْكِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكٌ ، و گفته اند: لَيْدَهُ تَعَالَى اَخْصُ وَصْفٍ لِاِدْعْرِفُهُ غَيْرُ اللهِ .
 ۱۰ و این تجزی و تصور در عالم عارف باشد نه در ذات معروف و اگر کسی گوید من عالم و قادرم دلیل نکند که چیزی دیگر نباشد چنانکه مردی گوید که

۱ - در نسخه اساس « با » بی نقطه است ، شاید زائدست و یا صورت محرف کلمه ای

است ؟ یا در اصل بوده است : « یا مخاطب و [یا] معذب میشوند » .

۲-۲ ، صورت متن مفید معنی هست ولی شاید بتوان آن را بدین صورت پنداشت :

بنده خدای را .

امن دروگر باشم که زرگر نباشد^۱ و یا گوید که آهنگرم دلیل نکند که هیچ کاره نباشد .

پس آنچه از طریق معرفت گفت و خبر داد بدانند و بپذیرند و دعوی کمال نکنند، و گویند : چنانکه فرمودی دانیم و او خود بزرگوارتر از انست که ما بکمال او رسیم . و در جمله الامر چون معرفت سبب نجات بندگانست اگر از شرط معرفت چیزی فایده ماند حکم بنجات درست نباشد و اگر خداوند یا^۲ رسل او از آنچه رسم معرفت است چیزی نگویند و باز گیرند ظلم و خیانت باشد . و نجات در (۸۴پ) معرفت است و معرفت شناختن معروف است چنانکه هست بکمال ذات و صفات، و درین معانی سخن دراز کردن نه لایق کتاب است که ما درین کتاب بحال بیش از ان التفات میکنیم که بعلم وجدل و حجت و برهان و بینت جمله از قبل علم است، در حال که حلیت طریقت است بیان و عیان و تسلیم و ایمان باشد و عارف را آینه ای صافی هست و آن دلست در پیش او نهاده تا در روی می نگردد و حد مصنوع و حق صانع می بیند و طریق معرفت تقدیم واقعه چنانکه هست می رود . و صاحب دل که عارف باشد جمله آفرینش دلیل و حجت نماید^۳ در دیده او

شعر

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ قَدَلُّ عَلَى آذَنٍ وَاحِدٍ

معرفت از باب طریقت از ذوق حالت باشد و من ذاق عرف اما هر چند عارف تر باشد خود را عاجزتر و مبتدی تر نماید و معرفت را از دعوی و لاف پاک بدارد .

۱-۱ ، این عبارت مبهم می نماید، شاید در اصل بوده است : من دروگر رسم [دلیل

نکند] که زرگر نباشد ، بقیاس جمله بعد .

۲ - در نسخه اساس : « با » ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ - در اصل : نماید ، بقیاس اصلاح شد .

۴ - شاید « پاک بدارند » .

و در ادراك افزايند نه در عبادت و تصرف^۱ نازند نه بحرف ، و جمال معروف را با جان عارفان در خلوت معرفت چندان نثار متواتر و فتوح مترادف است که در دفترها نگنجد ، وَلَوْ أَنَّ مَأْفِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرِمَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ^۲ .

پس شرط رونده آنست که تا بمعرفت نرسد قناعت نکند ، و در معرفت ساکن نشود ، و هر چند بیشتر داند بیشتر طلبد ، و هر چند از کاس مهر شراب معرفت بیشتر خورد بیشتر خواهد ، و بهر چیزی متغیر و متأثر نشود که عارف مطلع است بر اسرار قدر و در آفریده‌ها نیاویزد عزل^۳ جمله بیند و دل در هیچ نبندد ، و همیشه شاد و خرم باشد که عارف را با معرفت در خلوت (۸۵ر) چندان روح وصلست که عبارت از ان قاصر آید و خاطر آنجا مقصر گردد .

ایزد تعالی دل ما را بمعرفت آراسته دارد و ظلمت نکره و شرک از دل‌های ما زایل کند ، إِنَّهُ الْمُهَيِّمِنُ الْمُنَوَّرُ .

مرقتب چهارم در محبت است

قال الله تعالی : فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^۴ ، بدانکه سبب طلبها محبت است و هر کرا محبت در کمال دوستی است باید^۵ که از آفات و تغیرات و شوایب و کدورات و جمله اغراض پاک و خالی گردد ، و تا مادام که در دوستی غرض هوا و طلب وصال و طمع نصیب نفس می‌یابد آن دوستی را محبت نشاید گفتن بل که آنرا هوا گویند . چون انزعاج دل در حق غایبی پدید آید آنرا شوق

۱ - شاید : بصرف

۲ - قرآن ، سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۶ .

۳ - در نسخه اسام : عزل .

۴ - قرآن ، سوره مائده (۵) آیه ۵۹ .

۵ - کلمه « باید » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را به خطی نازک بر روی سطر

افزوده است .

گویند . چون با کسی معرفت مؤکد گردد آنرا مودت گویند . چون کسی را بدوستی برگزینند آنرا خلت گویند . چون دوستی از آفات خالی شود و محض در طلب رضای دوست موقوف گردد آنرا محبت گویند . چون در بوته محنت گداخته شود و روی در فنا آرد آنرا عشق گویند . و هر مرتبه‌ای را ازین مراتب دوستی قومی اند در جمله بانبیا و اولیا و مؤمنان این مراتب دوستی محقق شده است . و هر چه بمخلوقات تعلق دارد مجاز باشد و ازان دوستی آفات تولد کند و آخر باشد که در مهالك افتد و بفساد انجامد .

- و اول طلب همه طالبان از شوق است ، و ظهور معرفت از خلت است و تشبه جستن است متابعان [را] ۱ بمتبوعان ، و فرمان برداری مؤمنان فرمان معبود را از محبت است ، و پاک شدن محبان در بوته دوستی از نصیب خویش در وصال و فراق از عشق است (۸۵ پ) . و عشق در حق باری تعالی اطلاق نشاید کردن و هیچ کس را روانیست که از دوستی بخداوند بعشق عبارت کند که در قرآن و اخبار محبت و خلت آمده است و محبت نهایت خلت است و از خلت شریفترست چنانکه خدای تعالی پدید کرده است که خلت بابرهیم و محبت بمحمد علیهما الصلوة والسلام داده است و محمد صلی الله علیه وسلم بزرگوارتر از کل انبیاست . و در اخبار گذشته از حضرت عزت بوحیها [ی] منتشر چنین نقل کرده اند که گفت : ابرهیم خلیل منست ، و موسی صفی منست ، و محمد حبیب منست ، و بعزت جلال من که حبیب را بر خلیل وصفی برگزیدم . و چون محمد عزیزتر انبیاست محبت شریفتر مراتب دوستی باشد . خداوند تعالی در حق موسی علیه السلام محبت یاد فرموده و الْقِيَتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي ۲ ، و در حق مؤمنان محبت خویش یاد کرد که : وَالَّذِينَ

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد و اگر در آن افزوده نشود باید سوره دیگری

برای این عبارت پنداشت : تشبه جستن متابعان است بمتبوعان و یا آنکه است ، زائدست : تشبه جستن متابعان بمتبوعان .

۲ - قرآن ، سوره طه (۲۰) آیه ۳۹ .

آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ۱ و از محبت خویش در حق مؤمنان و از محبت مؤمنان در حق خویش خبر داده است که فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۲ . محبت خداوند تعالی رحمت و اقبال و قبول و کرم و لطف است و محبت مؤمنان طلب رضای حق و متابعت امر شریعت و اعراض از جمله مخلوقات است چنانکه مؤمن در محبت صافی شود از همه شوایب ، و دوستی خداوند در دل او ترجیح گیرد بر دوستیهای هر دو جهان . و چون بنده خداوند را بدوست گیرد خداوند بنده را دوست گیرد و از دوستی حق تعالی مددها بحواس و خواطر و عقل و دل بنده پیوندد تا حکم بنده در عبودیت هم حکم مولی در ربوبیت گیرد چنانکه خبر داد که : صِرْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا (۸۶ر) و مؤیداً .

و محبت ایزدی اصل است و از محبت ایزدی محبت بندگان تولد کند چنانکه حیوة آفریدها از مدد باری تعالی است محبت موجودات نیز از مدد محبت الهی است و پادشاه عزوجل بکمال عنایت محبت در جمله آفرینش پیدا کرده است ازینجا که خاک تیره است تا آنجا که لوح محفوظ است باء جمله آفرینش بمدد آن دوستی بکدیگر را تقرب میکنند و مراتب یکدیگر میجویند و از ان تشبه و تقرب انتقالات می افتد و از ان انتقالات بقای عالم می باشد تا وقت انقراض عالم رسد آن محبت سلب کند جمله مضمحل گردند .

پس مدد طلب طالبان و نور دیده سالکان و قوام بقای ارباب طریقت و ثبات و دوام اصحاب بصیرت از محبت و خلعت است ، و هر کرا محبت بیشتر نصیب او از اسرار زیادت تر و حظ او از کمال حال بیشتر . و مؤمنان بار محنت دنیا بمدد محبت کشند ، و نعمت آخرت بهنر محبت خورند، و جمال الهی بنور محبت بینند،

۱- قرآن، سورة بقره (۲) آیه ۱۶۰ .

۲- قرآن، سورة مائده (۵) آیه ۵۹ .

۳ - کلمه « پیدا » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۴ - چنین بنظر می رسد که « تا » در این جا مناسب تر باشد .

و رضای ربانی بوسیلت محبت یابند ، و بزندگی جاودانی بقوت محبت رسند ، و میوه محبت از درخت محبت یابند ، و حقیقت وجود در ضمن محبت بازشناسند . پس مبتدی را شوق بیاید ، و متوسط را خلت بیاید ، و منتهی را محبت بیاید . و اگر کسی بکمال عشق رسد بیند آنچه بیند که حقیقت عشق حکایت را نشاید .

۵

ایزد تعالی دل‌های ما را معدن محبت خموش کناد ، و دوستی دنیا از دل ما بیرون کناد ، و همیشه محبت الهی را نقش نگین دل ما داراد **إِنَّهُ الْوَدُودُ الْمُنْجِبُ** .
مرقبت پنجم جمعیت است

قال الله تعالی^۱ (۸۶ پ) **قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ**^۲ وعن النبی علیه الصلوٰة والسلام اذ

- ۱۰ **قال إعمل لوجه واحد يكفك الوجوه كلها** . بدانکه تفرقه خاطر و تردد نظر از شك تولد کند و بشرك انجامد و جمعیت خاطر از کمال بصیرت و نور محبت تولد کند و بتوحید و تسلیم انجامد . و جمعیت هم بظاهرست و هم بباطن اما جمعیت ظاهر در ملازمت عبودیت است و نتیجه اوقناعت است ، و جمعیت باطن در رؤیت ربوبیت است و نتیجه^۳ استغنا فراغت^۴ است . و مراد از جمعیت قطع علائق و رفع حجب و دفع اغیار و منع اسبابست و تا مادام که دیده و دل نظر و التفات میدارند بدون حق ، او را جمعیت نیست و چون خاطر متفرق شد حق تعالی ویرا در مهالك اندازد و هرگاه که هموم متفرق در دل منقطع شود به يك اندیشد باز آید . پادشاه جل جلاله

۱ - در نسخه اساس از این جا به بعد چند صفحه نا بجا قیران شده اند بقیاس

موضوع و سیاق مطلب منظم شد .

۲- قرآن ، سوره نساء (۴) آیه ۸۰ .

۳-۳ ، بقیاس جمله بالا : نتیجه او قناعت است ، آیا می توان تصور کرد که باید

در اصل چنین بوده است : نتیجه او استغنا و فراغت است .

جمله^۱ مهمات این بنده بمدد جمعیت کفایت کند چنانکه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که : مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَتَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ لَا يَبَالِي اللَّهُ بِهِ فِي أَيِّ وَادٍ أَهْلَكَ .

و نشان رونده صادق جمعیت است که بدیده جمع شود الا حق را نه بیند ،
 ۵ و بدل جمع شود الا حق را نداند، و بنیت جمع شود الا حق را نه پرستد. و جمعیت از لوازم طریقت است و تفرقه از دلایل غفلت و هرگز طریقت با غفلت جمع نشود. و نشان جمعیت رونده عدم نفس و غضب است و فنای اعتراض و انکار که از جمله اخلاق مذمومه است و از نتایج تفرقه خاطرست و تفرقه خاطر از ظلمت هواست و عدم این مذمومات از مدد جمعیت است . و جمعیت رونده از نور (۸۹ر) عقل است
 ۱۰ و خداوند تعالی آدمی را دل و هوا داده است تا هر کرا از سر جاده دل منحرف شود متفرق گردد در ذل فقر افتد و هر که بسر گنج دل رسد مجتمع گردد در عز استغنا افتد . و رسول صلی الله علیه وسلم گفته است که شرف و عز مؤمنان استغنا است از آفریدگان^۲ و استغنا از جمعیت تواند بودن و جمعیت بمکان و زمان تعلق ندارد بل که رونده باید که در خویشتن جمع شود تا جمعیت او حکم در زمان
 ۱۵ نافذ گرداند که مرد متفرق بهر چیزی متغیر شود اما چون جمع شد هر دو جهان در وی تلون و تغیر پدید نیارد .

پس اول جمعیت بریدن است از اغیار و نهایت جمعیت سکون و ثبات در اسرارست و تا مرد در حالتی از احوال مضطرب می نماید جمع نیست چون جمع گشت مطمئن و ساکن شود هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ^۳ پدید آمد،
 ۲۰ حکم این رونده در خلوت و زحمت یکسان باشد هر که از زحمت بخلوت گریزد هم

۱ - کلمه « جمله » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - کاتب در حاشیه نوشته است : کما قال عليه السلام : شرف المؤمن قيامه بالليل و

عزه استغناؤه عن الناس ، صدق رسول الله .

۳ - قرآن، سورة فتح (۴۸) آیه ۴ .

از ضعف باطن است چون باطن در حصار جمعیت آید خود همیشه در خلوت تست اگر چه ^۱ خود در میان زحمتست که فایده خلوت حضورست و رونده جمع همیشه حاضر است و سفر و حرکت و همه احوال را فایده جمعیت است و انجام جمعیت معیت است . و هرگز در جمعیت رونده را تمنی اتحاد نباشد که غرور اتحاد شبهت اتحادست اما جمعیت در حرم معیت حجت توحید است . و این چنین حالات و اوصاف شریف را شرح بسیار نشاید دادن تا مدعیان کذاب بتلقف تقلید از آن عبارت نکنند و لاف واقعه بدروغ نزنند . و آنکه داند خود (۸۹ پ) داند من ذاق عرف و من لم یذق لم یعرف .

ایزد تعالی ما را جمعیت کرامت کناد و تفرقه و تردد از خاطر ما دور داراد،

انه الجامع المانع .

مرقبه ششم مشاهدت است

قال الله تعالی : أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ^۲ ، وقال عليه الصلوة والسلام :

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَاِنْ لَمْ تَكُن تَرَاهُ فَانْصِرْ إِلَىٰ رُبِّكَ . بدانکه شهود حق نه بر مثال امثال است و نه در تصور خیال و نه در کنه آمال ، هر که بدرجه شهود رسد عقل در دل او نور قربت یافته باشد و حس او در معنی لطافت حکم عقل گرفته باشد . رؤیت خداوند تعالی در عالم کون بحدقه و نظر بصیرت نیست که اَلْقَدْرُ كَذَلِكَ الْبَصَارُ ^۳ و این نظر و بصر الأبرهيات و نقوش و الوان و اشکال مطلع نشود و رؤیت حق بنظر و بصر و حدقه هرگز محقق نگردد .

پس رؤیت پادشاه شهود دل است و حضور صفت که در آئینه معرفت آید .

بنور عقیدت جمال عزت بیند و این جمال الا در آئینه صافی نشاید دیدن . و عارف را آئینه دل است و موحد را آئینه صنع است و رونده را آئینه طلب و صوفی را

۱ - کلمه « چه » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - قرآن، سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۷ .

۳ - قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳ .

آئینه وقت است و هر که در آئینه وقت بملاحظه حقیقه مشاهده مقصور بیند از بند انتظار و قید اغیار بیرون آید و شهود حق تعالی حاصل وجود او گشت و این چنین بنده از خیل ارباب طریقت باشد . و آنجا که سید علیه الصلوٰة والسلام اشارت کرد که خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی ویرا می بینی اشارت بدین شهود صفتست و مراد ازین شهود عین جمعیت است . و چون رونده در حجاب طلب کند و در ۵ فراق عبادت کند حظ دنیا (۸۷) و نصیب عقبی بردل او غالب گردد و این غلبه نصیب حجاب کشف است و از ورای پرده چیزی نشاید دیدن و محجوب بلدت طلب نتواند رسیدن و همیشه در تقلب و تلون باشد که چیزی میخواهد که نمی داند و کسی را می طلبد که نمی بیند و هرگز بسر نجات و فلاح نرسد . اما چون صاحب شهود بنور ایمان رؤیت عیان دریابد از چاه گمان بر آید و بلقای رحمن رسد و ۱۰ حقیقت شهود بردل رونده برهنه شود و به بیند که خداوند غالب است اعمال را از ریا و احوال را از هوا و عزیمت را از جفا پاک گرداند و چون نور شهود بی معنی، بی تکلف طلب میسر گرداند و حیا در حرکت آورد تا همه اعمال چنان کند که بمیزان شرع سخته باشد و سعت و انفساح و انشراح در دل و دیده پدید آرد تا از حق در همه چیزها نگیرد از هیچ چیز در حق ننگرد که **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** ۱۵

و حقیقت مشاهدت اینست که بنور صانع مصنوعات را بیند نه بمدد مصنوعات صانع را و هر که در مجاهدت پرورش مشغول باشد مسافر است ازینجا بحق رود پس بوسایط چیزها حق را بیند و هر که در مشاهدت بکشش مشغول گردد

۱ - کلمه « در » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳ .

۳ - در نسخه اساس « پرورش » بقیاس معنی جمله و عبارت سطر بعد : « بکشش

مشغول گردد » اصلاح شد .

حطیب^۱ است اینجا می آید از حق . پس همه چیزها بنور حق می بیند و فرقت میان آنکه بدلیل و نظر خدای را داند و میان آنکه دلیل و نظر بحق شناسد و این جملت حالت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است و هر که چنین باشد چندان استغراق گیرد در نور شهود که بر اجزاء خود هیچ اعتراض نکند و نتواند . و فایده شهود خلاص است از عوایق (۸۷پ) وجود و هر که بمرتبت شهود رسید میان امت شهید و شاهد گردد چنانکه سید عالم علیه الصلوة والسلام این مرتبت یافت شاهد عالمیان شد که :
 إِذَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا^۲ ، و شهید قیامت گشت چنانکه گفت :
 فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا^۳ .

ایزد تعالی دلها [ی] ما بنور معرفت مشاهده آراسته گرداناد ، انهد السميع

الحمید .

مرتبه هفتم تمکین است

قال الله تعالی : إِذَا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ^۴ . بدانکه احوال آدمی تا در طبیعت است متلون است زیرا که قوت هوا بروی غالبست و حکم او حکم دنیاوی باشد و احوال دنیا بر تلون نهادست و چون نور طریقت بر احوال تابد قوت دل غالب گردد حکم رونده در مرتبت تمکین حکم آخرت باشد . و قاعده آخرت بر تمکین نهادداند و مدار تلوین بر خبر هست و اصل تمکین در اخبارست . و اصحاب تلوین

۱ -- کاتب روی کلمه « حطیب » که بی نقطه است علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است .

« خ » . آیا « حطیب » تواند بود ؟

۲ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴ : سوره فتح (۴۸) آیه ۲۰ .

۳ - قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۴۵ .

۴ - قرآن، سوره کهف (۱۸) آیه ۸۳ .

۵ -- کاتب روی کلمه « خبر » ، نشانهای گذاشته و در حاشیه نوشته شده است : « خ » .

شاید : تخبیر (حدس استاد فروزانفر) .

مخبر^۱ آمده‌اند هر دم قهری مراد یار^۲ حق بی‌طلب بایشان پیوند و در زیر بار او امر محکوم باشند و روش طالبان و حق صادقان بتلون راست آید . اما اصحاب تمکن مختار آمده‌اند و در عالم تکلیف عزّ تشریف بایشان دهند تا طلب ایشان در بیشتر احوال با^۳ ارادت ازان مساعدت کند در هر دو جهان سرای صاحب اجتبا و تمکن باشد چنانکه رسول علیه‌السلام خبر داد که : رَبِّ اشْعَثْ اَغْبَرَذِي طَمْرِيْنِ لايُوْبِيْهِ بِيْه لَوِ اَقْسَمَ عَلَيَّ اللهُ لَاجْرَهٗ هُرَّ سُوْكَوْغَدُ كِهْ بَرَّ حَضْرَتِ دِهْنْدِ هِمَّ دَرِ حَالِ تَمَكَّنِ مَرَادِ اَيْشَانِ بَكْنَنْدِ وَ مَلْتَمَسِ دَلِ اَيْشَانِ بَدِهْنْدِ لَهْمُ (۹۰) ۴ مَا يَشَاوُنَ فِيْهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيْدٌ ۵ .

رونده در ابتدای ارادت ضعیف تلون دارد، ویرا بهر چیزی تغییری واضطرابی باشد اما منتهی متمکن است و بمدد تمکن هرگز مضطرب و متغیر و نومید و موقوف نگردد که صاحب تمکن را دست در عالم گشاده است ، و دل در ملکوت رونده است ، و دیده بغیب بیناست ، آنچه می‌آید می‌بیند و آنچه می‌خواهد می‌یابد بی‌اضطراب . و نهایت احوال در طریقت تمکن است که هر که در حالتی باشد از احوال شریعت و قوت تمکن ندارد یا مغرور گردد یا مهجور ، و آن فترت از تلون تولّد کند ، و خلعت تمکن تشریف شریف است الابانیا [ی] مصطفی و باولیا [ی] مجتبی نداده‌اند . و بوسیلت مجاهدت و ریاضت بتمکن بتوان رسیدن بل که چون معرفت و مودت آن رونده بحضرت الهیت وسیلت شود ویرا تحفه مشاهدت بدهند، از عکس نور شهود قوتی در جان رونده آید که ممکن و متمکن شود، جایگاه اصل خود را باز ببند و بمهم کلّ قیام کند و از همه عهدها بیرون آید ، اگر رنج رسد

- ۱ - کاتب روی کلمه « مخبر » نشانه‌ای گذاشته و در حاشیه نوشته شده است : خ . شاید : مخیر (حدس استاد فروزانفر) .
- ۲ - شاید : فرادیار (حدس استاد فروزانفر) .
- ۳ - در نسخه اساس : نا (بی‌نقطه) .
- ۴ - پایان صفحاتی که در نسخه اساس نابجا قرار گرفته بود (رک : ص ۱۷۳ / ح) .
- ۵ - قرآن ، سوره ق (۵۰) آیه ۳۴ .

- دعا گوید و اگر راحت رسد ایثار کند ؛ و چون مجال عبادت یابد شفاعت کند و چون بولایت پادشاهی رسد متواضع باشد که نشان تمکین اینست که دل رونده چنان شود که در فوق و تحت بعز و ذل متغیر نگردد ، و در غنی و فقر متردد نباشد . و آنچه گویند که براق سید عالم علیه السلام شب معراج چنان بود که چون بنشیب می رسید دستها دراز می کرد (۹۰ پ) و چون بیابا می رسید پایها دراز میکرد آن مدد تمکین سوار بود نه از قوت مرکب که او خود چندان تمکین یافته بود که از انخفاض و ارتفاع متغیر نمی شد . و آخرین مرتبت انسانی اینست و در جمله تا تن غالبست تلوین است چون دل غالب شود تمکین است ، و در تمکین حدیث ماضی و مستقبل نیست ، همه نقد و قنست عرفیها من عرفیها و جهلیها من جهلیها .
- ۱۰ ایزد تعالی این مراتب شریف و مقامات بزرگوار ما را روزی کناد و از علو بوقایع رساناد و بحقایق راه دهاد انه الکریم اللطیف .

تذکره این رکن و هیبتی است

- بدانکه هر قسمی را از اقسام احوال طریقت حقایق بسیارست و حکمتهای الهی در آن تعبیه است و چون طالب همیشه تفصیل احوال طریقت از کتب طلب کند صحفی باشد و صحفی هرگز عالم نشود و حالت آن علم تشریفی است چون علم از کتاب حاصل نیاید بی استاد حاذق عالم ، حال تصوف حاصل نیاید بی خدمت و تربیت پیر مدرک بالغ مشفق ، و چون جمله عالم غرق آفتست و طوفان هوا محیط شده بجمله لابد در میانه کسی باید که سلامت یافته باشد و بر اخطار و احوال افراط مطلع شده و در ملاحی استاد گشته . و سفینه محکم دارد تا مگر کسی در این آفت طوفان بجزیره امان رساند . و چون طالب بر خود اعتماد کند و یا حل مشکل خویش از هم چون خود متحیری طلب کند تا حقیقت احوال از کتاب جویدگی

۱ - در نسخه اساس : با ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۲ - در نسخه اساس : تا ، بقیاس معنی جمله و عبارت پیشین با ، ناسبت

می نماید .

مجال محال و تصنیفات با وبال دروی (۹۱) گنجد همچنان باشد که عاجزی بعاجزی
تولاً کند یا غریقی بغریقی ، و معلومست که ازین جای صلاح نزاید .

پس مرید طالب باید^۱ که در طلب و ارادت خویش به پیر مشفق اقتدا کند

تا ویرا از میان خطرهای هوا بکنار خطه^۲ وفا رساند و گمان نشاید بردن که چنین پیر

مشفق نیست زیرا که خداوند تعالی قوام عالم دنیا بریشان نهاده است و گفت نبات و

باران ببرکت ایشان می‌دهم ؛ و شرع خبر داده است که : چهارصد و اند شخص‌اند

که مدار عالم بریشان است هر گه که ازین مقدمان یکی برحمت خدای رسد از

اوساط یکی را بمرتبه ایشان رسانند ، و از عوام یکی را بدرجه آن مقتصد رسانند

تا عدد کم نشود و مدد بریده نگردد . و چون نوبت انقراض در عالم رسد ایشانرا

یکباره بغنا سپارند تا عدد و مدد ایشان بیکبار منقطع گردد عالم فاسد شود .

پس اگر خلمی هست در دیده طالبانست و اگر قصوری و تقصیری هست در

همت مریدانست هر چند که یکباره پیر معدوم و منقطع نگردد اما در اوقات وقت

باشد که ارباب طریقت را غلبه^۲ زیادت باشد چنانکه اهل عادت و عوام ملت بینند

و دانند و نیز در اوقات وقتی باشد که بترقی راه یابد و غلبه^۳ اهل عادت زیادت باشد

تا ارباب حقیقت دران میان محجوب و مستور نمایند که عالم تغیر و تردد و تلون

است وقتی روز باشد و وقتی شب ، در جمله طالب را بعذر و بهانه و عشوه و نسبت

معشوق غره^۳ نشاید بودن ، بجهد و جهد (۹۱) کمر طلب باید بستن که من طلب

شیئا وجد وجد . و پیش از اشغال باعمال دعوی و تحلی باحوال نباید کردن آنگاه

از راه معنی نفس ناطق را بطریقه^۴ مدد باید دادن که تا زمین را پاك نکند و زیروزبر

۱ - کلمه « باید » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - چنین است در نسخه^۲ اساس ، « غلبه‌ای » نیز می‌توان خواند .

۳ - کلمه « غره » در نسخه^۳ اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده

است .

۴ - ظاهراً این کلمه را یا باید « بطریقه » دانست و یا « بطریقه‌ای » .

نگرداند در وی دانه نشاید افگندن و چون دانه کشتند تربیت باید کردن بآب و نگاه داشتن از آفات تا مگر بوقت ادراك ثمره بار دهد و فایده ظاهر کند .

و در عمل از عجب احتراز باید کردن و در احوال از غرور دور باید بودن که عجب عقرب عملست و غرور غمام احوال و ازینجاست که سید عالم علیه الصلوة والسلام گفت : اگر شما گناه نکنید بر شما بترسمی بچیزی بتر از گناه . گفتند : یا رسول الله ، آن چیست که آفت او بیش از گناهست ؟ گفت : العجب العجیب . و اعمال و احوال روندگان را عجب زهر قاتلست و از وی دور باید بودن و بهر عمل که کند و بهر مرتبت که رسد از مراتب احوال طریقت قناعت نکند و بآنچه دارد راضی نشود و مرتبت بالاترین طلب کند که ان الله يحب من طلب دعائی الامور . و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفته است که : فست کل امری بما یحسبه .

باید که جز محبت الهیّت و معرفت وحدانیت رونده را نیکو نیاید تا حقیر قیمت نباشد که آدمی را قیمت بر حسب همت کنند تا یک آدمی باشد که قیمت او یک لقمه باشد و آدمی باشد که قیمت او یک دینار باشد و باشد که قیمت او هر دو جهان باشد زیرا که مرد را بهمت قیمت کنند نه بهیشت و صورت . و در هر مرتبت که افتد شکر آن محل نگزارد^۲ و قصد مرتبت بزرگتر کند و تأخیر و توقف بسبب و (۹۲) سرعت حرکت از زمانه بیاموزد . و گام طلب از فلک برگیرد . و بحسن بارها و اثقال از زمین بیاموزد و فایده رسانیدن و راحت نمودن از آسمان بیاموزد . و در احوال دنیا اقتدا براهدان کند . و در احوال دینی اقتدا بسجدان کند . همه احوال کتاب الله دایل خود سازد و سنت رسول الله رفیق خود سازد . و در این کتاب را نقش کند بر نگین دل که : فلا تغربکم الحمود الدد و لا تعربکم صناد العبرور .

۱ - آیه همان است و حقیر عمیت ، ان الله یحب من سجد .

۲ - غم : یکد آرد

۳ - قرآن ، سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۳ : سوره قمر ۱۰۳ ، ۱۰۴

و در اعمال و احوال قبله از آمال نسازد و نصیب خویش از دنیا نجوید که قرآن چنین کس را مذمت کردست که : **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ** ^۱.

چون بمنزل دوم رسد دیده بر منزل سوم دارد و آنرا طلب کند و گذشته را شك شمرد و استغفار کند و همیشه عهد ایمان در طریق عیان تازه میکند چنانکه

معازجیل هر نیمه شب بدرهای صحابه می رفت که **تَعَالَوْا نُؤْمِنُ سَاعَةً** ، تا امل او با عمل هم سر شود و در متابعت نبوت از تشبه بهره گیرد . **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ**

لِيُغَانِ عَلِيٌّ قَلْبِي حَتَّى لَا سَتَغْفِرَ اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً . و طالب را التفات و توقف و قناعت و قبول و تردد و حب حطام دنیا و خوف و طمع جمله بندها و حجابهاست ،

ازین جمله احتراز باید کردن . و در ابتدای اعمال او را در مهم باید دیدن و ارادت بر ریاضت و مجاهدت بصفا باید داشتن ، و در وسط مقامات را عزیز باید داشتن

و از خصال حمیده و اوصاف مرضیه حلیت و زینت باید ساختن ، و در نهایت بحکم مراقبت طریق (۹۲پ) خلوت باید سپردن و در خلوت تفکر و تصور بمقدمات

معروف باید بودن و از کتاب بسر باید شدن ، و از سر بدل باید شدن ، و از دل بغیب راه باید جستن ، و در دیده غیب بی عیب باید بودن **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن**

يَشَاءُ ^۲ . و بتخمین ^۳ ازین احوال بر خود نشاید بستن که **وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ** ^۴ و ازینجاست که سید عالم گفت **لَنْ يَنْجِيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ** ، هیچ کس را عمل او نجات ندهد :

قیل : **وَأَذَاتُ يَارَسُوْلَ اللَّهِ؟** قال : **وَأَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ** و فضل ، گفت : مگر غمام مغفرت در رسد و قطرات رحمت بر من بیارد .

۱ - قرآن، سورة حج (۲۲) آیه ۱۱ .

۲ - قرآن، سورة مائده (۵) آیه ۵۹ ؛ سورة حدید (۵۷) آیه ۲۱ ؛ سورة جمعه

(۶۲) آیه ۴ .

۳ - کاتب روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته و در حاشیه نوشته است : خ ، سحر .

۴ - قرآن، سورة حدید (۵۷) آیه ۲۹ .

خبر داد که : **الْمُتَشَبِعُ بِمَالٍ لَا يَمْلِكُ كَلَابِيسَ تَدْوِبِي زورٍ** ، و دیده‌های ما را از آفات و فترات نگاه دارد **ادّه عليه بذات الصدور^۱** ، **وهو الغفور الودود^۲ الشکور واليه تصير^۳ الامور** .

،

- ۱ - قرآن سوره انفال (۸) آیه ۴۵ ؛ سوره هود (۱۱) آیه ۷ ؛ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۶ ؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳ ؛ سوره ملک (۶۷) آیه ۱۳ .
- ۲ - قرآن، سوره بروج (۸۵) آیه ۱۴ .
- ۳ - در اصل : یصیر ، اصلاح شد . ظاهراً مأخوذست از آیه ۵۳ از سوره شوری (۴۲) : **الى الله تصير الامور** .

رکن چہارم

در اصطلاحات و الفاظ

رکن چہارم

در اصطلاحات و الفاظ علمی

و در وی دو بابست .

باب اول در الفاظ علمی

و در وی ده سؤال است .

سؤال اول : نفس و روح چیست ؟

جواب : بدانکہ ہر قومی را از اقوام آدمیان در علم خویش و تمدن و عبارات باشد بخلاف یکدیگر ہر چند کہ در معانی تفاوت نباشد و اصطلاحات و طریقت دستخرج باشد از قرآن و اخبار و این چنین نکوتر از اصطلاحات و ظنون باشد . روح آن قوۃ ناطقہ را خواہند کہ سخن کہن و تذکر و تفکر و تدبیر و مانند آن کہ خواص وجود آدمی است از صفات روح اند و حقیقت او ابری است کہ از ابر زمین عالی در زمین روان است . و این روح را سہ مراتب است : یکی حمل الارواح و غیب است و قبول وحی و این روح پیغمبران است . و دوم حدیث الارواح و ادراک رموز الہی است و آن استعداد اوست قبول نور الہی را کہ روح ہستی

است و از این دو روح خبر داده است در کلام قدیم : قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ۱، و از آن روح انبیا خبر داده است که وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ۲، و وقت باشد که آن روح را نفس مطمئنه خوانند اما چون روح اطلاق کنند این معنی لطیف الهی خواهند که قابل اسرار ربوبیت است و حافظ احوال عبودیت ، و نفس را چون مقید کنند بمطمئنه ۳ یا ناطقه همین روح خواهند و این حیوة است و حلیت او معرفت است و حقیقت او نور محبت است و منبع او امر عزت است. پس روح مؤمنان را روح امری خوانند و روح پیغامبران را روح قدس خوانند .

و اما نفس قوت هوا را خواهند که شهوت و غضب و ربا و تکبر و جفا و دیگر آفات از لوازم اوست و نفس درین روح همچون دشمن است در نفس دوستی که از دوستی همه صلاح طلبد و از دشمن همه فساد خواهد و نفس قابل ظلمت شیاطین است و شرها از وی تولد کند و سید عالم علیه السلام آن نفس را دشمن خوانده است که أعدی ۴ عَدُوُّكَ ذَنُفَاتِ الَّتِي بَيْنَ جَنبَيْكَ . و یوسف صدیق علیه السلام بدین نفس اشارت کردست که : وَمَا أُجْرِي ذَنْسِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ۵ . (۹۴ ر) و نفس نایب شیطانست و دربان دوزخ ، و روح نایب فرشته است و کلید بهشت بدست اوست و روح بر مثال گوهری است شب افروز ، و نفس بر شبه شبه رنگ او بظلمت هوا مدد میکند و روح بنور امر وفا را تربیت میکند و در حقیقت ارواح و اقسام و ماهیت و کیفیت و کمیت او سخن بسیارست اما این کتاب آنرا تحمل نکند والسلام .

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۸۷ .

۲- قرآن، سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹ : سوره ص (۳۸) آیه ۷۲ .

۳- در نسخه اساس : بمطمئنه ، بقیاس اصلاح شد .

۴- در نسخه اساس : اعدا ، اصلاح شد .

۵- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

سؤال: دل و سر چیست؟

جواب: بدانکه مدار احوال آدمیان بر دل است، و یار و محرک و معین روندگان دل است، و آینه بر روش^۱ بینندگان حقیقت دل است، و منظر نظر عزت و منبع معرفت و معدن محبت و گوهر انسانیت و تحفه ربوبیت دل است. و دل جوهری است از جواهر غیبی از مقر بحر قدس غواصان عنایت الهی بر آورده‌اند و قلاده^۵ جان گوهر ساخته و آن جوهر منور مصفی است، تصفیه از نظر جود الهی یافتست و تربیت در صدف حرف کلمه امری یافتست و بآثار و احوال و اعراض عالم حس بیگانگی تمام دارد بنسبت و همت همیشه روی در عالم مکنون دارد و با مقیمان عالم غیب آشنایی تمام دارد بل که حکم خویشاوندی دارد و مدد از انجا استفاضت کرده و اثر امداد الهی در انسانیت پاک ظاهر کند بصدق نیت و صفای غیب و شهادت^{۱۰} خبر نیست و جز^۲ در حقایق اشیا و برا نظر نیست که راز دار حق و نور پذیر غیب و تدبیر روندند دل است ان فی ذلک لذكری لمن کان له قلب او السمع (۹۴ پ) و هو شهید^۲.

و این سمع چاکری است از چاکران دل که در ولایت طینت بمنزلات پادشاه است. جوهری است که همه لطافتها از ظهور او زاید و همه کدورتها از استنارت او پدید آید، مدد از حق می‌یابد و تربیت روح کند نه از قبیل جواهر محسوس است و موهوم^۴ و چون بولایت طینت رسد پادشاهی باشد مصف و متصرف نامتعلق نامتغیر. و در قلب آدمی میان دو پهلوی خیمه زده است و در دهان تختی نهاده است. علم و نیت و مبدأ حرکت را باثر خود مدد کرده و

۱- کلمه اخیر در نسخه اساس طوری نوشته شده که فقط در نسخه اساس درج شده است.

آن قرار گرفته است و در روسن و خوانده می‌شود.

۲- کلمه «حرف» در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه آورده است.

۳- قرآن، سوره قی، (۵۰)، آیه ۳۶.

۴- شاید: موهوم، رک، تملیقات.

نهاده و ادراك و معرفت را با فکرت بهم بنور خود مدد داده و بر تخت نشانده، آنچه در خیمه است دلیل روندگان است و خیر و شر از سر پرده او بیرون آید. قال علیه السلام: **إِن فِي جَسَدِ الْإِنْسَانِ لَمُضْغَةٌ إِذَا صَلَّحَتْ صَلَّحَ بِهَا سَادِرُ الْجَسَدِ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَادِرُ الْجَسَدِ أَوْ هِيَ الْقَلْبُ**. و آنچه بر تخت رخت نهاده است فرمان ده روندگانست چنانکه سید علیه السلام گفت و ابصه^۲ اسدی را، حوالت بدل او کرد که: **إِسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَدَعْ مَا أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ**. و آنچه حقیقت است پادشاه و غالب الامر روندگانست و محققان، و او را بذات نه در خیمه توقف است و نه بر تخت تکیه بلکه همیشه در جناب بسط الهی تقلب دارد و جز^۳ در فنا [ی] بقا [ی] ربانی توقف نکند و سید عالم علیه السلام ازین حقیقت چنین عبارت کرد که **قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنَ اصْبَاحِ الرَّحْمَنِ يَتَلَبَّهَ كَيْفَ يَشَاءُ مَتَى يَشَاءُ**. آنچه حقیقت وی است (۹۵ ر) میان جمال بسط و جلال قبض الهی موقوف است که **يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَالْيَهُ قَدْ رَجَعُونَ**^۴، و جوهری لطیف، عزیز، یگانه، پاک کرده است مقدس و منور، او را قلب مطلق گویند و در آدمی خود را محاذات و موازات مطرح شعاعی راست کردست که نور خویش و بها و ضیا و منصّ خویش درین اضطراب می نماید و اسامی مختلف بحسب وقایع در اوقات بر دلهای روندگان می افتد چون قلب منیب و چون قلب سلیم و فؤاد و مانند این. و جمله آثار الهیت است و موقوف در جناب قدس الهی.

پس جمله روندگان را حوالت حرکت و طلب بدین دل اثر پذیرست که وجود

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: **دهی**.

۲ - در نسخه اساس و ابصه بود اصلاح شد، **رك**، ص ۲/۱۱۰ ح.

۳ - کلمه « جز » از قلم افتاده و کاتب آن را بر بالای سطر افزوده است.

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۴۶: در نسخه اساس « **اليه المصير** » بود.

اصلاح شد.

سجود دعوت میکند و منتهای طلب در محبت و معرفت بدان حقیقت دل است که آیت الهی است که بجزود رونده را بشهود میرساند و روش بدین اثرست و کشش از آن گوهرست و حاصل از هر دو حقیقت معرفت معبود لم یزل است . و اما سر حالات مناجات دل بنده است با نظر الهی بوسیلت معرفت ، و دل بمیراث و سر بمثال نقش او ، و لکن چنان پنهانست که الا خداوند تعالی نخواند و نداند اذنه بعد السرو احنفی .^۲

پس عمل از تن بنده بخدای رود و علم از ادراک بنده برضارود و حقیقت هر دو آن سرست که از دل بخدا رود و علم از ادراک بنده برضارود و در علم و عمل ملک و فلک در گنجد اما سر دل بنده در ادراک هیچ آفریده نیاید که مناجاتی است در خلوت میان دل و حضرت و هیچ واسطه در میان نگنجد که نفس رونده صاحب (۹۵پ) خبریست از اثر سر دل بظاهر ، و نظر عزت که بتواتر از حضرت عزت بدل مؤمن می رسد حافظی و رقیبی است که سر دل بنده را از اغیار و غار نگاه می دارد تا سر آن بدل بنده می پیوندد و سر آن دل بخداوند می رسد و قناعت برین دو وسیلت مسند می باشد .

سؤال : بسط و قبض چیست ؟

جواب : بدانکه بسط و قبض دو حالت است که بر دل بندان می در آید یکی مانند روز که دل را حرکت و بشر و بشاشت دهد تا چون دل در قبض افتد چنان منظوی گردد که بار یک کاد برگ نتواند کشید و چون در بسط افتد چنان انتشار و انفساح یابد که هر دو جهان در وی پدید نیاید . و قبض دل را از قهر و کرم و بسط از لطف و کرم . و تلون احوال روتدگان ازین دو حالت است . و سبب قبض و بسط وقتی خوف و رجا باشد . و وقتی عشق و نفرت . و وقتی قربت . و وقتی حرص و قناعت . و وقتی هجر و وصل . و وقتی سبب بیعت شود

۱ - در نسخه اساس : منتسب .

۲ - قرآن . سوره طه (۲۰) آیه ۶ : فانه ...

چنانکه مستور گردد رونده^۱ بداند که قبض و بسط او راحت سبب است^۱ و گمان برد که بی سبب است و هرگز بی سبب نباشد لکن سبب پوشیده تر باشد. لطف و قهر و کرم و مکر، و آن قبض و بسط بدان ماند که ابر در روی آسمان آید و ابر که منقش گردد و ابر بی سببی نباشد اما نفسانی و اما دنیاوی و اما آخرتی و اما الٰهی . و چون بصیرت بکمال رسد و^۲ حقایق معرفت مکشوف شود و^۲ قبض مغلوب بماند و بسط غالب و منتشر (۹۶ر) گردد و در جمله باسط و قابض خداوندست و دل رونده محلّ این دو خصلت است و چون حقیقت دل ظاهر گردد و تلوین بتمکن بدل شود حکم دیگرگون باشد . والله اعلم .

سؤال : خاطر چیست ؟

جواب : بدانکه دل را حرکات خفی است در مبادی بحسب ادراکات و آن هر حرکتی را خاطری گویند و خاطر بر سه قسمت باشد : یکی بگرد هوا آمده و هم در حسیض طمع و دنیا مانده باشد و این خاطر شیطانی است . و دیگر خاطر آنکه در دام دنیا توقف نکند ، بگذرد و از آخرت خبر آرد و انزعاج کند رونده را بوقا و از هوا منع کند و آن خاطر ملکی است . و سدیگر خاطر آنست که سلسله رونده گردد و از جمله مصنوعات و مکنونات بیزار باشد و الا در عالم قدس قرار نگیرد و آن خاطر ربّانی است . پس خاطر شیطانی غافلان راست و خاطر ملکی عاقلان راست و خاطر ربّانی عارفان را و مختاران را .

سؤال : وارد چیست ؟

جواب : بدان که خاطر از رونده است و وارد بر رونده و واردات که از غیب بدل روندگان رسد نیز آثار متفاوت نماید بمقادیر وقایع و اختلافات خیالات تا

۱-۱ ، شاید بوده است : نداند که قبض و بسط او را چه سبب است .

۲ - از معنی جمله چنین بر می آید که یکی از دو « و » زائدست . شاید صورت اصلی جمله چنین بوده است : « و چون بصیرت بکمال رسد حقایق معرفت مکشوف شود و... یا : « و چون بصیرت بکمال رسد و حقایق معرفت مکشوف شود قبض مغلوب بماند . »

یکی را وارد خفی باشد و ضعیف که چون انك كدورت به بیند منقطع گردد و یکی وارد لطیف باشد بوقت آنکه روح را بخواب فراغت یابد آن وارد بوی پیوندد و بعضی را واردات قوی و متواتر افتد که بهیچ حالت منقطع نگردد. و این واردات غیبی که بدل رسد پیکان قدر باشند که از عالم غیب اخبار بسدل روندگان و نامهای لطیف ملکوتی (۹۶پ) بوی رسانند و آنچه مضمون ورود ایشان باشد بر دل طاهر کنند و آنچه حاصل ورود رونده باشد از خاطر بگیرند و ببرند. و در عالم مجاهده وارد بقدر ورداست گفته اند که: من لا ورده لا وارد له، و در عالم مشاهده وارد سبب ورد است که اصل عالم بقاست و فرع عالم فناست. و از اصل بفرع وارد رسد. پس وارد غرض خاطرست و حافظ هر دو ورد است و منبع جمله در است.

سؤال : وقت چیست ؟

جواب : بدان که زمانه منقسم است بماضی و مستقبل و حال. و ماضی روزگاری است گذشته و مستقبل روزگاری است آینده و حال روزگاری است حال آنکه از روزگار مستقبل و ماضی خواهد شدن در وقت گذشته حاضر باشد و حال را هیچ توقف نیست و ماضی را هیچ عود نیست و مستقبل را هیچ حکم نیست. زمان رونده زمان حاضر است که بیک طرف بس گذشته دارد و بیک طرف بس آینده آنرا وقت گویند یعنی اکنون. و در حقیقت مدت اکنون الا بقدر عبارت نیست که اگر همین لفظ بازگویی عبارت مکرر باشد و مدت مجدد.

پس حاصل رونده از روزگار وقت است و فرصت کار کن و آنرا روزگار است و وقت سریع الزوال است و قلیل البقا اما کثیر المنع و کثیر المنع که رونده بیک زمان حاضر چندان وبال حاصل کند که بعد از آن نتوان داد. و باشد که چندان دوات حاصل کند که بتمام عمر سگوار آن نتوان داد.

۱ - در نسخه اساس کتاب روی این دو کلمه ملاحظه فرمائید: «ما یومر به» و «ما یومر به»

بدل بسته است به «حال» و «سبب» بالاین دو کلمه «ما یومر به» و «ما یومر به» هم متناسب است.

(۹۷ ر) و ادراك آن وقت که او را زمان حاضر میگویند که در عبورست بسال و ماه و روز و ساعت و قدم حساب و حفظ نتوان کردن بل که مراقبه او بنفس و خاطر شاید کردن که کسی که بنفس رسد وقت داند و کسی که بخاطر رسد وقت بیند دیگر همه از وقت اسم حاصل دارند و بس . اما رونده چون صاحب نفس چنانکه صورت زمان را حکم ماضی و مستقبل و حاضر در میانه برزخ این دو طرف رونده در زمان بیرون نیاورد استغراق خویش خواهد در خلوت با حق ، هر چه روی در دنیا دارد ماضی شمرد و الماضی لایندگر و هر چه روی در آخرت دارد مستقبل شمرد و المستقبل لاینتظار آنچه مقدار خلوت و مدت شهوت و زمان حضورست آنرا وقت شمرد تا هر که حاضر باشد شاهد گردد ، صاحب وقت شود اینست که گفته : الصوفي ابن وقتیه .

۵

۱۰

وقت را امل نیست بل که وقت با اجل همبرست در آید ، بنماید و بر باید و ببرد که الوقت سینی قاطع ، وقت تیغ برنده است ، طمع ماضی و انتظار مستقبل را از خاطر رونده قطع می کند و خود آینه دار مطلوب را نقد خلوت میکند . هر که را این ادراك باشد همه عمر او وقت باشد و هر که ازین معانی محروم ماند هم اوقات ماضی مرده باشد که حکم فرمان ماضی مرگ است و حکم زمان مستقبل حکم عدم است که فرزند در رحم است و حکم وقت رونده است که حاصل و فاعل و قابل و قابل است و برزخ رونده و صبح حال او و فاصله عقد روزگار او وقت است . حکم وقت بنفس داند ، حق او بخاطر گزارند و سر او ببصیرت دریابند و حقیقت او (۹۷ پ) بدل شناسند . و وقت را غیری است که چون جمال بنماید رونده خواهد که از وی عبارت کند در گذشته باشد تا بدست نه عبارت ماند نه حکایت . و حقیقت نماند . پس سبب وقت روح را همچنانست که سبب زمان دراز بشخص

۱۵

۲۰

۱ - شاید بتوان تصور کرد که در این جا چیزی از قلم افتاده و مثلاً بوده است :

همچون اوقات

۲ - شاید بوده است : « زمان » ، بقیاس جمله بعد : « حکم زمان مستقبل ... » .

و آنچه بشخص در زمان جوید دل در وقت بازماند و وقت عزیزست هر کسی جمال او در نیابد و آنجا که او جمال نماید هر چه کاین و فاسدست در آن خلوت نگنجد و جمله خارج و محروم بمانند چنانکه سید عالم علیه السلام خبر داده است که : **لِيُبْعَ اللَّهُ وَقْتُ لِدَسْعِهِ مَلِكٌ مُقْرَبٌ وَلَا قَبِيَّ مُرْسَلٌ** .

سؤال : قرب و بُعد چیست ؟

جواب : قرب مرتبه ایست که رونده را پدید آید که حجب و اسباب بر خیزد و مسافت دراز منقطع گردد تا همه احوال و افعال او بنور خفی منور گردد و هر چه کند و گوید در آفرینش هیچ کس را مخالط و مستمع و مرجع ندیند الا حق را . و بدل و بجان و بهمت و خاطر بحق تعالی نزدیک باشد و در اخلاق ایزدی نزدیکی جوید . تقرب دیگرست و قریبت دیگر : آنچه تقرب است از حرکت عبودیت است و آنچه قرب است از جود الهیت . و قرب رونده بیاری تعالی نه بصورت باشد و نه در جهت و نه از راه علت بل که بمحض معرفت دل و اتصال جان باشد و هر که از راه حس و حرکت و وهم و خیال بخداوند تعالی تقرب جوید آن تشبیه باشد . قرب خداوند تعالی از امثال و اوصاف و اشباه و اتصال و انفصال و ارتحال و نزول و حلول و وصول منزّه است و پاکسی او بهیچ وجه از وجود بیرون (۸) ندارد و نگیرد بچیزی از چیزها .

پس نزدیکی اونه باتصال باشد و نه بقطع مسافت و نه بتهمت زمان و مکان . این چنین نزدیکی بر اجسام روا باشد نه بر خالق اجسام . و بعد اونیست از دوری مسافت باشد و نه از انفصال بذات یا مفارقت از منزلی بمسافت و مسافت بعدهم بر اجسام روا باشد . و در جمله قرب و بعد از تحریک است . پس بر قرب و قبول حدود باشد و حضرت عزت ازین اوصاف منزّه است . پس قرب و بعد صفتهای رونده اند چون رونده در ظل طبع است . پس در غیاب مغرور گردد و بامثال و اشباه باز ایستد تعبیه باشد و دوری او حجاب جهل او باشد که از حقیقت هیچ فایده و راحت بوی نرسد محروم باشد و حقیقت دوری

حرمان است . و چون رونده بصورت قناعت نکند و از وسایط بگذرد بخلوت حق راه یابد قربت باشد ، و نزدیکی او مدد علم و معرفت او گردد تا از حقایق اصلی فایده کلی بپذیرد . و مدد گرفتن از حق تعالی قرب است و این قرب و بعد دل راست و این بردو گونه است : یکی آنکه دل بصفا بخداوند نزدیک شود ، و یکی آنکه خداوند تعالی ویرایی واسطه و وسیلت بمنزل قرب راه دهد و آن قرب را هرگز بعد راه نزند .

پس قرب بنده اقبالست برحق ، و قرب حق قبول است مر بنده را ، قال الله تعالی : **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي قَرِيبٌ**^۱ . و چون رونده بولایت قرب راه یابد درازی راه بروی کوتاه شود و هرچه وعده دیگران است (۹۸پ) نقد حال او شود **أَنَّهُمْ يَرْوَدُونَ بَعِيدًا وَكَرِيبًا**^۲ . پس قرب بنده همت است و بعد او غفلت ، و قرب خداوند رحمت است و بعد او نقت است و محنت ، و در طریقت حقیقت قرب دیدن اوست در همه احوال ، و حقیقت بعد دیدن خود است در همه احوال که هر که بخود مشغول گشت بعیدست و هر که از خود فارغ شد قریب است .

سؤال : غیبت و حضور چیست ؟

جواب : بدانکه در طریقت بقالب و صورت التفات کمترست ، همه احوال طریقت بدل معلق است و هر که را از دل خیر نیست از احوال طریقت او را هیچ بهر نیست ، **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَإِنَّ يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ** . و دل را مقامات و حالاتست وقتی که در خوف و رجا افتد بسط و قبض در وی پدید آید ، وقتی در ولایت مطالعت ملکوت و ملاحظت جبروت وی را حضور و غیبت پدید آید . و غیبت بازگشتن رونده است از ولایت ظاهر بولایت باطن و غیبت شبه خوابست ، حواس ساکن شود و اطراف از حرکات فرو ایستد ، و دل بخود رجوع کند اگر دران رجوع بحق رسد و از حقیقت خبریابد آن تنبه را حضور گویند ، و

۱- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۸۲ .

۲- قرآن، سوره معارج (۷۰) آیه ۶-۷ .

حضور رسیدن دل است بحق و دیدن حق در همه احوال . و غیبت دو گونه است : یکی غیبت دل است از معنی بخود ، و آن مذموم است و این را غلبه گویند ، و یکی غیبت خاطر و همه بندست از خود بدل و محمود است ، و ابتدا این غیبت را دهشت گویند چون غالب شود حیرت گویند ، چون بدوست رسد حضور گویند . پس غایب هر چه کند (۹۹) بخود کند و حاضر^۱ هر چه کند بمدد دوست درست^۲ کند .

سؤال : هیبت و انس چیست ؟

جواب : بدان که طالب در روش است و تلون در خاطر اوست یکی غیبت و یکی حضور ، چون در حضور باشد از عز وصول دل او بهره مند گردد ، و بر او دو حالت پدید آید : یکی هیبت . و یکی انس . و هیبت از ملاحظت جلال است که چون دل حقیقت بی نیازی دریابد و بر اسرار قهر ربانی مطلع گردد هیبت سایه بر دل او افکند ، روح و فرح دران دل منجمد گردد . و هیبت بالای قبض است که غلبه قبض از صنعت است و ظل هیبت از صفت ، و صفت بالای صنعت است . پس قهر هیبت جلال چون بردل مستولی گردد انزعاج و خشیت دران دل پدید آید . در انابت باثر هیبت همت با خشیت باشد ، قال الله تعالی : من حی الراحمن دالعیب و جاء بقلب منیب^۳ از خوف است و هیبت از خشیت ، و خوف از افعال رود و خشیت در احوال . و چون رونده بنور جمال مطمئن گردد و روح حضور ویرا فرح وصال بدهد انس گیرد بلطف جمال و انس بالای بسط است و از محض نور جمال است که منتهیان را در حضور هیبت از دل باشد و انس بجمال . و هر چه باشد قبض و بسط بینند بمدد خوف^۴ و رجا . منتهیان در هیبت و انس در غیبت

۱ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل نوشته است : حاضر .

۲ - کاتب در حاشیه ، روی این کلمه نوشته است : مستحق .

۳ - قرآن ، سوره ق (۵۰) آیه ۳۲ .

۴ - کلمه خوف ، در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه آورده است .

و حضور . و قبض و بسط دل را است ، هجر [و] وصال دل است و هیبت و انس سر را بیان جمال و جلال است و از جمال مراتب سید عالم علیه السلام عبارت کردست که : *أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ* ، خوف و رجا است (۹۹پ) و *أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ* قبض و بسط است و *أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ* هیبت و انس است ، و آن حالات بر زیادت و نقصان مراتب است و قرب و بعد بوسیلت غیبت می گردد و صاحب واقعه چون بصیرت دارد بر احوال خویش در مراتب مطلع تر از گویندگان بیرونی باشد .

سؤال : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چیست ؟

جواب : بدانکه دل را منازل است چون سلامت و انابت و وجل و سکونت و طمأنینت ، و هر یکی را در منزلی خاصیتی دهد و برا و قراری و فراری نماید تا آنگاه که از تصورات جوانب و تعلقات بجهات برخیزد و یکباره بولایت علم راه یابد و زنگار جهل از آینه بصیرت او زایل شود و صیقل فضل از دل آن مرآة را بزداید یا بنار محبت یا بنور معرفت تا آنگاه که صافی گردد و دران صفا بحقیقت الهیت عالم شود . چون علم جمال خویش از نقاب غیب عرض کند ضمیر دل بجمال علم محیط گردد آن احاطت را علم یقین گویند . چون از پرده برون آید و نقوش او را بکیفیت و کمیت بدیده دل مطالعت کند آنرا عین الیقین گویند . و چون آن نقوش مرکوز صفت او شود و منقوش مکین او گردد که از زوال و فساد آمن شود آنرا حق الیقین گویند .

ولایت علم الیقین فراختر از همه مراتب است و بیشتر مؤمنانرا درین ولایت جایگاه دهند و ازین دولت بهتر دهند^۱ و سرای پرده عین الیقین در روزن ولایت علم الیقین است ، طالبان مدرک را و محبان منصف را و عارفان را در وی مأوی دهند (۱۰۰ر) و حجرة حق الیقین خاص الخاص است الا محققان کامل و محققان عاقل را

۱ - بقیاس معنی افزوده شد .

۲ - شاید : بهره دهند

- در وی مقرّ نسازند و هر که بدولت خانه حق الیقین رسید نیز آفت تغیر را با نیت دل او کار نماند و شك و شرك و تهمت تفرقه را بدان دل دست نرسد . و علم الیقین نزل طالب است در منزل ، و عین الیقین نقل طالب است در مقصد ، و حق الیقین خلوت طالب است با مطلوب ، و ورای این حد سلوك و وصول عبارت و اشارت نیست و ما در کتاب دیگر شرح این مدارج بتفصیل و تحقیق داده ایم و پدید کرده حدود ۵ روندگان در وی و حقوق پیغامبران از وی ، و درین سؤالات زیادت ازین وسع و طاقت هست بشرح دادن اما اجازت نیست اینجا بیش ازین بیان کردن *والخرد کعبه الإیثاره* . علم الیقین نهایت دل است حوالت همه چیزها ببیان دل است و دل است که آینه خلق و میزان حق و منبع حقیقت است و ازین سؤالات و جوابات مختصر بهره صاحب دل راست و چون ما باول کتاب شرط کرده ایم که سخن غامض و منغلق کمتر آوریم تا فایده ظاهرتر باشد نتوانیم خلاف شرط کردن که *التؤمنون عند شروطهم* و الا بیانی بکمال در هر فنی و فصلی برفتی هر چند که پارسی خوان را این قدر کفایت است و دیگر طالبان خود همه معانی محقق و مشروح در عنصر باز جویند و بخوانند که این پنهان ترست .

۱۵ باب دوم در الفاظ حالتی

و در وی ده سؤالات .

سؤال اول : حال چیست ؟

- جواب : بدان که ارباب طریقت را تسابوها (۱۰۰ پ) باشد از انوار الهی باوقات عزیز چون نماز و سماع و خلوتها که باوقات کنند و از تسبیحات انوار الهی بر حسب صفای دل ایشان باشد هر چند صفای دل زیادت تر حالت غالب تر . و چون

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در - اشبه نوشته است : و ح : اعداد .

۲ - شاید : آن امجیات ... ، ضبط نسخه اساسی نویسنده معنی ندارد .

کدورات بدل راه یابد منافذ و روزنهای دل منسد گردد و از عالم غیبی هیچ نور [به] دل نیاید و چون ضیای آن نور نباشد آدمی را هیچ تابش و گردش نباشد . پس اصل حال از صفای دل است و همچنانکه تن را در عبادت خیرست دل را در وقت خلوت است و آن حالت است و (۱۰۱، ۱، س ۷) ^۱ با وقت مساعد است ، وقت بر مثال آینه است و حال بر مثال ضوء آینه و محلّ حال وقت است و مدرك وقت دل است چون صافی باشد . و حال را سرعتی تمام است که ادراک نتوان کردن اما او را آثارست که بعد از زوال و عبور بر مرید پدید آید از تقلقل و تزعزع و انزعاج و غیبت و غلیبان و صعقات و حرکات و مانند این اوصاف و از جمله آن توابع و آثار حال است نه از ذات حال . و متکلمانرا مفهوم حال چیزی دیگرست اما اطلاق لفظ صوفیان بر معنی است که از واردات غیبی بوقت صافی در خلوت نفسانی بدل رونده رسد که آثار آن در سلوک و حرکت ظاهر گردد آن معنی در دل حلول کند و حایل گردد میان دل و میان التفات بآفرینش و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه ^۲، و این معنی حال ضیا است از روزن غیب بمدد الهام از راه

۵

۱۰

۱ - در نسخه اساس از این جا تا چند صفحه رشته ارتباط مطلب گسیخته می شود و این حالت از وسط صفحات روی می دهد نه از آخر صفحه تا گمان کنیم برخی صفحه ها نابجا قرار گرفته است . چون دنباله موضوعی را که از وسط صفحه ای ناتمام می ماند می توان در خلال سطور یکی از صفحات بعد جست بعید نیست که این نسخه از روی نسخه ای دیگر نوشته شده باشد که در آن برخی صفحه ها در جای خود نبوده است و ناچار وقتی متن کتاب به نسخه اساس ما منتقل شده پایان صفحه های نسخه اول در وسط صفحه های نسخه حاضر قرار گرفته است . در هر حال چون نقل این چند صفحه به همان صورت نسخه اساس مبهم و مغشوش می نمود ناچار تا حدودی که مصحح می توانست مطالب را به سیاق معنی و دنباله موضوع منظم کرد . البته در هر جا اشاره می شود که بقیه مطلب در کدام ورق از نسخه اساس قرار گرفته چنان که ادامه موضوع بالا از سطر هفتم صفحه ۱۰۱ ر ، به سطر دهم صفحه ۱۰۱ پ موکول می شود .

۲ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲۴ .

ولایت استقبال دل صافی کند (۱۰۱ پ) سر او در دل بگردد و مرد در اثر او بگردد نه تبشی باشد از وی تابش تولد کند و ازان تابش گردش پدید آید اگر دران گردش صدق با حال بهم ضم شود کششی روی نماید اول لوامع است آنکه لوائیح آنکه احوال آنکه طوالع آنکه جواذب و جذبته من جذبات الحق قوازی عمل المشغلین، والله اعلم .

۵

سؤال : ذوق چیست و شرب چیست ؟

جواب : بدانکه ابتدا [ی] محبت حال را ذوق گویند و ذوق ادراک الدینی ضعیف است یا نیل الهامی خفی تا مادام در ابتداست و رونده در وی متقلب و متردد است ذوق گویند و احوال صوفیان بذوق حاصل آید نه بعلم که دانستن داروست و ذوق چشیدن داروی . و اطلاع بر حقیقت طعم و ماهیت داروی بذوق حاصل آید . و اما شرب خوردن معنی صرف است از جام حریف یا رجوع است از صورت حرکت بحقیقت عبارت (۱۰۲ ر . س ۱۱) . و نهایت ذوق شرب است و ذوق بر حد دنیاست و شرب بر قدر عقبی . اینجا که عالم وسایط است از معانی الأذوق بخلق رونده نرسد و صلاح دنیا دران ذوق است قال علیه السلام : ذاق طعمه الانسان مر رضی بالله رباً . الحدیث الی آخره . و گفته اند : من ذاق عرف . و شرب صدق و وعود است در عالم بقا بنده باقرب رسد و ذوق بشراب بدل شود یعنی کمان بهان بنفش عیان گردد و سفیمیم^۲ رجهه شراباً طهوراً^۳ .

و ابتدای روش طالبان حکم دنیا دارد منقلب و متلون است حط سادات در ابتدا ذوق است اما انتهای روش طالبان حکم آخرت دارد که سلوک است .

۱ - ادامه موضوع از سنن دوارقمم صفحه ۱۰۲ .

هو کول می شود .

۲ - در نسخه اساس : نهایت و . بقیاس معنی است اصلاح سادات .

۳ - در نسخه اساس : مقام . اصلاح سادات .

۴ - قرآن ، سوره دهر (۲۶) آیه ۲۱ .

انجامد ثبات و طمأنینت و تمکن پدید آید ، رونده بدارالقرار رسد ، ذوق بشرب بدل گردد ، هرچه در ابتدا چشیده باشد بقطره قطره در انتها بیاشامد بدریا دریا . پس ذوق چاشنی معنی^۱ است در وقت و حال که بدل رسد بقدر ادراک بصیرت و با عزیمت امتزاج گیرد بمقدار معرفت صفت و شرب تواتر از فتوح است از توارد غیبی در کاس انفاس از دن^۲ (۱۰۱ر) دین الهی بحسب درد منتهی تا یکی را وقت بر شرب غالبست یکی را شرب بروقت مستولی ، یکی از هر دو در حجاب یکی بر هر دو غالب قدعلیم کل أناس مشربهم^۳ مبتدی را نیست لاف شرب زدن که اسراف باشد قال الله تعالی : کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا^۴ . و ذوق شوق آرد و ز شرب عشق زاید و تفاوت میان ذوق و شرب همچندان است که میان شوق و عشق . و چون معنی باز کنند ذوق بر مزاج اولیا راست آید و شرب بر مذاق انبیا راست آید که ایشان بصریح وحی مدد گیرند و آنان از تعریض الهام و نسبت الهام بوچی چون نسبت قطره آبست ببخوری . و فایده ذوق آنست که مرد از علوم^۵ جدا کند و نهایت شرب (۱۰۱پ، س ۹)^۶ آنست که جدا کرده را بخواص

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است :

معین .

۲ - کاتب در حاشیه نوشته است : خُم ، و « دن » را به کسردال و تشدید نون ضبط کرده . دن در عربی به فتح دال و تشدید نون است و در فارسی نیز به فتح دل و سکون نون بدون تشدید آمده ازینرو کسره دال حذف شد .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۵۷ ؛ سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۰ .

۴ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۹ .

۵ - آیا ممکن است ، با توجه به کلمات « جدا کرده ، خواص ، در جمله بعد ،

« عوام » باشد ؟

۶ - دنباله موضوع از سطر نهم صفحه ۱۰۱ پ ، به سطر سیزدهم صفحه ۱۰۲ پ

« و کول می شود .

رساند . سید عالم علیه السلام گفته است : هر که از حوض من یک شربت بخورد هرگز تشنه نشود من شرب من حوضی لا یدغمها بعداً . و این شراب که صوفیان عبارت کنند نور شهودست و دست گیرنده وجود است و کف دهنده جود است و وقت شراب شهود است و میعاد سجود است و اسجد و اقترب^۱ (پ، س ۱۸) .^۲

سؤال : محو و اثبات چیست؟

۵

جواب : بدانکه محو ستردن و پاک کردن بدیهاست از لوح عجب و تکبرست از دل ، و بجمستگی مراد از محو برخاستن رونده است از دیده و دل خویش ، و خالی داشتن دل است از اندیشه‌های آفریده‌ها ، و اثبات نهادن نیکی است بر مواضع بدی و بیشتر آیات معانی است بر صیغه دل و تبدیل اخلاق (پ ۱۰۲ س ۱۳) بدست باخلاق نیکو و تحصیل تشبه بمقبولان مقبل . و در جمله حقیقت محو خالی گشتن دل است از مرد^۴ و آراستن دل است بنور حق و محو از شرط لا اله الا الله است و اثبات در طرف الا الله . هر چه توحید را نشاید از دل (۱۰۳) بیرون باید کرد هر چه حقایق توحید است بر دل باید نگاه داشت تا محو و اثبات حاصل آید . و اصل آنست که رونده خود را از خود محو کند و تصرف الهی بر خود گمارد که لوح را تا از هذیان بنشویند قرآن بر وی نویسند و تا رفود هم از دل محو نکنند آیات وفا بر وی ننگارند که همچنانکه در یک شخص دو دل نباشد در یک دل دو مقصود نگنجد .

۱۰

پس شرط طریقت اینست که سالک نخست اغیار را محو کند آنکه سر

۱- قرآن، سوره علق (۹۶) آیه ۱۸ .

۲- دنباله موضوع از سطر هجدهم صفحه ۱۰۲ پ . در سطر بیستم صفحه ۱۰۲ .
مؤکول شده است .

۳- دنباله خطاب از سطر بیست و نهم صفحه ۱۰۲ پ . در سطر بیستم صفحه ۱۰۳ .
مؤکول می شود .

۴- در نسخه اساس روی کلمه « مرد » مشابهی است و در نسخه دستنویس

را اثبات کند که الّآ ربّ العالمین^۱، و سید عالم علیه السلام همچنین محو کرد که لا اله الاّ الله آنکه اثبات کرد که الّآ الله . و سنت راه ایزدی این است که محو فراش فرستد آنکه از اثبات نقاش فرستد که يَمَحُوْا اللّٰهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ^۲ . و محورونده آنست که از وی نه اثر عجب ماند نه شبهت خیال نه تهمت آمال نه غرور باحوال . و اثبات تمسک اوست بمحبت ذوالجلال . محو تطاهر احوال و اعمالست ، و اثبات تحصیل کمال و اخلاص است و اخلاص در محو است و خلاص در اثبات . محو قهر لوازم وجود است ، اثبات استقرار در انوار جودست . (۱۰۳ پ س ۱۵)^۳

سؤال : صحو و سکر چیست ؟

جواب : بدانکه احوال روندگان در خوردن شراب معنی متفاوتست بعضی سریع النفیر اند که باندک ادراك در ولولة مشغله (۱۰۲ پ) و اضطراب آیند و بعضی غالب السکون اند که بهر چیز متقلقل نشوند . اما اصحاب اضطراب بر مثال آبگینه اند زود نور پذیرند و زود شکسته شوند و اما اصحاب السکون بر مثال آینه اند همان نور که آبگینه پذیرد بپذیرد و زیادت و نیکوتر اما زود نشکند و پای دار بماند . و بیشتر روندگان در گردش متلون اند و مضطرب و در ادراك معانی متزلزل و پیوسته حرکات نمایند از جنون عشقی و باشد که غلبه شرب حاصل آید تا بحد سکر رسد که از ان و ارادت غیبی که در مطارح دل افتد بزفان عبارت کنند . مستان که شراب بریشان غلبه کند اظهار اسرار کنند و هتک آن طلبند که سبب آن باشد که ظهور معنی بر قوت دل ترجیح گیرد عقل طاقت تحمل ندارد ، پرده سکون منخرق شود چنانکه حالت حسین بن منصور بود که آن کلمات دلیل سکر بود که افشای سر دل

۱ - در قرآن سوره شعراء (۲۶) آیه ۷۷ نیز آمده است : فانهم عدولى الّآ ربّ

العالمین .

۲ - قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹ .

۳ - دنباله موضوع از سطر پانزدهم صفحه ۱۰۳ پ به سطر هیجدهم صفحه ۱۰۲ پ

موکول می شود .

خویش کرد از نور بمنور عبارت کرد و چنانکه حالت موسی علیه السلام بود از جمله انبیا که چون شراب کلام ایزدی بر وی غالب گشت قدم از دلیری از دایره استماع بیرون نهاد و قصد بساط انبساط کرد . چون قهر شراب غلبه کرد در عربده آمد که : **أَرِنِي أَذْظُرَ إِلَيْكَ** ^۱ . مرید بسکر حاصل کردند تا چون سکر بکمال رسید طاقت عبارت نماند (۱۰۳، ۱۷) ^۲ **خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا** ^۳ بود ازان چون افاق و صحو ^۴ پدید آمد که **فَلَمَّا أَفَاقَ** ^۵ حالت سکر را در افاق زلت شمرد قال : **سُبْحَانَكَ قَبِيحَ إِلَيْكَ** ^۵ .

پس سکر از سر غلبت نور حقیقت است بر قوت ^۶ عقل و بصیرت دل تا هر دو بوی مغلوب گردند سلامت بملامت و سکون بحرکت بدل شود . اما صحو از کمال رزانت است و از ثبات عقل که ادراک می باشد و ثبات می آید . و نشان سکر در حرکت حسین پدید بود و اثر صحو و افاق در حرکت جنید ظاهر بود که آنچه معنی بود جنید می داشت اما در افاق بود اجازت نمی داد که عبارت اصحاب سکر و جیون عشق بگوش اغیار رسد . و سکر بر حسب شراب است و صحو بر حسب کمال بود و شراب سید عالم از (۱۰۲) شربت جمله انبیا گران تر بود که **الكلام لموسى والبروقد للمحمد عندهما السلام** . اما قوت کمال او بیشتر از کمال دیگران بود **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدًا مِنْ رَحَلَتِهِ** ^۷

۱- ۴ ، قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۱۳۹ .

۲- در نسخه اساس این کلمه بی نقطه است . کاتب روی آن علامتی گذاشته و در

حاشیه نوشته است : خ . گمان می رود و مزید ، باشد

۳- دنباله موضوع از سطر مقدم صفحه ۱۰۳ ، به سطر اول سطر ۱۰۴

دو کمال می شود .

۴- قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۰ .

۵- کلمه و قوت ، در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه آورده است

۶- شاید : جنون .

۷- قرآن ، سورة احزاب (۳۳) آیه ۴۰ .

لاجرم شراب غالب تر بود عمل کامل تر بود که احوال شب معراج و دیگر خلوات بر وی هیچ ظاهر نبود و هرگز قدم از غار عبودیت بیرون ننهاد و همیشه درین اقامت مانده افلا اکون عبدا شعوراً .

پس سکر مرد را بانبساط راه دهد اما صحو همیشه در مرابطه دارد و در مراقبت با هیبت دارد تا هر چند نزدیکتر باشد خاموش تر باشد . پس سکر از لوازم مبتدیان است و صحو از حلیت منتهیان و سکر از تلون زاید و صحو از تمکن (۱۰۲ پ ، س ۹) .

سؤال : فنا و بقا چیست ؟

جواب : بدانکه حقیقت فنا برسیدن رونده است در خویشتن چنانکه از وی هیچ اوصاف حیوانی و نعوت بشری و اخلاق شیطانی بنماند یکباره در وی منعدم گردد و عرق و بیخ و اصل و شاخهای او فانی شود که درو هیچ وصف از اوصاف مذمومه پیدا نتواند آمدن و از وی حرکات بنماند در چیزها که نشاید همچنانکه در آخر الزمان بنفخه صور اسرافیل جمله (۱۰۳ پ) ۲ اجزای عالم فانی شود باید که بیک لمحة نور ذوالجلال جمله زواید و اواحق آدمی فانی شود تا چنانکه در نهایت ضایع ۳ ماند و بس . و در صفت رونده نیز محبت الهی ماند و بس دیگر جمله رقوم محو شود و همه مرقومات فانی شود بنده از همه احکام مرده گردد و بیک حکم زنده ماند و آن بیک حکم محبت ایزدی باشد . و بقای اصلی در فنای کلی نهاده اند جزوی محو میشود از خلیقت و جزوی مثبت می گردد در حقیقت چون یکباره

۱ -- دنباله موضوع از سطر نهم صفحه ۱۰۲ پ به سطر پانزدهم صفحه ۱۰۳ پ

موکول می شود .

۲ - از این پس رشته ارتباط مطالب بر طبق نظم صفحات نسخه اساس مرتب است ،

رک . ص ۱/۲۰۰ ح .

۳ -- ظ : صانع .

فانی شود بکلی با حق بساقی شود مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْشِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً^۲ . آن عمل صالح فناست و آن حیوة طیبة بقا ، و آن فنا و بقا نه در سکون و حرکت است بل که در رفض موجودات است بکلی که دل بنده بی نشان و بی رقم گردد ، در هیچ چیز مدعی نماند ، آفریده در وی متصرف نباشد ساکن شود دفین گردد از موات شمرند آنگاه در آن بی نشانی ویرا فانی گویند. بعد از آن دست تازه شود و حکم غیبی مجدد مدد کند ویرا باقی گویند دل در فنا که بقای حق در فنای خلق است و بقای معنی در فنای دعوی و بقای دل در فنای کُل است و بقای جان در فنای خلقت است کُلٌّ مِّنْ عَلَیْهَا فَنَاءٌ وَیَبْقَىٰ وَجْهٌ رَّجَاءٌ^۳ ظاهر گردد که حجب بر خیزد محجوب مکشوف نگردد . و جمله مصنوعات در راه حقیقت حجاب صانع اند بل که نور جمال از حجاب جلال اوست و اثر کسالت او مانع وصال اوست چون حجب خرق پذیرد و استار فانی شود آثار خلقت مفسح ذوالجلال والاکرام^۴ در ظهور بقا خود را جلوه کند که لَمِنَ السَّمٰتِ سَمٰوٰتٍ (۱۰۴) ظهور بود در فنای اغیار ببقای اسرار محبت شامل قدم گردد که لَمِنَ الْوٰحِدِ الْقَهَّارِ^۵ .

پس رونده می باید که درین طریقت بهمه اوصاف و اقوال و احوال از جامع و تفرقه فانی گردد تا آنگاه در حزب الهیت بفیض ربانی احکام او به نیک حکمی بدل شود آنچه در خود فانی شده باشد تا نجات اصلی باقی گردد ازینجا رونده را اسم بشریت بیفکنند نام باقی بر وی نهند چنانکه از سید عالم علیه السلام درست

۱- در نسخه اساس : ذکر و انشی ، اصلاح شد .

۲- قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

۳- قرآن ، سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۶ ، ۲۷ .

۴- اشاره است به آیه سریفه : وَیَبْقَىٰ وَجْهٌ رَّجَاءٌ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ

۵- ... اَمِنَ الْمَلِكِ الْیَوْمَ لَمِنَ الْوٰحِدِ الْقَهَّارِ ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶

۶- قرآن ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶ .

شده است که با جماعتی از صحابه خطاب کرد که : يَا أَهْلَ الْبَقَاءِ [يا أهل الخلود
اقطنون انکم تموتون لابل آتتم قنقلون من دارٍ الى دارٍ كما فعلتم من الأصلاب الى
الأرحام و من الأرحام الى الدنيا و من الدنيا الى القبر ، الحدیث .
سؤال : عشق چیست ؟

- ۵ جواب : بدانکه هر چیزی را غایتی است که چون آنجا رسد اسمی پذیرد که
پیش از آن نداشته باشد و از آن غایت و کمال خویش فراتر نتواند شدن و رجوع
باشد از کمال بنقصان چنانکه حالت طبیعت آدمی از ابتدای طفولیت روی در ترقی
دارد چون بغایت استوای عمر رسد و کمال حال خویش بیابد از آنجا روی در
نقصان نهد و در کهنولیت^۱ پیری افتد . و همچنین نبات در اول نشو روی در زیادتی
دارد و کمال خویش میطلبد و کمال او آنست که میوه بار دهد چون آنجا رسد
روی در قصور و فترت دارد و خشکی پذیرد . همچنین نفس ناطقه بحکم استفادت
بشخص نوعی پیوند کرد و کمال سعادت خویش طلب میکند بتعلم و تفقد حق
بغایت علم و کمال معرفت رسد از تربیت شخص دست بردارد و یکبارہ اعراض
(۱۰۴ پ) کند از انتهای خویش و آنچه باول سازد خود دیده باشد^۲ باخر و بآن^۲
۱۵ خویش ببیند . همچنین حالت دوستی از اول نظرت که بجمال معشوقی تعلق کرد
بحکم استزادت می افزاید و کمال و غایت دوستی طلب می کند چون بنهایت رسد
که دیگر زیادتی نتواند پذیرفتن و از شوایب شهوات آزاد گردد و از علایق نفسانی
مجرد شود و در غایت دوستی و کمال دوستی از هجر و وصل و رنج و راحت و
قرب و بعد فارغ گردد از آنجا روی در تلف نهد و بترك نصیبهها بگوید آن غایت و
۲۰ کمال دوستی را عشق گویند .

پس کمال نفس که بعلم بسعادت ابدی رسد حاصل او مرگ باشد و کمال عمر

۱ -- در نسخهٔ اساس این کلمه از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲-۲ ، در نسخهٔ اساس طوری نوشته شده است که شاید بتوان آن را « باخرویات »

نیز خواند .

انسانی که بغایت استوارسد مرجع او کسل و پیری و شکستگی باشد و کمال حیوانات همچنین ضعف و عجز باشد و نهایت غایت دوستی را در کمال خویش که عشق گویند حاصلش تلف اوصاف عاشق باشد که بیکباره از نهمات خویش باطل گردد و بمرادات عشق قیام نتواند نمود تا همچنانکه آن گیاه که آنرا عشقه گویند بر درخت میبودار پیچد بیکباره خشک کند حالت عشق نیز که بنفس انسانی رسد از^۱ ۵
شعب شهوانی و شاخهای زیادتی که مأوی گاه در و دام و سباع و وحوش و طیور بشریست که بوجود معشوقه نصیبهای متفاوت طلب کند بیکباره خشک کند و هوسات باطل گرداند و تعلقات زایل کند و در غایت دوستی روی از مطلوب بازگرداند و بفراق اختیاری رجوع کند تا هم در آن غم عشق بی درمان و بی گمان و بصفای حالت فانی گردد. و این چنین عاشق را حکم شهادت (۱۰۵ ر) کردست شارع علیه السلام
۱۰ چنانکه گفته است: *من عشق و کتم و عفا و مات مات شهیداً.*

پس همچنانکه جواهر معادن در طلب خویش نهایی دارند زمرد و لآزور که آنجا زرست بنباتی پیوندند^۲ چون انگور و خرما^۳ و نبات نیز علتی دارد که از آنجا بحیوانی پیوندد چون پیل و کرگ و شاه مرغ و دیگر حیوانات بزرگ آت و تسمه
۱۲ رتبت که سخن بدانند شنودن بعبادت مرد بی خود گردد و از آنجا بانسانیت پیوندند و آدمی را بنبوت رسالت نهایت است که بعقول اول و جوهر کلی تشبیه کند و یکی چون آنجا رسد از ولایت اجسام بیکبارگی اعراض کند و بکلی حکم جواهر روحی گیرند آن حکم در اشخاص است. و در اقوال نیز هم این است که سخن از ترقی بمرتبه ترقی گیرد تا ساعتی نظم گوید، ساعتی مثل، ساعتی حکمت، ساعتی...
۲۰ تا آنگاه که بنهایت وحی رسد که بیکباره از حکم حدوث بیفتد و طوری رسد که کلام الله شنود. و در افعال نیز که از عادت بطبیعت شود و آنکه غیرت گردد و آنکه

۱ - شاید: آن

۲-۲. در نسخه اساس از قلم افناده ولایت آن را در - اسبیه او و ده است.

۳- کاتب روی این کلامه علامتی گذاشته و در - اسبیه نوشته است.

بصدق نیت حکم اخلاص گیرد تا یکباره از ولایت حرکت هجرت کند و اسم دین پذیرد و بمعبود مضاف شود که **الْإِلَهَ الدِّينَ الْخَالِصَ**^۱. همچنین در احوال آشنایی افتد که آنرا معرفت گویند. پس نقل کنند بحالتی که آنرا دوستی گویند پس از آن محبت و خلّت قصد کمال کنند که از همه عوارض برگذرد عاشقی گردد. چون اسم عشق پذیرفت از ولایت خیال و اوهام بیرون شود از قبیل انوار الهی اسم پذیرد.

پس اسم عشق بر غایت (۱۰۵ پ) دوستی رونده نهند که یکباره در ولوله افتد و بتشبه الهیت موصوف گردد تا می پرستد عابد گویند، تا می داند عاقل گویند، تا می شناسد عارف گویند، تا از غیر او احتراز میکند زاهد گویند، تا بصدق قصد طلب او میکند مخلص گویند، تا در دوستی او قدم می نهد مشتاق گویند، چون در رضا جمله آفریده‌ها را می براندازد خلیل گویند، تا در شهود او وجود خویش بدل میکند حبیب گویند، چون چنان شود که فنا و بقای خویش یکباره در وجود دوست تلف کند و آن دوستی خود را هیچ زلت^۲ و بهانه نطلبد بل که در تشبه محض ذات معشوق مستغرق و مشغوف^۳ شود و برا عشق^۴ گویند. و این عشق سبب مفارقت میان تن و جان گردد تا از عالم سفلیات منقطع گردد و یکباره در ولایت علویات ارتفاع گیرد. و عشق او از نور شهود دوست تولد کند، مانند برقی است که در آید نور در دیده بنهد و آواز در گوش و سرعت در حرکت و اعراض از آفرینش در صفت تا اگر برعایت کاری برود نه برای غرض غیری باشد و برای^۵ نصیب خویش بل که

۱- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

۲- شاید : علت

۳- شاید : مشغوف

۴- کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است: خ، عاشق. با در نظر

گرفتن کلمات پیشین : عابد، عاقل، عارف، زاهد، مخلص، مشتاق، خلیل، حبیب، کلمه

«عاشق» در این جا متناسب تر می نماید ولی ضبط نسخه اساس نیز مفید معنی است.

۵- شاید : و نه برای ؛ ضبط فوق نیز مفید معنی است.

باضافت کاری می‌رود در عشق دوست و خیر و شر او بی اختیار او بجای دیگر می‌رسد. و او را از عشق خویش بهیچ چیز التفات نبود و فراغت التفات نباشد. چنانکه از حالت آسمان و آسمانیان ظاهرست از غایت عشق که بمعبود دارند حرکت دایم میکنند در طلب و از حرکات ایشان آثار مختلف و انوار متفاوت در عالم دنیا پدید می‌آید (۱۰۶) بخیر و شر و سعد و نحس بی قصد و اختیار ایشان که ایشان از طرف عشق بمعبود نه فراغت خویش دارند نه فراغت غیر، و لکن شدت عشق ایشانرا در کار می‌دارد و ازان کار اثری می‌رسانند و چون در عشق خویش بمطلوب رسند هم این مایه عشق که اصل حرکت ایشانست مایه سکون گردد بیکباره ساکن شود و ازانجا قیامت برخیزد و عشق بیا جان عاشق درین زمین همین میکند که در آسمان خواهد کردن.

پس عاشق را در اسم و معنی ولایت دعوی هیچ عبور نیست و در رقم قلم... و از حدوث و قدم هیچ عالم ندارد عکس شعاعی است که از ورای پرده غیب در روزن دل افتد که صاعقه واقعه در همه جوانب زند و عاشق را از همه چیزها و از همه جایها بازستاند و در حجره معشوق قربان کرده آید که العشق اوله وسواس و آخره افلاس. و در کتابهای دیگر ما بیان عشق کرده‌ایم بشرح تر هر چند که عشق از بیان و برهان معلوم نشود و در جواب تو این کفایت باشد.

سؤال : شاهد چیست ؟

جواب : قال الله تعالی : انما ارسلناک شاهداً ونبیراً^۱ . الاداء و حجابی و غیر

گفت : و شاهد و مشهود^۲ . بدان که در الفاظ صوفیان شاهد بسیار رود و شاهد

۱ - در این جا به اندازه جای سه چهار کلمه ، بیهوده در حدیث و کتب معتبره

است .

۲ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۴ : سوره فتح (۴۸) آیه ۸ .

۳ - قرآن، سوره بروج (۸۵) آیه ۳ : در نسخه اساس : شاهد و مشهود .

اصلاح شد .

چیز باشد که در نظر دل برابر قبول افتد معنی بدل متعلق شود چنانکه در همه احوال او را بیند و بدیدار او انس طلبد و شاهد گواه باشد . پس آنچه دل رونده در دیدار خویش بدان (۱۰۶پ) چیز متعلق گردد و بیننده او باشد در همه اوقات و آن چیز برصحت حضور و ائتلاف آن دل گواهی دهد آنرا شاهد گویند ، و تا مادام که رونده بدیدار او نازنده باشد مشاهد باشد چون در نفس دیدار شاهد بحکم استغراق فانی صفت گردد شهید باشد .

پس هر چه دل رونده بوی آویخته گردد آن چیز شاهد او باشد خواه صورتی باش ، خواه آوازی ، خواه بیستی ، خواه معنی ، خواه وقتی ، و آنکه از روی نیکو یا از کودکی شاهد سازد آن نه از حکم طریقت است بل که از بقیت قوت شهوتست . چون دل قصد شاهدهی غیبی کند و نفس اماره بدان حقیقت محفوظ نتواند بودن هم در عالم ظاهر بصورتی متعلق شود و در نقش صنع چهره بسته گردد و آن چیز را شاهد نام کنند .

وقتی مریدی جنید را پرسید که : چون قرآن می شنوم هیچ اضطراب و تحریک پدید نمی آید و چون بیستی می شنوم حالتی و وقتی و وجدی ظاهر میشود . گفت : در حجاب کمال است و حکم قدم و جلالت دارد هردلی از هیبت جلال او بنور جمال او راه نیابد و چون هم از ان کمال دور افتد در وی امکان حرکت و مجال حالت نباشد . اما ابیات از گفتههای آدمیان است بطباع نزدیک باشد بحکم قرب اظهار معنی کرد بدل ، بدان متحقق و متحرک گردد . حدیث شاهد نیز همین است هر دلی بحقایق اصلی که در عالم غیبی یابد شاهد نتوان شدن آنگاه با کلمتی یا با وقتی یا با خیالی الفت گیرد و باشد که از ضعف او نیز دیده بجمالی از اشکال عالم بیننده (۱۰۷ر) گردد و به بند حسن صورتی بسته گردد و آن تعلل گاه^۱ دیده باشد نه شاهد

۱ - کاتب فقط در این مورد روی کاف سه نقطه گذاشته بدین صورت : کاف ، که منظور

کاف است و در دیگر نسخه های خطی عم دیده می شود ، از جمله رك : هداية المتعلمين في

الطب ، مقدمه ص پنجاه و دو .

دل که دل عزیز است الا بر روحانیات عقلی و غیبی الفت و انس نیابد چون از ورای پرده لطیفه‌ای در آید بمدد آینه وقت جمال آن لطیفه غیبی دیدار خویش در وی بیند بوی متعلق شود و در خواب و بیداری آن لطیفه را شاهد خود دارد و در همه اوقات مراقب آن شاهد باشد .

- ۵ پس شاهد آن حقیقت و لطیفه است که از ورای پرده غیب در بصیرت دل مکشوف گردد . و این شاهد الا اصحاب تمکین را نباشد و مبتدی را می‌باید که دیده و دل از چیزهای مشترک میان محسوس و مخیل نگاه دارد تا در بت پرستی نیفتد بت پرستی دیگرست و شاهد بازی دیگر . و بیشتر عالمیان درین منزل مانده‌اند که لهُو را بر سماع بسته‌اند و قضای شهوت را بر شاهد . و در شرع مصطفی علیه السلام هیچ چیز مکروه‌تر و منکرتر ازان نیست که کسی به امردی نظر کند زیرا که ازان نظر آفات تولد کند که هلاک رونده دران باشد . پس شاهد از قبیل مصورات و محسوسات نیست بل که از صورت مجردست که در عالم ملکوتی سکون و قرار یافته‌اند چون رونده مشهود گردد از ایشان یکی شاهد او گردد و شهود حقیقت ظاهر شود وقت و مراقبت ایشان کند باخیال راه‌برنده .

۶ سؤال : حق و حقیقت چیست ؟

- جواب : بدانکه هر چه از تولد طبع آدمی است که جاذب او گردد بهر محرص که باشد بر خفا یا تعلق کند بشاخهای درخت شُرک با تمسک (۱۰۷ پ) نماید بحمل شیطانی و غرور امانی و قصد فساد کند خلاف فرمان برداری او طاغوت باشد و کفر از وی تولد کند و احکام او دروغ باشد و بنای دروغ بر باطل است . و هر چه از امر ایزدی ظاهر شود مرآدمی را بکمند دعوت از تفرقت با جمعیت جدا کند و از کثرت با وحدت آرد آن جمله اساس ملت است و قاعده شرح . و احکام شارع جمله راست باشد و راست حق است و حق آنست که هم حافظ وجود است و هم محرص

۱ - هیچ چیز ، در دیگر نسخه‌های خطی نیز این شیوه کتاب دیده می‌شود .

۲ - شاید : در وقت

جانست^۱ در طلب معبود و این از شرع است . و دروغ باطل است و باطل آنست که هم تلف در وجود آرد و هم غفلت در دل و هم تفرقه در امت ، و این از نتایج طبع آدمی باشد و برای اینست که پادشاه عالم شرع بخلاف طباع فرستاد تا آدمیان از باطل بحق حلال^۲ شرع سفر کنند . و چون سید عالم علیه السلام بدعوت کردن آمد چنین فرمودند ویرا : وَقَلَّ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ^۳ .

۵

پس قدم در جاده شرع نهادن حق است و بدل و جان بران مواظبت نمودن حقیقت است و حق راست کردن و گفتن است و حقیقت گفتن به نیت و فکرت دل راست بودن است . پس همچنانکه جهانیان دعوی و برهان و اقرار و حجت گویند درین طریقت حق و حقیقت گویند چنانکه در حدیث صحیح منقول است از سید انبیا علیه السلام که معاذ بن جبل پیش سید آمد و سید با او گفت : کِیْنِ اصْبَحْتَ؟ قَالَ : اصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا ، كَيْفَ : چگونه خاستی یا معاذ؟ گفت : مؤمنی درست ، گفت : بِنْتِ کَلِمَاتٍ^۴

۱۰

چیست یا معاذ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَتُهُ فَمَا حَقِيقَةُ اِيْمَانِكَ؟ قَالَ : مَا اصْبَحْتُ مِنْ دَوْمٍ اِلَّا وَظَنَنْتُ اَنْنِي لَا (۱۰۸) اَمْسِي وَمَا اَمْسَيْتُ اِلَّا وَظَنَنْتُ اَنْنِي لَا اَصْبِحُ وَكَانِي اَنْظُرُ اِلَى ثَوَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَعَذَابِ اَهْلِ النَّارِ . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَرَفْتَ فَاَلَا تَرَمُّ . گفت : یا رسول الله بامداد بر نخیزم که نه گمان برم که بشب نرسم و هیچ شبانگاد نخسیم که نه یقین کنم که بامداد بر نخیزم و آنچه اهل بهشت را و اهل دوزخ را از ثواب و عقاب و وعده و وعید مدخرسست می بینم معاینه و در آینده هیچ شك نکنم که نسیه دیگران نقد حال منست . گفت : یا معاذ بسر گنج معرفت رسیدی ملازم باش . پس حق ایمان آنست که بدانی که همه ازوست و حقیقت احسان آنست که

۱۵

۱ - کاتب مقابل این سطر در حاشیه نوشته است : خ ، جنانست یعنی دل . عبارت

« غفلت در دل » ، کمی پایین تر ، نیز مؤید این صورت تواند بود .

۲ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است : خ .

۳ - قرآن ، سوره اسری (۱۲) آیه ۸۳ .

۴ - در نسخه اساس : کلمه ت .

به بینی که همه بوی است و این حق بر مثال ماده است و آن حقیقت بر مثال قلب است و قوام ماده بقلب است و منزل قلب ماده است . پس چون حق صورت شریعتست و حقیقت جان شریعت و صدق بحق معلوم است و عشق بحقیقت متصل .

سؤال : عبودیت چیست ؟

- جواب : بدانکه عبودیت بندگی است و بندگی بسته گشتن باطن است به بند ایمان و بسته شدن ظاهر است به بند فرمان . و این معنی آنگاه باشد که به بیند که اهل فرمان کیست و قبله ایمان چیست . پس در کمال ربوبیت از اصل حکم رقیب بحقیقت خلقت و ایجاد بر خود بیند و بداند که ضعیف را بقوی التجا باید کرد و عاجز را بقا در تمسک بود این حال بشناسد . بداند که عبودیت خلق را لازم است و ربوبیت حق را صفت و عبودیت در میان خلق متفاوت است اگرچه در حکم عبودیت متساوی آمده اند که *ان کل من فی السموات و الارض الا لى (۱۰۸) الرّحمن عبداً* . در حقیقت عبودیت باضافت مقصود متفاوت آمده اند بعضی در ادای عبودیت و بعضی در عمل عبودیت و بعضی در اسم عبودیت . [عبودیت] بندگی است که از غیب بردل نهد و هر کرا بند چیزی بر نهادند او بنده آن چیز باشد چنانکه سید عالم علیه السلام بر شمرده است که : *عبد الدرهم عبد الدرهم عبد النحاس عبد النحاس عبد البعثن* . چون بنده همیشه طالب و خادم و حریص در راه بک چیز باشد حکم آن چیز در بندگی بر وی درست باشد . و عبودیت همه آفریندها [را] سبب زمین است زیرا

۱- قرآن . سوره دریم (۱۹) آیه ۹۴ .

۲ - بقیاس افزوده شد ؛ ممکن است جمله پیش را *عبد الدرهم عبد الدرهم* و *عبد النحاس عبد النحاس* در اسم ، عبودیت بندگی است ... ولی با در نظر گرفتن *عبد الدرهم عبد الدرهم* و *عبد النحاس عبد النحاس* عمل عبودیت ، این آخری نیز « اسم عبودیت » بقیاس است و *عبد الدرهم عبد الدرهم* و *عبد النحاس عبد النحاس* و *عبد البعثن* در اسم ، دومی از قلم افتاده است که به همین قیاس افزوده شد .

۳ - بقیاس معنی جمله افزوده شد . گمان می رود صورت درست *عبد الدرهم عبد الدرهم* و *عبد النحاس عبد النحاس* و *عبد البعثن* باشد .

که اصلاح شده و یا کلمه بعدی « بسبب » است .

که بند بنهد اما بندگی محقق نگردد که حکم ربوبیت در عبودیت موجودات سابق است از جهت آفرینش .

پس عبودیت الا در راه ربوبیت يك معبود نیست و آن عبودیت ترك طلب نصیب خویش باستغراق در انقیاد او امر مقصود بظاهر و باطن اعتراض و اعراض که در هر بندگی نصیبی طلبد یا مقصودی دارد یا غرضی خواهد اما تجارت باشد و اما کسب معیشت و عبودیت ازین جمله دور است که دیدن استحقاق ربوبیت است برانقیاد و امثال و تعبد عباد اهل بلاد را نه از روی بیع و شری بل که از راه خلق و رزق و ایجاد . پس عبودیت معزول گشتست^۱ در ربوبیت و محکوم و مأمور و مسخر بودن در همه وجود .

سؤال : حریت چیست ؟

جواب : بدانکه حقیقت حریت آزادی است از بندها و بعضی است که بند از وجود برافتادست اطلاق از آن قیود ممکن است ، و بندها هست که لازم وجود است اطلاق و فتح آن بند ممتنع است (۱۰۹ر) که در گشادن آن بند برخاستن وجود باشد چنین که بند^۲ معرفت صانع بر موجود نهاده اند باوجود همین است تا اگر انکار کند بضرورت ثلمه در وجود آید . و بند و محبت کمال پیش از وجود است و سبب حرکت در وجود آن بندست و او را اطلاق نتواند بودن از جهت نظام عقد آفرینش .

پس حریت در فروع گشاده کردن بندها [ی] اغیارست و در اصل کار ساختن و موافقت کردن با بند دوست حریت است که بند سبب الم است و الم از اعتراض و انکار پیش از آن زاید که از قیود . پس شرط آزادی از آنست که هر چه برونده رسد از منفعت و مضرت از آن چیز آزاد باشد و بتدبیر و مقدار آن چیز خود را

۱ - شاید : معزول گشتست .

۲ - در نسخه اساس : بنده ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

مشغول نکند^۱ که آن مشغولی بند^۲ است و بند^۳ سبب باشد .

پس حقیقت حریت فراغت است از اعتراضات و اعراض است از زیادات و ساختن است در همه احوال با متولدات با حکم چیزها با وی بگردد و حکم آن بهیچ چیز بنگردد و نقش دولت حریت درین مرتبه پدید آید که دیده و دل بر بالای آفرینش افتد تا همه چیزها را چنانکه هست و چندانکه هست در مواضع مخصوص خویش به بند بی انکار و تغیر و تغییر و حقیقت قدمت کلمات ربان صدقا و عداً بشناسد . و از دام طبع و حبس حرص بیرون آید . آنچه نهادند می رسد و می گذرد بر دیده از همه بندها آزاد و بند پیوند دوست بی مانند بسته و بنده و آن دعا که سید عالم علیه السلام می کرد که : *أَرْفَعُ الْأَشْيَاءَ* (۱۰۹ پ) گماهی طلب آن حریت بود . و آنکه شب معراج بهیچ آفریده دیده نگشاد که *مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَى* . و حوالت بر فیت دل کرد که *مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى* . علامت این حیرت است . پس آزادی مرتبدهای بزرگست و ز عالم کسب و شری بیرون است ، بعلم و عمل بسر حریت بتوان رسید که هر حیلست که در راه آزادی کنند همه بندگی است ، آن وقعتی است عیبی و منزلی است الهی که رونده آنجا رسد فرو ایستد و از همه وسایط برهد . و این معنی از کتاب نشاید خواندن و درین مسئله^۴ این قدر خوض و شروع کفایت است که *الْحَرِّ يَكْفِيهِ الْإِسَارَةُ* .

بدان که جوابات این سؤالات بر طریق اختصار [و] اطناب در بیان شعب و

۱- در نسخه اساس : مشغول کند ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۲- در نسخه اساس : بنده ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳- قرآن سوره انعام (۶) آیه ۱۱۵ .

۴- قرآن سوره نجم (۵۳) آیه ۱۷ .

۵- قرآن سوره نجم (۵۳) آیه ۱۱ .

۶- در نسخه اساس : مسئله .

۷- ظاهراً با وجود اختصار ، کلمه « اطناب » زاید بی نماید بخصوص که همه .

در این کتاب سخن از اختصار و آسان بیان درین طلب است مگر آن که عبارت را افزودن و و ، بخوانیم .

تفاصيل مطالب این قدر درین کتاب بسنده است که حلّ این مشکلات در راه
واقعه از بیان پیر مشفق می‌یابد نه از مطالعه کتب و دفاتر که هرگز مرده زنده را
علاج نتواند کردن عیسیی باید که تا مرده را زنده کند. و دیگر کلمات مشکل که
هست چون اتحاد که غایت ایتلاف است و معیت که نهایت حضورست و لوايح و
طوالع که مقدمات شهود است و حلول زیر تقدم کشف است و مانند این در کتب
دیگر مبین و مشروح است بر جمله تطویل کتاب باشد و مستبصر و مستعد را اندکی
بیان سبب بسیار فتوح گردد بل که اینجا خود بیان مستوفی رفته است. چون از
عهدۀ جوابات و سؤالات برون آمدیم این طایفه را اخلاق است و آداب در مهمات
و عادات که آن جمله مؤکد است بعلامات شرعی و مؤیدست بسنت نبوی (۱۱۰)
و بلم اخلاق شرعی شریف است و پادشاه يك عهد از عهد الهی با مهتر عالم گرفته
است که وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خَلْقِ عَظِيمٍ^۱ و تفصیل جمله اخلاق حمیده اینجا بر نتوان
شمرد اما کلیات آن مهمات در دو اصل بیان کنیم و کلیات تفصیل جزویات را
مشمول است.

۴

۱- قرآن، سوره قلم (۶۸) آیه ۴.

اصل اول در اخلاق | ایشان

و در وی پنج فصل است .

فصل اول در ترک شهوت و غضب .

بدانکه پادشاه عالم در نهاد فرزندان آدم دو شحنه آفریده است: یکی شهوت است و او را مثال و کیل مشفق است که مراد موافق و متابع ملایم به آدمی کشد بتحریکات آلاتی که پادشاه عالم معین کرده است، و غضب بر مثال حارس است بر امت که اسباب مختلف را و مضادات و چیزها که طبع از آن نفرت دارد بر آدمی دور میکند . غضب همیشه شحنگی میکند و شهوت و کیلی . و چون ولایت یکساره بدست نایب و شحنه باز گذارند آنچه اصل عدل باشد قانون ظلم گردد و خرابی و تباهی در ولایت پدید آید . پس باید که نایب و شحنه بااجازت پادشاه عقل و تدبیر در بنیت تصرف کنند تا مهمات محصل باشد و موزنیات مدفوح . و این قوت است چون بسیار شود و غالب گردد از فرمان شرع بیرون شود آدمی هممال شود در هر روز بحر امانی غرق شود در گرداب شهوات و حرص و طمع و اصل در نارد آفت است

۱- یا توجه به فهرست کتاب آثار و تفسیر

۲- در اصل در نارد ، کتاب دره اشبه نوشته است شرح و بیان هر یک از این

است . شاید یکی از این سه شهوت است در نارد ، در نارد در نارد

و ترك مروت و وقوع در محارم و ارتكاب كبائر جمله از نتایج غلبه شهوت است. و چون غضب مستولی گردد (۱۱۰ پ) آدمی را صفت سبعی مشارك كلاب و خنازیر گردد و در وحشت و جنگ جویی سبب آفات بزرگ شود و ازین چنین کس فساد عالم و امت تولد کند و حقد و حسد و عجب و تکبر و تبختر و دروغ و خیانت و دزدی و قتل و دیگر کبائر تولد کند از غلبه غضب .

۵ پس شهوت درختی است [که]^۱ اخلاق بد از شاخها بر آرد ، غضب آتشی است که افعال زشت شرهای او ، و آن درخت را بدین آتش بیاید سوختن و این آتش را بخاکستر آن درخت بیاید کشتن تا ولایت والی عقل را و متصرف شرع را مسلم گردد . و اگر یکباره شهوت و غضب مرده و منجمد و باطل شود از اینجا نیز قلت حیا و بی جمعیتی و دفع^۲ نسبت انسانی تولد کند که در همه کارها افراط و تقصیر مذموم است و آن بحکم ضرورت محمود . غضب نیز همچنان است اگر آدمی هیچ رنج بیگانگان و منافقان از خود دفع نکند آفت بدل و دین او رسد و اگر یکباره بحقد و حسد در معادات مردمان مستغرق گردد هم آفت بدل و دین رسد .

۱۵ پس همچنانکه غلو مفسد است تقصیر نیز مفسد است و در جمله عاقل و بصیر و مدرک باید که حد و مقدار این دو قوت باز تواند دیدن و باندازه حق هر دو طلب تواند کردن . اما مبتدی را ابتدا بهیچ وجه رخصت نیست که شهوات طبع را انقیاد نماید اگر خود را در يك شهوت خرد اجازت دهد تعدی کند و در کبائر افتد . پس مبتدی^۳ می باید که یکباره خود را بعبادت چنان مشغول کند که قوت شهوانی هیچ تحریک نکند و اگر اثر شهوت در خود (۱۱۱ ر) بازبیند بمواظبت روزه آنرا قهر کند فَإِنَّ الصَّوْمَ لَهُ وَجَاءُ . و در غضب نیز توقف باید نمود مگر جایگاهی که بدین و

۱- بقیاس معنی جمله و عبارت «آتشی است که» افزوده شد .

۲- در نسخه اساس : دفع .

۳- در نسخه اساس : میبیدی ، اصلاح شد .

اسلام تعلق دارد تا کسی اگر در حق استاد و پیر او تعدی کند آنکه درین مواضع اگر بمحض شجاعت دفع آن کند آن غضب در چنین موضع حمیت و غیرت باشد و رسول علیه السلام گفت : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّجُلَ الْغَيُورَ** . و غیرت و سخط بی علت صفت خدای است تعالی چون آدمی در همه احوال باخلاق ایـزدی متخلق باشد از وی هیچ فساد در فعل و قول ظاهر نگردد اما چون با حد طبع خویش آید و از مقدار شرع تجاوز کند از انجا آفات و فسادات تولد کند .

پس صفت صوفی آنست که نیکوخلق باشد ، شعب شهوت را قطع کند تا در وی شره و شروع در شبهات و طمع و حرص و آز و امل دراز مرده گردد . امل سبب وبال است و طمع اصل رنج و حرص مایه محنت و حرمان . و شره اصل آفت ، و این جمله بیماریهای مخوف و مهلك که چون یکی از امراض بر دل مستولی گردد نور ایمان محجوب بماند و لذت شراب معرفت از آن خلق منقطع گردد . و بخل هم از شعب شهوت است که مال را در دل مهری و قدری پدید آید . حب دنیا مرض مزاج دل گردد از انجا بخل تولد کند و چون بجمع مال بحکم حرص و امل مشغول گردد بیماریهای گوناگون با انجا پیوند و آن جمله مانع آدمی گردد از خطه سعادت .

و شعب شهوات این است که **زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْمَيْمَنِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُتَمَتِّلَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ النِّقَمَةِ وَ النَّخِيلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَدْعَامِ وَ الْحَرِثِ ذَالِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۱۱۱ پ)** . حب این جمله از دل بیرون باید کردن و در عیبات طبیعی بضرورات کفایت کند که **إِذَا أَصْبَحْتَ أَمْسًا فِي سِرْدَاكِ مَعَانِي فِي حِدْدَاكِ وَ عَسَاكِ فِي وَجْهِكَ فَعَلَى الدُّنْيَا الْعَنَّا وَ الدَّمَارُ** . و نیز باید که غضب را از خود دور دارد و در خویش بر مسلمانان نه بیند و چنان بعیوب خویش مشغول شود که در عیوب مسلمانان نرسد . و آتش حقد و حسد را فرو نشانند بآب عام و از بجاست که رسول گفت علیه السلام : **إِذَا غَضِبْتَ فَتَمِّمْ وَ تَوَضَّأْ** . گفت چون در خشم شوی بر چیزی و وضو

۱- قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲ .

۲- کلمه « بدان » در متن از قلم افناده و کتاب آن را در « ایضاً » آورده است .

کنی که غضب از آتش دوزخ است و آتش بآب ساکن گردد و اِنَّا الْحَسَدَ لِيَا كُلَّ الْحَسَنَاتِ
 كَمَا قَالُوا كُلُّ النَّارِ الْحَبِطُ . و از آثار غضب عجب و تکبرست که خود را بیش از آن
 پندارد که باشد و بر مردمان سرافرازی کند و هرگز ایمان و تکبر بهم جمع نیاید . و
 چون اصل غضب ببیند و بداند که از حدت غضب نخست دل گرم می شود و از آنجا
 ۵ فساد در حق صاحب^۱ بیش از آن تولد کند که در حق بیگانه ، چون این حالت به بیند
 در وقت غضب خود را تسکین دهد . و در شهوت هم این است که از مدر جان پاره
 پاره در شهوت راندن کمتر می شود .

پس چون نيك تأمل کنی ورنج و الم و فساد و غضب و شهوت هم بنفس آن
 کس راجع است . پس آنچه آدمی آنرا راحت و لذت می شمرد آن محنت ورنج
 ۱۰ و الم است . اگر بوجه شرع است رنج این جهانست و اگر بخلاف شرع است
 محنت آن جهان است . پس رونده باید که در راه غضب را بغیرت بدل کند و شهوت
 را بضرورت باز آورد (۱۱۲ ر) و در راه دین محبت و غیرت بجای شهوت و
 غضب بنهد که غضب و شهوت از صفات سبع و شیاطین است اما محبت و غیرت
 صفات الهی است و خداوند تعالی در کتب پیشین بندگانش را فرمودست که : تَخَلَّقُوا
 ۱۵ باخلاقی . و یکی بنزدیک رسول علیه السلام آمد گفت : اَوْصِنِي بِشَيْءٍ يُقَرِّبُنِي إِلَى
 الْجَنَّةِ وَيُبَعِدُنِي مِنَ النَّارِ ، قَالَ : لَا تَغْضَبْ كَفْت : مرا وصیتی کن نافع که از دوزخ
 ببهشت رساند ، گفت : خشم از دل خویش دور کن . و در صحیح آمده است که :
 لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَقْطَعُوا و كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا . پس صفت اهل طریقت
 آنست که پیوسته بمحبت و غیرت آراسته باشد و از شهوات و غضب پیراسته و در
 ۲۰ همه احوال متابع شریعت و مقتدی باهل طریقت .

فصل دوم در سخاوت و مروّت و فتوت .

بدانکه سخاوت درختی است در بهشت شعبه‌ای در دنیا ، هر بنده که بیک
 شاخ از آن شاخها تمسک کند آن شاخ ویرا ببهشت کشد . و بخل درختی است در

۱- شاید در این جا کلمه دل ، از قلم افتاده است .

۲- در نسخه اساس : الی ، با توجه به ضبط مأخذ مربوط اصلاح شد .

دوزخ شاخهای او در دنیا هر که بدان تعلق کند بدوزخ رسد ، و این لفظ منقولست در کتب صحاح . و سخاوت و بخل بکثرت و قلت مال تعلق ندارد بحسن یقین و شك تعلق دارد . هر که را یقین کامل باشد و بقضا و قدر الهی اعتماد و اعتصام دارد بفضل و عنایت الهی و بداند که خزاین رحمت ربّانی را فنا و بقا و نهایت نیست هرگز دل را بحب دنیا و حرص حطام آلوده نکند و آنچه ویرا بدست آید نفقه کند چنانکه رسول علیه السلام در خانه بلال رفت نانی (۱۲ پ) دید بر سر کوزه‌های نهاده . گفت : آن چیست؟ بلال گفت : نان است از نفقه روز . گفت : اذتق دابلال و لا تحس من ذی العرش اقبالا .

و در اخبار آمده است که پادشاه عالم فریشته‌ای نصب کرده است بر در بک آسمان تاهر روز بامداد این دعا بگوید : اَللّٰهُمَّ اعْطِ مَسْتَقْدِمَنَا و در اخبار از حضرت الهی درست شده است که : اذتق یتفق علیک . و چون شاک و شره بر دل آدمی مستولی گردد بخل از حب دنیا در دل آنکس تواید آید تا شاک و حرص جمع میکند و بشك و شره نگاه میدارد و بخیل می‌باشد . و بخل از نفس شیاطین است که در روح حیوانی نفسی افتد و سخاوت از تعلیم ملائکه است که در دل افتد چون دل قابع شد سخی گردد و چون حرص گشت بخیل گردد . و حرص و بخل بهم است و از ثمرات شرك است و قناعت و سخاوت بهم است و مردود سجد ایمانست . و سخاوت را اول درجه بذل مال است و کمالش بذل روح است در راه حق تعالی و در موافقت بندگان حق و این را فتوت گویند که جوانمردی بنفس عزیزتر از جوانمردی بمال . و کمال فتوت دران است که در همه احوال رضای داند . برضای خود بگزینند و در رنج خویش راحت دیگران طلبند .

پس شرط رونده آنست که دل را از حرص و طمع در اول سبب است و حب دنیا از دل خود بگرداند که حب الدنيا راس كل خنثیست . و همیشه اجل بر اهل عذاب

۱-۱ . شاید بوده است : بر يك در آسمان ، در برابر و در میان آسمان و زمین .

رک . تعلیقات .

دارد و در حیوة حساب آینده بر نگیرد و پیوسته طریق سخاوت سپرد و آنچه بذل کند ازان قوم باشد که **الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي (۱۱۳ ر) السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ** . و کمال مردمی در سخاوت است که **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ** ^۲ و ورای آن آنکه قوت و جاه و نفس و حیوة جمله در رضای حق و مساعده اهل حق خرج کند تا ازان جمله گردد که **إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ** ^۳ . و در همه احوال اعمال خویش را بمیزان شرع سخته دارد تا صاحب مروت گردد که بذل مال سخاوت است ، و بذل نفس فتوت است ، و وزن قول و فعل میزان شرع مروت است ، و مروت عنوان طریقت است ، و فتوت صلاح صحبت است ، و سخاوت گوهر انسانیت است .

پس صفت اهل طریقت و سیرت ارباب تصوف آنست که در اندک و بسیار سخی باشد و کمال سخاوت جود است که آنچه کنند نه بر طریق طمع کنند و نه عوض ثنا و دعا و منت و جزا کنند که در هر بخشش که ازین جمله يك چیز راه یابد تجارت باشد نه سخاوت. باید که در همه احوال سخی باشد و دل را در بند معلومات ندارد و قناعت پیشه گیرد که **الْقَنَاعَةُ كَثْرٌ لَا يَنْفَعُ** . و مفسران گفته اند حیوة طيبة قناعت است و شك و شره و شهوت که شعب شرك اند از دل بیرون کند که دل صوفی خزانة محبت الهیّت است، از همه جوانب محفوظ باید و بحقیقت مراقبت مضبوط، و پیوسته باید که بسخاوت فضلات از خود جدا میکند که طوبی **لِمَنْ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَدْمَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ** . و پیوسته طریق جوانمردی سپرد و با برادران موافق و مساعد و نیکو نیت باشد، و همیشه مروت نگاه دارد ، و آنچه فردا روز حشر ازان (۱۱۳ پ) شرم خواهد داشت امروز خود را ازان صیانت کند که مروت آنست که بنده را آنجا که نشاید نیابند و در آنچه نیکو نباشد نه بینند و رونده را باید که پیوسته این اخلاق او باشد تا بکدورات دنیا مسدود نگردد و بالآلام مکدود نباشد و قدم از جاده مروت منحرف نکند که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُرَىٰ أَثَرُ نِعْمَتِهِ عَلَىٰ عَبْدِهِ** .

۱- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۸ .

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۸۶ .

۳- قرآن، سوره كهف (۱۸) آیه ۱۲ .

فصل سوم در قلع حسد و حقد و ماندن این .

- بدان که مضرت حسد بر حسود بیشتر ازان است که بر محسود و هر دل که بنار حسد مشتعل گشت بهردو جهان سوخته خرمن باشد . و مرجع او بهاویه باشد که حسد شرری است از آتش دوزخ در نفس اماره نهاده زیرا که نفس اماره مثال دوزخ است و ابواب آن حقد و حسد و بغض و شح و ظن سوء است . چون خداوند تعالی بنده را بهشتی گرداند درهای دوزخ بر وی ببندد تا بر نعمتهای ایزدی حسد نبرد و بآدمیان حقد ندارد و بمردمان گمان بد نبرد که حقد و حسد از اخلاق ابلیس است که چون دولت آدم بدید حسد بررد الم حسد او بوی بازگشت و پسر آدم بر برادر خویش حسد برد و در دل نگاه داشت تا حقد گشت آن کینه از کمین دل بیرون آمد وی بر برادر کشتن حمل کرد . مرجع هر دو در حقد و حسد بآتش دوزخ آمد .
- و چون پادشاه عالم ببندد شری فرستد درهای دوزخ بروی باز گشاید تا پیوسته بحقد و حسد مسلمانان مشغول گردد . و حسد آفت حسد است و حقد عذاب روح جوهر که بر نعمت خداوند حسد برد (۱۱۴ ر) پیوسته رنجور باشد چنانکه صنادید قریش بر نبوت محمد علیه السلام حسد بردند بدو دیده در رنج افتادند پیوسته *ما بحسدون الناس عن* *ما اقیبهم الله من فضله* عبرت گاه تمام است و نشان حقد ظن السوء است که پیوسته گمان بد برد بمسلمانان و بر نادیده حکم کند *وان الظن لا یغنی عن الحق* و حسد غیبت است که بنا دانسته بر دیگران دروغ گوید و از جمله مخالفان شرع باشد *ولا یغتب بعضکم بعضا* *یحبا حدکم ان یأکل لحم احدکم متافکره متفوه* .
- پس حسد و غیبت و حقد و بدگمانی جمله علامات منافقان است چون *انما ینال* ایمان و معرفت در دل بنده قرار گیرد به بیند که رحمت الهی نعمت است و بعلمت نیست و فضل او بحیلت نیست و قضا و قدر او را تبدل و نهایت نیست و او هر چه

۱- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۵۲، در سجدۃ اساس : ۱ آتاعم .

۲- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۳۷ : سوره نجم (۲۳) آیه ۲۹ .

۳- قرآن، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲ .

کند بحکمت کند و هر کرا چیزی دهد بقضای محکم محتوم کند که **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** و **يُحْكِمُ مَا يُرِيدُ** . و بشناسد که نعمتهای الهی بر جمله بندگان موزع است هر کسی را نصیبی بمقدار قضای ازل رسیده است ، نه زیادت شود نه نقصان پذیرد . حقد و حسد و محال از دل بیرون کند و بداند که حسود رنجورست و محسود مغفور . و ظن بد از دل زایل کند که ظن بد بخلق از شک و شرك است بحق . و از غیبت احترام کند که **الغيبه أشد من الزنا** . و دروغ نگوید که دروغ روی در عدم دارد و آبروی ریخته شود و این جمله افعال شیاطین است .

و بر بنده متعین است که در همه (۱۱۴ پ) احوال و افعال اقتدا بسیرت و سنت انبیا کند که استادان مشفق ایشان بوده‌اند و سید عالم علیه السلام از آفت حسد خبر دادی که **إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ** و منع کرده است که **لَا تَحْسَدُوا** و از حقد و آفت او خبر داد که گفت شب براه خداوند تعالی باهل زمین نگردد جمله را بیامرزد الا کسی که در دل کینه دارد از قبل مسلمانان و صعب گناهی باشد از نظر خداوند محروم ماندن . و حقد را با شرك همسر کرده است چون حقد و حسد از دل برنجیزد

۱- دراصل : مايشا ؛ قرآن ، سورة ابرهيم (۱۴) آية ۳۲ : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** ؛ سورة

حج (۲۲) آية ۱۹ : **إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** ؛ سورة آل عمران (۳) آية ۳۵ : **كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** .

۲- سورة مائده (۵) آية ۱ : **إِنَّ اللَّهَ يُحْكِمُ مَا يُرِيدُ** . صورت : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** و

يُحْكِمُ مَا يُرِيدُ ، که در کتبها از جمله شرح تعرف ۱/۱۴۳ ، ۱۹۸ ، ۲۱۱ و کشف الاسرار

(۱/۶۰۵ ، ۳/۲۷۱) و مصباح الهدایه ۲۹ مذکورست - به این صورت در قرآن مجید نیامده

و شاید ترکیبی از دو آیه باشد . آقای همایی نوشته‌اند : **جمله اول مأخوذ است از**

(كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ) در سورة آل عمران یا **(إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ)** در سورة حج - و

جمله دوم مأخوذ از (إِنَّ اللَّهَ يُحْكِمُ مَا يُرِيدُ) در سورة مائده و هر دو فقره پشت سرهم در يك

آیه نیست . (مصباح الهدایه ۱/۲۹ ح) . ظاهراً جمله اول مأخوذ از سورة ابرهيم آية

(۳۲) است : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** .

زبان از غیبت و دل از تهمت و بهتان خلاص یابد و وسخ شح از باطن زایل شود
وَمَنْ يُّوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱.

پس ارباب طریقت را هرگز حقد و حسد نباشد که از مطالعت حق بمطالبه
خلق نرسند و هرگز غیبت نکنند و دروغ نگویند که چندان لذت و راحت ذکر
کلام خالق یافته باشند که باحوال مخلوقات التفات نتوانند کردن . و رونده باید که
پیوسته از ان اخلاق سیئه احترام نماید و اگر پدید آید بجهت و ریاضت از خود زایل
کند تا باقتدای انبیا آراسته گردد که فرق میان آدمیان و شیاطین در متابعت پدید
آید هر که عز متابعت یافت بحقیقت انسانیت رسید و هر که در دل مخالفت نماید
هم از جمله شیاطین است و مرجع شیاطین بدوزخ است .

فصل چهارم در ترک عجب و قهبر و ریا .

بدان که چون نفس حیوانی غالب گردد بر احوال آدمی از تغلب او احوال
نا پسندیده تولد کند که از اخلاق مذمومه در ترکیب حیوانات است و اخلاق
پسندیده از انوار مالکی است و از افاضت الهی و (۱۱۵) نفس حیوانی آدمی پسند
دادداند تا مشترك باشد بقوتهای نفس اماره با بهایم و حیوانات تا خوردن و خفتن و
عمارت منزل و کسب و معیشت و سبب تولد و توالد و تماسل که بقای جهان درین
است آدمی را اگر بگردد زود قاعده مختل شود . و ورای این جمله عقل مالکی را
و دل روشن بوی دادداند تا بیکباره مستغرق نشود بفضالات و وقت وقت رجوع
کند بمهمات و احوال آخرت را رعایت کند تا بدین دو آلت دو سرای را بجا
دارد .

چون نفس اماره غالب شود اخلاق جمله مذمومه گردد و شعوب و مشرکین و مجسمه
باطراف مایل شود و یکی از ان اخلاق ناپسندیده تکبر است که راستی حسن نظول
کند و خود را در چشم خویش بزرگتر از ان پندارد که باشد و حق خود را مطالب
باشد و در ادای حقوق مسلمانان مقصر گردد و بسبب تکبر آداب صحبت و مران

۱- قرآن، سوره حشر، ۱۹۱، آیه ۹.

معیشت از دست بگذارد و از خیل ابلیس گردد که بر آدم تکبر کرد و گفت **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**^۱ و اصل تکبر عجب است که باندگی عمل و علم مغرور گردد و گمان برد که عمل و علم او وافر و وافی باشد و بدیده ظن نیکو در عمل و علم خویش نگردد و بچشم حقارت بمردمان نظر کند و جهلی که در وی بود در دیگران گمان برد آنکه بخویش معجب گردد چنانکه ابلیس و بلعام

و دیگر ظالمان در احوال خود مغرور گشتند و بعلم و عمل خویش معجب شدند و بسبب عجب استکبار نمودند از امر حق و تکبر کردند برخالق تا آن یکی را بلعنت ابد کرد و آن دیگر را بسگی مثل زد . و از تکبر تبختر تولد کند که بناز (۱۱۵ پ) بر زمین بخرامد تا اجزای زمین جمله بروی نفرین کنند تا بزمین فرو شود چنانکه قارون . و رسول علیه السلام گفته است که ایمان و تکبر هرگز در دل هیچ مؤمن جمع نیاید و گفتست اگر شما گناه نکنید بر شما بترسم بچیزی که از گناه بترست گفتند : آن چیست ؟ گفت : عجب ، پس اصل تکبر از عجب است و مدار عجب بر متابعت هوا است **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ فَمِثْلَهُ كَمِثْلِ الْعَلَبِ**^۲ و گفته است **أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ**^۳ .

پس اخلاق ناپسندیده تکبرست بر سر مردم و عجب است باحوال خود و ریا است که در احوال و اعمال نصیب نظر خلق نگاه دارد نه جانب رضای حق و امر ایزدی . و رسول علیه السلام گفته است **إِنَّ سَيْرَ الرَّيَاءِ شِرْكٌ** و نیز گفته است از حضرت عزت بن عمل **عَمَلٌ أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ** گفت هر که در عمل کسی را با من شریک کند من از وی و عمل وی بیزارم و این شرکت ریاست . و دیگر دروغ است که در جمله ملل و فرق و مذاهب و اقاویل ناپسندیده

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۱ : سوره ص (۳۸) آیه ۷۷ .

۲- در نسخه اساس : هواه .

۳- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵ .

۴- قرآن، سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۲ : در نسخه اساس : ... هواه .

است و خدای تعالی و رسول او علیه السلام دروغ زنان را دشمن دارند . و از اصول این اخلاق است که آدمی بطبیعت خویش مغرور گردد و از امثال امر الهی تمرد کند و در معاصی افتد و از انجا بکبایر کشد و از انجا بهاویه رسد .

پس اصل اخلاق حمیده چیزهاست که عکوس و اضداد این مذمومات اند و

آن تواضع است که رسول علیه السلام گفتست : طوبی لمن تواضع من غیر منفصاة .

و ارباب دنیا را تواضع نشاید کردن و اصحاب رعونت را همچنین و در جمله به

بیم و اومید مخلوقان را تواضع نشاید کردن که بر سر ظالمان تکبر کردن (۱۱۶)

همچنان پسندیده است که در پیش اهل دین تواضع نمودن . و تواضع برای فایده دین

و برای جزای آخرت باید کردن و چنان باید که از حق شریعت اثری باشد تا آن تواضع

را فضیلت باشد نه فضیحت و منقبت بود نه منقصت . و سید عالم علیه السلام گفته است :

من تواضع لله رفعت الله و من تعبر و ضعه الله . و تواضع حلیت انبیاست که همیشه

بافادت و دعوت بدرهای امت رفته اند و در مقابله امر حق تعالی متواضع بوده و بر

سر اهل دنیا و عادت تکبر کرده اند که تکبر بر اهل دنیا از آثار علوهمت است و

همت عالی از بصیرت دل است و تواضع در دین از آثار آن تکبرست که بهمت

عالی تعلق دارد . و دیگر گشاده کردن دیده است بعیوب خویش که در نفس آدمی

همچنان منی است چون پیوسته منیها [ی] | خویش ببیند در وجل افتد خجیل گردد .

پس بمقدار فضل الهی هنرها [ی] | دل را بباید دیدن و بر حسب نقصان نفس امره

دیده بعیوب خویش گشاده باید داشتن که هر که عیب خویش ببد بعبود مسلمان

نرسد و چون باری تعالی به بنده ای خیر خواهد او را بعب خویش ببیند آید .

ایمان این است که آدمی هنر برادران و عیب خویش بیشتر از آن که عیب خویش

خویش و عیب دیگران .

و دیگر اخلاص است که در علم و عمل محض رعایت امر حق تعالی است

و از ریا و هوا دور باشد که عمل با اخلاص دین است اللله المددنی المجالی

۱ - قرآن، سوره ربه (۳۹) آیه ۳ .

عالم باخلاص علم با صفا است من از داد علماً و کم یزد ددهدی لم یزدد من الله الذبعداً. و اخلاص و تواضع از صفای بصیرت است و صفای بصیرت از صحت سریرت است که چون مزاج تن درست باشد و امراض (۱۱۶پ) دور حرکات جمله موزون و معتدل پدید آید و چون مرض در مزاج پدید آید بیماری غالب شود اعتدال از حرکات بیرون شود فسادها تولد کند. دل را هم این است چون صحت سریرت پدید آید اخلاق جمله پسندیده گردد و اخلاق حمیده از لمة ملك است و اخلاق مذمومه از لمة شیطان .

و دیگر صدق است که راستی در همه احوال حلیت بیاید ساخت و بحلیت دروغ خود را متحلی نکند که رسول علیه السلام ابوبکر را بر صحابه بکمال صدق منقبت داد و خداوند تعالی انبیا را بصدق مدح کرد و مؤمنانرا نیز بصفه صدق یاد کردست در قرآن و گفته : لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ . و جمله اخلاق پسندیده و ناپسندیده سید عالم در حدیث یاد کردست و گفته : كَذَبَتْ مَهْلِكَاتُ وَ كَذَبَتْ مُنْجِيَاتُ . سه خلق است که سبب هلاك است : یکی شح غالب ، دؤم هوای مفرط ، سوم عجب ظاهر ؛ و سه چیزست که اصل نجات است : راستی در فقر و غنی ، و درستی در سخط و رضا ، و ترس خدا پنهان و آشکارا كما قال عليه السلام : الْمَهْلِكَاتُ شَحٌّ مُنْطَاعٌ وَ هَوَى مُتَّبِعٌ وَ اعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِيَاتُ فَخَشِيَّةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَازِلِيَّةُ وَ الْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا وَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنَى .

پس صفت صوفیان همیشه تواضع است و دیدن عیب خویش و راستی در همه احوال و آن صدقست که همیشه راه مدهانت بسته دارند و در صحبت بهیچ حرکت و سکون یکدیگر را محابا نکنند که المؤمن من آفة المؤمن آینه یکدیگر باشند و با یکدیگر بنصیحت سخن گویند نه بفضیحت . و رونده باید که در طریقت همیشه از تکبر و عجب احتراز کند و بیخ این آفات از خویشتن (۱۱۷ر) قلع کند که با مرض نفسانی آفت بیش از آن باشد که با مرض جسمانی و کسی که بتن بیمار باشد راه

۱- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۴ .

نتواند رفتن چون رونده را دل بدین اخلاق سیئه بیمار باشد از رفتن راه طریقت باز ماند و زمن گردد و فاسد مزاج شود و فاسد المزاج لا یتقبل العلاج. و می باید که رونده بهیچ حال بردیدن هنر خویش اعتمادی نکند تا مانع نشود و بنمایش وقت مغرور نگردد بل که همیشه ملاحظهٔ عیب خویش کند و داد و انصاف از خویشتن طلب کند بی محابا، و خود را در هیچ سیئه رخصت ندهد که رخصت آفت مبتدی است. و ریاضات و اعمال در خلوت کند تا ریا راه او نزند که چون^۱ مرائی گردد از ذرود عبودیت محجوب ماند. و باید که در همه احوال نیکو خوی باشد تا مصاحبان از وی نفرت نگیرند و خوی خوش را باهزل آمیخته نکند تا بدان بوی تقرب نجوید کنافعال النبی علیه السلام خالطوا الناس بما یسنتکم و زادوا هم بمثلو دکم.

فصل پنجم در جوامع اخلاق این طایفه

۱۰

بدانکه اخلاق نیکو از فضل ایزدی است که باول جمال و ابتدای فطرت بکمال عنایت بآدم داده است و خلق او را باخلاق نیکو تمام کرده و متخلق باخلاق الهی فرموده و آن اخلاق پسندیده از آدم بمیراث رفته است بانبیا و رسل و از ایشان بجملاگی نقل کرده بسید انبیا علیه و علیهم السلام چنانکه گفت: *بُعِبَ الْأَنْبِيَاءُ بِمَنْعَةِ الْأَخْلَاقِ*. و هر چه اخلاق ناپسندیده بوده است همه بوقت تقسیم اول بابنایس داده است و از وی بدان مستکبران و متمردان و غافلان رسیده و همچنان در شریبان متعدی شده و اخلاق نیکو از سید عالم علیه السلام بامت او رسیده. پس هر گرا در متابعت شرع رسیده *رَأْسُخْ تَر*^۲ (۱۱۷ پ) نیکو خلق تر^۳ بر درگاه عزت عزیز تر چنانکه سید را *عَنْبِيَاءُ السَّلَامِ* پرسیدند که بهترین مردمان کیست؟ گفت: کسانی که نیکو خلق باشند. و در این

۱- رسم خط نسخهٔ اساس : همچون .

۲- شاید صورت اصلی جمله چنین بوده است: *بُعِبَ الْأَنْبِيَاءُ بِمَنْعَةِ الْأَخْلَاقِ* و در نسخهٔ موجوده *بُعِبَ الْأَنْبِيَاءُ بِمَنْعَةِ الْأَخْلَاقِ*

[و] نیاه خلق تر بر درگاه عزت عزیز تر یا نیکو خلق تر بر درگاه عزت عزیز تر چنانکه سید را *عَنْبِيَاءُ السَّلَامِ*

خلق تر [و] بر درگاه عزت عزیز تر

قیامت هیچیز اگران تر از خلق نیکو نباشد. و سید عالم علیه السلام گفته است: **إِنَّ الرَّجُلَ بِحَسَنِ خَلْقِهِ لَيُدْرِكُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ**^۱. و بابر هیم علیه السلام وحی آمد که: **حَسَنٌ خَلْقَاتٌ وَلَوْ مَعَ الْكُفَّارِ**. و چون خلق نیکو میراث آدم است و تحفه خداوند عالم است بلا بد هیچ حلیت و زینت نباشد مؤمن را نیکوتر از خلق نیکو و همچنانکه نیکو در حسن مرغوب و پسندیده است در عقل همچنان ممدوح و محمود است و همچنانکه میان عقل و حس در شرف تفاوت است میان خلق و خلق نیکو همچنان تفاوت است. و اصل خلق امثال امر حق است و متابعت شرع است که حرکات سید جمله پسندیده بود هر که بوی اقتدا کند باید که در معیشت همچنان زندگانی کند که او کردست. و **حَسَنٌ خَلْقٌ**^۲ متعدی است می باید که در حق خویش و بیگانه و دور و نزدیک نیکو خوی باشد و **يَكْ بَارَهُ مَزَاحٌ** نکند تا مروت فاسد نگردد و بیگانه بد خویشی نکند تا عیش منغص نشود و پیوسته گشاده روی و خوش سخن باشد که سخن خوش صدقه است بقول رسول علیه السلام. و بهر که برسد سلام ابتدا کند متابعت را که گفته است: **أَفْشُوا السَّلَامَ**. و مهتر علیه السلام و صحابه از کمال خلق نیکو اگر در روزی صد بار ملاقات افتادی همه بر یکدیگر سلام کردند. و بدانچه دارد سخاوت نساید که **وَاطِعُوا الطَّعَامَ**. و بزبان هیچ فحش و غیبت و دروغ نگوید که سبب نفرت طباع فحش باشد. و از تکلف و تخلف در اعمال احتراز کند که یکی از نیکو خویی بی تکلفی است و سید عالم علیه (۱۱۸ ر) السلام گفته است: **أَنَا وَاتَّقِيَاءَ أُمَّتِي ذُرَّاءُ مَنْ التَّكَلَّفِ**.

و در جمله اصل خلق نیکو آنست که غش و خیانت و جفا و شبهت و عزم

۱- هیچ چیز.

۲- ... الصائم القائم. در نسخه اساس، مانند دیگر موارد مشابه، این دو کلمه با یاء نوشته شده است و علاوه بر دو نقطه زیر یاء، یائی کوچک نیز بالای آن است. در دیگر کتابها آمده است: ... ليدرک بحسن خلقه ...، رک. تعلیقات.

۳- در نسخه اساس روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته شده و در حاشیه نوشته شده

است: عز.

بد و ظن السوء از دل بیرون کند و در همه اعمال و احوال و اقوال محض جانب الہی را رعایت کند و خوردن و خفتن و گفتن و پوشیدن مقصور کند بمتابعت شرع . و اصل همه اخلاق نکوہیدہ مخالفت است . و در همه احوال عالی ہمت باشد و خود را بخت و حقارت و طمع محال آلودہ نکند و از شبہات و مہالک و خطامات دنیا دوری گزیند کہ پادشاہ عالم بندۂ عالی ہمت را دوست دارد و در همه احوال باخلاق مصطفی اقتدا کند قال اللہ تعالی لشدکان لخم فی رسول اللہ اسوۂ حسنۃ . و چندانکہ تواند از اخلاق مذمومہ احتراز کند و دوری گزیند تا نسبت او بہا نسبت شیاطین متصل نگردد کہ آنگاہ مانند شیاطین سبب التعل خبیث القول گردد و مؤمنان از شر او حذر کنند قال علیہ السلام ان شر الناس من ذرکۃ الناس اقتفاء فحشہ .

- ۱۰ چنانکہ عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا و عن ابیہا روایت میکند از سید عالم علیہ السلام کہ وقتی در حجرہ بود یکی از اشرار قوم بدر حجرہ آمد . بہتر آورد وی بشنید جفائی در حق او بگفت و آنگاہ اجازت دخول داد . فلما دخل علی رسول اللہ اذن لہ الكلام . چون در آمد رسول علیہ السلام با وی سخن نرد گفت و نطق نمود . چون وی بیرون شد گفتیم : یا رسول اللہ در غیبت او چیزی گفتی و چون در آمد نطق نمودی ! گفت : یا عایشہ بتربین مردمان کسی باشد کہ مردہ از فحش زبان و حسن کنند . آن عتف از حق او بود (۱۱۸ پ) و آن لطف خلق ہن و خداوند تعالی و را باخلاق نیکو فرمودست کہ خدا العتف و اللہ ما العرف و اعرف عن الجاهلین . و رسول علیہ السلام گفته است : صل من قطعک و اعف عن من قطعک و اعط من حرمک . و اللہ اعلم . ادع الی سبیل ربک بما حکمتہ و اللہ عظیم الحسب . و حاد لیبہ ما لیس فیہ احسن لوجہ .
- ۱۱ را با ہرون بدعت فرعون فرستاد گفت : فطو اذک فطو اذک لیسنا .

۱ - قرآن ، سورۃ اعراف (۳۳) آیت ۲۸

۲ - قرآن ، سورۃ اعراف (۱۶) آیت ۱۶

۳ - قرآن ، سورۃ بقرہ (۱۶) آیت ۱۲۶

۴ - قرآن ، سورۃ بقرہ (۲۰) آیت ۴۶

و انس بن مالك روايت كند كه بيش از ده سال خدمت مهتر كردم هرگز در هيچ كار مرا نگفت كه بد كردى يا چرا كردى؟ چون كارى نيكو بودى دعا كردى و چون مكروه ديدى گفتى: **وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا**^۱. هرگز هيچ كس را نديدم خوش خوى تر از مهتر كه علف ستور خود راست مى كرد و در خانه با خادمان كارى ميكرد و چون نعلين او را دوال بگسستى خود عمارت كردى و بدست خود پاره بر جامه دوختى و خانه برفتى و چراغ راست كردى و اگر كسى بنادانى او را كار فرمودى تـمـرد نـكـردى . و اگر بيگانه اى ويرا رنج نمودى جفا نكردى و هرگز لعن و شتم و طعن و فحش بر زبان او نرفت **مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَتَامًا وَلَا لَعَانًا وَلَا فُجَاءًا وَلَا دَجْرِيًّا بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ** و هميشه بودى بى خنده و غفلت . و گفت عليه السلام **لَوْ دُعِيتَ إِلَى كُرَاعٍ لَدَجَبْتُمْ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ لَقَبِلْتُمْ** . و بهر كه رسيدى از مسلمانان ابتدا سلام كردى و با صحابه چنان نشستى كه گفتى كه يكي از ايشانست با آنكه در حق او آمده بود كه **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ**^۲ . و پيوسته عيب مسلمانان (۱۱۹ ر) مى پوشيدى چنانكه آن دزد را گفت : **أَسْرَقْتَ قِيلَ لَا** ، دزدى كردى بگوى^۳ نه . و حق فرزندان و موالى و عيال بتسوية شرع خويش نگاه داشتى و براى اعلاى معالم دين صد جفا و طعن حمل كردى **وَ إِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرٌ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَةَ اللَّهِ**^۴ . و هرگز هيچ سايل را رد نكردى و هرگز بر هيچ كس خشم نگرفتى و در حق دين هيچ كس را محابا و مدهانت و فتور و سكونت ننمودى و پيوسته كريم طبع و خوش روى و گشاده لب و سازنده و آميزنده و رحيم و سرافكننده و رقيق دل و بى طمع و قانع و كم خوار و اندك خواب بودى . و ياران را بهر وقت دست گرفتى و در خانه چون خادم مانده شدى آسياب كردى و نيابت موالى بداشتى و از بازار طعام آوردى .

۱- قرآن، سورة احزاب (۳۳) آية ۳۸ .

۲- قرآن، سورة احزاب (۳۳) آية ۴۰ .

۳- در نسخه اساس : بگوى .

۴- قرآن، سورة توبه (۹) آية ۶ .

و این جمله کلماتی است که بوسعید خدری روایت کند و بسیار کس از صحابه از معتمدان این و مانند این از اخلاق مهتر حکایت کرده‌اند . و درست شده است و در کتب صحاح منقولست . و بوسعید خدری این اخلاق حکایت کرد گفتند : تو این جمله دیدی؟ گفت : بیش ازین بسیار دیده‌ام و شنیده . و هرگز رنج خویش با کس حکایت نکردی و اگر بسیار روزها بی‌برگ بودی شکایت نمودی و وقتها بودی که عایشه بوی از خلل ادا شکایت کردی گفتی : یا عایشه این اخوانی من اولی العزم من الرسل قد صبروا علی ما هو أشد من هذه کذباً فمضوا علی حالهم و قد نوا علی وجههم فما کرم ما کرمهم و اجزل ثوابهم . یا عایشه ، برادران من از انبیا و رسل بر شدتها (۱۱۹ پ) و محنتهای بتر ازین صبر کرده‌اند و فاقها کشیده‌اند و هم دران رنج بدرگاه خدای رفته‌اند و ثواب و حسن مآب یافته‌اند . و من شرم دارم از خدای خویش بدیگری شکایت کردن .

و این جمله اخلاق اوست و صد چندین و صحابه او بعد از وی بوی اقتدا کرده‌اند . طریقت شعار از باب العلوم است که در همه احوال بشریعت دارند و رسول را متابعت کنند و اخلاق خویش را بر محک سنت امتحان کنند و هر که در طریقت تصوف بدین اخلاق نباشد ویرا ازین طریقت هیچ فایده نرسد و هیچ نصیب نماند . و اصل این اخلاق یقین و بصیرت و معرفت است که هر کرا در دل شیخانی و شکی باشد بحالت غرور خویش مقید گردد که بتهدیت این اخلاق نرسد . پس رونده می‌باید که بتکلف این درجه را طلب کند و بدین اخلاق بوی متخلق شود و آنچه از فیض الهی حاصل باشد نگاه دارد و آنچه نباشد بجهت ریاضت و تهذیب نفس و تأدیب طبع حاصل کند که بیشتر احوال و حوائج دست است و آدمی در محال اختیار مآء ورست جهد باید کرد تا سینه برزگان حاصل آید و قرآن فرموده است که : و حاشا لراعی الله فی عباده . و لا تست : المدد حاشا لراعیها

لنهيديهم سبلنا^۱ . و در شريعت آمده است : قَخَلَقُوا بِأَخْلَاقِ الْقُرْآنِ . و چون سر تا سر اخبار و قرآن بتخلق فرموده است آنچه فرموده اند آنچه يابند نگاه بايد داشتن و آنچه نيابند بجهد و طلب و تعب و كسب حاصل بايد كردن لَيْسَ التَّجَلُّفِي الْعَيْنِينَ كَالْتَّجَلُّفِي . (۱۲۰ ر)

۱- قرآن ، سورة عنكبوت (۲۹) آية ۶۹ : وَالَّذِينَ ...

اصول روم در آداب و عادات این ملت

و در وی پنج فصل است .

فصل اول در آداب زندگانی کرده

بدانکه زندگانی کردن میان آدمیان بعلم و کفایت بهتر از آنکه بتصنع و حیلت . و هرگز معیشت هیچ کس بتنهایی میسر نمی شود که پادشاه عالم بحکمت لطیفه و صنعت ظریفه خود چنان تقدیر کرده است که بدگان جمله کار بکنند در میکنند بسعاونت و چون بنگری جمله کار خویش کرده باشند بحقیقت . و چون به متعلق اند بی تعاضد و تعاون عیش دنیا نباشد و احوال معیشت مویا نگردد . و پس معنی بجنس زندگانی منوط است که زندگانی کردن بر مراتب است . و ضرورت شرع است چون با اهل و عیال . و یا بتحرکه مروّت است چون با حده و رعایا . و یا بعزات و خلوت است یا خود تنها یا بسامعادتست با برادران . و یا با اهل است با ابتدای جنس . یا بالاعت است با ائمه و ائمه اول جهنم . و یا با اهل و هر قومی را و هر صنفی را از اصناف آدمیان است . و بحسب این امور شده اند ایشانرا با یکدیگر مصاحبت و مجالست بوجهی است بحسب عقل و عادت و

۱-۱ در نسخه سانس از کتاب در ۵۰۵ خط است . و در نسخه اول در ۵۰۵ خط است .

۲- در نسخه سانس یا در ۵۰۵ خط است . و در نسخه اول در ۵۰۵ خط است .

لایق ایشان باحوال ایشان که چون^۱ یکی از طایفه‌ای در میان طایفه‌ای افتد غریب باشد و تنها ماند و بشدت و مشقت زندگانی تواند کردن چنانکه فقها را خاص نسقی و صوفیان را خاص طریقتی و ملوک را معین مرتبه‌ای است و علما را در علوم خویش متفاوت و مرتب‌اند بر حسب ادراکات خویش (۱۲۰پ) طریق دارند در اخلاق و وجود باشد ایشانرا در مصاحبت تا زندگانی حکما نه بر مثال زندگانی فقها باشد و ۵ احوال متطبیب نه چون احوال منجم باشد. در طریقت نیز مرتبه^۲ مرید مبتدی نه چون طریقت منتهی باشد و حکم غریب نه چون حکم مقیم باشد که مقیم و ساکن را بضرورت تحمل اثقال و تهیئت آمال مسافر بیاید کرد.

پس هر قومی را طریقتی است خاص ملایم طبع ایشان که چون^۲ بهم رسند آن وجه زندگانی خویش بینند بسازند. اما ارباب طریقت را درین قاعده^۳ تصوف بنا بر معانی و اخلاق شرع است نه بر مرادات طبع و قواعدی که در طریقت بمصاحبت و مجالست و معاشرت و محاورت ممهّد کرده‌اند اساس آن بر هوا و طمع و غرض دنیاوی ننهادند که در جمله احوال اقتدا بشرع کرده‌اند و در همه کارها مصلحت نگاه داشته‌اند نه غرض لاجرم بطریقت زندگانی کرده‌اند بوجهی که هم با ملوک سازد هم با حکما هم با علما و فقهای متدین که اگر چه این طریقت خاص است و از طرق برگزیده اما معانی و فواید و خلاصه‌ها [ی] مقالات و احوال و افعال و^۳ دیگر اصناف آدمیان درین مقالات و طریقت مستجمع است. و هر خیر و نیکی که در میان هر قومی باز شاید دیدن در میان طایفه طریقت موجود باشد و هر چه دیگران را از اخلاق و آداب بتکلف حاصل باید کرد این طایفه را محصل باشد اما بتقدیر ربانی و اما بتدبیر انسانی لاجرم در میان هیچ قوم بیگانه نباشند و پیوسته مصداق ۲۰

۱- رسم خط نسخه اساس : کچون .

۲- رسم خط نسخه اساس : کچون .

۳- بظاهر « و » زائد می‌نماید ، شاید هم کلمه‌ای از قلم افتاده است .

حالت خویش ازین ساخته باشند *لَتَمِيلًا قَائِسُوا عَلٰی مَا فِائِكُمْ*^۱ (۱۲۱) . و در خیر و شر^۲ شرع سازند نه باطبع و همیشه متابع این آیت باشند : *وَمَا آتَيْتُمُ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَايْتُمْ^۳ عَنْهُ فَانْتَهُوا*^۴ . و بعلم و حکمت و همت و مروت و رزانت آراسته باشند . و با همه طوایف آدمیان زندگانی دانند کردن زیرا که با یکدیگر مدهانت و محابا نکنند و بمصلحت و نصیحت و تغییر و تبدیل اخلاق و احوال زندگانی کنند .

و هر که در نفس خویش مهذب و مرتاض است بهر جا که رسد مستوحش نگردد بل که جمله با وی مؤانست طلبند چنانکه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت : *اگر يك تاموی را سری من گیرم و سری جهانیان هرگز نگسلد که هر گاه که ایشان بکشند من فرا گذارم . در محابا باخلاص چنین بوده اند و در سخا خاصه او چنانکه منقول است و معلوم است آن از کمال نفس مطمئنه است که در هر منزل حق آن منزل بدانند و ازینجاست که گفته اند : *رحمة الله امرء عرف قدر نفسه و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفته است : *من عرف نفسه فقد عرف ربه* .**

پس آداب زندگانی کردن با مردم آنست که اول از شر و فساد دست و زبان کوتاه کند تا با غیبت و دروغ و تقبیح احوال و تفحص در عیوب و مانند این نیفتد که چنین مساوی قناع از زندگانی جدا کند و *قال علیه السلام : المسلمون من سلمت بینة من المسلمون من لسانه و حده . و در همه احوال حق مردمان بر خویشی زیادت از آن بیند که حق خویش بر مردمان . و بدال مسلمانان طمع نکند که *الجرع عند ادا الطمع* .*

۱- قرآن، سوره حدید (۲۷)، آیه ۲۳ .

۲- در اصل : خیر و شرع ، بقیاس معین . همانه اصلاح شد .

۳- در نسخه اساس : نیامد ، اصلاح شد .

۴- قرآن، سوره احزاب (۵۹)، آیه ۱۷ .

۵- کلمه و مطمئنه ، در نسخه اساس : دو جمله با هم پیوسته است ، در نسخه اساس :

مانند دیگر موارد مشابه در این کتاب که هم نشانه عمده و هم دو جمله با هم پیوسته است .

طمع مروت را تباه کند . و پیوسته بر راستی و امانت و صدق (۱۲۱پ) و احترام و توقّر مسلمانان زندگانی کند که رسول علیه السلام گفته است : **لَا تَحْقِرَنَّ أَحَدًا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ** ، و هیچ کس را از مسلمانان حقیر نشمرد که خرد مسلمانان بر درگاه خداوند عزوجل بزرگ است .

۵ پس جمله آداب زندگانی با مردمان نگاه باید داشت که درین خبریست مجمل و مجموع که رسول علیه السلام بوهربیره را وصیت کرده است در پنج کلمه . یکی این که فرمود **كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ** . گفت : پرهیزگار باش تا عابدترین آدمیان باشی . و چون آدمی ورع را حلیت خویش سازد در دلها محبوب گردد و همگنان بزندگان او تقرب کنند . و دوم **كُنْ قَنِيْعًا تَكُنْ أَعْنَى النَّاسِ** ، گفت : قانع باش تا توانگر ترین مردمان باشی . و چون قناعت صفت خویش سازی در زندگانی کردن از مردمان آسوده تر باشی و مردمان از وی آسوده که بیشتر خلفها که میان مردمان می افتد از زیادتی طمع و حرص می افتد . و سوم گفت : **أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا** ، در حق مسلمانان آن خواه که در حق نفس خویش خواهی تا مسلمان باشد که چون آدمی بلا و رنج کسی نخواهد هیچ کس رنج و بالای او نخواهد مگر کسی که طبع شری دارند و بحکم شیطان باشند : و گفته است : **لَا يَسْتَكْمِلُ إِيمَانُ امْرِئٍ حَتَّى يُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ** . و چهارم گفت : **وَإِحْسِنَ جِوَارًا مِّنْ جِوَارِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا** ، با همسایه همسایگی نیکو کن ، در رنج و راحت باوی یکی باش تا مؤمن باشی که همسایه را حق بسیارست در شرع چنانکه سید عالم علیه (۱۲۲ر) السلام گفت : جبریل چندان در حق همسایه مرا وصیت کرد که گمان بردم که همسایه را میراث خواهد داد ، **لَا يَزَالُ جِبْرِيلُ يوصيني بِمَا لِحَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِدُنِي** . و پنجم گفت : **وَاقْبَلِ الضِّحَاكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضِّحَاكِ قَمِيَتْ الْقَلْبَ** ، بسیار بخند که خنده بسیار دل را بمیراند زیرا که چون خنده بسیار شود از غلبه هزل از امارت نفس اماره است و چون او غلبه کند

۱ - کلمه « فرمود » از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

دل مغلوب گردد و بخنده بسیار قدر و نهاد مردم در چیزها کمتر شود و مروت را زیان دارد و برای این حکمت است که پادشاه عالم در کلام مجید فرموده است
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا^۱.

چون کسی در زندگانی کردن با مردمان این آداب نگاه دارد و پیرا زاهد دانند و زهد این است که الغنى اليأس عمافى ایدی الناس و چون زاهد شد همه خلق او را بدوستی گیرند و همه حق او دانند.

و اما آداب زندگانی کردن با اهل و عیال آنست که پیوسته بر ایشان شفقه برد و مال از ایشان دریغ ندارد و بایشان طمع نکند و بقصد عیب ایشان نجوید و چندان که تواند فراپوشد و سیاست ببا شفقت بهم از ایشان منقطع نکند . قال عنده السلام لا ترفع عنك عن اهلک و چنان داند که اهل و عیال او جوارح و اعضای او اند هر کسی را بمحل خویش بدارد و یکی را کار دیگری نفرماید. و بتودد زندگانی کند. و فرزندان را در مراعات برابر دارد که سید علیه السلام چنین فرمودست . و عیال را بنفقه و تعهد رعایت کند و پیوسته خشم را غالب ندارد و بر سر اهل تکبیر (۱۲۲ پ) نکند و همیشه وفا حلیت خویش دارد .

و اما آداب با موالی آنست که پیش ایشان از طیبت و مزاج و کفایت اسرار و حرکات نا موزون بجملمگی صیانت کند و هیبت و سیاست بر قاعده دارد و ایشانرا از آن بار خدمت نکند . و حق ایشان در خورش و پوشش بشناسد همچنانکه حق خویش . و اگر چه ذل عبودیت دارند آخر هم انسانیت و مشابیهت صورت دارند . و ایشانرا با حکم شرعی مطالبه کند تا دلیل نکرده و در معاصی اجازت ندهد . همچنانکه حقوق از بندگان در خواهد حق خدای و رسول باشد . و در هر صورت

۱ - قرآن، سوره زمره (۹۱) آیه ۳۴

۲ - این کلمه در نسخه اسبب بنقله است و روی آن است خدای که سید است و این

حاشیه - بوری در این باب بد کرد بوسه بر صورت و ج و بر سر و بر دست و بر پا

۳ - بطاعه - همین است که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

افتاده و شاید بوده است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

و در رعایت احوال ایشان چنان کند که رسول و صحابه کرده‌اند . و منقول است که عمر رضی اللہ عنہ در وقت خلافت بسفر می‌شد با غلام خویش مناوبه نهاده بود يك روز وی بر اشتر نشست و غلام زمام گرفت و يك روز غلام را را کب کردی و عمر زمام گرفت . اما آداب با رفیقان و مصاحبان در سفر و حضر . باید که پیوسته راحت ایشان

- ۵ ایثار کند بر راحت خویش و برای غرض دنیاوی هیچ وحشت نکند . و در بقعه‌ای که باشد با بزرگان حرمت نگاه دارد و پیران را تعظیم کند و پیوسته بخدمت ایشان قیام کند و بار خود بر دیگران ننهد و یار را در بدو نیک نگاه دارد و قال علیه السلام **أَدَّصَرَ أَحْسَنَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا** . در سفر چندانکه تواند معاونت کند و در حضر خدمت کند و بر بزرگان زیادتی نجوید و بقوت و حرکت تعدی نکند . و در بقعه‌ای که ساکن باشد جماعتی بهم^۱ حق بقعه و رفیقان نگه دارد و از هر چه ضرر از آن بیکدی (۱۲۳) از رفیقان باز خواهد گشتن در باقی کند و خود را هیچ محابا نکند و عیب هیچ برادر طلب نکند . و پیوسته متابع و مساعد باشد و هر گز طمع متبوعی ندارد و هیچ قصد مخالفت نکند . و شریعت را عنوان افعال سازد و طریقت را ترجمان احوال کند . و هر چه از بزرگان بیند مقبول کند و بحسن الظن تلقی کند . و از رنج رسانیدن یکباره خود را توقی کند و اگر چند بسیار علم و عمل دارد در میان جمع تطاول نکند و تفاخر ننماید و خود را کمترین ایشان شمرد تا محبوب و مقبول باشد و آنچه طلب کند بیابد^۲ . و هر پیری را پادشاهی شمرد و هر منتهی را قبله‌ای داند و هر مریدی را برادری شمرد و جمله را از خویشتن بهتر داند تا نسیم گل حقیقت بیابد . و از سید عالم علیه السلام که بزرگترین اهل جهان بود آداب زندگانی کردن بیاموزد وی گفت : **أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي** . و در میان جمع از خود بسیار نگوید که جابر بن عبد الله الانصاری بدر حجره مهتر رفت . گفتند کیست ؟ گفت : **أَنَا** ، مهتر می‌رفت و میگفت : **أَنَا أَنَا كَادَةُ انْعَرَةَ** . و چون ویرا مطالبت کند اما بحق و اما بوجهی دیگر با اعتراض و جدال

۱- کاتب زیر این کلمه در حاشیه نوشته است « خ » بی هیچ توضیحی .

۲- کلمه « بیابد » در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

مشغول نشود و زود بعیب و عجز مقرر گردد^۱ و الحاح نکند و یکباره معترف گردد و جرم بخویشتن فرا گیرد و متواضع و متذلل گردد و بصف النعال رود و بزبان عجز عذر خواهد و بصدق نیت استغفار کند چنانکه صدق او دیگران را معلوم شود تا دلها از وی نفرت نگیرد. و از پدر خویش آدم علیه السلام (۱۲۳ پ) بیاموزد که بیک دانه گندم سیصد سال استغفار میکرد. و در همه احوال محکوم و مأمور باشد و مستمع و مستفید و طالب و جد را برهزل غالب دارد و خدمت بر حرکات خویش ظاهر کند و هر چه کند و گوید جانب دیگران طلب کند در آن حرکات و سکنات.

و این آداب و مهمات از باب تصوف است و بیش ازین باضعاف اضعاف که قصه آن دراز باشد تا قدر طریقت بر قاعده بماند و بدانند که بقعه‌ای که بنام ایشان بنا کنند مسجد است بحرمت نشیند و چنان زندگانی کند که در بیت الله کنند تا فایده سخن ظاهر شود و ایزد تعالی بحسن نیت با بنده کار کند.

آداب زندگانی کردن با ملوک و بزرگان هم ازینجا قیاس باید گرفتن. محقق صاحب بصیرت را این قدر تمام باشد که بر بسیار آداب و اخلاق نیکو دلالت کند چنانکه با همه اصناف مردمان بداند زیستن که این آداب کلی است نه جزوی.

فصل دوم در آداب جامه پوشیدن

بدان که جامه پوشیدن غرض در آن عورت پوشیدن است و حفظ شخص از آفات هو چون گرما و سرما و بهترین لباسها آن باشد که حلال و نمازی باشد و مساجد فقیر. و جامه که در وی ابریشم باشد مردان راه کرده است و هر چند جامه خشن تر از آفت رعوت و تحریک شهوات دور تر، که چون جامه متعبدان پوشد از این الثواب تکبیر بید.

نفس اماره و رعوتی ظاهر گردد و شهوات متحرک شود بسبب اللذات و حسیه و دنیا علیهم السلام احترام از کرده‌اند از جامه‌های نرم و نیکو و همیشه جامه خشن پوشیده‌اند (۱۲۴ ر) چنانکه از سید عالم علیه السلام روایت درده‌اند که همت چون موسی

۱ - در نسخه اساس : نکرده . بقیاس معنی - جمله اصلاح شد.

۲ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۲.

عليه السلام با خدای عزوجل بطور سخن گفت جبّه پشمین و کلاهی و ازاری پشمین پوشیده بود کمان لبس الصوف . و رسول علیه السلام پیوسته صوف پوشیدی و جمله صحابه بران بوده اند که همه صوفهای سبز پوشیده داشتند .

و رسول علیه السلام گفت که شبی جبریل علیه السلام بعد از نماز خفتن بنزد من آمد ، دست به پوست او فرو آوردم مویها بدست من می آمد . گفتم یا جبریل ما هذا الشعر ؟ قال كوي من الصوف قال او قلب من الصوف قال نعم والله لبس حملته العرش من الصوف ، گفتم : یا جبریل این مویها چیست ؟ گفت : جبّه پشمین پوشیده دارم . گفتم : یا جبریل چون است با لطافت ملکی خشونت صوف می برداری ؟ گفت : یا رسول الله بخدای که جامه حمله العرش صوف است .

و این صوف جامه خشن است و وجهی از ریاضت بوی حاصل می آید که تن در وی آسوده نباشد و خواب غلبه نکند تکبر و عجب و رعونت در درون پدید نیاید .

و باید که جامه پاکیزه برای اظهار نعمت ربانی پوشدنه برای رعونت نفسانی و هر جامه که نیکوتر در اوقات عبادت و نماز کردن پوشد . و جامه دراز ندارد که هر چه از کعب گذشت و بال باشد و آستین نیز دراز ندارد که سید علیه السلام جامه چنین داشتی که کعب او از دامن و ازار پیدا بودی و آستین تا سردست کردی و فراخ نبودی . و بهترین جامهها سپید بودی ، قال علیه السلام خير كمامة كمامة البياض .

و اگر جامه نو باشد و اگر نباشد کهنه را نگه باید داشتن و پاره بر دوختن (۱۲۴ پ) که برکت عبادات در آن باشد . و مرجع صوفیان از آنجا درست آید که آدم را پیراهن از بهشت بیاوردند چون کهن شد پاره بر وی میدوخت تا بوقت مرگ با خویشتن داشت . و سید علیه السلام عایشه را چنین فرمود که آن جامه که در عبادت کهن کنی ضایع مکن ، پاره بر آنجا دوز تا برکت بتو می رسد . و روزی سید علیه السلام در حجره رفت عایشه را دید که پاره بر جامه می دوخت . گفت : چه میکنی ؟ گفت : ارفع كوي . قال : احسنت يا عايشة لا تضعي كويًا حتى ترقع فيه فائدة لا تجدید

لَمِنَ لَأَخْلَقَ لَهُ ، گفت : نيك ميكنى يا عايشه هيچ جامه بميفكن تا پاره برندوزى كه هر كه را كه ن باشد نو نباشد .

و چون جامه و لیبی یا عزیزی از عزیزان طریقت بفرط وجد و غلبه سماع که مرد در خود نگنجد خرجه کند آن نصیب را بتبرک بر جامه باید دوخت یا برسجاده تا هر عبادت که با آن کند بروزگار او پیوندد . و رنگ کبود شعاری است این طایفه ۵ را که هر طایفه‌ای را از طوایف رنگی و شعاری گشته است چنانکه خلفا را سیاه که سیاهی بسیاست نزدیک ترست و جنود را سرخ و لعل و سبز که این رنگها بطرب نزدیک ترست و قومی دیگر را سپید که سپید سلامت و دیانت نزدیک ترست . و همه رنگها چون سبز و سپید و سیاه جامه پوشند اما کبود شعار اهل طریقت است که کبودی بدرد الم و مصیبت نزدیکست و ایشان خود را در غلبه طلب و نقصان اتفاق ۱۰ و شوق وجد این مغبون شمرند و بابتلا بدین دارالغرور و حبس و تعلق بشخص و قوتها [ی] او خویشان را (۱۲۵ ر) مصیبت زده و غمناک دانند . و از ملامت و رعونت و مملکت و فرح و طرب برخاسته اند باضطرار جامه کبود کرده اند و در طلب عنایت آسمانی آسمان گونه پوشیده و هر کرا از هوا و رعونت و غلبه شهوت و دواعی بشریت در آیدی هیچ جاذب و متقاضی مانده باشد ویرا این جامه نشاید پوشیدن که ۱۵ مدعی باشد بحالات کاری که وی از آن دورست و قال علیه السلام المتسبغ بحال السواد کلابس ثوبی زور .

وصحابه بیشتر مرقع داشته اند . و عمر خطاب رضی الله عنه باندای | خلافت

پیراهنی در پوشید و پاره پاره برگ خرما و پوست و دیگر چیزها بروی می دود .

تا باخر عهد هفده من شده بود و هم در آن مرقع جان بحضرت نسیب کرد . و بعضی ۲۰ مشایخ که خود را خواستند که بدین حلوت مشهور کنند و اهمیت این رنگ در خویشان بنده نمودند خود بهیچ جامه از عوام متمیزنداشند چون جمیع رحمة الله علیه

۱- کلمه « این » زائد نماید . در آن که کلمه ای در آن « ا » از قلم افتاده باشد .

مقابل این سطر درجاشده نوشته است : خ .

که پیوسته جامهای سپید می پوشید دیگر بزرگان نیز بوده اند .
و در جمله رونده باید که خود را بهیچ علامت معروف نکند و برنگ و جامه
و مرقع قانع نباشد و این معنی که ارباب طریقت بدان مخصوص اند طلب کند و
در حرّقه افزاید نه در حرّقه که حرّقه علامت حرّقه است نه دلیل حرّفت و جنید در
وقت خویش چنین گفته است : کادت طریقتنا هذّه حرّقه فصارت حرّقه ، گفت این
کار بزرگوار سوزی بود اکنون با رنگی افتاده است . و بزرگان گفته اند : ثانت
السّراقع احرّاماً علی الدین فصارت مزاجیل علی الجیف . و چون بزرگان (۱۲۵ پ)
جنید و واسطی و ابن عطا و بصری و بلخی و دیگر بزرگان که اکابر بوده اند و سادات
طایفه بودند چنین می گفتند اکنون تباه تر و مستخف تر الاقلیل و این القلیل با این همه
چندان عزت است که بر همه احوال همه اصناف مردم ترجیح دارند .

در جمله رونده می باید که بدین چیزها التفات نکند و جمله احوال خویش
را در رفتن و خوردن و پوشیدن بسنت آراسته دارد و جامه چنان پوشد که کفن
مردگان باشد تا در آخرت حلّهای روحانیان بوی دهند و لباسهای پیامبران در وی
پوشانند بفضل اللّه و منه .

فصل سوم در آداب طعام خوردن

بدان که حق تعالی آدمی را چنان آفریده است که پیوسته بتحلیلات فضلات
از وی خرج میشود و بغذا آنرا بدل حاصل می آید تا پیوسته آدمی از طعام و شراب
تقویت و تغذیت و تربیت میکند خویشتن را و آنچه می رود عوض آن از طعام
حاصل میکند و مدد قوت از غذا می ستاند . و چون غذا از حلال سازد عبادت تولّد
کند و چون بحرام پرورش دهد قوتهای شهوانی غالب گردد و آفات تولّد کند و
آدمی را بر معصیت دلیر کند و ازینجاست که سید عالم علیه السلام گفته است
کُلْ لَحْمٍ نَبَتَ مِنَ الْحَرَامِ فَالْشَّارُ أَوْلَى بِهِ ، گفت : هر آدمی که بحرام گوشت او پرورده
باشد دوزخ را شاید و بس یعنی از آن حرام ویرا قوتها زاید که جاذب گردد بمعصیت و

- مانع^۱ شود از عبادت و چون معاصی بسیار گردد شخص مستحق دوزخ باشد .
- اول شرط آنست که آنچه خورد حلال خورد و چندانکه تواند از محرّمات (۱۲۶ر) و مشتبهات حذر کند و خود را رخصت ندهد و از حلال بمقدار ضرورت کفایت کند و بجد و جهد تمام لقمه حلال طلب کند که **طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ** . چون لقمه حلال بدست آرد تنها نخورد بل که نخست مساعدی بدست آرد که رسول علیه السلام گفتست : **شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ وَتَمَنَعَ رِفْدَهُ** . و به نیت عبادت کردن خورد چون دست^۲ بطعام برود و آنگاه که دست باز گیرد ابتدا و انتها به بسم الله والحمد لله کند . و لقمه خورد بر گیرد و بحرمت دست بطعام برود نه بشره قال علیه السلام : **الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ مِعَاءٍ** .
- و الوان طعامها طلب نکند که تنعم پسندیده نیست . و چون طعام خورد خود را باوراد اذکار مشغول کند که رسول علیه السلام گفته است : **اذْهَبُوا طَعَامَكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ** . و چون با کسی طعام خورد طریق ایثار و تقدیم سپرد و در همه اوقات طعام خوردن اقتدا بامر الهی کند که **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا**^۳ و قال تعالی : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**^۴ . و نان بسفره خورد و اقتدا بسید عالم علیه السلام کند که وی هرگز نان برخوان نخورد اجتناب از تشبه بفراعنه که سید عالم علیه السلام پیوسته نان بر سفره خوردی . و اگر پیش از طعام دست بشوید چنانکه پس از طعام نیکوتر باشد که سید علیه السلام گفته است : **الْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ**

۱ - در اصل : تابع . بقیاس معنی جمله اصلاح شد . در نسخه اساس : **بِطَعَامِهِ**

و خ ، نوشته شده که شاید در بوط به همین لقمه باشد .

۲ - در اصل : بدست . بقیاس معنی جمله و با توجه به دست ، و دست

بطعام برود ، - که کمی بعد آمده - اصلاح شد .

۳ - قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۲۹ .

۴ - در نسخه اساس : یا ایها

۵ - قرآن ، سوره بقره (۲) آیه ۱۶۷ .

يَنْفِي الْفَقْرَ وَبَعْدَهُ يَنْفِي الدَّمَمَ .

و بدانند که هر طعام که با جماعت بر سفره خورد آنرا هیچ حساب نباشد .
 و در اخبار منقولست که هرگز ابرهیم علیه السلام (۱۲۶ پ) تنها طعام نخورده است
 و روزهای بسیار بگذشتی که منتظر رفیقی بودی تا با وی طعام خوردی آنگاه طعام
 خوردی . و احوال این طریقت جمله مستخرج است از احوال انبیا، اخلاق این طایفه
 باید که مماثله گیرد با اخلاق انبیا علیهم السلام چون امروز متخلق باشد با اخلاق انبیا
 فردا متعلق شود بفترک دولت انبیا که يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَى مَسَاعِشِ عَلَيْهِ وَيُحْشَرُ عَلَى
 مَسَامَاتِ عَلَيْهِ . و از آنچه خورد نخست نصیبی بدرویش مستحق دهد تا بر که آن صدقه
 باقی طعام را حلال گرداند . و در اخبار آمده است که حق تعالی بیعقوب علیه السلام
 وحی فرستاد که این همه که بتو رسانیدم و فرزند را که از تو جدا کردم و ترا بذل
 هجر و فراق باز بستم سبب این همه رنجها آن بود که وقتی در خانه قربان کرده
 بودی و طعام ساخته و درویشی بدرسرای تو آمد ویرا محروم باز گردانیدی و آن
 طعام شما بکار بردی . اکنون یا یعقوب ، طعام بساز و بفقرا ده تا ما عزیزان ترا
 بتو باز رسانیم .

پس در طعام دادن چندین برکت است و چندین فایده و دولت و سید علیه
 السلام گفته است: اطعموا السَّعَامَ . و طعام خوردن ضرورت حیوانی است اما طعام
 دادن از اخلاق الهی است باید که آنچه دهد بی منت دهد و آنچه خورد بحرمت
 خورد . و بوقت غذا خوردن نیت کند که این لقمه مدد عبادت خواهد کردن تا
 بر وی وبال نباشد و در قیامت از عهده حساب بسرعت بیرون آید و در بهشت برزق
 کریم برسد .

فصل چهارم در آداب سفر

بدان که آدمی در عالم دنیا مسافرست (۱۲۷ ر) و از اول فطرت در سفر

۱ - بقیاس معنی جمله و تشابه « شما و تنها » شاید « تنها » باشد . صورت بالا نیز
 مفید معنی تواند بود که برای ضمیر « شما » فعل مفرد « بکار بردی » استعمال شده باشد .

افتادست، از عالم عدم منازل و مراحل گذاره کرده تا آنگاه که بسرای وجود رسیدست و در اطوار خلقت تردد کرده و در دنیا هم منازل می گذارد تا بقیامت رسد . و کسی که بحکمت و حقیقت در سفر باشد باید که بظاهر صورت نیز در سفر باشد در اقالیم دنیا تا بر عجایب صنع ایزدی مطلع میگردد . و برین حیوة اعتماد نکند و همچندان^۱ بجان از عالم غیبی سفر کردست و بر منازل امر و ارادت گذشته و اکنون در منازل هفت گانه سفر کرده چون علقه و مضغه و سلاله و دیگر منازل . و بشخص از خاک سفر کرده و همچنین در منازل صبی و طفولیت و کهلویت می رود و برین قاعده مسافر خواهد بودن در منازل عمر تا آنگاه که در اقالیم آخرت افتد و منازل گذراند چون گور و حشر و صراط و موقف و دیگر مراحل همچنین می باید که تا در دنیا باشی جان مسافر باشد همیشه در يك منزل توقف نکند که هرگز حکم آب روان با حکم ایستاده برابر نیست و هر دو مرتبه مسافر با مرتبه مقیم متساوی نباشد لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والنجاهدون فی سبیل الله .^۲ الابد . بتن سفر باید کرد در دنیا ولایات و اقالیم و مواضع عزت یافته و بقبور انبیا و مساجد رسل و بآثار ایشان تبرک کردن و بجان نیز سفر باید کرد در عالم معانی و حقیق اوامر الهی را مطالعت کردن تا بدین اسفار و ائقال کسل از طبع برخیزد و آدمی در سفر با حرکت و رحلت خو کند و بداند که همچنانکه از شهر بشهر میشود از دنیا بآخرت می باید شدن . و چون مرض (۱۲۷ پ) و کسل برخیزد میرکب برودل خویش کند و در قطر مصنوعات غنیمت عبرت حاصل کند و برای این است که سید عالم علیه السلام گفته است : **سافروا تصحروا وتعتسوا .**

و سفر تن بقدم کنند و سفر جان بفکرت که فکرت جان را هم جداست نه حرکت تن را . و در سفر دینی بغرض دنیا نباید شد که آنگاه عزت سفر فایز شود

۱ - چنین بنظر می رسد که در این جا و ده ، از قلم افتاده باشد .

۲ - قد آن ، سوره نساء (۴) آیه ۹۷ .

بل که غرض دینی باید چون زیارت مواضع مبارك یا تربت عزیزى از عزیزان طریقت . و باید که مسافر حرکت ببصیرت کند و به بیند که این عالم مثال عالم حقیقت است هر کجا میشود در آن مثال حقیقت او را عالم اصلی طلب میکنند و در ورای اشکال حقایق را بدیده دل می بیند . و چون در^۱ دارالحرب رود^۲ بنیت غزو رود^۳ و ذل اهل کفر بقهر بی علت الهی باز بیند و شکر نعمت اسلام بگزارد. و چون در دارالاسلام رود رحمت و نعمت الهی بر بندگان بیند و شکر گوید که او از آن رحمت محروم نمانده است . و همچنانکه در دنیا سفر کند در خود سفر کند که ولایت شخص خویش سیر کند و اقالیم و ممالک و مهالك و معادن بشهرها و آسمانها و چشمهای آب و دشمنان و دوستان و حیوانات و ملائکه که در ولایت شخص بشری اند مطالعت کند و باز شناسد . و از حکمت حق تعالی عبرت برگیرد که قرآن بدین فرموده است : فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^۴ . و بیشتر سفر نیت خود را بزیارت بزرگان مقصور دارد و بداند که مهم تر اسفار سفر قبله است که شرط رونده آنست که کعبه را زیارت کند و خود يك رکن از ارکان اسلام حج است و رسول علیه السلام گفته است : مَنْ مَاتَ (۱۲۸) وَكَمْ يَحْجُّ فَلَيَّمَّتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا . و حق تعالی در کتاب مجید خبر داده است که : وَتَدْعَى النَّاسَ حِجَّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَمْتَعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا^۵ . و دیگر سفر غزواست که سید علیه السلام گفته است که بعد از ایمان هیچ کار نیست فاضلتر از جهاد با کفار .

پس سفر کردن برین غرض دینی و تبرک کردن بزرگان موقوف و مقصور باید و از اغراض دنیاوی پاك باید که طریقت و تجارت با هم ن سازند . و رونده باید که در سفر دنیا پیوسته حساب سفر قیامت میکند و همچنانکه در سفر ظاهر

۱ -- کلامه « در » در دین از نام انقاد و کتاب آن در حاشیه افزوده است .

۲ -- در نسخه اساس : زود ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ -- قرآن ، سوره حشر (۵۹) آیه ۲ .

۴ -- قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱ .

زاد^۱ و راحله راست دارند برای سفر^۲ آخرت نیز زاد و راحله^۲ راست میکنند تا وقت مرگ ضایع نماند . و باید که مرید در سفر چندانکه تواند رنج بر خویشتن نهد به بار کشیدن و خدمت رفیقان کردن و ایثار راحت یاران ببدل زاد و راحله کردن . و پیوسته باید که در راه بر طهارت باشد و چون می رود بزبان ذکر میگوید و بدل از حقیقت سر می اندیشد و بیشتر بر حج و غزو و زیارت شام موقوف دارد و باید که بکثرت سفر کردن تفاخر و تطاول ننماید که بیشتر بهایم پیوسته در سفر باشند اما بحکم بی خبری هیچ خطر ندارند . و جهد کند تا نماز از اوقات فوت نکند و حق وقت ضایع نگذارد و از حقیقت سفر با خبر باشد که صحت و غنیمت که سید عالم علیه السلام خبر داده است در سفر دینی است و در حرکت فکری در عالم آخرت اما چون برای غرض دنیاوی باشد و مسافر در حرکات (۱۲۸ پ) از مخفیات حقیقت غافل ماند حاصل او از سفر الا رنج و مشقت نباشد که سید عالم علیه السلام گفت :

السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ . پس رونده باید که رنج سفر برای فایده دین و تحصیل علم بر خود نهد تا نعمتی مثمر باشد و مهتر علیه السلام چنین فرمودست که :

اَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ .

پس مسافر مقبول عزیز آن است که مستفید باشد در حرکات خویشتن و طاب علم و حقیقت گردد در همه سفرها و بداند که رنجی که در راه خدای تعالی کشد بهتر از همه جهانست و خود بمقاصد بزرگوار نتوان رسیدن بی رنج و تعب . قال الله تعالی : لِمَ تَعْبُونَوا بِالْعَيْبِ الْأَبْشَقِ الْأَذْنَسِ^۳ . پس از باب طریقت پیوسته مسافر باشند بقدم در دنیا برای مواضع عزیز و تبرک باشخاص بزرگ در ممالک زمین .

تحصیل اعتبار و اختیار و بدل در آخرت برای تحصیل راحت رفیق الهی و این

۱ - در اصل : زاد ، بقیاس جمله وقد ار الممه من پیوسته ، اصلاح شد .

۲-۲ . در اصل : آخرت را نیز دو راحله ، بقیاس ممالک و ممالک از سعادت ،

اندکی بیشتر و نیز کمی پایین تر ، اصلاح شد .

۳- قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۷۷ .

سه اندیشه ببايد تا سفر مسافر بشرط باشد و خداوند تعالی بسفر صفت فرمودست
 که وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ^۱.

فصل پنجم [مواظبت بر سنن شرع]^۲

بدان که اصل همه ادبها مواظبت است بر سنن شرع مصطفی صلی الله علیه
 ۵ وسلم زیرا که سید عالم علیه السلام چنین خبر داده است که : اَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ
 تَأْدِيبِي . و چون وی مؤدب از جهت حق بوحی گشت امت را بسننهای نیکو در
 شریعت پاک بی علت فرمود (۱۲۹ر) و هر که در سنن نبوی تأمل کند همه ادبها در
 وی پدید آید که هیچ ادب نیست زیادت از مواظبت بر سننهای نبوی . و ارباب
 طریقت جمله اخلاق و آداب از اخلاق انبیا گرفته اند و بطبع و هوای خویش هرگز
 ۱۰ اقتدا نکنند و برای نفس اماره اعتماد نکنند و در همه احوال تتبع شریعت کنند و
 آداب از احوال سید علیه السلام آموزند لاجرم مختار اهل عالم این طایفه باشند.
 و سیرت این طایفه در آداب آنست که هرگز تتبع احوال دیگران نه کنند که سنت
 چنین است اِنَّ مِّنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانَ الْمَصَائِبِ . و پیوسته اسرار را حفظ کنند و
 هرگز افشای سر و اظهار عیب برادران نکنند و در وقت خدمت ایثار نصیب یاران
 ۱۵ کند و تحمل اثقال برادران حلیه خویش سازند بی منت و رعونت . و در حضر باید
 که از آنچه یابد از مهمات دیگران قیام کند و حرمت مشایخ نگاه دارد . و در پیش
 بزرگان خردتران آواز بلند نکنند و بر هیچ کس تطاول نجویند و از تعدی و تفاحش
 و تفاخر احتراز کنند و بهمه و جوه طریق احترام و تواضع سپرند . و هر چه کنند و
 گویند بحکم ادب و حرمت بمیزان سنت مصطفی سخته دارند و بآثار سلف اقتدا
 ۲۰ کنند . و در طریقت بهوای خویش هیچ بدعت و رسم نیارند و حرکات و مقالات
 مشایخ را قبله خود سازند . و بر کلمات و عبارات بزرگان طریقت بجهل انکار و

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۷ .

۲ - بقیاس سطر بعد افزوده شد .

اعتراض نکنند

و در وقت رفتن و آمدن در بقاع این طایفه حرکات عنیفه نکنند و چون در بقعه‌ای شوند بابتدا دست (۱۲۹پ) راست فارغ دارند و سلام نکنند و ساکن ظاهر و خایف دل و بتأنی در روند و بدست چپ پای افزار بیرون کنند و در حال وضو مجدد کنند و آنکه مقیمان را سلام گویند و بحرمت و ادب با سر سجاده روند و سه روز بیرون نشوند بعد از سه روز اگر دیرتر خواهند بود بخدمتی مشغول گردند .
و در بقعه از هزل و مزاح بسیار احتراز کند و در وقت سماع و سفره همچندان حرمت بجای آرند که در وقت نماز و در همه احوال تیامن نگاه دارد و هیچ حرکت بوقت طهارت^۱ در جامه پوشیدن و بیرون کردن در میان جماعت انبساط ننماید . و وضو و طهارت را آداب بسیار است که حصر آن این کتاب را دراز گرداند و طالب را این مقدار کفایتست .

و پیوسته در حضر و سفر مستفید و طالب و متأدب و خدوم باشد و در رفتن و گفتن و نشستن بر بزرگان تقدم نجوید و هر چند باشند متأخر شمارند خود را و احوال دل را رعایت کند که^۲ احوال نفس را . و طریقت را بشریعت پیراسته و شریعت را بطریقت آراسته دارد و نفس را بقید شریعت و طریقت بسته دارد . و در همه احوال و افعال باخلاق پسندیده و آداب نیکو متحلی باشند . و در همه اوقات نام نیک این طایفه و حرمت جمع و بقعد و رونق طریقت و قاعده نگاه دارد . و از مواضع تهمت صیانت کند . و خیانت را بادانت و هوا را بوفای و کسل را بجدت و هزل را بجد و جهل را بعلم و عادت را بحقیقت^۳ بدل کند . و چنان باشد که در بیان را (۱۳۰ر) بایشان نیک افتد و هیچ کس را از ایشان در عیب بیوفتند . اقتدا کرده

۱ - شاید چیزی از جمله اقتاده باشد بطریق دیگر .

۲ - شاید بوده است در زمان و یا در آنکه به چنین معنایی بکار رفته است .

۳ - کاتب روی کلمه و حقیقت ، نشانهای گذاشته و در - اشبه آورده است . دل

باشند بسید عالم علیه السلام ، هر کجا رسند آثار برکات و احوال خویش ظاهر کنند که سید عالم علیه السلام گفته است که نشان اولیای خدای عزوجل آنست که چون دریشان نظر کنند از خدای تعالی یاد آید . و بنای این طریقت بر ولایت است و این طایفه بهمت متحرک اند . پس چنان باید که خلائق را بایشان نیک افتد تا دعوی بحقیقت باشد که خدای تعالی صادقان را دوست دارد .

نخاسته این کتاب

بدانکه این معانی و مهمات که ما بر طریق اختصار درین صوفی نامه یاد کردیم احوال و معانی است که این جمله در میان صوفیان باز یابد و موجود است. و این طایفه موصوف اند بدین احوال؛ و اگر کسی را دیده بر نیفتد آن از تیرگی دیده و تاریکی دل او باشد نه از خیانت این طریقت. و این جمله که نبشته شد از آنچه حقیقت قاعده تصوف است هم چنان است که قطره‌ای آب باضافت با بحری بنسبت کامل. و این جمله در یک شخص موجود باید تا آنکه که بر طریق مشایخت آن شخص را صوفی شاید گفتن. و چنان باید که صفت شود این معانی صوفی را که هر چه صفت نباشد عرض باشد بوقتی از اوقات یا بآفتی از آفات زایل شود که علم تادر ذکرست نسبیان راه یابد چون علم عمل گشت هرگز بر نخیزد. پس این اخلاق از میان باید (۱۳۰ ب) که صفت صوفی شود تا هرگز زایل و متغیر نشود.

و ما باول شرط کرده‌ایم که هیچ سخن غامض و مشکل که آنرا بشرح حدیث باشد درین کتاب ننویسیم و بدان شرط قیام کردیم و یکبار در سخن مذهب تعریف کردیم که چون این معانی در دل منقوش گردد خود حقائق او بیابیم آن دل متواند شود نا مکتوب و نامحفوظ. و اول تصوف این است که درین کتاب مکتوب است و نهایت تصوف آنست که این معانی نقش و رقم دل و حاصل حال دردد چنانکه در مرگ و زندگانی بر نخیزد که اول تصوف قول است و حقیقت احوال و چون حال

پدید آید تن و جان جمله زحمت شود . و حسین بن منصور حلاج را دران ساعت که بردار میکردند شبلی رحمة الله عليه از وی پرسید که: مَا التَّصَوُّفُ قَالَ أَوْلَاهُ مَا تَقْرَى وَآخِرُهُ سَتْرِي بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ، گفت : یا حسین تصوف چیست ؟ گفت : اول این است که می بینی و آخر پس سه روز به بینی که نه خبر ماند و نه اثر .

۵ و ما این کتاب بتازی نبشته ایم و از پرده اول و دوم و سوم درون رفته ایم ارباب حقیقت این معانی در کتاب عنصر باز طلبند تا باز یابند . و نهایت تصوف بفقیر است و فقر از قول و حال برتر است و آن در عالم الهیت روان باشد و نقش بی اثر در وجود عبارت و اشارت نیفکنده باشد . چون رونده صوفی میگردد آنگاه علم فقر در یابد چون ازان علم برخیزد از فقر نسیمی بوی رسد . و آن بابی است که این کتاب شرح آن بر نتابد و چون از عهده بشرط ابتدا (۱۳۱) بیرون آمدیم آن بهتر که کتاب هم اینجا کوتاه کنیم تا بر خوانندگان دراز نشود .

۱۰ ایزد تعالی مبارك کناد و خوانندگانرا توفیق بتحقیق دهد و این معانی میسر کناد و بفضل و رحمت بی علت روزی کناد تا بعضی از آنچه در خاطر است بقلم آید بمدد رحمت الهی اذنه الرؤوف المنان الرحيم الرحمن .

۱۵ قدمت الرسالة المعروفة بالتصفيّة

في احوال المتصوفة والحمد لله اولاً و آخراً

والصلوة على خير خلقه محمد وآله وصحبه

و عترته الطاهرين والسلام

على يدى العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندواذى فى وقت الضحى من يوم الاربعاء [ء]

السابع من شهر ربيع الاول سنة سبع وسبع مائة غفر الله ذنبه و شكر سعيه

و تمت به صاحبه بكرمه (۱۳۱ پ)

تعليقات

تعلیقات

ص ۵ س ۱۲ **عَمِنَ عَبْدُ الْاَوْفَى قَلْبَهُ عَيْنَانِ وَهَمَّا غَيْبٌ لِيَدْرَكَ بِهِمَا الْغَيْبَ** فاذا اراد الله
بعبد خيراً فتح عينى قلبه : در حديقه الحقيقه (ص ۱۵۲) تأليف ابو الفتح
محمد بن مطهر آمده است :

ما من مؤمن الأوله اربعة عيون ، عينان فى الرأس وعينان فى القلب يبصر بهما دور
الغيب والشهادة، فاذا اراد الله تعالى بعبد خيراً فتح عينى قلبه. در احياء علوم الدين
(۳/ ۴۴) نیز می خوانیم : ما من عبد الأوله اربعة عین : عینان فى رأسه يبصر بها
أمر دیناه ، و عینان فى قلبه يبصر بها أمر دینه. نیز رك. ص ۱۲۶ كتاب حیات.

ص ۶ س ۵ **روح حیوانی** : و فلاسفه عموماً قائل به سه امر شده اند : قلب ، روح بخاری ،
و نفس یا روح مجرد و گویند قلب عبارت از جسم لطیف منوریه اشکال است
و مرکب روح بخاری است که روح حیوانی است و منشأ حیات و نفس و ... است
است و در تمام حیوانات هست و ساری در تمام اعضای بدن است و روح ...
مرکب نفس است که منشأ ادراکات کلیه و تمقالات بود و ذات ...
ترتیب روح حیوانی برزخ میان قلب و نفس ناطقه است و منشأ ...
ناطقه به ابدان است و در مقام تعریف آنها گویند : روح ... عبارت از بخار
لطیف شفافى است که منبع آن تجویف قلب است و واسطه در تدبیر نفس است و
روح انسانی امر لطیفی است که مستند عالمیت و مدراکیت انسان است و برادب
و متعلق به روح حیوانی می باشد . (فرهنگ علوم عقلی ۲۷۸ - ۲۷۹)

رك . ص ۵۹۷ : « نفس حیوانی » . افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی هم در رساله مدارج‌الکمال در موضوع روح و انواع آن نوشته است : « اما اجساد انسانی را روحی است یا بنده به آلات حسی ، و روحی است یا بنده درونی که قوت خیال و وهم خوانند ، و روحی خواهنده و جوینده ، و روحی که بدان از جایی به جایی شود ، و روحی که مایه غذا را به جای خود رساند » (مصنّفات افضل‌الدین ، ج ۱ ، مدارج‌الکمال ۳۱) . « و باز طبیعت حیات را نفس حیوانی خوانند » (مصنّفات افضل‌الدین ، ج ۱ ، عرض نامه ۳۹) .

ص ۶-۵ روح ناطقه : اما توضیح نفس ناطقه - که گاه مرادف روح (کشاف اصطلاحات الفنون ۵۴۱ ، رسائل اخوان الصفا ۱۴۹/۳ ، اسفار ۷۶/۴) و روح الهی خوانده شده است (فرهنگ علوم عقلی ۲۷۹ ، ۲۸۱) - آن‌که « نفس را سه مرتبت است که در مرتبت کمال نفس ناطقه گویند و عقل و صورت نوعیّه انسان هم نامند... وان النفس الناطقة عند الحکیم عبارة عن جوهر عقلی وحدانی لیس فی عالم العنصری و لافی عالم الاثیری و هو عالم السموات بل لا يتصور وجوده فی عالم الاجسام لانه لو كان فی عالم الاجسام لم يتصور ان يدرك وحدة الحق » (رسائل صدر ص ۲۶۶ ، فرهنگ علوم عقلی ۶۰۰) .

ص ۶ س ۷ سپیده : سپیده در لغت بمعنی روشنی صبح صادق است و یا سفید آبی که زنان بر روی مالند (برهان قاطع) ولی در این جا بمعنی « سپیدی » است .

ص ۷ س ۱-۲ صفت خواهیم کردن : صفت کردن در این جا بمعنی وصف کردن و توصیف کردن است چنان‌که در کتاب هدایة المتعلمین فی الطب نیز می‌خوانیم : « و جالینوس کتابی کردست به حرکات معراض اعنی حرکات که بتوان صفت کردن مَرَّان حرکت را چون سکندر زدن... » (ص ۶۰) : « و گر همه را بجمله صفت کنی بر این مثال آید » (ص ۸۸ ، نیز رک . ص ۸۹۳ فهرست لغات و ترکیبات) .

ص ۷ س ۸ هر کسی در حق ایشان عبارت می‌دیگر کنند: در این جمله دیده می‌شود که فعل مربوط به « هر کسی » جمع آمده است و اگر جمله‌های بعدی را هم مربوط به آن بگیریم به همین صورت است . در صفحه ۱۰۸ نیز آمده است : « لاجرم هرذاکری در خورد خود جزا یابند » . در قابوس نامه (ص ۱۶۸) می‌خوانیم :

« هر کسی که آن دیدند آن تاجر را ملامت می کردند . » . در شاهنامه نیز فعل
 « هر کسی » هم بصورت جمع مخاطب و هم بصورت جمع غایب بکار رفته است :

سپاه پراگنده گورد آمدند همه هر کسی داستانها زدند
 (۸۶۷/۳)

بر اندازه بر هر کسی می خورید به انجام و فرجام خود بنگرید
 (۲۱۳۶/۳)

شواهد دیگر : دیدند هر کسی (۶۲/۱) ، هر کسی خواندند (۱۵۹۱/۶) .
 سیاست نامه (ص ۲۶۱) : « هر کسی به خانه خویش ناز شدند » (نقل از شاهنامه
 و دستور ۲۴۲ و ۵ ح) . « تا این نامه به دست مردمان افتاد و هر کسی دست بدو
 اندرزند » (مقدمه شاهنامه ابودنصوری ، هزاره فردوسی ۱۳۵) . « و اندر این
 چیزهاست که به گفتار مر خواننده را بزرگ آید و هر کسی در آن کتاب
 او فایده گیرند » (ایضاً ۱۳۷) . « هر کسی خویشان را دور کردند » (تاریخ
 بیهقی ۵۴) .

بر اسفندیار آفرین هر کسی بخواندند از اندازه افروغ کسی
 (شاهنامه ۱۵۹۱/۶)

سپه را بفرمود تا هر کسی سارند کشتی و زورق کسی
 (شاهنامه ۱۸۴۸/۷)

تعمند هر گونه ای هر کسی همانا پسندس نیک کسی
 (فردوسی ، تاریخ بیهقی ۵۴/۲۴)

اما فعل مربوط به « هر کسی » مفرد نیز آمده است : « هر کسی شمل - میش می »
 (تاریخ بیهقی ۱۵۸) .

هر کسی از ظن خودند یارمن از درون من حسابند یار
 (مثنوی جاپ نیکاسون ، دفتر اول ص ۳ ، شواهد اخیر نقل از دفتر اول مثنوی
 و جمع ۲۱۴-۲۱۵) .

حافظ نیز گفته است : « هر کسی آن درود عاقبت کار که شنید ، ص ۵۶ » .
 ص ۷ س ۸ عبارتی دیگر کنند : عبارت آوردن معنی « هر کسی » و « هر کس »

دقت بنیابت است (فرهنگ فارسی) در نتیجه ۲۰ کتاب « هر کسی »
 « و قرآن از آن عبارت درده : یا ایها الذین آمنوا ، و یا ایها الذین آمنوا ، و یا ایها الذین آمنوا ،
 « چنانکه رسول علیه السلام عبارت درده » .

ص ۷ س ۱۰ والجاهلون لأهل العلم اعداء : این مصراع در دیوان منسوب به علی بن ابی طالب (ع) آمده است . (ص ۲) :

الناس من جهة التمثال اكفاء
و قيمة المرء ما قد كان يحسنه
ابو هم آدم والام حواء ...
والجاهلون لاهل العلم اعداء

در احیاء علوم الدین ۷/۱ بیت اخیر با دو بیت دیگر به نام علی (ع) ثبت شده است .

ص ۷ س ۱۴ تا جاسر هدايت افتد : با = به ، در کتاب حاضر مکرر دیده می شود :

« دست و پای از حرکت فرو ایستاده و حدقهها با قعر دماغ رفته » (ص ۵۹) ،
« بحکم تضرع با درگاه عزت رجوع کند » (ص ۸۰) ، « در روضات نعیم با
رؤف کریم بسپارند » (ص ۹۲) ، « با درگاه ماگریزید » (ص ۱۰۹) ، « آنکه
از خلوت بادعوت آمد » (ص ۱۰۹-۱۱۰) ، « بمراد و مقصود رسید و با خانه آمد »
(ص ۱۲۲) ، « و از عالم حس با سراپرده غیب و کله عقل خواست گریخت »
(ص ۱۳۰) ، « کدورت راه یابد ، از زیادتی با نقصان افتد » (ص ۱۳۵) ، « از
راه هوا با جاده وفا آید » (ص ۱۴۵) و بسیاری موارد دیگر . شادروان
ملك الشعراء بهار معنی این « با » را « به » ، بسوی ، نوشته اند و از جمله مثالهای
زیرین را آورده اند: « بوالحسن عقیلی را نزدیک پسر فرستاد به پیغام که : ما
را امروز مراد می بود که شراب خوردیمی و تو را شراب دادیمی اما بیگانه است
و ما مهمی بزرگ در پیش داریم ، راست نیامد ، بسعادت بازگرد که این حدیث
باری افتاد » (تاریخ بیهقی ۱۳۳) ؛ « از هندوستان کوهی برگردد و بسوی
مشرق همی رود تا صور و ازان جا با ناحیت شمال فرود آید » یعنی بسوی ناحیت
شمال (حدود العالم ۱۹ ، نقل از سبک شناسی ۱/۳۸۸) . « سیم آنچه هر نوع از
چند تصنیف با دست همی آید و بسیاری همی افتد که متعلمی فصلی داند ولیکن
بوقت حاجت نداند که آن هست یا نه » (مقدمه روضة المنجمین شهردان بن ابی
الخیر ، نقل از سبک شناسی ۲/۱۵۹-۱۶۰) . حافظ نیز گفته است :

در نمازم خم ابروی تو بایاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

(دیوان حافظ ۱۱۷)

ص ۱۰ س ۴ عدّ : عد بمعنی شمردن است: « در حد و عد آمدن : به شماره درآدن » است

(فرهنگ فارسی) . جای دیگر نیز (ص ۱۱۲) در کتاب حاضر می‌خوانیم :

« خداوند تعالی هر چیزی را اندازه‌ای و عدی معین کرده است . »

ص ۱۴ اس ۴ امدّرج : جای رفتن و گذشتن و راه (منتهی‌الارب) روش ، طریقه ، مسلك

(فرهنگ فارسی) . در جای دیگر (ص ۸۷) از این کتاب نیز آمده است .

ص ۱۵ اس ۱ افضّلت علی الانبیاء . . . : فضلت علی الانبیاء بست أعطیت جوامع الکلم و

نصرت بالرعب واحلت لی الغنائم و جعلت لی الارض طهوراً و مسجداً و ارسلت

الی الخلق کفاة و ختم بی النبیون (به روایت از ابو هریره ، الجامع

الصغیر ۶۳/۲ ، صورتهای دیگر آن هم در همین صفحه آمده است : نیز رك .

مسلم ۶۴/۲) . از این حدیث عبارت « جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً » نیز

جداگانه روایت شده است (الجامع الصغیر ۱۲۰/۱) ، « جعلت لی کل الارض

مسجداً و طهوراً » (کنوزالحقائق ، حاشیه الجامع الصغیر ۳۷/۲) نیز رك . بعثت

بجوامع الکلم و نصرت بالرعب . . . (الجامع الصغیر ۱۰۵/۱) . در این بیت مثنوی

به قسمتی از همین حدیث اشاره شده است :

رو که سجده گاه ما را لطف حق پاک گردانید تا هفتم طبق

(مثنوی علاءالدوله ص ۱۸۱ س ۲۱ ، به نقل از اسنادیث مثنوی ۱۶۹)

ص ۱۶ اس ۱۳ پس سر دعوت راهیست و پیغمبر در پیستد آن : نهنده در این جا بمعنی واضح

و ایجاد کننده است ، اسم فاعل از « نهادن » .

ص ۱۶ اس ۱۵ استفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة . . . : در جامع صغیر آمده است ،

« افتقرت الیهود علی احدى و سبعین فرقة و تفرقت النصارى علی اثنتین و سبعین

فرقة و تفرقت امتی علی ثلاث و سبعین فرقة » (جامع صغیر ۴۰۱) . در مثنوی

گفت پیغمبر علیه السلام گفته است که « ستفرق امتی و سبعین فرقة »

منها واحد . « یعنی امتان من بعد از من هفتاد و دو و او سر برد . »

ایشان يك گروه باشند » (عوفی ، جوامع الجوابات ، ص ۱۰۰) .

پاریس ، به شماره 95 Sup. Pers. ص ۱۰ ، الفاء عن علی بن ابی طالب (ع) :

قال : سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله - یقول ان الله یفرق (ع) افتقرت بینه

علی احدى و سبعین فرقة ، فرقة منها ناحیه و سبعون فی النار و افتقرت بینه

عیسی (ع) بینه علی اثنتین و سبعین فرقة ، فرقة منها ناحیه و احدى و سبعون

في النار ، و ان امتي ستفرق بعدي على ثلثة و سبعين فرقة ، فرقة منها ناجية و اثنتان و سبعون في النار (سفينة البحار : فرق) . مؤلف تبصرة العوام گوید : « پیغمبر علیه السلام گفته است که یهود پس از موسی به هفتاد و يك فرقت شدند و امت من به هفتاد و سه فرقت شوند ، جمله هلاک باشند ، الا يك فرقت که نجات یابند » (تبصرة العوام ۲۸ ، به نقل از چهارمقاله ۱/۷۹ ح ، ۲۴۲-۲۴۳ تع) . عدد هفتاد در شعر فردوسی اشاره به همین حدیث است :

خردمند گیتی چو دریا نهاد	برانگیخته موج از او تندباد
چو هفتاد کشتی در او ساخته	همه بادبانها بر افراخته
میانه یکی خوب کشتی عروس	بر آراسته همچو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت نبی و ولی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای

(چهارمقاله ۷۹)

نیز شعر مولوی و حافظ اشاره به همین موضوع است :

غیر هفتاد و دو ملت کیش او	تخت شاهان تخته بندی پیش او
---------------------------	----------------------------

« (مثنوی ۳۱۷ س ۲۳)
 جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
 چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
 (دیوان حافظ ۱۲۵)

در اسرار التوحید (ص ۳۱۱-۳۱۲) آمده است : « قال النبی علیه السلام ستفرق امتی نیفاً و سبعون فرقة الناجی منهم واحدة و الباقون فی النار » . در ص ۲۰ همین کتاب التصفيه نیز می خوانیم : « ستفرق امتی علی نیف و سبعین فرقة » . ذکر عدد ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ را در این حدیث برای بیان تعدد و کثرت و شدت اختلاف و تفرقة امت شمرده اند نه آن که غرض تعیین و تحدید عددی حقیقی باشد (رك . دکتر احمد مهدوی دامغانی : نظری به عدد ۷۳ در حدیث « تفرقة » ، مجله یغما ۱۷ (۱۳۴۳) ۲۰۹-۲۱۲) .

ص ۱۷ س ۳ باز یافند : در جای دیگر از کتاب حاضر (ص ۲۲۷) نیز آمده است : « زقان از غیبت و دل از تهمت و بهتان خلاص یاود » . در این جا « باز یافند ، خلاص یاود » بمعنی « باز یابند ، خلاص یابد » است و ابدال « و ، ب » هم در

مورد این کلمه در دیگر متنهای قدیمی دیده می‌شود: « هر کس از آدمیان که بدین شهرستان رسد و بدین کوشکهای اندرآید و این عجایبها ببندد و جهایبان را خبر دهد اگر خواهد که توانگر بیرون شود زیر بالین این تخت بکند و آنچه یاود برگیرد. » (مجمل التواریخ والقصص ۵۱۰). « اگر او از وصول من خبر یاود ابواب تطف و تکلف لازم شمرد » (کليلة و دمنه ۵/۴۰۴). « و با این همه می‌ترسم که عیاداً بالله خصمان میان من و ملك مجال مداخلت دیگر یاوند والا بودیم ترا بنده همینیم ترا » (کليلة و دمنه ۹/۲۳۰). « شیر فرهود که : این جا مقام کن که از شفقت و اکرام و مهربت و انعام مانصیبی تمام یاوی » (کليلة و دمنه ۱۳/۷۳). دربرهان قاطع « یاود = یابد » ، « یاوند = یابند » آمده و به « یاونده = یابنده » هم اشاره‌ای شده است. در طبقات صوفیه انصاری می‌خوانیم: « شیخ الاسلام ما را گفت و وصیت کرد قدس الله روحه که از هر پیبری سخنی یاد گیرید و اگر نتوانید نام ایشان یاد دارید تابدان بهره یاوید. » (طبقات صوفیه ، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از کتابخانه‌های ترکیه ، تاریخ ادبیات در ایران ۹۱۴/۲). نیز از ماده « یاو » مشتقات مختلفی در ترجمه تفسیر طبری ، المدخل الی علم احکام النجوم ، تفسیر عتیق سورت آبادی ، تفسیر اسفراینی ، روضة المنجمین شهرمدان بن ابی‌الخیر و صدمیدان خواجه عبدان انصاری بکار رفته است (رك . accord. La Langue des Plus Anciens Monuments de la prose persane, P. 139).

ص ۱۷ س ۴ پس طریقت راهی است از میان شریعت برداشته: برداشتن در این جا ظاهراً بمعنی بریدن و جدا کردن و مشخص نمودن است و قریب به این معنی برای آن در لهجه مردم خراسان نیز هست. نظیر آن در این جمله اسرار التوحید: « بنظر می‌رسد: « ای جوان سه چیز از ما یاد دار، اول آن که - در دست راستت - دستت بر خواهی داشت دست و استره نمازی کن دیگر ابتدا در روی دستت به جانب راست کن، و دیگری موی و شوخ که به استره از سر برداری نگاه دار تا چشمه کسی بر آن نیوفتند (اسرار التوحید ۱۷۲). « مردم در هفته شوخکن شود و موی بالیده ... چون به گرما به درآید موی بردارد و شوخ پاک کند » (اسرار التوحید ۲۷۲ ، هر دو مثال به نقل از سبک‌شناسی ۱/۴۲۵).

ص ۱۷ س ۱ ا ر هبت : به فتح اول بمعنی ترسیدن است (المصادر ۲۸۲) .

ص ۱۷ س ۱۴ شروع : الشرع و الشروع : « در آب در آمدن و الشروع در کاری شدن ، (المصادر ۲۴۵) . شرعت الدواب فی الماء شراً و شروءاً : به آب در آمدن ستوران ، و شرع فی الامر : بکاری در شد (منتهی الارب) .

ص ۱۸ س ۱ طروق ، طارق : « الطروق : آمدن به شب » (المصادر ۴۴) و به شب فرود آمدن (منتهی الارب ، اقرب الموارد) . طارق اسم فاعل و به شب آینده است . طروق (به فتح اول ...) بمعنی راهرو ، سالک نیز هست (فرهنگ فارسی) . در اصطلاحات صوفیه نیز «طوارق» هست یعنی «آنچه وارد شود بر دل به بشارت یا به زجر اندر مناجات در شب و آنچه وارد بر قلوب اهل حقایق شود از طریق سمع طوارق گویند» (کشف المحجوب هجویری ۵۰۰، اللمع ۳۶۴، به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۶۲ - ۲۶۳) . در موطأ (۹۵۱/۲) نیز آمده است : اعوذ بوجه الله الکریم ... من طوارق اللیل والنهار الا طارقاً یطرق بخیر .

طوارق زرننا واللیل ساجی فما ابقین فی التضییق صدراً

کلیات شمس ۳۰۴۶/۱

ص ۱۸ س ۲ جامه نمازی کردن : در موارد دیگر نیز نمازی کردن بمعنی پاک و طاهر کردن در کتاب حاضر (ص ۱۲۶) آمده است : « پس همچنان که جامه نمازی باید تا نماز پیوندد... » «گفت اکنون ترا غسلی باید آورد و جامه های نمازی معهود پوشید و بسر چهارسوی کرمانیان باید شد .» (اسرار التوحید ۲۱۲) ، نیز : «دست و استره نمازی کن» ایضاً ۱۷۲ ، ابو حامد محمد غزالی گفته است :

ما جامه نمازی بسر خم کردیم وز خاک خرابات تیمم کردیم
شاید که در این میبکده ها دریا بیم آن عمر که در مدرسه تا گم کردیم

ص ۱۸ س ۹ نماز ضحی : ضحی یعنی چاشتگاه و نماز ضحی : نماز چاشت است (منتهی الارب) . صلات (صلوة) ضحی : نماز چاشت (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۸ س ۱۵ سنن سنن پسندیده آید : سنن ، به فتح اول و دوم ، یعنی طریقه چنان که گفته می شود : « استقام فلان علی سنن واحد ، ای علی طریقه واحده و نیز می گویند : « امض علی سنن ، ای علی وجهك ؛ « مر السهم فی سننه ، ای فی

طریقه لم يتحول عن وجهه (اقرب الموارد والمنجد) . اما سنن ، به ضم اول ، جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی راه و روش است و در اصطلاح فقه اسلامی یعنی گفتار و کردار و تقریر پیغمبر (وامامان : برای شیعه) .

ص ۱۹ اسانفس اماره : اصطلاح قرآنی است و اشاره است به این آیه : و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم (سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳) . و اماره بمعنی بسیار امر دهنده است و در این مورد یعنی «اغواکننده به شر و خواهشهای نفسانی که آمر اعمال شیطانی است» .

پری گفتش اگر اماره باشد بتر از خوک و سگ صد باره باشد

(الهی نامه عطار ، به نقل از فرهنگ فارسی)

« نفس اماره مراد نفوس پست هستند که تابع هوا و هوس بوده و بر حسب دستورات مهلکه انسان را وادار به کارهای زشت می کنند و بالآخره روح انسانی را باعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره گویند » ان النفس لامارة بالسوء ، (قبصری ص ۱۰ ، به نقل از فرهنگ علوم عقلی ۵۹۶) .

ص ۱۹ س ۳ کالرأعی حول الحمی یوشک ان یقع فیہ : در کنوز الحقائق آمده است : من رتع حول الحمی یوشک ان یواقعه (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع سفیر ۲ / ۱۶۹) ؛ نیز در صحیح بخاری (۳ / ۲) آمده است : من یرتع ...

ص ۱۹ س ۴ الحلال بین و الحرام بین و بینهما امور مشتبہات : الحلال بین و الحرام بین و بینهما امور مشتبہة (بخاری ۲ / ۳) . یقول الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبہات (مسند دارمی ۲ / ۲۴۵) . ان الحلال بین و الحرام بین و الحرام بین و الحلال مشتبہات (مسند احمد ۴ / ۲۶۹) . ان الحلال بین و الحرام بین و بینهما امور مشتبہات (سنن ابی داود ۳ / ۲۴۳) .

ص ۱۹ س ۸ حسین منصور حلاج : حسین بن منصور حلاج صوفی معروف است که به سال ۳۰۹ هجری او را در بغداد کشتند . وی در بیضاء فارس متولد شد و در واسط رشد کرد و در جوانی در شوشتر مرید سهل تستری بود . همراه او به بغداد رفت و در آن جا از محضر عمرو مکی و جنید نهاوندی بهره ها برد . بعد به

مکه رفت و به خلوت پرداخت . وقتی به بغداد برگشت افکار تازه او مورد قبول صوفیان بغداد نشد او هم جامعه صوفیان را از تن بیرون کرد و چندی در فارس و خراسان سیاحت کرد و بعد به هند و ترکستان و بقولی تا حدود چین رفت و با ملل و نحل مختلف آشنا شد . در بازگشت برخی کارها و افکار او و نیز ارتباطش با قرامطه و شیعیان هم صوفیه و هم فقها و هم وزیر خلیفه را دشمن او کرد . حلاج ناچار به خوزستان رفت و سه سال فراری بود تا او را گرفتند و محاکمه اش کردند که داعی قرامطه است و مذهب تأویل و اباحه دارد و به زندانش افکندند . چون در این مدت طرفدارانی یافت به دستور وزیر خلیفه بار دیگر به داویش بردند و گفتند « انا الحق » گفته و ادعای خدایی کرده است و با وجود دفاع حلاج که مسلمان و مؤمن است پس از شکنجه های بسیار از قبیل تازیانه زدن و بریدن دست و پا ، سرش را بریدند و تنش را سوختند و خاکسترش را به دجله فرو ریختند (۳۰۹ هـ .) و او این مصائب را با خویشتن داری عجیبی تحمل کرد (برای اطلاع بیشتر رک . L . Massignon – [L. Gardet] , EI (2). III, PP . 99–104 . و تحقیقات لویی ماسینیون در این باب بخصوص :

Massignon : La Passion d'Al – Hosayn Ibn Mansour Al – Hallaj .

2 Vols, Paris 1922

نیز رک . دکتر زرین کوب : ارزش میراث صوفیه ۷۵–۷۹ .

ص ۱۹ س ۸ هی النفس غدارة ان لم تشغلها تشغلك : در احیاء علوم الدین (۷۵/۴) نیز

آمده است : قال الحسين بن منصور الحلاج حين كان يصلب و قد سئل عن التصوف ما هو؟ فقال : هي نفسك ان لم تشغلها تشغلك . نیز رک . ص ۱۰۸ کتاب حاضر : هي النفس ان [لم] تشغلها تشغلك .

ص ۱۹ ص ۱۰ ادراج محالات مشغول کند : « محال (اسم مفعول از احالة ، باب افعال از

ح و ل) بمعنی تغییر یافته از وجه راست است ، و بنا برین باطل ، : « ملك

سوابق عهد را فرو گذاشت و محال دشمنان را در ضمیر مجال تمکن داد ،

(مجتبی مینوی ، کلیده و دمنه ۳۲۷/۱ ح) . « از نهاد و سیرت بی عقلان و فعلهای

محال رسته باشی و نیز در کدخدایی بسیار توفیر باشد ، (قابوس نامه ۶۷) .

ص ۱۹ اس ۱۱ دشخواری : دشخوار و دشخواری (= دشوار ، دشواری) در کتابهای قدیمی فراوان است . دشخوار مرکب است از : دش (= دژ : بد ، زشت) + خوار (سهل و آسان) بر روی هم یعنی مشکل . « العسر : دشخوار شدن ، (المصادر ۲۹۶) ، « الصعوبة : دشخوار شدن ، (المصادر ۳۹۶) .

ص ۲۰ اس ۱ طریقت مثلی : مثلی مؤنث أمثل است بمعنی گزیده تر و بهتر و شریف تر . در فرهنگ نفیسی نوشته است : « الطريقة مثلی : راه شبه به حق » .

ص ۲۰ اس ۴ الایمان بضع و سبعون باباً : در روایات دیگر آمده است : الایمان بضع و سبعون شعبه فأفضلها قول لا اله الا الله وأدناها اعطاة الاذى عن الطريق والحياء شعبه من الایمان . (جامع صغیر ۱/۱۰۴) . الایمان بضع و ستون شعبه والحياء شعبه من الایمان (بخاری ۱/۱۱) .

ص ۲۰ اس ۴ ستفترق امتی علی ذین و سبعین فرقة : رک . ص ۲۶۳ : ستفترق امتی علی الذک و سبعین فرقة .

ص ۲۱ اس ۱ الاسلام درجه والایمان فوقه درجه والتقوی فوق الایمان درجه والیقین فوق التقوی درجه : سناوی آورده است : الایمان درجه علی الاسلام و الاسلام درجه علی التقی (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۹۰) .

ص ۲۱ اس ۳ روفنده : در این کتاب در اکثر موارد روفنده بمعنی سالک و پیروی آن بوده می رود و در دیگر متنهای صوفیه هم هست . در ص ۲۲ همین کتاب : « روفنده » و در سلوک طریقت خاص گردد و با روندگان مساعد آید .»

ص ۲۱ اس ۳ يك منزل می گذارد : یکی از معانی « گذاردن » عبور کردن و طریقت گذارن است :

بیابان گذارد به اندک سیاه

شود شاه پیر و ...

دقتی ...

بیابان در نورد داده بگذار

شاه پیر ...

(در بیان شاه پیری ۵۲)

ص ۲۱ اس ۳ حرکت او در منزل دوم انجام شده قرینی باشد : انجام داده اسم فاعول است از انجامیدن بمعنی انجام یافتن و ابراشدن . در همین کتاب ص ۱۲۸ : « ...

آمده است : « رونده در راه هر چند مجردتر و سبکبارتر آمن تر و راه بر وی

انجامیده تر ، و مقصود از « انجامیده تر » در این جا « سهل تر » است .

ص ۲۲ س ۶ من تقرب الى شبراً تقربت اليه ذراعاً ... : قال الله تعالى اذا تقرب الى العبد

شبراً تقربت اليه ذراعاً واذا تقرب الى ذراعاً تقربت منه باعاً واذا اتانى مشياً اتيته هرولة

(جامع صغير ۶۹/۲) . قال الله تعالى يا ابن آدم ان ذكرتنى فى نفسك ذكرتك فى نفسى وان

ذكرتنى فى ملا ذكرتك فى ملا خير منهم و ان دنوت منى شبراً دنوت منك ذراعاً

و ان دنوت منى ذراعاً دنوت منك باعاً وان اتيتنى تمشى اتيتك اهرول (جامع

صغير ۷۰/۲) . يقول الله عزوجل انا مع عبدى حين يذكرنى فان ذكرنى فى

نفسه ذكرته فى نفسى وان ذكرنى فى ملا ذكرته فى ملا هم خير منهم و ان اقترب

الى شبراً اقتربت اليه ذراعاً و ان اقترب الى ذراعاً اقتربت اليه باعاً فان اتانى

يمشى اتيته هرولة .

(مسند احمد ۲/۲۵۱ ، ۳۱۶ ، ۴۱۳ ، ۴۳۵ ، به نقل از احاديث مثنوی ۹۱) .

ص ۲۳ س ۶ معاذ جبل : منظور معاذ بن جبل از صحابه پيغمبر است و جزء انصار و فقيه بود .

پيغمبر او را برای دعوت اهل يمن بدان ديار فرستاد . وی در برخی از جنگها

شرکت داشت و سرانجام در سال ۱۸ هجری به مرض طاعون درگذشت ؛ نیز

رك . حلیة الاولیاء ۱/۲۲۸-۲۴۴ .

ص ۲۳ س ۷ اياك والتنعيم فان عباد الله ليسوا بمتنعمين : (جامع صغير ۱/۹۷ ، كنوز

الحقائق حاشیة جامع صغير ۱/۱۲۷) . نیز رك : مسند احمد (چاپ احمد محمد شاكر)

ج ۱ ص ۱۹۴/۹۲ .

ص ۲۳ س ۱۳ رجولیت ن یعنی مردی و مردانگی . در قابوس نامه (ص ۱۳۳) آمده است :

« هر چه در باب فروسیت و رجولیت بود بیاموختم » (نیز رك : قابوس نامه ۲۰۵) .

« حسین منصور را خواهری بود که در این راه دعوی رجولیت می کرد و جمالی

داشت » (ص ۶۴ مرصاد الیباد چاپ سنگی ، به نقل از بیت مصدری ۲۰) .

ص ۲۳ س ۱۷ آب نشسته را که غبار مختلطات از وی جدا شود صافی گویند : ظاهراً

« آب نشسته » در این جا به معنی آب ساکن است که در دآن ته نشین و صاف شده

باشد .

ص ۲۴س ۷ المتشبع بما لا يملك كلابس ثوبى زور : در جامع صغير (۱۷۱/۲) چنین روایت شده است : المتشبع بما لم يعط كلابس ثوبى زور (نيزرك . كنوز الحقائق، حاشية جامع صغير ۱۸۱/۲ : المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى ۳/ ۶۰ دره جمع الامثال (ص ۵۱۲) آمده است : و كلابس ثوبى زور . قال الاصمعى انه الرجل يلبس ثياب اهل الزهد يريد بذلك الناس ويظهر من التشبع اكثر مما فى قلبه وفى الحديث المتشبع بما لا يملك كلابس ثوبى زور وهو الرجل يتكثر بما ليس عنده كالرجل يرى انه شعبان وليس كذلك .»

ص ۲۴س ۸ بحسبت رعوذت از ذهاب خود دور کنند : و حسبت ، در این جا ظاهراً بمعنی محتسبى و احتساب است يعنى نهى کردن از چیزهایی که در شرع ممنوع است .

ص ۲۴س ۱۳ اعلاها شهادة ان لا اله الا الله ... : یاد آور قسمتی از این حدیث است : الايمان بضع وسبعون شعبة فأفضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذى عن الطريق ... (جامع صغير ۱/ ۱۰۴ : نيزرك . ص ۲۶۹ کتاب حاضر) . در شرح تعرف (۳۳۳) آمده است : الايمان بضع و سبعون باباً اعلاها شهادة ان لا اله الا الله وادناها اماطة الاذى عن الطريق ؛ نیز كشف الاسرار (۳/ ۷۴۸)

ص ۲۵س ۲ واصوف پوشیدن .. : وا = با ، از انواع ابدال و ، ب ، است (نيزرك . ص ۲۶۴ کتاب حاضر : «بازیاوند») . در کلمه «با» بمعنی آش این ابدال دیده می شود شوروا = شورا . در اسرار التوحید ص ۲۱۲ آمده : «شیخ گفت : اکنون این را به مطبخی باید سپرد تا اصحابنا را امشب شکنجه وایی باشد ... مطبخی آن شکنجه وای پیخت ... شیخ گفت ... امشب خواجه وای حسن می خورید، اما نه ، صرف اضافه - که در این جا بصورت «وا» آمده - در دیگر کتابها نیز هست از جمله ترجمه تفسیر طبری ، المدخل الى علم احكام النجوم (نسخه پارس) ، تفسیر متبوع سور آبادی دیده می شود (lazard 139) : «بیکار می کنند و آن تو را بجا آورند ، و اشما : معکم ، و واگردگان : مع المؤمنین ، و کار زاری کنید و ایشان : قاتلوهم ، و آن کسها که از پیش ایشان بودند از کافران و پیغمبران ایشان و بستود شدند بنگرویدند : الذين قبلهم لافروا» (ترجمه تفسیر طبری) . «عطار و اثر تراست و اماده ماده» (المدخل الى علم احكام النجوم) ، «واسعدى ... وانحسب قران لند»

(المدخل) ، «اگر این درجه و درجه ... راست بود» (المدخل) ، «مرد و زن
مجامعه کند» (المدخل) ، «آن کتاب را که و شاست : لما معکم ، (تفسیر عتیق
سور آبادی، شواهد نقل از lazard 424) . «واعلم و ورع» (قابوس نامه ۱۶۲) .
ص ۲۵ س ۴ در که : در لغت بمعنی ته، سرازیری، طبقه پایین و طبقه دوزخ است . «الدرك: تك دوزخ
والنار؛ دركات : منازل اهل النار» (منتهی الارب) .

ص ۲۵ س ۷ من تشبهه بقوم فهو منهم : بعثت بین یدی الساعة بالسيف حتى یعبدا الله تعالی
و حده لاشريك له و جعل رزقی تحت ظل رمحی و جعل الذل و الصغار علی من خالف
أمری و من تشبه بقوم فهو منهم (جامع صغیر ۱/۱۰۵) نیز «من تشبه بقوم فهو منهم» :
(جامع صغیر ۲/۱۵۱) ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۶۷ ؛ نیز رك .
كشف المحجوب ۵۱ ، ۲۲۹ ، ۵۴۱ ، مسند احمد ۲/۵۰ ؛ سنن ابی داود
۴/۴۴) . در دیگر صفحات کتاب حاضر نیز (ص ۶۳، ۱۴۱) آمده است . یادآور
مضمون این حدیث هم هست : لیس منامن تشبه بغيرنا (جامع صغیر ۲/۱۱۶ ،
المعجم المفهرس ۲/۶۲) .

ص ۲۵ س ۱۸ من استوی یومناه فهو مغبون و من كان یومه شراً من اسمه فهو ملعون :
در كشف المحجوب هجویری (ص ۲۵۷) آمده است : « پیغمبر صلح گفت : من
استوی یومناه فهو مغبون هر کرا دو روز چون هم بود یعنی از طالبان وی اندر
غبنی ظاهر بود باید که هر روز بهتر باشد و این درجت طالبان است»

ص ۲۶ س ۹ مرقع : در لغت : جامه پاره پاره بهم دوخته : «در آن دکان پیرمردی نشسته است ،
مرقعی پوشیده و درزی همی کند» (سیاست نامه چاپ اقبال ۶۱) . در تصوف جامه
صوفیان که از اتصال قطعات مختلف و گاه رنگارنگ بهم ساخته می شد . نیز مرقعه :
خرقه صوفیان است . در احیاء العلوم ۳/۳۴۸ شرحی مفید راجع به معنی و
مقصود از مرقع و کیفیت آن آمده (قزوینی : یادداشتها ۳/۲۹۸) . به نقل
از فرهنگ فارسی) ؛ نیز رك . فرهنگ اشعار حافظ ص ۱۲۲ بیعد در باب خرقة و
ص ۱۳۷ : کیفیت دوختن مرقعات .

ص ۲۶ س ۱۱ لكل مقام مقال : این مثل در بسیاری کتبها در ضمن نشر آمده است : در مقامات
بدیع الزمان همدانی ، المقامة الجاحظیه ، ص ۷۵ آمده است : یا قوم لكل عمل
رجال ، ولكل مقام مقال ، ولكل دار سكان ، ولكل زمان جاحظ نیز رك . جهانگشای

جوینی ج ۳ ص ۱۹ س ۱۰ (نقل از تعلیقات نفثه المصدور ۳۴۷) . ابن
الاعرابی گوید :

تحزن علی هداك المليك

فان لكل مقام مقالاً

(مجمع الامثال ۵۹۸ - ۵۹۹)

حافظ گفته است :

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

(دیوان حافظ ۸۵)

نظر کردم به چشم رای و تدبیر ندیدم به ز خاموشی خصالی

نگویم لب بیندو دیده بردوز ولیکن هر مقامی را مقالی

(امثال و حکم ۱۳۶۸/۳ - ۱۳۶۹)

ص ۲۶ س ۱۴ خمر طینه آدم بیدار بعین صباحاً : حدیث بدین صورت روایت شده است :

خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً (مرصاد العباد ۳۸) . این حدیث را بصورت :

خمر طینه آدم اربعین يوماً ، نیز آورده اند (فیه مافیه ۲۷) و خمر طینه آدم بیده

اربعین صباحاً (ملحق احیاء علوم الدین ج ۵ : عوارف المعارف ۱۲۲) .

مولوی گفته است :

خلقت آدم چرا چل صبح بود اندران گل اندك اندك من نمود

(نقل از احادیث مثنوی ۱۹۷)

نیز رك . کلیات شمس ب ۳۲۹۵ ، ۱۸۳۱۳ ، ۲۷۸۰۹ : اینها ج ۷ ص ۴۷۹ .

ص ۲۶ س ۱۵ ابن اخیلسی لله اربعین صباحاً اظہر الله ینا بیع الحکمتین قلبیه علی لسانه :

(نیز رك . ص ۱۰۱ کتاب حاضر) سیوطی نوشته است : من اصاب من اربعین

یوماً ظهرت ینا بیع الحکمة من قلبه علی لسانه (جامع صغیر ۱۴۳/۲ : ص ۱۰۱)

ملحق احیاء علوم الدین ج ۵ ، عوارف المعارف ۱۲۱ : اربعین صباحاً .

آن ینا بیع الحکم همچون فرات از دمان او روانی از لسانه بیات

استاد فروزانفر نوشته اند : «تعبیر ینا بیع الحکم مأخوذ است از روایت مذکور که

مبنای کار صوفیان است در چله نشینی و اربعینیات ، نیز رك . جمیع الاولیاء ۱۸۹/۵

(احادیث مثنوی ۱۹۵ - ۱۹۶) . نیز رك . کلیات شمس ب ۳۳۱۱۷ : اینها ج

۲ ص ۴۸۰ .

ص ۲۷ س ۱ تجرید: در اصطلاح تصوف بمعنی عاری شدن بنده است از قیدها و حجابهای مادی و ظلمانی و گسستن از ماسوی الله و توجه محض به ذات حق . خالی شدن قلب و سر سالك از ماسوی الله (تعریفات جرجانی ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۰) . مؤلف خود در رکن دوم ، وظیفه سوم ، درجه ششم ، در باب تجرید سخن گفته است .

ص ۲۷ س ۲ زفان: زبان . این کلمه بدین صورت در دیگر موارد از کتاب حاضر (ص ۱۲۰ ، ۲۰۴ ، ۲۲۷) نیز آمده است و در متنهای قدیمی فراوان است : « واگر کردگار بر زفان خداوند شرع بندگان را گستاخی شناختن راه خویش ندادی هرگز کس را دلیری آن نبودی که در شناختن راه خدای عزوجل سخن گفتی ، (قابوس نامه ۱۱) . در هدایة المتعلمین فی الطب نیز هست : « و زفان آلت سخن گفتن ، (ص ۳۷) ؛ بعلاوه « زفان بردن ، زفان رفتن ، زفانك ، زفانه ، هم دارد (رك . هدایة المتعلمین ص ۱۸۸۸ فهرست لغات و ترکیبات ؛ نیز رك . 141 و 140 و Lazard 138 در فرهنگها ضبط دیگری از این کلمه دیده می شود که بهضم اول است یعنی : « زُبان » :

سوفسطائی مشوخمش کن ، بگشای زبان معنوی را

(کلیات شمس ۷۵/۱)

در لهجه بخارایی هم زبان بهضم اول بکار می رود (لهجه بخارایی ۴۳-۴۴) .

ص ۲۷ س ۵ خانگه : مرکب از : خانه (خان) + گاه (پسوند مکان) که خانگاه معرب آن است . این کلمه در دیگر موارد این کتاب هم آمده است . در قابوس نامه نیز (ص ۲۵۴) می خوانیم : « تنها بسفر نشود و بخانگاه تنها در نرود ، در شرح تعرف (۳۸/۱) نوشته است : « در خانگاه نشسته اند ، « در آن خانگاه پیری بود خانگاه دار ، (ایضاً ۵/۳) .

ص ۲۷ س ۹ دست گشادگی : بمعنی دست درازی و تجاوز است .

ص ۲۷ س ۱۲ خواجگی : یعنی سروری و ریاست و بزرگی و نیز دولتمندی : « مقصود شیخ از این فرمان این بود که آن باقی خواجگی و حجاب که در سراوست از وی فرو ریزد ، (اسرار التوحید ۲۱۱) . « چون به خانگاه رسید از آن خواجگی و حجاب چه چیزی باوی نمانده بود ، (اسرار التوحید ۲۱۲) . « هنوز گاه آن نیامد که عمامه

خواجگی از سر بنهند، (کشف الاسرار ۵۰۴/۹) . حافظ نیز گوید :
به ولای تو که گریبندۀ خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان بر خیزم

(دیوان حافظ ۲۳۱)

ص ۲۸ س ۶ با آخر عهد در شیت پوشید : « اختلاف کردند که شیت فرزند آدم بود یا نبود .

بعضی گفتند از پشت آدم بود و از رحم حوا . و بعضی گفتند از پسری بود از آن آدم که
اورا ملحا خواندندی و این قول کعب است و این درست است - و هر گونه که بود -

نیز خلاف کردند که رسول بود یا نه ، بیشتری بر آنند که رسول بود و صاحب

شریعت ، و بر شریعت آدم کار کردی . پس آدم ، وی خلق را جهل و

پنج سال دعوت کرد و به خدای بخواند ، و نبوت پیدا کرد ، و دو بیست و هفتاد سال

دعوت می کرد و بسیار خلق می بود با وی از فرزندان آدم تا آن گاه که گمش آمد ، و

از پس وی جهان بت پرستیدن گرفت ، (قسم الانبیاء ۲۹) . « پس به آخر عهد ، آدم

را فرزندی آمد ، و برایش نام نهاد و معنی آن هبته می باشد ، شیت سر یاقوت است .

و از بعد آدم شیت پیغامبر بود علیه السلام ، (جمل التواریخ و القاصص ۲/۳ - ۳/۳) .

ص ۲۸ س ۶ الهیت : یعنی خدایی و خداوندی . در موارد دیگر از کتاب - انوار الالهیه آمده

است : « بچشمه سبحانیت الهیت غسل کرد ، (ص ۵۴) ، « در آن شب از عیبت کمال

الهیت هیچ سخن نگفت ، (کتاب التصفیه ص ۸۳) . در دیگر آثار مشرق و مغرب

آمده است : « دعوی الهیت جعفر کرد ، (حیات انکشافی جویب ۳/۵۲) .

جهان متفق بر الهیتش فرومانده در دین الهیتش

۱ - بوستان سعدی .

« در سه مرتبه دیگر و راه معنی کشف شود و آن الوعیت و الهیت و الهیت بود .

در کشف الوعیت ناظر افعال حق بود ، و در کشف الهیت ناظر ذات حق بود .

در کشف الهیت ناظر ذات حق بود ، (المفید المستفید بابا فغان ص ۱۰۰) .

که این قول کسانی گفتند که ، از صرف - هر نفس آنگاه که در کشف الهیت در کشف

(زاد المسافرین ۴۴۲ ، در ص ۴۴۵) . هر نفس از بار برفته است ، و در کشف الهیت

انتشارات کویانی) . « الهیت را با شریعت هیچ نسبت نیست ، (اصول الهیه ص ۱۰۰)

شواهد اخیر نقل از بیت « صدری ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۶) . « استغنای ذات و توفیق

احوال دلیل نفی الهیت کرده ، (سراج معرف ۱۵۴/۱) . در کشف الهیت ص ۹۷/۳ .

ص ۲۸ س ۸ اصلاّب: جمع صلب است و صلب بمعنی اسمی یعنی استخوانهای پشت و تیره پشت پس اصلاّب یعنی پشتها .

ص ۲۸ س ۹ هر که آذجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند: در این جا فعل «آیند» و «گویند» برای «هر که» جمع آمده است . نظیر این در شاهنامه فردوسی نیز هست :

چنین گفت کای نامداران شهر زرای و خرد هر که دارید بهر

(۱۹۸۸/۷)

زما هر که خواهد همه مهترند بزرگند و با تخت و با افسرند

(نقل از شاهنامه و دستور ۱۸۲) (۹۸۹/۴)

به هندوستان هر که دانا بدند به گفتار و دانش توانا بدند

(شاهنامه ۱۸۱۶/۷)

تا بدانم که هر که زین شهرند چه سبب کز نشاط بی بوند

بی مصیبت به غم چرا کوشند جامه های سیه چرا پوشند

ء (هفت پیکر ، چاپ وحید ۱۵۴)

« بدان که هر که در لشکر تو اند ، بر تو جاسوسند ، (کلیله و دمنه ، نسخه خطی

کتابخانه جلاله افندی ، استانبول ، مورخ ۵۵۱ ص ۱۲ . شواهد اخیر نقل از

مفرد و جمع ۲۱۲-۲۱۳) .

ص ۲۸ س ۱۳ اطلل: به فتح اول و دوم یعنی نشانه خانه ویران و نیز خرابه و ویرانه

که جمع آن اطلال ، طول است .

ص ۲۸ س ۱۶ شعیب: منظور شعیب نبی است که نام او در قرآن آمده است: « شعیب از

فرزندان صالح پیغامبر بود ... و مادرش دختر زاده لوط بود... اما اهل مدین

بر دین ابراهیم بودند ، و پس از آن کافر شدند ، و بت پرست گشتند . و سبب

کفر ایشان این بود که به ترازو وکیل نقص می کردند ، و پیغامبران ایشان را

باز می داشتند و به خدای بیم می کردند ، و فرمان نکردند و گفتند ما آن خدای

را نخواهیم که ما را از این بازدارد ، و بتان را به خدایی گرفتند ، و می پرستیدند

تا آنگاه که حق تعالی شعیب را به ایشان فرستاد . شعیب علیه السلام ایشان را

دعوت کرد به خدای تعالی و از آنچه می کردند باز می داشت، اندکی بدوبگرویدند و بیشتر منکر شدند، و شعیب ایشان را پند می داد، و می گفت: یا قوم من خدای را یکی گویند و درکیل و ترازو نقصان مکنید. فرمان نکردند. و پنج سال شعیب اندر میان ایشان معجزه می نمود و دعوت می کرد، نپذیرفتند. با ایشان مدارا می کرد هیچ سود نداشت... (قصص الانبیاء ۲۴۲ - ۲۴۳. بقیه سرگذشت شعیب درازست تا جایی که موسی به نزد وی می آید و داد او می شود، قصص الانبیاء ۲۴۲ - ۲۴۵، ۱۵۷ - ۱۵۸؛ نیز رک. قصص قرآن ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۸-۱۳۰).

ص ۲۸س ۱۸ پیری بنامد قما خرقه در مریدی پوشاند: در باب خرقه و خرقه پوشاندن رک. فرهنگ اشعار حافظ ۱/۱۲۲ - ۱۵۹ بخصوص ۱۲۸ - ۱۳۰.

« شرایط پوشاننده خرقه»، و ص ۱۳۰-۱۳۲ « شرایط پوشاننده خرقه»، ص ۲۹س ۵ سلمان: منظور سلمان فارسی است از صحابه مشهور پیغمبر که در تاریخ

احوال او بسیار سخن رفته است و قهرمان ملی ایران دوره اسلامی است. آن که گویا در قریه ای در اطراف اصفهان به دنیا آمده سپس به مدینه و مدینه القری سفر کرده و در آن جا به اسلام شرف شده است و در سال ۶۱۵ هجری (۳۶۰ م.) در گذشته است (الاعلام ۳/۱۶۹). وی به سلمان الکبری مشهور است.

دارد و در نزد اهل فتوت یکی از بزرگان و کسب است که پس از آن چهاردهین کمر بسته است و حقه تن دیگر رؤسای احناف را او کمر بسته است. در عراق نزدیکی ایوان کسری و بغداد مکانی است به نام سلمان که در آنجا سلمان در آن جا مدفون است. راجع به او رک. سابقه الاولیاء ص ۱۲۵-۱۲۶.

Salman al-Parisi, Fak et les premices spirituelles
 Paris, 1964. Publication de la Societe d'Etudes
 Islamiques de France.

Salman al-Parisi, le pacte d'honneur artisanal,
 entre les musulmans au Moyen-Âge. La
 Nouvelle Revue IV, Bruxelles, 1952, 171-198.

G. Le Gall de La Vacherie, "Salman al-Parisi".

Imam Melikoff, Abu Muslim, le "porte hache" du kho-

rassan dans la tradition épique Turco-Iranienne, Paris 1962.

کتاب «سلمان پاک» - که ذکرش گذشت - بتوسط آقای دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعه‌ای به نام «شخصیات قلقة فی الاسلام» (ص ۱-۵۸) چاپ قاهره ۱۹۴۶ به عربی ترجمه شده است و نیز آقای دکتر علی شریعتی آن را به عنوان «سلمان پاک و نخستین شکوفه‌های معنویت اسلام ایران» به فارسی برگردانده‌اند، چاپ مشهد ۱۳۴۳ .

ص ۲۹ س ۵ خباب : در نسخه‌ی اساس «خباب» است که به «خباب» اصلاح شد زیرا «خباب بن الارت» یکی از اهل صفة، در این جا منظور است. البته «خباب» (با حاء هم‌مله) را هم یکی از صحابه شمرده‌اند و در تفسیر اسفرائینی از او نقل شده (فهرست کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار ج ۱ ص ۷۹) نقل از لغت‌نامه‌ی دهخدا؛ ولی «خباب بن الارت» که در این جا مورد نظر است کنیه‌اش ابو عبدالله و از فقرا و مهاجرین و از اسیران دوره‌ی جاهلی بوده است که در مکه فروخته شد. در سال ششم بعثت اسلام آورد و چون اسلام خود را آشکار کرد در این راه رنج فراوان کشید. در جنگها از جمله واقعه‌ی بدر حاضر بود و در کوفه به سال ۳۴ هجری درگذشت. تاریخ وفات او را ۱۹ ه. هم نوشته‌اند که اولی صحیح است. خباب ملازم و مجالس پیغمبر بود و او را جزء اهل صفة نام برده‌اند (حلیة الاولیاء ۱/۱۴۳-۱۴۷، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۹۹؛ لغت‌نامه) در زهد او نوشته‌اند که هنگام مرگ بواسطه‌ی مالی که داشت گریه می‌کرد.

ص ۲۹ س ۵ جلال : منظور بلال بن رباح حبشی نخستین مؤذن است در اسلام که با پیغمبر به مدینه هجرت کرد و در دمشق به سال ۲۱ ه. (۶۴۱ م.) درگذشت؛ رک. حلیة الاولیاء ۱/۱۴۷-۱۵۱.

ص ۲۹ س ۶ بودردا : ابوالدرداء الخزرجی الانصاری، از صحابه‌ی پیغمبر است که از بزرگترین علمای قرآن شد و امام و قاضی دمشق گردید. ابوالدرداء عویمریکی از صحابه‌ی بزرگ و فقیهی عاقل و حکیم بود. مشهور است که پیغمبر در باره‌ی او فرموده است: عویمر حکیم امتی. ابوذر غفاری بدو گفته است: زمین بر نداشت و آسمان سایه نیفکند بر کسی که دانایتر از تو بود. و او یکی از گرد آورندگان

قرآن است . از معاذ بن جبل وقت مرگ نصیحتی خواستند ، گفت : دانش را از ابوالدرداء طلبید . وی در همه غزوات رسول حضور داشت جز احد که در حضور او در احد اختلاف است . عمر او را قضای دمشق داد . وفاتش در ۳۲ هجری بود گاهی آن را در ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ه . و گاهی پس از جنگ صفین به سال ۳۸ یا ۳۹ هجری نوشته اند و گفته اند که در خلافت عثمان از دست معاویه قضای دمشق را برعهده داشت ولی روایت نخستین (یعنی سال ۳۲ ه .) را درست شمرده اند (خلاصه از لغت نامه دهخدا) . نیز رك . حلیة الاولیاء ۲۰۸/۱-۲۲۷ :

A . jeffery. EI(2),I.113-114 در این مقاله نیز سال وفات او ۶۲۰ م . ۳۲۰ ه . و محل درگذشتش دمشق نوشته شده است .

ص ۲۹ س ۶ عسار : عمار بن یاسر منظور است که از صحابه پیغمبر و از جمله نخستین مسلمانان بود و در میان صحابه به اطلاع از سنت رسول و فقه و فتوی شریعت باقی ماند در واقعه جمل شرکت داشت و عایشه را به بصره برد در صفین در راه وفاتش به علی کشته شد (۳۷ ه . ۶۵۷ م .) برای تفصیل بیشتر رك . حلیة الاولیاء H.Reckendorf. EI(2) .I.448:۱۴۳-۱۳۹/۱

ص ۲۹ س ۶ صهیب : صهیب بن سنان از صحابه پیغمبر که پدرش از اشراف یهود مدینه بود و کسری او را والی بصره گردانید . محل سعادت خانواده وی در مدینه موصول بود . رویمان بدین ناحیه حمله بردند و غارت کردند صهیب را از دست گرفتار شد و در میان آنان رشد کرد تا یکی از بن کلب او را خرید و او را به مدینه برد عبدالمطلب بن جدعان التیمی وی را خرید و بعد آرادش کرد . صهیب در مدینه با تجارت و به کسب و تجارت پرداخت و از این راه مال فراوان کسب کرد و در اسلام شیور کرد صهیب مسلمان شد و چون پیغمبر قصد مدینه کرد صهیب با او بیعت مانع عریضت شدند و می گفتند : وقتی بدین شهر آمدی ما را خبر کن که ما را خبر کن که داراییت بسیار شده است قصد رحیل داری ؟ صهیب گفت : آری . پس ما را بگذارم رهایم می کنید ؟ گفتند : آری . صهیب تا این که در مدینه رسید و در مدینه رسید فرمود : صهیب سود در مدینه در تکمیل پیدا و او در آنجا شد و در مدینه در مدینه به سال ۳۸ ه . در گذشت . به صهیب در مدینه سعادت بسیار حاصل شد و او را به اوست که روایت کرده اند (طبقات ابن سعد ۱۶۱/۳ : این سال ۴۴۶ م .)

أنا سابق العرب، وصهيب سابق الروم، وسلمان سابق فارس، و بلال سابق الحبشة (الإعلام ۳/۳۰۲). صهيب را یکی از اهل صفه شمرده اند (کشف المحجوب ۹۸). نیز رک . حلیة الاولیاء ۱/۱۵۱-۱۵۶.

ص ۲۹ س ۱۶ بعثت لاقم مکارم الاخلاق : انما بعثت لاتم مکارم الاخلاق (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱/۱۰۵). انما بعثت لاتم صالح الاخلاق (جامع صغیر ۱/۸۶؛ کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱/۱۰۵). این حدیث در صفحات بعد کتاب حاضر هم آمده است .

ص ۳۰ س ۴ ان من العلم كهيئته المكنون لا يعرفها الا العلماء بالله: در کنوز الحقائق آمده است : ان من العلم كهيئته المكنون (حاشیة جامع صغیر ۱/۱۰۲). در اللالی المصنوعة (۱/۲۲۱) نیز آمده است: ان من العلم كهيئته المكنون لا يعلمه الا اهل العلم بالله .

ص ۳۱ س ۵ من اصبح وجعل همومه هماً واحداً كفاه الله: در دیگر صفحات کتاب هم آمده و یاد آور این حدیث است : من اصبح وهمه غير الله فليس من الله ومن اصبح لايهمه بالمسلمين فليس منهم (جامع صغیر ۲/۱۴۷). در کتاب فيه ما فيه آمده است: وقال عليه السلام : من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله سائر همومه ، هر کرا ده غم باشد غم دین را بگیرد حق تعالی آن نه را بی سعی او راست کند (فیه ما فيه ۱۸۴). آقای فروزانفر راجع به آن نوشته اند : «حدیث نبوی است و در کتاب التعرف و شرح آن چاپ لکنهوج ج ۴ ص ۶۰ نقل شده و مضمون آن در حدیث دیگر بدین عبارت : من انقطع الى الله كفاه - آمده و آن حدیث را در نوادر الاصول ص ۴۶ می توان یافت، (فیه ما فيه ۳۳۷) .

گفت رو هر کو غم دین برگزید باقی غمها خدا از وی برید

(مولوی)

ناظر است به مضمون این حدیث : من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله هم دنياه و من تشعبت به الهموم لم يبال الله في أي أودية الدنيا هلك ، مستدرك حاكم ج ۲ ص ۴۴۳ . (فروزانفر ، احادیث مثنوی ۱۳۶) ؛ نیز رک . یاد داشت بعد . درسین ابن ماجه (۲/۲۷۲) هم آمده است : من جعل الهموم هماً واحداً هم المعاد كفاه الله هم دنياه و من تشعبت به الهموم احوال الدنيا لم يبال الله في أي اوديته هلك .

ص ۳۱ س ۱۱ ومن انقطع الى الله كفاه الله... : من انقطع الى الدنيا وكله الله اليها (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغير ۱۶۶/۲). من انقطع الى الله كفاه. (نوادير الاسول ۴۶ به نقل فروزانفر، فيه ما فيه ۳۳۷) : نيزرك . يادداشت پيشين : من اصبح وحمل عمومه هما واحدا...
ص ۳۴ س ۱ نېشتن : نوشتن ، در پهلوى nipishtan است . ضبط بالا متأثر از اصل کلمه است و صيغه‌های مختلف آن در متنهاى فارسى آمده است از جمله : و بر يوحنا دماغ يکى در زست بر مثال حرف لام بزبان يونانى و حرف لام يونانى به نېشتن برابى صفت بود...» (عدایة المتعلمين ۴۲ : نيزرك . قابوس نامه ۵۲۷هـ : نېشتن ، نېشته ، نېشتها ، نېيس ، نېيسند ، نېيسنده) . در باب ريشه نوشتن ، نېشتن و نېشته و ، ب ، رک برهان قاطع ۴ / ۱ / ۲۲۰ ، ح ۱ : Lazard 139

ص ۳۴ س ۱۲ اولقطرد الدين يدعون رقيبهم... : همين آيه در مورد اهل بيت در عوارف اهل بيت هم نقل شده است (رک . ملحق احياء علوم الدين ۵ / ۱۶۵ و در ديگر کتابها) جمله حلیة الاولياء ۱ / ۳۴۴ ، ۱ / ۱۴۶ که حاوی روايت مورد بحث است .
ص ۳۵ س ۱ طلب درویشى کردى چى معلوم : معلوم کنده از مال و غير بمان و نه درویشى زر ، درم ، دينار است : و گفتم (درويش را) : مگر معلوم بر درویشى کردى چى بلى بردند ، وليکن مرا با آن الفتى - همان نېست... در گشتن...
يادداشتهاى قزوینى ۳ / ۳۰۵ : نقل از فرهنگ فارسى - فارسى - عربى : درویشى ، درویشى يعنى بى حمير و بينوا . در اسرار التوحيد ص ۲۸۳ ، ص ۳۰۵ : درویشى ، درویشى را بى برگى است و - میزی معلوم نيست که بکار برده شده است .

ص ۳۵ س ۱ در مساعدت او در خاک کنستى : مساعدت در امر...
ص ۳۵ س ۲ الهى مسكين جالس مسکينا : در احياء علوم الدين ۲ / ۳۰۵ ، ص ۳۰۵ : مسکين عليه السلام فى ملكه اذ دخل المسجد فرأى مسکينا جالساً...
مسکينا . و نیز در شرح توف (۲۲/۴) : عيب...
اعانة سليمان (ع) از راه توبيل بافتن و فو...
ص ۳۵ س ۷ اصحاب نهد : آنچه در صفحه ۲۹ و ۳۲ هم درج شده است...
است به اصحاب نهد . اصحاب نهد - مومنان پارسيان بعد از اسلام ، که در...
هناجران غريب . بوده اند که در صفحه ۳۲ رسال مسکين درویش و پيغمبر در

امر معاش به آنان کمک می فرموده است و یا مهمان مسلمانان می شده اند . برخی نیز به کسب می پرداخته اند و چون بعضی از غریبان که به مدینه وارد می شده اند اگر تمکنی هم داشته اند پیش از آن که مسکنی بیابند به اهل صفة می پیوسته اند و بعد مسکن و مأوایی یافته از آنان جدا می شده اند ، عدّه اهل صفة زیاد و کم می شده است و آنان را تا چهارصد نفر و بیشتر شمرده اند . بعضی از اصحاب صفة بسیار مشهورند مانند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و صهیب بن سنان و بلال بن رباح . بعضی صوفیه را بازماندگان اهل صفة شمرده و اصل لفظ صوفی را نیز از این کلمه پنداشته اند (کتاب اللمع فی التصوف ۲۷ و عوارف المعارف سهروردی : ملحق احیاء علوم الدین ۶۵/۵) ولی بر این انتساب ایرادی وارد کرده اند که اگر صوفیه به اهل صفة منسوب بودند بایستی « صفی » نامیده شوند . مؤلف کشف المحجوب (ص ۹۸-۹۹) نوشته است : « شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن حسین السلمی رض که نقال طریقت و کلام مشایخ بودست تاریخی کردست مر اهل صفة را مفرد و مناقب و فضایل و اسامی و کنا بیاورده . » (برای اطلاع بیشتر در باره این گروه رک . ص ۱۳۰ کتاب حاضر ؛ کشف المحجوب ۹۷-۱۰۷ ؛ عوارف المعارف : ملحق احیاء علوم الدین ۶۵/۵-۶۶ ؛ حلیة الاولیاء ۳۳۷/۱ ؛ بعد ؛ تاریخ تصوف در اسلام ۳۸ ؛ فرهنگ اشعار حافظ ۳۱۲/۱-۳۱۶ ؛ ارزش میراث صوفیه ۵۵-۵۶ ؛ W. Montgomery Watt. Ei (2). I, 266-267

ص ۳۵ س ۱۰ انظاره گاه : بمعنی محل نظر و توجه مرکب از : نظاره + گاه (پسوند مکان).

ص ۳۵ س ۱۲ پیوسته در میان آدمیان سیصد و اندکس باشند که قوام عالم بدیشان باشد :

یاد آور این روایت ابو ابراهیم بخاری است در شرح تعرف (۳۶/۱) : در اخبار آمده است که هیچ وقت این امت از چهارصد مرد ابدال خالی نباشند و از این چهارصد چهل مرد اوتادند یعنی میخهای زمین اند چنان که خدای کوهها را میخ زمین خواند گفت والجبال اوتاداً اگر کوهها نیستندی زمین را آرام نبودی و اگر این اوتاد نیستندی از شومی معصیت عاصیان عالم خراب گشتی .

ص ۳۵ س ۱۵ ان لله عباداً ماهم بانبياء ولا شهداء يغبطهم الانبياء والشهداء . . . :

ان لله عباداً ليسوا بانبياء لكن يغبطهم النبيون والشهداء لقربهم و مكانتهم عند الله

عزوجل (شرح بحر العلوم طبع ہند ، دفتر سوم ص ۳۱۰) .

سخت پنہان است و پیدا حیرتش جان سلطانان جان در حسرتش

(مولوی)

(نقل از احادیث مثنوی ۱۰۵)

نیز رک . احیاء علوم الدین (۱۵۸/۲) : در مجمع الزوائد آمده است (۱۲۶/۱) :

النبي (ص) قال اني لاعرف ناساً ما هم أنبياء و الشهداء يغبطهم الانبياء والشهداء

بمنزلتهم يوم القيامة . نیز رک . یادداشت بعد .

ص ۳۵ س ۱۸ و ہریکی رامنبہری جنہہند از نورقا آدجا سخن گویند . تمام عمر الخطاب

فقال يا رسول الله صعبهم لنا : در حديقة الحقيقة تأليف ابو الفتح محمد بن عبد

(ص ۱۲۸) آمده است : وان لله تعالى في الارض عبادا قلوبهم ابور من الشمس و

فعلهم فعل الانبياء وهم عند الله افضل من الشهداء ليس لهم في الدنيا من الدنيا قبول

ولا كثير ، رضوا بما قسم الله لهم و رضوا الله عنهم . فقال ابن عمر : من علم رسول الله

قال الزاهدون في الدنيا والراغبون في الآخرة والسرائعون بقضاء الله و قدره

اما جملة اول یاد آور روایات زیرین است : قال الله تعالى المتحابون في

لهم منا بر من نور يغبطهم النبيون والشهداء (جامع ص ۶۹/۲) . قال ابن

حقت محبتي للمتحابين في و حقت محبتي للمتواضعين في و حقت محبتي للمتواضعين

في و حقت محبتي للمتواضعين في و حقت محبتي للمتواضعين في المتحابين في الدنيا

نور يغبطهم بمكانهم النبيون والصدیقون والشهداء (جامع ص ۶۹/۲) . و

كفت صلعم ان من عباد الله لعبادا يغبطهم الانبياء والشهداء قبل من علمهم

وصفهم لنا لعلمنا نجبتهم قال عم قوم تحسبوا بروح الله من غير ان يعلموا

وجوههم نور على منا بر من نور لا يخافون اذا - في الناس ولا يهابون

الناس ثم تلا الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

(۲۶۸) . نیز رک . احیاء علوم الدین ۱۵۸/۲ و ص ۱۶۹/۱ .

است کہ جماعتی باشند از امت احمد و

في الدنيا والراغبون في الآخرة . یاد آور این روایت است قبل از رسول الله

يؤمر بعدك قال ان تؤمروا بأمر الله عنه بعدوه ايضا را بعد في الدنيا راغد

في الآخرة (مسند احمد ۱۰۹/۱) .

ص ۳۶ س ۴ اولئك مصابيح الدجى وينايع الحكمة : كانوا ينايع العلم مصابيح الهدى ،
فاولئك ائمة الهدى مصابيح العلم (دارمی ، مقدمه ۲۷ ، نقل از المعجم المفهرس
۲۳۹/۳) .

ص ۳۶ س ۶ يدخلون من امتي الجنة سبعون ألفاً بغير حساب : روى عن النبي (ص) من
وجوه انه قال يدخل الجنة من امتي سبعون ألفاً لا حساب عليهم فقال عكاشة بن
محسن يا رسول الله ادع الله أن يجعلني منهم فقال أنت منهم و دعاه فقام رجل
آخر فقال يا رسول الله ادع الله أن يجعلني منهم فقال سبقك بها عكاشة (الاستيعاب
في معرفة الاصحاب ، چاپ حيدرآباد ج ۲ ص ۵۰۸ : مسند احمد ج ۱ ص ۲۷۱ ،
۴۰۳ ، ۴۲۰ ، ۴۵۴ ، ج ۲ ص ۳۰۲ ، ۴۰۰ ، ۵۰۲ ؛ رساله قشيره طبع
ص ۷۶ ، به نقل از احاديث مثنوى ۱۳۰ در شرح بيت زير از مولوى) .
آن چنان بگشايدت فرشباب كه گشود آن مژده بر عكاشه باب

سألت الله الشفاعة لامتي فقال لك سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب و لا عذاب
قلت رب زدني فحثالى بيديه مرتين وعن يمينه وعن شماله (جامع صغير ۲/۲۴) .
قال يدخل الجنة سبعون ألفاً من امتي بغير حساب (مسند دارمی ۲/۳۲۸) . يدخل
الجنة من هؤلاء سبعون ألفاً بغير حساب هم الذين لا يسترقون ولا يتطيرون ولا
يكتوون و على ربهم يتوكلون فقال عكاشة بن محسن : أمنهم انا ؛ الخ . (بخارى
۱۱/۴-۱۲) نیز رك . حلية الاولياء ۲/۱۳ .

ص ۳۶ س ۷ جلباب : يعنى چادر زنان و جامه فراخ و گشاد ، و جلباب توكل ظاهرأ بمعنى جامه
توكل است . در احیاء علوم الدين (۱/۲۱۶) نیز «جلباب الحياء» بكار رفته است :
« قال صلى الله عليه وسلم : من ألقى جلباب الحياء فلا غيبة له . »

ص ۳۶ س ۹ روز حشر چنبران بروند در حواصل اشكال مرغمان سبز چنبران شوند :
ظاهرأ اشاره است به حديث : ارواح الشهداء فى حواصل طير خضر ، كه استاد
فروزانفر بيت زيرين از مولوى را (كليات شمس ۳۳۲۳۲/۷) ناظر بدان
دانسته اند (كليات شمس ج ۷ ص ۱/۶ ح) :

ارواح بر فلکند پران بقول نبی ارواح امتنا فى طير خضر

در مسند احمد (۳۸۶/۶) نیز آمده است : ان ارواح الشهداء فى طائر خضر .

شعرانی ۱۱/۱ نقل از ارزش میراث صوفیه ۲۲۸ ، ۴۴ : بخاری ۱۲۹/۴ .

ص ۳۶س ۲۰ من كان الله كان الله له : مولوی در مثنوی گوید :

چون شدی من كان الله از وله حق ترا باشد که كان الله له

(ص ۵۱س ۸)

و اشاره است به این حدیث : من كان الله كان الله له ، كشف الاسرار ص ۵۶۲ و ۳۷۱ « (فروزانفر ، احادیث مثنوی ۱۹) . در دیگر موارد از کتاب حاضر هم آمده است .

ص ۳۶س ۲۱ ما من عبد شغله ذكرى عن مسئلتى الا اعطيته افضل مما يسأل الله السائل عنى :

قال الله تعالى من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته قبل أن يسألنى (كنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغير ۱۲۴/۲) . در ص ۷۷ کتاب حاضر نیز بدین صورت آمده است : ما من عبد يشغله ذكرى عن مسئلتى الا و اعطيته افضل ما يسئلنى .

ص ۳۶س ۲۲ فضالة بن عبید : ابو محمد فضالة بن عبید بن نافذ بن قيس الانصارى الاوسى از

صحابه است که در احد و دیگر جنگها و فتح شام و مصر بود و در شام سکونت گزید . معاویه قضای دمشق را به او داد و هم در آنجا به سال ۵۳ هـ . در گذشت (الاعلام ۵/۳۴۹-۳۵۰) . در کتاب حلیة الاولیاء ۱۷/۲ در شمار اهل صفة معرفی شده است .

ص ۳۷س ۲ بی برگی : برگ در این مورد بمعنی « ساز ، نوا ، اسباب ، دستگاه ، سامان »

است (فرهنگ فارسی) . « به وقت بازگشتن پانصد درم صلتی یافت ، برگ یاران بساخت و بر در شهر بنیشت ... » (کليلة و دمنه ۴۱۲) .

برگ عیشی به گور خویش فرست . کس نیارد ز پس تو پیش فرست

(گلستان چاپ فروغی ۶ ، مجتبی مینوی : کليلة و دمنه ۴۱۲/۱۳ ح)

پس «بی برگی» یعنی بینوایی و بی چیزی : « به نزد وی شو و بگو درویشان را بی برگی است و چیزی معلوم نیست که بکار برند » (اسرار التوحید ۲۸۳) . در قابوس نامه (ص ۱۵۰) می خوانیم : « اگر ضیاع را ویران داری بی برگ و بی نوا باشی ، نیز رك . قابوس نامه ۱۳۷ ، ۲۲۰ : « برگ » .

ص ۳۷س ۱۳ ان هؤلاء المجانین : در مسند احمد (۱۸/۶-۱۹) آمده است : كان رسول الله

صلی الله علیه و سلم اذا صلى بالناس خر رجال من قامتهم فى الصلاة لما بهم من الخصاصة وهم من اصحاب الصفة حتى يقول الاعراب ان هؤلاء مجانين فاذا قضى

رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلاة انصرف اليهم فقال لهم لو تعلمون ما لكم عند الله عز وجل
لاحببتم لو انكم تزدادون حاجة وفاقة قال فضالة و انامع رسول الله صلى الله عليه
وسلم يومئذ . نیز رك . حلیة الاولیاء ۱/۳۳۹ : شرح تعرف ۱/۶۰ .

ص ۳۷ س ۱۰ عبادی لم از و عنکم الدنیا لہو انکم... : در کشف الاسرار (۶/۲۲۰) آمده است :

« چنان کہ در خبر می آید : یؤتی بالرجل یوم القیامة فیقول انہ عزوجل لہ عبادی
لم از و عنک الدنیا لہوانک زویتها عنک لصلاحک و صلاح دینک » .

ص ۳۷ س ۱۵ اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأی... : قال الله تعالی : اعددت لعبادی

الصالحین مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر (جامع صغیر ۲/۶۸) .

الصوم یدق المصیر و یدبل اللحم و یباعد من حر السعیر انہ مائدة علیها مالا عین رأی

ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر لا یقعد علیها الا الماتمون (جامع صغیر ۲/۴۲) .

ان فی الجنة مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب احد (جامع صغیر ۱/۱۷) .

ورنه لاعین رأی چه جای باغ گفت نورغیب را یزدان چراغ

(مثنوی ص ۲۸۳ س ۱۶)

نیز رك . بخاری ۲/۱۳۹ : مسلم ۸/۱۴۳ (نقل از احادیث متبوی ۳/۱۶۳) .

در احیاء علوم الدین (۴/۳۱) نیز آمده است : و قوله عز وجل : اعددت

لعبادی الصالحین مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر .

ص ۳۷ س ۱۷ انا جلیس عن ذکر فی : در کتاب فیہ ہافیہ نیز آمده است (ص ۱۱۴) .

یا حق هم نشین است کہ انا جلیس من ذکر فی اگر حق هم نشین او نبودی

او شوق حق نبودی هرگز بوی گل بی گل نباشد . آقایی فروزانفر در

نوشته اند : « حدیث قدسی است و تمام آن مطابق مقال عدنان بن مسعود » .

دوسی علیه السلام یارب اقرب انت فانا حیاک ام یعبد فانا حیاک ونا

ذکر فی ، احیاء علوم الدین ج ۲ س ۱۴۱ . نیز جامع احادیث قدسیه ص ۱۱۴

المتقین ج ۶ ص ۲۸۷ که وجوه و طرق مختلفه روایت من حدیث قدسیه

(فروزانفر ، فیہ ہافیہ ۳۳۷) . یاد آور این جویب بود عسکری (تذکره

أنا عندظنک بی و أنا معک اذا ذکر فی (جامع صغیر ۲/۷۰) . نیز در

کتاب حاضر : من تقرب الی شبرا الخ . در دیگر موارد این کتاب عم

مورد نظر آمده است .

ص ۳۷ س ۲۰ موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که از بندگان تو کدام عزیزتر است... یادآور این روایت است : وقال موسى عليه السلام : يارب من أحبّ إليك من خلقك حتى أحبهم لأجلك ؟ فقال كل فقير فقير . . . (احياء علوم الدين ۱۹۶/۴) .

ص ۳۸ س ۱ من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف : آقای فروزانفر در توضیح راجع به بیت زیرین از ولوی نوشته‌اند :

پس جلس الله گشت آن نیکبخت که به پهلوی سعیدی بر درخت

(مثنوی ۵۸۳ س ۲۵)

« استفاد است از خبر : من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف که سیوطی آن را با مختصر تفاوت [در تعبیر بدین صورت : من سره أن يجلس مع الله تعالی فليجلس مع اهل الصوف] در المالی المصنوعة ج ۲ ص ۲۶۴ نقل کرده و از موضوعات شمرده است ، و « صوفیه جزو احادیث می شمارند . » (احادیث مثنوی ۱۹۸ ، فيه ما فيه ۱۴۵ ، ۳۲۰) نیز رك : كشف الاسرار ج ۱ ص ۷۶۱ .

ص ۳۸ س ۱-۲ هر چند که اسناد این حدیث منقطع است : یعنی ذکر سند نشده و روایتش متصل به نبی نیست . و نیز در اصطلاح « مقطوع و منقطع : حدیثی است که از تابعین معصوم نقل شده و شامل اقوال آنان باشد » (علم الحدیث ۱۱۸-۱۱۹) .

ص ۳۸ س ۵ هم القوم لایشقی جلیسهم اجداً : در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱۹۲/۲) آمده است : هم القوم لایشقی بهم جلیسهم . در ص ۷۸ کتاب حاضر نیز بدین صورت روایت شده : هم قوم لایشقی بهم جلیس . نیز رك . مسند احمد چاپ احمد محمد شاكر ج ۱۳ ص ۱۵۹ ش ۷۴۱۸ .

ص ۳۸ س ۸-۹ اهل شغل انفسهم... : سیوطی در جامع صغیر (۹۲/۱) چنین روایت کرده است :

اهل شغل الله تعالی فی الدنيا هم اهل شغل الله تعالی فی الآخرة و اهل شغل انفسهم فی الدنيا هم اهل شغل انفسهم فی الآخرة .

ص ۳۹ س ۴ سره جایند کردن : سره کردن بمعنی خالص کردن و خوب کردن و کاری را نیکو کردن است سره کردن بمعنی خوب کردن در لهجه بخارایی هنوز هست : « سره کردیدکی آمدید : خوب کردید که آمدید » (لهجه بخارایی ۳۹۳ و نیز ۴ ح) . « نماز

دیگر بدر سراپردہ سلطان شدم . قضا را علاء الدولہ همان ساعت در رسید .
خدمت کردم . گفت : سرہ کردی و بوقت آمدی « (چهار مقالہ ۶۷) . « محمود
گفت : سرہ کردی کہ مرا ازان یاد آوردی » (چهار مقالہ ۸۲) .

ص ۳۹ س ۴ محک : در لغت بہ کسر اول و فتح دوم است بمعنی آلت سودن و سنگی کہ بر
آن زر وسیم عیار کنند (منتہی الارب) ولی کاتب بار دوم آن را بہ فتح اول و دوم ضبط
کردہ است و معلوم ہی شود تلفظی کہ امروز رایج است در آن روز کار ہم سابقہ داشتہ است .
ص ۳۹ س ۸ عَفِص : بہ فتح اول و کسر دوم یعنی گس و تند مزہ و « طعام عَفِص ای فیہ قبض »
(منتہی الارب) . عَفِص بہ فتح اول و سکون دوم و سوم نیز است کہ بلوط مانو
یعنی یکی از انواع بلوط است و نیز مازو را گویند ولی در این جا بہ عمان شمال
و معنی اول مناسب می نماید .

ص ۴۰ س ۲ پیر نیز در حال خرید صرف کند: صرف کردن در این جا ظاہراً بمعنی تصرف
کردن ، دگرگون کردن و یا بکار بردن است .

ص ۴۰ س ۴ الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ : این حدیث بہ صورتہای زیرین ضبط شدہ
است : الشیخ فی املہ کالنبی فی امتہ ، الشیخ فی بیتہ کالنبی فی قومہ ، - مع صحیح
۲/۲۶ : کنوز الحقائق ، حاشیہ جامع صفیر ۲/۹۶ .

گفت پیغمبر کہ شیخ رفتہ پیش - چون نبی باشد میان قومہ -

(مثنوی ۲۳۹-۲۳ نقل از ادبہ ثقلی ص ۲۰)

الشیخ فی قبیلتہ کالنبی فی امتہ (قابوس نامہ ۳۳) . الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ
(کشف المحجوب ۶۲) .

ص ۴۰ س ۱۴ اقتدوا بالذین من بعدی... : بہ این صورت نیز روایت شدہ است : اقتدوا
بالذین من بعدی ابن نکر و عمر . اقتدوا بالذین من بعدی ابن نکر و عمر .
واقتدوا بعمار و تمسکوا بہیداین سہود (جامع صفیر ۲/۳۲) .
حاشیہ جامع صفیر ۱/۴۱۲ .

ص ۴۰ س ۱۵ اصحابی کالنجوم جائیہ اقتدوا بہا : سیوین روایت شدہ است :
سألت ربی فیما تختار فیہ اصحابی من بعدی فأوحی الیّ یا محمد ان اصحابی
بمزلہ النجوم فی السماء یضیئوا من بعض فین احد شریعہ ما تمناؤہ

اختلافهم فهو عندي على هدى (جامع صغير ۲/۲۴) . اصحابی كالنجوم فبأبهم
اقتديتم اهتديتم (كنوز الحقائق حاشية جامع صغير ۱/۳۸ نيزرك. اللمع ۱۲۰ و فيه ما فيه
۱۲۹) مولوی گوید :

مقتبس شو زود چون یا بی نجوم گفت پیغمبر که اصحابی نجوم
(مثنوی ۱۲/۵۱)

گفت پیغمبر که اصحابی نجوم ره روان را شمع و شیطان را رجوم
(مثنوی ۸/۹۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۹، ۳۵)
آقای فروزانفر در تعلیقات کتاب فیہ ما فیہ (ص ۳۱۷) این ابیات مولوی راہم
آورده اند :

گفت پیغمبر که در بحر هموم درد لالت دان تو یاران را نجوم
(مثنوی ۱۷/۵۹۰)

هادی یار است یاراندر قدوم مصطفی زین گفت اصحابی نجوم
(مثنوی ۷/۶۱۴)

ماه می گوید که اصحابی نجوم للسرى قدوة وللطاغى رجوم
(مثنوی ۲۴/۵۷۹)

ص ۴۰ س ۱۸ قولی کردن: دوستی کردن است در مقابل : تبری.

ص ۴۱ س ۲ انظر فی دنیاك الی من هو دونك...: یاد آور این حدیث است : انظروا الی
من هو أسفل منكم ولا تنظروا الی من هو فوقكم فهو أجدر أن لا تزدروا نعمة الله علیكم
(جامع صغير ۱/۹۱) .

ص ۴۱ س ۵ كما چنانکه صلاح وی باشد قربیت میکنند و بر مهمات دلالت میکنند:
دو فعل اخیر در این جمله بصورت خبری بکار رفته است بجای التزامی ، و
نظیر آن در دیگر کتابهای قدیم فراوان است.

ص ۴۱ س ۱۳ ان الله طيب لا يقبل الا الطيب: سیوطی نقل کرده است : ان الله تعالى طيب
يحب الطيب نظيف يحب النظافة كريم يحب الكرم جواد يحب الجود فنظفوا
أفئبتكم ولا تشبهوا باليهود (جامع صغير ۱/۵۹) . ان الله طيب يحب الطيب (كنوز
الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۷۴) .

ص ۴۵ س ۱۰ اخراج: در لغت بی آرام شدن ، ناراحت شدن و در تصوف عبارت است از تحرك دل برای مراد به بیداری از خواب غفلت (اللمع ۳۶۷) و تحرك دل اندر حال وجد، تحرك قلب بسوی خدا به تأثیر وعظ و سماع ، و اثر مواعظ در قلب مؤمن (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۶۱).

ص ۴۷ س ۷ سعادت جاویدانه: «جاویدانه» بمعنی جاودان ، همیشه ، دایم در برهان قاطع مذکورست و «جاویدانه» کردن بمعنی ابدی ساختن ، جاودان کردن در لغت نامه دهخدا آمده است .

ص ۴۷ س ۸ من احب دنياه اضرب باخرته: در جامع صغیر (۱۴۱/۲) آمده است : من احب دنياه اضرب باخرته ومن احب باخرته ومن اضرب دنياه فأثروا سابقین علی الهمم . ص ۴۷ س ۱۰ زیان کار : آن که زیان زند : و پس اگر کفی باری به سستی کنی که آن زیان کار بوده (قابوس نامه ۸۶) .

ص ۴۸ س ۱۵ ان الله يحب معالی الامور ویبغض سفاسفها: سیوطی نقل کرده است ان الله يحب معالی الامور وأشرفها ویكره سفاسفها (جامع صغیر ۱/۶۳) و ان الله يحب معالی الاخلاق ویكره سفاسفها (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱/۶۳) ان الله جواد یحب الجود ویحب معالی الاخلاق ویكره سفاسفها (الذیلع ۱/۱۵۲-۱۵۳) .

ص ۴۸ س ۱۷ شیخ نسیمی: عارف مشهور قرن سوم و چهارم هجری که از دوستان و یاران حسین بن منصور حلاج بود و از ۲۴۲ تا ۳۲۴ هـ در ریستاده است .

ص ۴۹ س ۳ لذیستکمل ایمان احدکم...: لایقون احدکم حتی یحب الاخیه... (جامع صغیر ۱/۱۹۷/۲) . لایقون احدکم حتی یحب الاخیه لایقون احدکم... (مسلم ۴۹۰۱) احب للناس ما تحب لنفسك (جامع صغیر ۱/۱۹۷/۲) احب لنفسك ما تحب لنفسك (مسند ۴/۱۶۸) .

آنچه پسندی به خود ای شیخ دین... چون پسندی به برادر ای شیخ...

(متنهای ده لوی ۲۰/۵۸۹) . نقل از احادیث منبری ۱۹۹۰ ص ۲۰۰

احب للناس ما تحب لنفسك فان اسما... کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر

(۱۱/۱) . من الايمان أن يحب لآخيه ما يحب لنفسه (بخاری ۱۱/۱) . لا يؤمن احدكم حتى يحب لآخيه ما يحب لنفسه (بخاری ۱۲/۱) .

ص ۴۹ س ۶ شیخ ابوعلی روجاری: « احمد بن محمد بن القاسم یا محمد بن احمد . شیخ فریدالدین عطار گوید : او از کاملان اهل طریقت بود و از اهل فتوت و ظریف ترین پیران و عالم ترین ایشان به علم حقیقت ... و اهل بغداد جمله حضرت او را خاضع بودند و جنید قائل فضل او بود و در حقائق زبانی بلیغ داشت و صحبت جنید و نوری و ابن جلا یافته او را کلماتی بلیغ و اشاراتی عالی است ابن الجوزی در صفة الصفة آورده است که سلمی ، نام ابو علی را احمد بن محمد بن القاسم و بوبکر خطیب اسم او را محمد بن احمد گفته اند و اصل وی از بغداد است و به مصر می زیست و وی می گفت استاد من در حدیث ابراهیم حربی و در فقه ابوالعباس بن سریق و در نحو ثعلب و در تصوف جنید است و او صحبت جنید و نوری و ابن الجلاء و مسوحی را دریافت . وفات وی به مصر در ۳۲۲ و به قولی ۳۲۳ بود و صاحب حبیب السیر سال وفات او را ۳۲۰ گفته است . (لغت نامه) .

ص ۴۹ س ۷ عرض کردن: در این جا بمعنی نشان دادن و عرضه کردن است : « آن را بر همه مردم خود عرض کن » (تاریخ بیتهقی) .

ص ۴۹ س ۱۴ فترت: در لغت بمعنی سستی و ضعف است و در تصوف « خماشی آتش سوزانی است که در بدایت حال در سالک وجود داشته است ، (اصطلاحات شاه نعمت الله ۵۵ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء) . تعریف ابن العربی نیز همین است (تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۱) .

ص ۴۹ س ۲۰ این کار با عمر همبرست: همبر مرکب از : هم (پیشوند اشتراک) + بر بمعنی همراه و قرین و برابر و نظیر در این کتاب مکرر آمده است : « صفا و نور در بصیرت پدید آرد که بعاقبت بینا گردد اجل با نفس هم بر کند از دام حرص و حیل و امل خلاص یابد » (کتاب حاضر ص ۶۱) ، « هر روزی را رزقی همبرست ، (کتاب حاضر ص ۱۱۳) : « حیا با ایمان همبرست ، (همین کتاب ص ۱۴۶) : « وقت با اجل همبرست »

(همین کتاب ص ۱۹۴).

بیهوده مجوی آب حیوان در ظلمت خویش چون سکندر
 کان چشمه که خضر یافت آن جا با دیو فرشته نیست همبر
 (دیوان ناصر خسرو ۱۸۱)

خدای حکم چنان کرده بود کان بت را ز جای بر کند آن شهر یار دین پرور
 بدان نیت که مر اورا به مکه باز برد بکند و با ما اینک همی برد همبر
 (دیوان فرخی ۱۷۲)

ابیات مذکور از حواشی برهان قاطع نقل شده است . در قابوس باه (ص ۱۶۵)
 نیز آمده است : «مادام معدلان نیک را همبر خود دارد.»

ص ۴۹ س ۲۰ اقل بما فی هذا الامر بذل الروح ان قدرت فتعمال در کتب المصنف

(ص ۲۴۲) آمده است : «یکی به نزدیک رویم آمد که ما او بیعت کردیم

یا بنی لیس هذا الامر غیر بذل الروح ان قدرت علی ذلك والافلا تشغل بقرعات الله فی

امر بجز بذل جان نیست اکثر توانی والابقرعات حو فیان مشغول شد.»

ص ۴۹ س ۲۱ من طلب شیئاً وجد وجد : در مجمع الامثال (ص ۶۴۰) آمده است : «من طلب شیئاً

وجدده ، نظیر :

سایه حق بر سر بنده بود - قیبت بر بنده بود -

(براموی ، الامثال و معانی ص ۳۰)

من جد وجد و من طلب وصل و من بذل ادرك الله

چهارم ص ۱۴۴) . آقای فروزانفر نوشته اند که همین عبارت در کتب

الامثال منسوب است به عامر بن الضرب و در کتب المصنف ص ۲۰۰

بغدادی و بعضی آن را حدیث پنداشته اند (الامثال ص ۲۰۰)

ص ۵۰ س ۵ اطمانع : - مع جمع است به معنی از غم و غمناکی

ص ۵۰ س ۱۲ عالم خلق و عالم امر : عالم خلق اصطلاح فاضل بن یونس است و در کتب المصنف

عالم جسمانی و عالم امر در فاضله و تصوف معنی عالم غیبی است

و عالم ملکوت و عالم غیب . عالم خانم در معنی عالم غیبی است و در کتب

مصطلحات عرفاء (ص ۱۰۰) به عبارت دیگر و در کتب المصنف ص ۱۰۰

عالم جسمانی است که عالم ملک و ناسوت هم گویند و گاه مراد مطلق عالم آفرینش است در مقابل عالم لاهوت و بالآخره عالم خالق مقابل عالم امر است . عالم مجردات را عالم امر هم می نامند که به امر تکوینی الهی از کتم عدم بوجود آمده اند و بر حسب امر تکوینی دفعة واحدة پدیدار گشته اند . ، (فرهنگ علوم عقلی ۳۴۵-۳۴۶) .

ص ۵۰ س ۱۴ والقلب القاسی بعید عن الله بعید من الجنّة قریب من الشیطان : در موطأ (۹۸۶/۲) آمده است : وحدثنی مالک : أنه بلغه : ان عیسی بن مریم کان یقول : لا تکثروا الکلام بغير ذکر الله فتمسوقلوبکم . فان القلب القاسی بعید من الله ولكن لا تعلمون . در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۶/۱) مذکور است : أبعدا القلوب عن الله القلب القاسی . نیز رک : کشف الاسرار ۴۹۴/۹

ص ۵۰ س ۱۵ دل آدکینده صفت زجاجة مصباح ایمان است : یاد آور آیه ۳۵ از سوره نور (۲۴) است : الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانهما کو کب دری بو قدمن شجرة مبارکة زيتونة .

ص ۵۱ س ۱۱ ان الله جاداً من قبل المشرق يقال له باب التوبة لا يدغلق على العباد حتى تطلع الشمس عن مغربها : من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه (جامع صغیر ۱۵۱/۲ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۶۶/۲) . التوبة مقبولة مالم تطلع الشمس من مغربها (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۳۴) . ان الله عز وجل يبسط يده بالتوبة لِمَسِيَ اللّیل الى النهار و لِمَسِيَ النهار الى اللّیل حتى تطلع الشمس من مغربها (احیاء علوم الدین ۱۳/۴) . هـ گفت الحمد لله که در توبه همچنان باز است بحکم این حدیث که : لا یغلق باب التوبة على العباد حتى تطلع الشمس من مغربها ، (گلستان سعدی ، کلیات ص ۱۷۱) . نیز رک . احادیث مثنوی ۱۲۸-۱۲۹

ص ۵۱ س ۱۶ در حدیث آمده است که اعرابی نزد رسول علیه السلام آمد . . : عين این موضوع در مجمع الزوائد (۲۰۰/۱۰) مذکور است و نیز یاد آور این روایت است (مسلم ۸/۹۹) : حدثنی عبدالاعلی بن حماد . . . عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما یحکی عن ربه عز وجل قال اذنب عبد ذنباً فقال اللهم اغفر لی ذنبی فقال تبارک وتعالی اذنب عبدی ذنباً فاعلم ان له رباً یغفر الذنب ویأخذ بالذنب ثم عاد فاذنب فقال ای رب اغفر لی ذنبی فقال

تبارک و تعالیٰ عبدی اذنب ذنباً فعلم ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ بالذنب ثم عاد فاذنب فقال اي رب اغفر لي ذنبي فقال تبارك و تعالیٰ اذنب عبدی ذنباً فعلم ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ بالذنب
اعمل ماشئت فقد غفرت لك قال عبد الاعلیٰ لا ادري ا قال في الثالثه او الرابعه اعلم ماشئت .

ص ۵۲ س ۱ الله لا يدل حتى قتلوا: در موطأ (۱/۱۱۸) آمده است : ان الله تبارك و تعالیٰ لا يدل حتى تملوا . نیز رك . بخاری ۱/۱۷ : در كشف الاسرار (۲/۲۸۰) نیز روایت مربوط به یادداشت پیمین و شبیه این عبارت آمده .

ص ۵۲ س ۳ من تاب قبل موته سنة تاب الله عليه : یاد آور این حدیث است : من تاب قبل ان

تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه (جامع صغير ۲/۱۵ : كنوز الحقائق ۲/۱۶۶) . ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بيومين . ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بضحوة (كنوز الحقائق ۲/۱۶۶) . جامع صغير ۲/۱۶۶ . ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بيومين . ومن تاب قبل موته سنة تاب الله عليه . حتى قال في قوله سنة تاب الله عليه حتى فواقا (مسند احمد ۲/۱۶۶) . جامع صغير ۲/۱۶۶ .

ص ۵۲ س ۴ من تاب قبل ان يدخل قبره تاب الله عليه : من تاب قبل ان يدخل قبره تاب الله عليه .

صغیر ۲/۱۵۱ : كنوز الحقائق ۲/۱۶۶ . جامع صغير ۲/۱۶۶ . العبد من لم يغفر له من الله . جامع صغير ۲/۱۶۶ .

ص ۵۲ س ۸ حق تعالیٰ در کمال کرم این دو قسم می کند : اولیوم یومین .

است یا بوستن بهارتی در عربی آن را دوستان میگویند .

ص ۵۲ س ۱۸ التائب من الذنب کمن اذنب له : به هر دو روز یکبار در هر روز یکبار

عده است . التائب یوبت و التائب من الذنب کمن اذنب له .

۴/۱۴۴ . التائب من الذنب کمن اذنب له .

مجموع ال و ند ۱/۲۰۰ .

صغیر ۲/۱۲۲ . التائب من الذنب کمن اذنب له .

۱/۱۱۲ و یومین .

سنة التائب التائب من الذنب کمن اذنب له .

يلقى الله وليس عليه شاهد من الله بذنب (جامع صغير ۱/۱۸) .

ص ۵۲ س ۱۰۵۱ چندان : در این جا بمعنی همان قدر و همچنان و چندان است و در این کتاب مکرر آمده . در قابوس نامه (ص ۱۵۶) نیز می خوانیم : « اکنون تو از من همچنان شنوی که من از پدر خویش شنودم . »

ص ۵۲ س ۱۱۲ ایاکم و محقرات الذنوب فان لهامن الله طالباً : « ایاکم و محقرات الذنوب فانهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه كرجل كان بارض فلاة فحضر صنيع القوم فجعل الرجل يجي بالعود والرجل يجي بالعود حتى جمعوا من ذلك سوادا و أججوا نارا فانضجوا ما فيها . » ایاکم و محقرات الذنوب فانها مثل محقرات الذنوب كم مثل قوم نزلوا بطن وادفجاء ذا بعود و جاء ذا بعود حتى حملوا ما أنضجوا به خبزهم و ان محقرات الذنوب متى يؤخذ بها صا حبا تهلكه ، (جامع صغير ۱/۹۷-۹۸) . ایاکم و محقرات الذنوب ، فانهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه (مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاكر ، ج ۵ ص ۳۱۲ ش ۳۱۱۸) .

ص ۵۲ س ۱۵ خاطر : در لغت یعنی آنچه در دل گذرد ، اندیشه و فکر ، در اصطلاح فلسفی « حرکت نفس است برای تحصیل دلیل و در حقیقت عبارت از خاطر بیال و حاضر نرد نفس است الا آن که چون نفس محل آن معنی است که حاضر بیال است ، نفس را خاطر گفته اند از باب نام گذاری ، جل به اسم حال ، (اسفار ۱/۳۲۶) و در تصوف « خطایی است که به قلب وارد شود اعم از آن که ربانی بود یا ملکی ، یا نفسانی یا شیطانی بدون آن که در قلب اقامت یابد . و یا واردی است که بدون سابقه تفکر و تدبر در قلب پیدا شود (تاریخ تصوف ۶۴۵ ، اللمع ۳۴۲) و در شرح تعرف است که خاطر بر چهار قسم است : خاطری که از خداست و خاطری که از ملك است و خاطری که از نفس است و خاطری که از عدوست که شیطان باشد (شرح تعرف ۹۱) . خاطر حقایق علمی است که حق تعالی از بطن غیب بی واسطه در دل اهل قرب و حضور قذف کند (مصباح الهدایه ۵۶) . خاطر شیطانی آن است که داعی بود بر مناهی و مکاره زیرا که شیطان در مبدأ امر به معصیت کند و چون ببند که بدین وجه اغوا و اضلال صورت نیندد و سوسه کند از راه خاعت (کشاف اصطلاحات الفنون ۱/۴۱۶) . خاطر ملکی آن است که بر خیرات و طاعات ترغیب کند و از معاصی و مکاره تحذیر نماید و بر ارتکاب مخالقات و تقاعد و تکاسل از

عرفاء ۲۴۷ - ۲۴۸) .

ص ۵۳ س ۱۶ پیوسته رقیب خاطر باشند: رقیب در این جا بمعنی مواظب و مراقب است و در دیگر موارد از این کتاب هم آمده است: « آن خشیت محتسب او گردد و آن خوف رقیب او شود » (ص ۶۵) . « و رقیب خوف بردل گمارد » (ص ۶۶) . « قناعت حافظ باطن شود و ورع رقیب ظاهر » (ص ۹۴) . « ایزد تعالی رقیبان غیبی را برین حواس ما نصب کناده » (ص ۱۰۶) . رودکی گوید :

خورشید را ز ابرو در روی گاهگاه
چو نان حصار بی که گذردارد از رقیب
(احوال و اشعار رودکی ۳ / ۹۶۹)

ص ۵۳ س ۱۸ انبساط: در لغت بمعنی باز شدن و گسترده شدن است و در اصطلاح تصوف « عبد منبسط کسی است که کلام و تصرفات او بر جریان عادت باشد و به عبارت دیگر کارهای خوب عادت او شده باشد و حشمت و ورع از قلب او زایل شده باشد و آن یا انبساط با خلق است و یا انبساط با حق . و بالأخره انبساط عبارت از ارسال سجیت و تحاشی از وحشت حشمت که عبارت از سیر با عادت می باشد » با خلق گشاده روی باشد و او امر حق را بطبیع (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۶۰ - ۶۱) بعد در همین کتاب هم راجع به بسط سخن خواهد رفت .

ص ۵۴ س ۳ یا [۱] بهما الناس تو بدوا الی ربکم . . . : توبوا الی الله فانی أتوب الیه کل یوم مائة مرة (جامع صغیر ۱ / ۱۱۲) . توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲ / ۳۱) .

ص ۵۴ س ۱۱ الندم تو بدت: الندم توبة والتائب من الذنب کمن لا ذنب له (جامع صغیر ۲ / ۱۷۵ - ۱۷۶ : مجمع الروائد ۱۰ / ۲۰۰) . الندامة من الذنوب التوبة صادقة (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲ / ۱۸۶) . التوبة من الذنب الندم والاستغفار (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲ / ۳۴) . الندم توبة (کشف المحجوب ۳۷۹ : نیز رک . سند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۵ ص ۱۹۵ ش ۳۵۶۸) .

ص ۵۴ س ۱۵ جموح: از مصدر جموح و جماح: سر بهنهادن اسب و کشتی چنان که آن را فرو نتوان داشت و سر باز زدن از چیزی (المصادر ۲۲۳) . جموح صفت اسب است که سرکش باشد و عیب اوست و نیز وقتی صفت انسان است یعنی کسی که « از

عرفاء (۳۷۰) . در رکن سوم، قسم دوم، مرتبه ششم از کتاب حاضر (ص ۱۷۵) در باب مشاهدت سخن رفته است .

ص ۵۵ س ۱۵ از مصطفی علیه السلام پرسیدند که بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر؟

گفت: جهاد فی سبیل الله: در کتاب صحیح بخاری (۴۷/۴) آمده است: سأل النبی (ص) أى العمل أحب الی الله؟ قال الصلاة علی وقتها قال ثم أى؟ قال ثم بر الوالدین قال ثم أى قال الجهاد فی سبیل الله (نیز رک . بخاری ۱۳۴/۲) سئل النبی (ص) أى الاعمال أفضل؟ قال ایمان بالله و رسوله . قيل ثم ماذا قال جهاد فی سبیل الله ... (صحیح بخاری ۱/۲۶۵: نیز رک مسند احمد، چاپ احمد محمد شاکر، ج ۱۴ ص ۲۴، ۶۰، ۲۴۹، ش ۷۵۸۰، ۷۶۲۹، ۷۸۵۰: مجمع الزوائد ۱/۵۹: ۳/۱۳۴، ۲۰۷) .

ص ۵۵ س ۱۸ شحنةكان: جمع شحنة: داروغه و پاسبان شهر و برزن و حاکم نظامی و آموری که

از طرف پادشاه عهده دار امور اداره دسته ای از ایلات و عشایر بود (فرهنگ فارسی) . در قدیم «مسؤول انتظام شهرها شحنة بود ... و از بی نظمی و بی قانونی ممانعت می کرد» (تاریخ آل جلائیر ص ۱۸۹) . شحنة لغتی است ترکی مغولی؛ در صفحه ۲۱۹ کتاب حاضر «شحنگی» نیز بکار رفته است .

ص ۵۶ س ۱۰ رجعتنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر: قدمتم خیر مقدم وقدمتم من الجهاد الاصغر

الى الجهاد الاكبر مجاهدة العبدعواه (جامع صغیر ۲/۷۲) . قدمتم من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر مجاهدة العبدعواه (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۲۵) . این حدیث مربوط است به وقتی که مسلمانان بعد از غزوه بدر به تقسیم غنائم مشغول بوده اند و پیغمبر آنان را چنین متذکر فرموده است . مولوی در این معنی گفته است :

ای شبان کشتیم ما خصم برون	ماند زان خصمی بتدر اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست	کو به دریاها نگرده کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز	کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافران سنگ دل	اندر آیند اندرو زار و خجل

تا زحق آید مر او را این ندا
 اینت آتش اینت تابش اینت سوز
 معده اش نعره زنان گل سن سرید
 آنکه او ساکن شود درکن فغان
 طبع کل دارد همیشه ... و ما
 غیر حق خود که کمان او کشد
 روی آوردم به پیکار برون
 بیان اندر ... بیاد اشیریه
 (فروزانفر، فیه مافیه ۲۷۹ - ۲۸۰)

هم نگرده ساکن از چندین غذا
 سیر گشتی سیر گوید نی هنوز
 عالمی را لقمه کرد و در کشید
 حق قدم بروی نهد از لامکان
 چون که جز و دوزخ است این نفسها
 این قدم حق را بود کو را کشد
 چون که واگشتم ز پیکار برون
 قد رجعنا من جهاد الاصغریم

ص ۵۶ س ۱۴ سر: اصطلاحی عرفانی است و لطیفه‌ای است مودع در قلب که محل سیدر است چنان که روح محل محبت و قلب محل معرفت است، دستور العلماء ۲۰۴ به نقل از فرهنگ علوم عقلی (۲۵۴) در کتاب الممتع هم آمده است که حق آن را پنهان کرده است و مردم را بدان دسترس نیست و در کشف الفنون (ص ۶۵۳) سر اطلاق بر دو امر است: یکی صد غلاتون و دیگری نقل فرهنگ علوم عقلی ۱۲۹۵ و در این جا همین معنی اخیر است دستور العلماء هم آمده است.

ص ۵۷ س ۲ الوف: بسیار الفت گیرنده منتهی الارض و خواجیه ص ۵۷ س ۶ ظلوم: سخت ستمکار (منتهی الارض: درق. آن نیز آمده است) ص ۵۷ س ۱۰ علی السموات والارض والجهال فاریب ان یحتملوا و العفلی هم ص ۵۷ س ۱۱ انه كان ظلوما جهولا (سوره احزاب ۳۳ - ۳۴)

ص ۵۷ س ۶ عبودیت: در منتهای دیگر نیز بسیار دیده شده است ص ۵۷ س ۱۰ حق به بنده ربوبیت باشد و اقبال بنده به حق عبودیت باشد و در بردوستان بلطف صفت - حق است و عفت صفت - حق است و در صفت بنده است و صفت بنده عبودیت است و در صفت بنده ربوبیت است تاثر عبودیت (شرح تعارف ۱ - ۹ به نقل از بیت شماره ۱۳ - ۱۴)

ص ۵۷ س ۹ رمده: درد چشم است و بجهت و درین که در بنده است و در صفت بنده است و در صفت بنده است و در صفت بنده است

ص ۵۷ س ۱۰ معیت : بمعنی همراه بودن و همراهی آمده است : «و هو معکم اینما کنتم این بود ، و لکن کسی که معیت نداند الامعیت جسم با جسم یا معیت عرض با عرض یا معیت قیومیهی قسم رابع است بلکه معیت بحقیقت این است ، و این نیز هست نیست . نمای است ، کسانی که این معیت ندانند قیوم را می طلبند و می باز نیابند ، چون ماهی که در دریا غرق می شود و آب می جوید و می باز نیابد» (از یکی از مکاتیب حجة الاسلام غزالی ، مجموعه فاتیح به نمره ۵۴۲۶ ق ۳۵۲ به نقل از بیت صدری ۱۲) .

ص ۵۷ س ۱۱ اخلوقی گیرد بشرط : بشرط یعنی مشروط ، با عهد و پیمان (فرهنگ فارسی) و در این جا یعنی چنان که در شرط است و سزاوارست . در صفحه ۱۳۵ کتاب حاضر نیز آمده است : «درخت را چون تربیت بشرط باشد بار دهد» . «علی الجملة زندگانی با وحشت فراق نعمتی ناخوش گوار است ... و مشارب راحت بی خدمت یاران موافق ، مکدر خاصه دوستی بواجب و مخدومی بشرط چنان که آن مجلس است که در سفر و حضر رفیقی بارفق و در غم و شادی همدمی مجرم بوده باشد» . (التوسل الی التوسل ۳۰۳) .

ص ۵۷ س ۲۰ دنیا مردارست : اشاره است به حدیث : الدنيا جيفة و خلابها كلاب (شرح بحر العلوم ۱۹۵/۶ ، المنهج القوی ۴۷۸/۶ و با مختصر تفاوت منسوب است به علی ابن الحسین علیه السلام ، محاضرات راغب چاپ مصر ۱۳۲۶ ، ۲۱۵/۱ به نقل از احادیث مثنوی ۲۱۶) . خاقانی نیز گفته است :
این عالمی است جافی و زجیفه موج زن سحرای جان طلب که عفن شده وای خاک
(دیوان خاقانی ۲۳۷)

ص ۵۸ س ۵ فضول : یعنی زیادتیی و چیزهای خارج از اندازه جستن و گفتن : «عوس فضول به خاطر ایشان راه جویده» . (کلیله و دمنه ۹۳)

ص ۵۸ س ۵ رعونت : اصل معنی رعونت «کالیوشدن» است (المصادر ۴۱۶) و ابلهی و گولی و در فارسی بمعنی خودبینی ، خود خواهی و خودپسندی بکار رفته است .

بیا که ماسرهستی و کبریا و رعونت

به زیر پای نهادیم و پای بر سرهستی

(خبیات سعدی ، کلیات ۶۶۰)

ص ۵۹ س ۷ عبدالله بن مسعود: ابن مسعود ، ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود از قدمای

اصحاب پیغمبر بود و به روایت ابو نعیم اصفهانی ششمین کسی است که اسلام آورد و

بدین سبب او را سادس سته می گفتند و نیز گفته اند نخستین کسی است که قرآن

کریم را در مکه علی رؤس الاشیاء تلاوت کرد و او را ذوالبجرتین خوانده اند

چه يك بار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد و نیز در همه غزوات رسول

حاضر بود ، وی به حدی به رسول نزدیک بود و با مادر نبوی پیوسته بود و

پیغمبر آمد و شد داشت که ابو موسی اشعری وقتی به مدینه آمد او را از منزل

بیت رسول گمان کرد ، نوشته اند که ابن مسعود قاضی بماند و بحیث و ستمی

پایی لاغر داشت و در رفتار خود بسیار به پیغمبر تشبیه می نمود و حدیث

مسعود در سال ۳۲ هجری ، در حالی که بیش از نود سال از سنش گذشته بود

در مدینه در گذشت . (امت نامه دعا خدا)

ص ۵۹ س ۸ مجاهدت : وادار کردن نفس است به مشقات بدن و بجزایات انسانی و غیره

(ابن العربی ، به نقل از تاریخ تصوف ۶۵۴ ، و خدایمشایق فلسفه و عرفان)

آنچه انسان را از خدای دور گرداند . (بزرگ فرزند مجاهدت عرفان)

(۳۴۸ - ۳۴۹)

ص ۵۹ س ۱۰ ان لمنك عليك حقاً : در كشف المحجوب از زبان سادس قدمای پیغمبر

نقل شده است : ان لجسدك عليك حقاً و ان لروحك عليك حقاً و ان لقلبك عليك حقاً

حقاً ، بعد پیغمبر نور تأمید فرماید که : ان لجسدك عليك حقاً و ان لروحك عليك حقاً

(۴۴۹) . فان لجسدك عليك حقاً و ان لروحك عليك حقاً و ان لقلبك عليك حقاً

لروحك عليك حقاً (تصحیح بخاری ۱ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴ ، ۴۸۵ ، ۴۸۶ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۴ ، ۴۹۵ ، ۴۹۶ ، ۴۹۷ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۰۵ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵ ، ۵۲۶ ، ۵۲۷ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۴ ، ۵۳۵ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۴۷ ، ۵۴۸ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ، ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۵۵۶ ، ۵۵۷ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۱ ، ۵۶۲ ، ۵۶۳ ، ۵۶۴ ، ۵۶۵ ، ۵۶۶ ، ۵۶۷ ، ۵۶۸ ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ، ۵۷۱ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴ ، ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۵۷۹ ، ۵۸۰ ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹ ، ۵۹۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۶ ، ۵۹۷ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۶۰۰ ، ۶۰۱ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ، ۶۰۴ ، ۶۰۵ ، ۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۰۸ ، ۶۰۹ ، ۶۱۰ ، ۶۱۱ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳ ، ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۱ ، ۶۲۲ ، ۶۲۳ ، ۶۲۴ ، ۶۲۵ ، ۶۲۶ ، ۶۲۷ ، ۶۲۸ ، ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۳ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵ ، ۶۳۶ ، ۶۳۷ ، ۶۳۸ ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۷ ، ۶۴۸ ، ۶۴۹ ، ۶۵۰ ، ۶۵۱ ، ۶۵۲ ، ۶۵۳ ، ۶۵۴ ، ۶۵۵ ، ۶۵۶ ، ۶۵۷ ، ۶۵۸ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۲ ، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۶۶۵ ، ۶۶۶ ، ۶۶۷ ، ۶۶۸ ، ۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۷۱ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳ ، ۶۷۴ ، ۶۷۵ ، ۶۷۶ ، ۶۷۷ ، ۶۷۸ ، ۶۷۹ ، ۶۸۰ ، ۶۸۱ ، ۶۸۲ ، ۶۸۳ ، ۶۸۴ ، ۶۸۵ ، ۶۸۶ ، ۶۸۷ ، ۶۸۸ ، ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۱ ، ۶۹۲ ، ۶۹۳ ، ۶۹۴ ، ۶۹۵ ، ۶۹۶ ، ۶۹۷ ، ۶۹۸ ، ۶۹۹ ، ۷۰۰ ، ۷۰۱ ، ۷۰۲ ، ۷۰۳ ، ۷۰۴ ، ۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۰۷ ، ۷۰۸ ، ۷۰۹ ، ۷۱۰ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۱۳ ، ۷۱۴ ، ۷۱۵ ، ۷۱۶ ، ۷۱۷ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹ ، ۷۲۰ ، ۷۲۱ ، ۷۲۲ ، ۷۲۳ ، ۷۲۴ ، ۷۲۵ ، ۷۲۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ، ۷۳۳ ، ۷۳۴ ، ۷۳۵ ، ۷۳۶ ، ۷۳۷ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ ، ۷۴۰ ، ۷۴۱ ، ۷۴۲ ، ۷۴۳ ، ۷۴۴ ، ۷۴۵ ، ۷۴۶ ، ۷۴۷ ، ۷۴۸ ، ۷۴۹ ، ۷۵۰ ، ۷۵۱ ، ۷۵۲ ، ۷۵۳ ، ۷۵۴ ، ۷۵۵ ، ۷۵۶ ، ۷۵۷ ، ۷۵۸ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰ ، ۷۶۱ ، ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ، ۷۶۶ ، ۷۶۷ ، ۷۶۸ ، ۷۶۹ ، ۷۷۰ ، ۷۷۱ ، ۷۷۲ ، ۷۷۳ ، ۷۷۴ ، ۷۷۵ ، ۷۷۶ ، ۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۰ ، ۷۸۱ ، ۷۸۲ ، ۷۸۳ ، ۷۸۴ ، ۷۸۵ ، ۷۸۶ ، ۷۸۷ ، ۷۸۸ ، ۷۸۹ ، ۷۹۰ ، ۷۹۱ ، ۷۹۲ ، ۷۹۳ ، ۷۹۴ ، ۷۹۵ ، ۷۹۶ ، ۷۹۷ ، ۷۹۸ ، ۷۹۹ ، ۸۰۰ ، ۸۰۱ ، ۸۰۲ ، ۸۰۳ ، ۸۰۴ ، ۸۰۵ ، ۸۰۶ ، ۸۰۷ ، ۸۰۸ ، ۸۰۹ ، ۸۱۰ ، ۸۱۱ ، ۸۱۲ ، ۸۱۳ ، ۸۱۴ ، ۸۱۵ ، ۸۱۶ ، ۸۱۷ ، ۸۱۸ ، ۸۱۹ ، ۸۲۰ ، ۸۲۱ ، ۸۲۲ ، ۸۲۳ ، ۸۲۴ ، ۸۲۵ ، ۸۲۶ ، ۸۲۷ ، ۸۲۸ ، ۸۲۹ ، ۸۳۰ ، ۸۳۱ ، ۸۳۲ ، ۸۳۳ ، ۸۳۴ ، ۸۳۵ ، ۸۳۶ ، ۸۳۷ ، ۸۳۸ ، ۸۳۹ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۲ ، ۸۴۳ ، ۸۴۴ ، ۸۴۵ ، ۸۴۶ ، ۸۴۷ ، ۸۴۸ ، ۸۴۹ ، ۸۵۰ ، ۸۵۱ ، ۸۵۲ ، ۸۵۳ ، ۸۵۴ ، ۸۵۵ ، ۸۵۶ ، ۸۵۷ ، ۸۵۸ ، ۸۵۹ ، ۸۶۰ ، ۸۶۱ ، ۸۶۲ ، ۸۶۳ ، ۸۶۴ ، ۸۶۵ ، ۸۶۶ ، ۸۶۷ ، ۸۶۸ ، ۸۶۹ ، ۸۷۰ ، ۸۷۱ ، ۸۷۲ ، ۸۷۳ ، ۸۷۴ ، ۸۷۵ ، ۸۷۶ ، ۸۷۷ ، ۸۷۸ ، ۸۷۹ ، ۸۸۰ ، ۸۸۱ ، ۸۸۲ ، ۸۸۳ ، ۸۸۴ ، ۸۸۵ ، ۸۸۶ ، ۸۸۷ ، ۸۸۸ ، ۸۸۹ ، ۸۹۰ ، ۸۹۱ ، ۸۹۲ ، ۸۹۳ ، ۸۹۴ ، ۸۹۵ ، ۸۹۶ ، ۸۹۷ ، ۸۹۸ ، ۸۹۹ ، ۹۰۰ ، ۹۰۱ ، ۹۰۲ ، ۹۰۳ ، ۹۰۴ ، ۹۰۵ ، ۹۰۶ ، ۹۰۷ ، ۹۰۸ ، ۹۰۹ ، ۹۱۰ ، ۹۱۱ ، ۹۱۲ ، ۹۱۳ ، ۹۱۴ ، ۹۱۵ ، ۹۱۶ ، ۹۱۷ ، ۹۱۸ ، ۹۱۹ ، ۹۲۰ ، ۹۲۱ ، ۹۲۲ ، ۹۲۳ ، ۹۲۴ ، ۹۲۵ ، ۹۲۶ ، ۹۲۷ ، ۹۲۸ ، ۹۲۹ ، ۹۳۰ ، ۹۳۱ ، ۹۳۲ ، ۹۳۳ ، ۹۳۴ ، ۹۳۵ ، ۹۳۶ ، ۹۳۷ ، ۹۳۸ ، ۹۳۹ ، ۹۴۰ ، ۹۴۱ ، ۹۴۲ ، ۹۴۳ ، ۹۴۴ ، ۹۴۵ ، ۹۴۶ ، ۹۴۷ ، ۹۴۸ ، ۹۴۹ ، ۹۵۰ ، ۹۵۱ ، ۹۵۲ ، ۹۵۳ ، ۹۵۴ ، ۹۵۵ ، ۹۵۶ ، ۹۵۷ ، ۹۵۸ ، ۹۵۹ ، ۹۶۰ ، ۹۶۱ ، ۹۶۲ ، ۹۶۳ ، ۹۶۴ ، ۹۶۵ ، ۹۶۶ ، ۹۶۷ ، ۹۶۸ ، ۹۶۹ ، ۹۷۰ ، ۹۷۱ ، ۹۷۲ ، ۹۷۳ ، ۹۷۴ ، ۹۷۵ ، ۹۷۶ ، ۹۷۷ ، ۹۷۸ ، ۹۷۹ ، ۹۸۰ ، ۹۸۱ ، ۹۸۲ ، ۹۸۳ ، ۹۸۴ ، ۹۸۵ ، ۹۸۶ ، ۹۸۷ ، ۹۸۸ ، ۹۸۹ ، ۹۹۰ ، ۹۹۱ ، ۹۹۲ ، ۹۹۳ ، ۹۹۴ ، ۹۹۵ ، ۹۹۶ ، ۹۹۷ ، ۹۹۸ ، ۹۹۹ ، ۱۰۰۰ ، ۱۰۰۱ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۳ ، ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۵ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۰۷ ، ۱۰۰۸ ، ۱۰۰۹ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۴ ، ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۷ ، ۱۰۱۸ ، ۱۰۱۹ ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۲ ، ۱۰۲۳ ، ۱۰۲۴ ، ۱۰۲۵ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۲۷ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۲۹ ، ۱۰۳۰ ، ۱۰۳۱ ، ۱۰۳۲ ، ۱۰۳۳ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۳۵ ، ۱۰۳۶ ، ۱۰۳۷ ، ۱۰۳۸ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۴۰ ، ۱۰۴۱ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۴ ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۴۶ ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۸ ، ۱۰۴۹ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۵۲ ، ۱۰۵۳ ، ۱۰۵۴ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۶ ، ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۸ ، ۱۰۵۹ ، ۱۰۶۰ ، ۱۰۶۱ ، ۱۰۶۲ ، ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۶ ، ۱۰۶۷ ، ۱۰۶۸ ، ۱۰۶۹ ، ۱۰۷۰ ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۷۲ ، ۱۰۷۳ ، ۱۰۷۴ ، ۱۰۷۵ ، ۱۰۷۶ ، ۱۰۷۷ ، ۱۰۷۸ ، ۱۰۷۹ ، ۱۰۸۰ ، ۱۰۸۱ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۳ ، ۱۰۸۴ ، ۱۰۸۵ ، ۱۰۸۶ ، ۱۰۸۷ ، ۱۰۸۸ ، ۱۰۸۹ ، ۱۰۹۰ ، ۱۰۹۱ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۳ ، ۱۰۹۴ ، ۱۰۹۵ ، ۱۰۹۶ ، ۱۰۹۷ ، ۱۰۹۸ ، ۱۰۹۹ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۰۲ ، ۱۱۰۳ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۰۵ ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۰۷ ، ۱۱۰۸ ، ۱۱۰۹ ، ۱۱۱۰ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۱۲ ، ۱۱۱۳ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۵ ، ۱۱۱۶ ، ۱۱۱۷ ، ۱۱۱۸ ، ۱۱۱۹ ، ۱۱۲۰ ، ۱۱۲۱ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۶ ، ۱۱۲۷ ، ۱۱۲۸ ، ۱۱۲۹ ، ۱۱۳۰ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۳۲ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۳۴ ، ۱۱۳۵ ، ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۱ ، ۱۱۴۲ ، ۱۱۴۳ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۴۵ ، ۱۱۴۶ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۴۸ ، ۱۱۴۹ ، ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۳ ، ۱۱۵۴ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۸ ، ۱۱۵۹ ، ۱۱۶۰ ، ۱۱۶۱ ، ۱۱۶۲ ، ۱۱۶۳ ، ۱۱۶۴ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۷ ، ۱۱۶۸ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۰ ، ۱۱۷۱ ، ۱۱۷۲ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۵ ، ۱۱۷۶ ، ۱۱۷۷ ، ۱۱۷۸ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۰ ، ۱۱۸۱ ، ۱۱۸۲ ، ۱۱۸۳ ، ۱۱۸۴ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۸۶ ، ۱۱۸۷ ، ۱۱۸۸ ، ۱۱۸۹ ، ۱۱۹۰ ، ۱۱۹۱ ، ۱۱۹۲ ، ۱۱۹۳ ، ۱۱۹۴ ، ۱۱۹۵ ، ۱۱۹۶ ، ۱۱۹۷ ، ۱۱۹۸ ، ۱۱۹۹ ، ۱۲۰۰ ، ۱۲۰۱ ، ۱۲۰۲ ، ۱۲۰۳ ، ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۵ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۰۷ ، ۱۲۰۸ ، ۱۲۰۹ ، ۱۲۱۰ ، ۱۲۱۱ ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۳ ، ۱۲۱۴ ، ۱۲۱۵ ، ۱۲۱۶ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۱۸ ، ۱۲۱۹ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۱ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲۳ ، ۱۲۲۴ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۲۶ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۲۸ ، ۱۲۲۹ ، ۱۲۳۰ ، ۱۲۳۱ ، ۱۲۳۲ ، ۱۲۳۳ ، ۱۲۳۴ ، ۱۲۳۵ ، ۱۲۳۶ ، ۱۲۳۷ ، ۱۲۳۸ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۴۰ ، ۱۲۴۱ ، ۱۲۴۲ ، ۱۲۴۳ ، ۱۲۴۴ ، ۱۲۴۵ ، ۱۲۴۶ ، ۱۲۴۷ ، ۱۲۴۸ ، ۱۲۴۹ ، ۱۲۵۰ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۵۲ ، ۱۲۵۳ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۵۵ ، ۱۲۵۶ ، ۱۲۵۷ ، ۱۲۵۸ ، ۱۲۵۹ ، ۱۲۶۰ ، ۱۲۶۱ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۶۳ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۶۶ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۷۱ ، ۱۲۷۲ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۷۴ ، ۱۲۷۵ ، ۱۲۷۶ ، ۱۲۷۷ ، ۱۲۷۸ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۱ ، ۱۲۸۲ ، ۱۲۸۳ ، ۱۲۸۴ ، ۱۲۸۵ ، ۱۲۸۶ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۸۸ ، ۱۲۸۹ ، ۱۲۹۰ ، ۱۲۹۱ ، ۱۲۹۲ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۴ ، ۱۲۹۵ ، ۱۲۹۶ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۹۸ ، ۱۲۹۹ ، ۱۳۰۰ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۹ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۱ ، ۱۳۱۲ ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۱۶ ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۱۸ ، ۱۳۱۹ ، ۱۳۲۰ ، ۱۳۲۱ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۳ ، ۱۳۲۴ ، ۱۳۲۵ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۲۹ ، ۱۳۳۰ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۴ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۶ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۳ ، ۱۳۴۴ ، ۱۳۴۵ ، ۱۳۴۶ ، ۱۳۴۷ ، ۱۳۴۸ ، ۱۳۴۹ ، ۱۳۵۰ ، ۱۳۵۱ ، ۱۳۵۲ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۴ ، ۱۳۵۵ ، ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۸ ، ۱۳۵۹ ، ۱۳۶۰ ، ۱۳۶۱ ، ۱۳۶۲ ، ۱۳۶۳ ، ۱۳۶۴ ، ۱۳۶۵ ، ۱۳۶۶ ، ۱۳۶۷ ، ۱۳۶۸ ، ۱۳۶۹ ، ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۱ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۴ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۷ ، ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۱ ، ۱۳۸۲ ، ۱۳۸۳ ، ۱۳۸۴ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۶ ، ۱۳۸۷ ، ۱۳۸۸ ، ۱۳۸۹ ، ۱۳۹۰ ، ۱۳۹۱ ، ۱۳۹۲ ، ۱۳۹۳ ، ۱۳۹۴ ، ۱۳۹۵ ، ۱۳۹۶ ، ۱۳۹۷ ، ۱۳۹۸ ، ۱۳۹۹ ، ۱۴۰۰ ، ۱۴۰۱ ، ۱۴۰۲ ، ۱۴۰۳ ، ۱۴۰۴ ، ۱۴۰۵ ، ۱۴۰۶ ، ۱۴۰۷ ، ۱۴۰۸ ، ۱۴۰۹ ، ۱۴۱۰ ، ۱۴۱۱ ، ۱۴۱۲ ، ۱۴۱۳ ، ۱۴۱۴ ، ۱۴۱۵ ، ۱۴۱۶ ، ۱۴۱۷ ، ۱۴۱۸ ، ۱۴۱۹ ، ۱۴۲۰ ، ۱۴۲۱ ، ۱۴۲۲ ، ۱۴۲۳ ، ۱۴۲۴ ، ۱۴۲۵ ، ۱۴۲۶ ، ۱۴۲۷ ، ۱۴۲۸ ، ۱۴۲۹ ، ۱۴۳۰ ، ۱۴۳۱ ، ۱۴۳۲ ، ۱۴۳۳ ، ۱۴۳۴ ، ۱۴۳۵ ، ۱۴۳۶ ، ۱۴۳۷ ، ۱۴۳۸ ، ۱۴۳۹ ، ۱۴۴۰ ، ۱۴۴۱ ، ۱۴۴۲ ، ۱۴۴۳ ، ۱۴۴۴ ، ۱۴۴۵ ، ۱۴۴۶ ، ۱۴۴۷ ، ۱۴۴۸ ، ۱۴۴۹ ، ۱۴۵۰ ، ۱۴۵۱ ، ۱۴۵۲ ، ۱۴۵۳ ، ۱۴۵۴ ، ۱۴۵۵ ، ۱۴۵۶ ، ۱۴۵۷ ، ۱۴۵۸ ، ۱۴۵۹ ، ۱۴۶۰ ، ۱۴۶۱ ، ۱۴۶۲ ، ۱۴۶۳ ، ۱۴۶۴ ، ۱۴۶۵ ، ۱۴۶۶ ، ۱۴۶۷ ، ۱۴۶۸ ، ۱۴۶۹ ، ۱۴۷۰ ، ۱۴۷۱ ، ۱۴۷۲ ، ۱۴۷۳ ، ۱۴۷۴ ، ۱۴۷۵ ، ۱۴۷۶ ، ۱۴۷۷ ، ۱۴۷۸ ، ۱۴۷۹ ، ۱۴۸۰ ، ۱۴۸۱ ، ۱۴۸۲ ، ۱۴۸۳ ، ۱۴۸۴ ، ۱۴۸۵ ، ۱۴۸۶ ، ۱۴۸۷ ، ۱۴۸۸ ، ۱۴۸۹ ، ۱۴۹۰ ، ۱۴۹۱ ، ۱۴۹۲ ، ۱۴۹۳ ، ۱۴۹۴ ، ۱۴۹۵ ، ۱۴۹۶ ، ۱۴۹۷ ، ۱۴۹۸ ، ۱۴۹۹ ، ۱۵۰۰ ، ۱۵۰۱ ، ۱۵۰۲ ، ۱۵۰۳ ، ۱۵۰۴ ، ۱۵۰۵ ، ۱۵۰۶ ، ۱۵۰۷ ، ۱۵۰۸ ، ۱۵۰۹ ، ۱۵۱۰ ، ۱۵۱۱ ، ۱۵۱۲ ، ۱۵۱۳ ، ۱۵۱۴ ، ۱۵۱۵ ، ۱۵۱۶ ، ۱۵۱۷ ، ۱۵۱۸ ، ۱۵۱۹ ، ۱۵۲۰ ، ۱۵۲۱ ، ۱۵۲۲ ، ۱۵۲۳ ، ۱۵۲۴ ، ۱۵۲۵ ، ۱۵۲۶ ، ۱۵۲۷ ، ۱۵۲۸ ، ۱۵۲۹ ، ۱۵۳۰ ، ۱۵۳۱ ، ۱۵۳۲ ، ۱۵۳۳ ، ۱۵۳۴ ، ۱۵۳۵ ، ۱۵۳۶ ، ۱۵۳۷ ، ۱۵۳۸ ، ۱۵۳۹ ، ۱۵۴۰ ، ۱۵۴۱ ، ۱۵۴۲ ، ۱۵۴۳ ، ۱۵۴۴ ، ۱۵۴۵ ، ۱۵۴۶ ، ۱۵۴۷ ، ۱۵۴۸ ، ۱۵۴۹ ، ۱۵۵۰ ، ۱۵۵۱ ، ۱۵۵۲ ، ۱

مرادست بقريئة «نشانه» .

ص ۵۹ س ۱۳ مردگی : حاصل مصدر از مردن است . در لهجه محاوره گویند : «خودت را به موش مردگی نزن» . «رحمت ایزدی بر او باد در مردگی و زندگی» (تاریخ بیهقی ، چاپ ادیب پیشاوری ۳۰۹ به نقل از فرهنگ فارسی) .

ص ۵۹ س ۲۰ زخارف : جمع زخرف ، بمعنی طلا ، و نقش و نگار و زیور و زینت ظاهری (فرهنگ فارسی) .

ص ۶۰ س ۲ عقبمات : جمع عقبه بمعنی گردنه و راه دشوار در کوه و هم کار سخت و دشوار را به کنایه گویند (فرهنگ فارسی) .

ص ۶۰ س ۶ حلالها حساب و حرامها عذاب : در احیاء علوم الدین (۹۱/۲) آمده است : و فی الاخبار المشهورة عن علی علیه السلام وغیره : ان الدنيا حلالها حساب و حرامها عذاب . و زاد آخرون : وشبهتها عتاب . و نیز در ج ۳ ص ۲۲۰ احیاء علوم الدین از قول حضرت رسول اکرم نقل شده است . «پیغمبر علیه السلام می گوید : ما یصنع ابن آدم بالدنيا حلالها حساب و حرامها عتاب» (شرح تعرف ۵۲/۱)

ص ۶۰ س ۸ من اراد ان ینظر الی الدنیا فلینظر الی هذه الجيفة : یاد آور این حدیث است : الدنيا جيفة و طلابها کلاب ، این معنی را که «دنیا مردارست» در آنجا هم آورده است (رک . ص ۳۰۲ کتاب حاضر) .

ص ۶۰ س ۱۵ ان الله لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضاً لهما : سیوطی روایت کرده است : ان الله تعالی لما خلق الدنيا اعرض عنها فلم ینظر اليها من عوانيا عليه . ان الله تعالی لما خلق الدنيا نظر اليها ثم اعرض عنها ثم قال و عزتی و جلالی لا انزلتک الا فی شرار خلقی (جامع صغیر ۶۰/۱) .

ص ۶۰ س ۱۹ السحیح : بمعنی حریص و بخیل است (منتهی الارب) .

ص ۶۱ س ۱ حب الدنیا رأس کل خطیئة : سیوطی این حدیث را در جامع صغیر (۱۲۲/۱) و عناوی در کنوز الحائق (حاشیه جامع صغیر ۴۱/۲) آورده است : نیز رک . احیاء علوم الدین ۳۶/۴

ص ۶۱ س ۱۰ من زهد فی الدنیا هانت علیه المصیبات : من زهد فی الدنيا علمه الله بالتعلم و هداه بلاهدایة و جعله بصیرا و کشف عنه العمی (جامع صغیر ۱۵۶/۲) .

اشتااق الی الجنة سارع الی الخیرات ، و من خاف من النار لها عن الشهوات ،
و من ترقب الموت ترك اللذات ، و من زهد فی الدنیاهات علیہ المصیبات (احیاء
علوم الدین ۴/۲۲۴) .

ص ۶۲ س ۲ [موسی] از حق تعالی سؤال کرد که از چندگان بدر در نماه تو که ، محبوب تر است ... :
رک . ص ۲۸۸ کتاب حاضر .

ص ۶۲ س ۳ عیسی علیه السلام خود زاهدانیا بود ... : یاد آور این روایت است : قال
عبد بن عمیرة كان المسیح بن مریم علیہ السلام یلبس الشعر و یأكل السجری . و لم یسأه
ولدی موت ولا بیت یخرب ، و لا یدخر لغد ، اینما ادراکه المساء نام (احیاء علوم
الدین ۴/۲۲۴) .

ص ۶۲ س ۵ الدنیا قنطرة فاعبروها و لا تعمروها : این گفته عیسی در احیاء علوم الدین
(۴/۲۲۳) هم آمده است .

ص ۶۲ س ۶ سید ولد آدم : اشاره است به حدیث : انا سید ولد آدم یوم القیامة و اولاد
لواء الحمد و لافجر و عامن نبی یومئذ آدم فمن سواہ الاصل اولاد آدم و اولاد
شافع و اول شافع و لافجر . انا سید ولد آدم یوم القیامة و اولاد آدم و اولاد
القبر و اول شافع و اول شافع اجمع یومئذ .

ص ۶۲ س ۷ لولاک لما خلقت الافلاك : حدیث معروف است که اولاد آدم و اولاد
۴۶ بدین صورت دیده می شود : اولاد احمد بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم و اولاد
لا السموات و لا الارض و لا المرص و لا البحر و لا الخلق و لا سائر المخلوقات
و اولاد احمد ما خلقتک یا آدم . و مؤلف التؤلوا المسموع در بیان این حدیث
لم یرد بهذا اللفظ بل ورد : لولاک ما خلقت الجنة و السموات
عند ابن عساکر : لولاک ما خلقت الدنیا . التؤلوا المسموع در بیان این حدیث
احادیث متبوی ۱۷۲ . در حدیث فیه بقره بعد از این حدیث در بیان این حدیث
(س ۲۰۳) و هم بصورت اولاد احمد بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم و اولاد
ص ۶۲ س ۸ عرضت علی بیطحات ... : در کتاب احیاء علوم الدین ۴/۲۲۳

ص ۶۲ س ۸ عرضت علی بیطحات ... : در کتاب احیاء علوم الدین ۴/۲۲۳
وقال بیضاوان انه علیه و سام و ان یومئذ اولاد آدم و اولاد
سماه دعاه فقلت لا یارب و انی اذبح و انی اذبح و انی اذبح

فيه فأترضع اليك وادعوك ، واما اليوم الذي اشبع فيه فاحمدك واثني عليك ؛
 نيزرك . احياء علوم الدين ۳/ ۸۵ ؛ شرح تعرف ۱/ ۳۱ ، ۵۸ و ۳/ ۱۱۱
 ص ۶۲ س ۱۳ فرمان يافتن : مجازا بمعنی درگذشتن و مردن است و در آثار قدیم فراوان
 بکار رفته است : « و خبر آمد که سلطان محمود فرمان یافت » (تاریخ بیهقی ۲۷) .
 « بعد از دو سال مادرم فرمان یافت مرا کسی نبود که تیمار داشتی کنده » (سمک
 عیار ۱/ ۲۰۲) . « چنین گویند که چون قباد ملک فرمان یافت نوشیروان عادل
 که پسر او بود بجای او بنشست » (سیاست نامه ۴۱) .

ص ۶۲ س ۱۴ صلّوا علی صاحبکم : این روایت به صورتهای مختلف آمده است از جمله :
 مات رجل من اهل الصفة و ترك دينارين او در همین فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كيتان صلوا علی صاحبکم (مسند احمد ۱/ ۱۰۱ نيزرك . مسند احمد
 ۵/ ۲۵۲ ؛ مجمع الزوائد ۳/ ۱۲۵ ؛ الموطأ ۲/ ۴۵۸) .

ص ۶۳ س ۸ زاجر : در لغت بمعنی منع کننده و باز دارنده است و در اصطلاح زاجر عبارت از
 واعظ الله است در دل مؤمن که انسان را از کارهای بد باز دارد و داعی بر عبادت
 باشد و بالجمله نور مقذوف در دل مؤمن است که او را به حقایق نزدیک و مقرب
 درگاه گرداند و او را دعوت به حق کند ، (کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم ج ۱
 ص ۶۱۵ ؛ اصطلاحات شاه نعمه الله ص ۱۵ ، به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء
 ص ۲۰۵) .

ص ۶۳ س ۱۴ من خاف ادلج ... : من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالية
 الا ان سلعة الله الجنة (جامع صغير ۲/ ۱۵۳) .

ص ۶۴ س ۲ الكبیر یاء ردائی ... : قال رسول الله (ص) العزازره و الكبیر یاء ردائه فمن
 ینازعنی عذبتہ (مسلم ۸/ ۳۴) ؛ قال الله عز وجل الكبیر یاء ردائی والعزة ازاری
 فمن نازعنی واحدا منهما القیه فی النار (مسند احمد ۲/ ۲۴۸ ، ۳۷۶ ، ۴۱۴ ،
 ۴۲۷ ، به نقل از احادیث مثنوی ۱۳۳) . قال الله تعالی : الكبیر یاء ردائی فمن
 نازعنی ردائی قصمته (کنوز الحقایق ، حاشیة جامع صغير ۲/ ۲۴) . قال الله
 تعالی : الكبیر یاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما قذفته فی النار .
 قال الله تعالی : الكبیر یاء ردائی فمن نازعنی ردائی قصمته . قال الله تعالی :

الكبرياء ردائي والعزازي فمن نازعني في شيء منهما عذبتہ (جامع صغير
۶۹/۲) .

ص ۶۴ س ۷ کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وفي قلبه ازيز كازيز المرجل :
در عوارف المعارف (ملحق احياء علوم الدين ۱۶۸/۵) مذکورست از قول عايشه:
رسول الله (ص) کان يسمع من صدره ازيز كازيز المرجل . در مسند احمد (۲۶، ۲۵/۴)
آمده است: انتهيت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي ولمدره ازيز كازيز
المرجل . اتيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو يصلي ...

ص ۶۴ س ۸ ان السماء قداطت ... : در مسند احمد (۱۷۳/۵) آمده است : قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اني اري ما لاترون واسمع ما لاتسمعون اظت السماء و... ق ايمان
تتط ما فيها موضع اربع اصابع الاعليه ملك ساحد لو علمتم ما اعلم اضحكتم قريبا
ولبيكتم كثيرا (نيزرك . صحيح ترمذی ۵۱/۲) .

ص ۶۴ س ۱۱ بدست : به فتح يا كسر اول بمعنى وحب ، شير است و در كتابها فراوان آمده
است :

برض از آخته پويه كند چون عنكبوت بر بدست حاي بر حوالان كند و ...

پويه ان بنو - بنو بنو ...

واندر همه مملكت بگردیدند يك بدست زمین حر آیدان بر فندك به وین رفت
(قابوس نامه ۲۱۲) .

نبود از تصرف تو برون يك بدست از زمین و ملك و ...

اسه زین سمرقندی به نقل از ...

ص ۶۴ س ۱۲ والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و انتم كسرا ان ...
صورت بدون «وانته» آن را در كنه الجناح ...
روایت کرده است و نیز صدرهای مختلف آن آمده است ...
كثيرا و لضحكتم قليلا . او تعلمون ما اعلم انتم كسرا و لضحكتم قليلا ...
الى الصدات تجأرون الى الله تعالى لا تدرون تنجمن اولادكم و انتم كسرا ...
نيزرك . صحيح بخاری ۱/۱۸۵ : ۲۷۲ - ۱۴۸ - ۱۴۹ .
مولوی (س ۱۶۴ س ۹) به گفته یوسف بن احمد مولوی (المصنف السی ۲۵۶ - ۲۲۶)

اشاره به همین حدیث است :

مصطفی گوید اگر گویم بر است
زهر های پردلان برهم درد
نی دلش را تاب ماند در نیاز
شرح آن دشمن که در جان شماست
نی رود ره نی غم کاری خورد
نی تنش را قوت صوم و نماز
(به نقل از احادیث مثنوی ۶۱)

در مسند احمد (۲۵۷/۲) آمده است : لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتهم
قلیلاً (نیز رک . موطأ ۱۸۶/۱ : ترمذی ۵۱/۲ : ص ۳۰۷ کتاب حاضر : ان
السماء قداطت)

ص ۶۵ س ۴ مکر : « مکر از جانب خدا «ارداف» نعمت است با وجود مخالفت والقاء حال است
باسوء ادب و از جانب بنده ایصال مکروه است بسوی انسان من حیث لایشعر
« والامن من مکروه کفر والتعرض من کیفیة مکروه شرک » (دستور العلماء ۳/۳۱۲) .
در اصطلاحات صوفیه بدان اضافه شده است و اظهار آیات و کرامات بدون امر
واردی مولوی گوید :

مشورت با نفس خود گر می کنی
گر نماز و روزه می فرمایدت
مشورت با نفس خود اندر فعال
هر چه گوید کن خلاف آن دنی
نفس مکارست مکاری زایدت
هر چه گوید عکس آن باشد کمال
(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۸۵)

ص ۶۵ س ۷ خشیت : بصورت مصدری بمعنی ترسیدن و بصورت اسم یعنی ترس و خوف اما
در اصطلاح تصوف «خشیت عبارت از تألم قلب است بسبب توقع و انتظار امر
مکسروعی در آینده که گاه بواسطه ارتکاب کثرت جنایت است گاه بواسطه
معرفت جلال خداست و هیبت و خشیت انبیا از این قبیل است » (دستور العلماء
۸۲/۲ به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء) .

ص ۶۵ س ۷ حرقت : در لغت بمعنی سوزش و سوز و سوختگی است و در اصطلاح تصوف «حرقت
بر دو قسم است: یکی حرقت به نار و دیگری حرقت به نور و کسی که بواسطه نار
محروق گردد خاکستر شود و کسی که به نور محروق گردد چراغ مضی شود و مردم
از آن مستضی گردند» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۳) .

ص ۶۵ س ۹ ولی: ولی یکی از اسامی پیر و مرشد است. ولایت مشتق است از ولی بمعنی قیام عبد به حق در مقام فنا از نفس خود و بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترك است میان همه مؤمنان و ولایت خاصه که مخصوص است به واحسان از ارباب سلوک و آن عبارت است از فنای بنده در حق و بقای او به حق. پس ولی کسی را گویند که فانی است از حال خود و باقی است در مشاهده حق. بعضی گویند: الولی هو العارف بالله. (برای اطلاع بیشتر، رک. تاریخ تصوف در اسلام ۲۳۰-۲۴۰، و فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۲۲-۴۲۴).

ص ۶۵ س ۱۱ أعلمکم بالله اخشیکم من الله: در صحیح بخاری (۲۶۰/۴) آمده است: فوالله انی أعلمهم بالله و أشدهم له خشية. در مسند احمد (۴۵/۶) مذکور است: فوالله لانا أعلمهم بالله عزوجل و أشدهم له خشية (نیز رک. مسند احمد ۶/۱۸۱: صحیح بخاری ۶۶/۴، ۲۶۰). در شرح تعرف (۱۹۰/۲) آمده است: أنا أعلمکم بالله و اخشیکم به (نیز رک. ایضاً ۷۹/۳: کشف الاسرار ۶/۱۸۸).

ص ۶۵ س ۱۲ والمخلصون علی خطر عظیم: آقای فروزانفر راجع به این بیت تنوی مولوی نوشته اند:

زان که مخلص در خطر باشد مدام تا از خود حالس نگردد او نمهد

اعتنوی ص ۱۳۳ س ۱۱

و اشاره است به جمله: والمخلصون علی خطر عظیم که در شرح خوانده شد. حدیث نبوی و در اتحاف السادة المتقين ج ۹ ص ۲۴۳ منسوب به سید بن عبد الله تستری ذکر شده است، (به نقل از احادیث تنوی ۵۳).

ص ۶۵ س ۱۳ محتسب: مأخواری بوده است که از طرف حاکم منصوب شده بود. اجرای مقررات و قوانین و امثال آن. نجهانی (دستورالعمل) در ۲۰۱۰ س ۱۸۸ و ۱۸۹) درباره محتسب نوشته است: در سده چهارم هجری قمری و در اواخر آن اگر یکی از سوقه خودسرانه سوری دیگر پیدا شود و او را سبیه کنند در محافظت کیال و میران و ذرع بخواهد و تمام آن را در سبیه کند. پس چونکه فروشندهای خنیا با تقاب کنند، مانع از اربابان سبیه کننده و هر ماه از هر دکان بدست می آید، به محتسب و متمدان «بدست» می رسد.

تاریخ آل جلایر ۱۸۹ - ۱۹۰). محتسب در این جا یعنی مراقب و مواظب. ص ۶۵س ۱۷ فنا: در لغت یعنی نابودی و در اصطلاح تصوف نیست انگاشتن خود در برابر حق و مستغرق شدن است در مشاهده او و بر اثر چنین فنائی است که بقا و پابندگی حقیقی دست می‌دهد. در رکن چهارم، باب دوم، سؤال پنجم از کتاب حاضر عبادی در باب فنا و بقا بحث کرده است؛ نیز برای اطلاع بیشتر رك . اللمع ۴۳۳، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۱-۶۵۲ و ۳۷۳-۳۸۷ و فرهنگ اشعار حافظ ۴۶۵-۴۸۲ و فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۰۵-۳۰۸.

ص ۶۵س ۱۸ والله لوددت انی كنت شجرة تعضد: درمسند احمد (۱۷۳/۵) و نیز در احیاء علوم الدین (۱۸۳/۴) این سخن به ابوذر نسبت داده شده است: فقال أبوذر والله لوددت انی شجرة تعضد. در صحیح ترمذی (۵۱/۲) آمده است: قال رسول الله . . . والله لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً و ما نلذذتم بالنساء على الفرش و لخرجتم الى الصعدات تجأرون الى الله لوددت انی كنت شجرة تعضد.

ص ۶۶س ۲ ابن عباس: منظور عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیغمبر است که قبل از هجرت رسول به مدینه تولد یافت و به روایت حدیث و بخصوص به تفسیر معانی آیات قرآن شهرت یافت و حبرالامة و ترجمان القرآن و رئیس المفسرین لقب یافته است (کشف الظنون ص ۴۲۹ به نقل از تاریخ ادبیات در ایران ۶۷/۱-۶۸) و به سال ۶۸ هجری در طائف در گذشت... ابن الندیم در بحث از کتابهای تفسیر قرآن کتابی را در این زمینه از ابن عباس یاد کرده که مجاهد از ابن عباس روایت کرده است و دیگران از مجاهد روایت نموده‌اند (الفهرست ۵۶) و گویا این تفسیر منسوب به ابن عباس، و یا به روایت او، قدیمترین تصنیف در این باب است که به طبع نیز رسیده. خلیفه دوم عمر بن خطاب به رأی ابن عباس بسیار معتقد بود و هر گاه که وی را مشکلی روی می‌داد با او در میان می‌نهاد (سعید نفیسی، قابوس نامه ۲۷۳).

ص ۶۶س ۵ سر بسر بجهنم: سر بسر در این جا بمعنی مساوی و یکسان است و به همین معنی در لهجه مردم مشهد هنوز متداول است و سر بسر شدن یعنی مساوی شدن

و برابر شدن . « خدای عزوجل بر وی رحمت کناد که کارش با حاکمی عدل و رحیم افتاده است مگر سر بسر بجهد که با ستمکاری مردی نیکو صدقه و نماز بود » (تاریخ بیهقی ۴۱۲-۴۱۳) .

ص ۶۶س ۷ یار غار : اشاره است به این که در شب هجرت پیغمبر به مدینه ابوبکر همراه او بود و در غار ثور با رسول مخفی شد بدین جهت او را یار غار خوانند . چون رسول بدر غار رسید ، ابوبکر گفت یا رسول الله اول من اندر آیم تا اگر چیزی بود باری بمن رسد و تو سلامت یابی . در آمد ، سوراخها دید ، جامه های خود پاره کرد و سوراخها را سخت کرد . دو سوراخ بماند دو پاشته خویش را بر در آن سوراخها نهاد و گفت یا رسول الله ، در آی . در رفت . دستش به ابوبکر باز آمد ، جامه ندید . گفت یا ابوبکر جامه چه کردی ؟ ابوبکر قسه بگفت . رسول دعا کرد و گفت : اللهم اجعل ابوبکر معی فی الجنة فی درجة واحدة . . . (قصص الانبیاء ۴۲۱-۴۲۲ : نیز رك . حلیة الاولیاء ۳۳/۱) .

ص ۶۶س ۷-۹ ابوبکر . . . که . . . مال و جان و جهان و نسب و حسب جملده در راه دین و و طلب رضای ایزدی بذل کرده بود : ابوبکر همه مال خود جز کسائی که آن را با خاللی در پیوسته بود در راه خدا انفاق کرد و به ذی الخلال مشهور شده است (لغت نامه) . نیز رك . حلیة الاولیاء ۲۸/۱ : شرح تعرف ۱ ۲۹ .

ص ۶۶س ۹ بازین همه : یعنی با وجود همه اینها . در ص ۱۳۰ کتاب جامع جمع آمده است : « بازین همه سید عالم علیه السلام بزیادت تجرید خاطر میفرمود . . . »

ص ۶۶س ۱۰ اطوبی لك یاطیر قتمع علی الشجرة . . . : از قول ابوبکر در ایام حبه امیر (۱۸۳/۴) مذکورست : لیتمی مثلك یاطائر ولم اخلق بشرا بعدی . این حدیث در کتب معتبره ذیل نام « خباب » آمده است : « این منده از طریق عبدالله بن مسعود روایت شده عطاء بن خباب از پدرش از حدیث روایت کرد و آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که پرنده ای از نزد او گذشت و او گفت : « یا خباب ! این را بگو به رسول خدا صلی الله علیه و آله » گفتیم تو با این که صدیق پیغمبری . . . این حدیث در این منده بی گمان است . . . غریب است و غیر از این وجه و وجه دیگری برای آن نمیشناسیم . . . این حدیث در می توید در این حدیث دلالتی نیست بر این که آن ادراک بر سر پیغمبر است . . . »

است بلی محتمل است او از کسانی باشد که قبل از پینمبر بوده اند (از اصابه
قسم اول ص ۱۰۲) .

ص ۶۶س ۱۳ حذیفه یمانی : منظور حذیفه بن الیمان حسل بن جابر العبسی القنطیری مکنی
به ابی عبدالله . صحابی است ... وی رازدار رسول (ص) بود و حضرت اسماء
منافقین صحابه را بدو ابراز می فرمود . و آنگاه که دور خلافت به عمر رسید از
وی درخواست تا نامه های منافقین بدو افشا کند و او از قبول خواهش عمر سر باز
زد و عمر تنها هر گاه حذیفه بر جنازه یکی از اصحاب حاضر نمی آمد درمی یافت
که وی از منافقین بوده است و از این رو او نیز حضور نمی یافت . او در جنگ
نیاوند پس از کشته شدن نعمان بن مقرن لواء جیش مسلمانان را به دست گرفت
و همدان و ری و دینور را وی بگشود و در فتح جزیره نیز شرکت داشت و از
طرف عمر به حکمرانی نصیبین منصوب گشت و بواسطه کمال امانت که داشت عمر
به تمام ممالک مفتوحه فرمان کرد که حذیفه هر چیز و هر مقدار که بخواهد بوی
دهند لکن او تنها به معاش روزانه خود و علیق اسب خویش قناعت ورزید و
آنگاه که به مقر خلافت بازگشت عمر او را در آغوش گرفت و گفت تو برادر من
و من برادر تو باشم . و در کشف المحجوب هجویری آمده است که وی از اصحاب
صفه بوده است [ص ۹۸] و هم گویند که او برخی از اسرار رسول را به حسن
بصری آموخت و نیکویی و عطف و تذکیر حسن از آن اسرار باشد :

گفت زان فصلی حذیفه با حسن تا بدان شد وعظ و تذکیرش حسن
(مولوی)

وفات وی چهل روز پس از قتل عثمان بود [۳۵ هجری] و مدفن وی به مداین
در پای ایوان است . و در سال ۱۹۳۳ م . چون قبری که به نام حذیفه است و
مزار مردم می باشد در کنار دجله مورد تعرض امواج آب قرار گرفته آن قبر را
به داخل خشکی نزدیک قبر سلیمان منتقل کرده ساختمان برای آن ساختند .
(لغت نامه) ؛ نیز رك . حلیة الاولیاء ۱ / ۲۷۰ - ۲۸۳

ص ۶۷س ۲ لادبشری لکم الیوم : شاید اشاره است به این آیه : یوم یرون الملائکة لبشری
یومئذ للمجرهین و یقولون حجراً محجوراً (سوره فرقان ۲۴/۲۵) . و آن روز

که بینند فریشتگان را مه بادا بشارت آن روز کافران را و گناه کاران را و گویند
حرام باد حرام کرده « (ترجمه تفسیر طبری ۵/۱۱۴۰) .

ص ۶۷س ۴ سابقه: « عبارت از عنایت ازلیه است که در قرآن بدان اشاره شده است :
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ، سورة یونس (۱۰) آیه ۲ ،
(کشاف اصطلاحات الفنون ۱/۶۷۷ به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۱۲
نیز رك . اللمع ۸۴-۸۶) . حافظ گوید :

ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل توجه دانی که پس پرده که خوب است و که زشت

گفتم ای بخت بخفتیدی و خورشید دهید گفت با این همه از سابقه نوید دشو

ص ۶۷س ۶ سالکان اصل: چنین است در نسخه اساس ، شاید «سالکان واصل» بوده است با توجه
به کلمه «منقطع» .

ص ۶۷س ۱۷ لودعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة . . . : عین این حدیث را سیوطی
در جامع صغیر (۲/۱۰۹) از قول ابوهریره روایت کرده است نیز رك . مسند
احمد ۲/۳۳۴ : مسلم ۸/۹۷) .

ص ۶۹س ۵ الفاجر الراجی اقرب الی من العابد المتق و المتقسط : در جامع صغیر (۲/۶۶۰)

آمده است : الفاجر الراجی لرحمة الله تعالی اقرب من العابد المتقسط .

ص ۶۹س ۸ انا عند ظن عبدي بی فلیظن العبد بی ما يشاء : قال الله تعالی انا عند ظن

عبدی بی فلیظن بی ما شاء . قال الله تعالی انا عند ظن عبدي بی ان ظن عبدي ما شاء

و انظن شرا فله (جامع صغیر ۲/۶۹) ، كنوز الحقائق حاشیه جامع صغیر ۲/۱۲۵

قال الله تعالی: عبدي انا عند ظنك بی و انا معك اذا دعوتی جامع صغیر ۲/۱۲۵

قال الله تعالی عبدي انا عند ظنك بی و انا معك اذا دعوتنی (كنوز الحقائق حاشیه جامع صغیر ۲/۱۲۵)

جامع صغیر ۲/۱۲۵) . در کتاب فيه ما فيه (۴۸-۴۹) آمده است : عبدي انا عند ظنك

بسیار خندیدی ، یحیی علیه السلام بسیار کویستی بخیر و بدی و بدی و بدی و بدی

مکرهای دقیق قوی ایمن شدی که چنین غی خندی ، عیسی رحمت الله علیه در این

لطفهای دقیق لطیف غریب حق قوی غافل شدی که خندیدی بی درستی و ایمان از اولاد

حق در این ماجرا حاضر بود ، از حق پرسید از این چه دو کلامی است ، عیسی رحمت الله علیه

جواب گفت که احسنهم بی ظناً یعنی انا عند ظن عبدي بی در انجامم که من است

من است بهر بنده مرا خیالی است و سورتی است هر چه او را خیال کند

آنجا باشم من بنده آن خیالم که حق آنجا باشد بیزارم ازان حقیقت که حق آنجا نباشد . ، آقای فروزانفر نوشته اند : هر دو روایت این حدیث را در نوادر الاصول ص ۸۵ و احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۶۹ می توان دید (فیه مافیہ ۲۷۴) .
ص ۷۰ س ۲ ان الله تعالی قدر المقادیر قبل أن خلق السموات والارض ... : سیوطی
روایت کرده است : قدر الله المقادیر قبل أن یخلق السموات والارض بخمسين الف سنة (جامع صغیر ۷۲/۲) .

ص ۷۰ س ۸ خدای را تعالی صد رحمت است ... : در صحیح مسلم (۹۶/۸) آمده است :
ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول جعل الله الرحمة مائة جزء فامسك عنده تسعة و تسعين و انزل في الارض جزءاً واحداً . فمن ذلك الجزء تتراحم الخلائق حتى ترفع الدابة حافرها عن ولدها خشية أن تصيبه . روایات دیگر از این حدیث نیز در صحیح مسلم مذکور است : ان الله خلق يوم خلق السموات والارض مائة رحمة كل رحمة طباق ما بين السماء و الارض فجعل منها في الارض رحمة فيها تعطف الوالدة على ولدها والوحش والطير بعضها على بعض فاذا كان يوم القيامة اكملها بهذه الرحمة . نیز رك . احیاء علوم الدین ۱۵۱/۴ .

ص ۷۱ س ۱۵ الدنيا سجن المؤمن وجنته الكافر : علاوه بر روایت فوق ، سیوطی به صورت های دیگر نیز این حدیث را آورده است : الدنيا سجن المؤمن و سنته فاذا فارق الدنيا فارق السجن و السنة . الدنيا لا تصفول مؤمن كيف وهى سجنه و بلاؤه (جامع صغیر ۱۴/۲) . الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر . الدنيا سجن المؤمن لراحة للمؤمن دون لقاء ربه (كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۶۶/۲) . مولوی نیز گفته است :

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را و ارهان

(مثنوی ۲۲/۲۶ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۱)

این حدیث در مسند احمد (۳۲۳/۲) صحیح ترمذی (۵۲/۲) صحیح مسلم (۲۱۰/۸) الفائق فی غریب الحدیث (۵۹۱/۱) و مجمع الزوائد (۲۸۸/۱۰) آمده .

ص ۷۱ س ۲۱ القدر خیره و شره من الله : در صحیح ترمذی (۲۱/۲) آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن عبد حتى يؤمن بالقدر خيره و شره (نیز رك . مسند احمد

۳۱۷/۵: سنن ابی داود چاپ ۱۳۵۴ هـ . ج ۴/۲۲۴: شرح تعرف (۱۹۴/۱-۱۹۵).
ص ۷۲ س ۱ جف القلم بما هو كائن الي يوم القيامة: مناوی روایت کرده است: جف القلم

بما هو كائن (كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۳۷/۲). مولوی گوید :

من همی گویم برو جف القلم زاین قلم بس سرنگون گردد علم

(مثنوی ۲۱/۹۹)

جف القلم بما هو كائن (مسند احمد ج ۱ ص ۳۰۷ ، ج ۲ ص ۱۹۷) قال ابوهريرة:

قال لي النبي (ص): جف القلم بما انت لاق (بخاری ج ۴ ص ۹۲ ، و با تفصیل

بیشتر ج ۳ ص ۱۵۴ ، نقل از احادیث مثنوی ۳۸).

ص ۷۲ س ۶ صبر پیشه گیرد ، و از قضا بدل بشد : گویا « بدل کشیدن » در این مورد

بمعنی تحمل کردن باشد .

ص ۷۳ س ۸ الصبر مفتاح الفرج : الصبر مفتاح الفرج و الزهد غنی الابد (كنوز الحقائق،

حاشیة جامع صغیر ۱۰۳/۲)

ص ۷۳ س ۱۳ فوح را علیه السلام بسیار رنج از امت برسند و هر روزی بسیار و در

بزدندی: « و آمده است که هیچ پیغامبر آن بلا نکشید از قوم خویش که او

کشید . و به خبر آمده است که روز بودی که ده بار بیهوش شد از رنج .

بسیار . فرزندانش پیامدندی و او را بیهوش به خانه آوردندی . چون بیهوش

آیدی پرسیدی که من به کدام محلت بودم . گفتندی به فلان محلت . او به محلت

دیگر رفتی و دعوت کردی و خلق را به خدای تعالی خواندی و گفتی این را

را تقصیر نباید کرد . (قصص الانبیاء ۳۳) .

ص ۷۳ س ۱۴ عقابین: تثنیة عقاب در حالت نسبی و -بری بمعنی دو عقاب و -بری

که مقصود را بر آنها به دار می کشیدند ، یا بر آنها -دند .

آن دو چوب بشکل عقاب بوده است و در عقابین اسبانی چون عقاب در -بری

عقابین بستن (دکتر محمد معین ، فرهنگ فارس) در تاریخ پیش از اسلام

(۱۶۴) آمده است : و گفت : به پدر - سیری را و پسرش را خلیفه - به و برد

به خانه خواجه آورد و بایستادانید و عقابین بردند ، پس میرداند که عقاب

چیست ؟

ص ۷۳ س ۱۵ زکریا را در میان درخت بسو نیم چارده میگردند: شرح این موضوع در قصص الانبیاء (۳۱۰ - ۳۱۳) بدین صورت است: « اما زکریا از بنی اسرائیل بود از فرزندان داود النبی علیه السلام از دخترش ، و میان او و داود سیصد و هفت سال بود ، حق تعالی او را برگزید و به رسولی به بنی اسرائیل فرستاد ، و مرورا شریعت بود ، و به تورات کارکردی . . . زکریا بیست و هشت سال دیگر [پس از تولد یحیی ، فرزندش] بزیست . آنگاه جهودان قصد کشتن او کردند . چند گاه گریخته بود از ایشان تا روزی او را بیافتند . خواستند که بگیرند ، بگریخت و به درختی در پنهان شد ، و آن درخت او را پذیرفت و شکاف درخت فراز آمد . گویند ریشه طیلسانش پدید بود از آن شکاف ، جهودان بدیدند بدانستند که در آن جاست . اره بر نهادند و درخت را از بالا به دو نیم کردند همچنان با زکریا ، (نیز در باره زکریا ، رک . قصص قرآن ۲۲۵ - ۲۲۸) .

ص ۷۳ س ۱۸ صالح : منظور صالح نبی است که نام او در قرآن آمده است و قوم ثمود را به توبه و خداشناسی فراخواند و چون به او نگرویدند گرفتار قصاص شدند. « و از پس هود و عاد به دویست سال ملک تعالی صالح را به ثمود فرستاد . . . و قصه ثمود بتفسیر نیکو آورده است ، چون قومش هلاک شدند ، به بانگ جبریل بیکبار بمردند و خاکستر شدند با چهار پایان ایشان . صالح با گرویدگان برفتند به نواحی دیگر ، به شام وطن ساختند . و صالح علیه السلام هژده سال دیگر بزیست و شریعت بورزید . و به روایت دیگر چهل و هفت سال بزیست ، و از او کس نماند که پیغامبری را شایستی . ، (قصص الانبیاء ۴۲ : نیز رک . قصص قرآن ۳۸ - ۴۸) .

ص ۷۳ س ۱۸ جرجیس : « و این جرجیس پس از عیسی بود صلوات الله علیه ، و او از فلسطین بود ، و مردی مؤمن و پارسا بود ، و بازرگانی کردی ، و از این شهر بدان شهر شدی ، و هر چه سود کردی جمله به درویشان دادی ، و سرمایه نگاه داشتی ، و کار او همین بازرگانی و خرید و فروخت بود و گفتی که اگر نه این صدقه درویشان بودی من هرگز بازرگانی نکردمی بلکه شب و روز عبادت کردمی ،

(قصص الانبیاء ۴۶۸ ، راجع به بقیه سرگذشت او با داذیانه پادشاه موبل رك .
۴۶۸ - ۴۷۸) .

ص ۷۴س ۱ هرون : برادر موسی کلیم و اول احبصار بنی اسرائیل بود موسی او را برای مذاکره با فرعون فرستاد . « پس موسی گفت الهی مرا گرامی کردی به کلام خویش و معجزه دادی اکنون چه فرمایی ؟ امر آمد که یا موسی برو و فرعون را به من خوان و دعوتش کن ، چنان که خبر داد که وی طاغی است قواه تعالی : اذهب الی فرعون انه طغی . موسی گفت : الهی حاجت ما دارم . زنا آمد که بخواه . گفت : رب اشرح لی صدری . دل مرا کشاده کن ، و دریابنده علم و حکمت کن و دلنگی از دل من بیرون کن ، و حکم و سپهر کرامت کن ، و یسر لی امری . و این بار رسالت و نبوت بر من سبک گردان و کشاده کن ، و احلل عقده من لسانی و گرفتگی از زبان من بردار زیرا که سر زبان من سوخته بود بخردی که تا سخن گران تر گفتمی . یفقهوا قولی . و کانتار مرا دریابنده کن و فهم کننده گردان . و احلل عقده من لسانی ان آن حسرت را بگفت . امر لی وزیراً من اعلی . هرون اخی . و یاری ده مرا از اهل من برادر هارون را . و جای دیگر گفت : فارسیه می ردد ای بندگان که بوی و بوی و بوی کند مرا و راست گوی دارد مرا و آنچه من گویم مرا در بندگان . سر کاف امری . و در پیغامبری او را شرکت ده با من تا عهد نامی پیوسته گویم . قول قد اوتیت سؤلک یا موسی . آنچه خواستی همه دادم و در عهد نامی پیوسته گویم . (۱۶۱ -)

ص ۷۴س ۱ صلب : بر دار کردن (المصادر ۱۲۱) .

ص ۷۴س ۵ ربوبیت : بمعنی خدائی و خداوندی و الوهیت است . ربوبیت از ربوبی است . ربوبیت باشد و اقبال بنده به - حق عبودیت باشد . ربوبیت از ربوبی است . ربوبیت بلطف صفت حق است و صفات حق ربوبیت است . ربوبیت از ربوبی است . ربوبیت نقل از بیت سعدی ۱۳) .

ص ۷۴س ۵ دندان سگستن [جمع میسر] : اشاره است به دهن سگ و پوسیدن دهن سگ است . دندان سگستن و کافران . . . بر اشک و دهن سگ . دندان سگستن و کافران . . . دهن سگستن .

خون روان شد... وياران سه بهره به هزيمت شده بودند، و دندان رسول شکسته بود و خون می آمد ، (قصص الانبياء ۴۲۸) .

ص ۷۵ س ۵ الصبر عند الصدمة الاولى : علاوه بر اين صورت - که مناوی نیز روايت کرده (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۱۰۳/۲) - چنین نیز آمده است : الصبر عند الصدمة الاولى والعبرة لا يملكها احد صباية المرء الى أخيه (جامع صغير ۴۱/۲ ؛ نیز رك . سنن ابی داود ، چاپ ۱۳۷۰ هـ . ج ۲۶۱/۳ ؛ صحيح مسلم ۴۰/۳ ؛ اللآلی المصنوعة ۴۳/۱) .

ص ۷۵ س ۹ پسر: Pasar در نسخه اساس تلفظی بوده است از اين کلمه در دوره قديم ، از جمله در قابوس نامه مکرر آمده است : « پس ای پسر هشيار باش و قدر و قيمت نژاد خود بشناس » (قابوس نامه ۵ نیز رك . ۳۲۲ ، ۴۹۷) .

ص ۷۵ س ۱۰ دستوری خواستن : دستوری به معنی رخصت و اجازه است و دستوری خواستن اذن و اجازه خواستن است : « و قاضی را دستوری است که چنین مصالح باز می نماید که همه را اجابت باشد » (تاریخ بیهقی ۴۰ - ۴۱) . « ما ترا دستوری دادیم تا به خدمت نیایی و بر عادت شراب خوری » (تاریخ بیهقی ۲۲۷) . « عایشه دستوری خواست که به خانه پدر رود ، رسول گفت : شاید . عایشه امید می داشت که به شفقت دستوری ندهد . چون دستوری داد ، عایشه را غم برغم زیادت شد و نومید به خانه پدر شد » (قصص الانبياء ۴۵۲) .

ص ۷۵ س ۱۳ ان كنت الممت بذنب فاستغفري الله وتوبى اليه: در صحيح بخاری (۱۴۳/۳) مذکورست و نیز در مسند احمد (۱۹۶/۶) آمده است : فان كنت بريئة فسيبرئك الله عزوجل و ان كنت الممت بذنب فاستغفري الله ثم توبى اليه .

ص ۷۵ س ۱۸ عليك بالصبر فان في الصبر على ما تكره خيراً كثيراً : در مسند احمد (۳۰۷/۱ - ۳۰۸) آمده است : و اعلم ان في الصبر على ما تكره خيراً كثيراً

ص ۷۵ س ۲۱ و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب: در مسند احمد (۳۰۷/۱ - ۳۰۸) در دنباله حديث قبلي مذکورست : و اعلم ان في الصبر على ما تكره خيراً كثيراً

و ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب و ان مع العسر يسراً .

ص ۷۶ س ۶ الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد: در جامع صغیر (۴۱/۲) و کنوز-
الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۲/۲ - ۱) نیز آمده است . نیز رك . احیاء علوم
الدين ۶۲/۴ .

ص ۷۶ س ۱۲ مَغْنَمٌ : مال که از حرب کفار حاصل شود و حصول چیزی بی دست رنج
(منتهی الارب) .

ص ۷۶ س ۱۹ من احب شيئاً اكثر ذكره : من احب شيئاً اكثر من ذكره (جامع صغیر ۱۴۱/۲ ،
کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۶۳/۲) .

ص ۷۷ س ۱ یا ایها الناس ارجعوا فی ریاض الجنة . . . : در مسند احمد (۱۵۰/۳) آمده
است : ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا
قالوا وما رياض الجنة قال حلق الذكر . در مجمع الزوائد (۱۲۶/۱) مذکور است :
قال رسول الله (ص) اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قالوا يا رسول الله ما رياض
الجنة قال مجالس العلم . نیز رك . شرح تعرف ۶۳/۱ .

ص ۷۷ س ۱۱ ما من عبد يشغل ذكرى عن مسئلتى . . . : قال الله تعالى من سئل عن ذكرى عن
مسئلتى اعطيته قبل أن يسألنى (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲ :
نیز رك : ص ۳۶ و ۲۸۶ کتاب حاضر) .

ص ۷۷ س ۱۷ ما من عبد يذكرنى الأوانى بعد حين يحرق له شمساً : قال رسول الله (ص) ما يذكرنى
ما ذكرنى و تجرکت بی شفاء (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲ :
نیز رك . صحیح بخاری ۳۰۴/۴ .

ص ۷۸ س ۱ قهليل: تسبیح کردن . لا اله الا الله لفتن ا فو هتک و .

ص ۷۸ س ۸ ما لفتنى أسهدكم اذى فقد غفرت ليهي . . . : ان رسول الله (ص) سئل عن أسهدكم
— ۲۵۲) بشرح آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان من أسهدكم
سأحيم في الأرض فضلاً عن كتاب الناس فادوا وادوا قوماً يذكرون الله تعالى و علموا
الى بغيتم فيحيون فيخفون بهم الى السماء الدنيا فيقول الله أى سئاً تركتم عبادى

يصنعون فيقولون تر كناهم يحمدونك و يمجدونك و يذكرونك فيقول هل رأوني
 فيقولون لا فيقول فكيف فيقولون لورأوك لكانوا اشدّ تحميداً و تمجيداً و ذكراً فيقول
 فأى شىء يطلبون فيقولون يطلبون الجنة فيقول و هل رأوها قال فيقولون لا فيقول
 فكيف لورأوها فيقولون لورأوها كانوا اشدّ عليها حرصاً و اشدّ لها طلباً قال فيقول
 ومن أى شىء يتمودون فيقولون من النار فيقول وهل رأوها فيقولون لا قال فيقول
 فكيف لورأوها فيقولون لورأوها كانوا اشدّ منها هرباً و اشدّ منها خوفاً قال فيقول انى
 اشهدكم انى قد غفرت لهم قال فيقولون فان فيهم فلانا الخطاء لم يردهم انما جاء
 لاجابة فيقول هم القوم لايشقى بهم جليسهم ؛ (نیز بخارى ۴/ ۱۱۴ - ۱۱۵) .
 احياء علوم الدين ۱/ ۳۰۴ .

ص ۷۸ س ۹ فریشتگان: سورتی است از فرشتگان که در دیگر موارد این کتاب هم آمده
 است و در کتابهای دیگر نیز هست ؛ و اما آنچه درست است آن است که
 فریشتگان گفتند با هم که نیک بنده‌ای است ایوب مرخداى را ، (قصص الانبياء
 ۲۵۵ ؛ نیز رك . تعليقات قابوس نامه ۲۷۷) . در سرتاسر تفسیر كشف الاسرار
 د فریشته ، فراوان بکار رفته است .

ص ۷۸ س ۱۵ هم قوم لايشقى بهم جليس: رك . ص ۲۸۸ کتاب حاضر و صفحه ۳۲۰ : ملائكتى
 اشهد كم .

ص ۷۸ س ۱۶ نظار گیمان : جمع نظارگی است بمعنی تماشاچى ، بیننده . در فرهنگ نظام آمده
 است : « نظاره : نگرستن و نظر کردن :

سخن درست بگویم نمی توانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم

(حافظ)

. . . لفظ نظاره در عربى استعمال نشده و در كتب معتبره لغت عربى ضبط نشده
 [النظارة : عند ارباب السياسة : عمل الناظر و مقامه . يقال « النظارة الخارجية
 و نظارة المالية » ، المنجد] كنز اللغة ضبط کرده از جهت استعمال در فارسى
 بوده . ما ايرانيها نظاره (شدد) عربى را كه بمعنى گروه بیننده است [النظارة:
 القوم ينظرون الى الشىء ، المنجد] در فارسى به معنى نظر استعمال كردیم و آن
 را مخفف هم ساختیم . نظارگان مخفف نظارگان است به معنى بینندگان . . .

مائيم نظارگان غمناك زين حقه سبز و مهرة خاك

(خاقانى)

نظار گیان مخفف نظار گیان (مشدد) به معنی بینندگان است: [شما که نظار گیان اید
نظاره همی کنید، (کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۴۱)] .
در دیده نظار گیان جمال تست بی نورتر زخانه بی روزن آفتاب
(صائب)

منوچهری نظارگان بکار برده است :

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان صبح نخستین نمود روی به نظارگان

(دیوان منوچهری ۱۴۵)

ص ۷۹ س ۷ حجب : حجب جمع حاجب به معنی پرده و ستر و در اصطلاح تصوف یعنی آنچه میان

طالب و مطلوب و حق و بنده مانع و حایل شود (رك . اللمع ۳۵۲ . صفات بابا

افضل I ، مدارج الكمال (۱) ص ۲۲ : تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۳ : فرهنگ

اشعار حافظ ۷۹ - ۸۱ : فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۲) .

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر حیز

(دیوان حافظ ۱۸۱)

ص ۷۹ س ۷ ابواب : در منازل السائرین در توضیح مقامات سالکان طریق الی الله آمده

است که سلوک طریق حق در حالات مختلف است و هر يك را بدایات است که

اولین درجت سیر اوست و او را ناحار بابی باشد که از آن باب وارد شود که

دومین رتبت سلوک است و موقعی که وارد شد نیازمند به معانی است که بیرون

حال اوست و مناسب با آن مرتبت از سلوک است و درجه و رتبت سیر است .

بعد از این بیان مقامات اهل الله را در سیر الی الله به ده قسمت بیان نموده اند

است و هر يك را نیز به ده قسمت دیگر منقسم کرده است بدین ترتیب : الف -

الف - بدایات . . . ب - ابواب که عبارتند از : حیرت ، خوف ، شرم ،

خشوع ، اخبات ، زهد ، ورع ، تمیز ، رجاء ، رغبت ، (و غنک ، سلوک ،

۸ - ۹) .

ص ۷۹ س ۱۰ من ذکر فی فی نفسی ذکر قد فی نفسی . . . : ذکر الی الله

فی نفسه الا ذکرته فی ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک

الأعلى . قال الله تعالى عبدي اذا ذكرته حاليا و حاليا و حاليا و حاليا و حاليا و حاليا و حاليا و حاليا

ذکر تک فی ملائک خیر منهم و اکبر (جامع صغیر ۲ ص ۲۵۱) .

احمد ۲/۲۵۱ .

ص ۷۹ س ۱۲ ذکر با حضور دل بهم : بهم یعنی با هم ، همراه و توأم : « پیوسته به زبان ذکر می گوید با نیت بهم » ص ۷۹ کتاب حاضر « شنیدم که وقتی دو صوفی بهم می رفتند : یکی مجرد بود و با یکی پنج دیناره (قابوس نامه ۲۵۱) . حافظ گوید :

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من وساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم
(دیوان حافظ ۲۵۸)

ص ۷۹ س ۱۳ من لاورد له لاوارد له : در مصباح الهدایة ۱۷۱ نیز آمده است : « اوقات را بر این اوراد موزع دارد تا طریق واردات غیبی گشوده گردد چه گفته اند : من لاورد له لاوارد له (نیز رك . ایضاً ۲۶۰) .

ص ۷۹ س ۱۸ مدکر : اشاره است به آیه قرآن : سورة قمر (۵۴) آیه ۱۵ و ۱۷ . مدکر بمعنی پند گیرنده است .

ص ۸۰ س ۷ هودج : جمع هودج است بمعنی محمل و کجاوه و مهدی روپوش دار که بر شتر می بسته اند و بخصوص زنان در آن می نشسته اند .

ص ۸۰ س ۱۷ احوال : جمع حال است و حال در اصطلاح تصوف « معنی است که از طرف حق به دل سالک پیوندد بدون آن که چون آن حال بیاید با مجاهده و کوشش بتواند آن را از خود دفع کند و یا چون آن حال برود با تکلف بتواند آن حال را جذب نماید بعبارت دیگر حال از جمله افضال خداوندی است بدون مجاهدت و از جمله مواهب است در صورتی که مقام از جمله مکاسب » (تاریخ تصوف در اسلام ۳۱۶ ، ۶۴۳ ؛ نیز رك . فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۱ - ۱۴۲) .

ص ۸۰ س ۱۳ هر ندیم شب از حضرت عزت ندیدم که هل من مستغفر فاغفر له : در مسند احمد (۲۲/۴) آمده است : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینادی مناد کل لیلة هل من داع فیستجاب له هل من سائل فیعطی هل من مستغفر فیغفر له حتی ینفجر الفجر . نیز رك . مسند احمد ۱۲۰/۱ ؛ بخاری ۱۰۱/۴ ؛ ص ۲۹۷ کتاب حاضر : هل من تائب . . .

ص ۸۰ س ۱۴ انه لیغان علی قلبی . . . : سیوطی آورده است : انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة (جامع صغیر ۸۷/۱) والله انی لاستغفر الله و أتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة (جامع صغیر ۱۸۴/۲) . مولوی گفته است :

همچو پیغمبر ز گفتن و ز نثار توبه آرم روز من هفتاد بار
(مثنوی ۱۵/۴۱۲)

کہ ناظر است بہ حدیث : واللہ انی لاسْتَغْفِرُ اللہَ وَاَتُوبُ اِلَیْہِ فِی الْیَوْمِ سَبْعِیْنِ مَرَّةً (بخاری ج ۴ ص ۶۴ ، مسند احمد ج ۲ ص ۲۸۲ ، ۳۴۱) انہ لیغان علی قلبی حتی استغفر اللہ فی الیوم سبعین مرّة (نہایۃ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۸۰ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۳۸ - ۱۳۹) . انہ لیغان علی قلبی و انی لاستغفر اللہ فی الیوم مائة مرة (مسلم ۷۲/۸) . انہ لیغان علی قلبی و انی لاستغفر اللہ فی کل یوم مائة مرة (کشف المحجوب ۵۰۶) . نیز رک . احیاء علوم الدین ۲/۲۹۰

ص ۸۰ س ۱۶ ان اللہ یحب الملحین فی الدعاء : سیوطی (جامع صغیر ۱/۶۲) و مناوی (کنوز الحقائق ، حاشیۃ جامع صغیر ۱/۷۹) بہ عمین سورت آورده اند .

ص ۸۲ س ۸ مجادلۃ لیم و کیف و کم : یعنی سؤال از چرایی (لم - چرا) امیت (و چگونگی) کیف (چگونه ، کیفیت) و چندی (کم - - چند ، کمیت) .

ص ۸۲ س ۹ متحرّف : در لغت آن را «متغیر و واژگون» معنی کرده اند (فرہنگ نفیسی) .

ص ۸۲ س ۱۸ من غشنا فلیس منا : سیوطی آورده است : من غش فلیس منا (جامع صغیر

۲/۱۶۱) . من غش فلیس منا والمکر والخداع فی النار (کنوز الحقائق ، حاشیۃ

جامع صغیر ۲/۱۷۴) در مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۷ ص ۱۴۲

ش ۵۱۱۳ و ج ۱۳ ص ۱۸ ش ۷۲۹۰ و نیز در صحیح مسلم ۱/۶۹ و الفائق

فی غریب الحدیث ۲/۲۲۷ ہم مذکورست با تفاوتی مختصر .

ص ۸۲ س ۱۹ اجدلوا المشایخ فان تبجیل المشایخ من اجلال اللہ : در اللؤلؤ المستوعب

(۱/۱۴۹) آمده است : بجلوا المشایخ فان تبجیل المشایخ من تبجیل اللہ .

ص ۸۳ س ۱ من وقر عالماً وقره اللہ تعالی : من وقر عالماً فقد وقر ربہ (کنوز الحقائق ،

حاشیۃ جامع صغیر ۲/۱۷۹) .

ص ۸۳ س ۹ انا افصح العرب والعجم : در احیاء علوم الدین ۲/۲۶۷ آمده است : انا افصح

العرب .

ص ۸۳ س ۱۱ لا احمی کتباء علیک : «وقال النبی عم : لا احمی کتباء علیک ولا احمی کتباء

(۳۵۵) . «بسیار فرق باشد بیان شهادت بر برتری و بیعت با عدت بر برتری و بیعت

بود کہ پیغمبر صلعم اندر درجۃ قرب و اجل اعلی است . بی تو ای و بی تو ای

مخصوص گردانیده بود لا احمی کتباء علیک گفت یعنی بی تو ای و بی تو ای

کرد از آنچه اندر مشاعت بود و مشاعت اندر درجۃ دوستی و کارگزار و

اندر یگانگی عبارت بیگانگی بود» (کشف المحجوب ۴۳۲) ؛ نیز رك . احياء علوم الدين ۲/ ۲۹۰ ؛ کلمات شمس ب ۱۲۰۳۶ ؛ ايضاً ج ۷ ص ۴۷۹
ص ۸۳ س ۱۴ ان الله يحب الشاب الذي ليس فينا صبوة : ان الله تعالى يحب الشاب التائب .
ان الله تعالى يحب الشاب الذي يفنى شبابه في طاعة الله (جامع صغير ۱/ ۶۳) . ان الله
يبغض الشاب الفارغ (كنوز الحقائق، حاشية جامع صغير ۱/ ۷۸) .

ص ۸۴ س ۶ المؤمنون كالبنين يشد بعضهم بعضاً : در دیگر موارد این کتاب هم آمده است
(ص ۱۵۹ کتاب حاضر) . المؤمن للمؤمن كالبنين يشد بعضهم بعضاً (جامع صغير ۲/ ۱۷۰ ،
كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/ ۱۸۰) . این ابیات مولوی هم از مضمون
همین خبر گرفته شده است :

هر نبیی اندر این راه درست	معجزه بنمود و یاران را بجست
گر نباشد یاری دیوارها	کی بر آید خانه‌ها و انبارها
هر یکی دیوار اگر باشد جدا	سقف چون باشد معلق بر هوا

(مثنوی ۱۹/ ۵۶۳ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۹۲)

ص ۸۴ س ۱۶ صاحب المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند:

برای «صاحب المال» که مفرد است در هر دو مورد «بیرون کنند» رسانند، فعل جمع آورده است . نظیر آن که کمی پایین تر آمده است : «بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده بغیر رسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند و بزرگتر از خود را حرمت دارد . . .» . در این جا هم برای «مرید مبتدی» که مفرد است دوبار فعل جمع «رسانند» معاونت کنند، آورده است و افعال بعدی مفرد است . در شاهنامه فردوسی آمده است :

که مردی از برای زنا نند و زن	فزونتر ز مردش بود خواستن
------------------------------	--------------------------

(شاهنامه ۹۱۴/۴)

پرستنده * گفتند با یکدیگر	که آمد به دام اندرون شیر نو
---------------------------	-----------------------------

(۱۵۹/۱)

که یور * یکایک سیاهی شدند	دلبران پر آواز شاهی شدند
---------------------------	--------------------------

(۲۴۴/۱)

به بازی بگویند همسال * من	به خاک اندر آمد چنین بال من
---------------------------	-----------------------------

(۵۰۳/۲)

سرای سپنج است بر راهرو توگردی کهن دیگر* آیند نو (۲۸۹۱/۹).
 * می توان گفت اسم مفرد بجای جمع آمده است یا در این موارد توجه به عموم
 و اطلاق عام بوده است ، چنان که « مرد » یعنی هر مرد ، همچنین است در نظایر
 آن . « (شاهنامه و دستور ۱/۲۴۶ ح) . « برک اشجار از ترکنازی نسیم
 اشجار ترك علو سردار گرفتند (جهانگشای جوینی ۲/۲۴۷) . بجای « گرفت »
 بتوهم معنی « برگهای اشجار » . « آواز مؤذنان مؤذیان صلوة را از خواب
 بیدار می کردند » (ایضاً ۲/۱۶۱) بجای « می کرد » بتوهم معنی « آواز -
 های مؤذنان » . (دوشاهد اخیر نقل از : مفرد و جمع ۱۷۶ - ۱۷۷) .

ص ۸۴ س ۲۲ ان الله تعالى في عون العبد مادام العبد في عون اخيه المسلم : در سنن ابن
 داود ، چاپ ۱۳۷۰ هـ . (۳۹۳/۴) آمده است : و الله في عون العبد ما كان
 العبد في عون اخيه ؛ و در مسند احمد (۲۷۴/۲) مذکور است : و الله في عون
 المرء ما كان في عون اخيه . نیز رك : شرح تعرف ۱۱۹/۳ .

ص ۸۴ س ۲۳ احب الخلق الى الله اشعيب لعيماله : سیوطی و مناوی نیز آورده اند . احب
 العباد الى الله تعالى انفعهم لعيماله (جامع صغیر ۹۰۱ : کنوز الحقائق ۱۰۰ : حاشیه
 جامع صغیر ۱۲/۱) .

ص ۸۵ س ۷ ادخل الناس من يدخل بالسلام : مناوی نیز آن را روایت کرده است . ادخل
 الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۵۱۱ . در مجمع الزوائد (۳/۲۷۷) در مورد
 مرد بخیلی آمده است : قال رسول الله (ص) ، « رأيت الذي هو اهل بيتي اذ
 هو يدخل بالسلام . نیز رك : مسند احمد ۳/۳۲۸ .

ص ۸۵ س ۱۱ فشراى صحابه : رك : احباب الله . ص ۲۸۱ کتاب احباب الله .
 ص ۸۵ س ۱۳ ساقى النجوم آخرهم سرجا : سیوطی در جامع صغیر (۲۵۲) آورده است .
 کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۲/۲۸۲) این حدیث را در حدیث صحیح
 مجمع الزوائد ۵/۸۳ و « سید القوم » ادبیم . در حدیث صحیح آورده است .

ص ۸۵ س ۱۳ خدوم : در لغت بمعنی بسیار حدیث آمده است و در قابوس آمده است خدوم
 و سرافکندهی در سپاهن معناست . (قابوس نامه ۲۴۹) .

ص ۸۵ س ۱۴ سید النجوم حادهم : سیه بل علاوه بر این ، آورده است سید القوم - حادهم

و ساقبهم آخرهم شرباً . سيد القوم في السفر خادمهم فمن سبقهم بخدمة لم يسبقوه بعمل الا الشهادة (جامع صغير ۲/ ۲۹) . سيد القوم خادمهم . سيد القوم خادمهم و ساقى القوم آخرهم شرباً (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/ ۸۷-۸۸) .
ص ۸۶ س ۶ الشاكر يستحق المزيد : در كشف الاسرار (۴۹۱/۷) در تفسير آية « و من يشكر فانما يشكر لنفسه » (سورة لقمان ۳۱/ ۱۱) آمده است : « لان الشاكر يستحق المزيد ، من قوله : « لئن شكرتم لازيدنكم » اي يعود منفعة شكره اليه » .

ص ۸۷ س ۵ من لم يعرف نعم الله الا في مجلسه : در احياء علوم الدين (۱۲۳/۴)
آمده است : من لم يعرف نعم الله الا في مطعمه و مشربه فقد قل علمه و حضر عذابه .
ص ۸۷ س ۱۳ لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت : در اللآلئ المصنوعة (۵۳/۲)
مذكور است : اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد . نیز رك : بخاری ۴/ ۱۴۶ .

ص ۸۷ س ۱۸ من لم يشكر الناس لم يشكر الله : سيوطی عیناً آن را آورده است (جامع صغير ۲/ ۱۶۷) . من لم يشكر الله لم يشكر الناس (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/ ۱۷۸) . در مثنوی مولوی آمده است :

ترك شكرش ترك شكر حق بود حق او لاشك بحق ملحق بود

(مثنوی ۲۰/۶۲۸ ، نقل از احاديث مثنوی ۲۱۳)

اشكر الناس لله اشكرهم للناس (جامع صغير ۱/ ۳۵) : كنوز الحقائق
حاشية جامع صغير ۱/ ۳۷) . اشكركم لله اشكركم للناس (كنوز الحقائق ، حاشية
جامع صغير ۱/ ۳۷) . اشكركم للناس اشكركم لله (كنوز الحقائق ، حاشية جامع
صغير ۱/ ۳۸) .

ص ۸۸ س ۷ حماد : كثير الحمد (المنجد) ، بسیار حمد کننده (منتهی الارب) .

ص ۸۸ س ۹ اول من بدعى الى الجنة الحمدون لله ... : اول من يدعى الى الجنة
الحمدون الذين يحمدون الله على السراء و الضراء (جامع صغير ۱/ ۹۴) . اول
من يدعى الى الجنة الحمدون (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/ ۱۲۴) .
ص ۸۸ س ۱۶ ذاق طعم ايمان من رضى بالله رباً و بالاسلام ديناً و بسمحمد رسولاً: سيوطی

آن را در جامع صغیر (۱۵/۲) آورده است. « و قوله عم ذاق طعم الايمان من قد رضی بالله رباً » (کشف المحجوب ۲۱۹) . نیز رك . صحیح مسلم ۴۶/۱ .
 ص ۸۸ س ۱۷ حقیقت ایمان در رضا متواری است: متواری (اسم فاعل) در اصل بمعنی پنهان شونده ، مخفی و پنهان است و در همین جمله نیز چنین معنی می دهد . « سیاست محمود دانست ، بشب از غزنین برفت ، و به هری به دکان اسمعیل وراق پدر ازرقی فرود آمد ، و شش ماه در خانه او متواری بود ، تا طالبان محمود به طوس رسیدند و باز گشتند ، و چون فردوسی ایمن شد ، از هری روی به طوس نهاد » (چهار مقاله ۸۰) . « راست که از در بیرون رفت بجایی متواری شد . (قابوس نامه ۲۱۲) . در شعر فارسی « متواری ، به سکون تاء نیز آمده است .
 دوش متواریك به وقت سحر اندر آمد به حیمه آن دایر

(دیوان فردوسی ۱۲۶)

ص ۸۹ س ۱۱ ما یبدل القول لدی : آیه ۲۸ از سوره ق (۵۰) است .
 ص ۸۹ س ۱۵ بوار : هلاک شدن و کاسد شدن (المصادر ۶۵) . « اقتحام او سوجب علاك و بوار باشد » (کلمه و دهنه ۷/۳۰۰ : نیز رك : ۱۸۸۰۸) .
 ص ۸۹ س ۱۶ الرضا بالقضا باب الله الاعظم : « بدان که رضا به قضای - قضا - است . در مقامات است و هیچ مقام وراء آن نیست . . . و ازین گفت رسول صلوات الله علیه « الرضا بالقضا باب الله الاعظم » کف : درگاه مدین - قضا - رضا است . فی ساری (کیمیای سعادت ۲ : ۵۷) .
 ص ۸۹ س ۱۸ طعم ایمان آنکس یابد که د خداوندی خدای دعالی و دستور رسول علیه السلام و بدولت ملت اسلام راضی شود : « طعم ایمان من رضی بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد رسولاً » (جامع صغیر ۲ : ۶۲۷) .
 کتاب حاضر .

ص ۸۹ س ۲۰ بخشنامه : جمع قضیه است . معنی : حکم شده است .

ص ۹۰ س ۴ من لم یرض بقضای . . . : « من لم یرض بقضای و ام . . . » بلانی فایلتهم رباً سوای . قال الله تعالی : من لم یرض بقضای و فایلتهم رباً غیری (جامع صغیر ۲ : ۶۲۷) . روایت دوم در عهد الحقائق (حاشیه جامع

صغیر ۲/۱۲۴) نیز هست . من لم یرض بقضاء الله و یؤمن بقدر الله فلیتمس
 الها غیر الله (جامع صغیر ۲/۱۶۷) . انا الله لاله الا انا من لم یصبر علی بلائی
 ولم یشکر نعمائی ولم یرض بقضائی فلیتخذ رباً سوائی (احیاء علوم الدین
 ۴/۳۴۵) . « خدای تعالی می گوید : منم آن خدایی که جز من خدای نیست
 هر که بر بلائی من سبر نکند و بر نعمت من شکر بجای نیاورد و به قضای من
 راضی نباشد او را گوی خدای دیگر طلب کن » (کیمیای سعادت ۲/۸۵۷) .
 انی انا الله لاله الا انا من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر لنعمائی
 فلیطلب رباً سوائی » (شرح تعرف ۱/۷۰) .

ص ۹۱ س ۴ اختلافی : در این جا بمعنی آمد و شد و تردد کردن است : « برزویه با نشاط
 تمام روی بدین مهم آورد ، و چون به مقصد پیوست گرد درگاه پادشاه و مجلسهای
 علما و اشراف و محافل سوقه و اوساط می گشت و از حال نزدیکان رای و مشاهیر
 شهر و فلاسفه می پرسید ، و بهر موضع اختلافی می ساخت ، و به رفق و مدارا
 بر همه جوانب زندگانی می کرد . » (کلیده و دمنه ۳۰/۱۹) . « اختلاف » بمعنی
 تفاوت و ناسازگاری نیز در این جمله مفید معنی تواند بود .

ص ۹۱ س ۴ تفرقه : جمع و تفرقه از اصطلاحات متصوفه است و در این باب بحثهای مفصل شده
 است که شاید خلاصه آنچه را در این جا صادق است بتوان در این نظر جامی یافت
 که : تفرقه عبارت از آن است که دل را بواسطه تعلق به امور متعدده پراکنده سازی
 و جمعیت آن که ، از همه به مشاهده واحد پرداز (فرهنگ اصطلاحات عرفاء ۱۱۳) .
 حافظ گوید :

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

به حکم آن که چو شد اهرمن سرش آمد

(دیوان حافظ ۱۱۹)

و به عبارت دیگر : « هر چه منسوب به سالک است « تفرقه » است و
 آنچه از طرف خداوندست « جمع » است به این معنی که آنچه از مکاسب بنده
 و نتیجه قیام او بر وظایف بندگی و احوال بشری است « تفرقه » است و آنچه که
 از مواهب الهی و نتیجه لطف و احسان و فضل خداوندی است « جمع » است .
 سید شریف جرجانی در تعریفات می گوید که بنده ناگزیرست که جمع و تفرقه

هر دو را داشته باشد زیرا هر که تفرقه نداشته باشد بندگی ندارد و هر که جمع نداشته باشد معرفت ندارد پس بنده هر دو را باید دارا باشد « تفرقه » بدایت اراده است و جمع نهایت آن . اصطلاح دیگری نیز هست و آن « جمع الجمع » است که مقام عالی تر و کاملتر از جمع است زیرا جمع مشاهده اشیا است بواسطه وسیله خدا که عارف در این حال جز خدا مؤثری در عالم وجود نمی بیند در حالی که « جمع الجمع » مقام فناء از ما سوی الله و بیخودی تام و مستهلك شدن کامل است و مقام اتحاد و اتصال است که عارف در این حال از عالم تعینات که عالم تفرقه است رهایی یافته است . (دکتر غنی ، تاریخ تصوف در اسلام ۴۵۷ : برای تفصیل بیشتر علاوه بر کتابهای مذکور ، رك : اللمع ۳۳۹ - ۳۴۰ ، كشف المحجوب ۳۲۳ - ۳۲۶ : شرح تعرف ۶۰ / ۴ - ۶۴ و دیگر کتابهای متصوفه و نیز رك : فرهنگ اشعار حافظ ۷۴ - ۷۸) .

ص ۹۱ س ۱۵ جماعتی باشند از امت احمد علیه السلام که روز قیامت احشاد را در عرصات بر منبرها از نور فرستند : رك : ص ۲۸۳ کتاب احشاد : « و هر یکی را منبری بنهند از نور ... »

ص ۹۱ س ۱۶ عرصات : جمع عرصه است و کنایه از سحرای مجسر و قیامت است . بمعنی مفرد : « اما پیش ایزد عز ذکرة در عرصات قیامت چه عرصه آریه . (تاریخ بیهقی ۴۲۰) .

ص ۹۱ س ۱۷ الراضون بقضاء الله و قدره : رك : ص ۲۸۳ کتاب احشاد : و هر یکی را منبری بنهند از نور ... الخ .

ص ۹۳ س ۲ کن ورعاً تکن اعبد الناس ... : سیوطی آورده است : کن ورعاً تکن اعبد الناس و کن قنعاً تکن أشکر الناس وأحب للناس ما تحب أشکر الله وأحسن مجاورة من جاورك تکن مسلماً وأقل الضحك فان كثرت الضحكات كثرت البهائم (جامع صغیر ۸۱/۲) .

ص ۹۳ س ۱۱ فقیر و قلعیمیر : این کلمات در دیگر کتابها نیز آمده . و از نظر و قلمه احوال هیچیز بر وی پوشیده نگردد ، (کنایه و دینه ۳۰۸ ، ۶ و ۷) . این دو لفظ در عربی کنایه از چیز بسیار کوچک و بی قدر و نام ارزش است بمعنی فقیر

نقطه فرورفته بسیار خردی است (چاهك) بر پشت هسته خرما ، چنان که گوئی ازان جا چیزی کنده شده است، و مقصود از قلمیر خط شیارمانندی است که بر هسته خرماست (ناوه) ، یا پرده سفیدی است که درون آن فرورفتگی است ، یا پوست نازک سفیدی است که بین گوشت خرما و هسته آن قرار دارد (و اقوال دیگری نیز در این باب هست) . یکی از این دو لفظ یا هر دو را دنبال هم در عربی از برای بیان مقداری ناقابل و نزدیک به هیچ، مثل پرگاه یا اهل پوك ، بکار می برند. در قرآن است که : ما یملکون من قلمیر (سورة فاطر (۳۵) آیه ۱۳) یعنی هیچ ندارند . « (مجتبی مینوی ، کلیله و دمنه ۶/۳۰۸ و ۷ ح) .

ص ۹۳س ۱۲ در قیامت بجهه و ذره و تقیر و قلمیر بخواهند گرفتن : « گرفتن » در این جا بمعنی بازخواست و مؤاخذه کردن است چنان که در قابوس نامه نیز می خوانیم : « آفریدگار به حق مادر و پدر بسیار همی گیرد » (قابوس نامه ۲۵) . « خدای عزوجل او را بدان بگیرد » (قابوس نامه ۴۴) .

ص ۹۳س ۱۵ کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به : کل جسد نبت من سحت فالنار اولی به (جامع صغیر ۷۷/۲ : کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۳۰/۲ : حلایة الاولیاء ۳۱/۱) . کل لحم أنبته السحیح فالنار اولی به (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۳۲/۲) . عین روایت متن در احیاء علوم الدین (۶/۲) مذکورست .

ص ۹۳س ۱۸ ابوالحسین نوری : احمد بن محمد خراسانی بغوی مشهور به ابن البغوی ، از مردم بنشور میان عرات و مروالرود یکی از مشایخ طریقت صوفیه معاصر جنید به سال ۲۹۷ (یا ۲۹۵) درگذشت (لغت نامه دهخدا) نیز رك : صفة الصفوة ج ۲ ص ۲۴۷ ، تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۳۸ ، نامه دانشوران ج ۲ ص ۳۶۷ .

ص ۹۴س ۴ موسی علیه السلام ... گفت : الہی ای عبادک اعز علیک ... : یاد آور این روایت است : قال موسی بن عمران یا رب من أعز عبادک عندک قال من اذا قدر غفر (جامع صغیر ۷۱/۲) . قال موسی یا رب من اعز عبیدک عندک قال من اذا قدر عفا (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۲۵/۲) .

ص ۹۴س ۱۱ عبدالله مبارک : هجویری در بارة او نوشته است : « سید زهاد و قاید اوتاد عبدالله بن المبارک المروزی رضّ از محتمشان قوم بود و عالم بجملة احوال و

اسباب طریقت و شریعت و اندر وقت خود امام وقت بود و مشایخ بسیار دریافته بود و با ایشان صحبت داشته و به امام اعظم ابی حنیفه رض پیوسته و از وی علم آموخته و وی را تصانیف مذکور و کرامات مشهورست اندر هر فنی از علم . « (کشف المحجوب ۱۱۷ - ۱۱۸ : نیز رك : تذكرة الاولیاء ۱/۱۴۹ - ۱۵۶) .

ص ۹۴س ۱۴ صلوا كما رأیتمونی اصلی : در صحیح بخاری (۱۱۷/۱ : ۵۲/۴)
مذکورست : صلوا كما رأیتمونی اصلی .

ص ۹۴س ۲۰ سالک شود و در طریقت : چنین است در نسخه اساس ، شاید بوده است : « سالک شود در طریقت » .

ص ۹۵س ۱۱ اتقاء : پرهیز کردن و ترسیدن ، پرهیز کاری .

ص ۹۵س ۱۵ من اتقی الله عايش قویاً ... : سیوطی آورده است : من اتقی الله عايش قویاً و سار فی بلاده آناً (جامع صغیر ۲/۱۴۱) .

ص ۹۶س ۲ مهبوی : جمع مهبوی ، مهبوات ، مهبواء . مهبوی و مهبواء یعنی فضای میان دو راه و مانند آن و شکاف و راه تنگ (فرعنگ نفیسی) .

ص ۹۶س ۲ التقی ملجم : « ای کان له لجاماً يمنع من العدول عن سنن الحق قولاً و فاعلاً هذا من کلام عمر بن عبدالعزیز ، (مجمع الامثال ۱۲۴) . مثنوی آورده است : المؤمن ملجم (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۸۰) .

ص ۹۶س ۳ ضیاع : بصورت مصدری بمعنی تباها شدن ، عداوت گردیدن است و نیز ضیاع ضایع ضایع است و جمع ضیعة : زمین و آب و درخت ، در این جا بدین معنی آورده نخستین است .

ص ۹۶س ۹ فضلات : جمع فضاة : باقیمانده ، بازمانده چیزی ، و رواند ، پستوس .

ص ۹۶س ۱۲ ان لكل شیء معدناً ... : در اللالی المصنوعة (۱/۲۳۲) : ان لكل شیء معدناً رسول الله (ص) لكل شیء معدن و معدن التقی قلوب المدروس .

ص ۹۷س ۴-۵ قصد روئنده در وقت قلت تقوی کمند : قصد کردن در این مورد بمعنی

سوء قصد کردن است و قصد بدی در باب اس یا چیزی داشتن و حتی گناه بمعنی

داشتن : « عن المالك را آنجا قصد کردند تا گذشته شد ، (بیانکشی) .

۱۴۵/۲، نقل از فرهنگ فارسی). « چون هم‌پشت شوند و دست در دست دهند و يك رویه قصد کسی کنند زود ظفر یابند و او را از پای در آرند، چنانکه گرگ و زاغ و شگال قصد اشتر کردند و پیروز آمدند » (کلمیله ودمنه ۶/۱۰۶ و ۸ و نیز رك : ۱/۱۵۲ ح).

ص ۹۷س ۱۲ ، سفارزه : پناه جای (فرهنگ نفیسی) .

ص ۹۷س ۱۵ کدّه : خیمه و پرده‌ای خانه مانند که عروس را در آن آرایش می‌کرده‌اند ، -جمله عروسی ، اطاقکی چوبین که تزئینش می‌کرده‌اند و در ایام جشن وسو کوباری بکار می‌رفته است .

ص ۹۸س ۲ الدنيا مزرعة الآخرة و كما تزرع تحصد : مناوی آورده است : الدنيا مزرعة الآخرة (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۶۶ ، ۶۷) . آقای فروزانفر پس از اشاره به ذکر این حدیث در احیاء علوم الدین ۴/۱۴ ، نوشته‌اند : « سبکی در طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۱۷۰) این حدیث را جزو احادیث مذکور در احیاء العلوم که سند آنها را نیافته آورده است و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در باره آن گوید : قال السخاوی لم اقف علیه (ای مسندا) مع ایراد الغزالی فی الاحیاء . اللؤلؤ المرصوع ، ص ۲۶ ، (احادیث مثنوی ۱۱۲) .

ص ۹۸س ۱۱ بلعام باعور : بلعام بر وزن فرجام نام پسر باعور است که او زاهدی بوده مستجاب الدعوة در زمان عیسی علیه السلام ، عاقبت ایمانش بیاد رفت ، و به حذف الف نیز آمده است که بلعم باشد (برهان قاطع) . « بلعام (خداوند مردم) پسر بعور (باعور) و از مردم قریة فتور بود که در الجزیره واقع است . وی در میان طایفه خود نبی بود ، (قاموس کتاب مقدس ، حواشی برهان قاطع) . در کتاب دایرة المعارف فارسی راجع به او نوشته‌اند : « بلعام [عبری] ، شکم پرست] ، پیغمبری از سرزمین بین‌النهرین که پادشاه موآب او را دعوت کرد که در مقابل اجرتی عبرانیان را نفرین کند . چون بلعام عازم شد ، الاغ او از راه رفتن باز ایستاد و هرچه آنرا بزد پیش گرفت . سرانجام فرشته‌ای بر او ظاهر شد و امر خدا را رسانید که در برابر شاه موآب ، بجای لعنت کردن عبرانیان برای ایشان طلب برکت کند » .

ص ۹۸س ۱۸ اهلیت : استحقاق ، شایستگی . « آن ملاعین را اهلیت این نتواند بود »
(کلبله و دمنه ۳۶۸/۱۳) . « چهارکس را اهلیت اعتماد نتواند بود » (ایضاً
۱۴/۳۸۵ : نیز رك : بیت مصدری ۱۸ - ۱۹) .

ص ۹۹س ۸ بسه فرق شوفند : در این جا پس از عدد سه ، معدود بصورت جمع آمده است :
سه فرق ، و حال آن که معمولاً در فارسی ، معدود مفرد می آید . گاهی در فارسی
معدود جمع آمده است :

از آن سی سواران یکی کم شود بگناه شمردن همان سی بود

(شاهنامه ۲۱۰/۱)

هزاران دلیران روز نبرد به صندوق درناوک انداز کرد

(۱۲۸۰/۵)

ز زخم دو شاهان پرخاشجوی

همی خون و مغز اندر آمد بجوی

(۲۴۸۸/۸)

« سواری هزار ترکمانان پیدا آمدند » (تاریخ بیهقی ۶۱۶) .

چنانند این لشکر تازنده هموار ؟

که اند این هفت سالاران لشکر ؟

(دیوان ناسر - سرو ۱۸۱)

هفت خط و چار حدوشش جهات

کرد رها در حرم کاینات

(معجزان الاسرار ۱۴)

هم از هر سه ارکان در چرخ بستند

زمین آمد از اختران بهره مند

(کربلا ۱۲۱)

(شواهد نقل از شاهنامه و دستور ۱۹۲ ، ۱۹۲ ، ۲ - ۱۹۲ - ۲۰۲)

سبک شناسی ۵۹/۲ : 208/§219 - 218 - 219 / Lazard ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

« عبدالمطلب برفت و آن صد اختران را بیاورد و هدیه خانه کمیه کرد » .

دانشنامه علائی ، چاپ مشکوة ص ۵۲ : « چهار اجسام بسیط » . دانشنامه علائی

ص ۴۹ : « چهار طبایع » .

ص ۹۹س ۱۱ چون خط خود از عبادت حاصل کرده است و در آن بدوزخ اندازد که جرای

عمل ستمده است : در این صفحه ابتدا جملهها با خطاب جمع (دوم شخص جمع) است : « مراد شما ، نام نیکو یافتید » و روایت نیز با فعل جمع است : « گویند ، یافتیم ، داشتیم ، ولی در جمله مذکور در فوق ، کلمات « حاصل کرده است ، ویرا ، ستمده است » بصورت مفرد آمده و در حقیقت فعل و ضمیر مفرد به جمع عطف شده است . همین حالت ، کمی پایین تر ، در جمله ای دیگر دیده می شود ، با مقایسه با مقدمات آن : « اینجا هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت ما ، او را بدوزخ فرستید » .

ص ۱۰۰ س ۵ ان الله لا ينظر الى صوركم و انما ينظر الى قلوبكم : سیوطی آورده است : ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم و أهوالكم ولكن انما ينظر الى قلوبكم و أعمالكم (جامع صغیر ۶۲/۸) . ان الله لا ينظر الى صوركم و أهوالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و أعمالكم (مسلم ۱۱/۸) . ان الله لا ينظر الى اجسادكم ولا الى صوركم ولكن ينظر الى قلوبكم (مسلم ۱۱/۸) . مولوی گوید :

ما برون را ننگریم وقال را مادرون را بنگریم وحال را

(مثنوی ۷/۱۴۳)

(نیز رك : مسند احمد ۲/۲۸۵ ؛ أحياء علوم الدين ۳/۱۹۰ ؛ نقل از

احادیث مثنوی ۵۸-۵۹) . نیز : کلیات شمس ب ۶۸۸۷ ، ۳۳۱۱۲ ؛ ایضاً ج ۷ ص ۴۷۸ .

ص ۱۰۰ س ۱۲ اخلص قليلاً يكتفك القليل في العمل : أخلص دينك يكتفك القليل من العمل

(جامع صغیر ۱۱/۱) . أخلص دينك يكتفك العمل القليل (كنوز الحقائق ، حاشية

جامع صغیر ۱۳/۱) . نیز رك : حلية الاولياء ۱/۲۴۴ .

ص ۱۰۰ س ۱۸ فینای بقای ما : فنا به کسر اول یعنی گرداگرد و پیشگاه فراخ سرای

(فرهنگ نفیسی) .

ص ۱۰۰ س ۲۱ من قال لا اله الا الله مخلصاً من قلبه دخل الجنة : من قال لا اله الا الله

مخلصاً دخل الجنة (جامع صغیر ۲/۱۶۱ - ۱۶۲ ؛ كنوز الحقائق ، حاشية جامع

صغیر ۲/۱۷۵) .

ص ۱۰۱ س ۶ عزّ من : « ککتف بر جای مانده ، ... و بیمار که بیماری آن از مدت دراز باشد ،

(منتهی الارب) .

ص ۱۰۱ س ۱۷ افتتاح و فتوح : «فتوح جمع فتح است و در تعبيرات صوفیه بمعنی مفرد استعمال می شود و عبارت است از : هرچه بی رنج و تعب به درویش رسد و سبب گشایش معیشت گردد اعم از پول یا خوردنی و پوشیدنی . حصول چیزی از آن حا که توقع آن نمی رود . گشایش دل و باطن صوفی به سبب کشف و شهود حقیقت و آن بر سه نوع است : ۱ - فتح قریب : آنچه پس از قطع منازل نفس برسالك از مقام قلب و ظهور صفات آن منکشف شود و این تعبیر مقتبس است از آیه کریمه : نصر من الله و فتح قریب . سورة الصف ، آیه (۱۳) : ۲ - فتح مبین : آنچه از مقام ولایت و تجلیات انوار اسماء الهی برسالك منکشف گردد و صفات قلب در آن فانی شود و این تعبیر مأخوذ است از آیه کریمه : انا فتحناک فتحا مبینا . سورة الفتح ، آیه (۱) : ۳ - فتح مطلق : آنچه از تجلی احدیت ذات و استغراق در عین جمع گشوده شود و رسوم خلق در آن مضمحل گردد و این برترین انواع فتوح است و این تعبیر متخذ است از آیه شریفه : اذا جاء نصر الله و الفتح . سورة النصر ، آیه (۱) جمع : اصطلاحات الصوفیه در ذیل : فتوح ، فتح ، تعریفات جرجانی ، اصطلاحات مجیب الدین بهمهراه تعریفات جرجانی در ذیل : فتوح ، (فروزانفر ، کلیات شمس ۵۵۲/۲ - ۵۵۳) .

ص ۱۰۱ س ۱۹ جمعیت : « عبارت از اجتماع همت است در توحه بسوی حضرت حق و دل بستن از ماسویاته » (فرهنگ اصطلاحات عرفاء ۱۲۶) . در رکن سوم ، قسم سوم مرتبه پنجم کتاب التصفیه راجع به « جمعیت » سخن رفته است : « غیر ركن : ص ۳۲۸ کتاب حاضر : « تفرقه » .

ص ۱۰۱ س ۲۱ قیامان : روشن کردن ، آشکار کردن .

ص ۱۰۳ س ۲ کسلان : یعنی سست (منتهی الارب) : « رومی عیبش آنست که کسلان بود و سست طبع و کسلان و زود خشم و ... پس و دنیا دوست بود » (قابوس نامه ۱۱۶) .

ص ۱۰۴ س ۱ کل عین باکبه بنوم النیامه . . . : سیوطی آورده است : کل عین باکبه بنوم القیامة الا عینا غضت عن محارم الله تعالی و عینا سهرت فی سبیل الله تعالی و عینا

خرج منها مثل رأس الذباب من خشية الله تعالى (جامع صغير ۲/۷۸) .

ص ۱۰۴ اس ۱۱ ارزیز : فلزی است سفید (فر : étain ، لا : Stannum) نقره فام...
در حرارت عادی زنگ نمی زند به همین جهت ورقه های آهن را ازان اندود
می کنند (حلبی) ، (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۰۴ اس ۱۷ من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً اوليسكت : سيوطی آورده
است : من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليحسن الى جاره و من كان يؤمن بالله
و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً اوليسكت
(جامع صغير ۲/۱۶۴) .

ص ۱۰۴ اس ۱۹ من صمت نجا : سيوطی در جامع صغير (۲/۱۵۹) و مناوی در كنوز الحقائق
(حاشیه جامع صغير (۲/۱۷۲) آن را آورده است .
من صمت منكم نجا بد ياسه اش خامشان را بود كيسه و كاسه اش

(مولوی)

نظير : الصمت عون للفهم . الصمت زين للعالم و ستر للاجاهل (امثال و حكم
۱۷۴۳/۴) . در مسند احمد (۲/۱۵۹ ، ۱۷۷) و احياء علوم الدين
(۳/۸۰) نیز آمده است (به نقل از احاديث مثنوی ۲۱۹) .

ص ۱۰۵ اس ۲ استعمادت : پناه جستن و پناه بردن .

ص ۱۰۵ اس ۲ استغماقت : یاری خواستن ، فریاد رس طلبیدن .

ص ۱۰۵ اس ۳ اتق الله فيمنما فاتمما نحن بك : در مسند احمد (۳/۹۶) آمده است : اذا
أصبح ابن آدم فان أعضاءه تكفر للسان تقول اتق الله فينا فانك ان استقمنا
وان اعوججت اعوججتنا . در احياء علوم الدين (۳/۱۰۹) مذکورست : اذا
اصبح ابن آدم أصبحت الاعضاء كلها تذكر اللسان أي تقول اتق الله فينا فانك ان استقمنا...

ص ۱۰۵ اس ۳ زينهار ! بما زينهار مخور : در این جا « زينهار » اولی از اصوات است
و برای تحذیر بکار رفته یعنی بپرهیز و بر حذر باش ! و « زينهار خوردن » بمعنی
عهد شکستن و خیانت کردن است :

ای زينهار خوار بدین روزگار با یار خویشتن که خورد زينهار

(دیوان فرخی ۹۷)

ص ۱۰۵ س ۴ اذک ان استقممت استقمنا وان اعوججت اعوججنا : رک : صفحه ۳۳۶ کتاب حاضر : اتق الله فينا فانما نحن بك .

ص ۱۰۵ س ۹ اعبدا لله وعد نفسك في الموتى ... : سيوطی به این صورت آورده است : اعبدا لله ولا تشرك به شيئاً و اعمل لله كأنك تراه و اعدد نفسك في الموتى و اذكر الله تعالى عند كل حجر و كل شجر و اذا عملت سيئة فاعمل بجنبها حسنة السر بالسر و العلانية بالعلانية (جامع صغير ۱/۳۷) . اعبدا لله لا تشرك به شيئاً و اقم الصلوة المكتوبة و ادا الزكاة المفروضة و حج و اعتمر و صم رمضان و انظر ما تحب للناس أن يأتوه اليك فافعله بهم و ما تكره أن يأتوه اليك فذرهم منه (جامع صغير ۱/۳۷) . نیز رک : صحيح مسلم ۱/۳۳ : بخاری ۱/۱۸-۱۹ ، ۲۳۴ : مسند احمد ۲/۳۴۳ : اعمل كأنك ترى و عد نفسك مع الموتى .

ص ۱۰۵ س ۱۴ بدست اشارت کرد فرا زبان : فرا در این جا بمعنی « به » است نظیر : « فرما نبردار نباشد که فرا پادشاه تواند گفت : « کن و مکن ! » (تاریخ بهقی ، نقل از لغت نامه) -- نیز راجع به « خطر اللسان » رک : احیاء علوم الدین ۳/۱۰۹ ، که روایاتی از این قبیل را در بردارد .

ص ۱۰۵ س ۱۶ احصاید : حصائد جمع حصيدة بمعنی دروده است زیرا ازرع حصيدة یعنی کشت دروده ؛ جمع « حصید » نیز حصائد است به همین معنی (فرهنگ نفیس) . ص ۱۰۵ س ۱۶ اوهل يكب الناس على مناخرهم في نار جهنم الذ حصائد السمويه : مناوی نیز آن را آورده است اکتوز الحقائق ، حاشیه جامع صغير ۲/۱۹۲ . نیز رک : احیاء علوم الدین ۳/۱۰۸ ، ۱۰۹ .

ص ۱۰۵ س ۱۸ من حفظ ما بين قميه و رحليه دخل الجنة : سیه کلمه است که در لغت من حفظ ما بين قميه و رحليه (کتوز الحقائق ، حاشیه جامع صغير ۲/۱۶۹) در مورد من حفظ ما بين قميه و رحليه و رحليه دخل الجنة .

ص ۱۰۶ س ۲ صمت : به فتح و ضم اول بمعنی سدادت و سادستی ، صامت من ساد و ساد ساد (۱۰) است .

ص ۱۰۶ س ۲ اطراف : جمع ظرف بمعنی گرانها و انتهاها و در این مورد معنی عسای از قبیل دستها و پاها و امثال آن ؛ و بندکان را مشتری از دو گونه است .

بود که به روی نگردد و به تن و اطراف ننگرد و کسی باشد که به روی ننگرد و به اطراف نگرد» (قابوس نامه ۱۱۲) . «زنی داشت چو ماه روی و ، چو گل عارض و ، چو سیم ذقن ، در غایت حسن و جمال و نهایت صلاح و عفاف ، اطرافی فراهم و حرکاتی دل پذیر ، (کليلة و دمنه ۱۵۳) . و چون ایام جوانی که بهار عمر و موسم کاهرانی است بگذشت ضعف پیری در اطراف پیدا آمد و اثر خویش در قوت ذات و نور بصر شایع گردانید» (کليلة و دمنه ۲۳۸) .

ص ۱۰۶ اس ۴ هوسات : جمع هوس است و در دیگر موارد کتاب حاضر (ص ۱۲۶) نیز آمده است : « دل عزیزست وی را از هوسات پاک باید داشت . » در کلیات شمس (ج ۲ ب ۱۰۱۱۵) نیز می خوانیم :

ز منزل هوسات ار دو گام پیش نهی

نزول در حرم کبریا توانی کرد

ص ۱۰۶ اس ۱۱ هوازپرست خسته و بسته باشد و خدای پرست رسته : این جمله از موارد معدودی است که در عبارت سجع راه پیدا کرده و حذفی در قرینه دوم صورت گرفته است . آیا ممکن است از نوع جملات قصار صوفیان مقدم باشد ؟

ص ۱۰۶ اس ۱۴ اخلیع العذار : شتر بدون افسار ، در این جا بمعنی افسار گسیخته است ؛ فرخی گوید :

از بیم او نکو خو و بخرد شدند

دیوانگان گشته خلیع العذار

(دیوان فرخی ۲۳/۹۶)

ص ۱۰۷ اس ۱۰ نمودارات : جمع نمودار بمعنی نمونه ، نمایش ، نشانه و غیره ؛ در قابوس نامه نیز آمده است (ص ۱۸۵ ، ۴۰۹) .

ص ۱۰۸ اس ۱ باید که بدفعات و نوبتیا و تدریج از غذا کمتر میکنند : استعمال فعل مضارع اخباری است بجای التزامی (باید که ... کند) . کمی پایین تر نیز آمده است : « و در خلوت نیز همچنین باید که اول يك يك عایق کم میکند (بجای کند) و يك يك آفت از خود زایل میکند (بجای کند) . »

ص ۱۰۸ اس ۷ قهتک : پرده دریده شدن (تاج المصادر ۲۰۷) و پرده دری و رسوایی .

ص ۱۰۸ اس ۱ اغضوب : خشمگین و خشمناک .

ص ۱۰۸ اس ۱۳ المؤمن الذى يخالط الناس... : سیوطی آورده است : المؤمن الذى يخالط الناس و يصبر على أذاهم أى أذاهم افضل من المؤمن الذى لا يخالط الناس و لا يصبر على أذاهم (جامع صغير ۱۷۰/۲) ؛ نیز رك : مصباح الهدایه ۲۳۴ .

ص ۱۰۸ اس ۱۸ مخذول : رها شده و متروك ، خوار و محروم .

ص ۱۰۸ اس ۱۸ هى النفس ان لم تشغلها شغلتك : رك : ص ۲۶۸ كتاب حاضر : هى النفس...

ص ۱۰۹ اس ۴ من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه : در كشف المحجوب (ص ۵۳۸) آمده است : « پیغمبر عم گفت : من حسن اسلام المرء ترك (نسخه بدل : تركه مالا يعنيه » . سیوطی در جامع صغير (۱۳۹/۲) و مناوی در كنوز الحقائق (حاشیه جامع صغير ۱۶۱/۲) این روایت مذکور در متن كتاب را آورده اند . نیز رك : مسند احمد ۲۰۱/۱ ؛ صحيح ترمذی ۵۱/۲ ؛ موطأ ۹۰۳/۲ ؛ مجمع الزوائد ۱۸/۸ .

ص ۱۰۹ اس ۶ اذا واقفيماء امتى برآء من التكلف : این روایت در احیاء علوم الدین (۱۲۰/۳ ؛ ۱۸۹/۲) و در مصباح الهدایه ۲۴۱ مذکور است و نیز مناوی در كنوز الحقائق (حاشیه جامع صغير ۱۱۳/۱) آورده است : انى برىء من التكلف و صالحو أمتى .

ص ۱۰۹ اس ۸ يفترو بدينه من شعب الى شعب و من حجر الى حجر يدخل كيقوف الجمال : در شرح تعرف (۴۰/۱) آمده است : « پیغمبر عليه السلام گفت : يكمن على الناس زمان لا يسلم للمؤمن دينه حتى يفر من شامق الى سفق و من حجر الى حجر (نیز رك : ايضاً ۵۶/۱ ؛ مصباح الهدایه ۲۳۵) .

ص ۱۱۰ اس ۸ وابصة اسدى : در نسخه اساس « وابصة » است و این روایت در كنوز الحقائق ص ۱۰۸ مربوط است به « وابصة بن عبد الجهنى ، از اصحاب پیغمبر و از اهل بقیه (رك : حلیة الاولیاء ۲۳-۲۴) و چون نام او در كتابها را می بینیم ، نام او در حلیة الاولیاء ۲۳/۲ ، ۲۳/۶ ، ۲۵۵/۶ و اللامع ۴۵، ۱۶ و بعد از بدل ۲۳۸ ، ۲۳۸ و جامع صغير ۳۳/۱) « وابصة » آمده در متن اصلاح شد .

ص ۱۱۰ س ۹ استفت قلبك : سيوطي (جامع صغير ۱ / ۳۳) آورده است : استفت نفسك وان افتاك المفتون . استفت قلبك وان افتوك وافتوك (كنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغير ۱ / ۳۴ ، ۳۵) . استفت قلبك (اللمع ۱۶) استفت قلبك و ان افتاك المفتون (اللمع ۴۵) . مولوی گوید :

پس پیمبر گفت استفتوا القلوب
گفته است استفت قلبك آن رسول
گرچه مفتیتان برون گوید خطوب
گرچه مفتی برون گوید فضول

(مثنوی ۵۶۰ / ۵۰۱)

یا وابصة استفت قلبك استفت نفسك البر ما اطمأن اليه القلب واطمأنت اليه النفس والاثم ما حاك في النفس و تردد في الصدر وان افتاك الناس و افتوك (حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۲۵۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۸۸ - ۱۸۹) نیز رك : حلیة الاولیاء ۲ / ۲۴ و احیاء علوم الدین ۲ / ۱۰۳ .

ص ۱۱۰ س ۱۰ حضور : در مقابل غیبت است و در اصطلاح عرفا و متصوفه غیبت از خلق و حضور عند الحق است و مقام وحدت را نیز حضور گویند (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۷) . در رکن چهارم ، باب اول ، سؤال دهم از کتاب حاضر راجع به غیبت و حضور سخن رفته است .

ص ۱۱۰ س ۱۰ امر اقبیه : مراقبت نزد اهل سلوک محافظت قلب است از کارهای پست (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۶۲) . در رکن سوم ، قسم اول ، مرتبه دوم کتاب حاضر راجع به مراقبت بحث شده است .

ص ۱۱۱ س ۱۲ در طلب معیشت خود و کسب مہیمنات خود روزگار ببرد : روزگار بردن یعنی سپری کردن عمر و صرف کردن وقت :

با فرومایه روزگار مبر کز نی بودیا شکر نخوری

(سعدی)

در بیت زیرین از مسعود رازی ، نیز روزگار بردن بمعنی مهلت دادن و وقت گذراندن است :

مخالفتان تو موران بدند مار شدند

بر آرزو زود ز موران مار گشته دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر

که ازدها شود از روزگار یابد مار

(تاریخ بیہقی ۵۹۴)

« چون کاسه آرند از لونی به لونی روزگار برند » (قابوس نامه ۶۶).

ص ۱۱۱ اس ۱۳ کلمه : سوراخ ، شکاف و رخنه است .

ص ۱۱۱ اس ۱۶ اعتصام : جنگ در زدن و متوسل گشتن .

ص ۱۱۲ اس ۴ کسل : سستی و کاهلی در کار و فتور در چیزی (المصادر ۳۱۹ ، فرهنگ نفیسی).

ص ۱۱۲ اس ۷ متعوب : به معنی ستم دیده و مازده و آزرده (فرهنگ نفیسی) از کلمات مستعمل

در فارسی است زیرا « تعب » مصدر لازم است و در عربی « متعوب » بکار نمی رود

(اقرب الموارد) .

ص ۱۱۲ اس ۱۵ از گو مور برخیزند : گو « به فتح اول و سکون ثانی زمین پست و سماک را

گویند » (برهان قاطع) ، « سمک چون دید ، از اسب پیاده گشت ، گوی بود ،

قنبران را در آن گو انداخت » (سمک عیار ۱۶۴) ، و نیز به معنی کودکی است

و بازی اطفال :

گفت و بچک خیر نداری تو که به گو باز گشت اجر گداز

شاهنامه ، تورانی ، آهسته

(شواهد نقل از فرهنگ فارسی) ، غلطان غلطان همی رود ، غلطان

(المعجم فی معاییر الشعار العجم ۸۴)

ص ۱۱۲ اس ۱۷ مع کل واحد سبعون ألفاً : عین این روایت در انبیاء غایب الدین ۳ ۲۴۶ و

حلیة الاولیاء (۱۳/۲) آمده است نیز در کتاب مستدراک در باب اولیاء

شاکر ، ج ۱ ص ۱۶۶ ش ۲۲ و ج ۳ ص ۱۵۶ ش ۱۰۶ و ج ۴ ص ۱۰۰

ص ۲۸۴ کتاب حاضر ، بدخلمون من اهل الجنة سبعون ألفاً

ص ۱۱۲ اس ۲۰ عثمان بن محسن السدی : در کتاب اشرف المجلدات مجلدی در باب

وی بسراخ نیز در باب انجذاب آمده است : در کتاب

ارضریف مجالفت عثمان بن محسن در کتاب

به سال ۱۲ ش از حلیة پیغمبر که در عهد شامه پیوسته

یکی از حکایات است در اعلام ۲/۴۳ و نیز در کتاب ۲۸۴

بدخلمون من اهل الجنة سبعون ألفاً

ص ۱۱۳ اس ۲ عیة الذین لا یتصرفون ولا یتکلمون ولا ینظرون : در کتاب

حاضر : يدخلون من امتي الجنة سبعون ألفاً ... : صحيح بخاری ۱۱/۴-۱۲ ،
 ۱۲۵ : مسند احمد ، چاپ احمد ، محمد شاکر ، ۱۴۹/۴ ، ۳۰۸/۵ ، ۳۱۳ :
 حلیة الاولیاء ۱۳/۲ .

ص ۱۱۳ اس ۵ زجر : فال گرفتن به مرغ (المصادر ۲۲) .

ص ۱۱۳ اس ۱۰ اقوالاً : در عربی « تولى » است ، رك : ص ۲۹۰ کتاب حاضر : تولى کردن .

ص ۱۱۳ اس ۱۲ لوقوتکم علی الله حق تو کلمه ... : در مسند احمد (۳۰/۱) آمده است :

نبی الله صلی الله علیه و سلم یتول لوانکم تتوکلون علی الله حق تو کلمه لرزقکم كما

یرزق الطیر تغد و خماصاً و تروح بطافاً (مسند احمد ، چاپ احمد ، محمد شاکر ،

۲۴۳/۱ ، ۳۱۳) : نیز رك : احیاء علوم الدین ۲۴۴/۴ : عوارف المعارف

(ملحق احیاء علوم الدین ۱۴۴/۵) .

ص ۱۱۳ اس ۱۱۳ کر شما بتعمیق توکل قیام کنی ، و از مخلوقات به خالق بازگردی ، و

چنانکه شرط توکل است کمر بندید ... : برای « شما » دوبار فعل مفرد

(قیام کنی ، بازگردی) و از ان پس فعل جمع (کمر بندید ، رضا دعید)

۴

آمده است .

ص ۱۱۳ اس ۱۵ چنانکه مرغمان در هوا و وحوش در زمین بی کسب روزی می یابند شما

نیز بیافتی : در این قسمت دو نکته قابل تأمل است یکی آوردن فعل مفرد

برای « شما » ، نظر مورد پیشین ، و دیگر استعمال صیغه « بیافتی » بمعنی و

بجای « بیابی » .

ص ۱۱۳ اس ۱۸ ان الله تعالی یأتی کل یوم برزقه : در مسند احمد (۱۹۸/۳) مذکورست :

فان الله عزوجل یأتی برزق کل غد .

ص ۱۱۳ اس ۱۹ ان الرزق لیطلب العبد كما یطلبه اجله : سیوطی (جامع صغیر ۶۷/۱)

و مناوی (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۸۶/۱) آورده اند : ان الرزق

لیطلب العبد أكثر مما یطلبه أجله .

ص ۱۱۵ اس ۴ تقلیب : زیر و رو کردن ، از حالی به حالی در آوردن ، دگرگون و واژگونه

دردن .

ص ۱۱۵ اس ۶ الذہیم انی اسلمت نفسی الیک و فوّضت امری الیک : سیوطی نیز در جامع صغیر (۴۸ / ۱) این را عیناً آورده است .

ص ۱۱۵ اس ۱۹ خلیل الله : منظور حضرت ابراهیم خلیل است . در قرآن مجید می خوانیم : و اتخذ الله ابرهیم خلیلاً ، سورة نساء (۴) آیه ۱۲۴ . « [ابراهیم] لاجل د در مرگ با عزرائیل ، و گفت : هل رأیت خلیلاً یقبض روح خلیله ؟ عزرائیل آمد گفت : هل رأیت خلیلاً یکره لقاء خلیله ؟ » (قصص الانبیاء ۷۶) .

ص ۱۱۵ اس ۱۹ ذبیح الله : منظور حضرت اسمعیل است (رک : قصص الانبیاء ۶۳ بعد) .
ص ۱۱۶ اس ۵ نمرود : پادشاهی که حکم کرد حضرت ابراهیم را در آتش بندازند (رک : قصص الانبیاء ۴۹ - ۵۹) .

ص ۱۱۶ اس ۵ لشکر تسلیمه حشر آورده بود : حشر گروه و لشکر غنیمت و برکت را گویند . در تاریخ بیہقی (ص ۱۲۰) آمده است : والی مرات وی را به حشر و مردم خویش یاری داد ، و نیز حشر یعنی دروغی که به بیگاری گرفته می شدند . در این جا ظهراً حشر آورده بود یعنی مملکت و مردم آورده بود چنان که در زبان مجاوره نیز هست : حشر کشیدند .

ص ۱۱۶ اس ۷ المعینت : در لغت بمعنی فراست و دلاوت و فطانت و در قرآن است : و المعینت نفیسی) . در شعر شیخ نجم الدین احمد بن محمد الطوسی (نقل از مجمع الشافعیة الکبری ۶ / ۲۳۸) این نامہ بکار رفته است :
وعدا عوالحکم المحقق دائماً حفری عن العالمات و العالمین
۱) نور رک : مجتمعی مینوی : بیت صدوری ۱۳۳۰

ص ۱۱۶ اس ۷ حسی من سؤالی تعلیمه بدجالی : در شرح توفی (۱۲۱ / ۳) آمده است : « قصة خلیل آتت له من عزرائیل او را گفت : خلیل منی است و منی منی . فلاقال فسئل راک قول حسی من سؤالی عامه بحال انی منی منی منی منی منی . ۲۵۰

ص ۱۱۶ اس ۱۶ اسما : عینی نام حیاتی است در حدیث که در آن از حیوان مرده نام برده است .

ص ۱۱۶ اس ۱۷ مسجد خنیف : در منی و نزدیک کعبه است .

ص ۱۱۷ اس ۹ علماء و حلیماء کادواک دکودوا اصنام : در حدیث عامه از ابی هریرة (۳۲۲ / ۲)

مذکورست : حکماء علماء کادوامن فقههم أن يكونوا أنبياء ؛ نیز رك : اتحاف السادة المتقين ۹/ ۶۴۹ وای در کتاب «حلماء» است و در ترجمه نیز « بردبارند » آمده . نیز رك : كشف الاسرار ، ج ۱/ ۴۷۱ .

ص ۱۱۷ س ۱۳ یا قوم اکثر راست میگوئی در دنیا بنامی میفکنید که در وی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع میکنید که نخواهی خوردن : در این جمله‌ها که خطاب به «قوم» است فعل گاهی مفرد (راست میگوئی ، نخواهی بودن ، نخواهی خوردن) و گاهی جمع (میفکنید ، جمع میکنید) آمده است ؛ رك : ص ۲۴۲ کتاب حاضر : اگر شما بتحقیق ... ، همچنانکه مرغان ...

ص ۱۱۷ س ۱۵ مرجع همد به اوست : یادآور این آیه شریفه است : انا لله و انا اليه راجعون (سورة بقره ۱۵۱/۲) .

ص ۱۱۷ س ۱۶ حدیث بنزر کوار صحیح : صحیح ، حدیثی است که سند او به روایت عدلی ضابط از مثل او متصل شده باشد و از شذوذ و علت سالم و ناقلان او معدل گشته باشند (نفائس الفنون ، نقل از لغت ناهه و فرهنگ فارسی) و نزد امامیه حدیثی است که سلسله سند آن بالصراحه یا بالنجوى به معصوم رسد و جمع روات آن سلسله در هر يك از طبقات موثق و عادل امامی باشند (ابن طاوس ، نقل از لغت ناهه و فرهنگ فارسی) و یا به عبارت دیگر حدیثی است که عادل و امامی بودن روات آن در هر طبقه و یا بعض آن مستند به ظنون اجتهادیه و استنباضیه باشد (فرهنگ فارسی) . و نیز نوشته‌اند : صحیح ... خبری است که سلسله سند توسط رجالی موثق و امامی مذهب به معصوم منتقل گردد . عامه صحت حدیث را عقید به عدم شذوذ نموده‌اند ولی خاصه (شیعه) این قید را شرط صحت نمی‌دانند . ابن حجر در شرح نخبه الفکر (ص ۱۲) فرموده : خبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط ، متصل الاسناد ، غیر معلل ولا شاذ ، هو الصحیح (علم الحدیث ۱۰۸ ، ۳ ح) .

ص ۱۱۷ س ۱۸ بسر نشود : بسر شدن یعنی به پایان رسیدن و بسر رسیدن و حانمه یافتن و حاصل شدن مقصود : « این کار بسر نشود تا خواجه از خود بدر نشود . . . (منتخب اسرار التوحید ۱۰۰) . در کلیات شمس (ج ۲ ب ۵۸۷۲) آمده :
بی‌همگان بسر شود بی تو بسر نمی‌شود
داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود

- ص ۱۱۸ س ۸ سَلَب: جامه درشت و نیز جامه‌های که در ماتم و عزا پوشند .
- ص ۱۱۹ س ۹ هر که برست بر استی برست و هر که بخست بدروغ بخست: در این جا آوردن دو فعل «برست» و «بخست» و تکرار آنها که سجعی بوجود آورده است شاید نمودار آن باشد که فعل دوم از مصدر «خستن» بمعنی مجروح کردن ، زخمی کردن و مجروح و زخمی شدن ، بیشتر به همین منظور ایجاد سجع آمده باشد (نیز رك : ص ۳۳۸ کتاب حاضر : هواپرست حسته و بسته باشد) .
- ص ۱۱۹ س ۱۱ علیکم بالصّدق فان الصّدق یهدی الی البر... : ان الصّدق یهدی الی البر و ان البر یهدی الی الجنّة و ان الرجل لیصدّق حتّی یکتب عنده صدیقا و ان الذّنب یهدی الی الفجور و ان الفجور یهدی الی النار و ان الرجل لیذنب حتّی یقتل عنده کذابا (جامع صغیر ۱: ۶۹) .
- ص ۱۱۹ س ۱۷ دران خلدوت بغار رفته ما سیدوزخه سار در پنهان کار درمن آمد: اشاره است به قضیه پنهان شدن پیغمبر و ابو بکر در غار ا رک - قصص الانبیاء ۴۲۱ .
- ۴۲۲ : ص ۳۱۱ کتاب حاضر : بار غار .
- ص ۱۲۰ س ۱ اذ ان الصّدق امانه و الذّنب خبیثه : در سند احمد ۱: ۲۰۰ آمده است .
- فان الصّدق ضمانة و ان الذّنب ربهه .
- ص ۱۲۰ س ۴ فصیح: نصیحت کردن (المصادر ۲: ۲۲۹) .
- ص ۱۲۰ س ۲۱ چنانکه آن سه شخص در غار شدند... : اشاره است به ماجرای اربعه کبار قرآن (سوره کهف ۱۸) آیه ۱۰ تا ۱۳ آن آمده است: «... و لما سمعوا الذّکر انقلبوا علی ارجابهم الرّاقیم کانوا من آیاتنا عجیبا . . . کایت السّجّات رفیم الی انزلنا من السماء ماء فاریقهم فیه غاری یثاب یروند ان باران فرو ایستاد بر آن در غار و در آنجا از آن سه کوه درافتاد و دعای غار را بگرفت و ایشان در وقت آن که در غار بودند از آن کوه خدا پناه بردند و با خود گفتند که هر يك از ما در غار است و ما را در غار خالی برای خدا بگویند و آن را سقیع سازیم تا خدا ما را از غار بیرون آورد» (سوره کهف ۱۸ تا ۲۵) .
- آنگاه هر يك واقعه‌ای را از سر گذشت خود بدهی یاد افتاد و پس از آنکه در غار نماند از سنگ بشکست و بوقادتا سه انجام اجابت نمودند (سوره کهف ۲۵) .

ص ۱۲۰ س ۲۲ هر کسی راستی بگوئیم قما بپرکت راستی ازین جای نجات یابیم : فعل جمع (بگوئیم ، نجات یابیم) که دوبار کلمه « هر کسی » آمده است در خور توجه است (رک : ص ۲۶۰ کتاب حاضر : هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند) .
ص ۱۲۱ س ۳ قد افلح من صدق : در مسند احمد (۱۶۲/۱) و سنن ابی داود (چاپ ۱۳۵۴ هـ :
۱۰۶/۱) آمده است : قد افلح ان صدق ؛ و در موطأ (۱۷۵/۱) افلح الرجل ان صدق ؛ افلح و ابیه ان صدق ، دخل الجنة و ابیه ان صدق (سنن ابی داود ۱۰۷/۱) :
افلح ان صدق (بخاری ۱۸/۱) .

ص ۱۲۱ س ۱۴ الصبر نصف الايمان و اليقين الايمان كلمة : سیوطی در جامع صغیر (۴۱/۲) و مناوی در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۱۰۲/۲) ابن حدیث را آورده اند .
ص ۱۲۲ س ۱۶ ما وضع لبنته علی لبنته و لا خشبة علی خشبة : در صحیح بخاری (۹۸/۴) نیز مذکور است : قال ابن عمر : والله ما وضعت لبنة علی لبنة ولا غرست نخلة منذ قبض النبي صلى الله عليه و سلم . اما این جا منظور روایتی است که در احیاء علوم الدین (۲۱۵/۳) آمده : توفي رسول الله (ص) و ما وضع لبنة علی لبنة ولا قصبه علی قصبه ؛ نیز رک : احیاء ۲۳۶/۴ و اتحاف السادة المتقين ۳۶۲/۹ .

ص ۱۲۴ س ۱۹ چون بینند ساکن شود : ساکن شدن به معنی آرام گرفتن و تسکین یافتن است و یاد آور اصطلاحی از صوفیه است : «سکینه بمعنی آرامش و وقار است که در دل سالک بعد از وصول و اطمینان خاطر به حق حاصل می شود بحکم «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» (شرح منازل السائرین ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۲۴) .

ص ۱۲۵ س ۴ ان المؤمن ليعلم يقيناً ان ما أصابه لم يكن ليخطئه... : در مسند احمد (۳۱۷/۵) آمده : قال تعلم ان ما أخطأك لم يكن ليصيبك و ما أصابك لم يكن ليخطئك ؛ و نیز : عن النبي صلى الله عليه و سلم قال لكل شيء حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الايمان حتى يعلم ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطاه لم يكن ليصيبه (مسند احمد ۴۴۱/۶-۴۴۲) . لا يبلغ عبد حقيقة الايمان حتى يعلم أن ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطاه لم يكن ليصيبه (مجمع الزوائد ۵۸/۱) : نیز رک جامع صغیر ۸۱/۱ .

ص ۱۲۶ س ۴ فرغ لی بیتاً اسکنه : در کشف الاسرار (۳۷/۴) آمده است : « به داود پیامبر وحی آمد که : یا داود طهر لی بیتاً اسکنه ، یا داود خانه‌ای که میدان مواصات مارا شاید پاک کن و از غیر ما با ما پرداز . داود گفت : خداوند ا و آن کدام خانه است که جلال و عظمت ترا شاید ، گفت : دل بنده مؤمن ، یا داود انا عندالقلوب المحمومة . »

ص ۱۲۶ س ۱۱ جز از غیب نشنود : جزاز (= حر) در دیگر کتابهای قدیمی نیز هست . فردوسی گوید :

جز از دختر من پسندش نبود

و خوبان کسی از منندش نبود

(شاهنامه ۳/۵۴۱)

جز از شاه یا خوارمایه سپاه

نید باعداری بدان درگاه

(شاهنامه ۲/۱۱۹۲)

(نقل از شاهنامه و دستور ۳۳۳-۳۳۴)

در قابوس نامه نیز آمده است : « این همه نشان دویی است و هر چه زنی در دوی دارد جز از خدای ، (قابوس نامه ۱۲) . اینها شهادت دایم حق است و هر چه جز از حق است (قدوس نامه ۱۶) . »

ص ۱۲۷ س ۴ از لمة شیطان جمله مدعی باز سیار د : در مصباح الیهدایه ۴/۱۰۴ آمده است : « و لمة شیطان ، بکار رفته و آقوی همایی در توضیح معنی لمة آمده است . لمة : اسابت فلاذا من الجن لمة وهو المس والشیء القویل و غیره و لمة : لمة شیطان . ام یکن الالکمة حاله حیوان . مصباح الیهدایه ۴/۱۰۴ . در شرح الیهدایه ۴/۱۰۴ صفحه ۱۳۵ کتاب - اسب - و سوسه شیطان ، « لمة : الشیء القویل و غیره . شاعران بجای لمة شیطان و لمة ملاک است . در شرح الیهدایه ۴/۱۰۴ . قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم ان الشیطان لمة یأخذ من لمة شیطان فایعد بالشیء و یعدیبه الحقی و الشیء المذموم . فمن وجد ذات فلیعلم انه من لمة فلیجهد ان یشرف و یذلل . فیقول فی نفسه انی لمة شیطان و انفسه سودیة بقوله ۳۵۲ . در شرح الیهدایه ۴/۱۰۴ کتاب - اسب - و لمة شیطان . لمة : لمة شیطان و لمة شیطان و لمة شیطان . در شرح الیهدایه ۴/۱۰۴ کتاب - اسب - و لمة شیطان . »

مثنوی ۹۴) مبتنی بر همین حدیث است :

همچنان که وسوسه و وحی است هر دو معقولند لیکن فرق هست

ص ۱۲۷ اس ۱۰ رُوْحِهَا : روح بمعنی آسایش است .

ص ۱۲۷ اس ۱۲ من اصبح وقشعبت هموم قلبه لايسالى الله فى اى واد اهلكه : رك : ص ۳۱

کتاب حاضر و نیز ص ۲۸۰ : من اصبح وجعل همومه هما واحداً ...

ص ۱۲۷ اس ۱۴ التناعت مال لاينشد : سيوطى نیز در جامع صغير (۷۴/۲) آن را آورده است .

القناعة كنز لا يفنى (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱۲۸/۲) . القناعة مال

لا ينفد و كنز لا يفنى (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱۲۹/۲) . مولوى گوید :

گفت پیغمبر قناعت چیست گنج گنج را تو و نامی دانی ذرنج

(مثنوی ۲/۶۲)

آقای فروزانفر نوشته اند : این جمله بر وفق نقل سیوطی در جامع صغير

به امیر مؤمنان عالی علیه السلام نیز نسبت داده شده است ، شرح نهج البلاغه طبع

مصر ج ۴ ص ۳۹۹ و ۵۲۸ (احادیث مثنوی ۲۲-۲۳) .

ص ۱۲۷ اس ۱۸ نسیم : جست و جو کردن ، دم زدن و جستن . «گفت : یکی شنبزه را بنیم و

از مضمون ضمیر او تنسیم کنم» (کليلة و دمنه ۱۰۰/۱۰) . «و وصایت نمود که

پیوسته پیش ملك باشد و از آنچه در باب وی رود تنسیم می کند و او را می آگاهاند ،

(کليلة و دمنه ۱۴۹/۱۵) . « تنسیم : اصل معنی آن نسیم را استنشاق کردن و

نفس زدن و در هوا بو کشیدن است و مجازاً خبر جستن و اطلاع حاصل کردن ،

(مجتبی مینوی ، کليلة و دمنه ۱۰۰/۷ ح) .

فهم ترا از سطور لوح نفحص وهم ترا از بهار غیب تنسم

(دیوان مختاری غزنوی ۳۳۲ ، به نقل مجتبی مینوی ، کليلة و دمنه ۱۰/۲۹۸ ح)

ص ۱۲۷ اس ۱۹ ان لربكم فى ايام دهركم نفحات ... : سيوطى آورده است : ان لربكم فى

أيام دهركم نفحات فتعرضوا له لعله أن يصيبكم نفحة منها فلا تشقون بعدها ابداً

(جامع صغير ۸۰/۱) . یاد آور این حدیث نیز هست : اطلبوا الخير دهركم كله

و تعرضوا للنفحات رحمة الله فان لله نفحات من رحمته يصيب بها من يشاء من عباده

و سلوا الله تعالى أن يستر عوراتكم و أن يؤمن روعاتكم (جامع صغير ۱/۳۶) .

مولوى گوید :

گفت پیغمبر که نفجتهای حق اندر این ایام می آرد سبق
(مثنوی ۲۰/۵۱)

حدیث ذیل مراد است : ان لربکم فی ایام دهرکم نفجات الا فتعرضوا لها.
(حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۲۲۱ و ج ۳ ص ۱۶۲ و احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۱۳۴
و ج ۳ ص ۷ و فتوحات مکیه ج ۱ ص ۲۴ ، نقل اراحدیث مثنوی ۲۰) .
ص ۱۲۸ س ۳ شُح : « الشح : بخیلی کردن و حریص شدن » (المصادر ۳۷۵) حنی دیگر
(المصادر ۹۷) به همین معنی با فتح اول شحیح (ص ۲۰۴ کتاب حنی) از
همین ماده است .

ص ۱۲۸ س ۳ ثلاث مهلكات شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه : سیوین آورده
است : ثلاث منجیات خشیقاته توالی فی السوء و العلامیة و العدل و العین و العین
و القصد فی الفقر و العنی و ثلاث مهلكات هوی متبع و شح مطاع و اعجاب المرء
بنفسه . نیز نقل کرده است : ثلاث مهلكات و ثلاث منجیات و ثلاث توالی و ثلاث
درجات فاما المهلكات فشح مطاع و هوى [متبع و اعجاب المرء بنفسه و شح مطاع و
فالعدل فی الغضب و الرضا و القصد فی الفقر و العین و حسیفة فی العین و العین و
العلامیة و أما الکفارات فانتظار الصلاة بعد الصلاة و السماع للقرآن و الصلاة
نقل الاقدام الی الجماعات و أما الدرجات و طعم الطمأنینه و سماع القرآن و سماع
بالمیل و الناس نیام الخانع صبر ۱۱۵/۱ نیز در کتاب حنی ص ۲۰۴ کتاب حنی
دوای گوید :

این سلاح عجیب من سدای فقر است
عین آن که در حنی ص ۲۰۴ کتاب حنی

آقای فورانفر ، هفتتهدیه ای که در کتاب حنی ص ۲۰۴ کتاب حنی
مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و العین و العین و العین و العین و العین
العلامیة و القصد فی الفقر و العین و العین و العین و العین و العین و العین
ص ۲۴۳ و بر حذف اول دو بیت هفتتهدیه اولیاء ج ۳ ص ۱۶۲ و ج ۳ ص ۱۶۲
شهران ج ۱ ص ۷۶ و نقل اراحدیث مثنوی ۲۰/۵۱ کتاب حنی ص ۲۰۴
کتاب حنی و احیاء علوم الدین ۱۵۱ .

ص ۱۲۸ س ۵ اذا اراد الله بعبيد خيراً بصّره بعيوب نفسه: سيوطي آورده است: اذا اراد الله بعبيد خيراً فقهه في الدين وزهده في الدنيا و بصره عيوبه (جامع صغير ۱/ ۱۴).
« پیغمبر گفت عمّ: اذا اراد الله بعبيد خيراً بصره بعيوب نفسه و عيوب الدنيا (كشف المحجوب ۹۶، ۲۴۷) .

ص ۱۲۸ س ۷ رجز: پلیدی و کنایه: در قرآن مجید مکرر آمده است .

ص ۱۲۸ س ۷ رجز: شاید رجز (به کسر اول یا ضم اول و سکون دوم و سوم است) که اسم مصدر عربی است بمعنی پلیدی و بت پرستی (فرهنگ فارسی) . در قرآن مجید نیز آمده است: والرجز فاعجر (سوره مدثر ۵/۷۴) رك: كشف الاسرار ج ۱۰ ص ۲۷۶، ۲۸۱: « و از بدنامی دوری حوی ، و از آله دگی گریز و بزهکاری را فرابره .
ص ۲۸ س ۷ ذکس: شوخ کن شدن (المصادر ۲۹۹) .

ص ۱۲۸ س ۹ من طلب وجد وجد: در دیگر کتابها نیز آمده است و در شمار امثال است: من طلب شيئاً وحده (منسوب به عامر بن الطرب، مجمع الامثال ۶۴۰) . «حنید گفت رض: من طلب وجد» (كشف المحجوب هجویری ۵۴۰) .

شنیدم که حوینده یا بنده باشد بمعنی درست آمد این لفظ باری

(دیوان فرخی ۳۷۳)

عز که چیزی جست بی شك یافتار چون بجد اندر طلب بشتافت او

(مثنوی ۲۲۹/۱۳ ، نقل از احادیث مثنوی ۷۷)

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت حوینده یا بنده بود

(عز لوی)

چنین زد مثل شاه گویندگان که حویندگانند یا بندگان

(نظامی)

تا مثل باشد که عز حوینده ای یا بنده است عز چه جوید خاطرت هم در زمان یا بنده بود

ابن یمن الامثال و حکم ۵۹۲/۲-۵۹۳ ، نیز رك: ص ۲۹۳ کتاب حاضر)

ص ۱۲۸ س ۱۴ يكفیک من الدنيا كذا الراكب: مناوی آورده است: يكفیک من الدنيا ما يسد

جوعتك (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغير ۲/ ۲۰۸) .

ص ۱۲۹ س ۱ عقیده: راه دشوار و گردنه را در کوه گویند و نیز کنایه از کاری سخت و مشکل .

ص ۱۲۹ س ۹ برینش: مرکب از: برین (اسم از بریدن) + ش اسم مصدر، بمعنی قطع: «پس جسم آن بود که چون درازی بنهی اندروی درازی دیگر یابی برنده ورا بقاءمه و درازی سوم بر آن هر دو درازی بر قائمه ایستاده، هم بر آن نقطه که برینش پیشین بروی بود» (ابن سینا، دانشنامهٔ علائی، بخش دوم، تصحیح دکتر محمد معین، ص ۱۲-۱۳). «پس پدید آمد که حرکت اندر زمان بود، و نشاید که حرکت قسمت نپذیرد و الا مسافت و راه ناقصت پذیر بود، و پدید کردیم که این محال است و نشاید که زمانی بود ناقصت پذیر، والا اندروی برینش راهی بود ناقصت پذیر» (ابن سینا، ایضاً ۱۲۸).

دلی باید اندیشه را تیز و تند برینش نیاید از شمیر آمد

(نظامی گنجوی، فرخنگ سروری)

«آدم از منصوصات اصول مقرر کرد و روش آخرت و عالم غیب از روی که عقل (ظ: عقل را) از برینش آن راه مجمل نبود...» (بهاء و ادیب، سروری ص ۱۵۳؛ شواهد نقل از اسم مصدر، حاصل مصدر ۴۵-۴۶، آقایی و وراثت در شرح «برینش» نوشته‌اند: «به ضم اول اسم مصدر است از بریدن، آندرج و مشهور و متداول «برش» است و این استعمال از جهت قدرت اندر مصدر است در زادالمسافرین از تألیفات ناصر سرو که هنوز در تعمیرات نامعلوم است قرای کوهستان بشرویه به گوش می‌خورد، معارف بهاء و ادیب ص ۳۸۱).

ص ۱۲۹ س ۱۰ پیوندش: بمعنی پیوستگی، در دیگر متنی به استعمال شده است که میان چهارانهات فرجه یافتاده است از بند پیوندش و شواهد معنی یافتاده است» (محمد بن سراج و شب بوری، شرح فیهما فیها فی علم الفقه ص ۴۹ آ و ب، نقل از اسم مصدر، حاصل مصدر ۳۲).

ص ۱۲۹ س ۱۲ تحلیل محاسن دادگشت مکرر: تحلیل محاسن دادگشت مکرر در دستان را اما تحلیل محاسن با تحلیل احدی سراج و ادیب و در میان انگشتان در میان محاسن که در این است برای رساندن به هر دو انگشت و یافت وی را و سو می‌دادم تحلیل محاسن و این معنی که در معنی آن است و محاسن را خلال کرد از آن معنی سالف قشیر به ۱۲۸).

ناخنان پیرز جربی بن مہ بسکہ تخلیل لحيہ گاہ وضو
(دهخدا ، فرهنگ فارسی)

در اینجا تخلیل مجاسن اختصاصی به وضو ممکن است نداشته باشد .

ص ۱۲۹ س ۱۳ در جمله دنیا فیه فاضل لباس داشت نه از همه جهان خاندای: فاضل ظاهراً در این جا بمعنی زاید و اضافه است: « آنچه فاضل و زیاد آمد با او ردگردانیدند و او را بارکشودند » (ترجمه تاریخ قم ۱۶۱ ، نقل از لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی) .

ص ۱۲۹ س ۱۵ تفرید: در لغت یعنی یگانه کردن و یگانه خواندن و کناره گیری کردن و تحقیق بنده به حق بطوری که - حق عین قوای بنده باشد و مصداق حدیث کنت له سمعاً و بصراً . . . واقع شود» (تعریفات جرحانی ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۱۶۴) .
«تفرید از فردست فرد کسی است که یگانه باشد و تفرید آن است که از اشکال خود فرد گردد یعنی از امثال و اقران خود فرد گردد و با هیچ انسان نیاراند چنان که مجنون که از محبت لیلی با وحوش و سباع مجانست گرفت و از مردمان نفرت گرفت . و بالجمله سر در هیچ کس نبندد و نفس خود را منفرد دارد و در احوال نیز منفرد باشد یعنی احوال انبیاء و صدیقان بر او پدید آید و از خلق منعزل شده و اشارات دل خود را متوجه حق کند و بحق کند و از حق کند و تفرید بعد از تفرید است زیرا تفرید انقطاع از اغیارست و تفرید افراد حق است به ایشار و کسی که منحصرأ اشاره به حق کند از مخلصان است و کسی که اشاره او از حق باشد از مبالغان است قسم اول اخلاص در اعمال است و قسم دوم رؤیت فضل الهی است و قسم سوم غیبت از نفس است و عهد در مقام تفرید از احوال خود چنان باشد که خود را هیچ حال نداند و در افعال نیز یگانه باشد و خلق را مراعات نکند و عوض را ملحوظ ندارد و تفرید در احوال آن باشد که تنها محول الاحوال را نگردد نه خود احوال را» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۱۳ - ۱۱۴ ، با استفاده از اللمع ۳۴۸ ، شرح تعرف ۲۱/۴ ، شرح کلمات با باطاهر ۲۲۲ ، نفحات الانس ۱۲۰ ، شرح منازل السائرین ۲۲۳) . در اللمع (ص ۳۴۸) آمده است: « و التفرید افراد المفرد برفع الحدث و افراد القدم بوجود حقایق الفردانية ، قال بعضهم

الموحدون لثمن المؤمنین کثیر و المفردون من المؤمنین قلیل .»

ص ۱۲۹ س ۱۸ کیتان : رك : ص ۲۰۶ كتاب حاضر : صلوا على صاحبكم

ص ۱۳۰ س ۵۴ بیت دینار معلوم بود: « معلوم بود » بجز آنچه در ص ۲۸۱ كتاب حاضر

(طلب درویشی کردی بی معلوم) اشاره شد ، شاید بتوان گفت در این جا بمعنی

« موجود بود » است . « حسن گفت چون شیخ این اشارت یافت در « ملت خریبه

يك تاه نان معلوم نبوده است » (اسرار التوحید ۱۷۸) ، من قصه یا او تقریر کردم به

شیخ چنین فرموده است و هیچ وجه معلوم نیست « (اسرار التوحید ۲۹) .

رك : ص ۲۸۱ كتاب حاضر .

ص ۱۳۰ س ۷ دیگر باره معاودت کرد : معاودت کردن بمعنی تکرار کردن است و

تا رسیدند به نام کوی که آن حرکت غریب معاودت کرد .

(۱۲۲) . در آن در دسر او برفت ، و به معالجه محتاج یافتند و

(چهار مقاله ۱۲۵) .

ص ۱۳۰ س ۱۹ سیر و اسبق المفردون : و آن که از سیر و اسبق و اسبق و اسبق

لقوله عم سیر و اسبق المفردون « (كشف الرجوع ص ۴۷۲) .

سبق المفردون بر وید که «فردان بر ما سبقت گرفتند» (كشف الرجوع ص ۴۷۲)

ص ۱۳۰ س ۲۴ عبد اللہ بن عمر : عبد اللہ بن عمر بن الخطاب که در

و در فتح مکه حاضر بود و عدت مشرک سال از اسلام رفتی .

در گذشت ، از او ۲۶۳۰ - حدیث در صحیحین .

از الاعلام در کتب ۲ / ۱۵۷۰ : ابی رك : ص ۲۴۲

ص ۱۳۱ س ۱۰ او کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاذخر سببا بعدد

بهر آمده است : « این راه بر همه است عبودت است .

و در مکتب او از دنیا چیزی نماند .

سالی از غایب و سبب لایحی .

ص ۱۳۲ س ۵ سبقتی سوره هود : به حدیثی که در

سبقتی هود و او را سبقتی سبقتی .

سبقتی آورده است .

من المقدم . سبقتی سوره هود و او را سبقتی سبقتی .

کورت و سأل سائل . شیبتنی هود و اخواتها ذکر یوم القيامة و قصص الامم . شیبتنی هود و اخواتها وما فعل بالامم قبلي . شیبتنی هود و اخواتها . شیبتنی هود و اخواتها الواقعة والحاقة و اذا الشمس كورت . شیبتنی هود و الواقعة والمرسلات و عم يتساء لون و اذا الشمس كورت (جامع صغير ۲/۳۴) . هجویری نوشته است : ه و نیز گفت پیغمبر عم شیبتنی سورة هود شنیدن سورة هود مرا پیر گردانید و گویند این ازان بود که اندران سوره حاصل است فاستقم كما امرت و آدمی عاجزست از استقامت به امور حق از آنچه بنده بی توفیق حق هیچیز نتواند کرد چون گفت فاستقم كما امرت متحیر شد که گفت این چگونه خواهد بود که من به حکم این امر قیام توانم کرد از رنج دل قوت از وی بشد رنج بر رنج زیادت شد . روزی اندر خانه خود برخاست و دستها بر زمین نهاد و قوت کرد تا ابو بکر رض گفت این چه حالت است یا رسول الله و تو جوان و تن درست ! گفت : سورة هود مرا پیر کرد یعنی سماع این امر بردلم چندان قوت کرد که قوتم ساقط شد . « (کشف المحجوب ۵۱۵) .

ص ۱۳۲ س ۸ قل آمنت بالله ثم استقم عليه : سیوطی در جامع صغير (۲/۷۳) و بناوی در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغير ۲/۱۲۷) آورده اند : قل آمنت بالله ثم استقم : نیز رك : احياء علوم الدين ۳/۱۰۹

ص ۱۳۳ س ۴ استقيموا ولن تحصوا : سیوطی آورده است : استقيموا ولن تحصوا و اعلموا ان خير أعمالكم الصلاة و لا يحافظ على الوضوء الا مؤمن (جامع صغير ۱/۳۳) . « استقيموا ولن تحصوا : استقامت گیرید و بر حال باشید . » (کشف المحجوب ۲۵۷) : نیز رك : مسند احمد (۵/۲۷۷ ، ۲۸۰) و موطأ (۱/۳۴) .

ص ۱۳۳ س ۹ خير الاعمال ادومها وان قل : در مسند احمد (۲/۳۵۰) آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اكلفوا من العمل ما تطيقون فان خير العمل ادومه وان قل : نیز رك : صحيح بخاری (۴/۳۵ ، ۱۲۴) : ان احب الاعمال الى الله مادام (ادومها الى الله) و ان قل : (ايضاً ۱/۱۷) .

ص ۱۳۳ س ۱۰ ايموت الرجل على ما عاش عليه ويحضر على ما مات عليه : جمله اول در كشف الاسرار (۱/۵۸۶) و عين روايت مذکور در متن در همان كتاب (۳/۵۹۵) از قول رسول اکرم آمده است .

ص ۱۳۴ س ۶ طوبی لمن شغلته عیبہ عن عیوب الناس : سبوحی آورده است : طوبی لمن شغلته عیبہ عن عیوب الناس وأنفق الفضل من ماله وأمسك الفضل من قوله ووسمته السنة ولم يعدنها الى البدعة (جامع صغیر ۲/۴۶) . طوبی لمن شغلته عیبہ عن عیوب الناس (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۰۸) . دولوی گوید : ای ندانسته تو شر و خیر را امتحان خود را کن آنکه غریب امتحان خود چو کردی ای فلان فارغ آیی ز امتحان دیگران (مثنوی ۳۳۲/۱۳ ، نقل از احادیث مثنوی ۹/۱۰) . میرزاک : احیاء علوم الدین ۱۴۸/۳

ص ۱۳۴ س ۱۲ اخوافل : جمع ذفله و آن عبادت و نمازی است که واجب بر مسلمانان است . ص ۱۳۴ س ۱۷ انور الحکمة الجوع : در احیاء علوم الدین (۳/۱۸۴) عین این حدیث آورده است و نیز یاد آور این روایات است : وضعت الحکمة و العلم فی الجوع . و ما یخرج الزاهدین حکمة (احیاء علوم الدین ۳/۱۸۳) .

ص ۱۳۴ س ۱۹ چپله دارد : چپله مدت چهل روز که درویشان در گدای شبانه میگردانند و ریاضت کشند و بهله دانش بر داجتن به این رسم و عادت در میان ایشان است .

ص ۱۳۴ س ۲۰ عبدالله مسعود : اذاعة ابی است و عبدالله بن مسعود منقول است از ابی عبدالله حضرت رسول و جزء قراء نخستین بوده است . در ص ۳۰۳ کتاب احیاء علوم الدین

ص ۱۳۴ س ۲۱ ان هذا الدین متین فاعمل فیما در فی : سیوطی آورده است که در حدیثی از ابی بن کثیر (مؤلف و غایب) به بر اقول ان هذا الدین متین فاعمل فیما در فی . و فی حدیثی دیگر قطع و لا یتیرا البقی (جامع صغیر ۱/۱۴۰) . ان هذا الدین متین فاعمل فیما در فی . کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱/۱۰۹ . در حدیثی دیگر در احیاء علوم الدین (۴/۷۹) آمده است که میرزاک از حدیثی نقل کرده است .

ص ۱۳۴ س ۲۲ پی رسول صلی الله علیه وسلم عن فضل و فضل و غیره . حدیثی از ابی عبدالله است . در حدیثی دیگر از ابی عبدالله (۲۰/۳۲۷) آمده است که ان الله یسخر لکم قیل و قدر و الله یسخر لکم قیل و قدر و الله یسخر لکم قیل و قدر . نور تک : مجموع حدیثی ۳/۱۲۵ . و فی حدیثی دیگر از ابی عبدالله (۲۰/۳۲۷) آمده است .

ص ۱۳۵ س ۱ واقعات: جمع واقعه، « واقعه عبارت از امور غیبی است که برای اهل خلوت آشکار شود و اگر در حال حضور باشد مکاشفه گویند و از جمله واقعات بعضی صادق و بعضی کاذب باشد همچنان که منامات. و بالجمله واقعه آن چیزی است که ساکن در اثنای ذکر بیندود در اثنای استغراق حالش با حق بیند بنحوی که غایب شود از او محسوسات و آن بین نوم و یقظه است که مکاشفه هم نامند و آنچه فرود آید در دل نیز واقعه گویند. عطار گوید:

هر روز غم عشقت بر ما حشر انگیزد صد واقعه پیش آرد صد فتنه برانگیزد» (مصباح الهدایه ۱۳۴، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم ۱/۲، ۱۴۸، اصطلاحات شاه نعمه الله ۱۲، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۰۸). در صفحه ۱۲۵ کتاب حاضر نیز آمده است: «چون مرید صاحب واقعه گردد از هر قدمی ویرا فتوح پیدا گردد.»

ص ۱۳۵ س ۱-۲ مرید باید که... اما واقعات پیوسته بر رای پیر مشفق عرضه میکنند و الیهام ملکی را از وسوسه شیطنانی نگاه میدارد: دو فعل اخیر (عرضه میکند، نگاه میدارد) ظاهراً بجای آن که بصورت التزامی بکار رود، صورت اخباری دارد.

ص ۱۳۵ س ۱۲ الیهام ملکی را از وسوسه شیطنانی نگاه میدارد: نگاه داشتن در این جا بمعنی محافظت کردن است.

ص ۱۳۵ س ۱۲ تمکین: تمکین در لغت بمعنی دست دادن، به فرمان بودن، احترام و توانایی است (فرهنگ فارسی). در اصطلاح تصوف « بنده مادام که در ارتقا است صاحب تلوین است و موقعی که واصل شد و در جنب جبروت الهی جای گرفت صاحب تمکین است... در ریاض العارفین است که تمکین صفت اهل حقایق است. در کشف اصطلاحات الفنون و العلوم است که تمکین زوال بشریت است که آن را مرتبت فنا و فقر گویند. ابن عربی گوید تمکین حال اهل وصول است. هجویری گوید تمکین عبارت از اقامت محققان است اندر محل کمال و درجت اعلی و اهل مقام از مبتدیانند و اهل تمکین از منتهیان. مقامات منزل راه است و تمکین قرار در پیشگاه الهی، آب تا در رود است روان است و چون به دریا رسد قرار گیرد و متمکن متردد نباشد و از حالی به حالی نگردد بلکه رخت یکسره به حضرت برده و اندیشه غیر از دل سترده نه معاملتی رود بر او که حکم ظاهرش بدل کند و نه حالی یابد که حکم باطنش متغیر گرداند بحکم «فاخلع نعلیک» اسباب تلوین از وی اسقاط کند. و بعضی گویند تمکین

رفع تلوین است . در شرح منازل است که تمکن فوق و بالاترست از طمأنینت
زیرا تمکین اشارت است به نهایت استقرار عبد . « (فرہنگ اصطلاحات عرفانہ
۱۱۷-۱۱۸ ، نقل از کشف المحجوب ۴۸۶ ، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم
۱۳۱۰/۲ ، اللمع ۳۶۶ ، رسالۃ قشیریہ ۴۱ ، ریاض العارفین ۳۸ ، شرح منازل
السائرين ۱۸۸) نیز رك: تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۱ . در رکن سوم : قسم دوم ،
مرتبہ ہفتم کتاب حاضر از « تمکین » سخن رفته است .
گاہ آن بود گہ این بود پایان تو تمکین بود

لیکن بدین تلوینها مقبول و راحت ہی کند

(کلیات شمس ج ۲ ب ۵۷۴۴)

ص ۱۳۹ س ۷ شوقنا کہ فلیم قشتاقوا: در تذکرۃ الاولیاء (۴۱/۱) در باب سائک دیار
آمده است : « گفت در تورات است و من خواہدہام کہ بحق تو اللی من توید
شوقنا کم فلم تشتاقوا زمرنا کم فلم ترقبوا . سوق آوردم شما مشتاق نگشتید سماع
کردم شما رقص نکردید . »

ص ۱۳۹ س ۹ شرف سافر کہ چہ سادہ رود زود سادہ شود: مانده بمعنی خستہ و اوفتہ کہ در دیار
حوارد این کتاب ہم آمده در لہجۃ مردم خراسان نیز بہار رود و مانده شد
یعنی خستہ شدن و از پا در آمدن . مانند کنی بمعنی خستگی از عمیق کلمہ سادہ
، خصوصاً در گرمایہ از پس جماع و مانند کنی حرارت غریبی را ہمراہ 55a
ترجمۃ تقویم الصحہ) . تا تن از ماندگی و سادگی بر آید و قدرت و روی
بیارا د (61b) ایضا ، ترجمۃ تقویم الصحہ ، یہ فلم نہ یسندہ این سادہ
دانشکدہ ادبیات مشہد ج ۱ ش ۱ س ۳۱ : در کلیات شمس ج ۲ ب ۵۷۴۴
آمده :

آن سگ بود دو بیہدہ خرید بہ پیش ہم دری

و آن سگ بود در اندکین سادگی

:

آن قدح سادہ مدہ دم مدہ و در سادگی

ہم (۱) ج ۲ س ۱۰۰ : در کتب سادگی

۵۷۴۴

خداش را کہ ارش ہی اور و کن کند

اسدی سادگی سادگی سادگی سادگی سادگی

مست گشتی توهمانا کز ره دور آمدی مانده ای دانم، بیابنشین و بر چشم نشین
(دیوان فرخی ۳۰۲، چاپ عبدالرسولی)

ص ۱۴۰ س ۱۶ خرابیات: جمع خرابه بمعنی میکرده و مرکز فسق و فساد و فاحشه خانه . در
تصوف: حد و مرتبه سالک در بی اعتنائی به رسوم و آداب و عادات . این اصطلاح
در شعر فارسی از طرف قلندریه رسوخ کرده است و به معانی مذکور کلمه جمع
بجای مفرد بکار رفته (فرهنگ فارسی) نیز رك: فرهنگ اشعار حافظ ۱۰۱-۱۲۱:
دکتر زرین کوب: «خرابیات»، مجله یغما، سال هیجدهم (۱۳۴۴) ، ش ۵ ص
۲۲۵-۲۲۹: فروزانفر: کلیات شمس ۵۲۲/۷ .

ص ۱۴۰ س ۲۲ من اشتاق الی الجنة سارع الی الخیرات: سیوطی آورده است: من اشتاق الی
الجنة سارع الی الخیرات و من أشفق من النار لهی عن الشهوات و من ترقب الموت
هانت علیه اللذات و من زهد فی الدنيا هانت علیه المصیبات (جامع صغیر ۲/۱۴۶).
من اشتاق الی الجنة سابق الی الخیرات (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر
۲/۱۶۴).

ص ۱۴۱ س ۸ شوق... حافظ و محو کن برید است: محو از اصطلاحات متصوفه است در مقابل
اثبات . بطور خلاصه «محو» یعنی ستردن و پاک کردن بدیها از خویشتن و گستن
از آفریده ها و سرانجام فانی شدن در ذات حق . در کتاب حاضر (رکن چهارم:
باب دوم، سؤال سوم) راجع به محو و اثبات سخن رفته است . در عبارت منظور
«محو کن» بمعنی «محو کننده» ظاهراً به این معنی است

ص ۱۴۱ س ۹ بواسطه شوق او امر او بکشید: «کشیدن» در این جا ظاهراً بمعنی فرہان برداری
و تحمل کردن است .

ص ۱۴۱ س ۲۰ هر که بما مشتاق است ما بوی مشتاق دریم: الاطال شوق الأبرار...:
یادآور این بیت حافظ است:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(دیوان حافظ ۱۴۰)

در احیاء علوم الدین (۳/۳۳۵) آمده است: لقد طال شوق الأبرار الی لقائی

و انی الی لقاءهم اشد شوقاً .

ص ۱۴۱ س ۲۲ قما بیخ کسل و عرق امل سوخته گردد: در این جا نیز جمله دارای دو قرینة
سجع است مثل (ص ۱۴۱) : «تا مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوئاق
مقصود رسد .»

ص ۱۴۲ س ۱۷ عجبت لغافل و لا یغفل عنه: در کشف الاسرار (۲۰۵/۸) آمده است . و
فی الخبر : عجبت لغافل و لیس بمغفول عنه .

ص ۱۴۳ س ۴ در خلوت مباحثه کند : مباحثات بمعنی عسرت و مسرت و تفریح و گستاخی
و بی ادبی و بی شرمی و جسارت و آزادی و آسایش بدون رعیدگی (فرهنگ
نقیسی) و بمعنی «رو باز بودن ، بی رو در بایستی بودن ، نسبت به کسی در حاجت
و خواهش» (مجتبی مینوی ، کلیده و دهنه ۴۰۳/۴ ح) . در این جا آمده

در مقابل «مراقبت» است یعنی در خلوت بی قید و آزاد و آسوده رفتار کردن .
ص ۱۴۳ س ۱۴ افضل الایمان ان تعلیم ان الله دعاء حیما کنت : سیوطی در جامع صغیر
(۴۱/۱) عین این خبر را آورده است .

ص ۱۴۳ س ۱۶ اعبد الله کانت قراه . . . : در جامع صغیر (۳۷/۱) آمده است : کانت قراه
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و احسب نفساً مع الموتی و انق دعاء اعدائهم
فانه مستجابة . و نیز وجوه دیگر آن در جامع صغیر مذکور است . سیوطی در
کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۴۰/۱) عین روایت منقح کتاب را آورده است .
اعبد الله کانت تراه فان لم تکن تراه فانه یراک . کشف الامم ج ۱ ص ۲۲۱

ص ۱۴۴ س ۶ مراقبت بر خیزد از قصاب بدد آید: ارتقاب در لغت معنی مراقبت است .
حیزی یا کسی را ، انتظار ۲- دیدن ۳- بالآیندن ۴- در حالتی که
ظاهر در این جا با توجه به معنی جمله یعنی ، مراقبت بر قصاب و کشتن او
ص ۱۴۴ س ۸ اسراف : دیده و زدن ، فروزگ بستن ، آسایش یافتن و وفور .
(فرهنگ فارسی)

ص ۱۴۴ س ۱۵ الحیاء سعینة من الایمان : سیوطی علاوه بر ذکر معنی الحیاء در
صغیر (۱۰۴/۱) آورده است الحیاء من الایمان الحیاء و الحیاء من الایمان
و البذاء و البیان شعبتان من التناقی . و دیگر آورده است الحیاء من الایمان (۱۰۲/۱)

الحياء شعبة من الايمان . الحياء من الايمان (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۵۰/۲ : مسلم ۱/۴۶) . نیز رك : ص ۲۶۹ كتاب حاضر : الايمان بضع و سبعون باباً .

ص ۱۴۴ س ۱۸ درجه ايمان هفتاد و اند شاخ است . يك شاخ شرم است : ترجمه ابن حديث است : الايمان بضع و سبعون شعبة و الحياء شعبة من الايمان (مسلم ۱/۴۶) نیز رك : ص ۲۶۹ كتاب حاضر : الايمان بضع و سبعون باباً .

ص ۱۴۵ س ۷ الحياء و الايمان في قرن واحد فاذا سلب احدهما سلب الآخر : سيوطي آورده است : الحياء و الايمان مقرونان لا يفترقان الاجميعة . الحياء و الايمان قرناجميعة فاذا رفع احدهما رفع الآخر . الحياء و الايمان في قرن فاذا سلب احدهما تبعه الآخر جامع صغير ۱/۱۲۸) .

ص ۱۴۵ س ۱۰ استحيوا من الله حق الحياء : در جامع صغير آمده است : استحيوا من الله تعالى حق الحياء فان الله قسم بينكم اخلاقكم كما قسم بينكم ارزاقكم . استحيوا من الله تعالى حق الحياء من استحيا من الله حق الحياء فليحفظ الرأس و ماوعى و ليحفظ البطن و ما حوى وليذكر الموت و البلا و من أراد الآخرة ترك زينة الحياة الدنيا فمن فعل ذلك فقد استحيا من الله حق الحياء (جامع صغير ۱/۳۳) .

ص ۱۴۶ س ۵ دارالسلام : در اين جا يعنى بهشت (فرهنگ نفیسی) .

ص ۱۴۶ س ۱۱ اندر جل حبی ... : در باب حیا عثمان ابن خیر آمده است : الحياء من الايمان و احيى امتي عثمان (جامع صغير ۱/۱۲۸) نیز كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۵۰/۲ ؛ نیز : اشد امتي حياء عثمان بن عفان (حلیة الاولیاء ۱/۵۶) .

ص ۱۴۶ س ۱۵ بمیزان شرم بسخت : جای دیگر نیز در همین کتاب حاضر (ص ۲۵۲) آمده است : « و هر چه کنند و گویند بحکم ادب و حرمت بمیزان سنت مصطفی ساخته دارند . سخن بمعنی سنجیدن و وزن کردن است و در دیگر کتابها نیز هست : « این همه علامات بیاید نگریدن و قیاس کردن و بر سخن تا حکم بدان اندازه کرده آید که واجب بوده (هدایة المتعلمین ۵/۲۳۵) . « آنچه بر لفظ ذلك می رود سخنی ساخته است به شاعین خرد و تجربت و ذکا و فطنت . . . (کلیلہ و دمنه ۵/۴۱۵) .

سریب و سراپرده و تاج و تخت نه دندان که آن را تواند سخت
(نظامی گنجوی ، گنجینه ۸۴ ، نقل از حواشی بر همان قاطع)

ص ۱۴۶ س ۱۹ کما قزرع تجصد و کما تدین قدان : صورت‌های مختلف از آن آمده است
کما تدین قدان ؛ (جامع صغیر ۲ / ۸۰ ، کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر
۱۳۳ / ۲) . کما تدین قدان (مجمع الامثال ۵۱۳) . کما قزرع تجصد (مجمع
الامثال ۵۱۴) . نظیر « هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت » (حافظ) . نیز
یاد آور این حدیث است : کما لا یجتنی من الشوک المذب کذاک لا یقبل الفجر
منازل الابرار فاسلکوا ای طریق شتم فای طریق سلکتم و ردتتم علی اعداء . (جامع صغیر
۲ / ۸۰) . نیز رک : ص ۳۳۲ کتاب حاضر : دنیا ما رعة الآخرة و اما تزرع و تجصد .
ص ۱۴۶ س ۱۹ این دنیا مزرعة آخرتست : انظر است بعد : دنیا مزرعة الآخرة و اما تزرع
تجصد . رک : ص ۳۳۲ کتاب حاضر) . در صفحه ۱۶۲ کتاب نیز آمده است
دنیا گشت زار آخرت است .

ص ۱۴۷ س ۲ افس مالک : افس من مالک از حجاب پیغمبر و از حمه کسان است که از پیغمبر
قرآن شیرت یافتند .

ص ۱۴۷ س ۸ افا استجسی من استجسی عند الملائکة : در استجسی افا در این کلام
آمده است : ان رسول الله ص قال اما یسئد فی ان استجسی من استجسی عند
الملائکة : نورک : صحیح مسلم ۷ / ۱۱۷ ، صحیح البداهة ۳۱۴

ص ۱۴۷ س ۱۲ الا ذنبا لمن الاحیاء له : عن ابن حدیث در سراج نورف ۲ / ۲۳ ، ص ۱۴۷ س ۱۲
شده است و در کشف الاسرار ص ۱۱۹

ص ۱۴۹ س ۸ و فاما از لوازم قنود است : فیرد در این کلام که در این کلام
منظور مفهومی همان اصطلاح بود ، پس استجسی افا ص ۳۵۲
داده شده است .

ص ۱۴۹ س ۹ دندان مقدار که قنود و فاما در حدیث در آن که در این حدیث شیریانی در حدیث
در این جا هم بجای قول شیریانی در این حدیث آمده است .

ص ۱۴۹ س ۱۹ حنا را چه جوفا در حدیث : در این حدیث در این حدیث آمده است .

نمودن است: «اگر مهمان تو هزار مجال بگوید یا بکند از وی بردار» (قابوس نامه ۷۴). «در میان این هر دو شغل مرد ضجرتی باشد مزاح کمتر بر تواند داشتن» (قابوس نامه ۷۷).

ص ۱۵۰ س ۷ اما گوش اداصوات حروف نشنوند: اگر در اصل «گوشها» نبوده باشد باید گنت در این جا فعل جمع (نشوند) به فاعل مفرد نسبت داده شده است (نیزك : ص ۳۲۴ کتاب حاضر : «بر صاحب المال متعین است . . .»).

ص ۱۵۰ س ۸ دقت : در نسخهٔ اساس این کلمه به همین صورت است . شاید ضبط درست آن «رقت» باشد بقیاس کلمهٔ «غلظة» در همین جمله .

ص ۱۵۰ س ۱۷ یعنی چیزی پذیرند و فهم کنند که بعقل و رمز شرع و روح روح نزدیك باشد ، بچیزها که ظاهر حس و نفس اماره در آن آویزد بدان قناعت نکند: در این جا هم عطف فعل مفرد (قناعت نکند) به فعل جمع (پذیرند ، فهم کنند) صورت گرفته است .

ص ۱۵۱ س ۸ خوف ، رجا : در رکن دوم ، وظیفهٔ اول : مهم پنجم و ششم کتاب راجع به «خوف و رجا» سخن رفته است .

ص ۱۵۱ س ۹ عازیق: این کلمه در فرهنگها به نظر نرسید شاید کلمه‌ای باشد که قیاساً ساخته و بکار برده اند ظاهراً در این جا ، با توجه به بقیهٔ جمله ، بمعنی «موافق ، درخور ، مناسب» است .

ص ۱۵۱ س ۱۶ فایدهٔ سماع ادراك انوار غیبی و تنسم نسیم علوی است که ارواح درین منازل غریب اند و انس الّی بادراك معنی و نسیم روح اصلی که از عالم نسبت یایشان رسد فیابند : یاد آور این نکته است : «فیثاغورث و افلاطون می گفته اند که تأثیر موسیقی و نعمات موزون در انسان از آن جهت است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان را که در عالم ذر و عالم قبل از تولدمی شنیده و به آن معتاد بوده ایم در روح ما برمی انگیزاند به این معنی که قبل از آن که روح ما از خداوند جدا شود نعمات آسمانی می شنیده و به آن مأنوس بوده ایم و موسیقی بواسطهٔ آن که آن یادگارهای گذشته را بیدار می کند ما را بوجد می آورد و همین عقیده است که در گفته‌های عرفا مخصوصاً اشعار آنها دیده می شود از جمله «ولانا جلال الدین رومی در مجلد چهارم مثنوی» در سبب هجرت

ابراهم ادم و ترك ملك خراسان» می گوید :

لیك بد مقصودش از بانگ رباب
نالۀ سرنا و تهدید دهـل
پس حکیمان گفته اند این لحنها
بانگ گردشهای چرخ است این که خلق
مؤمنان گویند کآثار بهشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی
پس غذای عاشقان آمد سماع
قوتی گردد خیالات ضمیر

همچو مشتاقان خیال آن خطاب
چیزکی ماند بدان ناقور کل
از دوار چرخ نگرفتیم ما
می سرایندش به ظنهور و به حلق
نغز گردانید هر آواز زشت
در بهشت آن لحنها بشنوده ایم
یادمان آید از آنها اندکی
کسه در او باشد خیال اجتماع
بلکه صورت گردد از بانگ و صفیر

(مثنوی، چاپ نیکسون، دفتر چهارم ۳۲۱ - ۳۲۲)

(تاریخ تصوف در اسلام ۳۹۰ - ۳۹۱) در کیمیای سعادت غزالی

نیز چنین می خوانیم : « سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بچنین اند
و در وی چیزی پدید آرد بی آن که آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن
مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند هست و عالم علوی
عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال تناسب است و هر چه متناسب است نموداری
است از جمال آن عالم چه هر جمال و حسن و تناسب که در این عالم جسمانی
است همه ثمره جمال و حسن آن عالم است پس آواز خوش موزون متناسب هم
شبهتی دارد از عجایب آن عالم بدان سبب آنرا در دل پدید آید و حرکت و
شوقی پدید آید که باشد که آدمی خود بداند که آن - بسبب آن گوهر آدمی است
۳۷۰ : بزرگ : عالم بالا ، بقلم نگارنده ، مجله و مجید سال دوم ، شماره اول

(بهمن ۱۳۴۳)

ص ۱۵۲ اس ۱۲ اغترات عبرات از اطمینان احداق در صحاح و حداث بزرگ ص ۱۵۲

جمله نیز مسجع است .

ص ۱۵۲ اس ۱۲ عبرات : جمع عبرة *alira* معنی است و در صحاح و حداث بزرگ ص ۱۵۲

ص ۱۵۲ اس ۱۲ احداق : جمع حدقت است معنی هر دمان چشم و سواغی چشم و سواغی چشم و سواغی چشم

حدقت است . حدقت در تداول فارسی معنی چشم و سواغی چشم و سواغی چشم و سواغی چشم

دارد : چشم خابه ، کاسه چشم (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۵۳ س ۱۵ روز عیدی بود و جماعتی پیش میتر آمدند . مگر کنیزکان حبشی بودند . . . : روایت دف زدن حبشیان در حضور رسول به صورتهای دیگری هم نقل شده است ، رك : احیاء علوم الدین ۲/ ۲۷۷ - ۲۷۸ . عبادی در رساله مناقب الصوفیه نیز همین موضوع را چنین روایت کرده است : عایشه رضی الله عنها روایت کند که روز عید رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود کنیز کی حبشی در آمد و پیش رسول صلی الله علیه و سلم قوالی آغاز کرد میگفت و دف می زد . امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از در حجره بحدتی تمام در آمد و گفت : حجره رسول و آواز مزایر ! خواست که ویرا زجر کند . رسول صلی الله علیه و سلم گفت : یا عمر بگذار که هر قومی را عیدی است و عید ما این است .

ص ۱۵۳ س ۲۰ عمر بدانست ایشانرا زجر کرد : غزالی هم در این مورد نوشته است : فزجرهم عمر رضی الله عنه (احیاء علوم الدین ۲/ ۲۷۷) . زجر کردن در این جا یعنی منع کردن و باز داشتن . و زجر در عربی بمعنی منع و راندن و باز داشتن است و این که زجر را در فارسی بمعنی اذیت و آزار و انزجار را بمعنی کراهت و تنفر استعمال می کنند ، برسبیل تجوز و تسامح است (همایی ، قواعد زبان فارسی : سالنامه آریان ۱۳۲۵ ص ۱۸۰ ، نقل از فرهنگ فارسی) .

ص ۱۵۳ س ۲۳ انت اغلظ و افظ : در صحیح مسلم (۱۱۵/۷) در روایتی دیگر گروهی از زنان قریش به عمر گفته اند که تو از رسول گرم خشم تر و درشت تری با همین عبارت : انت اغلظ و افظ من رسول الله .

ص ۱۵۳ س ۲۳ گرم خشم : ترجمه کلمه عربی « اغلظ است در این جمله : لابل انت افظ و اغلظ زیرا که تو درشت تری و گرم خشم تری .

ص ۱۵۴ س ۱ کتب صحاح : گویا منظور « کتب السنه » است که اصح کتب حدیث شمرده می شوند از این قرار : ۱ - الجامع الصحیح از امام محمد بن اسمعیل البخاری (م . ۲۵۶ ه .) ؛ ۲ - کتاب صحیح ابوالحسن مسلم بن الحجاج نیشابوری (م . ۲۶۱ ه .) ؛ ۳ - کتاب سنن ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی (۲۰۹ - ۲۷۳ ه .) ؛ ۴ - کتاب سنن ابی داود (سلیمان بن داود سجستانی)

۱- تراشیدن (موی و غیره) ، ۲- پاک کردن ، زدودن ، ۳- محو کردن و زایل کردن است (فرهنگ فارسی) و اگر در این جمله « بسترند » درست بوده است و صحف « بکسلند » نباشد ، ستردن در این جا به مفهوم « گستن » است .

ص ۱۵۸ اس ۱۵ الحمد لله الذي جعل في امتي من امرني بمجالستهم و مصاحبتهم: یاد آور این روایات است : الحمد لله الذي جعل في امتي مثلك (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۴۹/۲) . « فقال النبي عمّ : الحمد لله الذي جعل في امتي من امرت ان اصبر نفسي معهم » (كشف المحجوب ۵۱۶) .

ص ۱۵۹ اس ۴ جهد آن جایگزین کردن که راحت رسان باشد نه راحت طلب و انصاف ده باشد نه انصاف طلب : نظیر این سخن در اصول «فتوت» گفته شده است : «انصاف از خود بدعد و تا تواند از کس انصاف نخواهد» (قابوس نامه ۲۵۵) . « قال المحاسبی : الفتوة ان تنصف ولا تستنصف حارث محاسبی رحمة الله عليه فرمود که فتوت آن است که انصاف همه خلق بر خود واجب دانی و انصاف خود از کس نستانی» (رساله فتوتیة میرسید علی همدانی ، نسخه خطی کتابخانه ایا صوفیه ، شماره ۱۹۴۳) .

ص ۱۵۹ اس ۷ پس مصاحبان جایگزین کردن که در همه احوال آینه یکتا باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکتا باشند: در این جایزای فعل التزامی «بینند» . صورت «ضارع اخباری «می بینند» بکار رفته است .

ص ۱۵۹ اس ۱۸ الوحدة خیر من جلیس السوء: در مجمع الامثال (ص ۶۹۲) این روایت عیناً مذکور است . سیوطی آورده است : الوحدة خیر من جلیس السوء و الجلیس الصالح خیر من الوحدة و املاء الخیر من السکوت و السکوت خیر من املاء الشر (عن ابی ذر ، جامع صغیر ۱۸۶/۲) . الوحدة خیر من جلیس السوء (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۹۴/۲) . این مضمون در آثار ادبی فارسی فراوان است :

ناصر خسرو گوید :

تنها بسیار به از یار بد یار ترا بس دل هشیار خویش
(دیوان ناصر خسرو ۲۱۴)

به از تنهاییت یاری نباید که تنهایی به از بد مهر یاری
(دیوان ناصر خسرو ۴۲۴)

اسدی طوسی نیز گفته است :

مشو یار بد خواه و همکار بد که تنها کسی به که با یار بد
(شواهد اخیر از دکتر مهدی محقق ، مجله دانشکده ادبیات [تهران]

ج ۹ ش ۱ ص ۳۷ ، ۶۴ ، ۸۴) .

هست تنهایی به از یاران بد نیک چون با بد نشیند بد شود
(دیوانی ، امثال و حکم ۱/۱۴۱)

دوری ز کسی کرو نیاسایی به در صحبت او عمر بقا سایی به
از هم نفسی که رنج دل خواهی برد حقا که هزار بار تنهایی به
(امثال و حکم ۱/۴۲)

در قابوس نامه (ص ۱۴۰ - ۱۴۱) آمده است : «تنهایی دوستی دار از غمشین بد
حنان که من گویم ، شعر :

ای دل رفتی حنان که در سحر آید نه آمده من - دوری و نه آمده - دور

هم حالس بد بودی تو رفته بهی تنهایی به بسی زعم - اس بد

عبارت مذکور در فوق منسوب به ابودرداست (جامع معجم مورخ ۱۷۶/۲) : انوار علوم لیسین
۲ (۱۷۲) نیز ریک : «اتحاف السادة المتقین ج ۶ ص ۲۰۳» بحث مفیدی در باره
این روایت و انتساب آن به حضرت رسول اس دارد. افزون بر این ، در تنهایی ۱/۴۲

ص ۱۶۰ س ۴ تنگرساعت خیر من عبادة ستین سنته : در ص ۱۶۲ س ۱۰۱ و ۱۰۲

است : «یک ساعت تفکر بهتر از یک سال عبادت است» . و نیز در ص ۱۶۲

با شصت سهاله عبادت بران باسد ، التمس ، فی عبادت الله

(کنوز الحقائق ، حاشیه جامع معجم مورخ ۳۳/۲) : «در ص ۱۶۲ س ۱۰۱ و ۱۰۲

گفت عم : تفکر ساعت خیر من عبادة ستین سنته و تحقیق است بر این

حوارج و تأتیه اعمال باطن تمام قرآن تا تمام اعمال باطنه (کشف الم - ص ۱۳۵) .

ص ۱۶۱ س ۶ تنگروا فی آلاء الله ولا تفتنکروا فی الله : دیوانی گوید

زین وصیت کرد ما را مصطفی بحث کم جوید در ذات خدا

(مثنوی ۱۵/۴۲۲)

تظیر: تفکروا فی الخالق ولا تتفکروا فی الخالق (قصص الانبیاء ثعلبی، طبع مصر ص ۱۰، نقل از احادیث مثنوی ۱۴۲). نیز: تفکروا فی کل شیء ولا تفکروا فی ذات الله تعالی فان بین السماء السابعة الی کرسیه سبعة آلاف نور و هو فوق ذلك . تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله فتهلکوا . تفکروا فی الخالق ولا تفکروا فی الخالق فانکم لاتقدرون قدره . تفکروا فی آلاءه ولا تفکروا فی الله . تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله (جامع صغیر ۱/۱۱۱). تفکروا فی صفات الله ولا تفکروا فی ذات الله . اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوا (امثال و حکم ۱/۱۹۰). تفکروا فی آلاء الله ونعمائه ولا تفکروا فی الله (قابوس نامه ۱۱).

ص ۱۶۴ اس ۱۳ ابلیس و کسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند: برای «کسی» فعل «نباشند» جمع آورده شده است . در شاهنامه نیز می خوانیم :

کسی بکدگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر «گروی»

(شاهنامه ۳/۶۶۴)

کسی را که هستند از ایران سران کنم پای و گردن به بند گران

(شاهنامه ۴/۹۲۰)

و نیز «ندیدند کسی (۲۲۵۳/۷) و «نخوانند کسی» (۲۲۲۸/۸) در شاهنامه آمده است (شاهنامه و دستور ۲۴۱ - ۲۴۲ ، ۱ ح).

ص ۱۶۵ اس ۱۱ اللهم ارنا الاشياء كما هي : اللهم ارني الدنيا كما تريها صالح عبادك

(کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱/۵۱). آقای فروزانفر نیز در باب بیت

زیرین از مولوی نوشته اند :

طعمه بنموده به ما و آن بوده شست آن چنان بنما بما آن را که هست

(مثنوی ۱۵/۱۱۵)

«ما خود است از حدیث ذیل : اللهم ارنا الاشياء كما هي . و این حدیث

را بدین عبارت هنوز در کتب حدیث بدست نیآورده ام» (احادیث مثنوی ۴۵).

عجویری نوشته است : «پیغمبر گفت صلعم اندر حال دعای خود که اللهم ارنا

الاشياء كما هي . . . (کشف المحجوب ۲۳۱). «پیغمبر عم گفت: اللهم ارنا

داده است : « پس آنچه علی گفت : من عرف نفسه فقد عرف ربه این نفس را گفت » (فیه مافیہ ۵۶) شگفت آن که مولوی در مثنوی در بیٹی کہ شرحش گذشت آن را به پیغمبر نسبت داده است (نیز زک : فیه مافیہ ۲۴۵ ، حواشی آقای فروزانفر) .

ص ۱۶۸ س ۱۶ العجز عن درك الادراك ادراك : در دیوان حضرت علی (ع) ص ۷۵ مذکورست :
العجز عن درك الادراك ادراك والبعض عن سر ذات السراشراك
در مصباح الهدایه ۱۸ واحیاء علوم الدین (۲۵۲/۴) - نیز آمده است : العجز عن درك الادراك ادراك .

ص ۱۶۸ س ۱۸ دلیل کنند: دلیل کردن یعنی دلالت کردن : « بدین خواب که امیرالمؤمنین دیدد دلیل کند که خداوند دراز زندگانی تر بود از همه قرابات خویش (قابوس نامه ۴۵) . « ناهمواری بینی دلیل ناسور کند » (قابوس نامه ۱۱۷) . و این فصاها دلیل کند بر بیان عقاید مشایخ این طایفه » (ترجمه رساله قشیریہ ۲۲) .

ص ۱۶۹ س ۱ دروگر: مخفف درودگر است (برهان قاطع ، فرهنگ فارسی) .

ص ۱۶۹ س ۵ در جمله الامر: در مقام استنتاج و بیان خلاصه و نتیجه موضوعی در آثار قدیمی فارسی بکار رفته است : « در جمله الامر جهد باید کرد تا بیشترین عمر در بیداری گذاری و در کمتر خفتن (قابوس نامه ۹۳) . « در جمله الامر جهد کن تا آنچه فراز آری بصلاح بکار بری » (قابوس نامه ۱۰۵ ، نیز ص ۱۲۳) .

ص ۱۶۹ س ۱۶ وفي كل شيء له آية . . . : این بیت با اندک تفاوتی (فقی) در کشف المحجوب (ص ۳۶۱) و نیز در دیگر کتابها آمده است . ابن عساکر در التاريخ الكبير (۲۷۴/۴) آن را همراه دو بیت دیگر به نام ابوالعتاهیه ثبت کرده است . آقای ابوالقاسم حبیب اللهی (نوید) گوینده این بیت را به بنده معرفی کردند .

ص ۱۶۹ س ۱۷ ومن ذاق عرف : نیز در صفحه ۱۷۵ کتاب حاضر آمده است : من ذاق عرف و من لم يذق لم يعرف . در احیاء علوم الدین (۱۹۶/۳) قسمت دوم «من لم يذق لم يعرف» مذکورست .

ص ۱۷۰ س ۱۳ محبت: محبت در اصطلاح تصوف عبارت است از این که بندگان خدای را

ص ۱۷۵ س ۶ تَلَفَّف : در لغت چنین معنی شده است: «تَلَفَّفَ الشَّيْءُ : تناوله بسرعة . - الطعام : بلعه . - الحائض والحوض : تهور وسقط . ويقال «تَلَفَّفَ من فيه كذا»

إذا حفظه» (المنجد) .

ص ۱۷۶ س ۴ خداوند را در اعمالی چنان پرستید که گویی ویدرا می بینی: ترجمه عماد حدیث است که در پیش (ص ۱۷۵) گذشت : اعبدا لله كأنك تراه . . . (نیز رك : ص ۳۵۹ کتاب حاضر) . بعلاوه در این جمله عطف فعل مفرد (می بینی) به فعل جمع (پرستید) قابل ملاحظه است .

ص ۱۷۶ س ۱۴ انفساح: فراخ گردیدن سینه و گشاده گردیدن جای (منتهی الارب) .

ص ۱۷۶ س ۱۴ انفساح: گشاده شدن يقال شرح الله صدره فانشرح (منتهی الارب) . در قرآن مجید آمده است : قال رب اشرح لي صدري (سورة طه ۲۰ ، آیه ۲۶) .

ص ۱۷۷ س ۱۶ تلوین: «تنقل بنده در احوالش یعنی از حالی به حالی گشتن و تغییر یافتن .

ابن العربی می گوید : نزد اکثر عرفا تلوین مقام ناقصی است ولی نزد کاملترین مقامات است زیرا حال بنده در تلوین حالی است که خدا می فرماید : کل يوم هو في شأن (ابن العربی) «تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۱» . نیز نوشته اند: «تلوین یعنی تلون عباد در احوال خود یعنی از حالی به حالی گشتن است چنان که حضرت موسی به يك نظر الهی متلون گردید که بواسطه تجلی الهی به طور سینا هوش از وی بشد» و خرموسی صفا .

شاه نعمه الله گوید تلوین احتجاب است از احکام حال با مقام بلند به آثار حال .

صاحب لمع گوید: تلوین علامت حقیقت است زیرا تلوین عبارت از ظهور با قدرت قادر است . ابوالقاسم قشیری دره قام بیان معنی تلوین و تمکین گوید: تلوین صفت ارباب احوال است و تمکین صفت اهل عنایق است پس مدام که عباد در طریق است صاحب تلوین است زیرا که ارتقا می یابد از حالی به حالی دیگر و از وصفی به وصفی دیگر و در قصه یوسف است که زبانی که حب یوسف در قلب آنها بود بواسطه کثرت توجه و غلبه اشتغال آنها به یوسف احوال آنها چنان دگرگون گردید که صاحب تلوین شدند و دست خود را بریده توحهی بدان نکردند زیرا غلبه اشتغال آنها به یوسف موجب

غیبت آنها از احساس خود شده بود. و گوید صاحب تلوین در ازدیاد است و همواره ارتقا یابد از حالی به حالی اعلی از حال قبل بطور بی نهایت زیرا «مقدورات الهی را نهایی نیست ولکن بشریت را ناچار حدی باشد. و پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم صاحب تمکین بود و از آن جهت در شب معراج با وجود مشاهده عوالم الهی و عجایب و اسرار خلقت منقلب نگردیدند و بدان حال که رفتند برگشتند در صورتی که حضرت موسی صاحب تلوین بود که با يك تجلی «خرصعقا» و در میان زنانی که حسن یوسف آنها را به اعجاب در آورده بود زن عربیز مصر صاحب تمکین بود و آنها صاحب تلوین و از این جهت گفتند «حاش الله» که آن از جنس بشر نیست. و بالجمله بنده مآدام که در ارتقا است صاحب تلوین است و موقعی که داخل شد و در جنب جبروت الهی جای گرفت صاحب تمکین است. در کشف الاسرار است که تلوین صفت ارباب احوال است».

(فرهنگ، مصطلحات عرفیه، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹)

ص ۱۷۸ س ۵ رب اشعث اغبر ذی طمرین لادوده به لواقسم علی الله لادوده: بیوضی آورده

است: رب اشعث مدفوع بالابواب لواقسم علی الله لأبره. رب ذی طمرین لادوده له لواقسم علی الله لأبره. رب اشعث اغبر ذی طمرین تنبوعنه أعس الله من لواقسم علی الله لأبره (جامع صغیر ۲ / ۱۸). قال النبی صلی الله علیه و آله: رب اشعث اغبر ذی طمرین لواقسم علی الله لأبره وان البرآء منهم الملعون ۱۶. رب اشعث اغبر ذی طمرین لادوده به لواقسم علی الله لأبره (کشف المحجوب ۲۶۷)

ص ۱۷۸ س ۱۸ از جمله عهدها بیرون آید: بیرون آمدن در این جا معنا

است نظیر:

منگر تو بدان که دوفنون آید، در عهد نگه من آید

از عهده عهد اگر بیرون آید، از عهد من همان آید

ص ۱۷۹ س ۱

ص ۱۷۹ س ۱ اگر راحت رسد ایسار کند: ایثار دادن معنی بردن و ایسار کردن معنی

دادن و سهم خود را از مال یا قوت بده و بخشیدن و در نامه معنی بدم و ایسار کردن

برخه بشتن در هر صورت ایثار بخصوص در فقرات و پس از ایسار است

ص ۱۷۹ س ۳ غنی: در این جا ظاهر آن به همان معنی توانگری است و ایسار کردن

اصطلاحات تصوف نیز غنی معنی خاصی دارد : «مراد از غنی . . . ثروت مندی نیست بلکه غنای دل است و نفس است و غنای بحق است که عبد خود را از همه جهانیان بی نیاز بداند . و چون حق را یافته است همه چیز را یافته و التفاتی به ماسوی الله نمی کند»

(شرح منازل السائرین ۱۲۳ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۹۳).

«غنی در تصوف آرامش دل به وعده گاه الهی است . اهل الله گویند : غنی خشنودی به وجود و شکیبایی بر مفقود باشد» .

(کشاف اصطلاحات الفنون ، نقل از لغت نامه).

ص ۱۷۹ س ۳ فقر : «الف - فقر اصلی است بزرگ و اصل مذهب این طایفه فقرست و حقیقت

فقر نیاز مندی است زیرا بنده همواره نیازمندست چه آن که بندگی یعنی مملوک بودن و مملوک به مالک خود محتاج است و غنی در حقیقت حق است و فقیر خلق و صفت عبد است بحکم «انتم الفقرا والله هو الغنی» .

ب- بعضی گویند فقر عبارت از فناء فی الله است و اتحاد قطره با دریا و

این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که فرمود: الفقر سواد الوجه فی الدارین ، که سالک کلاً فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند که آنچه به خود نسبت می داده است همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است .

(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۰۳ - ۳۰۴).

بطور خلاصه فقر و نیاز مندی صوفی به خداست و بی نیازی از خلق .

(رک : فرهنگ اشعار حافظ ۴۴۹ - ۴۶۴).

اگر سلطنت فقر بیخشد ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

(دیوان حافظ ۳۴۲)

ص ۱۷۹ س ۷ اندخفاض : مقابل ارتفاع ، بصورت مصدر یعنی به نشیب افتادن ، پست شدن و

بصورت اسم مصدر یعنی پستی ، پایین افتادگی (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۷۹ س ۷ در جمله قما قن غالبست : در جمله ترجمه «فی الجملة» عربی است و در دیگر

وارد هم آمده است نظیر : «در جمله طالب را بعد از بهانه و عشو و نسبت معشوق غره نشاید بودن» (ص ۱۸۰ کتاب حاضر) .

ص ۱۷۹ س ۹ عرفہا من عرفہا وجہلہا من جہلہا : در صحیح بخاری مذکورست (۱۴۴/۴) :

علمه من علمه وجہله من جہله : نیز یاد آور این حدیث است :

ما من داء الا وله دواء عرفه من عرفه وجہله من جہله الا السام (احیاء

علوم الدین ۲۸۴/۴) نیز رک : مصباح الہدایہ ۲۷ .

ص ۱۷۹ س ۱۵ صحفی : صحف جمع صحیفہ است : نامہا ، کتابہا . در فارسی گاہ بصورت

مفرد آورده اند و بہ «-ہا» جمع بستہ اند : تاریخ باعدی چاپ فرهنگ ۱/۱۰۵-

۱۰۶» (نقل از فرهنگ فارسی) . «صحفی» در این جا ظاہراً یعنی کسی کہ اتکاء

او بر استنباط از ظاہر کتب است نہ حقایق . درہ تن کتاب نیز چنین تفسیر شدہ :

«چون طالب ہمیشہ تفصیل احوال طریقت از کتب طلب کند صحفی باشد و صحفی

ہرگز عالم نشود . این کلمہ یاد آور Livresque فرانسوی است کہ بدداشی

گفته می شود کہ «طوطی وار از کتاب آموختہ باشند و روح آن را عظم نکرده

باشد و شیرجان و روان نکر دیده باشد و قشری و لسانی باشد و تنها در - اقبیہ نفس

گرفته باشد نہ در تاز و بود وجود اسید محمد علی جمال رائے ، طریقۃ السندگی

و داستان سرایی ۱۶۰) .

ص ۱۸۱ س ۹ اذ انتہ یحب من طلب معالی الامور : رک : ص ۲۹۱ کتب حاضرہ در زبان

یحب معالی الامور . . .

ص ۱۸۱ س ۱۰ قیمتہ کل امری ما یحسنہ : عین این روایت در کشف الاسرار (۱/۵۲۰)

مذکورست و نیز در احیاء علوم الدین (۴/۱۰۶) آمده است : قول سائر کلمات و حقیقہ

فردم النسب : الناس ابناء ما یحسنون و قیمتہ کل امری ما یحسنہ . . .

علوم الدین ۱/۷ : و قدر کل امری ما کان یحسنہ : نیز رک : ص ۲۶۲

قیمتہ المرء ما قد کان یحسنہ . . .

ص ۱۸۲ س ۶ قعالوا فیومین ساعتہ : در مسند احمد (۳/۲۶۵) . . .

رواحۃ ادا لقی الرجل من اصحابہ یقول : ہوا . . .

بخاری (۱/۱۰۸) از قول معاد مذکورست : اعلیٰ بنا فیومین ساعتہ . . .

مصباح الہدایہ ۳۸

ص ۱۸۲ س ۱۷ لن یجعی احدا منکم عندہ . . .

لن ينجو احدكم بعمله قبل ولا انت يا رسول الله قالوا لا انا الا ان يتغمدني الله برحمته. نرهد يكي از شما به عمل خود. گفتند: تو هم نرهي يا رسول الله. گفت: من هم نرهم جز آن که خداوند تعالی بر من رحمت کند» (کشف المحجوب ۲۵۵، ۳۷۰).
 ص ۱۸۳ س ۶ اولیائی فی قبایلی لایعرفهم غیري: در کشف المحجوب (ص ۷۰) آمده است:
 «واندر اخبار سیدمختار آمده است علیه السلام واز جبرئیل عم از خدای عزوجل گفت: اولیائی تحت قبایلی (نادرست چاپ شده: قبائی) لایعرفهم غیري الا اولیائی». مولوی گوید:

صد هزاران پادشاهان و مهان سرفرازانند زان سوی جهان
 نامشان از رشك حق پنهان بماند هر گدایی نامشان را برنخواند
 (مثنوی ۱۷/۱۲۵ نقل از احادیث مثنوی ۵۲)

ص ۱۸۸ س ۳ نفس مطمئنه، نفس ناطقه: نفس ناطقه را به اعتبارات مختلف اماره و لوازم مطمئنه گویند و باعتبار آن که متجلی به فضائل و خالی از رذائل بوده با مقتضیات شهوات اندر معارضه افتد مطمئنه گویند. نفس مطمئنه تارك هوای نفسانی و لذات فانیة دنیا است و راضیه و مرضیه است به آنچه خدا خواهد که فرمود: «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» (شفا ۱/۲۹۱؛ اسفار ۴/۵۵؛ نقل از فرهنگ علوم عقلی ۵۹۹). راجع به «نفس ناطقه» رك: ص ۲۶۰ کتاب حاضر: «روح ناطقه».

ص ۱۸۸ س ۱۵ شبهه: شبهه šaba [= شوه = شبق، معرب: سبج] از لحاظ زمین شناسی نوعی سنگ (فرانسوی Jais، یونانی Gagates) و آن گونه‌ای لینییت (فرانسوی Lignite) است که در نتیجه تراکم ذرات کربن و تغییرات شیمیایی نسبتاً سخت شده رنگ سیاه براقی دارد و در جواهر سازی مصرف می‌شود. در برابر حرارت می‌سوزد و انیدرید کربنیک و بخار آب متصاعد می‌کند و همچنین گاز برخی ئیدروکربورهای مختلف را در موقع سوختن متصاعد می‌نماید (فرهنگ فارسی).
 ص ۱۸۹ س ۱۶ استنارت: ۱- روشن شدن، ۲- مدد خواستن به شعاع، روشنی جستن (فرهنگ فارسی).

ص ۱۸۹ س ۱۷ مرهوم: در لغت یعنی باران نرم رسیده (فرهنگ نفیسی) و در این جا چندان تناسبی

ندارد . شاید «وہوم» است در مقابل «محسوس» .

ص ۱۹۰ س ۱۳ ان فی جسد الانسان لمضغته اذا صلحت صلح بهما سائر الجسد... در مسند دارمی (۲۴۵/۲) آمده است: ان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب . و در مسند احمد (۲۷۰/۴) مذکور است : ان فی الانسان مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب ؛ نیز رك : بخاری (۱۹/۱) ؛ شرح تعرف ۱۶۷/۲

ص ۱۹۰ س ۹ قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبهما کیف یشاء معنی یشاء : مناوی آورده است : قلوب الخلائق بین اصبعین من أصابع الله (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۲۲) نیز رك : احیاء علوم الدین ۱/۱۰۲ ، ۴/۲۴ ؛ شرح تعرف ۱۰۱/۲ ، ۱۳۹ ، در مسند احمد ، ج ۱ احمد محمد شاگرد ، ج ۱۰ ص ۱۰۲ مذکور است : ان قلوب بنی آدم كلها بین اصبعین من اصابع الرحمن عزوجل کقلب واحد ، یصرف کیف یشاء ؛ (ایضاً ۱۰/۱۴۴ ؛ نیز رك : الخلائق فی غریب الحدیث ۲/۹) .

ص ۱۹۰ س ۱۴ منحص : در فرهنگها به نظر نرسید ظاهراً در این جا بمعنای بطریق جلوه و سیر و جلوه گاه و منزه بکار رفته است و شاید بقیاس آن را ساختن و استعمال کرده باشند .

ص ۱۹۱ س ۱۶ بشر : به کسر اول و سکون دوم و سوم بمعنی نکور وین و شاد و روین است .

ص ۱۹۱ س ۲۱ فترت : عبارت از انکسار و ضعف و سستی است و حقیقتش آتش سوزان است که در بدایت حال در سالک وجود داشته است ، (اطلاعات شاه سلیمان ص ۲۵) . در شرح تصوف در اسلام ۶۵۱ ، نقل از فرهنگ اصطلاحات عربی و فارسی ص ۲۹۹ .

ص ۱۹۲ س ۴ منتفع : ایرپراکنده شده و اندوه بر طرف شده از غمگین و غمگین . ایرپراکنده و گشاده در دیدن ایر از غم و دل از غم و غمگین .

ص ۱۹۲ س ۱۸ وارد : عبارت از - پیری است که وارد بر قوت پیری شود و به قدرت بزرگی و از جمله خواطر محموده است که بدون تمرد عیب وارد شود بر قوت و آنرا سستی است که بنده نمی فهمد بدون عیب . وارد یعنی ایر مناسب معنی است و همه اینها در علم و دانش وارد ضروری و دانش وارد مهم است و دانش دقیق است و کامل

بسط (رسالة قشيره ۴۴ ، اللمع ۳۴ ، حاشیه بر شرح رسالة قشيره ۱۰۱) در کشف است که آنچه از معانی وارد بر دلها شود بدون کسب بنده وارد نامند (کشف ۱۴۷/۱) . در مصباح است که واردات والقآت یا صحیح هستند و یا فاسد که مورد اعتماد نمی باشند وارد صحیح هم یا الهی است که متعلق به علوم و معارف است و یا ملکی روحانی که باعث بر طاعات است که «الهام» نامند . وارد فاسد هم یا نفسانی است که عبارت از چیزی است که در آن حظ نفس ولذت باشد که «هاجس» نامند و یا شیطانی که داعی بر معصیت باشد که «وسواس» نامند . و بالجمله واردت یا ملکی هستند و یا رحمانی و شیطانی» (قیصری ۳۶ ، مصباح ۱۵ : نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۰۷) . «وارد حلول معانی است به دل (هجویری) . آنچه وارد شود بر قلب از خواطر پسندیده بدون تفکر و تدبیر گاهی بر مطلق واردات اطلاق می شود» (تعریفات ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۷) .

ص ۱۹۳ س ۱۰ وقت : اگرچه شرح «وقت» در کتاب آمده توضیحات زیرین برای روشن شدن موضوع نقل می شود : «وقت ، لحظه ای از زمان که بین ماضی و مستقبل است و بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنان که واردی از حق به دل او پیوندد و سر وی را دران مجتمع گرداند چنان که اندک کشف آن نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل . علم بنده عاقبت و سابق را ادراک نتواند کرد پس باید در وقت با حق خوش باشد هر که به فردا مشغول شود یا اندیشه دی بر دل گذارد از وقت محجوب شود وقت در تحت کسب بنده نیاید و با تکلیف حاصل نشود انسان نه در جلب آن آزادست نه در دفع آن ، گفته اند : الوقت سيف قاطع زیرا بیخ مستقبل و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند» (هجویری) . «وقت عبارت است از حال تو، در زمان حال که نه به گذشته تعلق داشته باشد و نه به آینده» (ابن العربی ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۷) . «حقیقت وقت نزد اهل تحقیق امر حادث متوعمی است که حصول آن متوقف بر حادث متحقق باشد . مراد از وقت آن حال وارده بر رسالت است مثل حب الله و توکل و تسلیم و رضا و غیره» (شرح کلمات با باطاهر ۲۰۰) ابو سعید خراز گوید : وقت خود را جز به عزیزترین چیز مشغول مکنید که «لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل» و ازان جهت است که حضرت رسول در شب معراج جز به حق به چیز دیگری ننگریست که

«ما زاغبصر وماطغی» . مولوی گوید :

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گهتن از شرط طریق

صوفی ابن الحال باشد در مثال گرچه هر دو فارغند از ماه و سال

ابوعلی دقانی گوید : وقت همان است که تو در آنی و آن اگر دنیا باشد

وقت تو دنیا است و اگر عقبی باشد وقت تو عقبی است اگر در حال سرور باشی

وقت تو سرور است اگر حزن حزن . و گاهی مراد از وقت زمان است . قومی

گویند وقت مابین دو زمان است گذشته و آینده و این که گویند صوفی ابن الوقت

خود است یعنی مشغول به امری باشد که در آن حال اولی بدان است که گویند

«فلان بحکم وقته» ، الصوفی ابن وقته ، من ادرك وقته فوقته وقت ومن صبع وقته

فوقته ممت» (رساله قشیریہ ۳۱) . فقیر را گذشته و آینده مهم نیست و مهم برای

او وقتی است که در آن است . کسی که از گذشته افسوس خورد وقت خود را تلف

کرده است . در کلمات اهل حق است که وقت شمشیر برنده است و کسی که تسلیم

آن شود نجات یابد و کسی که در سدد معارضه بر آید هلاک شود . بعضی گویند

مراد از وقت حال ظاری بر عبد سالک است مانند قبض و بسط ؛ و گفته شده است

که وقت عبارت از حال تو در زمان حال است که نه به گذشته تعلق داشته باشد

نه به آینده و بعضی گویند وقت حالی است که در سر بنده پدید آید و ورا به آن

حال آرام بود وقتی باشد که عارف را سکون واجب بود و وقتی بود که عارف

واجب بود و وقتی شکایت و از این جهت است که گویند عارف این وقت - بعد از

(کشاف اصطلاحات الفنون ۲/ ۱۴۴۹) . در شرح کلمات باباطاهر است که فواید

اوقات متعلق به سه امر است : حفظ وقت ، و شرط وقت ، و اتمام وقت .

وقت از مداخلت شیطان و نفس ، و شرط وقت که حفظ ادب باشد و اتمام وقت که

پنهان داشتن حال است از اغیار ، و گویند - بعد از وقت - چه اشک بر آید و چه

و استقبال در گذر و دم را غنیمت دان و در حال - بعد از - چه اشک بر آید و چه

مصطلحات عرفاء ۴۱۹ - ۴۲۱) . ابو رکب - بعد از - چه اشک بر آید و چه

ص ۱۹۴ س ۱۰ الصوفی ابن وقتیه : در ترجمه رساله قشیریہ ۳۹ آمده است : و صوفیان

گویند : صوفی پس وقت است ، و بطور آنچه به ادای که بد

قال الصوفی فابی جامع و الغافل فالوقت سبب و اتمام

صوفی ابن الوقت باشدای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
 آقای فروزانفر در این مورد نوشته‌اند : «ابن الوقت در اصطلاح
 صوفیان زمان حال (میانۀ ماضی و مستقبل) و نیز واردی است از خداوند که به سالک پیوندد
 و او را از گذشته و آینده غافل گرداند و صوفی را از این جهت ابن الوقت گویند
 که فرصت را از دست نمی‌دهد و در حال حاضر وظائف قلبی خود را به انجام
 می‌رساند و پروای گذشته و آینده ندارد و این تعبیر در دو موضع از احیاء العلوم
 (جلد چهارم صفحه ۱۱۲ و ۲۸۹) به همین معنی استعمال شده و با مصراع دوم
 مناسبت آن واضح است و وقت از مراتب مبتدیان است و به همین جهت مولوی در
 جلد سوم میانۀ صوفی ابن الوقت و صافی که او را ابوالوقت نامند فرق نهاده است
 (دفتر سوم صفحه ۲۲۹) و اگر وقت را بمعنی حال و وارد قلبی فرض کنیم باز
 عم الطلاق ابن الوقت بر صوفی مناسب است زیرا صوفی همیشه مراعات دل می‌کند
 و کاری را از روی ریا و تکلف و برخلاف نیت قلبی خود انجام نمی‌دهد و این که
 بعضی ابن الوقت را بمعنی سست عنصر و منافق می‌گیرند از مراد مولوی و اصطلاح
 صوفیه بسیار دور است برای اطلاع از معانی وقت رجوع کنید به کتاب اللمع
 چاپ لیدن صفحه ۳۴۲ و کشف المحجوب چاپ لندن گراد صفحه ۴۸۰ و عوارف
 المعارف حاشیة جلد چهارم احیاء العلوم صفحه ۳۲۹ (خلاصه مثنوی ۷۹ - ۸۰) :

نیزرك : کلیات شمس ۵۲۱/۷ : مصباح الهدایه ۱۳۸ .

ص ۱۹۴ س ۱۱۲ الوقت سیف قاطع : هجویری نوشته است : و مشایخ گفته‌اند : الوقت سیف
 قاطع ازان که صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت بریدن که وقت بیخ مستقبل
 و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند پس صحبت با شمشیر با خطر
 بود» (کشف المحجوب ۴۸۲) : نیزرك : مصباح الهدایه ۱۳۹ و یادداشت پیشین .
 ص ۱۹۴ س ۱۹ وقت را غیر می‌است : «غیر» در این جا ظاهراً بمعنی «دیگر گونی» است (فرهنگ
 نفیسی ، نیزرك : المنجد) .

ص ۱۹۵ س ۳ لی مع الله وقت لا یسع له ملک مقرب ولا نبی مرسل : مولوی گوید :
 لا یسع فینا نبی مرسل و الملك والروح ایضاً فاعقلوا
 (مثنوی ۱۰۲/۱۲)

«اشاره است به حدیث معروف: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل که صوفیه بدان استناد می کنند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۶۶) در باره آن گوید: یذکره الصوفیه کثیراً ولم ار من نبه علیه ومعناه صحیح و فیہ ایماء الی مقام الاستغراق باللقاء المعبر عنه بالمحو و الفناء» (فروزانفر، احادیث مثنوی ۳۹). هجویری نوشته است: «قال عمّ لی مع الله وقت لا یسع معی» (نسخه بدل: لا یسعی) فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل: مرا با خداوند تعالی وقتی است که اندرنگنجد اندران هیچ ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل» (کشف المحجوب ۳۶۵) و جای دیگر نویسد: لقوله عمّ لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل مرا باخدای عزوجل وقتی است که اندران وقت هزده هزار عالم را بر دل من گذر نباشد و در چشم من خاطر نیارد و ازان بود که چون شب به راج ریفت ملک زمین و آسمان را بروی عرضه کردند به هیچ چیز از نگار بست اقوله تعالی ما زاغ البصر وما طغی از آنچه او عزیز بود و عزیز را حیرت به عزیز مشغول نکنند» (کشف المحجوب ۴۸۰ - ۴۸۱).

ص ۱۹۸ س ۳ اعوذ بعفوک من عفتابک: در مسند احمد (۱/۹۶: ۶/۵۸) آمده است: قال الامام ابی اعدود برضاک من سخطک و اعدود بمعافاتک من عفتوبتک و اعدود بتک منک الایمان ثناء علیک أنت کما اثبت علی نفسک: بوزرک: معناه ۲۱۴/۱ در سنن ابی داود (استعادة ۶۲، سیو ۸۹) هم مذکور است: اعدود بعفوک من عفتابک: عفتابک من اعدود من المعجم المفهرس ۲۸۲/۴

ص ۱۹۸ س ۳ اعوذ برضاک من سخطک: رک: یادداشت پیشین: نور الحیاه غرر الایمان ص ۲۵۲: شرح تعرف ۲/۵۶.

ص ۱۹۸ س ۴ اعوذ بک منک: رک: ص ۳۸۱ کتاب حاضر: اعدود بعفوک: ترجمه رساله قشیریہ ۱۴ نیز آمده است.

ص ۱۹۸ س ۸ علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین: علم الیقین در حدیث مشهور است که در حقیقت در حالت کشف استنار پس از آنکه به سباحت و عروج و رفیع بالا رفتن و نقل و مادام که از ورای حجاب نماید آن را نور ایمان خواهد بود و چون از حجاب مدهشگردد آن را نور حق خواهد بود. القاسم قشیری گوید: فی علم الیقین

از علمی است که صاحب آن را دران شکی نباشد و علم یقین عبارت از یقین است و عین الیقین نفس یقین است . و علم الیقین علمی است که بشرط برهان بود و عین الیقین بحکم بیان و حق الیقین به نعت العیان ولذا علم الیقین برای ارباب عقول است و عین الیقین برای اصحاب علوم است و حق الیقین برای اصحاب معارف . کاشانی گوید : علم الیقین مثل آن که کس به استدلال از مشاهده شعاع و ادراک حرارت در وجود آفتاب یقین کند و عین الیقین که به مشاهده جرم آفتاب در وجود او یقین کند و حق الیقین که به تلاشی و اضمحلال نور بصر در نور آفتاب به وجود آن یقین کند . و بالجمله به عقیده صوفیان دانستن معنوی بر سه گونه است : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . در حالت اولی آدمی به استدلال عقلی معلوم را دریابد و در حالت دوم یقین و معلوم را مشاهده کند و در حالت سوم به حقیقت برسد . بعضی گویند مراد آنها از علم الیقین علم معاملات دنیاست و عین الیقین حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیاست و حق الیقین علم به کشف رؤیت اندر بهشت است» (کشف المحجوب ۴۹۷ ، مقدمه گلشن راز ۱۰۶ ، مصباح الهدایه ۵۲ ، رساله قشیریه ۴۴ ؛ نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۸۵ - ۲۸۶) . «حق الیقین : عبارت از شهود حق است در مقام عین جمع و انه لهو الحق الیقین . شاعر گوید :

دیده باطن اگر بینا شود
سر وحدت را ببینی بی عیان
آن که در بحر حقیقت راه یافت
گوهر حق یقین ناگاہ یافت»
(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۵۰)

عبادی خود در رساله مناقب الصوفیه می نویسد : «یقین سه قسم است : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . علم الیقین در دنیا و عین الیقین بعد از مرگ و حق الیقین در وقت نزع» . نیز رک : ترجمه رساله قشیریه ۱۳۰

ص ۱۹۹ اس ۷ الحر یکتفیه الاشاره : در مجمع الامثال میدانی (ص ۲۰۳) مذکورست و در مصباح الهدایه ۹۴ .

ص ۱۹۹ اس ۱۱ المؤمنون عند شروطهم : در سنن ابی داود (چاپ ۱۳۵۴ ه . ج ۳ / ۲۰۴) و

صحیح بخاری ۳۵/۲ آمده است : المسلمون علی شروطهم (عند شروطهم) . در الاعجاز و الایجاز ۲۲ و التمثیل و المحاضرة ۲۷ و معتقد الامامیه ص ۴۳۶ و نفثة المصدر ۱۰۹ : المؤمنون عند شروطهم (دکتر امیرحسن یزدگردی ، نفثة المصدر ۳۲۹) .

ص ۲۰۰ س ۷ قفلقل : جنبیدن ، تحرك (منتهی الارب ، المنجد ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۰۰ س ۷ قزعزع : جنبیدن (منتهی الارب ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۰۰ س ۸ صعقات : صعقه در لغت مصدر است بمعنی بیهوش گردیدن و بیهوشی . در تصوف «صعق . . . در اصطلاح فناء عند التجلی ربانی است و بالجمله فنا در حق است در مقام تجلی ذاتی» (کشاف اصطلاحات الفنون ۸/۱۵۰ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۴۸) . ابن العربی نیز نظر همین شرح را در توضیح آن آورده است (تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۹) .

ص ۲۰۱ س ۳ لواعع : لواعع در اصطلاح صوفیان عبارت از انوار ساطعه است که لامع می شود بر اهل بدایات از ارباب نفوس ظاهره و منعکس می شود از خیال به حسن مشترك و بواسطه حواس ظاهره مشاهده می شود و آن مأخوذ از لواعع البرق است و بالجمله اظهار نور است بر دل با بقای فواید آن و انوار ساطعه است که برای اهل بدایات امعان پیدا می کند .

(نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۳۹ - ۳۴۰) .

ص ۲۰۱ س ۳ لواعج : اثبات مراد با زودی نفی آن (هجویری) . لواعج از ساطعاتی است که در ترقی از حالی به حالی ظاهر می شود (ابن العربی) . لواعج و لواعع به لواعع این سه کلمه در معنی نزدیک به یکدیگرند و فرق در رایج بین آنها اینست عبارتند از حفت مبتدیان اهل سالك که روبرو ترقی می یابند . لواعج عبارت است بعد از لواعع و بعد از لواعع . لواعع مانند برقی است که در سلسله پندت می شود . لواعع روشن تر از لواعع است و به آن سلسله روال می یابد . لواعع باقی می ماند اما لواعع هم از حفت روشنایی قوی است و هم از حفت دوام باقی می ماند (رساله قشیریّه ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۳ - ۶۵۴) .

ص ۲۰۱ س ۴ لواعع : لواعع انوار معارف بر دل (هجویری) . نقل از تاریخ تصوف در اسلام

(۶۵۰) . «طوالع اول چیزی است که پیدا می‌شود از تجلیات اسماء الهیه بر باطن بنده و آراسته می‌گرداند اخلاق او را به نور باطن ، و انوار توحیدست که تابش کند بر دل‌های اهل معرفت و موجب اطمینان دل‌های آنان شود» (اللمع ۳۴۵ ، کشاف اصطلاحات الفنون ۹۱۴ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۶۳) .

ص ۲۰۱ س ۴ جواذب : در لغت جمع جاذب است و در اصطلاح «جذبه عبارت است از تقرب بنده بمقتضای عنایت خداوند که در طی منازل بسوی حق بدون رنج و سعی خودش همه چیز از طرف خداوند برای او تهیه شده است» (کاشانی ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۲) . «و بالجمله جذبه عبارت است از نزدیک گردانیدن حق مر بنده را بمحض عنایت از لیت و مهیا ساختن آنچه در طی منازل بنده بدان محتاج است بدون آن که کوشش از جانب بنده باشد و طریقه جذبه راه انبیا و اولیاست برعکس طریق برهان» (شرح گلشن راز ۲۵۴ ، اللمع ۳۶۸ : نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۳۲) .

ص ۲۰۱ س ۴ و جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین : مولوی گوید :

این چنین سیری است مستثنی ز جنس ۴ کان فزود از اجتهاد جن وانس
این چنین جذبی است نه هر جذب عام که نهادش فضل احمد والسلام
(مثنوی ۴/۳۶۵)

«اشاره است بدین جمله : جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین
که خواجه ایوب آن را مطابق متن حدیث نبوی شمرده و غزالی در احیاء العلوم
(ج ۴ ص ۵۶) بدون انتساب به قائلی آورده و جامی در نفحات الانس آن را
به ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی (متوفی ۳۷۲) نسبت داده است و در
اسرار التوحید (چاپ طهران ۲۴۷) با تعبیر : كما قال الشيخ - که مؤید گفته
جامی است - نقل شده است . (فروزانفر ، احادیث مثنوی ۱۱۹) . نیز رك :
کلیات شمس ب ۲۲۰۶۰ و حدیقة الحقیقة ، تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر
(ص ۸۴) ؛ کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۵

ص ۲۰۳ س ۲ من شرب من حوضی لا یظلم بعدھا ابداً : در مسند احمد (۱۶۲/۲ - ۱۶۳)

مذکورست که رسول (ص) می‌گوید خداوند فرموده است : قال الا ان ، و عد کم حوضی ...

أباریق شرابه أشد بياضاً من الفضة من شرب منه مشرباً لم يظماً بعده ابداً .

ص ۲۰۴ س ۱۱ امتقلقل : متحرك ، رك : ص ۳۸۳ كتاب حاضر : تقلقل .

ص ۲۰۴ س ۱۲ اما اصحاب السكون در مثال آینه اند همان دور که آینه پذیرد پذیرد

وزیادت و نیکوتر اما زود نشکند و پای دار نماید : در این جا نیز عطف

فعل مفرد (پذیرد ، نشکند ، بماند) است بر فعل جمع (آینه اند) که پیش از این

نیز آمده بود و در کتابهای دیگر هم سابقه دارد .

ص ۲۰۴ س ۱۶ مطارح : مطارح جمع مطرح است بمعنی جای انداختن و نهادن چیزی .

ص ۲۰۴ س ۱۹ حسین بن منصور : منظور حسین بن منصور حلاج است ، رك : ۲۶۷ كتاب حاضر .

ص ۲۰۵ س ۱۱ جنید : منظور ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی است از بزرگان عرفا که به

سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ هجری در نود و یک سالگی در بغداد در گذشت و در مقبره شویبیه

دفن شد (لغت نامه)

ص ۲۰۵ س ۱۴ الكلام لموسی والرؤیة لمحمد علیهما السلام : نظر : محمد دین و موسی

شنیدن - شنیدن کی بود مانند دیدن . در صحیح ترمذی ۲۰۲۳ / ۲ آمده است

ان الله قسم رؤیته وكلامه بین محمد وموسى فقام موسى مراتین وراآه محمد مراتین

ص ۲۰۶ س ۳ أفلا أكون عبداً شكوراً : عین این روایت در صحیح بخاری ۳۰۹۳ / ۳ آمده است

سوره فتح آمده است .

ص ۲۰۸ س ۱ یا اهل البیت یا اهل الخلود . . . : آفری فرورانیف را جمع بین اهل بیت و اهل

نوشته اند :

« چون کرامت رفت خود آن برگ نیست . صورت برگ است اولی از برگ »

در حدیث آمده است

« مستفاد از این روایت است : یا اهل الجنة و یا اهل النار »

تخلقوا للفناء وانما تتقلون من دار الی دار كما تفتنون فی الدنیا فیما كنتم

الاولی المصنوعه ح ۲ س ۳۵۹) و عبدالمطلب عباسی گوید که شکر و سپاس

خبر است : الا ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار (التائید

معنوی ۱۶۹ ، نقل از احادیث معنوی ۱۰۳ - ۱۰۴)

ص ۲۰۸ س ۹ کهلوت : بمعنی کهلوت ، دو مو (سیاه و سفید) شدن و پیری است . در صفحه ۲۴۹ کتاب حاضر نیز بکار رفته است : «وهمچنین در منازل صبی و طفولیت و کهلوت می رود» .

ص ۲۰۸ س ۱۵ نظرت : منظور نظرة معمول در عربی است بمعنی يك نظر ولمحه .

ص ۲۰۹ س ۴ عشقه : گیاهی است (فرانسوی Lierre لاتینی Hedera helix) بالارونده از تیره عشقه‌ها که از گیاهان نزدیک به تیره چتریان می باشد و جزو دواپه‌ایهای جدا گلبرگ است . این گیاه از دیوار یا گیاهان اطراف خود بالا می رود و معمولاً دور تکیه گاه خود می پیچد . برگهایش متناوب و گلهایی به رنگ زرد مایل به سبز دارد . میوه اش پس از رسیدن به رنگ سیاه در آید و بزرگی آن به اندازه يك نخود است و درون آن نیز به تعداد متغیر دانه وجود دارد در برخی کتب کلمه لبلاب را مرادف با عشقه ذکر کرده اند وای اشتباه است و لبلاب فقط مرادف با انواع نیلوفر باغی و نیلوفر سحرابی است که جزو تیره پیچکها و جزو دواپه‌ایهای پیوسته گلبرگ است عشقه‌ها (فرانسوی Araliacées) تیره ای از گیاهان دواپه‌ای جدا گلبرگ (فرانسوی Dicotylédones dialypétales) که دارای گل آذینی با چترهای ساده و برگهای پهن و پنجه‌ای و ساقه قلابدار است که معمولاً به درختان دیگر می پیچند و از آنها بالا می روند و چون در محل اتکا به درخت پایه ریشه فرعی خارج می کنند و مواد غذایی درخت پایه را می مکند از این جهت مضرند چون درختان پایه را خشک می کنند و نیز اگر به دیوار بچسبند چون ریشه‌های فرعی آنها در دیوار فرو می روند دیوار را خراب می کنند . گونه مهم گیاهان این تیره عشقه است . (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۰۹ س ۶ عماوی گناه : جایی که دران زیست کنند ، پناهگاه (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۰۹ س ۱۱ من عشق و کتم و عف و مات و مات شهیدا : سیوطی و مناوی نیز آورده اند :

من عشق فکتم و عف فمات ففوشهید (جامع صغیر ۱۶۰/۲؛ کنوز الحقائق، حاشیه

جامع صغیر ۱۷۳/۲) .

ص ۲۰۹س ۱۲ جواهر معادن در طلب خویش نهایدتی دارند زمرود ولاژورد که آدجا

زرست جنبهائی پیوندده . . . : یاد آور ابیات موالوی است :

وز نما مردم به حیوان برزدم	از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی زمرودن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم از هلاک پر و سر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کل شیء هالك الا وجهه	وزعک هم بایدم جستن زجو
آنچه اندر و عم باید آن نوم	بار دیگر از ملک قربان شوم
گویدم که ایا الیه راجعون	پس عدم کردم چون ارغنون

(مثنوی ، جناب نیلمسون ، دفتر سوم ۲۲۲)

ص ۲۰۹س ۱۴ شاه مرغ: در کشف المحجوب (ص ۲۲۷) آمده است : «ساعت شاه مرغی داشت

که بانگ کردی اندران ساعت بانگی بکرده (نقل از لغت نامه در فرهنگ
چیزی راجع به آن به نظر نرسید .

ص ۲۰۹س ۱۶ عقول اول : و عقل اول : آنچه که نخستین بار از ذات حق صادر شده .

اصطلاح فلسفه مشاء) : نور اول ، نور اقرب (به اصطلاح فلسفه اشراقیه) و در فرهنگ
فارسی .

ص ۲۰۹س ۱۷ جواهر روحانی : «مراد عقول و نفوس است» (رسائل اخوان الیه ص ۳۶)

نقل از فرهنگ علوم عقلی (۲۰۰) . «جوهر بسیط روحانی که از عقل و نفس
که بصورت جمع هم گفته می شود و در آن صورت عقول و نفوس جمع شده و نور اول
علوم عقلی (۲۰۳) .

ص ۲۱۱س ۱۱۴ العشق اوله و سواس و آخره افلاس: یاد آور این سخنان است

عشق اول سرکش و خوبی بود

و عشق دوم

الایا ایها الساقی ادرکنا . . . باواها . . .

در کتب معتبره

ص ۲۱۲س ۱۳ وقتی مردی جسمه را بر سینه که چون فر آمدی سموم سمج اصطراب و دجر ذات

پدید نمی آید و چون بیستی می شنوم . . . : یاد آور روایت زیر است در کتاب اللمع (۲۹۱ - ۲۹۲) : یکی از یاران از قول ابوالحسین دراج برای من چنین حکایت کرد که بقصد دیدار یوسف بن حسین و سلام بر او از بغداد به راه افتادم . چون به ری وارد شدم نشانی خانه وی را پرسیدم . هر کس که درباره یوسف بن حسین از او جويا می شدم می گفت : با این زندیق چه کاری ؟ بدین سبب افسرده و دلنگ شدم چندان که قصد کردم بازگردم . آن شب را در مسجدی به روز آوردم . صبحگاه با خود گفتم این همه راه را آمده ام لا اقلوی را ببینم . از این رو باز سراغ او را گرفتم تا به مسجد وی رسیدم و بر او وارد شدم . وی را دیدم که در مجراب نشسته و روبرویش مردی بود و در کنارش صحیفی که می خواند . پیری یافتمش نیکو دیدار ، با روی و ریشی زیبا . بدو نزدیک شدم و سلامش کردم ، جواب داد . در برابرش نشستم روی به من کرد و گفت : اهل کجایی ؟ گفتم از بغداد . گفت بچه مقصود آمده ای ؟ گفتم : به سلام شیخ آمده ام . گفت : اگر در یکی از این شهرها کسی به تو می گفت پیش ما بمان تا خانه و کنیزی و یا چیزی دیگر از این قبیل ، برایت بخرم این پیشنهاد ترا از آمدن منصرف می کرد ؟ گفتم : خداوند بر او من چنین امتحانی پیش نیاورد و اگر مرا به چنین چیزی می آزمود نمی دانم چه حالی داشتم . سپس گفت : هیل داری که چیزی بخوانی ؟ گفتم : بلی . گفت : بیار آنچه می دانی . من بدین ابیات آغاز سخن کردم :

رأيتك تبني دائباً في قطيعة
ولو كنت ذا حزم لهدمت ماتبني

کانی بکم واللمیت افضل قولکم
ألا لیتنا کنا اذا اللیت لاتغنی

گفت : قرآن را برهم نهاد و چندان گریست که ریش و جابه اش ترشد و من از این گریستن بر او رحمت آوردم . سپس گفت : پسرم ! مردم ری را ملامت می کنی که می گویند یوسف زندیق است ؛ من از نماز صبح قرآن می خوانم و قطره اشکی از چشمم جاری نشده است و از این دو بیت قیامتی در وجودم برپا شد .

ص ۲۱۲ س ۱۷ اما ابیات از گفته های آدمیان است بطبع نزدیک باشد . . . : یاد آور نظر غزالی

است در مورد سماع که پس از نقل روایت ابوالحسین دراج و ملاقات او با یوسف بن حسین (رك : یادداشت پیشین) می نویسد : « فاذا القلوب

وان كانت محترقة في حب الله تعالى فان البيت الغريب يهيج منها ما لا تهيج تلاوة القرآن ، وذلك لوزن الشعر ومشاكلته للطباع ، و لكونه مشاكلا للطبع اقتدر البشر على نظم الشعر ، و اما القرآن فنظمه خارج عن اماليب الكلام و منهاجه وهو لذلك معجز لا يدخل في قوة البشر لعدم مشاكلته لطبعه» (ا- بياغ عاموم الدين ص ۳۰۱/۲) .

ص ۲۱۲ س ۱۹ هردلی بحقیق اصدیق اصلی که در عالم غیبی یابد ساهد کتوان سدر : استعمال «توان» بجای «تواند» اگر در حین کتابت روی نداده باشد قابل ملاحظه است .
ص ۲۱۳ س ۱۸ طاغوت : این کلمه بمعنی بت ، جادوگر ، باطل و سرکش از اعل کتاب است (فرهنگ فارسی) و هر باطل و هر چه بدی را سزد و شاید و هر چه چیز بدی است که او را پرستند (فرهنگ نفیسی) و هر پیشوایی در گمراهی و ضلال ، گمراه کننده . از کلام مشایخ است : کل ما شغلك عن الحق فیه طاغوتك (آندراج) و از حد در گذشتن (تاج المصادر بیهقی ؛ نقل از لغت نامه) .

ص ۲۱۴ س ۹ در حدیث صحیح معتول است . . . که بعد ازین جیل منس سید آمد و سید با او گفت : کیف اصیحت . . . در کشف المحجوب بحویبری جامع است . . . این روایت آمده است : «حدثه به نزدیک پیغمبر عم آمد رسول وی را گفت عم کبیر اصیحت یا حارثه قال اصیحت بؤمة حقا فقال عم انظر ما تقول و حارثه قال انظر حق حقیقة فما حقیقة ایمانك فقال عراک نفسی عن الدنیا فاستوی عندی . . . و فضتها و مدرها فاسهرت لیل واطمأت نهاری . . . تمی حضرت کاتبی انبیا را در حدیث با دریا و کاتبی انظر الی اعل الجنة یتر اورون فیها و کاتبی انظر الی اعل الجنة فیها و فی روایة یتم اورون فیها الحدیث یومداد کاتبی کویف انور انبیا . . . بامداد کردم و من بؤمتی ام حقا . پیغمبر گفت عم بؤمتی کاتبی انبیا . . . می گوئی که هر حقیقی را بؤمتی و بر جانانی بؤمتی و کاتبی انبیا . . . آن که تن را از دنیا بکسبتم و نشان این آن است که بؤمتی و کویف انبیا . . . به نزدیک من یکسان شد و در آن دنیا کسبتم بدو و بؤمتی بؤمتی بؤمتی . . . را می بینم و دوزخ و عیش را گفت عرفوت قوام عالمی و کاتبی انبیا . . . ملاذمت کن بر این که . . . این نیست (کتاب المحدثات ص ۳۸۹ - ۳۹۰) و از شرح تعرف (۲۱ - ۸) . در سایه الاوار (۱ - ۲۴۲) . این روایت را در حدیث

مذکورست .

ص ۲۱۵ س ۸ خلقیت و ایجاد : در شرح تعرف (۱۳۶ / ۲ ، ۱۳۷) آمده است : «اگر خلقیت علم واجب کردی هر چه مخلوق بودی عالم بودی . . . همچنان که خلقیت علت علم نیست حیات نیز هم علت نیست» (نیت صدری ۱۴) .

ص ۲۱۵ س ۱۵ تمس عبد الدرهم . . . : در کشف المحجوب هجویری آمده است : «مسکین صاحب معلوم بود و فقیر تارك معلوم فقر عز باشد و مسکنت ذل و صاحب معلوم اندر طریقت دلیل باشد که پیغمبر عم گفت : تمس عبد الدرهم و تمس عبد الدینار و تمس عبد الخمیصة و القطیفة و تارك المعلوم عزیز باشد که اعتماد صاحب المعلوم بر معلوم بود و اعتماد بی معلوم بر خداوند تعالی» (کشف المحجوب ۶۸) ؛ نیز رك : صحیح بخاری ۱۵۱ / ۲ ؛ الفائق فی غریب الحدیث ۱۳۲ / ۱ .

ص ۲۱۸ س ۴ اتحاد : «شهود وجود حق واحد مطلق است که همه چیز به آن موجود است بحق پس همه چیز بدان متحد می شود ازان نظر که همه چیز به آن موجود و به خود معدوم است نه ازان نظر که آن را وجود خاصی است که با حق متحد شده باشد زیرا این فرض محال است» (کاشانی ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۳۵) برای تفصیل بیشتر رك : «اتحاد» فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۰ - ۱۳ .

ص ۲۱۸ س ۵ شهود : «رؤیت حق به حق» (تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۹) . «شهود بمعنی مشاهده و دیدن و گواه و در اصطلاح رؤیت حق به حق شهود بود ، خاصه حضرت وجود بود و شهود مفصل در مجمل رؤیت کثرت در ذات احدیت است . عالم شهود یعنی عالم شهادت و آنچه قابل رؤیت است صوفیه گویند ذات معدوم از صحرای عدم محض و نفی صرف قدم به منزل شهود و موطن وجود نمی نهد و چنان که معدوم محض رنگ وجود نمی پذیرد آینه موجود حقیقی هم رنگ عدم نمی گیرد و در این جا مراد از شهود وجود است» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۴۰) .

ص ۲۱۸ س ۵ کشف : «اخلاص از معانی غیبیه ماوراء حجاب» (تعریفات ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۳) . «کشف عبارت از ظهور مستورست در قلب . و برای کشف مراتبی است بر حسب ارتفاع تمام حجب یا بعضی از آنها دون بعضی . قیصری گوید : کشف در لغت بمعنی رفع حجاب است و در اصطلاح عرفا بمعنی اخلاص بر ماوراء

حجاب است از معانی غیبی و امور خفیه» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۲۷) و به تعبیری دیگر «پیوند دل با حقایق پوشیده و بیان آنها» است. برای اطلاع بیشتر رك : مقدمه آقای همایی بر مصباح الهدایه ۹۲ - ۹۶ و فرهنگ اشعار حافظ ۵۱۶ - ۵۲۱ . حافظ گوید :

تا بگویم که چه کشفم شد از این سیر وسلوك به در سوخته با بر بنط و پیمانہ روم

(دیوان حافظ ۲۴۸)

ص ۲۱۹ س ۷ مضادات : مضاد مأخوذ از تازی ، حریف و خصم و دشمن و معارض و مخالف (فرهنگ نفیسی) از مضاد بمعنی ضدیت و مخالفت (ایضاً) .

ص ۲۲۰ س ۲۱ فان الصوم له وجاء : در مسند احمد (۱/۴۲۴) از قول رسول (ص) آمده است : يا معشر الشباب من استطاع من استطاع منكم الباءة فليتزوج فانه اغض الميصر وأحصن للفرج ومن لم يستطع فعليه بالصوم فان الصوم له وجاء (نیر رك : مسند احمد ۱/۵۸ : مسند دارمی ۲/۱۳۲ : عوارف المعارف : ملحق احیاء علوم الدین ۵/۱۰۵) .

ص ۲۲۱ س ۳ ان الله يحب الرجل الغيور : سیوطی آورده است : ان الله تعالی غیور يحب الغیور و ان عمر غیور (جامع صغیر ۱/۱۵۹) .

جمله عالم زان غیور آمد له حق برد در لغت بزرگ ابن فارس

شبهه ۴۶ بر ۲

ان الله غیور لا یحب ان ینکون فی قلب المبدع الا ان یربیع ذلک المبدع . . . والسکون ، نقل از احادیث مشنوی (۱۸) .

ص ۲۲۱ س ۱۸ اذا أصبحت آمناً . . . : در جامع صغیر (۱/۱۶) نیز آمده است : آمناً فی سربك معافی فی بدتك عندك قوت یدمك قومك ان یربیع ذلک المبدع . . .

ص ۲۲۱ س ۲۲ اذا غضبت فتمیم وكدوقها : در مسند احمد (۴/۲۲۲) مذکور است : قال رسول صلی الله علیه وسلم : ان المنيب من الشيطان ، وان الشيبان من المعصية انما هو ان تطلق النار بالماء ، ودا غضب احدكم فليتيممها . . . نور الثقلین (۱/۲۴۹) . . . ۱۳۵۴ ، ۲۴۹/۴ .

ص ۲۲۲ س ۱ وان الحسد لياكل الحسنات كما تأكل النار الحطب : در سنن ابی داود ، چاپ ۱۳۵۴ ه . . ، ۲۷۶/۴ آمده است : اياكم و الحسد ؛ فان الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب او قال العشب .

ص ۲۲۲ س ۱۱ اغبرت : . . . غیرت که برای حق باشد به این که راضی نشود که دل او به غیر مایل گردد و به آنچه حق راضی است ممدوح و مطلوب است اما غیرتی که از قبل حق باشد ارجاع عیب است به سوی آنچه راضی است از جهت حفظ و سیانت بنده (حاشیه بر شرح رساله قشیریه ص ۲۰۲ ، شرح منازل ۱۵۴) غیرت از جمله لوازم محبت است و هیچ محب نبود مگر غیور و مراد از غیرت حمیت محب است بر طلب قطع تعلق محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب و آن را سه گونه است : غیرت محب ، غیرت محبوب و غیرت محبت و بر اولیاء اله فرض است . جنید گوید غیرت جایز نباشد مگر در سه وقت : یکی موقع ذکر و غفلت و دیگر محبت و سه دیگر تهظیم (مصباح الهدایة ۴۴ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۲۹۵) .

ص ۲۲۲ س ۱۴ تخلتوا باخلاقی : در احیاء علوم الدین (۶۱/۴) آمده است : وقیل اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام : تخلق باخلاقی وان من الخلاقی انی أنا الصبور؛ نیز رك : اتحاف السادة المتقين ۶/۹ .

ص ۲۲۲ س ۱۵ اوصنی بشیء یفرجنی الی الجنة . . . : قال لا تغضب : یاد آور این روایت است : ان رجلاً اتى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله علمنى كلمات اعيش بهن ولا تكثر علي فانسى . فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : لا تغضب ، (موطأ ۲/۹۰۵ - ۹۰۶) .

ص ۲۲۲ س ۱۸ لا تحاسدوا ولا تباغضوا . . . : سیوطی آورده است : لا تباغضوا ولا تبايروا و لا تنافسوا و كونوا عباد الله اخواناً (جامع صغير ۲/۱۸۷ - ۱۸۸) . لا تباغضوا ولا تحاسدوا ولا تبايروا و كونوا عباد الله اخواناً (موطأ ۲/۹۰۷)؛ نیز رك : صحيح بخاری ۴/۶۰ : صحيح مسلم ۸/۸ ، ۱۰) .

ص ۲۲۳ س ۷ اتخف بما جلال ولا تخش من ذي العرش الا لاله؛ سیوطی در اللالی المصنوعة

۳۱۴/۲ آورده است : دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی بلال و عنده سیر من التمر فقال ما هذا یا بلال قال یا رسول اللہ ادخرته لك واذینفانک قال أما تخشى أن يكون له دخان فی نار جهنم أنفق بلال و لا تخش من ذی العرش اقلالاً . نیز رك : اللآلی المصنوعة ۳۱۵/۲ : مجمع الزوائد ۱۲۶/۳ : حلیة الاولیاء ۱۴۹/۱ : شرح تعرف ۵۸/۱ .

ص ۲۲۳ س ۱۰ اللہیم اعط منفقاً خلفاً . . . : در سند احمد (۲/۳۰۵ - ۳۰۶) آمده است : ان رسول اللہ (ص) قال ان ملكا بیاب من ابواب السماء یقول من یقضی الیوم یحزی غدا و ملكا بیاب آخر یقول اللهم اعط منفقاً خلفاً و جعل له منك تلقاً : نیز رك : مجمع الزوائد ۱۲۲/۳ : صحیح بخاری ۲۵۰/۱ .

ص ۲۲۳ س ۱۱ انفق ینفق علیك : در جامع صغیر ۶۸/۲ مذکور است : قال اللہ و حل انفق أنفق علیك : نیز رك : كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲ در انفق الاسرار (۸/۱۴۴) آمده است : قال رسول اللہ (ص) ان من غر و حل انفق انفق علیك .

ص ۲۲۴ س ۱۲ دل را در چند معلومات ندارد و قناعت جسمه كمرد : معلومات جامع معلوم به معنی مال و دارایی و پول است . رك : ص ۲۸۱ : در روایت دیگر در بعضی كرده بی معلوم .

ص ۲۲۴ س ۱۶ طوی لمن امسك الفضل عن قولي . . . : رك : ص ۳۵۵ : در طوی طوی امن شغله عیبیه عن عیوب الناس .

ص ۲۲۴ س ۲۱ كوفت ویا سپرده امنتهم الاراب .

ص ۲۲۴ س ۲۲ ان اند حجب ان كری ادرك عنتك علی عنتك : ص ۳۵۵ : در حجب و عنت و عنتی در كنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۳۰۳/۲) نیز رك : سند احمد ، باب الاموال - سند بخاری ، ص ۲۲۳/۵ : احیاء ۲۲۵/۱ .

ص ۲۲۶ س ۶ العمدة اسد من الرضا : ص ۳۰۹ : در اسد من الرضا : ص ۳۰۹ : در الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۱/۳ .

ص ۲۲۶ س ۱۱ سب دراد : سب یا برده . شرف : ص ۳۰۹ : در سب : ص ۳۰۹ .

در این ایام بر سر مزار کسان خود می روند و شبیه عید Toussaint عیسویان است در اول نوامبر .

ص ۲۲۷ س ۱ وسخ : «الوسخ : شوخکن شدن» (المصادر ۳۴۹) . در فارسی بمعنی «چرك و ريم» بكار می رود (فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۲۸ س ۱۷۱ ان يسير الرياء شرك : در احياء علوم الدين (۳/۲۷۷) آمده است : ان اليسير من الرياء شرك وان الله يحب الاتقياء الاخفياء الذين ان غابوا لم يفتقدوا وان حضروا لم يعرفوا قلوبهم مصابيح الهدى ينجون من كل غبراء مظلمة .

ص ۲۲۸ س ۱۸۱ من عمل عملاً اشرك فيه غيري فانما منه بريء : در سند احمد (۲/۳۰۱) آمده است : ان النبي (ص) يرويه عن ربه عز وجل انه قال انا خير الشركاء فمن عمل عملاً فاشرك فيه غيري فانما بريء منه وهو للذي اشرك : نیز رك : احياء علوم الدين ۳/۲۹۴ .

ص ۲۲۹ س ۵ طوبى لمن تواضع من غير منقصة . سيوطى آورده است : طوبى لمن تواضع من غير منقصة و ذل فى نفسه فى غير مسكنة و انفق من مال جمعه فى غير معصية و خالط أهل الفقه والحكمة و رحم أهل الذل والمسكنة طوبى لمن ذل نفسه و طاب كسبه و حسنت سريرته و كرمته علانيته و عزل عن الناس شره طوبى لمن عمل بعلمه و انفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله (جامع صغير ۲/۴۶) .

ص ۲۲۹ س ۱۱۱ من تواضع لله رفعه الله و من تكبر و ضعه الله : سيوطى (جامع صغير ۲/۱۵۲) و مناوى (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/۱۶۸) آورده اند : من تواضع لله رفعه الله . نیز در كنوز الحقائق (حاشية جامع صغير ۲/۱۶۸) آمده است : من تكبر و ضعه الله .

ص ۲۲۹ س ۱۹ چون باری تعالی به بنده ای خیر خواهد اورد او را بعیب خودش بینما کند : ترجمه حدیث «اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعیوب نفسه» است ، رك : ص ۳۵۰ کتاب حاضر .

ص ۲۳۰ س ۱ من ازداد علماً ولم يزد هدى لم يزد من الله الا بعداً : سيوطى آورده است : من ازداد علماً ولم يزد فى الدنيا زهداً لم يزد من الله الا بعداً

(جامع صغیر ۲/۱۴۴) ؛ نیز رك : احیاء علوم الدین ۳/۳۸۸ .

ص ۲۳۰ س ۲۰ المؤمن مرآة المؤمن : این خبر به همین صورت در جامع صغیر (۲/۱۷۰) و کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۲/۱۸۰) آمده است و نیز : المؤمن مرآة اخیه المؤمن (کنوز الحقائق، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۸۰) . المؤمن مرآة المؤمن والمؤمن أخو المؤمن یکف علیه ضیعتہ و یحوطه من ورائه (جامع صغیر ۲/۱۷۰) . ان أحدکم مرآة اخیه فاذا رأى به اذى فلیمطه عنه (جامع صغیر ۱/۷۳) . روایات مذکور در فوق را آقای فروزانفر نیز در کتاب احادیث مثنوی ذیل دو بیت زیرین آورده اند :

چون که مؤمن آینه مؤمن بود روی او ز آلودگی ایمن بود
یار آینه است جان را در حزن بر رخ آینه‌ای جان دم عین
(مثنوی ۱۰۵/۲۷ ، احادیث مثنوی ۱/۴۱)

نیز رك : کلیات شمس ب ۱۶۱۳۷ ، ۲۶۴۱۶ ، ۳۱۹۸۵ ؛ ایضاً ج ۱ حاشیة ص ۲۹۹ ، ج ۷/۴۷۸ .

ص ۲۳۱ س ۲ فاسد المزاج لا یقبل العلاج : در احیاء علوم الدین ۲/۲۱۵ نیز در روایت تأثیر اصوات در آدمی در مبحث سماع می‌خوانیم : قبل من له یسر له علاج . و أزهاره والعود وأوتاره فهو فاسد المزاج لیس له علاج .

ص ۲۳۱ س ۹ خالطوا الناس بألسنتک و زانک و وجهک منک : یادآور روی است : خالطوا الناس بأخلاقهم و بالفهم فی أعمالهم کنوز الحقائق حاشیة جامع صغیر ۲/۵۱۰ .

ص ۲۳۱ س ۱۶ سرکر : به کسر اول و تشدید راء ، یعنی بسیار شد ، پس سرکر و سرکره لقب ابلیس است (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۳۲ س ۱ ان الرجل یحسن خلقه لمدرك درجته الصالحة الصالحه : در احیاء علوم الدین ۱/۸۴۱ است : ان الرجل لیدرك بحسن خلقه درجه انتم تفضلون بها الصالحین . ص ۱/۶۷۷ . ان الرجل لیدرك بحسن خلقه درجه الصالحه الصالحه . جامع صغیر ۱/۸۴۱ . در احیاء علوم الدین ۱/۸۴۱ نیز آمده است : ان الرجل لیدرك بحسن خلقه درجه انتم القائمون برك : ایضاً ۲/۱۸۸ ، ۳/۵۱۰ .

ص ۲۳۲ س ۲ حسن خلقك ولومع الكفار : در كشف الاسرار (۳۶۹/۲) آمده : « قال النبي (ص) ان الله عزوجل اوحى الى ابراهيم (ع) : انك خليلي حسن خلقك ولومع الكفار . . . » نيز ياد آور اين حديث است : أحسن خلقك للناس يا معاذ بن جبل (عوضاً ۲/۹۰۲) . قال رسول الله (ص) : انك امرؤ قد حسن الله خلقك فحسن خلقك (احياء علوم الدين ۳/۵۰) .

ص ۲۳۲ س ۱۳ افسوا السلام : روايات مختلف ازان آمده است : افسوا السلام تساموا . افسوا السلام بينكم تجابوا . افسوا السلام فانه الله تعالى رضا . افسوا السلام كي تعلموا . افسوا السلام وأطعموا الطعام واخربوا الهام تورثوا الجنان . افسوا السلام وأطعموا الطعام وكونوا اخوانا كما امركم الله . افسوا السلام وابدل الطعام واستجى من الله تعالى كما تستجى رجلا من رهطك ذاهيئة وليحسن خلقك و اذا أسأت فاحسن فان الحسنات يذهبن السيئات (جامع صغير ۱/۴۰) . افسوا السلام تساموا . افسوا السلام تساموا و الاشارة شر . افسوا السلام كي تعلموا (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۴۴) . نيز رك : مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۹ ص ۲۱۹ .

ص ۲۳۲ س ۱۵ واطعموا الطعام : سيوطي آورده است : أطعموا الطعام وأطيبوا الكلام . أطعموا الطعام وأفسوا السلام تورثوا الجنان . أطعموا طعامكم الاتقياء و أولوا معروفكم المؤمنين (جامع صغير ۱/۳۶) . اطعم الطعام و افسوا السلام (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۳۹) .

ص ۲۳۳ س ۹ ان شر الناس من تركه الناس اتقاء فحشه : در جامع صغير (۷۶/۱) آمده است : ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة من يخاف الناس من شره . ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة من تركه الناس اتقاء فحشه . ودر كنوز الحقائق (حاشية جامع صغير ۱/۹۷) مذکور است : ان شرکم الذين يتقون للكثرة شرهم . در صحيح بخاری (۵۵/۴) نيز مذکور است : ان شر الناس عند الله منزلة يوم القيامة من تركه الناس اتقاء شره . نيز رك : احياء علوم الدين ۲/۲۰۷ : سياح ۳۶۰ .

ص ۲۳۳ س ۱۸ صل من قطعك واعف عمن ظلمك واعط من حرمك : در جامع صغير (۳۷/۲) مذکور است : صل من قطعك و أحسن الي من اساء اليك وقل الحق

ولو علی نفسک .

ص ۲۳۴ س ۸ ساکن رسول الله صلی الله علیه وسلم نستأمنوا ولا لعانا . . . : در سند احمد
(۱۲۶/۳) آمده است: لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم سباً ولا لعاناً ولا
فحاشاً ؛ نیز رك : بخاری ۵۵/۴ . حمله ؛ و ولا یجزی بالحسنة السیئة در
ماخذ مربوط بدین صورت نیست ولی در سند احمد ۱۷۴/۶ ، ۲۳۶ آمده است:
ولا یجزی بالسیئة مثلها ، و ظاهراً صورت صحیح آن در متن کتاب نیز باید چنین
باشد : ولا یجزی بالسیئة السیئة .

ص ۲۳۴ س ۱۰ لودعیت الی کراع لأجبت . . . : در جامع صغیر (۱۰۷/۲) آمده است .
لوأهدی الی کراع لقبلت ولو دعیت علیه لأجبت . نیز : لودعیت الی کراع
لأجبت (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۵۰/۲) .

ص ۲۳۴ س ۱۵ صد جنا و طعن حمل کردی : ظاهراً حمل کردن در این جا بمعنی تحمل کردن
است .

ص ۲۳۴ س ۱۸ سازنده : در این جا بمعنی سازگار است و موافق ؛ در فارس نامه (ص ۱۵۱)
آمده است : و از همه بلاکش تر و رنجورتر و سازنده تر بچندک بود .

ص ۲۳۴ س ۱۸ آمیزنده : اسم فاعل از آمیزیدن ، آمیختن بمعنی آن که آمیزش از
ناوش معاشرت ، و اعلان معاشرت و آمیزش از باشد . فرزندک و از آمیزش
آن را در انگلیسی به کلمه sociable ترجمه کرده است . در ترجمه
طبری (بلعمی) نسخه خطی مر-وم بهار کلمه آمیزنده بکار رفته و قریباً
نیز آن را به sociable فرانسوی ترجمه کرده اند . در لغت
حدود العالم (ص ۸۸) آمده است : [جملیان] در دما این کلمه
خوشخو و آمیزنده . [جملیان] در دهانی نیک گویند و آنرا در
هم از ایشان است . (حدود العالم ص ۸۴) در فارس نامه (ص ۱۵۱)
روان و درختان بسیار و همان درخت و درختان بسیار و درختان
العالم ۱۰۷ ، ۱۴۲) .

ص ۲۳۴ س ۱۸ اسراف کننده : در این جا بمعنی اسراف کننده است .
حمله فایوس نامه نیز دیده آن شرم و خوسب و خوسب و خوسب

هنرست (قابوس نامه ۲۴۹) .

ص ۲۳۴ س ۱۹ ايجاران را بهر وقت دست گرفتني : دست گرفتن بمعنی مدد کردن و یاری کردن است : «ضعيف دل و ركيب راى را دره جاورت زبان گنگ شود و فصاحت و چرب سخني دست نگیرد» (کلیله و دمنه ۹/۱۱۵) . «پس از فوت فرصت و تعذر تدارك ، پشیمانی دست نگیرد» (کلیله و دمنه ۹/۱۹۱) .

ص ۲۳۵ س ۱ ابوسعید خدری : «ابوسعید خدری سعد بن مالك بن سنان بن ثعلبة انصاری خزرجی . صحابی است و نسبت او به خدره حی از انصار است . او از حفاظ مكثرين و به جنگ احد سیزده ساله بودوی را به رسول صلوات الله علیه عرض کردند و رسول برای صغر سن او را از ملازمت جیش منع فرمود و پدر او گفت یا رسول الله وی سطر استخوان است و پیاپی نظر در او افکند و به رد او امر کرد لکن وی به پانزده سالگی در غزای بنی المصطلق در رکاب رسول جهاد کرد و در دیگر مشاهد نیز حضور یافت و به سال ۷۴ در گذشت و مشهورست که گور او به اسلامبول در محله ایوان سرای به حوالی جامع قعریه است لکن در تواریخ این شهرت به ثبوت نییوسته است .» (لغت نامه) .

ص ۲۳۵ س ۶ ادم : به کسر اول «خورش ، نان خورش ، نان خورش اعم از آبیکی و جز آن ، ترنانه ، قاتق ، ابا ، ج : ادم Odom ، آده ، آدام» (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۳۵ س ۶ ان اخوانی من اولی العزم من الرسل . . . : عین این حدیث خطاب به عایشه در احیاء علوم الدین (۸۲/۳ ، ۳۵۷) آمده است .

ص ۲۳۶ س ۱ تخلّقوا باخلاق القرآن : در کتاب فیه مافیہ مولوی آمده است : تخلّقوا باخلاق الله (فیه مافیہ ۱۲۳) نیز در مصباح الهدایه ۳۴۱ . آقای فروزانفر در شرح آن نوشته اند : «در احیاء علوم الدین ج ۴ ص ۲۱۸ ، مصدر به لفظ (قیل) ذکر شده و دلیل است که جزو احادیث بشمار نمی رود هر چند که در کلمات متأخرین بعنوان حدیث نقل شده است» (فیه مافیہ ۳۱۳) به همین سبب آقای فروزانفر آن را در فهرست کلمات بزرگان و امثال آورده اند (فیه مافیہ ۳۵۰) . نیز رك : ص ۳۹۲ کتاب حاضر : تخلّقوا باخلاقى .

ص ۲۳۶ س ۳ لیس التکحل فی العینین کالکحل : مصرعی است «از ابوالطیب متنبی و تمام بیت این است :

لان حلامك حلم لا تکلفه لیس التکحل فی العینین کالکحل»

(فروزانفر ، فیہ ما فیہ ۳۱۴)

ص ۲۳۸ س ۸ قہیئت : راست و نیکو کردن کار (منتهی الارب ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۳۹ س ۱۲ رحم الله امرأ عرف قدر نفسه : در ترجمه رساله قشیریہ (ص ۲۲۲) نیز آمده

است که عمر عبدالعزیز به پسر خود - که انگشتری به هزار درم خریده بود - نوشت : «چون نامه من به تو رسد آن بفروش و هزار شکم گرسنه را سیران ، و انگشتری ساز ازدودرم و نگین او آهن چینی و براو نویس : رحم الله امرأ عرف قدر نفسه . خدای رحمت کناد بر آن که اندازه خویش داند .»

ص ۲۳۹ س ۱۶ قناع : را در لغت چنین معنی کرده اند : پرده و پوششی که بر بالای مقنعه پوشند ،

پرده دل ، سلاح (فرهنگ نفیسی) و در این جا ظاهراً کنایه از پرده عفاف و شرم و آبروست و در زبان عربی نیز هست : «کشف القناع عن الشيء کنایة عن التصريح به والمجاهرة» (اقرب الموارد) .

ص ۲۳۹ س ۱۶ المسلم من سلم المسلمون من لسانه و دینه : علاوه بر این صدر اسلام

جامع صغیر (۱۷۲/۲) آمده است : المسلم من سلم المسلمون من لسانه و دینه و المؤمن من سلمه الله الناس علی دماءهم و اموالهم . المسلم من سلم المسلمون من لسانه و دینه و المؤمن من سلمه الله ما نهی الله عنه . بناوی در کنوز الحقائق ، الشیخ جامع صغیر (۱۸۲/۲) آورده : المسلم من سلم المسلمون من دینه و لسانه . المؤمن من سلمه الله غیرت : المؤمن من امن جاره بوائقه (قابوس نامه ۱۲۱۴) .

ص ۲۳۹ س ۱۸ الحر عبد اذا طمع : در مجمع الامثال (ص ۲۰۳) آمده است : الحر عبد اذا طمع

طمع و العبد حر اذا قنع . در معجم الهدایه (ص ۳۵۱) آمده است : الحر عبد اذا طمع و العبد حر اذا قنع . العبد حر اذا قنع و الحر عبد اذا طمع . و یوالحسب بولع ابن محمد ان عرفا و شایخ بود و به سال ۳۱۶ هجری در مدینه در گذشت و در معجم هدایه (ص ۳۵۱) آمده است .

ص ۲۴۰ س ۲ قوقر : آهستگی نمودن و بردبار شدن (فرهنگ نفیسی) این نام در لغت آمده است .

باشد بمعنی بزرگ داشتن بقرینة کلمة «احترام» ؟

ص ۲۴۰ س ۲ 'لا يحقرن احداً من المسلمين . . : در احیاء علوم الدین (۳/۳۳۸) آمده است:
قال ابو بكر الصديق رضي الله عنه : لا يحقرن أحد أحداً من المسلمين ، فان
صغير المسلمين عند الله كبير . عين روایت متن در كشف الاسرار (۱/۵۵۹)
مذکورست از قول ابوبکر .

ص ۲۴۰ س ۶ بوهریره : «ابو هریره ، عبدالرحمن بن صخر ازدی یا الدوسی . از عشره
سلیم بن فهم ، صحابی است و او به سال غزوه خیبر مسلمان شد پذیرفت و دران غزوه
حضور یافت . . . و او چون گربه زیاد دوست داشتی و روزی رسول اکرم صلوات الله
علیه او را با بچه گربه ای در دامن بدید این کنیت بدو داد . و او همیشه
بدین کنیت افتخار می کرد ، و گویند که علت اختلاف در نام او شهرت بسیاری
است که او بدین کنیت داشت بدان گونه که در مدت عمر نام او متروک و
فراوش شد . . . وفات او به مدینه به سال ۵۷ یا ۵۹ به هفتاد و هشت سالگی
بود» (لغت نامه) .

ص ۲۴۰ س ۹ کن قنما کن اغنی الناس : رك: ص ۳۲۹ کتاب حاضر : «کن ورعا تکن اعبد
الناس» .

ص ۲۴۰ س ۱۳ احب للناس ما تحب لنفسك کن مسلماً : عین این روایت در کنوز الحقائق
(حاشیه جامع صغیر ۱/۱۱) آمده است . احب للناس ما تحب لنفسك (جامع صغیر
۱/۹) . آقای فروزانفر در مورد بیت زیرین از مولوی صورتی دیگر را نیز نقل
کرده اند :

آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ای امین
(مثنوی ۲۰/۵۸۹)

احب لاختيك المسلم ما تحب لنفسك (مستدرک حاکم ۴/۱۶۸) ، نقل از
احادیث مثنوی ۲۰۰) . نیز رك: ص ۳۹۱ کتاب حاضر : لا يستكمل ایمان
احدکم . . .

ص ۲۴۰ س ۱۶ لا يستكمل ایمان امری حتی یحب للناس ما یحب لنفسه : رك: ص ۳۹۱
کتاب حاضر : لا يستكمل ایمان احدکم . . .

ص ۲۴۰ س ۱۷ او احسن جوار من جاورك تكن مؤمننا : رك : ص ۲۲۹ كتاب حاضر : كن ورعا تكن اعبدا للناس . . .

ص ۲۴۰ س ۲۱ لا يزال جبريل يوصيني بالجار حتى ظننت انه سيورثه : در مسند احمد (۸۵/۲) آمده است : ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما زال جبريل صلى الله عليه وسلم يوصيني بالجار حتى ظننت انه سيورثه أو قال خشيت أن يورثه ؛ نیز رك : بخاری ۵۳/۴ .

ص ۲۴۰ س ۲۱ أقل الضحك فان كثرة الضحك تميت القلب : رك : ص ۲۲۹ كتاب حاضر : كن ورعا تكن اعبدا للناس . . .

ص ۲۴۱ س ۱۵ المعنى اليأس عما فى ايدى الناس : سيوش آورده است : المعنى الاياس (ظ . اليأس) مما فى ايدى الناس و من مشى منكم الى طمع من طمع الدنيا فليمش رويدا . المعنى الاياس مما فى ايدى الناس و اياك و الطامع فانه الفقر الجاضر (جامع ص ۶۱/۲) . المعنى اليأس مما فى ايدى الناس (كنوز الحقائق حاشية جامع ص ۱۲۱-۱۲۲) .

ص ۲۴۱ س ۱۰ لا ترفع عصاك عن اهلك : مناوى آورده است : لا ترفع السوط عن اهلك و تخفهم فى الله (كنوز الحقائق ، حاشية جامع ص ۱۹۵-۲) .

ص ۲۴۲ س ۲ مناويدة : بنور نوبت قرار دادن .

ص ۲۴۲ س ۷ اخذوا احكام طالما او مغلوبيناً : سيوش آورده است : اخذوا احكام طالما مطالوما قبل كيف اصابه طالما قال سبحانه من اجله من اهلك الله من اهل بيته طالما او مغلوبيناً ان يك ظالماً فردد من ظالمة وان يك مظلوماً فردد من مظلومين (۹۱-۱) : نیز رك : بخاری ۲/۴-۲ : صحيح مسلم ۲۰۸۱-۲۰۸۲ الدين ۲-۲۰۸ .

ص ۲۴۲ س ۱۰ وار هرجه ضرر ازان ممكن اوز فستما خبر حواحد بس در حاف كند : در باقى كردن در اين جا يعنى صرف در ازان ، و ضمير يوزيد و باطلان .

ص ۲۴۲ س ۱۴ خود را توفيقى كند : توفيقى كه نگاه داشتن و توفيقى كه در ازان است .

پرسه كردن .

ص ۲۴۲ س ۱۹ ادبني ربي فأحسن تأديبي : در كشف المحجوب (ص ۴۳۲) مذکورست :
«قال النبي عم حسن الادب من الايمان و نیز گفت : ادبني ربي فأحسن تأديبي»
نیز رك : جامع صغير ۱۲/۱ و كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱۳/۱ .

ص ۲۴۲ س ۲۰ جابر بن عبد الله الانصاري : از کسانی است که حدیث بسیار از رسول
اکرم (ص) روایت کرده است و به روایت مسلم در نوزده غزوه با رسول شرکت
داشته است . نوشته اند پس از آن که نابینا شد در ۷۸ هـ . در گذشت (و به قولی
در ۷۷ ، ۷۴ ، یا ۶۳ هـ) . عمرش را ۹۴ سال نوشته اند (حسن المحاضرة
في احوال المنصر والقاهرة ۸۳ - ۸۴) ، نقل از لغت نامه .

ص ۲۴۲ س ۲۲ چون ویدرا مطالبت کنند : مطالبت کردن در این جا ظاهراً بمعنی
بازخواست کردن و پرس و جو کردن است و قبلاً نیز مکرر آمده است .

ص ۲۴۳ س ۲ صف النعمال : کفش کن (فرهنگ نفیسی) . در کتاب بدایع الوقایع (۶۲۵/۱)
بجای آن (کفشگاه) بکار رفته است .

ص ۲۴۴ س ۴ نماز خفتن : بمعنی نماز عشاست . در متون قدیمی گاه بمعنی حقیقی آمده است
مانند : «حسن مؤدب گفت يك شب نماز خفتن بگزارديم شيخ مرا گفت به بادنه
باید شد و آن دیهی است بر دو فرسنگی میهنه» (اسرار التوحید ۱۷۱) . گاهی
نیز منظور از ذکر نماز خفتن ، موقع آن بوده است : «وزیر نماز شام بر نشست
و بیامد و خلوتی خواست و تا نماز خفتن بماند و این حالها با امیر بگفت و باز
گشت» (تاریخ بیهقی ۵۷۸) . در لهجه بخارایی «نماز خوقتن» بدین معنی استعمال
است (لهجه بخارایی ۴۵۲) .

ص ۲۴۴ س ۸ بالطافات مدلی خشونت صوف می برداری ؟ : برداشتن بمعنی تحمل کردن
است ، رك . ص ۳۶۱ کتاب حاضر : جفارا هم بوفاً بردارند .

ص ۲۴۴ س ۹ حملة العرش : حملة جمع حامل است . در تفسیر آیه «ویحمل عرش ربك
فوقهم یومئذ ثمانية» (سورة حاقة ۱۷/۶۹) : و برگیرد عرش خداوند تو زبرایشان
آن روز هشت فرشته) در كشف الاسرار (۲۱۱/۱۰) روایات مختلف راجع به
حملة العرش آمده است .

ص ۲۴۴ س ۱۵ کعب : هر بند استخوان و شتالنگ و استخوان بلند پشت پای که بستنگاه شرک باشد (منتهی الارب) آن جانب از هر طرف که بروی زمین قرار گیرد در صورتی که هموار و برابر باشد (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۴ س ۱۶ خیر ثیابکم البیض : در جامع صغیر (۸/۲) آمده است : خیر ثیابکم البیاض ألبسوها أحياءکم و کفنوا فیها موتاکم . خیر ثیابکم البیاض فکفنوا فیها موتاکم وألبسوها أحياءکم و خیر أکحالکم الاثم دینیت الشعر و یجلو البصر . ابن رکن : مسند احمد چاپ احمد و محمد شاکر ، ۴۸/۴ ، ۱۵۹ ، ج ۱ ، ۱۶۱ ، ۱۱۷ ، ۱۴۳ .

ص ۲۴۴ س ۱۸ چاره بردوختن : پاره در این جا بمعنی وصله ورقه است .

ص ۲۴۵ س ۱ هیچ جامه جمیع سخن : در قول «بمفکن جمع میان باء تا کید و عزمت بسی سورت گرفته که در دیگر کتابها نیز هست : «اگر بازی با اوقات باز و بگرو بمبار» (قابوس نامه ۷۷۷) .

ص ۲۴۵ س ۳ و چون جامه : رسم خط نسخه اساس به همین سورت است ولی آن را نباید «جامه ای» خواند تا معنی مناسب باشد .

ص ۲۴۵ س ۴ خرقه کند : خرقه کردن بمعنی پاره کردن ، دریدن و چاک زدن است . فی خرقه کردن جامه در میان سوفیان متداول بوده است . عجوبیری می نویسد : «باب الخرق بدان که خرقه کردن جامه اندر میان این شایفه متداول است و اندر جمعیهای بزرگ که مشایخ بزرگ رض حاضر بودند این کار دهان و من در آن دیدم گروهی که بدان منکر بودند و گفتند که رو نباید جامه در آن پاره کرد و آن فساد بود و این مجال است فسادى که مراد از آن مزاج باشد بدل است . و البته اندر سماع در حالت صحت نشاید کرد که آن جامه به سرفوی باشد اگر مستمع را غایبه دیدار پدید آید چنان که خطبات از وی برآید و او را کرده معذور باشد یا چون یکی را چنان افتد اگر جامه او را پاره کنند و آن اندر حال سماع بود بچشم غایبه و آن تو که در آن سماع است و آن سماع است بحجاب به سماع پیری و مقتدایان جامه وی را خرقه کنند و آن سماع است بحجاب و دیگر اندر حال سماع از روی دعوت دل در این جامه خرقه کنند و آن سماع است بردوخته با سدی می مجروح و دیگر در سماع و جامه می مجروح و سماع است یا بدوزند و باز دهند این سماع یا به درویش دیگر و یا در سماع یا در سماع»

وقسمت کنند. . . (کشف المحجوب ۵۴۲ - ۵۴۳) . آنچه از کشف المحجوب نقل شد تأیید همان شرح عبادی است و معلوم می‌کند خرّقه‌ای که در سماع از سر وجود بدرند پیش صوفیان عزیز و گرامی است . برای اطلاع بیشتر رك : «خرقه‌دري» فرهنگ اشعار - حافظ ۱/۱۴۲ - ۱۴۹ .

ص ۲۴۶ س ۵ کلمات طریقت‌ناهند خرّقه . فصارت خرّقه . یاد آور روایتی است که در تذکرة الاولیاء (۱۰/۲) آمده است از قول جنید : «ليس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالخرقة» .

ص ۲۴۶ س ۸ واستطی : «ابوبکر محمد بن موسی الواسطی رض از محققان مشایخ بود و اندر حقایق شأنی عظیم داشت و در جتنی بلند و به نزدیک جمله مشایخ ستوده و از قددهای اسحاب جنید بود عبارتی غامض داشت ظاهریان را چشم اندران نیفتادی و اندر هیچ شهر آرام نیافت چون به مرو آمد اهل مرو به حکم لطافت طبع و نیکو سیرتی خود وی را قبول کردند و سخن وی بشنیدند و عمر آنجا بگذاشت» (کشف المحجوب ۱۹۴ - ۱۹۵) .

ص ۲۴۶ س ۸ ابن عطاء : «ابوالعباس بن عطا ، احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأدمی . یکی از شیوخ صوفیه و مشاهیر زهاد . گویند او به شبانروزی بیش از دو ساعت نخفتی و هر بیست و چهار ساعت يك بار ختم قرآن کردی . و نیز ختمی آغازید بقصد فهم و استنباط که چهارده سال بکشید و هنوز بیش از نیم آن برجای بود که در گذشت در ذی‌قعدة سال ۳۰۹ ، رجوع به صفة الصفوة جلد ۲ صفحه ۲۵۱ چاپ دکن شود» (اعت زاعه) .

ص ۲۴۶ س ۸ بصری : حسن بن الحسن البصری (م : ۱۱۰ هـ) . «ابوعلی الحسن بن ابی الحسن البصری رح و گروهی کنیتش ابو محمد کنند و گروهی ابوسعید ویرا قدری و خطری بزرگ است به نزدیک اهل این علم بل کلمی علوم و لطیف الاشارة بودست اندر معاملات» (کشف المحجوب ۱۰۳) .

ص ۲۴۶ س ۸ بلخی : کوریا منصور شقیق بلخی (شقیق بن ابراهیم بن علی الازدی البلخی ، ابوعلی) زاهد و صوفی معروف از مشاهیر مشایخ خراسان است که شاید اول کسی بود که در خراسان در تصوف سخن راند و به سال ۱۹۴ هـ در گذشته است .

(الاعلام ۲۴۹/۳ ؛ نیز رك : حلیة الاولیاء ۵۸/۸ - ۷۳ ؛ تذكرة الاولیاء
۱۶۴/۱ - ۱۶۸) .

ص ۲۴۷ س ۴ طلب الحلال فریضته بعد الفریضته : علاوه بر این وجه ، در جامع صغیر
(۴۵/۲) آمده است : طلب الحلال واجب علی کل مسلم . طلب الحلال جهاد .
مناوی نیز علاوه بر صورت مذکور در متن ، آورده است : طلب الرجل معیشته من
الحلال صدقة . طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضة (کنوز الحقائق ، حاشیة
جامع صغیر ۱۰۹/۲) . مولوی گوید :

گفت رو به جستن رزق حلال فرض باشد از برای امتثال

(مثنوی ۴/۴۹۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۶۸)

ص ۲۴۷ س ۶ شر الناس من اكل وحده و منع رفته : عجوبی نوشته است : پس شرط
آداب اكل آنست كه تنها نخورند و ایشار كنند بریندیگر را لقوله عم : شر
الناس من اكل وحده و ضرب عبده و منع رفته ، (كشف المحجوب ۴۵۴) .

ص ۲۴۷ س ۹ المؤمن يأكل في معاء واحد . . . : المؤمن يأكل في معي واحد و الكافر
يأكل في سبعة امعاء . بخاری ج ۳ ص ۱۸۹ ، مسلم ج ۶ ص ۱۳۲ - ۱۳۳ ،
مسند احمد ج ۲ ص ۲۱ ، ۴۳ ، ۷۴ ، ۱۴۵ ، ۳۱۸ ، ۴۱۵ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵ ،
حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۳۴۷ ج ۱۰ ص ۳۲۴ ، اشیاء علوم الدین ج ۳ ص ۶۰
(نقل از احادیث مثنوی ۱۴۵ در شرح بیت زیرین) .

لاجرم كافر خورد در هفت بدن دین و دل باریك و لاغر رفت

مثنوی ۳۰/۴۳۰

نیز بدین صورت آمده است : المؤمن يشرب في معي واحد و الكافر
يشرب في سبعة امعاء (مسلم ۶/۱۳۳) ، جامع صغیر ۱۷۰/۲ ، حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۳۴۷
معی واحد و الكافر يأكل في سبعة امعاء (جامع صغیر ۳۰/۴۳۰) ، حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۳۴۷
۹۲۴/۲ : مسند دارمی ۲/۹۹ : الشاق في غلبه الحديث ۳/۳۴ ، جامع
الروائد ۵/۸۰ .

ص ۲۴۷ س ۱۱ الذی یوما طعامه یذكر الله : در جامع صغیر (۳۰/۱) مذکور است : یوما
طعامکم بذكر الله و الامالة و الامانة غایه ففقهه فله الامانة و الذی یوما

الدين ۳/۹۵ وعوارف المعارف (ملحق احياء علوم الدين ۵/۱۷۴) .
 ص ۲۴۷س ۱۴ فان بسفره خورد واقتمدا بسيد عالم عليه السلام كند كه وي هرگز نان
 درخوان نخورد اجتناب از تشبهه بفراغنه : «خوان» را سفره معنی می کنند
 (فرهنگ فارسی) ولی در این جا در برابر سفره قرار گرفته است و معلوم می شود
 با آن تفاوتی دارد شاید غرض آن چیزی باشد که در برهان قاطع آمده است :
 «خوان . . . طبق بزرگی را نیز گویند که از چوب ساخته باشند چه طبق
 كودك را خوانچه گویند، بخصوص با توجه به عبارت «اجتناب از تشبهه
 بفراغنه» .

ص ۲۴۷س ۱۱۷ الوضوی [ء] قبل الطعام ینفی الثمرو بعد ینفی اللحم : سیوطی آورده
 است : البضوء قبل الطعام حسنة و بعد الطعام حسنتان البضوء قبل الطعام وبعده
 ینفی الفقر وهو من سنن المرسلین (جامع صغیر ۲/۱۸۶) . عین روایت مذکور
 در متن در مصباح الهدایه ۲۷۱ آمده است

ص ۲۴۹س ۶ علقه : قلعهای خون ، طور دوم از ادوار نطفه که مانند خون غلیظ شده منجمد
 گردد ؛ خون بسته (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۹س ۶ مضغ : طور سوم از ادوار نطفه ، نطفه بسته :

سنگ در اجرای کان زرد شد آنگاه لعل

نطفه در ارحام خلق، نطفه شد آنگه جنین

(دیوان خاقانی ۳۳۶ ، نقل از فرهنگ فارسی)

ص ۲۴۹س ۶ سازه : نطفه ، بچه ، كودك ، نسل (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۹س ۱۹ سافروا تصحوا و قغنموا : در جامع صغیر (۲/۲۵) علاوه بر این وجه ، آمده

است : سافروا تصحوا . سافروا تصحوا و ترزقوا . سافروا تصحوا و اغزوا

تستغنوا . مناوی نیز آورده است : سافروا تصحوا واعتموا تحلموا . سافروا

تصحوا . سافروا تصحوا و ترزقوا (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۲۲) .

مولوی گوید :

شادهانه سوی صحرا راندند سافروا کی تغنموا بر خواندند

(مثنوی ۲۰۵/۱۴ ، نقل از احادیث مثنوی ۷۶)

نیز رك : مجمع الزوائد ۵/ ۳۲۴ .

ص ۲۵۰ س ۱۴ من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا : در مسند دارمی (۲۸/۲ - ۲۹) آمده است : من لم یمنعه عن الحج حاجة ظاهرة او سلطان جائر او مرض حابس فمات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا ؛ نیز رك : اللآلی المصنوعة ۲/ ۱۱۸ : احیاء علوم الدین ۱/ ۲۳۹ .

ص ۲۵۰ س ۱۶ سید علیه السلام گفته است که بعد از ایمان هیچ کار نیست فاضلتراز جهاد بنا کفار : رك : صفحه ۳۰۰ کتاب حاضر : از مصطفی علیه السلام پرسیدند که بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر ؛ گفت جهاد فی سبیل اللہ .

ص ۲۵۱ س ۱۲ السفر قطعته عن النار : در جامع صغیر (۳۱/۲) مذکور است : السفر قطعة من العذاب یمنع أحدکم طعامه و شرابه ونومه فاذا قضی أحدکم نهمته من وجهه فلیجعل الرجوع الی أهله . عناوی نیز آورده است : السفر قطعة من العذاب (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/ ۸۹) ؛ نیز رك : صحیح مسلم ۶/ ۵۵ .

ص ۲۵۱ س ۱۴ اطلبوا العلم ولو بالصین : اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فربما یصل علی کل مسلم ان الملائكة تضع أجنحتها لطالب العلم حتی یرى به یطلب العلم جامع صغیر ۱/ ۳۷۰ . اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلبه فربما یصل الی الله عز وجل . الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱/ ۳۹) . نیز رك : کشف المحجرات ۱/ ۱۰۱ : احیاء علوم الدین ۱/ ۸ - ۹ .

ص ۲۵۲ س ۱۳ ان من کنوز الجنة کتمان المصابی : در تفسیر الاویان ۱/ ۲۰۹ آمده است : قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کنوز الدنیا کتمان المصابی و التکرار والصدقة ؛ نیز رك : اللآلی المصنوعة ۲/ ۳۹۵ ، ۳۹۶ و ۳۹۷ .

ص ۲۵۳ س ۸ در همه احوال قیامت فکاه دارد : توبه من توبه و التوبه التیة ، التوبه التیة قرار کوفتن ، مقابل توبه ، و توبه بمعنی سمع و طاعت و توبه بمعنی توبه و توبه

ص ۲۵۴ س ۳ ولایت : رك : س ۳۰۹ کتاب حاضر : احوال

۴

فہرست ما

ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ١٣١	الذين يؤمنون بالغيب ١٦٦
ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا ١٠٣	الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل
ان الصفا والمروة من شعائر الله ٢٥	من قبلك وبالآخرة هم يوقنون ١٢٥
ان الله اصطفى آدم ٢٨	الست بر بكم ١١٨
ان الله لا يضيع اجر المحسنين ١٠٧	القي عصاك ٦٢
ان الله لغنى عن العالمين ٣١	الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات
ان الله لمع المحسنين ٥٧	الى النور ٢٤
ان الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنون	الم تر الى ربك كيف مد الظل ١٧٥
٩٨ ، ٣٥	الم يعلم بان الله يرى ١٤٥ ، ١٤٢
ان الله مع الصابرين ٧٢	اليس الله بكاف عبده ٧٤ ، ٣١
ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين ٥١	اليس الله بكاف عبده ويخوفونك بالذين من
ان المتقين في جنات و عيون ٩٧	دونه ومن يضلل الله فما له من هاد ١١١
ان المتقين في جنات و نهر ٩٧	ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله
ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار ٢٥	٢٢٥
ان النفس لامارة بالسوء ١٠٣	انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً ١٧٧ ،
انا ما كنا له في الارض ١٧٧	٢١١
انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب ٧٣	انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين
ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركاً	٢٢٨
وعدى للعالمين ٢٨	ان اشكر لى ولو الديك ٨٨
ان رحمة الله قريب من المحسنين ١٥٧ ، ٧٠	ان اكرمكم عند الله اتقيكم ٣٢
ان في ذلك لذكرى لاولى الالباب ١٦٧	انا كفييناك المستهزئين ٧٤
ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى	ان الانسان لربه لكنود ٥٤
السمع وهو شهيد ١٨٩	ان الانسان لفي خسر ٥٥
ان كل من في السموات و الارض الا آتى	ان الانسان لكفور ٥٥
الرحمن عبداً ٢١٥	ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان
	تذكروا فاذا هم مبصرون ١٦٣ ، ٦

اولم یکف بربك انه على كل شيء شهيد

۱۷۶

ب

بسم الله الرحمن الرحيم

۵

ت

تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم

۳۳

خوفا وطعما

۱۶۵

تذكروا فاذا هم مبصرون

۹۶

تزودوا فان خير الزاد التقوى

۱۳

تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم

۱۵

تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض

۲۱۷

تمت كلمة ربك صدقا وعدلا

ح

حسن اولئك رفيقاً

۶۱

خ

خالصة لك من دون المؤمنين

۱۸

ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم

۶۷

غشاوة

خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهل

۲۰۳

حر موسى

۲۰۵

ذ

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

۲۰۲

ذلك هو الجسد الذي خلقناهم من طين

۳۲

ر

رب ارحمنا كما ارحمنا ربنا

۸۸

ربنا انما سمعنا غنادرا ينادي اليهم ان

۸۲

آمنوا بربكم فاستجابنا

ان للمتقين مفازا حدائق واعنابا

۹۷

انما الحياة الدنيا لعب ولهو

۶۰

انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت

۷۷

قلوبهم

۳۳

انما اموالكم واولادكم فتنة

۱۲۹

انما نملى لهم ليزدادوا اثما

۳۲

انما يتذكر اولوا الالباب

۸۰

انما يخشى الله من عباده العلماء

۶۵

انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب

۷۱

انه عليم بذات الصدور

۳۲

انه عليم بذات الصدور

۱۸۴، ۱۴۷

انهم فتية آمنوا بربهم

۲۲۴

انهم فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدى و

۳۳

ربطنا على قلوبهم

۳۳

انهم يرونه بعيدا ونريه قريبا

۱۹۶

انه هو التواب الرحيم

۵۴

انه يعلم السر و اخفى

۱۴۴

(نيز رك : فانه . . .)

انى ارى فى المنام انى اذبحك

۱۱۶

انى اعلم ما لاتعلمون

۲۷

او فوا بعهدى اوف بعهدكم

۱۴۹

اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم

۳۲

المفاحون

اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند

۳۰

ربهم ومنفرة و رزق كريم

۳۰

اولئك يجزون العرفة بما سبروا

۷۲

اولم يتفكروا

۱۶۰

غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ٥٣، ٦٧

ف

فاتبعوني بحبيبكم الله ٨٢

فاتقوا الله واطيعون ٩٧، ١٣

فاخذتهم الساعة ١٥٥

فاخلع نعليك ٦٢

فاذا عزمتم فتوكل على الله ان الله يحب

المتوكلين ١١٤

فاذكروني اذكركم ٧٩

فارتقب انهم مرتقبون ١٤٢

فاستقم كما امرت ١٣٣، ١٣٢

فاعتبروا يا اولي الابصار ٢٥٠، ١٦٤

فان مع العسر يسرا ٧٤-٧٥

فانه يعلم السر واخفى ٣٢

فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون شيئا ٤٨

فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه

١٥٠، ١٠٤

فقطر دهم فتكون من الظالمين ٣٤

فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ١٧٠، ١٧٢

فسير جميل والله المستعان على ما تصفون

٧٥

ففر والى الله ١٠٩

فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا ٨٠

فقولوا له قولوا امينا ٢٣٣

فكان قاب قوسين او ادنى ١٢٣

فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وحنابك

على هولاء شهيدا ١٧٧

فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جزاء

بما كانوا يعملون ٣٧

فلا نفرنكم الحياة الدنيا ولا نفرنكم بالله الفرور

١٨١

فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر

ربنا ظلمنا ٢٧

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من

لدنك رحمة انك انت الوهاب ٣٣، ٣٢

رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و

اقام الصلوة وابتاء الزكوة يخافون يوما

تقلب فيه القلوب والابصار ٦٥، ٣٣

رضى الله عنهم ورضوا عنه ٩٠، ٣٣

ز

زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين

و القناطير المقنطرة من الذهب والفضة

والخيل المسومة والانعام والحجر ذلك

متاع الحياة الدنيا ٢٢١

س

سبحانك تبت اليك ٥٤

سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير ٨٢

سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا ولا

تجد لسننتنا تحويلا ١٥

سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم ١٠٣، ١٦٧

ش

شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا ١٤

ص

صلوا عليه و سلموا تسليما ٨٨

ع

عدوكم ١٢٩

عسى الله ان يتوب عليهم ٥٢

على بصيرة أنا ومن اتبعني ٦

عند ملك مقتدر ٩٧

غ

لترونها عين اليقين ثم لنساء ان يومئذ عن
النعيم ۱۲۳
كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ۲۰۷
كلوا و اشربوا ولا تسرفوا ۲۴۷، ۲۰۲

ل

لا احب الافلين ۱۲۳
لا تدركه الابصار ۱۰۵
لا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجنا ۳۵
لا تفرق بين احد من رساله ۱۴
لا يحزنهم الفزع الاكبر ۹۴
لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير اولي
الضرر والمجاهدون في سبيل الله ۲۴۹
لا يسمعون فيها لغوا ولا اساهاما ولا يسمعون فيها
بكرة وعشيا ۱۵۴، ۱۱۸

لئن شأرتنم لازيدنكم ۱۷۷
لقد خلقنا الانسان في كبر ۵۲
لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة ۲۳۳
لقد جعلنا منكم شعرا و سنه ۱۰۶
لا يزالن اسوا على ما فاتكم ولا يظنون انهم
يرجعون ۲۳۹، ۶۰
لما اهدانا النار ۲۰۷
لم تدوروا يدويه الا بشق الاذن ۲۵۱
لمن امنك ۲۰۷
ان تباركوا بالذي تنتمون ۲۰۷
ان يذل احدكم على احد فليذل على وجه
الكرامه ۹۷
الحري على ان يذبحوا عن ايمانهم ۲۳۰
ايضا ان الله قد رزقكم من نعمه ۱۰۹

م

ما خلقكم ولا تعلمه ولا تعلمون ولا تعلمون

بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا ما قضيت
ويسلموا تسليما ۱۱۸
فلما اسلما وتله للجبين ۱۱۶
فلما افاق قال سبحانك تبت اليك ۲۰۵
فلنجيبنه حيوة طيبة ۸۰

فليضحكوا قليلا وليبكون كثيرا ۲۴۱
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل
مثقال ذرة شرا يره ۹۳
فهو على نور من ربه ۱۶۷
في مقعد صدق ۹۷
فيه رجال يحبون ان يتطهروا و الله يحب
المطهرين ۴۱

ق

قالوا بلى ۱۱۹
قد علم كل اناس مشربهم ۲۰۲
قل الروح من امر ربي ۱۸۸
قل انظروا ماذا في السموات والارض ۱۰۳،
۱۶۷
قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم له
واحد ۱۵
قل حسبى الله عليه يتوكل المتوكلون ۱۱۰،
۱۱۱
قل كل من عند الله ۱۷۳
قل للمؤمنين يعضوا من ابصارهم و يحفظوا
فروجهم ۱۰۴، ۱۰۲
قول معروف ومنقره خير من صدقة يتبعها اذى
۸۵

ك

كسر اب بقمه يحسبه الطمان ماء ۶
كلوا مما رزقناكم من نعمنا انتم والذين آمنوا
من قبلكم ولعلكم تتقون ۱۰۹

١١٤ من يتوكل على الله فهو حسبه

ن

٢٣ نار الله الموقدة

نبيء عبادى انى انا الغفور الرحيم وان عذابى

٦٧ هو العذاب الاليم

و

وآخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين

١٢٢ وابشروا بالجنة التى كنتم توعدون

٩٦ واتقون يا اولى الالباب

واذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام

عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة

١٤٦ واذا سألك عبادى عنى فاسى قريب

واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم

تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق

١٥٠، ١٥٢

واسبغ عليكم بعمه ظامرة واحدة

٨٧ واسجد واقرب

٢٠٣ واشكروا لى ولا تكفرون

٨٦ واصبر لحكم ربك فانك باعيننا

٧٤ واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة

والعشى يريدون وجهه

١٥٧ واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه

٢٠٠ والآخرة خير لمن اتقى

٤٨ والآخرة خير وابقى

٧٩ والذاكرين الله كثير اول الذاکرات

والذين آمنوا اشد حبا لله

١٧٢، ٣٣ والذين اوتوا العلم درجات

٢٠ والذى جاء بالصدق وصدق به

١١٩ والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا

١٦٧، ٥٥

واقبت عليك محبة منى

١٧١ والله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد

١٢٨ موتها

١٤٥ والله لا يستحيى من الحق

٢١٧، ٣٥ مازاغ البصر و ما طغى

ما عليك من حسابهم من شىء وما من حسابك

٣٤ عليهم من شىء

١٦٧ ما قدر والله حق قدره

٢٠٥ ما كان محمد اباحد من رجالكم

٢٣٤

٢١٧ ما كذب الفؤاد ما رأى

ما يبدل القول لى وما انا بظلام للمبيد

٧٠

٨٩

١٧٨ ما يشاؤن فيها ولدينا مزيد

ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما

٨٧ يمسك فلا مرسل له من بعده

٨٧ ملة ابيكم ابرهيم هو سميكم المسلمين من قبل

٢٩، ١٤

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه

فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما

بدلوا تبديلا

١١٨، ٣٣

من خشى الرحمن بالغيب وجاء بقلب منيب

ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود

١٩٧، ٤٥

من عمل صالحا من ذكر او انسى وهو مؤمن

فلنجيبه حيوه طيبة

٢٠٧، ١٢٧ من كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا

٦٩

من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه

يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه

٤٨ من كان يريد حرث الآخرة نزذله فى حرثه

ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له

فى الآخرة من نصيب

٤٥

منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة

٤٧

۲۰۱ وسقیهم ربهم شرا باطهورا
 ۲۱۱ وشاهد ومشهود
 ۲۷ وعصى آدم ربه فغوى
 ۱۱۲ وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين
 ۱۱۱ وعلى الله فليتوكل المؤمنون
 ۱۱۶ وفديناه بذبح عظيم
 ۱۲۱ وفى الارض آيات للموقنين
 ۱۶۷ وفى انفسكم افلا تبصرون
 ۲۱۲ وقل جاء الحق وزهق الباطل
 ۱۰۴ وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن
 ۱۰۴ وقولوا اقولا سديدا
 ۵۴ وكان الانسان عجولا
 ۲۳۴ وكان امر الله قدرا مقدورا
 وكاين من نبى قاتل معه ربيون كثير فما
 وعنوا لما اسابهم فى سبيل الله وما سعهوا وما
 استكانوا والله يحب الصابرين
 ۷۲ وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا كانت
 تدري ما الكتاب ولا الايمان
 ۱۵ وكلا نقص عليك من انباء الرسل
 ولا نغفر من ذلك ولا اكبر الا فى كتاب مبين
 ولا تنظروا الذين يدعون ربهم بالغفوة والاشي
 يريدون وحيه
 ۳۴ ولا تعد عينك عنهم ترى بدزيلا حسدا لولا
 ۳۵ ولا يفتب بعضهم بعضا ويصرون
 لحم الخبز يتاففون
 ۲۲۵ ولباس التقوى ذلك خير
 ۹۶ واقدار سنابن آدم وما كنا نعم فى البر والبحر
 ورزقناهم من الشيايات وفضلناهم على كثير
 من خلقنا تفضيلا
 ۸۱ واقدسرنا القرآن المذكر فويل من مذكره
 والله على الناس حج البيت من استطاع اليه

۶۱ والله يحب المحسنين
 ۱۴۹ والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
 ۱۳ والهكم اله واحد
 وان احد من المشركين استجارك فاجره
 حتى يسمع كلام الله
 ۲۳۴ وان الظن لا يغنى من الحق شيئا
 ۲۲۵ وان الفضل بيد الله
 ۱۸۲ وان تصبروا خير لكم
 ۷۴ وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
 ۸۶ وان عليكم لحافظين كراما كاتبين يعلمون
 ما تفعلون
 ۱۴۳ وانك لتعلم ما تريد
 ۱۰۰ وانك لعلى خلق عظيم
 ۲۱۸، ۱۵ واوفوا بالعهدان العهدان مسؤلا
 ۱۴۷ وتريهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون
 ۱۶۵ وتزودوا فان خير الزاد التقوى
 ۳۲ وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته
 ۸۹ وتوبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون ۵۳، ۵۰
 وتوكل على الحى الذى لا يموت
 ۱۱۰ وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر
 ولربك فاصبر
 ۲۴۳، ۱۲۵ وجاهدوا فى الله حق جهاده
 ۲۳۵، ۵۶ وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم
 عندنا اتقىكم
 ۹۵، ۸۱ وحملناهم فى البر والبحر
 ۱۰۳ وحيل بينهم وبين ايشتهون كما فعل باشياعهم
 من قبل انهم كانوا فى شك مريب ۱۰۶، ۴۷
 وخافون ان كنتم مؤمنين
 ۶۳ ورحمتى وسعت كل شىء
 ۶۸ وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها
 السموات والارض اعدت للمتقين ۲۵۲

واضل سبيلا ١٦٥،٦
 ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
 لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله
 بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا ١١٢
 ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ٢٢٧
 ونفخت فيه من روحي ١٨٨
 وهم في الغرفات آمنون ٧٦
 وهم فيما اشتهت انفسهم خالدون ١٠٦
 وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم
 فوق بعض درجات ليلبئوكم فيما آتاكم ٨١
 وهو الغفور الودود ١٨٤
 ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ٣٣
 ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا
 ما خلقت هذا باطلا سبحانه ١٦١
 ويعذب المنافقين ١١٩
 ويعذب المنافقين والمنافقات والمشركين
 والمشركات الضالين بالله ظن السوء عليهم
 دائرة السوء ١٨٣
 ويلقون فيها تحية وسلاما ٧٢

هـ

هدى للمتقين ١٦٦
 هل جزاء الاحسان الا الاحسان ٣٦
 هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون ٧
 هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين
 ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم ١٥٥، ١٧٤

ي

يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
 مرضية ٩٢
 يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ٩٥
 يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا

سبيلا ٢٥٠، ٢٩
 ولما را المؤمنون الاحزاب الواهذا ما وعدنا
 الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما
 زادهم الا ايمانا وتسليما ١١٤
 ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص
 من الاموال والانس والثمار و بشر
 الصابرين ٧٣
 ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر
 يمدده من بعده سبعة اجرام نفذت كلمات الله
 ١٧٠
 وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه
 فانتهوا ٢٣٩
 وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء
 ١٨٨، ٥٥
 وما امر والاليعبدوا الله مخلصين له الدين ٩٨
 وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ١٦
 وما صبرك الا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك
 في ضيق مما يمكرون ٧٤
 وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل ١٥
 وما يستوى الاعمي والبصير والظلمات ولا
 النور ولا الظل ولا الحرور ٧
 وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى ١٥
 ومما رزقناهم ينفقون ٣٣
 ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن ٤٨
 ومن اصدق من الله حديثا ١٢١
 ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه
 خير اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب على
 وجهه خسر الدنيا والآخرة ١٨٢
 ومن اوفى بعهد من الله ١٤٩، ١١٤
 ومن شكر فانما يشكر لنفسه ٨٧
 ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى

یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لانه طوا من
 رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ۶۸
 یا الیت بینى و بینک بعد المشرقین فبئس القرین
 ۱۵۷
 یا نار کونى بردا و سلاماً علی ابرهیم ۱۱۶
 يؤمنون بالغیب ۳۲
 یحکم ما یرید ۲۲۶، ۴۶
 یخافون یوماً تتقلب فیہ القلوب والابصار ۳۳
 یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم ۳۳
 یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم ۲۲
 یفعل الله ما یشاء ۲۲۶، ۴۵
 یقبض و یمسک و الیه ترجعون ۱۵۰
 یمحو الله ما یشاء و یشیت ۲۰۴
 یوم تبلى السرائر فما له من قوۃ ولا ناسر ۶۴
 یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله
 بقلب سلیم ۱۱۶
 یرم زعموا کل اناس بالهم ۶۶

سدیداً ۹۵، ۲۰
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع
 الصادقین ۴۰
 یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً و
 سبحوه بکرة و احیلاً ۷۶
 یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله نوبة صوحاً ۵۳
 یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما
 رزقناکم ۲۴۷
 یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء
 عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما
 ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها ،
 و ترى الناس سکارى و ما هم بسکارى و لکن
 عذاب الله شدید ۹۶، ۶۷
 یا ایها الناس اذکروا نعماته علیکم هل من
 خالق غیر الله برزقکم من السماء و الارض
 لا اله الا هو فانی تؤفکون ۷۹

فهرست

احادیث

		الف	
۱۳۳	استقیموا ولن تحصوا		
۲۳۴	اسرقت قل لا	۸۵	ابخل الناس من بخل بالسلام
۳۷	اصحاب الزهد والفقير	۱۵۴	ابکوا فان لم تبکوا فنباکوا
۴۰	اصحابی کالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم	۵۲	اتبع السيئة الحسنه تمحها
۲۵۱	اطلبوا العلم ولو بالصين	۱۰۵	اتق الله فينا فانما نحن بك
	اعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك	۳۰	اسادهم في الارض وقلوبهم في السماء
۱۷۵، ۱۴۳		۸۴	احب الخلق الى الله افقوم لعياله
	اعبد الله وعد نفسك في الموتى اولادك على اصل الدين اقم الصلوة المفروضة و ادالزكوة المكتوبة اولادك على ذروة الاهر وعموده الصوم جنة والصدقة تكفر الخطيئة وقيام الليل في جوف الليل ۱۰۵	۲۴۰	احب للناس ما تحب لنفسك تكن مسلما
	اعدت لعبادى الصالحين ما لعين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ۳۷	۱۰۰	اخلص قليلاً يكفك القليل من العمل
	اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك ۵۵، ۱۸۸	۹۴	اداء الفرائض بالسنة
	اعطيهم من فضلي وعلمي وحلمي فيرضون مني باليسير من الرزق وارضى منهم باليسير من العمل ۹۱	۲۵۲، ۲۴۲	ادبنى ربي فاحسن تأديبي
	اعلاها شهادة ان لا اله الا الله و ادناها امامة الاذي عن الطريق ۲۴		اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه ۱۲۸، ۱۶۶
	اعلمكم بالله اخشيتكم من الله ۶۵		اذا اراد الله بعبد خيراً فتح عيني قلبه ۱۶۵
	اعمل لوجه واحد يكفك الوجوه كلها ۱۷۳		اذا اصبحت آمناً في سربك معافى في بدنك و عندك قوت يومك فعلى الدنيا العفا والدمار ۲۲۱
	اعوذ بعفوك من عقابك ، واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك ۱۹۸		اذا غضبت فقم وتوضا ۲۲۱
	افشوا السلام ۲۳۲		اذيبوا طعامكم بذكر الله ۲۴۷
	افضل الايمان ان تعلم ان الله معك حيثما كنت ۱۴۳		اراض في الفقر هذا عنى ام ساخط ۹۰
			ارقع ثوبي . قال : احسنت يا عاتشة لاتضعي ثوباً حتى ترقعيه فانه لاجديد لمن لا خلق له ۲۴۴
			ارنا الاشياء كما هي ۲۱۷
			استحيوا من الله حق الحيا ۱۴۵
			استفت قلبك ودع ما افتاك المفتون ۱۹۰، ۱۱۰

۴۲۱		۲۰۶	افلا اكون عبدا شكورا
۲۵۱	السفر قطعة من النار		اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر و عمر
۸۶	الشاكر يستحق المزيد		وعثمان وعلى رضى الله عنهم
۱۳۹	الشوق مطية المؤمن	۴۰	اقل ما في هذا الامر بذل الروح ان قدرت فتعال
۴۰	الشيخ في قومه كالنبي في امته		و الا فلا تشتغل بالقليل والقال
۷۵	الصبر عند الصدمة الاولى	۴۹	الا ان الصدق امانة والكذب خيانة
۷۳	الصبر مفتاح الفرج	۱۲۰	الاسلام درجة والايمان فوقه درجة والتقوى
۷۶	الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد		فوق الايمان درجة واليقين فوق التقوى
۱۲۱	الصبر نصف الايمان واليقين الايمان كله	۹۰، ۲۱	درجة
۱۹۴	الصوفي ابن وقته		الاطال شوق الابرار الى لقائي و انا الى
	العاقل صديقي والاحمق عدوي فلا تقطوا عن		لقائهم لاشد شوقا
	العاقل ولا تصحبوا مع الاحمق	۱۴۱	
۱۵۹	العجز عن درك الادراك ادراك	۲۰	الايمان بضع وسبعون بابا
۱۶۸	المشق اوله وسواس و آخره افلاس	۲۳۹	الحر عبد اذا طمع
۲۱۱	الغنى اليأس عما في ايدي الناس	۲۱۷، ۱۹۹	الحر يكفيه الاشارة
۲۴۱	الغيبة اشد من الرضا		الحلال بين والحرام بين وبينهما امور
۲۲۶	الفاخر الراجي اقرب الى من العائد القائل	۹۲	متشابهات
	والمقنن		الحلال بين والحرام بين وبينهما امور
۶۹	القدر خيره و شره من الله		مشتبهات
	القناعة كنز لا يفنى ۲۲۴	۱۹	الحمد لله الذي جعل في امتي من امرئ
	الك امرأة تاوى اليها قال لا يجرى بها		بمجالستهم و مصاحبتهم
	الك بيت تسكنه قال لا يجرى بها	۱۵۸	الحياء شعبة من الايمان
	من المقراء	۱۴۴	الحياء والايمان في قرن واحد فاذا سلب
	الكبرياء ردائي والعظمة رجلي	۱۴۵	احدهما انسلب الآخر
	السلام موسى والرفيق لمحمد عيسى		الدنيا سجن المؤمن و حنة الكافر
	الانبياء ائمة	۷۱	الدنيا قطرة فاعبروها ولا تغمروها
	الانبياء ائمة	۶۲	الدنيا مزرعة الآخرة و كما تزرع تحصد
	الانبياء ائمة	۹۱	الراحمون بقضاء الله و قدره
	الانبياء ائمة	۸۹	الرضا بالقضاء باب الله الاعظم
	الانبياء ائمة		الراحمون في الدنيا والراغبون في الآخرة
	الانبياء ائمة	۳۵	الراحمون بقضاء الله

ان الجنة تشاق الى المؤمن كما يشاق
 المؤمن الى الجنة ۱۴۱
 ان الحسد لياكل الحسنات ۲۲۶
 ان الرجل بحسن خلقه ليدرك درجة الصائم
 القائم ۲۳۲
 ان الرزق ليطلب العبد كما يطلبه اجله
 ۱۱۳
 ان السماء قد اخطت وحق لها ان تنط ما منها
 ولو حج ارضها ان اربع الاوفياء ملك ما جرد
 من خشية الله ۶۴
 ان الله تعالى في عون العبد مادام العبد في
 عون اخيه المسلم ۸۴
 ان الله تعالى قدر المقادير قبل ان خلق
 السموات والارض باربعة آلاف سنة ۷۰
 ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم وانما ينظر
 الى قلوبكم ۱۰۰، ۹۶
 ان الله تعالى لم يقسم بين عباده شيئاً اقل
 من اليقين ۱۲۲
 ان الله تعالى يأتي كل يوم برزقه ۱۱۳
 ان الله طيب لا يقبل الا الطيب ۴۱، ۱۰۰
 ان الله لم ينظر الى الدنيا منذ خلقها بفضاً
 لها ۶۰
 ان الله يحب الرجل الغيور ۲۲۱
 ان الله يحب الشاب الذي ليس فيه صبوة ۸۳
 ان الله يحب الملجمين في الدعاء ۸۰
 ان الله يحب ان يرى امرئ نعمته على
 عبده ۲۲۴
 ان الله يحب معالي الاور وبيفض سفافها ۴۸
 ان الله يحب من خلب معالي الامور ۱۸۱
 ان المؤمن ليعلم يقيناً ان ما اصابه لم يكن
 ليخطئه و ان ما اخطاه لم يكن ليصيبه

كثير من شهواته فالتقوى زاده والقرآن
 دايمله والخوف محجته والشرع عطية ۲۰۲
 المؤمن مرآة المؤمن ۲۳۰
 المؤمنون عند شروطهم ۱۹۹
 المؤمنون كالبنيان يشد بهضه بعضاً ۱۵۹، ۸۴
 المؤمن يأكل في سماء واحد والكافر يأكل
 في سبعة امعاء ۲۴۷
 المتشيع بما لا يملك كالابس ثوبي زور ۲۴
 ۱۸۴، ۲۴۵
 المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده ۲۳۹
 التدم توبة ۵۴
 النبي اى عبادك عز عليك فقال تعالى الورعون
 الذين يجتنبون عن الشبهات ۹۴
 النبي مسكين حالم مسكيناً ۳۵
 الوحدة خير من ليس السوء ۱۵۹
 الرضوء قبل الطعام ينفي الفقر وبعده ينفي
 اللام ۲۴۷
 الوقت سيف قاصع ۱۹۴
 انا استحيى ومن يستحيى عنه الملائكة ۱۴۷
 انا افصح العرب والعجم ۸۳
 انا انا كانه انكره ۲۴۲
 انا جليس من ذكرني ۳۷، ۷۷
 ان احدنا يذنب قال : يكتب عليه . قال :
 يا رسول الله ثم يستغفر منه قال : يفر له ۵۱۰۰
 ان اخواني من اولي العزم من الرسل قد
 صبروا على ما هو اشد من هذه كلها .
 فمضوا على حالهم ووقدموا على ربيم فاكريم
 بالسم واجرل ثابيم ۲۳۵
 انا عند ظن عبدي بي فليظن العبد بي
 ما يشاء ۶۹
 انا عن ربي راض ۶۰

لا تجتمعوا مالا تأكلون و اتقوا الله الذي
 اليه ترجعون ۱۱۷
 ان لربكم في ايام دعوتكم انجات الا
 فتعرضوا للانجات ربه فانه
 ان لكل شيء مبداء والاعمال القوي قلوب
 العارفين ۱۱۸
 ان من بابا من قبل المشرق يقال ان
 التوبة لا يوافق على العباد حتى تطلع الشمس
 عن مغربها ۱۱۹
 ان من عباد الله هم ربياء والاسوداء هم
 الابرياء والنساء هم ذرية ربي
 التيممة ۱۲۰
 ان النفس على حدة
 ان من العلم كبرياء العلم من العلم
 بعد الله ۱۲۱
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۲
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۳
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۴
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۵
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۶
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۷
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۸
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۲۹
 ان من نور الجنة انوار من نور
 الله تعالى ۱۳۰

فهذا المؤمن بربه ۱۲۵
 ان اليقين ان لا ترضى احدا على سخط الله
 ولا تحمدن احدا على ما آتاك الله ولا
 تذمن امدا على ما بيد الله فان الرزق
 لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كره
 كاره و ان الله تعالى بحكمته و فضله
 جعل الروح والفرح في اليقين والرضا
 وجعل الحزن والهم في الشك والسخط
 ۱۲۴
 انا واتقيا اعنى براءء من التكلف ۱۰۹
 ۲۳۲
 ان شر الناس من تركه الناس اذ ذبحوه
 انفس اخاك طالما اوغضوك
 ۲۴۲
 انظروا به الى النار
 انظر في دينك الى من هو دونك واشك به
 و انظر في دينك الى من هو فوقك
 واقتد به ۴۱
 اتفق ماله على قبل الفتح ۵۰
 اتفق يا بلال و لا تخش من ذي العرش
 الاقلا ۲۲۳
 اتفق يمتق عايت ۲۲۳
 ان في حسد الانسان لمؤذنا اذا صاحبت حاس
 بها سائر الحسد و انما حسد فسد
 سائر الحسد الاوهى اليه ۱۵۰
 انك ان التفتت ستقوم و ان التفتت
 انوحينا ۱۰۵
 ان لان صدق قلنا صدق نفسه و ان لا
 صدقنا ۵۶
 ان كنت المؤمن بدينك فاستمعي الى امر
 الله ۱۰۵
 ان كنتم صادقين فاصبروا لالايمان و ان

١٤٦ ابا بكر ثم عمر ثم انت يا على
 اول من يدعى الى الجنة الحمادون لله الذين
 ٨٨ يحمدونه في السراء والضراء
 ١٨٣ اوليائي في قبائلي لا يعرفهم غيري
 اهل شغل انفسهم في الدنيا هم اهل شغل انفسهم
 في الآخرة و اهل شغل الله في الدنيا هم
 اهل شغل الله في الآخرة والعرف ينقطع
 فيما بين الناس و لا ينقطع فيما بين الله
 ومن شغل مشغولا بالله عن الله ادركه المقت
 في الوقت ٣٨
 اياكم و محقرات الذنوب فان لها من الله
 طالبا ٥٢
 اياك والتنعم فان عباد الله ليسوا بمتنعمين ٢٣
 اين احبائي ٣٧

ب

بجلوا للمشايع فان تبجيل المشايخ من
 اجلال الله ٨٢
 بعثت لاتمم مكارم الاخلاق ٢٣١، ٢٩
 بعثت لصلاح دنياكم و نجات عقباكم ١٦
 بقدر ما تمنى تنال ما تمنى ٣٧
 بم سدت؟ قال: خدعت فسدت ٨٥
 بمنه و كرمه ٧١
 بهم يمطرون و بهم يرزقون ٣٠
 به نستعين و عليه نتوكل ٥

ت

التائب من الذنب كمن لا ذنب له ٥٢
 تخلقوا باخلاق القرآن ٢٣٦
 تخلقوا باخلاقى ٢٢٢
 تصدقى بها ١٣٠

انه المطهر لعباده ١٣١
 انه المنان الذى يعطى الايقان و الايمان
 بالاحسان ١٢٥
 انه المنعم المعين ٦٣
 انه الموفق والمعين ١١٠، ٥٩
 انه المهيمن المنور ١٧٠
 انه الميسر والمعين ١٦٣
 انه الودود المجيب ١٧٣
 انه الوكيل الكفيل ١١٤
 انه الهادى المهيمن الذى لا اله الا هو الغفور
 الرحيم ١٣٥
 انه الهادى لمن يشاء ١٥٩
 ان هؤلاء مجانين ٣٧
 ان هذا الدين متين فاوغل فيه برفق و لا
 تبغض الى نفسك عبادة الله فان المنبت لا
 ارضا قطع ولا ظهرا ابقى ١٣٤
 انه لينان على قلبى و انى لاستغفر الله فى
 كل يوم سبعين مرة ١٨٢، ٨٠
 انه هو البصير والنصير ١٦٦
 انه هو الرؤف الرحيم البر الكريم ١١٨
 انه هو السميع المجيب ١٥٤
 انه هو القريب الموجود المجيب ١٥٧
 انه هو المجيب المذكور الغفور ٨٠
 ان يسير الرياء شرك ٢٢٨
 اوصنى بشيء يقربنى الى الجنة و يبعدنى
 من النار ٢٢٢
 اوصنى يا رسول الله ١٠٠
 اولا اذ لك على ما عوا امك من هذه كلها ١٠٥
 اولئك مصابيح الدجى و يبايع الحكمة ٣٦
 اول من يحاسبه الله تعالى يوم القيامة انا ثم

- ۱۲۸ خففوا اثقالکم فان العقبة کؤود
 ۲۶ خمرة طينة آدم بيده اربعين صباحا
 ۱۳۳ خير الاعمال ادومها وان قل
 ۲۴۴ خير ثيابکم البيض

د

- ۱۲۹ درهمان لا کيتان

ذ

- ذاق طعم الايمان من رضى ما شرباً وبالاسلام
 دينا وبمحمد رسولا ۲۰۱۰۸۸

ر

- رب اشعث اغبر ذى طمرين لا يوبه به لو افسه
 على الله لا يره ۱۷۸
 رجعتنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر
 ۵۶
 رحم الله امرء اعرف قدر نفسه ۲۳۹

س

- سافروا تصحروا وتمتموا ۲۴۹
 ساقى القوم آخرهم شرباً ۸۵
 ستفترق امتى على ثلث وسبعين فرقة كلهم
 هالكة الا واحدة فانها راسية ۶
 ستفترق امتى على ثيف وسبعين فرقة ۱۰
 سيد القوم خادهم ۱۰۵
 سيروا سبق الامم دون ۱۳۰

ش

- شرا الناس من اكل و - ده وسبع روده ۲۴۷
 شوقنا کم فلم تشاقوا ۱۳۹
 شيتنى سورة هود ۱۳۲

- ۱۸۲ تعالوا نؤمن ساعة
 ۶۱ تعبوا قليلا و استراحوا كثيرا
 تعس عبد الدرهم تعس عبد الدينار تعس
 عبد البطن ۲۱۵
 تفكر ساعة خير من عبادة ستمين سنة ۱۶۰
 تفكروا فى آلاء الله ولا تتفكروا فى الله ۱۶۱
 التقى ملجم ۹۶
 تلك امة احمد ۹۱

ث

- ثلاث مهلكات شح مطاع وهوى متبع واعجاب
 المرء بنفسه ۱۲۸
 ثلاث مهلكات و ثلث منجيات المهلكات شح
 مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه
 والمنجيات خشية الله فى السر والعلانية
 والعدل فى النضب والرضا والقصد فى الفقر
 والغنى ۲۳۰

ج

- جالس مع الله مجالسة الملوك ۱۴۳
 جف القلم بما هو كائن الى يوم القيامة ۸۹، ۷۲
 جهاد فى سبيل الله ۵۵

ح

- حاكياً عن الله تعالى ۳۷، ۲۲
 حب الدنيا رأس كل خطيئة ۲۲۳، ۶۱
 حسبى من سؤالى علمه بحالى ۱۱۶
 حسنات الابرار سيئات المقربين ۵۳
 حسن خلقك واومع الخفار ۲۳۲
 حالها حساب وحرمانها عذاب ۶۰

خ

- خالطوا الناس بالسنتهم ورايلوهم بقلوبكم
 ۲۳۱

علماء وحلماء كادوا ان يكونوا انبياء ۱۱۷
عليك بالصبر فان في الصبر على ما تكره خيراً
كثيراً ۷۵
عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر و
البر يهدي الى الجنة ۱۱۹

ف

فاسد المزاج لا يقبل العلاج ۲۳۱
فاشار الى لسانه وقال احفظ هذا ۱۰۵
فان الصوم له وجاء ۲۲۰
فانه الرحيم الجواد الرؤف بالعباد ۷۱
فرغ لي بيتاً اسكنه ۱۲۶
فضلت على الانبياء بست اوتيت جوامع الكلم
ونصرت بالرعب واحلت لي الغنائم وجعلت
لي الارض مسجداً وطهوراً وبعثت لي الخلق
كافة وختم بي النبوة ۱۵
فقام رجل آخر وقال : ادع الله ان يجعلني
منهم فقال : سبقك بها عاكشة ۱۱۳
فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله صفهم
لنا ۳۵
فكما تزرع تحصد وكما تدين تدان ۱۴۶
فلما دخل على رسول الله الان له الكلام ۲۳۳

ق

قال الله لا يمل حتى تملوا ۵۲
قال : انت منهم ۱۱۲
قد افلح من صدق ۱۲۱
قل آمنت بالله ثم استقم عليه ۱۳۲
قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن
يقليه كيف يشاء متى يشاء ۱۹۰
قيمة كل امرئ ما يحسنه ۱۸۱

ص

صدقت وكذبت عيني ۱۸۳
صدق عبي ۱۰۰
سرت له سمعاً وبصراً ومؤيداً ۱۷۲
صلاح اتي في الزهد واليقين ۱۲۲
صل من قطعك واعف عن ظلمك واعط من
حرملك ۲۳۳
صلوا على صاحبكم فاني لاصلي عليه ۶۲
صلوا كما رأيتموني اصلي ۹۴

ط

طلب الحلال فريضة بعد الفريضة ۲۴۷
طوبى لك يا طير تقع على الشجرة وتأكل
الثمرة ولا تدري ما الخبر عظيم الله
اجورنا ۶۶
طوبى لمن اسك الفضل من قوله وانفق
الفضل من ماله ۲۲۴
طوبى لمن تواضع من غير منقصة ۲۲۹
طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس ۱۳۴
طهر قلبك ۱۲۶

ع

عاد نفسك فانها انتصبت لمعاد اتك ۵۵
عبادى لم ازوعنكم الدنيا لهوانكم على وانما
اردت ان اضعف لكم العطاء اليوم فاسئلوا
ما شئتم ۳۷
عجبت لغافل ولا يغفل عنه ۱۴۲
عرضت على بطحاء مكة ذهباً فقلت لا بل
اجوع يوماً واشبع يوماً ۶۲
عرفت الله بالله وعرفت ما دون الله بنور الله ۱۶۶
عرفها من عرفها وجهلها من جهلها ۱۷۹

۴۲۷

لا ایمان لمن لا یماء له

لا بشرى لكم اليوم

لا بل انت افظ واغظ

لا تجاسدوا ولا تباغضوا ولا تقاطعوا وتوادوا

عبادات احوانا ۲۴۲ ، ۲۴۳

لا یحقرون احدنا من المسلمین فانی انتم

المسلمین عندنا کما

لا ترفع عناک عن احدک

لا تفرح بما اصابک ولا یحزنک ولا یغیظک

لا یؤدی الا لہ الاخر

لا یزال لعبد یشترب من یدہ علی من یرى

ویحیی من فدا العیثہ حیرت الیوم

یسر وریا وریا فیریسر من یرى

یرى من یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

لا یزال یوم فی یرى ویرى

ک

کالراعی حول الحمی یوشک ان یقع فیه ۱۹

کانت المراقع احراماً علی الدین فصارت

مزابل علی الجیف ۲۴۶

کانت حریقنا هذه حرقه فصارت حرقه

۲۴۶

کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی و فی

قلبه ازیز کازیز المرجل ۶۴

کان لبسه الصوف ۲۴۴

کل سکوت ایس بالفکره فمدوغفله ۱۲۶

کل عین باکیه یوم القیامۃ الیوم غطت

عن مجارم اللہ تعالی و عین سهرت

فی سمیل اللہ و عینا بکت من خشية اللہ

۱۰۴

کل لحم نبت من الحرام فالذرا ولی به

۲۴۶ ، ۹۳

کل نظر ایس بالعبره فیه شیده ۱۰۴

کن قوماً کان الغن الناس ۲۴۰

کن ورعاً کان اعبد الناس و کن قوماً کان

اشکر الناس ۲۴۰ ، ۹۳

کیف اصیحتہ قول الصیحتہ یومنا حقاً [قول

عایہ السلام] اللہ حق ، قویقہ اما قویقہ

ایماریتہ قول : ما اصیحتہ یومنا الا و طین

ان لا یس فیما السویب الا طینت ان لا یس

و کان لظن ان لواب اللہ و نبت

من النار ، قول عایہ السلام : عافون و ان

۲۰۶

ل

لا یصلی لک عناک

۳

مع كل واحد سبعون الفا يا محمد ١١٢
 ملائكتي اشهدكم اني قد غفرت لهم وانجيتهم
 من النار واعطيتهم الجنة ٧٨
 من اتقى الله عاش قويا وسار في بلاد عدوه آمنا
 ٩٥
 من احب دنياه اضر بآخرته ٤٧
 من احب شيئا اكثر ذكره ٧٦
 من اخرجته الله من ذل المعاصي الى عز التقوى
 اغناه بلامال واعزه بلا عشيرة و آتسه
 بلامونس ٩٥
 من اخلص لله اربعين صباحا اظهر الله ينابيع
 الحكمة من قلبه على اسائه ٢٦ ، ١٠١
 من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل
 التصوف ٣٨
 من اراد ان ينظر الى الدنيا فليتنظر الى هذه
 الجيفة ٦٠
 من ازداد علما ولم يزد هدى لم يزد من الله
 الا بعدا ٢٣٠
 من ازلت اليه نعمة فليشكرها ٨٨
 من استوى يوماء فهو مغبون ومن كان يومه
 شرا من امسه فهو ملعون ٢٥
 من اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات
 ١٤٠
 من اصبح وتشعبت هموم قلبه لا يبالي الله في
 اى واد اهلكه ٣١ ، ١٢٧ ، ١٧٤
 من اصبح وجعل همومه هما واحدا كفاه الله
 هموم الدنيا والآخرة ومن اصبح وتشعبت
 همومه لا يبالي الله في اى واد اهلكه ٣١ ،
 ١١١ ، ١٧٤
 من الذى انقطع الى فلم اعزه ومن الذى توكل
 على فلم اكفه ١١٤
 من تاب قبل موته بسنة تاب الله عليه ٥٢

الراسيات بدعائكم ولصافحتكم الملائكة
 بايديهم ولكن الله اعظم من ان يعرف
 احد حق قدره كله ١٦٦
 لولاك لما خلقت الافلاك ٦٢
 لو يعذبني الله وعيسى بن مريم لعذبنا غير ظالم
 ٧٠
 لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع
 في الجنة احد ولو يعلم الكافر ما عند الله
 من الرحمة ما قنط من الجنة احد ٦٧
 ليس التكحل في العينين كالكحل ٢٣٦
 لى مع الله وقت لا يسعه ملك مقرب ولا نبي
 مرسل ١٩٥

م

ما التصوف؟ قال اوله ماترى وآخره سترى
 بعد ثلاثة ايام ٢٥٦
 ما ظن محمد اولقى الله وهذا عنده ١٣٠
 ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم شتما
 ولالعانا ولا فحاشا ولا يجزى بالحسنة (ظ:
 بالسيئة) السيئة ٢٣٤
 ما من عبد الا واقلبه عينان وهما غيب فاذا
 اراد الله بعبد خيرا فتح عينى قلبه ليذكر
 بهما الغيب فان الغيب لا ينال الا بالغيب
 ١٢٦ ، ٥
 ما من عبد شغله ذكرى عن مسئلتى الا اعطيته
 افضل ما يسأله السائل عنى ٣٦ ، ٧٧
 ما من عبد يذكرنى الا وانامعه حين يحرك
 شفتيه ٧٧
 ما وضع لبنة على لبنة ولا خشبة على خشبة ١٢٢
 ما هذا الشعر؟ قال ثوبى من الصوف قال او
 تلبس الصوف؟ قال نعم والله لباس حملة
 العرش من الصوف ٢٤٤

من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً
او ليسكت ۱۰۴
من لاورد له لا وارد له ۷۹ ، ۱۳۴ ، ۱۹۳
من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي و
لم يشكر لنعمائي فليطلب رباسوائى ۹۰
من لم يشكر الناس لم يشكر الله ۸۷
من لم يعرف نعم الله الا فى ملبسه وطعمه ومنكحه
فقد قصر علمه و دنا عذابه ۸۷
من مات ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان
شاء نصرانيا ۲۵۰
من وقر عالما وقره الله تعالى ۸۳

ن

نحن قوم عبدنا الله سرا فادبنا الجنة سرا
۳۶
نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قبال و
قال وكثرة السؤال ۱۳۵
نور الحكمة الجوع ۱۳۴

و

واحتياط المعاصى بالانعام ۴۳
واحسن حوارى عن حاورك تدرى ما فى قلبه ۲۴۰
واطعموا الضمير ۲۳۲ ، ۲۲۲
واعلم ان النصر مع الصبر والدمار مع العجز
الذري
واقول الضحك والضحك من الله ۲۴۰
واكل العسل واوله ربح ۹۴
والجاملان لاعلم العلم بالعلم ۲۳۰
والجربى كفيه الاسار ۱۹۰ ، ۱۹۱
والحيوة الفتيمة التمام ۱۲۷
والقلب القاسى يعيد من اسر يعيد من العبد

من تشبه بقوم فهو منهم ۲۵ ، ۶۳ ، ۱۴۱
من تقرب الى شبرا تقربت اليه ذراعاً ومن
تقرب الى ذراعاً تقربت اليه باعاً ومن
اتانى يمشى اتيته اهول ۲۲
من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله
۲۲۹
من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه
۱۰۹ ، ۱۳۱
من حفظ ما بين لحييه وما بين رجليه دخل
الجنة ۱۰۵
من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل ۶۳
من ذاق عرف ومن لم يذق لم يعرف ۱۷۵ ،
۲۰۱
من ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى و من
ذكرنى فى مالا ذكرته فى الاخير منه ۷۹
من رجا غيرى لم يعرفنى ومن لم يعرفنى لم
يعبدنى ومن لم يعبدنى قد استوجب سخطى
ومن خاف غيرى حلت به نعمتى ۷۱
من زهد فى الدنيا هانت عليه المصيبات ۶۱
من شرب من حوضى لا ينظماً بعدها ابدا
۲۰۳
من صمت نجا ۱۰۴
من طلب شيئاً و جد وجد ۱۸۰ ، ۱۲۸ ، ۴۹
من عرف نفسه فقد عرف ربه ۱۶۷ ، ۲۳۹
من عشق و كتم وعف و مات مات شهيداً ۲۰۹
من عمل عملاً اشرك فيه غيرى فانا منه بريء
۲۲۸
من غشنا فليس منا ۸۲
من قال لا اله الا الله مخلصاً من قاه دخل
الجنة ۱۰۰
من كان لله كان لله ۱۰۱

ومن كان لله كان الله ٣٦ ، نيزرك : ١٠١
ومن كان يوهه شرأمن امسه فهو ملعون ١٣٥
وهل يكب الناس على مناخرهم في نار جهنم
الاحصاء السنه ١٠٥
وهو الغفور الودود الشكور واليه تصير الامور
١٨٤

هـ

هكذا كنا حتى سكنت قلوبنا اي اطمانت
قلوبنا ١٥٥
هل من تائب فيقبل توبته هل من مستغفر
فيغفر له هل من داع فيستجاب دعوته ؟
٥٣
هل من مستغفر فاغفر له ٨٠
هم الذين لا يسترقون ولا يكتوون ولا يتطرون
وعلى ربهم يتوكلون ١١٣
هم القوم لا يشقى عليهم ابداً ٣٨ ، ٢٨
هي النفس غدارة ان لم تشغلها تشغلك ١٩
١٠٨

ي

يا اهل البقاء يا اهل الجلود اتظنون انكم
تموتون لابل انتم تنقلون من دار الى
دار كما انقتم من الاصلاب الى الارحام
و من الارحام الى الدنيا و من الدنيا
الى القبر ٢٠٨
يا ايها الناس ارتعوا في رياض الجنة قيل
وما رياض الجنة قال خلق الذكر فاغدوا
وروحوا واذكروا الله تعالى ومن اراد ان
يعلم كيف منزلته عند الله فليظن كيف منزلة
الله عنده ٧٧

قريب من الشيطان ٥٠
والقناعة مال لا ينفد ١٢٧ ، نيزرك : ٢٢٤
والله اعلم ١٩٢ ، ٢٠١
والله اني لا اريد ان انجو برأسي لالي ولا على
٦٦
والله او تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم
كثيرا ٦٤
والله لو ددت اني كنت شجرة تعضد ٦٥
والماضي لا يذكر ١٩٤
والمخلصون على خطر عظيم ٦٥
والمسقبل لا ينتظر ١٩٤
والدراخمة على ذلك الى الممات ٩٤
وان الحسنات كمثل الحسنة كما تأكل النار
الحطب ٢٢٢ ، نيزرك : ٢٢٦
وايا يومئذ كنت مع رسول الله صلى الله عليه و
سلم ٣٧
واين ثمان يا رسول الله ١٤٦
وجذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين
٢٠١
وفي كل شيء له آية تدل على انه واحد ١٦٩
وقال : من انتم قالوا نحن رعب من المؤمنين
يا نبي الله . قال فما حقيقة ايمانكم ؟ قالوا
التمسنا الله والتمسنا لاهله والرضا
بقضائه ١١٧
وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخر شيئاً
لغد ١٣١
ومن انقطع الى الله كماه الله كل مؤنة ومن
انقطع الى الدنيا وكله الله اليها ٣١
ومن تاب قبل ان يفرغ تاب الله عليه ٥٢
ومن ذق عرف ١٦٩ ، نيزرك : ١٧٥ ،
٢٠١

یدخلون من امتی الجنة سبعون ألفاً یفر

۳۶

حساب

یفر بدینه من شعب الی تمب وعن حجر الی

۱۰۹

حجر یدخل کبوف الجنان

۱۳۸

یکفیک عن الدنیا کراذل الی

یموت الرجل علی العاش علیه ویجسد علی

۲۴۸ ، ۱۳۳

ماتات علیه

یا ایها الناس توبوا الی ربکم فانی لاتوب

۵۴

الیه فی کل یوم مائة مرة

یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم ۱۱۲

۱۱۳

یا رسول الله صفهم لنا

یا علی انه رجل حیر وانه یتحیی ان یحاسبه

۱۴۶

یا کلون بالله ویشربون بالله ویبناءون بالله و

۳۶

یحیون بالله ویموتون بالله

فہرست

لغات و ترکیبات

۷۰	اومیدواری		آ	
۹۸، ۲۱	اہلیت	۲۴۹		آب ایستادہ
۲۴۹	ایستادہ (آب -)	۱۵۵		آب، خون آمیز
	ب	۲۳		آب نشستہ
، ۱۲۲، ۸۰، ۵۹، ۲۵، ۷ (بہ -)	با (بہ -)	۵۵		آسان آسان
، ۲۱۳، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۳۰		۲۴۵		آسمان گونہ
	۲۵۳	۲۳۴		آمیزندہ
۱۷	بازیاونگ		الف	
۱۳۰	بازین ہمہ	۱۹۰		اثر پذیر
۲۵۳	بنائی	۲۳۵		ادام
۲۰۸، ۱۲۷، ۱۰۳، ۶۲	بترک گفتن	۲۲۸		از دست گذاشتن
۲۴۱، ۲۰۳، ۱۶۷، ۱۵۹	بجملگی	۱۴		استخراج (- بر آوردن)
۱۶۳	بجاصل آمدن	۷		اعتقاد بستن
۱۰۰، ۶۷	بدرقہ	۱۱۶		المعبیت
۶۴	بدست	، ۱۵۸، ۵۴، ۴۵، ۲۸، ح ۵		الہیت ۵ ح
۱۷۲	بدوست گرفتن	۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۸۱، ۱۷۸		
۲۴۱	بدوستی گرفتن	۲۵۶، ۲۲۴، ۲۱۰، ۲۰۷		
۲۴۴، ۱۴۹	برداشتن	۱۲۸، ۲۱		انجام پیدہ
۱۷	برداشتن (- راہ)	۲۳۴		اندک خواب
، ۲۰۴، ۲۰۰، ۱۸۸، ۱۰۳	برمثال	۱۲۵		اندوہکن
	۲۱۵	۱۵۳، ۱۴۳، ۶۶		اولیتر
۱۲۹	برینش	۶۹		اومیددار

فهرست لغات و ترکیبات

۴۳۳

۵۴	ترقی گرفتن	۲۰۹	بزرگ آلت
۱۱۷	تعرف کردن	۱۱۷	بسرشدن
۱۷۲	تقرب کردن	۲۱۸	بسندہ
۱۶۴	تمام آلت (حیوانات -)	۲۱۱	بشرح تر
۲۴۲	توقی کردن	۵۸ ، ۵۷	بشرط
۱۹	تولد کردن	۲۴۵	بمیفکن
۱۸۰ ، ۴۰	تولی (تولا) کردن	۵۷	بند کردن
		۲۲۲ ، ۷۹ ، ۷۰ ، ۳۰ (بام) ،	
	ج	۲۴۲ ، ۲۴۱ ، ۲۲۳ ،	
۴۷	جاویدانه	۲۳۵	بی برگ
۱۲۶	جزاز	۲۷	بی برگی
۱۱۸	جزوی	۲۳۲	بی تکلفی
۴۶	جلباب	۱۵۳	بیت گفتن
۲۱	جنسیت	۱۱۳۴ ، ۱۱۸	بیرون آمدن (ازعهده -)
	چ	۲۴۸ ، ۱۷۸ ، ۱۴۹	
۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۲۷ ، ۲۶	چله	۱۲۰	بیستاد
۲۶	چله داشتن		
	ح		پ
۱۰۵	حرام گیر	۱۹۹	پارسی خوان
۲۰	حرکه	۲۵۳	پای افزار
۱۰۲	حرمت دار	۴۹	پنداشت
۱۱۶	حشر آوردن	۲۸	پوشاندن (درکسی)
۹۰	حق گزاردن	۲۸	پوشیدن (درکسی)
	حقیر قیمت	۱۲۹	پیوندش
۱۰۳	حمايت داشتن (از -)		ت
۲۲۵ ، ۱۰۹	حمل کردن	۲۱۲ ، ۱۷۰ ، ۵۲	تامادام
۲۸	حوالت گاه	۲۵۰	تبرک کردن
	خ	۲۰۱	تبش
۱۴۷ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷	خاک گاه	۱۱۱	تدارک پذیرفتن
۲۵۳	خایف دل	۲۳	توسناک
۴۷	خارج کردن (-) (-)	۲۲۸ ، ۱۸۱	توسیدن (-)
۲۴۵ ، ۱۵۶	خارج کردن (-) (-)		

۱۹	دشخواری	۲۱۵	حلقیت
۱۷۲	دوست گرفتن	۲۷	خواجگی
۱۹۹	دولت خانه	۲۴۷	خوان
	ر	۵۵	خوی کردن
۲۵۱ ، ۲۳۴ ، ۱۱۰	راست کردن		د
۱۹۶	راه زدن	۱۸۱	دانه افگدن
۲۳	رجولیت	۱۶۵ ، ۱۳۲	در آه و ختن
۱۴۶	رسیدگان	۶۲ ، ۶۰	دراز ایل
۲۳۴	رفیق دل	۶۲	دراز امید
۱۱۱	روزگار بردن	۲۴۲	در باقی کردن
	ز	۲۴۵ ، ۵۴	در پوشیدن
		۲۰	در تبع
۱۵۳	زجر کردن	۱۶۹	در حمله الاار
۱۴۵ ، ۱۳۴ ، ۱۲۰ ، ۱۰۵ ، ۲۷	زفان	۵۲	در حال
۲۳۲ ، ۲۲۷ ، ۲۰۴ ،		۲۴۱	در خواستن
۱۰۸ ، ۴۷	زیان کار	۷۹	در خورد
۱۰۵	زینهای خوردن	۲۵۳	در رفتن
	س	۱۰۲	در کشیدن (حصار)
۱۰۸	سازگاری کردن	۱۴۶	در وجود آمدن
۲۳۴	سازنده	۲۲۹ ، ۱۵۶	دروغ ن
۲۵۳	ساکن ظاهر	۱۶۹	دروگر
۵۴	سبحانیت	۷	درهم زدن
۶	سپیده (سپیدی)	۱۱۴	در یوزه
۹۹	سندن	۲۷	در یوزه کردن
۱۵۷	سندن (مصاحبت)	۲۳۴ ، ۱۴۸	دست گرفتن
۲۲۴ ، ۱۸۳ ، ۱۴۶	سختن	۲۷	دست گشادگی
۲۵۲ ، ۱۷۶	سخته	۲۰۳	دست گیرنده
۱۶۹	سخن دراز کردن	۷۵	دستوری خواستن
۱۹۲	سدیگر	۷۵	دستوری یافتن
۲۲۲	سرا رازی کردن	۱۲۶ ، ۱۲۴ ، ۷۲ ، ۵۸ ، ۲۶	دشخوار
۲۳۴	سرافکنده		۱۴۳ ،

	ع	۶۶	سر بسر
۱۴۳	عادت پذیر	۷	سره
۱۴	عبارت فرمودن	۳۹	سره کردن
۱۹۰ ، ۱۷۵ ، ۱۴ ، ۷	عبارت کردن	۲۱۰	سفلیات
۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۱۹۴	عبرت گاه	۲۲۵	سوخته خرمن
۲۲۵	عد		ش
۱۰	عرض دادن	۲۰۲	شاه مرغ
۷۰	عرض کردن	۱۸۸	شب افروز
۱۹۱	عرضه دادن	۲۱۹	شحنگی
۱۱۲	علمیات	۸	شرح کردن
۲۱۰	عهد گرفتن	۱۴۶	شرمگن
۱۴۹ ، ۱۱۸		۹۲	شعاع زدن
	ف	۲۷	شکسته گشتن
۱۴۱	فراپه شیدن	۱۵۱	شنوائیدن
۲۲۹	فرا گذاشتن		ص
۲۲۳	فرا گذارفتن	۶۶	صاحب خلوت
۵۰	فرا مان	۶۶	صاحب سر
۱۴	فرا بستگان	۹۳	صاحب ورع
۲۲۳	فرا پشت	۱۷۹	صحنی
	ق	۴۰	صرف کردن
	قالب	۷	صفت کردن
	قیمت کردن		ض
	ک	۲۳	ضعیف طبع
۶۶	کامل خواندن	۱۸	ضعیف انسان
۱۰	کامیابی	۴۱	ضم شدن
۱۰۹	کامیابی کردن	۷۰	ضم کردن
۲۰۳	کامیابی دیدن		ط
۲۳۲	کامیابی		طنفیلی
۶۲	کامیابی	۷	

۱۹۷	مطمین	۲۴۹ ، ۲۰۸	کھولیت
۱۸۸	مطمینہ		گی
۳۵	معلوم		
۲۷	ملا مت گاہ	۲۴۹	گذارہ کردن
		۲۴۹	گذاشتن (منازل)
	ن		
۶۸	نا او مید	۱۱۸	گردانیدن
۲۱۲	نازنده	۱۵۳	گرم خشم
۷	ناسرہ	۱۵۸ ، ۱۳۵	گزاردن (حق-)
۷۸	نالندہ	۲۵۰	گزاردن (شکر-)
۱۰۲ ، ۷۱	نہشتن	۱۶۲ ، ۹۴	گزاردن (فرايض)
۱۵۳	نہشتہ	۵۲ ، ۴۹	گشادہ کردن
۵۳	ندا دردادن	۲۳۴	گشادہ لب
۱۸۳	نسبت کردن	۱۱۲	گو
۲۳	نشستہ (آب-)	۶۴	گوارندہ
۲۵۳ ، ۷۸	نظار گیان		ل
۳۵	نظارہ گاہ	۲۰۹	لاژورد
۹۹	نظر گاہ	۱۲۷	لمۃ شیطان
۲۲۳ ، ۹۰	نفقہ کردن	۱۲۷	لمۃ ملکی
۵۷	نگرستن		
۱۸	نماز ضحی		م
۱۲۶	نمازی	۲۳۴ ، ۱۳۹	ماندہ شدن
۱۸	نمازی کردن	۲۰۹	مأوی گاہ
۱۰۷	نمودارات	۲۶	مختصران
۱۰۲	نمودہ	۶ ، ۵	مرئیات
۴۰	نوآمدہ	۶۰	مردارخوار
۱۸۹	نور پذیر	۲۳	مرد طبع
۱۶	نہندہ (راہ)	۵۹	مردگی
۶۹	نیکو گمانان	۱۰۲ ، ۶۰	مردہ دل
۷۱	نیکو گمانی	۲۸	مسافری کردن
		۲۵۵	مشایخت
	و		
۲۵	وا (= با)	۲۴۲ ، ۲۴۱	مطابہ کردن

۴۳۷		فهرست لغات و ترکیبات	
۹۸	هم نسب	۱۸۱	وحدانیت
۱۰۶	هواپرست	۲۲۷	وقت وقت
۲۰۹، ۱۲۶	هوسات	۲۱۹	وکیلی
۱۶۹	هیچ کاره	۵	
	ی	۱۹۴، ۱۴۶، ۱۱۳، ۶۱، ۴۹	همبر
۲۲۲	یاود (= یابد)	، ۲۴۹، ۲۳۲، ۲۰۲، ۵۲	همچندان
۱۲	یاوند (= یابند)		۲۵۳

فہرست اہلام

<p>۳۱۰ : ابن الندیم</p> <p>۳۶۹ : ابن تیمیہ</p> <p>۲۹۲ : ابن جلا</p> <p>ابن حجرالمسقلانی : یازده ، هجده ، بیست و دو ، ۳۴۴</p> <p>ابن حجرمکی : پانزده</p> <p>ابن خلکان : ده ، یازده ، نیز رك :</p> <p>وفیات الاعیان</p> <p>ابن سینا : بیست و سه ، ۳۵۱</p> <p>ابن طاوس : ۳۴۴</p> <p>ابن عباس : ۳۱۰ ، ۶۶</p> <p>ابن عساکر : ۲۷۰ ، ۲۷۹</p> <p>ابن عطا : ۴۰۴ ، ۲۴۶</p> <p>ابن عمر : ۳۴۶</p> <p>ابن فورك : بیست و چهار</p> <p>ابن کثیر : یازده</p> <p>ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی : ۳۶۴</p> <p>ابن مغازلی : بیست و چهار</p> <p>ابن مندہ : ۳۱۱</p> <p>ابن یمین : ۳۵۰</p> <p>ابو ابراہیم بخاری : ۲۸۲</p>	<p style="text-align: center;">ا</p> <p>آ تشکده آذر : چهارده</p> <p>آدم : ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۶۲ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۳۱ ، ۲۲۵ ، ۲۶۲ ، ۲۷۵ ، ۲۷۳ ، ۲۷۰ ، ۳۶۳ ، ۳۰۵</p> <p style="text-align: center;">الف</p> <p>ابراہیم : ۱۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۷۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۳ ، ۱۷۱ ، ۲۳۲ ، ۲۴۸ ، ۲۷۶ ، ۳۴۳ ، ۳۹۶</p> <p>ابراہیم ادم : ۳۶۳</p> <p>ابراہیم حربی : ۲۹۲</p> <p>ابن ابی الحدید : بیست و چهار</p> <p>ابن اثیر : ده ، دوازده ، هجده</p> <p>ابن الاعرابی : ۲۷۳ ، ۲۹۲ ، ۳۰۳ ، ۳۵۶ ، ۳۷۲ ، ۳۷۸ ، ۳۸۳</p> <p>ابن الجوزی : ده ، یازده ، پانزده ، هجده ، نوزده ، بیست ، بیست و یک ، ۲۹۲ ، نیز رك : المنتظم</p> <p>ابن النجار : شانزده</p>
--	---

ابو عبد اللہ اسمعیل بن الحافظ عبدالغافر	۳۹۹	ابوالحسن بنان بن محمد :
دوازده الفارسی :	۲۶۲	ابوالحسن عقیلی :
ابو عبد اللہ محمد بن محمود الرشیدی :	۳۸۷	ابوالحسن دراج :
دوازده ابوعلی دقاق :	۲۳۰ ، ۹۳	ابوالحسن نوری :
۳۷۹		ابوالدرداء : رك : بودردا
ابوعلی رودباری :		ابوالرشید عبد الجلیل بن ابوالحسن بن
۲۹۲ ، ۴۹		ابوالفضل قزوینی :
ابوعلی سنجی :		سیزده
ابوعلی نصر اللہ بن احمد بن عثمان الحشنامی :	۲۹۲	ابوالعباس بن سربج :
دوازده	۳۷۰	ابوالعتاہیہ :
ابو محمد شافعی ابن حسین بن محمد		ابوالفتح محمد بن مطهر : سی و چهار ،
الاستادی :		سی و پنج ، سی و شش ، ۲۵۹ ، ۲۸۳ ،
دوازده		۳۸۴
ابو محمد عبدالعزیز بن الاحمر :		ابوالفضل احمد بن محمد بن علی الراوندی :
ابو موسی اشعری :	۳۰۳	سیزده
ابو نعیم اصفہانی :	۳۰۳	ابوالفضل العباس بن احمد السقائی :
ابو ہریرہ : ۹۳ ، ۲۴۰ ، ۲۶۳ ، ۲۹۴ ،		دوازده
۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۰۰		ابوالقاسم ابراہیم بن محمد نصر آبادی :
ابی نصر احمد جامی النامقی : سی و شش		۳۸۴
اتحاف السادة المتقين : ۲۸۵ ، ۲۸۷ ،		ابوالقاسم قشیری :
۲۹۷ ، ۳۰۹ ، ۳۴۴ ، ۳۴۶ ، ۳۶۷ ،		۳۸۱ ، ۳۷۲
۳۹۳		ابوبکر : ۲۹ ، ۴۰ ، ۶۶ ، ۸۳ ، ۸۵ ،
احادیث مثنوی : ۲۶۳ ، ۲۷۰ ، ۲۷۳ ،		۹۰ ، ۱۱۹ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،
۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶ ،		۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۷ ،
۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۳۰۰ ،		۲۳۰ ، ۲۸۹ ، ۳۱۱ ، ۳۴۵ ، ۴۰۰ ،
۲۹۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۷ ،		ابوبکر السروی (ابوبکر الشیروی) :
۳۰۲ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۲ ،		دوازده
۳۱۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۳۲ ،		ابوحنیفہ :
۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۰ ، ۳۴۷ ،		۳۲۱
۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۵ ،		ابوداؤد سجستانی :
۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۶ ،		۳۶۴
۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ،		ابوذر غفاری : ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۳۰۳ ،
۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷ ،		۳۱۰ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ،
		ابوسعید خراز :
		۳۷۸ ، ۳۹۷
		ابوعبدالرحمن سلمی :
		۲۹۲ ، ۲۸۲

۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۶ ،

۳۵۳ ، ۳۸۴ ، ۴۰۲

اسفار : ۲۶۰ ، ۲۹۶ ، ۳۷۶

اسفندیار : ۲۶۱

اسکندر : ۲۹۳

اسلامبول : رك : استانبول

اسماعيل (ع) : ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۳۴۳

اسماعيل وراق : ۳۲۷

اسم مصدر ، حاصل مصدر : ۳۵۱ ، ۳۵۷

اشتینگاس : ۳۹۷

اصابه : ۳۱۱

اصحاب رقيم : ۳۴۵

اصحاب صفه : رك : اهل صفه

اصطلاحات الصوفيه : ۳۳۵

اصطلاحات شاه نعمة الله : ۲۹۲ ، ۳۰۶

۳۵۶ ، ۳۷۷

اصطلاحات محبي الدين : ۳۳۵

اصفهان : ۲۷۷

اصمعي : ۲۷۱

اعتماد (كتاب) : بيست و چهار

الاعجاز والايجاز : ۳۸۳

الاعلام : ۲۷۷ ، ۲۸۰ ، ۳۴۱ ، ۳۵۳

۴۰۵

افشار (ايرج) : سي و سه

افضل الدين محمد مرقى كاشانى : ۲۶۰

افلاطون : ۳۶۲

اقبال (عباس) : ۲۷۲

اقبال (محمد) : سيزده

اقرب الموارد : ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۳۴۱

۳۹۹

الجزيره : ۳۳۲

احد : ۲۷۹ ، ۲۸۶ ، ۳۱۷ ، ۳۹۸

احمد : رك : محمد (ص)

احمد محمد شاکر : ۲۷۰ ، ۲۸۸ ، ۲۹۵

۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۲۳

۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۷۷ ، ۳۹۳

۴۰۳ ، ۳۹۶

احوال و اشعار رودكى : ۲۹۸

احياء علوم الدين : ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸

۲۷۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳

۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸

۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۰۴

۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۰

۳۱۱ ، ۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰

۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸

۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶

۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱

۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۹ ، ۳۵۴

۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۶۴ ، ۳۶۷

۳۷۰ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ، ۳۸۰

۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱

۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵

۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱

۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷

اديب پيشاورى : ۳۰۴

ارزش ميراث صوفيه : ۲۶۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۶

اروپا : سي و پنج

ازرقى : ۳۲۷

استانبول : ۲۷۶ ، ۳۹۸

الاستيعاب في معرفة الاصحاب : ۲۸۴

اسدى طوسى : ۳۵۷ ، ۳۶۷

اسراء التوحيد : ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶

۲۷۸	: بدوی (دکتر عبدالرحمن)	۲۶۷	: الهی نامه
۳۲۸	: برزویه	۳۴۴	: امامیه
۲۷۵ ، ۲۷۱	: برلین	۲۵۰ ، ۳۳۶ ، ۲۹۳ ، ۲۷۳	: امثال وحکم
۲۷۷	: بروکسل	۳۷۳ ، ۳۶۸ ، ۳۶۷	
۲۹۱ ، ۲۸۱ ، ۲۶۵ ، ۲۶۰	: برهان قاطع	امیر علی بن محمد الواعظ	: بیست و یک
۳۴۱ ، ۳۳۲ ، ۳۰۷ ، ۲۹۳		الانساب	: ده ، یازده ، دوازده ، هفده ،
۴۰۶ ، ۳۷۰ ، ۳۶۱		هجده ، نوزده ، بیست و دو	
۳۵۱	: بشرویه	۳۶۱ ، ۲۳۴ ، ۱۴۷	: انس بن مالک
۲۷۹ ، ۹۳	: بصره	۳۴۱	: انوری
بصری	: ۲۴۶ ، ۴۰۴ ، نیز رک : حسن	۳۰۶	: انوشیروان
بعض فضائح الروافض	: سیرده	اونس (مردیث)	: سی و سه ، سی و شش
بغداد	: ده ، پانزده ، هفده ، عجده ، نوزده ،	اهل صفه	: ۱۳۰ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ،
بیست و یک ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۷ ، ۲۹۲		۲۸۲ ، ۲۸۶ ، ۳۱۲ ، ۳۲۵	
۳۸۸ ، ۳۸۵		۳۴۱ ، ۳۳۱	
بغشور	: ۲۴۰	اهل فتوت	: ۲۷۷ ، ۲۹۲
بلال بن رباح	: ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۲۳ ، ۲۷۸ ،	ایران	: پانزده ، بیست و چهار ، سی و سه
۲۸۰ ، ۲۸۲ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳		ایوان سرای (مجله)	: ۳۹۸
بلخی	: ۲۴۶ ، ۴۰۴ ، نیز رک : بلخ	ایوان کسری	: ۲۷۷
بلخی		ایوب (ع)	: ۷۳
بلعام باعور	: ۹۸ ، ۲۲۸ ، ۳۳۲	ب	
بنگاه ترجمه و نشر کتاب	: سروپنج	بابا افضل	: ۲۷۵
بنیاد فرهنگ ایران	: چهار و سه	باب ابرز	: پانزده ، شانزده
بنی اسرائیل	: ۳۱۶	بادنه	: ۴۰۲
بنی کلب	: ۲۷۹	باعور	: ۳۳۲
به بلخ خطیب	: ۲۹۲	بخاری (محمد بن اسمعیل)	: ۳۶۴ ، نیز
به دردا	: ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹	رک	: صحیح بخاری
بوستان	: ۲۷۵	البدایة و النهایة	: یازده ، هفده ، هجده
بوسعید خدری	: ۲۳۵ ، ۲۹۸	بیست و یک	
بهاء ولد	: ۲۹۳ ، ۳۵۱	بدایع الوقایع	: ۴۰۲
بهار (ملک الشعراء)	: ۲۶۲ ، ۳۹۷	بدر الحویزی (بدر الحوائری)	: هجده

تبصرة العوام : ۲۶۴
 تذكرة الاولياء : ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۵ ،
 ۳۵۷ ، ۴ ، ۴ ، ۴۰۵
 تذكرة خواص الامة في معرفة الائمة : پانزده
 ترجمة تاريخ قم : ۳۵۲
 ترجمة تفسير طبري : ۲۶۵ ، ۲۷۱ ،
 ۳۱۳ ، ۳۳۳
 ترجمة تقويم الصحة : ۳۵۷
 ترجمة رسالة قشيريہ : ۳۵۱ ، ۳۷۰ ،
 ۳۷۹ ، ۳۸۲ ، ۳۸۱ ، ۳۹۹
 تركستان : ۲۶۸
 تركمانان : ۳۳۳
 تركيه : ۲۶۵
 ترمذی (محمد بن عيسى) : ۳۶۵
 التعرف : ۲۸۰
 تعريفات جرجاني : ۲۷۴ ، ۳۲۸ ، ۳۳۵ ،
 ۳۵۲ ، ۳۷۸ ، ۳۹۰
 تفسير اسنرايني : ۲۶۵
 تفسير عميق سور آبادي : ۲۶۵ ، ۲۷۱ ،
 ۲۷۲
 تقى الدين كاشي : چهارده
 التمثيل والمحاضرة : ۳۸۳
 تواريخ آل سلجوق : دوازده ، حفده
 تورات : ۳۱۶ ، ۳۵۷
 التوسل الى التوسل : ۳۰۲
 تهران : سيزده ، بيست و پنج ، سو و پنج ،
 ۲۹۹ ، ۳۴۹
 ث

ثعلب : ۲۹۲
 ثمود : ۳۱۶

بياني (دکتر مهدی) : بيست و چهار ، چهل و دو ،
 چهل و سه
 بيت المقدس : ۲۸
 بيضاء : ۲۶۷
 بين النهرين : ۳۳۲
 بيهقي (ابوالحسن علي بن زيد) : بيست و يك
 بيهقي (ابوالفضل) : ۲۶۵
 پ

پاريس : ۲۶۸ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸
 پنج ديه : دوازده
 ت

تاج المصادر : ۳۳۸ ، ۳۸۹
 تاحيه (مدرسه) : پانزده ، شانزده
 تاريخ آل جلاير : ۳۰۰ ، ۳۱۰
 تاريخ ادبيات در ايران : سيزده ، چهارده ،
 ۲۶۵ ، ۳۱۰
 التاريخ الكبير : ۳۷۰
 تاريخ بلعمي : ۳۷۵ ، ۳۹۷
 تاريخ بيهقي : بيست و يك
 تاريخ بيهقي : ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۹۲ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۳ ، ۳۳۷ ،
 ۳۴۰ ، ۳۴۳ ، ۳۶۵ ، ۴۰۲
 تاريخ تصوف در اسلام : ۲۷۴ ، ۲۸۲ ،
 ۲۹۲ ، ۲۹۶ ، ۳۰۲ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ،
 ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۹ ، ۳۵۲ ،
 ۳۵۷ ، ۳۶۳ ، ۳۷۲ ، ۳۷۷ ،
 ۳۷۸ ، ۳۸۳ ، ۳۹۰
 تاريخ جهانگشا : ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۳۲۵ ،
 ۳۳۱

۳۹۸	جامع قعریہ :	۳۸۵ ، ۳۶۵
بیست	جامع منصور :	
۳۸۴ ، ۳۲۸	جامی :	
۳۳۵ ، ۳۲۸	جرجانی (سید شریف) :	
۳۱۶ ، ۱۲۳ ، ۷۳	جرجیس :	
۲۷۵	جعفر :	
۲۷۹	جعفری :	
۳۷۵	جمال زادہ (سید محمد علی) :	
، ۲۴۶ ، ۲۴۵ ، ۲۱۲ ، ۲۰۵	جنید :	
، ۳۳۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۲ ، ۲۶۷		
		۴۰۴ ، ۳۸۷ ، ۳۸۵
۲۶۳	حوامع الحکایات :	
چهارده	جہان پهلوان :	

ج

۳۹۷	چگلیان :	
۲۶۶	چهارسوی کرمانیان :	
، ۲۹۵ ، ۲۸۹ ، ۲۶۴	چهار مقالہ :	
		۲۵۳ ، ۳۲۷
۲۶۸	چین :	

ح

۳۸۷	حارث :	
	حارثہ :	
۳۹۲	حاشیہ بر شرح رسالہ قعریہ :	
، ۲۷۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۱	حافظ :	
، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۰ ، ۲۷۵		
، ۳۹۱ ، ۳۶۱ ، ۳۵۸ ، ۳۲۸		
۲۷۸	حیات :	
۳۰۳ ، ۲۸۰	حبشہ :	
۱۵۳	حبشیان :	

ج

۴۰۲ ، ۲۴۲	جابر بن عبد اللہ الانصاری :	
۲۷۲	جاحظ :	
۲۶۰	جالینوس :	
	الجامع الصحيح :	۳۶۴ ، نیز رك : صحيح بخاری
، ۲۶۹ ، ۲۶۷ ، ۲۶۳	الجامع الصغير :	
، ۲۷۳ ، ۲۷۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۰		
، ۲۸۴ ، ۲۸۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰		
، ۲۸۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۵		
، ۲۹۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۱ ، ۲۹۰		
، ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۸ ، ۲۹۶		
، ۳۰۷ ، ۳۰۶ ، ۳۰۵ ، ۳۰۴		
، ۳۱۸ ، ۳۱۵ ، ۳۱۴ ، ۳۱۳		
۳۲۵ ، ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۱۹		
، ۳۲۹ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۶		
، ۳۳۴ ، ۳۳۲ ، ۳۳۱ ، ۳۳۰		
، ۳۴۰ ، ۳۳۹ ، ۳۳۷ ، ۳۳۶		
، ۳۴۶ ، ۳۴۵ ، ۳۴۳ ، ۳۴۲		
، ۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۳۴۸ ، ۳۴۷		
، ۳۵۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳		
، ۳۶۶ ، ۳۶۱ ، ۳۶۰ ، ۳۵۹		
، ۳۷۱ ، ۳۶۹ ، ۳۶۸ ، ۳۶۷		
، ۳۹۱ ، ۳۸۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۳		
، ۳۹۵ ، ۳۹۴ ، ۳۹۳ ، ۳۹۲		
، ۴۰۰ ، ۳۹۹ ، ۳۹۷ ، ۳۹۶		
، ۴۰۵ ، ۴۰۳ ، ۴۰۲ ، ۴۰۱		
		۴۰۷ ، ۴۰۶
، ۳۰۸ ، ۳۰۷	جامع (= سنن) ترمذی :	
، ۳۴۷ ، ۳۳۹ ، ۳۱۴ ، ۳۱۰		

- ۲۵۸ خرابات :
 خراسان : هجده ، بیست ، ۲۵۷ ، ۳۶۳ ، ۴۰۴
 ۲۴۶ خصال صدوق :
 ۲۹۳ خضر :
 خطیب قاری : بیست و سه
 ۳۸۰ خلاصه مثنوی :
 ۳۹۷ خلخیان :
 خلیل : رك : ابراهیم
 ۳۸۴ خواجه ایوب :
 ۲۶۵ خواجه عبدالله انصاری :
 خوزستان : هجده ، نوزده ، ۲۶۸
 خیبر : بیست و چهار
 د
- ۳۱۷ داذیانہ :
 دانش پڑوہ (محمد تقی) : بیست و سه ، بیست
 و پنج ، چهل و دو
 دانشگاه تهران : چهل و دو
 دانشنامه علائی : ۳۳۳ ، ۳۵۱
 داود : ۵۵ ، ۳۱۶ ، ۳۴۷
 دایرة المعارف فارسی : ۳۳۲
 دجلہ : ۴۸ ، ۳۱۲
 دستور العلماء : ۳۰۱ ، ۳۰۸
 دستور الکاتب : ۳۰۹
 دقیقى : ۲۶۹
 دکن : یازده
 دمشق : نوزده ، ۲۷۸ ، ۲۸۶
 دہخدا : ۳۵۲
 دینور : ۳۱۲
- ۲۹۲ حبیب السیر :
 حبیب اللہی (نوید) : چهل و سه ، ۳۷۰
 حدود العالم : ۲۶۲ ، ۳۹۷
 حدیقة الحقیقة : سی و چهار ، سی و پنج ،
 سی و شش ، چهل ، چهل و سه ،
 ۲۵۹ ، ۲۸۳ ، ۳۸۴
 حدیقة الشیعة : بیست و چهار
 حدیفة یمانى : ۶۶ ، ۳۱۲
 حسن المحاضرة في احوال المصر والقاهرة :
 ۴۰۲
 حسن بصرى : ۳۱۲ ، ۴۰۴
 حسن مؤدب : ۲۷۱ ، ۳۵۳ ، ۴۰۲
 حسین بن علی (ع) : هفده ، هجده
 حسین بن منصور حلاج : رك : حلاج
 حلاج : ۱۹ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۵۶ ،
 ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۹۱ ، ۳۸۵
 حلی (علامہ) : پانزده
 حلیة الاولیاء : ۲۷۰ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ ،
 ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ،
 ۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۳۱۱ ،
 ۳۱۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،
 ۳۴۲ ، ۳۴۹ ، ۳۵۳ ، ۳۶۰ ،
 ۳۸۹ ، ۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 حمزه : هفده
 حمزة بن مکى : بیست و دو
 حنابلہ : بیست ، بیست و چهار
 خ
- خاقانی : ۳۰۲ ، ۳۲۰
 خباب بن الارت : ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۷۸ ،
 ۳۱۱

۲۹۳ : رویم
 ۳۸۸ ، ۳۱۲ : ری
 ۳۵۷ ، ۳۵۶ : ریاض العارفین
 ریحانة الادب : یازده ، ہجده ، بیست و دو

ز

۳۵۱ ، ۲۲۵ : زادالساورین
 دوارده : زاعر الشحامی
 ۳۵۳ : زرکلی
 زرین جویان (غلام رحمان) : چهل و ۵
 زرین گوپ (دکتر عبدالحسین) : ۳۶۱
 ۳۵۸ : زریا
 ۳۱۶ ، ۱۳۳ ، ۷۳ : زین الرفاعین ابن علی بن ابی طالب : بیست و یک

س

۳۶۴ : سائمانہ آریان
 ۳۳۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۲ : سبک شناسی
 ۳۶۳ : سبک (تاج الدین) : ۳۶۲ ، ۳۶۱ ، ۳۶۰ ، ۳۵۹ ، ۳۵۸ ، ۳۵۷ ، ۳۵۶ ، ۳۵۵ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳ ، ۳۵۲ ، ۳۵۱ ، ۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۳۴۸ ، ۳۴۷ ، ۳۴۶ ، ۳۴۵ ، ۳۴۴ ، ۳۴۳ ، ۳۴۲ ، ۳۴۱ ، ۳۴۰ ، ۳۳۹ ، ۳۳۸ ، ۳۳۷ ، ۳۳۶ ، ۳۳۵ ، ۳۳۴ ، ۳۳۳ ، ۳۳۲ ، ۳۳۱ ، ۳۳۰ ، ۳۲۹ ، ۳۲۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۵ ، ۳۲۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۰ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۶ ، ۳۱۵ ، ۳۱۴ ، ۳۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۱ ، ۳۱۰ ، ۳۰۹ ، ۳۰۸ ، ۳۰۷ ، ۳۰۶ ، ۳۰۵ ، ۳۰۴ ، ۳۰۳ ، ۳۰۲ ، ۳۰۱ ، ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۳ ، ۲۹۲ ، ۲۹۱ ، ۲۹۰ ، ۲۸۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۶ ، ۲۸۵ ، ۲۸۴ ، ۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰ ، ۲۷۹ ، ۲۷۸ ، ۲۷۷ ، ۲۷۶ ، ۲۷۵ ، ۲۷۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۰ ، ۲۶۹ ، ۲۶۸ ، ۲۶۷ ، ۲۶۶ ، ۲۶۵ ، ۲۶۴ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۵۸ ، ۲۵۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۱ ، ۲۵۰ ، ۲۴۹ ، ۲۴۸ ، ۲۴۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۵ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۱ ، ۲۴۰ ، ۲۳۹ ، ۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۳۲ ، ۲۳۱ ، ۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۸ ، ۲۲۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۲۰۹ ، ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۱۸۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷ ، ۱۷۶ ، ۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۷۲ ، ۱۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۵ ، ۱۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰ ، ۱۵۹ ، ۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳ ، ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۱۴۵ ، ۱۴۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۲ ، ۱۴۱ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹ ، ۱۳۸ ، ۱۳۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۳ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۰ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۴ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۱۰۰ ، ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۶ ، ۹۵ ، ۹۴ ، ۹۳ ، ۹۲ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۷ ، ۸۶ ، ۸۵ ، ۸۴ ، ۸۳ ، ۸۲ ، ۸۱ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۷ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۵۱ ، ۵۰ ، ۴۹ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۳۷ ، ۳۶ ، ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱

دیوان حافظ : ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۸ ، ۳۵۸ ، ۳۹۱ ، ۳۸۷ ، ۳۷۴

دیوان خاقانی : ۴۰۶ ، ۳۰۲

دیوان علی (ع) : ۳۷۰ ، ۲۶۲

دیوان فرخی سیستانی : ۳۲۷ ، ۲۹۳

۳۵۸ ، ۳۵۰ ، ۳۳۸ ، ۳۳۶

دیوان قوامی : دوازده ، پانزده ، شانزده ،

ہفده ، نوزده ، بیست ، بیست و یک ،

بیست و چہار

دیوان مختاری : ۳۴۱

دیوان مہرچہری : ۳۲۱ ، ۳۰۷ ، ۲۶۹

دیوان ناصر خسرو : ۳۶۷ ، ۳۳۳ ، ۲۹۳

ذ

ذبیحانہ : رک : اسمعیل

ر

راحة الصدور : سیردہ ، بہار دہ

راغب : ۳۰۳

راوندی : سور دہ

ربیع الأبرار : ۳۹۱

رسائل اخوان الصفا : ۳۸۷ ، ۲۶۰

رسائل صدر : ۲۶۰

رسالہ فتویہ : ۳۶۶

رسالہ قشیریہ : ۳۵۷ ، ۲۸۵ ، ۲۸۴

۳۸۲ ، ۳۷۹ ، ۳۷۸

رشید (دکتر) : رشید ، رشید ، رشید

رودکی : ۲۹۱

روضۃ المنجمین : ۲۶۵ ، ۲۶۲

رومیان : ۲۷۹

۲۷۸ : شخصيات قلقة في الاسلام :
 ۳۰۲ ، ۲۸۳ : شرح بحر العلوم :
 شرح تعرف : ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۷۵ ، ۲۷۱ ،
 ۲۸۷ ، ۲۹۶ ، ۳۰۱ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،
 ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ،
 ۳۱۹ ، ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ ،
 ۳۴۳ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۶۱ ، ۳۷۷ ،
 ۳۸۱ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳
 ۳۵۱ : شرح قصيدة ابوالهيثم :
 شرح كامات باباطاهر : ۳۵۲ ، ۳۶۵ ،
 ۳۷۸ ، ۳۷۹
 شرح منازل السائرين : ۳۴۶ ، ۳۵۲ ،
 ۳۵۷ ، ۳۷۴ ، ۳۹۲
 ۳۴۴ : شرح نخبة الفكر :
 ۳۴۸ ، ۳۶۹ : شرح نهج البلاغة :
 ۲۷۸ : شريعتي (دکتر علی) :
 ۲۸۶ : شعرانی :
 ۲۷۷ ، ۲۷۶ ، ۷۳ ، ۲۸ : شعيب :
 ۳۷۶ : شفا :
 ۴۰۴ : شقيق بلخي :
 يازده : شنك عباد :
 ۲۶۷ : شوستر :
 ۳۸۵ ، نوزده : شونيزيه :
 شهرستاني (ابوالفتح محمد) : نه
 ۲۶۵ ، ۲۶۲ : شهردان بن ابی الخیر :
 ۲۷۵ ، ۲۸ : شيث :
 ۳۴۳ : شيخ احمد كيال :
 ۳۴۳ : شيخ جنيد بن محمد :
 ۳۴۳ : شيخ نجم الدين احمد بن محمد الطوسي :
 ۲۶۸ ، ۲۹۳ ، سيزده : شيعيان :

سنجر بن ملكشاه : هفده ، هجده ،
 سنج عباد : يازده
 سنن ابن ماجه : ۲۸۰
 سنن ابی داود : ۲۶۷ ، ۲۷۲ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۸ ، ۳۲۵ ، ۳۴۶ ، ۳۶۴ ، ۳۸۲ ،
 ۳۹۱ ، ۳۹۲
 سنن نسائي : ۳۶۵ ، ۳۸۱
 سوزني سمرقندي : ۳۷
 سهروردی : ۲۸۲
 سهل بن عبدالله تستري : ۲۶۷ ، ۳۰۹
 سياست نامه : ۲۶۱ ، ۲۷۲ ، ۳۰۶
 سيوطي : ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ،
 ۳۰۴ ، ۳۱۴ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ،
 ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ،
 ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ،
 ۳۴۶ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۴ ،
 ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۶ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ،
 ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۴۰۱ ، ۴۰۶

ش

شام : ده ، بيست و يك ، ۹۳ ، ۵۱ ، ۲۷۷ ،
 ۲۸۶ ، ۳۱۶
 شاه سليمان صفوي : بيست و سه
 شاهنامه : ۲۶۱ ، ۲۷۶ ، ۳۲۴ ، ۳۳۳ ،
 ۳۴۷ ، ۳۶۸
 شاهنامه و دستور : ۲۶۱ ، ۲۷۶ ، ۳۲۵ ،
 ۳۳۳ ، ۳۴۷ ، ۳۶۸
 شاه نعمة الله : ۳۷۲
 شاهوار (ماهرخ) : چهل و سه
 شبلي : ۴۸ ، ۲۵۶ ، ۲۹۱

طبقات ابن سعد : ۲۷۹
 طبقات الشافعية الكبرى : يازده ، دوازده ،
 هفده ، هجده ، ۳۳۳ ، ۳۴۳
 طبقات الكبرى : ۲۸۵
 طبقات صوفيه : ۲۶۵
 طحاوی : بیست و چهار
 طريقة نویسندگی و داستان سرایی : ۳۷۵
 طغرل بن ارسلان : چهارده
 طغرل بن محمد : چهارده
 طور : ۶۱ ، ۹۳ ، ۳۴۴
 طوس : ۳۲۷
 طبقات سعدی : ۳۰۳

ع

عاد : ۳۱۶
 عالم والا : ۳۶۲
 عامر بن القلب : ۲۹۳ ، ۳۵۰
 عايدہ : ۱۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۴۴
 ۲۴۵ ، ۲۷۹ ، ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۶۱
 ۳۶۰ ، ۳۹۰
 عادی (امام الحسین اردشیر) : ۵۰
 عبدالرسولان : ۳۵۱
 عبداللطيف عبادي : ۳۰۵
 عبدالرحمن بن امدالاندولان : ۳۰۹
 عبدالرحمن بن حمد بن القتيبي : ۲۰۹
 عبدالرحمن بن عوف : ۳۵۵
 عبدالرحمن بن عوف : ۷۵
 عبدالرحمن بن عوف : ۱۳۰ ، ۲۲۳
 عبدالرحمن بن مسعود : ۵۹ ، ۱۳۴ ، ۲۰۹
 ۳۵۵ ، ۳۰۳
 عبدالله بن مسام : ۳۱۱

ص

صائب : ۳۲۱
 صالح : ۷۳ ، ۲۷۶ ، ۳۱۶
 صحيح بخاری : ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۸۴ ،
 ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۷ ، ۳۴۲ ، ۳۴۶ ،
 ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۶۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ،
 ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۵
 صحيح ترمذی : رك : جامع (= سنن ترمذی)
 صحيح مسلم : ۲۶۳ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴ ،
 ۳۰۶ ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ،
 ۳۶۴ ، ۳۹۲ ، ۴۰۱ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 صد میدان : ۲۶۵
 صفا (دکتر ذبیح الله) : سیزده
 صفة الصفوة : ۲۹۲ ، ۳۳۰ ، ۴۰۴
 صفین : ۲۷۹
 صواعق محرقة : یازده
 صوفیان : ۱۴۸ ، ۱۸۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،
 ۲۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۶ ،
 ۲۶۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۸ ، ۳۰۸ ،
 ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۸۳ ،
 ۳۹۰ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴
 صهيب بن سنان : ۲۹ ، ۲۴ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ،
 ۲۸۲
 طایف : ۲۶ ، ۳۱۰

ط

۲۶۷	عمرو مکی :	۳۳۰ ، ۹۴	عبدالله مبارک :
۲۵۶	عنصر :	۳۳۳	عبدالمطلب :
، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۷۳	عوارف المعارف :	۳۳۲	عبرانیان :
۴۰۶ ، ۳۹۱ ، ۳۸۰ ، ۳۴۲ ، ۳۰۷	عوفی :	۳۰۵	عمید بن عمیره :
۲۶۳	سيزده ،	، ۲۷۹ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۴۰ ، ۲۹	عثمان :
۹۱ ، ۷۳ ، ۷۰ ، ۶۲ ، ۲۸	عیسی (ع) :	۳۶۱ ، ۳۶۰ ، ۳۱۲	
۲۹۴ ، ۲۶۳ ، ۱۸۳ ، ۱۲۹ ، ۱۲۳		عراق :	چهارده ، پانزده ، ۲۷۷
۳۳۲ ، ۳۱۶ ، ۳۱۳ ، ۳۰۵		عرض نامه :	۳۶۰
۳۹۴	عیسویان :	هجده	عسکر مکرم :
۳۳۱	عین الملك :	۳۶۹ ، ۲۹۲	عطار :
غ		، ۲۸۴ ، ۱۱۲	عکابه بن محسن الاسدی :
۳۱۱	غار ثور :	۳۴۱	
، ۲۷۸ ، ۲۶۶ ، نه	غزالی (ابوحامد) :	۲۸۹ ، ۲۶۳	علاء الدوله :
، ۳۶۴ ، ۳۶۳ ، ۳۳۲ ، ۳۰۲ ، ۲۹۷		سيزده	علاء الدین الخواری :
۳۸۸ ، ۳۸۴		۳۶۵ ، ۳۴۴ ، ۲۸۸	علم الحديث :
۳۲۷	غزنین :	، ۲۹	علی (ع) :
۳۲۹	غنی (دکتر قاسم) :	، ۱۴۶ ، ۱۲۴ ، ۱۱۶ ، ۷۶ ، ۴۰	پانزده ، شانزده ، هفده ، ۲۹ ،
ف		، ۲۶۴ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۲۳۹ ، ۱۸۱	
۳۲۳ ، ۳۱۴	الفائق فی غریب الحديث :	، ۳۶۹ ، ۳۰۴ ، ۲۹۹ ، ۲۷۹ ، ۲۷۷	
۴۰۵ ، ۳۹۰ ، ۳۷۷		۳۷۵ ، ۳۷۰	
۲۸۰ ، ۲۶۸ ، ۲۶۷	فارس :	۳۰۲	علی بن الحسین (ع) :
چهل و سه	فاضل (دکتر علی) :	بیست و پنج	علی بن ترکانشاه بن علی :
۳۴۹	فتوحات مکبیه :	چهارده	عماد الدوله فراه رز :
۳۳۲	فتور (قریه) :	دوازده ، هفده	عماد کاتب :
۲۴۷	فراعنه :	چهارده	عمادی شهرباری :
۳۳۸	فرخی سیستانی :	، ۲۸۹ ، ۲۷۹ ، ۳۴ ، ۲۹	عمار بن یاسر :
، ۳۲۴ ، ۲۷۶ ، ۲۶۴ ، ۲۶۱	فردوسی :	، ۶۵ ، ۴۰ ، ۳۵ ، ۲۹	عمر بن خطاب :
۳۴۷ ، ۳۲۷		، ۱۵۳ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۱۱۳ ، ۶۶	
۲۳۳	فرعون :	، ۲۸۹ ، ۲۸۳ ، ۲۷۹ ، ۲۴۵ ، ۲۴۲	
، ۲۸۰ ، ۲۷۳ ، دو	فروزانفر : ده ، چهل و دو ،	۳۶۴ ، ۳۱۰	
		۳۹۹ ، ۳۳۱	عمر بن عبدالعزیز :
		نوزده	عمر رضا کحاله :

۳۲۰ : فرهنگ نظام :
 فرهنگ نفیسی : ۲۶۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ،
 ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۳۵۹ ،
 ۳۶۰ ، ۳۶۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۰ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۹ ،
 ۴۰۲

فصول (کتاب) : بیست و چہار
 فضالہ بن عبید : ۳۶ ، ۳۷ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷
 فلسطین : ۳۱۶
 الفہرست : ۳۱۰
 فہرست ریو : سی و دو ، سی و سہ
 فہرست کتابخانہ مدرسہ سپہسالار : ۲۷۸
 فہرست نسخہ‌های خطی کتابخانہ دانشکدہ
 حقوق : بیست و سہ
 فیاض (دکتر علی اکبر) : ۳۶۱
 فیثاغورث : ۳۶۲
 فیہما فیہ : ۲۷۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۵ ،
 ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ،
 ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۹۸ ،
 ۳۹۹

ق

قابوس نامہ : ۲۶۰ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ،
 ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ،
 ۲۹۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ،
 ۳۱۰ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۴۱ ،
 ۳۴۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۰ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،
 ۳۹۹ ، ۴۰۳
 قارون : ۲۲۸

۲۸۱ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ،
 ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ،
 ۳۰۹ ، ۳۱۴ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵ ، ۳۴۸ ،
 ۳۴۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۸ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷ ،
 ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۹۵ ، ۳۹۸ ،
 ۳۹۹ ، ۴۰۰
 فروغی (محمد علی) : ۲۸۱ ، ۲۸۶
 فرهنگ آندراج : ۳۵۱ ، ۳۸۹
 فرهنگ اشعار حافظ : ۲۷۲ ، ۲۷۷ ،
 ۲۸۲ ، ۳۱۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۹ ، ۳۵۸ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۴ ، ۳۹۱ ، ۴۰۴
 فرهنگ سروری : ۳۵۱
 فرهنگ علوم عقلی : ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۷ ،
 ۲۹۴ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۷۶ ، ۳۸۷ ،
 ۳۶۱ ، ۳۶۳ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ،
 ۳۶۷ ، ۳۸۱ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۹۷ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۱۹ ،
 ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶ ، ۳۴۱ ، ۳۴۴ ،
 ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ ،
 ۳۵۹ ، ۳۶۴ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۴ ،
 ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ،
 ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۴۰۲ ، ۴۰۶ ،
 ۴۰۷
 فرهنگ مصطلحات عرفاء : ۲۶۶ ، ۲۹۱ ،
 ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ،
 ۳۰۳ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ،
 ۳۱۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸ ، ۳۳۵ ،
 ۳۴۰ ، ۳۴۶ ، ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۶۵ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ،
 ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ،
 ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲

۲۷۶	کتابخانه جاراالله افندی :	۳۳۲	قاموس کتاب مقدس :
۳۰۲	کتابخانه فاتح :	۲۷۸ ، ده	قاهره :
۳۵۱	کتابخانه مراد ملا :	۳۰۶	قباد :
	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران : بیست و سه ،	۳۳ ، ۳۲ ، ۲۲ ، ۲۰ ، ۱۴ ، ۶	قرآن :
	۲۶۵	۷۲ ، ۷۰ ، ۶۷ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۴۱ ، ۳۸	
۲۶۳	کتابخانه ملی پاریس :	۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۹۶ ، ۹۵ ، ۷۹	
۲۷۹	کسری :	۱۱۵۳ ، ۱۳۳ ، ۱۲۰ ، ۱۱۹ ، ۱۱۴	
	کشاف اصطلاحات الفنون : ۲۶۰ ، ۲۹۶ ،	۱۷۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۴ ، ۱۶۱ ، ۱۵۸	
	۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۷۱ ،	۲۳۶ ، ۲۱۲ ، ۲۰۳ ، ۱۸۷ ، ۱۸۲	
	۳۷۴ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۳ ، ۳۰۴	۲۷۹ ، ۲۷۸ ، ۲۰۶ ، ۲۶۱ ، ۲۵۰	
	کشف الاسرار : ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۵ ،	۳۱۶ ، ۳۱۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۱ ، ۲۹۷	
	۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ،	۳۶۱ ، ۳۵۰ ، ۳۴۵ ، ۳۴۳ ، ۳۲۲	
	۳۰۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۶ ، ۳۴۴ ،	۴۰۴ ، ۳۸۸ ، ۳۸۷ ، ۳۷۲	
	۳۴۷ ، ۳۵۰ ، ۳۵۴ ، ۳۵۹ ، ۳۶۱ ،		قراح ظفر :
	۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ ،	ده	
	۴۰۰ ، ۴۰۲	۲۶۸	قرا مطه :
	کشف المظنون :	۳۶۴ ، ۲۷۹ ، ۲۲۵	قریش :
۳۱۰	کشف المحجوب : ۲۶۶ ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ،	دوزده	قزوین :
	۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ،	قزوینی (محمد) :	
	۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۲ ، ۳۱۲ ، ۳۲۳ ،	قصص الانبياء : ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۳۱۱ ،	
	۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ،	۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۴۳ ،	
	۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۷ ، ۳۵۹ ،	۳۶۸ ، ۳۴۵	
	۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،	قصص قرآن :	
	۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۸۰ ،	۳۱۶ ، ۲۷۷	
	۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ،	قلندریه :	
	۴۰۲ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷	قواعد زبان فارسی :	
	کشف اليقين :	۳۶۴	قیصری :
شانزده	کعب :	۳۹۰ ، ۳۷۸ ، ۲۶۷	
۲۷۵	کعبه :		
۳۳۳	کفاية الطالب :		
شانزده	کلیات سعدی :		
۳۰۳ ، ۲۹۴			
		ک	
		۳۹۰ ، ۳۸۲	کاشانی :
		الکامل فی التاريخ : دوازده ، هجده ، نوزده	
		۲۷۵	کاویانی :
		۳۶۶	کتابخانه ایاصوفیه .

ل

لازار : ۲۶۵ ، ۲۹۷
 الآلی المصنوعة : ۲۸۰ ، ۲۸۸ ، ۲۹۱ ،
 ۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۸۵ ،
 ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۴۰۷
 اللباب فی تهذیب الانساب : ده ، یازده ،
 دوازده ، هفده ، نوزده ، بیست و دو
 لباب الالباب : سیزده
 لسان المیزان : یازده ، دوازده ، هجده ،
 بیست و دو
 لطائف منوی : ۳۸۵
 لغت نامه : ۲۶۹ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۹۱ ،
 ۲۹۲ ، ۳۰۳ ، ۳۱۱ ، ۳۳۰ ، ۳۳۷ ،
 ۳۴۱ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ،
 ۳۷۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۸ ،
 ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۰۴
 لقمان : ۸۸
 لکهنو : ۲۸۰
 اللمع فی التصوف : ۲۶۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ،
 ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۳۰۱ ، ۳۱۰ ، ۳۱۳ ،
 ۳۲۹ ، ۳۲۹ ، ۳۴۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ،
 ۳۷۲ ، ۳۷۲ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲ ،
 ۳۸۸
 لنین گراد : ۳۸۵ ، ۳۸۸
 لوط : ۲۷۶
 اللؤلؤ المرصوح : ۲۹۷ ، ۳۰۵ ، ۳۲۲ ،
 ۳۶۹ ، ۳۸۱
 لهجه بخارایی : رك ، یادداشتی درباره
 لهجه بخارایی
 لیدن : ۳۸۰

کلیات شمس : دوازده ، ۲۶۶ ، ۲۷۳ ،
 ۲۷۴ ، ۲۸۴ ، ۳۲۴ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ،
 ۳۳۸ ، ۳۴۴ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۶۵ ،
 ۳۷۱ ، ۳۸۰ ، ۳۹۵
 کلیم : رك : موسی
 کلیله و دمنه : ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، ۲۷۶ ،
 ۲۸۶ ، ۳۰۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ،
 ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۸ ، ۳۴۸ ،
 ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۹۸
 کنز اللغة : ۳۲۰
 کنوز الحقایق : ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ،
 ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ،
 ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ،
 ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ،
 ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ،
 ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۶ ،
 ۳۴۸ ، ۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ،
 ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ،
 ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۷ ،
 ۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ،
 ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ،
 ۴۰۵ ، ۴۰۷
 کوفه : ۲۷۸
 کیمیای سعادت : ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۶۳
 کرشاسب نامه : ۳۲۳
 گروی : ۳۶۸
 گلستان : ۲۸۱ ، ۲۸۶ ، ۲۹۴
 گلشن راز : ۳۸۲
 گنجینه گنجوی : ۳۶۱

ک

محاضرات : ۳۰۲
 محدث (سید جلال الدین) : دوازده ، پانزده ، شانزده ، هفده ، بیست و یک ، بیست و سه ، بیست و چهار
 محقق (دکتر مهدی) : ۳۶۷
 محقق اردبیلی : بیست و چهار
 محمد (ص) : شانزده ، هفده ، ۱۴ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۷ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۰۵ ، ۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۱۲۳ ، ۱۳۰ ، ۱۷۱ ، ۲۱۳ ، ۲۲۵ ، ۲۵۲ ، ۲۵۶ ، ۲۸۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۳۰۰ ، ۳۰۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۸ ، ۳۸۴ ، ۴۰۷
 محمد بن السلطان محمود : هجده
 محمد بن سرخ نیشابوری : ۳۵۱
 محمد بن عطاء بن خباب : ۳۱۱
 محمد بن عمر بن یوسف الارعوی : شانزده
 محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی : شانزده
 محمود غزنوی : ۳۲۷
 مخزن الاسرار : ۳۳۳
 مدارج الکمال : ۳۲۱ ، ۳۶۰
 مداین : ۳۱۲
 المدخل الی علم احکام النجوم : ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲
 مدرس (محمد علی تبریزی) : یازده
 مدینه : ۳۱۰ ، ۳۸۲ ، ۳۷۹ ، ۳۷۸ ، ۳۱۱ ، ۴۰۰
 مراسم الدین فی مواسم الیقین : بیست و سه ، بیست و چهار

م

مارگولیوت : ده
 مازندران : چهارده
 ماسینیون : ۲۶۸ ، ۲۷۷
 مالک : ۲۹۴
 مالک دینار : ۳۵۷
 مأمون : ۲۶۳
 متنبی (ابوالطیب) : ۳۹۹
 متینی (دکتر جلال) : سی و پنج ، سی و شش ، چهل و سه
 مثنوی : ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۹ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۳۴ ، ۳۴۰ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۵ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۶ ، ۳۸۰ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶
 مجاهد : ۳۱۰
 مجلسی (علامه) : پانزده
 مجله دانشکده ادبیات [تهران] : ۳۶۷
 مجله دانشکده ادبیات مشهد : ۳۵۷
 مجمع الامثال : ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۹۳ ، ۳۳۱ ، ۳۵۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۸۲ ، ۳۹۹
 مجمع الزوائد : ۲۸۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۶ ، ۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۵ ، ۳۲۹ ، ۳۴۶ ، ۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 مجمل التواریخ والقصص : ۲۶۵ ، ۲۷۵

مصباح الہدایہ: ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۲۲، ۳۳۹،	۲۷۰، ۲۷۳	مرصاد العباد:
۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۷۰،	یازدہ، ۴۰۴	مرو:
۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۹۱،	۳۳۰	مروالروہ:
۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۶،	۲۸۰، ۲۹۱، ۴۰۰	المستدرک:
مصر: دہ، یازدہ، دوازدہ، ۲۸۴، ۲۸۶،	۲۹۹	مستدرک الوسائل:
۲۹۲، ۳۰۲، ۳۶۸، ۳۷۳،	۳۴۳، ۱۱۶	مسجد خیف:
مصطفیٰ: رک: محمد (ص)	۳۴۰	مسعود رازی:
مصنفات افضل الدین:	۴۰۲	مسلم:
مطالع الاسرار: بیست و سہ		مسلم: رک: صحیح مسلم
معاذ بن جبل: ۲۳، ۲۹، ۵۲، ۱۰۰، ۱۰۵،	۱۵۳، ۱۶۶	مسلمانان:
۱۲۳، ۱۱۲، ۲۱۴، ۲۷۰، ۲۷۹،	۳۶۴	مسلم بن الحجاج نیشابوری:
۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۶،	۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۸۴،	مسند احمد:
معارج: بیست و چہار	۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،	
معارف:	۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷،	
معاویہ: عقدہ، ۲۷۹، ۲۸۶،	۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴،	
معتقد الامامیہ: ۳۱۳	۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲،	
معجم البلدان: دہ، یازدہ، دوازدہ، عجدہ،	۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷،	
بیست و دو .	۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶،	
المعجم المفہر س لالفاظ الحدیث النبوی:	۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۷۵، ۳۷۷،	
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۸۱،	۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴،	
معجم المؤلفین: عجدہ، یوزدہ، بیست و دو	۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵،	
المعجم فی سائر اشعار العجم: ۳۴۱	۲۶۷، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۷۷،	مسند دارمی:
مراج نامہ: بیست و سہ	۳۹۱، ۴۰۵، ۴۰۷،	
معین (دکتر محمد): ۲۶۱، ۲۶۵،	۲۹۲	مسوحی:
مفرد و جمع:		مسیح: رک: عیسیٰ
۲۲۵، ۲۶۶، ۲۶		مشارق الانوار:
المفید المستفید:	بیست و سہ	
۲۷۵		مشکوٰۃ (سید محمد):
مقامات بدیع الزمان ہمدانی:	۲۳۳	
۲۷۲		مشہد:
المقتفی لامرئہ:	۳۱۰، ۳۷۸،	چہل و سہ
عقدہ		
مقدمہ ماہنامہ ماہنامہ بصیرت:	۲۶۶، ۲۶۹، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۷،	المصادر:
۲۶۱		
مکہ: ۲۶، ۹۰، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۳،	۳۲۷، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵،	
۳۰۳، ۳۴۳، ۳۵۳،	۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۹۴،	

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۳۳،	بیست و چهار	ملا معین:
۲۴۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۷،	۲۷۵	ملحا:
۲۸۸، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۳۰، ۳۷۳،	۲۷۳	ملحق احیاء علوم الدین .
۳۸۵	هجده	ملکشاہ بن محمود بن محمد:
بیست و نیک، ۲۷۹، ۳۱۷،	۲۷۷	ملیکوف (ایرن):
۲۶۶، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۳۹، ۳۴۶،	۳۴۳، ۱۱۶	منا (منی):
۳۵۴، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۶،	۳۲۱	منازل السائرین:
مواوی: دوازده، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۰،		مناقب الصوفیہ: بیست و سه، بیست و چهار،
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰،		بیست و پنج، چهل و دو
۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰،		مناوی: ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۲،
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴،		۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۴،
۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۴،		۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۴،
۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹،		۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۷،
۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸،		منتخب اسرار التوحید:
۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴،		المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: ده، یازده،
۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۶،		دوازده، هفده، هجده، نوزده، بیست،
بیست و یک		بیست و یک
مونتگمری وات:		منتہی الارب: ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۹،
۲۸۲		۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۲۶،
مهدوی (دکتر اصغر): چهل و دو، چهل و سه		۳۳۵، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۳،
۲۶۴		المنجد: ۲۶۷، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۷۲، ۳۸۰،
مهدوی دامغانی (دکتر احمد):		۳۸۳
۲۶۴		منوچهری:
میدانی:		۳۲۱
۳۸۲		المنهج القوی:
میر سید علی ہمدانی:		۳۰۷، ۳۰۲
۳۶۶		موآب:
مینوی (محتبی): بیست و سه، چهل و دو،		۳۳۲
۲۶۸، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۳۰، ۳۴۳،		موحد (دکتر محمد علی): سی و پنج، چهل
۳۴۸، ۳۵۹، ۳۴۸		دوزہ بریتانیا: ده، سی و دو، سی و سه،
میہنہ:		سی و چهار، سی و پنج، سی و شش،
۴۰۲		چهل و سه.
ناصر خسرو:		موسی (ع): ۲۸، ۳۸، ۵۳، ۶۱، ۶۸، ۷۰،
۳۵۱، ۳۶۶،		۷۳، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۲۶،
نامہ دانشوران:		
۳۳۰		
نجف:		
پانزده، شانزده		
۳۰۹		
نخجوانی:		

ن

۲۷۶	وحید دستگردی:	۳۶۵	نسائی (ابوعبدالرحمن):
بیست و سه	الوسیلة الی معرفة الفضیلة:	نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران:	
وفیات الاعیان: یازده، دوازده، هفده، هجده،	نوزده، بیست و دو	بیست و پنج، سی و سه	
	ه	نشك عباد:	یازده
		نصاری:	۲۶۳
هجویری: ۲۶۶، ۲۷۲، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۴۱،		نصیبین:	۳۱۲
۳۵۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱،		نظامی:	۳۶۱، ۳۵۱، ۳۵۰
۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۹،		نظامیه بغداد:	هفده
۴۰۵، ۴۹۰		نظری به عدد ۷۳ در حدیث «تفرقه»:	۲۶۴
هدایة المتعلمین فی الطب: ۲۶۰، ۲۷۴،		نعمان بن مقرن:	۳۱۲
۳۶۰، ۴۸۱		نفائس الفنون:	۳۴۴
هرات:		نفثة المصدور:	۳۸۳، ۲۷۳
۳۴۳، ۳۳۰		نفحات الانس:	۳۸۴، ۳۵۲
هرون:		نفیسی (سعید):	۳۱۰، سیزده،
۳۱۷، ۲۳۳، ۷۴		النقض (کتاب):	پانزده، شانزده، هفده،
هری:		هجده، بیست و سه، بیست و چهار	
۳۲۷		نمرود:	۳۴۳، ۱۱۶
هزاره فردوسی:		نوادرا اصول:	۳۱۴، ۲۸۱، ۲۸۰
۲۶۱		نوح:	۳۱۵، ۱۲۳، ۷۳، ۲۸، ۱۴
عفت پیکر:		نو خانیک:	۳۵۱
۲۱۶		نوری:	۲۹۲
همایین (جلال الدین): ۳۴۰، ۳۶۴،		نهاوند:	۳۱۲
۳۹۹، ۳۹۱		نهایة ابن اثیر:	۳۲۳
همدان:		نیکلسون:	۳۸۷، ۳۶۳، ۲۶۱
۳۱۲		و	
هند:		وابسه:	۳۴۹، ۱۹۰، ۱۱۰
هندوستان:		وادی القری:	۲۷۷
۳۰۳، ۲۶۸، ۲۶۲، ۳۰۸		واسط:	۲۶۷
هود:		واسطی:	۲۴۶
۳۰۳		وحید (مجله):	۳۶۳
ی			
یادداشتی در باب...			
۳۰۳، ۳۰۲			
یادداشتی در باب...			
۳۷۴			
۴۰۲، ۲۰۸			
یاقوت:			
۳۰۳			
یوسفی:			
۳۰۳، ۳۰۱، ۲۷۵، ۲۷۰			
۳۹۰، ۳۴۳، ۳۴۳، ۳۱۷			

Gardet (L.): ۲۶۸	۳۱۶، ۳۱۳	یحییٰ:
Index Islamicus: سی ویج	۳۸۳	یزدگردی (دکتر امیر حسن):
La 'Futuwwa': ۲۷۷	۲۴۸، ۷۵	یعقوب:
La Langue des plus Anciens Monuments de la prose persane:	۲۵۸، ۲۶۴	ینما (مجله):
۲۶۵ . ۲۷۱ . ۲۷۲ . ۲۷۴ . ۲۸۱ . ۲۲۳ . ۲۹۷	۲۷۰، ۱۱۷، ۱۰۰	یمن
La Nouvelle clio: ۲۷۷	۳۷۳، ۳۷۲، ۱۸۸، ۷۵، ۵۵	یوسف (ع):
La Passion d'Al - Hosayn Ibn Mansour Al - Hallaj: ۲۶۸	۳۰۷	یوسف بن احمد مولوی:
Lazard = Langue	۳۸۸	یوسف بن حسین:
Levi della vida (G.): ۲۷۷	۲۶۳	یهود:
Pearson (j.D.): سی ویج		
Reckendorf (H.): ۲۷۹		
Salmān Pāk: ۲۷۷ . ۲۷۸		
	Abū Muslim, Le «porte-hache» du khorassan: ۲۷۷	
	Cambridge: سی ویج	
	EI = Ency . de l' Islam	
	Ency . de l' Islam (1): ۲۷۷	
	Ency . de l' Islam (2): ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۲	

فہرست ماخذ

۱۔ بہ زبانهای فارسی و عربی

- اتحاف السادة المتقين : تأليف سيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي مشهور به مرتضى ، باشرح شيخ عبدالقادر العيدروس ، چاپ مصدر ده جلد ، ۱۳۱۱ هـ . ق .
- احاديث مثنوی : به جمع و تدوين بديع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران (۲۸۳) ، بهمن ۱۳۳۴ .
- احياء علوم الدين : تصنيف امام ابو حامد محمد بن محمد الغزالي ، در پنج جلد ، حاد پنجم شامل عوارف المعارف سهروردي نیز هست ، چاپ مصر .
- ارزش ميراث صوفيه : تأليف دكتور عبدالحسين زرین کوب ، طهران ۱۳۴۴ .
- اسرار التوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد : تأليف محمد بن منور بن ابي سعيد بن ابي ظاهر ابي سعيد ميهني ، به اهتمام دكتور ذبيح الله صفا ، تهران ۱۳۳۲ .
- اسم مصدر - حاصل مصدر : تأليف دكتور محمد مهين ، چاپ دوم (ابن سينا) تهران ۱۳۴۱ .
- الاعلام : تأليف خير الدين الررکلي ، در ده جلد ، چاپ مصر ۱۳۷۳ .
- اقرب الموارد في فصح العربية والشوارد : تأليف سعيد الخوري الشافعي ، در دو جلد و يك ذيل ، بيروت ۱۸۸۹ م .
- امثال و حكم : تأليف علي اکبر دهخدا ، در چهار جلد ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۸-۱۳۳۹ .
- الانساب : عبدالكريم بن محمد السماني ، على نسخة مودت بن يتايب ، مقدمة داركوايوت D-S-Margoliouth ، لندن ۱۹۱۲ .
- البدایة والنهاية في التاريخ : تأليف ابن كثير (ابو الفداء اسماعيل بن عمير) ، چاپ مصر

- چهارده جزء در هفت مجلد ، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۸ ه . ق .
- بدایع الوقایع : زین الدین محمود واصفی ، به اهتمام الکساندر بالذیرف ، دو جلد ، مسکو ۱۹۶۱ .
- برهان قاطع: تألیف محمدحسین برهان توریزی ، تصحیح دکتر محمد معین ، در پنج جلد ، چاپ دوم (ابن سینا) تهران ۱۳۴۲ .
- تاج المصادر : تألیف ابو جعفر احمد بن علی المقرئ البیهقی ، چاپ هند ۱۳۰۲ ه . ق .
- تاریخ آل جلایر : تألیف دکتر شیرین بیانی ، از انتشارات دانشگاه تهران (۱۰۹۳) ۱۳۴۵ .
- تاریخ ادبیات در ایران : تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول (چاپ دوم) تهران ۱۳۳۵ ؛ جلد دوم ، تهران ۱۳۳۶ ؛ جلد سوم ، تهران ۱۳۴۱ .
- التاریخ الکبیر: ابن عساکر الشافعی (ابو القاسم علی) ، تهذیب شیخ عبدالقادر معروف به ابن بدران ، در هفت جزء ، دمشق ۱۳۵۱ ه . ق .
- تاریخ بیهقی : تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق ، به تصحیح احمد بهمنیار ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۱۷ .
- تاریخ بیهقی : تصنیف خواجہ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر ، به اهتمام دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۴ .
- تاریخ تصوف در اسلام (جلد دوم از کتاب «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ») : تألیف دکتر قاسم غنی ، تهران ۱۳۶۲ ه . ق .
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری : تألیف سعید نفیسی ، در دو جلد ، تهران ۱۳۴۴ .
- تذکرۃ الاولیاء : تألیف فریدالدین عطار نیشابوری ، در دو جلد ، تهران ۱۳۲۱ .
- ترجمہ تفسیر طبری : به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی ، از انتشارات دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ ، در هفت جلد ، تهران ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ .
- ترجمہ تقویم الصحه : به قلم غلامحسین یوسفی ، مجلہ دانشکده ادبیات مشهد ، سال اول شماره اول (بهار ۱۳۴۴) ص ۳ - ۳۳ . کتاب ترجمہ تقویم الصحه به تصحیح نویسنده این سطور بزودی منتشر خواهد شد .
- ترجمہ رسالہ قشیریہ : با تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات

- بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۲۶۳) مجموعه متون فارسی (۳۳) تهران ۱۳۴۵ .
- التوسل الى التوسل : بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی ، تصحیح احمد بهمنیار ، تهران ۱۳۱۵ .
- جامع ترمذی : محمد بن عیسی ترمذی ، چاپ مصر ۱۲۹۲ هـ . ق .
- الجامع الصحیح : تألیف امام ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری ، درهشت جلد ، چاپ عثمانی ۱۳۲۹ - ۱۳۳۴ هـ . ق .
- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر والنذیر : تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی ، در دو جزء ، چاپ مصر ۱۳۲۱ هـ . ق .
- جستجوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب : دکتر مهدی محقق ، مجله دانشکده ادبیات [تهران] ، سال نهم شماره اول (مهرماه ۱۳۴۰) ص ۱ - ۹۳ .
- چهارمقاله : تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی ، طبق نسخه‌ای که به سعی و اهتمام و تصحیح مرحوم محمد قزوینی به سال ۱۳۲۷ هجری قمری در قاهره چاپ شده ، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی ، به کوشش دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۳۳ .
- حدود العالم من المشرق الى المغرب : به کوشش دکتر منوچهر ستوده ، از انتشارات دانشگاه تهران (۷۲۷) ۱۳۴۰ .
- حديقة الحقيقة : تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر بن شیخ الاسلام احمد حامد زنده بیل ، به اهتمام دکتر محمد علی موحد ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۸۴) مجموعه متون فارسی (۱۸) تهران ۱۳۴۳ .
- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء : أبو نعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی ، طبیع مصر در سه جلد ، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ هـ . ق .
- خرابات : دکتر عبدالحسین زرین کوب ، مجله یفما ، سال هیجدهم شماره پنجم (۱۳۳۸) ص ۲۲۵ - ۲۲۹ .
- خلاصه مثنوی (دفتر اول و دوم) : به انتخاب و اهتمام تعلیقات و حواشی کاتب بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۱ .
- دایرة المعارف فارسی : به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، جلد اول (۱ - ۱۰) تهران ۱۳۴۵ .
- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی : به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ،

- ازانتشارات وزارت فرهنگ ، طهران ۱۳۲۰ .
- ديوان خاقانی شروانی (افضل الدين بدیل بن علی نجار) : به کوشش دکتر ضیاءالدين سجادی ، تهران ۱۳۳۸ .
- ديوان اشعار علی بن ابی طالب (ع) : چاپ سنگی ، تهران ۱۳۰۴ ه . ق .
- ديوان علی بن ابی طالب (ع) : با ترجمه فارسی به قلم محمد جواد نجفی ، چاپ افست ، تهران ۱۳۸۴ ه . ق .
- ديوان حکیم فرخی سیستانی : به جمع و تصحیح علی عبدالرسولی ، چاپ تهران ۱۳۱۱ .
- ديوان حکیم فرخی سیستانی : به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۳۵ .
- ديوان قوامی رازی : به تصحیح و اهتمام مہر جلال الدين حسینی اردوی معروف به محدث ، تهران ۱۳۳۴ .
- ديوان منوچهری دامغانی : به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۲۶ .
- راحة الصدور و آية السرور : تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی ، به سعی و اهتمام محمد اقبال ، چاپ افست ۱۳۳۳ از روی چاپ لیدن ۱۹۲۱ .
- رسالة فتوتیه : میرسید علی همدانی ، نسخه خطی کتابخانه اباصوفیه شماره ۱۹۴۳ .
- ريحانة الادب : محمد علی تهریزی مدرس ، درشش جلد ، تهران ۱۳۲۶ - ۱۳۳۳ .
- سبک شناسی یا تاریخ نظور نثر فارسی : تصنیف محمد تقی بهار «ملك الشعراء» ، در سه جلد ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۷ .
- سمک عیار : فرامرز بن خداداد بن عبدالله الكاتب الارجانی ، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری ، جلد اول و دوم ، تهران ۱۳۳۸ ، ۱۳۴۴ .
- سنن ابن ماجه : در دو جلد چاپ مصر ۱۳۱۳ ه . ق .
- سنن ابی داود : به اهتمام محمد مجیبی الدين عبدالحمید ، چهار جزء در دو مجلد ، مصر ۱۳۵۴ ه . ق .
- سنن ابی داود : به تصحیح محمد مجیبی الدين عبدالحمید ، در چهار جزء ، مصر ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ ه . ق .
- سنن الدارمی : دارمی (ابو محمد عبدالله) ، دو جلد ، دمشق ۱۳۴۹ ه . ق .
- سیاست نامه : تألیف خواجه نظام الملك ابوعلی حسن طوسی ، به اهتمام هیوبرت دارک ، ازانتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۳) مجموعه متون فارسی (۸) تهران ۱۳۴۰ .

- شاهنامه و دستور : فراهم آورده دکتر محمود شفیعی ، تهران ۱۳۴۳ .
- شرح تعرف : ابوابراهيم اسمعيل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری ، چهار جلد در يك مجلد ، لكهنو ۱۹۱۲ .
- صحيح بخاری (متن البخاری مشكول بحاشية السندی) : ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاری ، چهار جلد ، چاپ مصر بدون تاریخ .
- طبقات الشافعية الكبرى : تاج الدين ابو نصر السبكي ، شش جلد ، چاپ مصر .
- علم الحديث : كاظم مدير شانه چي ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۱۰) ، مشهد ۱۳۴۴ .
- عوارف المعارف : سهروردي در ملحق احیاء علوم الدين (جلد پنجم)
- الفائق في غريب الحديث : جارالله محمود بن عمر الزمخشري ، ضبطه ودرججه وعتق وانشیه علی محمد البجاوی ، محمد ابو الفضل ابراهيم ، سه جلد ، قاهره ۱۳۶۴ - ۱۳۶۸ .
- ۵ . ق .
- فرهنگ اشعار حافظ (جلد اول ، شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ) : دکتر محمد تقی رجائی ، تهران ۱۳۴۰ .
- فرهنگ علوم عقلی : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۴۱ .
- فرهنگ علوم نقلی و ادبی : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۴۴ .
- فرهنگ فارسی : دکتر محمد معین ، جلد اول - سوم (آ - معالویه) ، تهران ۱۳۴۲ .
- (آ - فیضان) ، تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۴۵ .
- فرهنگ مصطلحات عرفاء ، متصوفه و شعرا : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۳۹ .
- فرهنگ نظام : آقا سید محمد علی (داعی الاسلام) ، پنج جلد ، حیدرآباد دکن ۱۳۴۶ .
- ۱۳۵۸ ه . ق .
- فرهنگ نقیسی : دکتر علی اکبر نقیسی باسم الاشیاء ، پنج جلد ، چاپ دوم تهران ۱۳۴۳ .
- الفهرست : ابن الندیم ، قاهره ، بدون تاریخ .
- فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی - محمد تقی دانش پژوه ، از انتشارات دانشگاه تهران (۶۵۲) ۱۳۳۹ .
- فیه ما فیه : از کفر مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی ، با تصحیحات و توضیحات بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران (۱۰۵) ۱۳۳۰ .

قصص الانبياء : ابواسحق ابراهيم بن منصور بن خلف النيسابوري، به اهتمام حبيب يغمائي،
از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر كتاب (۱۱۹) مجموعه متون فارسي (۶) ، تهران
. ۱۳۴۰ .

قصص قرآن : صدر بلاغي ، چاپ چهارم (امير كبير) تهران ۱۳۴۱ .
قابوس نامه : امير عنصر المعالي كيكاووس بن اسكندر بن قابوس بن وشمكير بن زيار ، با مقدمه
وحواشي به قلم سعيد نفيسي ، طهران ۱۳۱۲ .
قابوس نامه : عنصر المعالي كيكادوس بن اسكندر بن قابوس بن وشمكير بن زيار ، به اهتمام
وتصحيح غلامحسين يوسفی ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر كتاب (۲۶۴) مجموعه
متون فارسي (۳۴) ، تهران ۱۳۴۵ .

قرآن مجيد (با كشف الآيات) : به خط طاهر خوشنويس ، تهران ۱۳۲۸ .
الكامل في التاريخ : ابوالحسن علي بن ابى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد
الشيباني معروف به ابن الاثير الجزري ، دوازده جزء در شش جلد ، مصر ۱۳۰۳ هـ . ق .
كشف الاسرار و عدة الابرار : ابوالفضل رشيد الدين ميپدي ، به سعی و اهتمام علي اصغر حكمت ،
ده جلد ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۱-۱۳۳۹ .

كشف المحجوب : علي بن عثمان هجویری ، تصحيح و التين ژوكوفسكي ، چاپ افست به اهتمام
محمد عباسی ، تهران ۱۳۲۶ .

كليات سعدي : تصحيح محمد علي فروغی ، طهران ۱۳۳۴ .
كليات شمس : جلال الدين محمد مولوی ، با تصحيحات و حواشي بديع الزمان فروزانفر ،
هشت جزو ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۶-۱۳۴۲ .

كليه و دمنه : ابوالمعالي نصر الله منشي ، تصحيح و توضيح مجتبی مينوي طهرانی ، از انتشارات
دانشگاه طهران (۹۲۵) ۱۳۴۳ .

كنوز الحقائق في حديث خير الخلاق : شيخ محمد عبدالرؤف المناوي ، بهامش الجامع الصغير ،
قاهره ۱۳۲۱ هـ . ق .

كيمياء سعادت : غزالي ، تصحيح احمد آرام ، تهران ۱۳۱۹ .

اللآلئ المصنوعة في الاحاديث الموضوعة : جلال الدين عبدالرحمن سيوطي ، به اهتمام شيخ
احمد بن محمد بن الصديق المغربي الحسني ، دو جلد ، مصر ۱۳۵۲ هـ . ق .

لباب الالباب : محمد عرفی ، از روی چاپ اروپا كه پروفيسور ادوارد براون و علامه قزوینی

تصحیح کردہ اند، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل، بہ کوشش سعید نفیسی،
تہران ۱۳۳۵۔

اللباب فی تہذیب الانساب : ابن الاثیر (عزالدین ابی الحسن علی بن محمد) ، ۳ جلد، قاہرہ
۱۳۵۶-۱۳۶۹ھ ق۔

اسان المیزان : ابن حجر العسقلانی (شہاب الدین ابوالفضل احمد)، ۳ جلد، حیدرآباد دکن
۱۳۳۰-۱۳۳۱ھ ق۔

اغت نامہ : علی اکبر دہخدا، زیر نظر دکتور محمد معین، تا کنون ۱۲۹ جلد از حروف مختلف بطبع
رسیدہ است، تہران ۱۳۲۵۔۔

اللامع فی التصوف : ابونصر عبداللہ بن علی السراج الطوسی ، بہ اہتمام رینولد الین نیکلسون،
لیدن ۱۹۱۴ م۔

منہوی معنوی : جلال الدین محمد بن محمد بن حسین الباقی ثم الرومی، بہ سعی و اہتمام
و تصحیح رینولد الین نیکلسون، درسہ جلد، لیدن ۱۹۲۵-۱۹۲۹ م۔

مجمع الامثال : ابوالفضل احمد میدانی، تہران، ۱۳۲۹ھ ق۔

مجمع الزوائد و منبع الفوائد : نور الدین علی بن ابی بکر عیشمی، ۱۰ جلد، قاہرہ
۱۳۵۲ھ ق۔

مجموع التواریخ و القصص : تصحیح ملک الشعراء بہار، تہران ۱۳۱۸۔

محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی : سعید نفیسی ، ۳ جلد، تہران ۱۳۰۹-۱۳۱۹۔

المسند : احمد بن محمد بن حنبل ، ۳ جلد، مصر ۱۳۱۳ھ ق۔

المسند : احمد بن محمد بن حنبل، شرح و منبع فقہارہ، ۱۰ جلد، مصر ۱۳۶۸-۱۳۷۵ھ ق۔

المصادر : ابو عبد اللہ حسین بن احمد زوزنی ، بہ کوشش تقی بیہقی، دو جلد، تہران ۱۳۴۰۔
۱۳۴۵۔

مصباح الہدایہ و مفتاح الکفاہ : عزالدین محمود بن علی کاشانی ، ۲ جلد، تہران ۱۳۲۵۔

تعلیقات حلال الدین ہمایہ، تہران ۱۳۲۵۔

مصنفات افضل الدین محمد مرقی کاشانی : تصحیح محبت بیہقی ، ۲ جلد، تہران ۱۳۲۵۔

انتشارات دانشگاه تہران (۱۳۸، ۱۳۷۱، ۱۳۳۱، ۱۳۳۷)۔

المعارف : مجموعۂ عواعظ و سخنان سلطان العلماء بہاء الدین محمد بن حسین - طبیب بلخ

مشہور بہ بہاء ولد ، بہ اہتمام بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات وزارت معارف

جزء چهارم ، تهران ۱۳۳۸ .

معجم البلدان : شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموي الرومي البغدادي ، تصحيح
فرديناند ووستنفلد Ferdinand Wüstenfeld ، شش جلد ، لايبزيك
۱۸۶۶-۱۸۷۰ م .

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي : ابتدا ترتيبه و تنظيمه و نشره : أ.ي. وونسنك
A.J. Wensinck ، ي.پ. منسج J.P. Mensing : اتبع نشره : ي. بروخمان
J.Brugman ، چاپ بريل ، ليدن ، در شش جلد (تاکلمه و نظر ، چاپ شده است)
۱۹۳۶-۱۹۶۷ .

معجم المؤلفين : عمر رضا كحالة ، پانزده جزء ، دمشق ۱۳۷۶-۱۳۸۱ هـ . ق .
المعجم في معايير اشعار العجم : محمد بن شمس قيس رازی ، تصحيح مدرس رضوی ، تهران
۱۳۱۴ .

مفرد و جمع : دكتور محمد معين ، چاپ دوم (ابن سینا) ، تهران ۱۳۴۰ .
مناقب الصوفيه : ابو منصور المظفر بن اردشير العبادي ، نسخه خطی ، تاريخ كتابت ۷۸۸ هـ .
(رك : مقدمه و صحح) .

منتخب اسرار التوحيد : انتخاب احمد بهمنيار ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۰ .
المنتظم في تاريخ الملوك والامم : ابن الجوزي ، ده جلد ، حيدرآباد ۱۳۵۹ هـ . ق .
منتهى الارب في لغة العرب : عبدالرحيم بن عبدالكريم صفى پور ، چهار جلد ، تهران (چاپ اوست)
۱۳۷۷ هـ . ق .

الموطأ : مالك بن انس ، صححه ورقمه و خرج احاديثه وعلق عليه محمد فؤاد عبدالباقي ، دو جلد ،
مصر ۱۳۷۰ هـ . ق .

نظري به عدد ۷۳ در حديث «تفرقه» : دكتور احمد مهدوي دامغانی ، مجله يفما سال هفدهم
(۱۳۴۳) ص ۲۰۹-۲۱۲ .

نقطة المصدر : شهاب الدين محمد خرندي زیدری نسوی ، تصحيح دكتور امير حسن يزدگردی ،
از انتشارات وزارت آموزش و پرورش ، طهران ۱۳۴۳ .

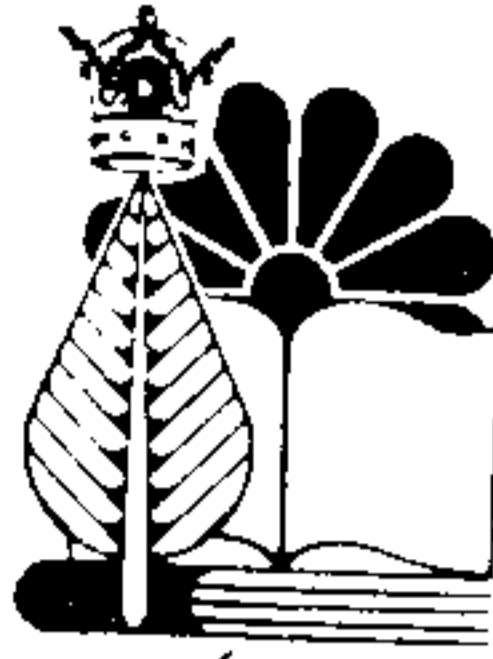
كتاب النقص معروف به بعض مثالب التواصب في نقض «بعض فضائح الروافض» : عبدالجليل بن
ابوالحسين بن ابوالفضل القزويني الرازي ، با مقدمه و تعليق و مقابله و تصحيح سيد جلال
حسيني ارموي معروف به محدث ، تهران ۱۳۳۱ .

- وفیات الاعیان : ابن خلکان ، شش جلد ، قاهره ۱۳۶۷-۱۳۶۹ ه.ق.
- هدایة المتعلمین فی الطب : ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخاری ، به اهتمام دکتر جلال متینی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۹) ، مشهد ۱۳۴۴ .
- یادداشتی درباره لهجه بخارایی : دکتر احمد علی رجائی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۸) ، مشهد ۱۳۴۳ .
- یت مصدری (مباحث صرفی و نحوی) : مجتبی مینوی ، از انتشارات مجله یغما ، طهران ۱۳۲۹ .

۲- به زبانهای دیگر

- Lazard (Gilbert)* , La Langue des plus Anciens Monuments de la prose Persane. Paris , 1963 .
- Massignon (Louis)* , la Passion d' al - Hosayn ibn Mansour al-Hallaj. 2 vols - Paris, 1922.
- Steinga (E.J)* , A Comprehensive Persian - English Dictionary - Fourth impression - London - 1957 .
- Encyclopedie de l' Islam - 5 vols , Leyde , Paris , 1913 -- 1937 . = EI (1).
- Encyclopedie de l' Islam , Nouvelle édition , Leyde, Paris , 1954-... = EI(2).





تشریح نیا فرهنگ ایران

- ۱- تفسیر قرآن پاک ۲۰۰ ریال
- ۲- الابنیه عن حقایق الادویه ۴۰۰ ریال
- ۳- فرهنگ اصطلاحات نفت ۴۰۰ ریال
- ۴- صورة الارض ۲۰۰ ریال
- ۵- ترجمه تاریخ طبری ۶۰۰ ریال
- ۶- سفرنامه ابن فضلان ۱۵۰ ریال
- ۷- شمارنامه ۱۵۰ ریال
- ۸- استخراج آبهای پنهانی ۶۰ ریال
- ۹- نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی «ملاصدرا» ۱۰۰ ریال
- ۱۰- کتاب الاغراض الطبییه ۷۰۰ ریال
- ۱۱- وزن شعر فارسی ۱۰۰ ریال
- ۱۲- ترجمه میزان الحکمه ۱۵۰ ریال
- ۱۳- دستورالوزراء ۳۰ ریال
- ۱۴- یواقیت العلوم ۱۵۰ ریال
- ۱۵- السامی فی الاسامی ۵۰۰ ریال
- ۱۶- تفسیر قرآن کریم ۵۰۰ ریال
- ۱۷- واژه نامه بندهش ۵۰۰ ریال
- ۱۸- تحریر تاریخ وصاف ۲۰۰ ریال
- ۱۹- بهجت الروح ۷۰ ریال
- ۲۰- المرقاة ۲۵۰ ریال
- ۲۱- تاریخ پادشاهان و پیامبران ۱۵۰ ریال
- ۲۲- شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف ۳۰۰ ریال
- ۲۳- رسوم دارالخلافه ۱۰۰ ریال
- ۲۴- تاریخ زبان فارسی ۵۰ ریال
- ۲۵- منظومه درخت آسوریک ۱۵۰ ریال
- ۲۶- فرهنگ پهلوئی به فارسی و فارسی به پهلوئی ۳۰۰ ریال
- ۲۷- اخبار السوال ۲۵۰ ریال
- ۲۸- تاریخ بیداری ایرانیان (بخش اول) ۳۰۰ ریال
- ۲۹- فرهنگ هزوارشهای پهلوئی ۴۰۰ ریال
- ۳۰- خوابگراری ۳۰۰ ریال
- ۳۱- فنوح البلدان ۳۰۰ ریال
- ۳۲- داستانهای دل انگیز ادبیات و رسی ۲۰۰ ریال
- ۳۳- عقاید و رسوم عامه مردم خراسان ۳۵۰ ریال
- ۳۴- ناظر خسرو و اسماعیلیان ۲۵۰ ریال
- ۳۵- داستانهای دل انگیز احیایی ۳۰۰ ریال
- ۳۶- ضمیمه درس تاریخ زبان فارسی ۵۰۰ ریال
- ۳۷- ذین الاحیاء ۵۰۰ ریال
- ۳۸- ترجمه مقاتب الاموم ۳۵۰ ریال
- ۳۹- سفرنامه ارمنستان و بلاد فارس ۳۰۰ ریال
- ۴۰- مفتاح الصحاح ۵۰۰ ریال
- ۴۱- دستورالامور ۳۰۰ ریال
- ۴۲- التفسیر فی سوال الجنده ۳۰۰ ریال
- ۴۳- یادداشت های سیاسی علامه المفتح ۳۰۰ ریال
- ۴۴- آیین بیداری مردم معالم القاره ۱۵۰ ریال
- ۴۵- زبان شناسی ذرکوب ۱۵۰ شعیر ۳۰۰ ریال

بزودی منتشر می شود:

- | | |
|---|---|
| ۱۹- تفسیر کمبریج | ۱- تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه و شرح حال مؤلف) |
| ۲۰- لمعة السراج | ۲- مخارج الحروف |
| ۲۱- طریق قسمت آب | ۳- البلغه |
| ۲۲- تفسیر قرآن پاک | ۴- واژه نامه مینوی خرد |
| ۲۳- وقوع گوئی در شعر فارسی | ۵- تنسوخ نامه |
| ۲۴- کان شناسی | ۶- ترجمه صورالکواکب |
| ۲۵- راهنمای ادبیات فارسی | ۷- یونانیان و بربرها |
| ۲۶- تقویم الصحه | ۸- ترکستان نامه |
| ۲۷- ترجمه بهجت الروح | ۹- هدایة المتعلمین فی الطب |
| ۲۸- همای و همایون | ۱۰- شیراز نامه |
| ۲۹- تاریخ بیداری ایرانیان (بخش دوم) | ۱۱- الايضاح عن اصول صناعة المساح |
| شامل جلد های ۴-۵ | ۱۲- فرهنگ اصطلاحات کشاورزی و دامپروری |
| ۳۰- تاریخ رویان | ۱۳- نشریه بنیاد فرهنگ ایران (مجموعه مقالات ایران شناسان). |
| ۳۱- تحفة البهادر | ۱۴- سمک عیار ، دوره کامل |
| ۳۲- دستور الاخوان | ۱۵- تاریخ گیلان و دیلمستان |
| ۳۳- کتاب شناسی ایران | ۱۶- نامه های شاه اسماعیل صفوی |
| ۳۴- سفری به ایران (مجموعه نقاشی های دوهوسه) | ۱۷- تاریخ زبان فارسی |
| | ۱۸- رساله سرحدیه |

تصحیحات

صفحہ	سطر	
۱۳	۹	تعالوا الی کلمۃ سوائے ...
۳۴	۱۲	بانغدوۃ ^۲
۱۳۹/۴۵		آغاز صفحہ قلابها زاید است
۴۸	۲۰	فاولئک کان سعیہم مشکوراً
۶۶	۷	وابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ خلیفہ مصطفیٰ بود
۶۸	۵	و رحمتی وسعت کل شیء ^۱
۸۲	۵	، وبحرمت
۱۱۴	۱۸	ولما را المؤمنون الاحزاب ...
۱۲۹	۱۹	قرآن ، سورۃ انفال (۸) آیت ۲۸
۳۳۷/۳۱۹/۲۲۵/۱۳۱		۱۱/۱۶/۷/۴ و ۶ شتاً
۱۵۴	۲۳	... چنانکہ در اخبار نقل کنند
۱۸۲	۲۳	در حاشیہ نوشتہ است : خ ، حجر
۲۰۲	۱۷	... و در فارسی نیز بہ فتح دال و مکون ...
۲۲۱	۱۶	ذالك متاع الحیوۃ
۲۴۰	۱۳	... در حق نفس خویش خواہی تا مستند ...
۲۴۲	۲۲	وجون ویرا مطابت کنند
۳۲۰	۱۵	رك . ص ۲۸۸ کتاب حاضر و صفحہ ۳۱۹ :
۳۳۵	۱۴	... جمع : اصطلاحات تصوفیہ
۳۳۷	۹	بخاری ۱-۱۸-۱۹-۲۲۳ :
۳۴۱	۱۱ و ۱۰	و نیز بمعنی کودل در دو سورتی انفال
۳۴۲	۸	... و حماصہ و نروح بطانہ
۴۰۱	۱۰	(ظ . الیاس) زائد است
۴۶۴	۳	Wastenfeld